



زندگی میرزا تقی خان امیر کبیر

تالیف حسین علی

زندگانی میرزا تقیخان امیر کبیر

تألیف و نگارش:

حسین مکی

۱۳۶۶



بازار بین الحرمین تلفن ۵۳۲۳۲۸

نام کتاب	: میرزا تقی خان امیر کبیر
نویسنده	: حسین مکی
تیراژ	: ۳۰۰۰ جلد
نوبت چاپ	: چاپ نهم
تاریخ انتشار	: ۱۳۶۶
چاپ	: چاپخانه محمد علی علمی

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

فهرست

<u>صفحه</u>	<u>شرح</u>
۳	مقدمه چاپ اول
۷	سرآغاز
۱۱	مقدمه چاپ دوم
۱۴	صد سال گذشت
۲۰	کسانی که یکصد و پنجاه سال بر ایران حکومت کردند
۴۳	مقدمه چاپ سوم
۴۵	مقدمه چاپ چهارم
۵۱	اشعار آقای ادیب برومند
۵۶	مقدمه و مقایسه تاریخی
۶۱	شرح احوال
۱۰۳	گزارش کلنل فرننت به وزیر خارجه انگلیس
۱۰۶	قضیه نشان و سفیر فرانسه
۱۰۸	جواب وزیر امور خارجه ایران به سفیر فرانسه

<u>صفحه</u>	<u>شرح</u>
۱۸۶	امیر کبیر و مسئله افغانستان
۳۵۲	قیام سید محمد علی باب
۳۵۹	تفرقه بین بابی‌ها
۳۸۶	نامه‌های امیر کبیر به ناصرالدین شاه
۴۲۱	امیر کبیر و امام جمعه
۴۳۵	حکایت مربوط به سلوک امیر نظام با نمایندگان دول خارجه
۴۴۵	کیفیت سلوک امیر نظام با مأمورین و حکام
۴۶۸	عزل امیر کبیر
۴۸۲	تبعید امیر کبیر به کاشان
۵۱۶	ماده تاریخ قتل امیر کبیر
۵۲۸	خانواده امیر کبیر پس از قتلش
۵۳۳	اعتراض انگلیسها نسبت به حادثه قتل امیر کبیر
۵۴۳	مذاکرات مورخین دوره ناصری درباره امیر کبیر
۵۶۳	پشیمانی ناصرالدین شاه بعد از قتل امیر کبیر
۵۷۹	نامه ادیب‌الممالک به ناصرالدین شاه
۵۸۶	گزارش عجیبی که به ناصرالدین شاه دادند

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

مقدمه چاپ اول

که

در سال ۱۳۲۳ شمسی منتشر گردید



به آنان که شور وطن در سر و عشق

ایران را در دل دارند تقدیم میدارم

حسین - مکتوبی

بقلم نویسنده ارجمند آقای هاشمی حایری

انسان لامحاله مغلوب دور زمانست و فکر مرگ و فنا همیشه او را رنج میدهد، با هر که و هر چه از دشمنان خویش تاکنون پنجه درافکنده مقهورش نموده یادست کم مهارش کرده و باراده خود وی را براه برده است و بجز مرگ و فنا که آدمی اسیر پنجه قهر این دشمن است، چون بر وی معلوم گردیده که از عمده مرگ برنمیآید، پس در مقام انتقام از دشمن برآمده و این انتقام را چنین تشخیص داده که در دوران زندگی یا کاری کند که قابل نوشتن و ثبت و ضبط باشد و یا چیزی نویسد که لااقل قرنهایی دراز جاوید بماند. این حقاً فکر بدیعی است که در انتقام از روزگار غدار کشیده میشود. تمام آثاری که از حاصل فکر و عقل آدمی باقی مانده مظهر این فکر است لکن همه انسانی نمیتواند بدینگونه غلبه بر مرگ کند. مگر معدودی که سازنده و موجد اسباب حیات برای سایرین هستند و باین سبب گفته اند: اگر نام معدودی از مردان بزرگ را از تاریخ زندگی بشر بردارید، این تاریخ اوراق بی ارج و بهائی بیش نخواهد بود، این مردان معدود سازندگان و موجدین تاریخ بشر و اقوام دنیا هستند و گزارش احوال آنها نماینده ایجاد یکدوره و عصری است که ادوار و عصری دیگر را تابع اثرات وجود خود مینمایند.

شرح احوال میرزا تقیخان امیر کبیر صدر اعظم ناصرالدین شاه از همین قبیل است و بی گزاف این مرد از همان رجال معدودی است که در ساختن تاریخ یدی طولی دارند و تحقیقاً چنانکه از گزارش زندگی او میخوانید، هرگاه قربانی حسد و کینه تنگ چشمان و شهید راه هوی و هوس شاه عیاش و جوان قاجار نشده بود تاریخ معاصر ایران غیر از اینکه هست نوشته میشد با این همه و با وجود مدت کوتاه زمامداری او بی شک

یکی از بزرگترین و برجسته‌ترین شخصیت‌های قرن نوزدهم در ایران می‌باشد که مؤسس و بانی تمدن جدید بشمار میرود - در مطالعه تاریخ دوره اخیر ایران و جستجوی پایه های تمدن و علوم جدید که مایه ترقی حال حاضر می‌باشد، بی‌گفتگو مصادف با میرزا تقیخان امیرکبیر میشویم و همه جا سایه و طیف این مرد بزرگ را در شالوده‌های تجدد و انقلاب تکاملی ایران در نظر مجسم مینگریم و از خلال سطور سرگذشت این شخصیت سیاسی بزرگ شرق مبارزه دائمی و عنیف و پرماللت ورنج او را با فکر و سیاست استعماری دولتهای بزرگ غربی که شیوه بزرگ آنها در قرن نوزدهم می‌بود می‌خوانیم و از این رو کتابی که می‌خوانید يك سرگذشت ساده از زندگی يك مرد عادی نیست ، بلکه مؤلف جوان و حساس و دانش دوست ما آقای حسین مکی با شور و شعله میهن پرستی که در دل فروزان دارد سعی بلیغ بجای آورده که مبارزه سیاسی صدراعظم بزرگ ایران را با سیاست استعماری قرن نوزدهم در خلال سطور این ترجمه احوال باتکاء اسناد و ثائق سیاسی بگنجانند . این اسناد نامه‌های تاریخی پر بهایی است که در مناسبات مختلف بین شاه و صدراعظم رد و بدل گردیده و از لابلای سطور این نامه‌ها چه بسیار حقایق تاریخی و رموز سیاسی هویدا میگردد . از اینجهت و از جهات آنکه میرزا تقیخان امیرکبیر مصلح و مجدد ایرانست مطالعه این کتاب بر همه بخصوص بطبقه جوان و تحصیل کرده بسیار مفید خواهد بود .

الحق آقای حسین مکی در راه تألیف این کتاب زحمت بزرگی تحمل نموده است بی آنکه چشمداشت کمک مادی از مصادر فرهنگی کشور داشته باشد و حق وزارت فرهنگ بود چنین تألیفی را عهده دار شود . نگارنده دو سال و اندی است که شاهد فعالیت و کوشش این جوان ادب دوست و میهن پرست می‌باشیم که چگونه در طریق تحصیل مواد و اسناد لازم برای تألیف و تکالیف این گزارش احوال در تکاپو بوده است ، بطوریکه حتی مسموعات را هم که از کارهای شگرف امیرکبیر و در شمار جزئیات وقایع است محض اثبات مطالب و بیم آنکه مبدا چیزی از بابت زندگی صدراعظم بزرگ ایران از وی در حین تألیف فوت گردد بقلم آورده و این جزئیات بر لطف این

تألیف، مفید افزوده است و یقین است که اکنون آقای حسین مکی پاداش خوبی از این زحمت و رنج چند ساله دریافته و آن هم آنست که در صدور این مقال گفتیم: کاری که قابل نوشتن بود بقلم آورده است و چیزی نوشته که قابل دوام و بقا می باشد. پس امیر کبیر نمرده است و نام مؤلف این کتاب هم جاوید خواهد بود، خدا بهمه دوستداران علم و ادب و عاشقان ترقی وطن و سعادت ایران توفیق چنین خدماتی کرامت فرماید.

ع - هاشمی حایری

۲۰ تیرماه ۱۳۲۳

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
دل ندارد که ندارد بخداوند اقرار

سر آغاز

درست يك قرن تمام (در حدود صد سال) است که از تاریخ صدارت میرزا تقیخان امیر کبیر در ایران میگذرد ، و هنوز يك شرح احوال کامل و یا اقلاً يك تاریخچه صحیح مستقلی در مورد زندگانی و زمامداری و معرفی خدمات علمی و اجتماعی مشار الیه نوشته نشده است . در صورتیکه در ظرف همین مدت چه بسیار مترجمین و نویسندگان ما دنبال تحقیق و تتبع در اطراف شرح احوال رجال و مردان مشهور کشورهای دیگر رفته و هر يك بنوبه روی زندگانی آنان با يك علاقه و آب و تاب مخصوصی کتابها ترجمه و تألیف نموده اند ، و بطوری در این زمینه راه افراط پیموده که امروزه اغلب جوانان تحصیلکرده ما رجال نامی اروپا را بهتر از نوابغ و مشاهیر ایران میشناسند . اگرچه نوابغ و مشاهیر از آن دنیا هستند و هیچ قومی نمی تواند وجود آنان را بخود اختصاص دهد ، اینها هدیه های گرانبهایی هستند که آفرینش به بشریت اهداء کرده است . ما نمیگوئیم مطالعه در تاریخ زندگانی و آثار بزرگان جهان کار لغو و بیهوده ایست ، ولی اشکال ما در اینست که چرا فرزندان این کشور توجهی به بزرگان و نوابغ سیاسی و علمی و ادبی خود که تاریخ ایران بنام بلندشان جاویدان خواهد بود نکرده و آنان را بدنیا معرفی ننموده اند .

کدام يك افراد این ملت اطلاعش درباره سوانح زندگانی ، بطرز فکر و ارزش

ادبی و سیاسی و علمی امیرکبیرها ، قائم مقامها ، خواجه نصیرها ، بوعلی‌ها ، سعدی‌ها ، حافظ‌ها ، شاه اسمعیل‌ها ، باندازه مقدار معلومات او درباره بیسمارک‌ها ، مترنیخها ، ناپلئونها ، ویکتور هوگوها . لامارتین‌ها ، سقراط‌ها و ارسطوهاست .

چه عیب داشت اگر متتبعین و تاریخ نویسان ایران بهمان اندازه که وقت گرانبهای خود را صرف شناساندن نوابغ غرب بهم میهنان خود کرده اند کمی هم برای معرفی بزرگان ما بخود رنج میبردند و پرده ابهام و فراموشی را از روی تاریخ درخشنده و ابدی زندگانی آنان برمیداشتند .

بعقیده من این غفلت و قصور معلول علل چندیست که از همه مهمتر یکی بی‌علاقگی افراد این کشور بافتخارات گذشته و شخصیت‌های بزرگ و تاریخی خود و همچنین عدم توجه مریبان فرهنگی کشور که یا نخواستند و یا قدرت نکرده‌اند در مقام تشویق برآمده از اوان تحصیلی نوابغ و مشاهیر کشور را آنطوریکه بوده‌اند بجوانان معرفی نمایند . و دیگر عدم توجه و راحت طلبی نویسندگان ، زیرا برای تحقیق در شرح حال و آثار دانشمندان و سیاسیون غرب در هر کشوری هزارها کتاب تألیف شده است و راه مطالعه و تتبع برای ایشان بازتر است .

در حالیکه در اطراف مردان برجسته ما هنوز اثر جامع و مفیدی تألیف نشده است . آیا جای شگفتی و تأثر نیست که ایرانیان بزرگترین مصلح اجتماعی و ملی و روشن فکرترین و فداکارترین زمامداران خود یعنی میرزا تقیخان امیرکبیر را که فدای اصلاحات و ترقی این کشور شد و دیباچه تاریخ تجدد و نهضت ایران را با خون خود نوشت نشناسد و بمیزان ارزش و نبوغ سیاسی و اجتماعی او آشنا نباشند ؟

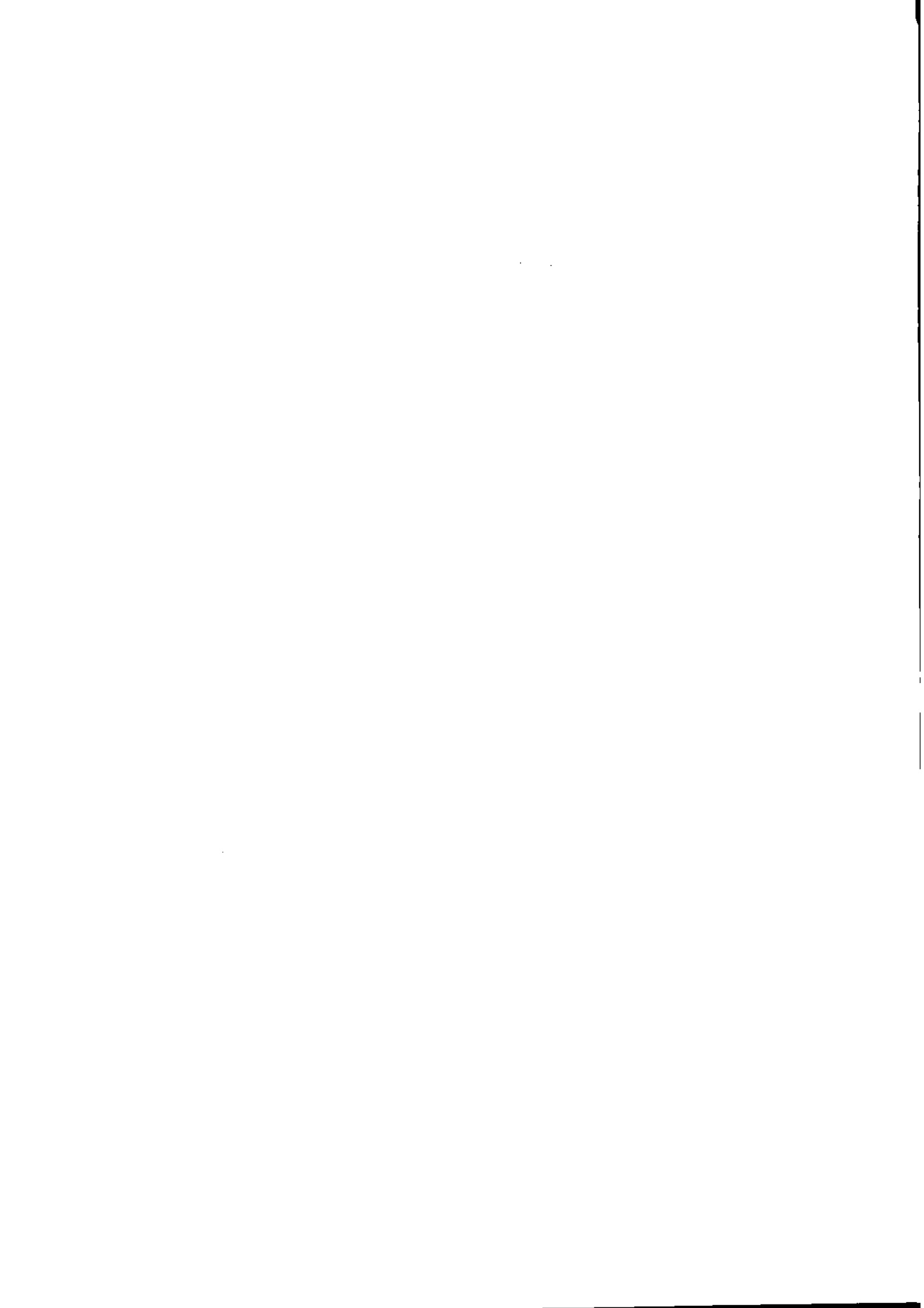
در حدود صد سال از تاریخ زمامداری امیرکبیر میگذرد و هنوز کتاب جامعی درباره او تألیف نشده ! همین تأسف بود که از چندی پیش مرا بر آن داشت تا قصور گذشتهگان را در حدود استعداد و توانائی خویش جبران کرده گوشه‌ای از زندگانی آن نابغه بزرگ شرق را از زیر پرده غفلت و نسیان بیرون آورم ، و بهمین منظور در سال

۱- خوشبختانه مصادف با انتشار چاپ اول این کتاب آقای فریدون آدمیت کتابی تألیف و جلد اول آنرا منتشر نمودند ، در سالهای بعد نیز نویسندگان و دانشمندان رسالات و کتب متعددی تألیف و منتشر نمودند که ما ضمن این کتاب بذكر آنها خواهیم پرداخت .

۱۳۲۱ همد ماهه مقالات چندی در خصوص زندگی امیر کبیر منتشر کردم . و اینک آن مقالات پراکنده را با کسب اطلاعات بیشتری از منابع دیگر جمع آوری کرده بنام **صدمین سال صدارت میرزا تقیخان امیر کبیر** بکسانی که شعله میهن خواهی در دل ملتیب و پرشورشان پرتوافشانی میکنند تقدیم میکنم و با بضاعت مزجاة و کمی وسائل و مدارك لازم و اهمیت موضوع امیدوارم اگر در ضمن نگارش این کتاب خطائی رفته است از بنده درگذرند و علاقمندان بزندگی امیر کبیر در این باره اثر مفیدتر و جامع تری بجامعه تقدیم دارند .

حسین مکی

۲۱ تیرماه ۱۳۲۳



مقدمهٔ چاپ دوم

در آذر ماه ۱۳۲۷ نگارنده ب فکر افتاد که بیاد بود صدمین سال قتل میرزا تقی خان امیر کبیر و ذکر شمه‌ای از خدمات آن نابغهٔ دو قرن اخیر ایران در جراید و مجلات و مجلس شورای ملی ایران تجلیلی از خدمات مشارالیه بعمل آورد، بهمین مناسبت در غالب جراید مهم تهران اعلانی از طرف نگارنده منتشر گردید و از ارباب اطلاع تقاضا شد که هر يك بنوبه در اطراف زندگی این مرد بزرگ که مسلماً یکی از بزرگترین صدور ایران بشمار میرود بانویسندهٔ این سطور هم فکری و همکاری نمایند.

متن اعلانی که در روز ۲۹ آذر همان سال در غالب جراید تهران منتشر شده بدین شرح بوده است

صد سال گذشت

« از ارباب قلم و مدیران محترم جراید ملی توقع دارم که بمناسبت یادبود صدمین سال قتل بزرگترین رجل نامی دو قرن اخیر ایران یعنی **میرزا تقی خان امیر کبیر** که مصادف با (شب هیجدهم ربیع الاول ۱۲۶۸ قمری) میباشد برای اولین مرتبه در این شب بخصوص مقالاتی بشرح فداکاری و ایران دوستی و تجدد خواهی و سایر افکار بلند آن مرد شهید نابغه تخصیص داده شده با اینجانب هم کاری و همفکری نمایند.

متعاقب نشر این آگهی از باب قلم هر يك بنوبه برای آنروز بخصوص در صدد تهیهٔ مطالب تاریخی مربوط به زندگی امیر کبیر برآمدند.

نگارنده نیز که در آن موقع سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت در جلسه ۱۳۵ قبل از دستور بیانات زیر را ایراد و یک دقیقه تقاضای سکوت نمود و در جلسهٔ بعد نیز مجدداً مطالبی گفته شد که عیناً از مجلهٔ مذاکرات رسمی مجلس شورای ملی نقل و از نظر خوانندگان گرامی میگذرانند: **نقل از صورت مشروح مذاکرات مجلس جلسهٔ ۱۳۵ روز**

سه شنبه ۲۸ دی ماه ۱۳۲۷

بیانات آقای مکی راجع بتجلیل از مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر و

یک دقیقه سکوت مجلس»

«مکی - بنده استدعا میکنم از مجلس شورای ملی که اجازه بفرمایند دو دقیقه وقت»

«مجلس صرف تجلیل یکی از بزرگترین فرزندان این مملکت بشود (صحیح است) بنده»
 «اطمینان دارم که تمام آقایان نمایندگان محترم باینده همصدا خواهند بود (صحیح است)»
 «اگر آقایان توجه داشته باشند امروز روز ۲۸ دیماه مطابق ۱۸ ربیع الاول» «۱۳۶۸»
 «هجری قمری است که برابر با روز قتل میرزا تقی خان امیر کبیر در روز ۱۸» «ربیع الاول»
 «۱۲۶۸» است و درست امروز صدسال از قتل این مرد نابغه قرن اخیر ایران میگذرد»
 «(صحیح است) (محمد علی مسعودی - بفرمائید آقای مکی بیاناتتان را وبعد از بیانات»
 «جنابعالی استیضاح مطرح شود مجلس هم موافق است بفرمائید) مرحوم میرزا تقی»
 «خان امیر کبیر موجد مشروطیت ایران بوده بنا باقوال نویسندگان داخلی و خارجی»
 «منجمله نویسنده تاریخ بیداری ایران، مرحوم میرزا تقیخان امیر کبیر موجد دارالفنون»
 «ایران بوده بمعنای لغوی همین کلمه یعنی «اکل پلی تکنیک» دارالفنون را ایشان»
 «تأسیس کرده و معلمین خارجی را هم ایشان بایران دعوت کرده است. روزنامه وقایع»
 «اتفاقیه اولین روزنامه است که مرحوم امیر کبیر ایجاد کرده است و از اینراه برای»
 «آزادی و مشروطیت قدمهای بلند برداشته و اگر این مرد نابغه شهید مطامع خارجیان»
 «ودرباریان خائن و بعضی خانمهای درباری نشده بود مسلماً ترقیات ایران بیش از آنچه»
 «که ما تصور میکنیم پیشرفته بود:»

«چنانکه دارالفنون ایران سه سال قبل از دارالفنون ژاپون و بیست سال بعد از»
 «دارالفنون عثمانی تأسیس شده است اگر این مرد را گذاشته بودند چندسال دیگر در ایران»
 «صدارت بکند مسلماً وضع حدود و ثغور ایران غیر از وضع امروز بود که هست و بعضی»
 «از قطعات» این مملکت مجزی نشده بود. بنده بزرگترین تجلیل و درودی را که ممکن»
 «است بنام ملت ایران و بنام مجلس شورایی ایران بروح این مرد بزرگ میفرستیم و»
 «همانطوریکه .. (یکنفر از نمایندگان یکدقیقه سکوت داده شود) و همانطوریکه بایستی»
 «خائنین را مجازات کرد نسبت بخادمین و ارواح خادمین هم بایستی نهایت تجلیل و احترام»
 «را بعمل آورد بهمین مناسبت استدعا میکنیم با اجازه جناب آقای رئیس یکدقیقه سکوت»
 «اعلام شود.»

«نایب رئیس - پیشنهادی هم از آقای دکتر طبا راجع باین موضوع رسیده اگر»
 «آقایان موافقت یکدقیقه سکوت داده شود.»

«در اینموقع یکدقیقه سکوت اعلام و نمایندگان در جای خود قیام نمودند.»

نقل از صورت مشروح مذاکرات مجلس جلسه ۱۳۶ مورخ

یکشنبه سوم بهمن ماه

«رئیس - آقای مکی نسبت بصورت مجلس نظر دارید؟»

«مکی - عرض مختصری داشتم .»

«رئیس - بفرمائید .»

«مکی - بنده پریروز که با اجازه مقام محترم ریاست مجلس شورای ملی و توجه خاص»
«آقایان نمایندگان عرایضی راجع بنا بفرغه شهیر قرن اخیر ایران عرض کردم بواسطه تشنجی»
«که راجع باستیضاح در مجلس بود بیان بنده ناقص و احتیاج باصلاح مختصری دارد که»
«میخواستم با اجازه مقام ریاست و نمایندگان محترم یک توضیح یکدقیقه‌ای در اطراف»
«بیان جلسه گذشته عرض کرده باشم .»

«سکوت مجلس در جلسه گذشته نشان داد که نمایندگان محترم مجلس شورای ملی»
«ایران که نماینده ملت ایران است بتجلیل روح یکی از بزرگترین خدمتگزاران این»
«مملکت نهایت درجه احترام را قائل است (نمایندگان صحیح است)»

«بنده میخواستم از هیئت محترم دولت تقاضا کرده باشم که نظر با احترامیکه مجلس»
«شورای ملی ایران و ملت ایران نسبت باین موضوع دارند، هیئت محترم دولت توجه»
«بفرمایند اولاً وسایل یادبود رسمی از طرف هیئت دولت بمناسبت صدمین سالش فراهم»
«بکنند (صحیح است) ثانیاً همانطوریکه نسبت بسایر رجال خدمتگزار این مملکت»
«احترام کردند و تمبر چاپ کردند بمناسبت این واقعه هم یک تمبر پست از طرف دولت»
«چاپ بشود. وثالثاً بنده میخواستم از وزارت کشور تقاضا کرده باشم (یکی از نمایندگان»
«مجسمه را بفرمائید) که یکی از خیابانهای بزرگ و مهم تهران را بنام این»
«نابغه شهید قرن اخیر ایران اختصاص بدهند (۱)»

«(صحیح است) درخاتمه عرایضم خواستم عرض کنم بر حسب اطلاعی که بنده پیدا»
«کرده‌ام فرماندار اراک هم بهمین مناسبت در اراک بانجمن شهر پیشنهاد کرده و سه خیابان»
«از خیابانهای اراک را تخصیص داده اند به سه نفر از خدمتگزاران این مملکت که یکی»
«خیابان امیر کبیر و یکی خیابان ملک المتکلمین و یکی بنام قائم مقام نامیده شده بنده»
«خواستم توجه هیئت محترم دولت را باین موضوع جلب کرده باشم که نسبت بآن اقدام»
«کرده باشند (صحیح است)»

. و همچنین در شماره‌های ۶۸۳۸ و ۶۸۳۹ روزنامه اطلاعات مورخ سه شنبه ۲۸
دیماه ۱۳۲۷ برابر با هیجدهم ربیع الاول ۱۳۵۸ و چهارشنبه ۲۹ دیماه ۱۳۲۷ در زیر عنوان
«صدسال گذشت» در صفحه اول ستون ۳ و ۴ مقاله مبسوطی نوشتم که چند سطر اول آنرا در-
اینجا عیناً نقل میکنم :

۱- جای خوشوقتی است که وزارت کشور هم بر اثر پیشنهاد اینجانب دستور داد که نام
خیابان چراغ برق را به خیابان امیر کبیر تبدیل نمایند و اکنون خیابان چراغ برق سابق به-
خیابان امیر کبیر نامیده میشود. آقای علی اصغر حکمت که عضو کابینه بودند این تغییر نام را
قبول کردند.

صدسال گذشت

«چاکر آستان ملايك پاسبان فدوی خاص دولت ابد مدت»

«حاج علیخان پیشخدمت خاص فرشباشی دربار سپهراقتدار»

«مأموریت دارد که بفین کاشان رفته میرزا تقیخان فراهانی»

«را راحت نماید و در انجام این مأموریت بین الاقران»

«مفتخر و بمراحم خسروانی مستظهر بوده باشد . شاه»

«در این صدسال وقایع و حوادث عظیم بسیار در ایران رخ داد سلاطین صدراعظم‌های مختلفی روی کار آمدند ناصرالدین شاه بقتل رسید ، مظفرالدین شاه بدرود حیات گفت ، محمدعلی شاه از سلطنت خلع گردید ، احمد شاه بسطنت رسید و پس از چندی ایرانرا ترك گفت و سلسله کهنسال قاجار منقرض گردید .

صدراعظم‌ها نیز یکی پس از دیگری روی کار آمدند و غالباً بر اثر ضعف و عدم توانائی بادامه خدمت و یاعلل دیگر که از زمینه بحث ما خارج است از کار کنار رفتند .

از این حوادث و وقایع صدسال می گذرد آری صدسال گذشت اما هنوز مام وطن در عزا و مرگ میرزا تقی خان امیر کبیر ماتم زده و سیاهپوش است هنوز ترقیخواهان ایران قطرات اشک بر تربت این نابغه دوران و مرد تمام معنی میافشانند .

گرچه بقول آن شاعر معروف «يك دو روزی پیش و پس شد ورنه از جور سپهر برمسکندر نیز بگذشت آنچه بردار گذشت»

عاقبت بر ناصرالدین شاه که در نتیجه دسائس خارجیان و درباریان خائن خود ، فرمان قتل میرزا تقی خان امیر کبیر را صادر کرده بود، در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم همان گذشت که بر مرحوم میرزا تقیخان امیر کبیر در حمام فین کاشان گذشت .

میان تاریخ حدوث این دو واقعه فاصله زیادی نیست و بالاخره ناصرالدین شاه از چنگال انتقام و نهیب مرگ جان بدر نبرد و بدست توانا و قادر انتقام و آزادیخواه بزرگی چون میرزا رضای کرمانی از پای درآمد .

ازلحاظ ایران و ایرانی قتل میرزا تقی خان امیر کبیر بزرگترین ضایعه قرن اخیر ایران بشمار میرود زیرا این رادمرد بزرگ دست يك رشته اقدامات مفید عملیات ترقی خواهانه

و اصلاح طلبانه‌ای برده بود که اگر چند سال دیرتر شهید مطامع درباریان پست شده بود ، مسلماً وضع حدود و ثغور ایران و زندگی سیاسی و اجتماعی ایرانی بهتر از این بود که هست ...»
و نیز در روزنامه کیهان در همین روز آقای طهمورث آدمیت مقاله مفصلی دائر بر شرح احوال و خدمات میرزاتقیخان امیر کبیر نوشت .

روزنامه دموکرات ایران که در آنموقع زیر نظر آقای حسن ارسنجانی اداره میشد شماره مخصوصی در هشت صفحه بشرح احوال امیر کبیر اختصاص داد که از نظر قدردانی مقالات آقایان محمود محمود ، طهمورث آدمیت و فریدون آدمیت را عیناً در اینجا نقل میکنیم: (و نیز مقاله مفصلی راجع بقتل امیر کبیر بقلم اینجانب در این شماره روزنامه دموکرات ایران درج شده که بعلت تطویل کلام از ذکر آن خودداری میشود)

اینک مقاله اساسی روزنامه دموکرات ایران

صد سال از مرگ امیر کبیر میگذرد

« کسانی که برای خود زندگی میکنند
می میرند ، و آنها که در راه وطن جان می سپارند
زنده و جاویدند ... »

صد سال پیش در چنین روزی بدستور پادشاه جوان و بی تجربه (ناصر الدین شاه) میرزا تقی خان فراهانی صدراعظم بزرگ و لایق و مدبر ایران در حمام فین کاشان بقتل رسید و یک ننگ ابدی و لایزال بر ننگ‌های سلاطینی که کارشان از میان بردن مردان بزرگ و مدبر ایران بود بیافزود .

در مدت یکصد و پنجاه سال سلطنت قاجاریه مردان بسیاری شهید هوسرانی و خود - پسندی سلاطین مزبور شدند .

تمام کسانی که پایه گذار سلطنت سلاطین بوده اند همچو که خواسته اند در راه خدمت بخلق و ترقی و تعالی مملکت خود قدمی بردارند و سدی در قبال امیال و هوسرانی آنها ایجاد کنند فوراً بعنوان وجود مزاحمی تلقی شده در اندک مدت و به بهانه کودکانه‌ای از میان میرفتند ...

« لود کوزن » سیاستمدار مشهور انگلیسی در این باب بیان جامعی دارد ...

او مینویسد :

« سه تن از پادشاهان قاجاریه بدستاری و کمک‌سه نفر از وزرای خود بسطنت رسیدند اگر اینان نبودند ، ارتقاء آنان بمقام سلطنت امکان نداشت و هر سه بعد از جلوس خادمین صمیم خود را بقتل رساندند .

فتحعلیشاه با حاج ابراهیم کلانتر عمان معامله را کرد که محمدشاه با قائم مقام و ناصر الدین شاه با امیر کبیر ... »

کسانی که بایک اشاره و فرمان شاه کشته میشدند ، کسانی که ظاهراً فقط بجرم اینکه سرایشان هنگام حرکت از سراسب شاه جلوتر آمده مورد سخط و خشم قرار میگرفتند از نوادری بودند که هر یک لیاقت ایجادیک تحول عظیم را در کشور داشتند .

غالب مردان بزرگی که در عهد قاجار ایران مدار بودند از طبقات سوم و فقیر مملکت بیرون آمده ولیاقت و استعداد خویش را در مملکت داری و سیاست آنطور بمنصه ظهور میرساندند که موجب رشک و اعجاب اجانب میگردد تا جائیکه یکی از آنها در یادداشت های خود مینویسد :

«اینکه میگویند ایران فاقد مردان بزرگ است صحیح نیست . میرزا تقیخان امیر کبیر بهترین دلیل بر اثبات وجود مردان لایق در ایران میباشد ..»

وزرای عهد قاجار به که لیاقت آنها موجب بقا و ایران شد اگر آنها نبودند پادشاهان نالایق و شهوت پرست ، چنانکه بارها مملکت را در آستانه اضمحلال بردند موجب سلب استقلال و حیثیت از ایران میشدند غالباً از طبقات فقیر مملکت بیرون می آمدند مانند میرزا شفیع صدر اعظم که طلبه فقیر مازندرانی بود و صدر اصفهانی که بدون داشتن خط و سواد از پیشه وری به صدارت رسید ، یا حاجی میرزا آقاسی که از تخته پوست درویشی برآمدند فرمانروائی نشست و سپهسالار قزوینی که پدرش از کار سلمانی بخدمت سلطان شتافت و میرزا تقیخان فراهانی که از شاگرد آشپزی خود را به مقام بزرگترین شخصیت سیاسی ایران ارتقاء داد ، اینها همه از توده فقیر مردم بودند و وقتی زمام امور مملکت را در دست گرفتند متناسب لیاقت و کاردانی و حسن نیت خویش مصدر خدماتی شدند .

مملکت مداری ، انتظام امور ، حفظ حدود و ثغور ، پاس رعیت داشتن ، نظم قشون کار اینها بود . خوشگذرانی ، بوالهوسی ، سفر فرنگ رفتن ، قرض از اجانب ، شهوترانی بحدی که قوه ممیزه و عقل و شعور را از آنها سلب می نمود از کارهای برجسته سلاطین محسوب می شد .

مسلم کسی مانند قائم مقام یا امیر کبیر که قصدشان نجات مملکت از ورطه انقراض بود با زیاده رویهای شاه مخالفت میکردند و او را برای مملکت میخواستند نمیتوانستند آنطور مورد «مرحمت» و «عظوفت» شاه باشند که فلان خواجه حرم سرا یا فلان دلک و مطرب درباری مورد توجه قرار میگرفت .

خارجیها بخصوص دول استعماری انگلیس و روس تزاری که قصدشان تخریب و استعمار ایران بود ، چنانکه یکی میخواست ایران همیشه محتضر باشد تا هندوستان بخطر نیفتد و دیگری آرزو داشت یکروز ایران فقیر و گرسندر ضمیمه مستعمرات خود کند و قتی می دیدند طبع سلاطین ایران با هر گونه ترقی و تعالی و نهضت و کار مفید دشمن است و

خوشگذرانی و هرج و مرج، فشار بر مردم را می‌پسندد برای جلوگیری از ترقی مملکت ما بدست مردان کاردانی مانند امیر کبیر بوسائل مختلف در دربار و اطرافیان شاه‌رخنه کرده به ازمیان بردن رجال با کفایت کمک میکردند .

هنگامیکه امیر کبیر بر مسند صدارت ایران نشسته و ازمرز ترکیه تا سرحد هندوستان راتحت نظم و اطاعت در آورده بود دنیا آمادۀ تحولات بزرگی میگردد .
ایران اگر میخواست میتواندست خود را از وضع فلاکت بار آن زمان نجات دهد و برای زندگی در جهان نو خویشتن را تجهیز نماید .

همزمان بانقشه‌های اصلاحی امیر کبیر رجال و بزرگان ژاپن از میان تلی که باندیا قطع ارتباط کرده بود و از قافله تمدن بکلی عقب مانده بود برای ترقی قوم خود تکان خوردند سلاطین ژاپن مانند پادشاهان ایران با رجال لایق خدمتگذار کینه و عداوت لایزال نداشتند .

آنها خدمتگذاران مملکت را تشویق کردند و اینها مردان بزرگ را ازمیان بردند .

آنها بنهضت اجتماعی و علمی و فرهنگی مملکت کمک کردند . و اینها با هرگونه تحولی در اوضاع و با هر نوع آشنائی باندنیای خارج مبارزه نمودند .

نتیجه این شد که در اندک مدتی «ژاپن» همدوش دول بزرگ وارد عرصه حیات و ملمات خود گردید و ایران روز بروز در ضعف و بدبختی فرورفت .

روزیکه امیر کبیر در ایران مدرسه دارالفنون را تأسیس میکرد، روزیکه او روزنامه یومیه بوجود آورد و در روزنامه وقایع اتفاقیه درباره قیام «مازینی» در ایتالیا بحث میکرد یا از اکتشافات قطب خبر می‌داد، یا محاسن آب تصفیه شده را برای اهالی شهرها گوشزد می‌نمود . یا بیمارستان بوجود می‌آورد ، یا بسفیر ایران در ممالک خارجی دستور ارسال گزارشات دقیق از ترقیات علمی و صنعتی ممالک مزبور می‌داد، قلم بطلان بر تمام طلسمهای استعماری روس و انگلیس میکشید و نقشه تقویت قشون ایران و استرداد اراضی از دست رفته رادرسر می‌پروراند، و شاه جوان مملکت توصیه میکرد که از بوالهوسی‌ها و شهوت‌رانی‌ها بپرهیزد ، باو نصیحت می‌نمود که از اعمال ناشایست «مهد علیا» مادر شاه جلوگیری کند خانواده سلطنتی را از آلوده شدن باعمالی که موجب هتک حیثیت و حرمتشان میشد منع می‌نمود و ناصرالدین شاه می‌نوشت که توجوانی و باید سلطنت کنی ، سلطنت با طفره زدن و بوالهوسی سازگار نیست .

در همان ایام ناصرالدین شاه اسیر دست خواجه گان حرم، تحت تأثیر القآت سوء و زیان بخش مادر خود که از محرومیتها و محدودیتهای جدید خشمناک بود تحت نفوذ درباریان پست و متملق که کارشان فقط تعظیم کردن و انباشتن جیب خود از انبان مردم بود بر علیه این مرد بزرگ نقشه میکشید و درصدد نابود کردن او برمی‌آمد .
ناصرالدین شاه ترجیح میداد که ایران خراب شود ، مردم از میان بروند مملکت ،

عرصه مبارزه نفوذ اجانب باشد ولی يك مردمقدر توانا ولايق كه اول جلوی عیاشی های
اورا میگیرد وبعد حدود سایرین را تعیین میکند زنده نباشد .

این بود که هر چه رجال لایق ایران میرسیدند، پادشاهان نالایق و خود کام پنبه میکردند.
کوشش آنها مصروف عظمت ایران بود ولی سعی اینها متوجه از میان بردن این
شخصیت های بارز و برجسته ایران در طی یکصد و پنجاه ساله اخیر کمتر مرد با کفایت در ایران

پیدا شده است که مورد حقد و حسد سلاطین قرار نگرفته و از میان نرفته باشد

هر کس که لیاقت از خود نشان می داد ، هر کس که مملکت را بطرف ترقی سوق می داد
بعنوان دشمن شماره يك شاه مستبد تلقی می شد زیرا مغز سلاطین مزبور نمی توانست
تحمل کند که کاری در مملکت بشود بدون آنکه اراده و هوس آنها در آن کار دخیل نباشد.
سلاطین مستبد همیشه نسبت به رجال لایق حسود بوده اند و از آنها می ترسیده اند ،
برای آنها پاپوش می دوختند ، تمام عوامل را تحریک می کردند که آنها را از میان ببرند و
هیچوقت در اندیشه ملك و ملت نبودند .

اگر نهضت مشروطیت پیش نیامد و اگر از اقتدارات سلاطین استبدادی کاسته

نمیشد امروز بدون تردید ایران بصورت يك کشور مستقل وجود نداشت .

زیرا ریشه مردان لایق را از بیخ و بن برمیافکندند و بر تشنج و هرج و مرج
میافزودند ، نفوذ اجانب را تقویت میکردند و کار را بجائی می رساندند که ایران آماده
پذیرفتن قرارداد تجزیه ۱۹۰۷ می شد ...

اقبال ملت ایران بود که بموقع تکان خورد و نهضت کرد ، بساط استبداد را برچیدو

راه بیشتری برای مداخله خویش در امور مملکت باز نمود ، مجلس تاسیس کرد ، دولت

مشروطه بوجود آورد ، از نفوذ خارجی ها کاست ، و نقشه تجزیه ایران را از هم درید و وزیر

بار قرارداد ۱۹۰۷ و اولتیماتوم ۱۹۱۱ و قرارداد ۱۹۱۹ نرفت و کسانی که می خواستند

مملکت را وادار بقبول زنجیر عبودیت کنند سرنگون ساخت .

اگر نهضت سال ۱۳۲۴ قمری پنجاه سال پیش از آن تاریخ آغاز شده بود ملت ایران

موفق به کوتاه کردن دست مستبدین می شد و سرنوشت خویش را بدست میگرفت مسلماً
ایران امروز یکی از دول بزرگ و باعظمت آسیا بشمار می آمد .

چهل سال حکومت مشروطه باتمام نواقص و تضییقاتی که با آن همراه بود کشتی

استقلال ایران را در بحرانی ترین ایام و در میان طوفانی ترین دریا های سیاست بساحل
نجات رساند .

ولی در مدت یکصد سال که وسائل ترقی و عظمت ایران از هر حیث فراهم بود مردان

لایق داشتیم ، دنیا بما مجال تکان خوردن میداد و میتوانستیم همقدم ملت هائی شویم که
تازه بعرصه تعالی قدم میگذاشتند ، سرنوشت ملت و مملکت ما قربانی جهالت و نادانی سلاطین
استبدادی گردید .

ناصرالدین شاه امیر کبیر را کشت ، خودش هم بعد از چندین سال کشته شد ...

خشم و غضب ناصرالدین شاه و نابود کردن صدر اعظم بزرگ ولایق بدست او نتوانست

از عظمت مقام ولیافت و کفایت امیر کبیر بکاهد و امروز پس از صدسال ملت ایران ، نسل جوان وزنده و با انرژی ایران از این مرد خدمتگذار و بزرگ ستایش میکند و بر قاتلین او لعنت میفرستد، ولی امیر کبیر و قتل فجیع او لکه ننگی بدامان ناصرالدین شاه گذاشت که تا روزگار باقی است صدر تمام جنایات او شمرده خواهد شد ...

اینجاست که باید پی به اهمیت این کلام برد :

« کسانی که برای خود زندگی میکنند می میرند و

آنها که در راه وطن جان میسپارند زنده و جاویدند... »

مرگ امیر کبیر و قتل ناجوانمردانه او لطمه بزرگی بر پیکر عظمت و ترقی ملت ایران وارد ساخت، ارواح فعال و جسور را مأیوس کرد، مردان وطن پرست و لایق و کار-آمد را متوحش ساخت ، بازار تملق و چاپلوسی رواج یافت، دربار سلطنت ناصرالدین شاه تبدیل به عشرتخانه دائمی شد و چنان ننگ و افتضاح آن بالا گرفت که هنوز هم آثار و خاطرات آن در ذهن مردم باقی مانده است .

امیر کبیر چنانکه در شرح حال او خواهید خواند از میان توده مردم برخاسته بود، پدرش آشپزی میکرد و خود او خانه شاگرد در دستگاه عباس میرزا بود ،

ترقیات او مرهون عوش و استعداد ولیافت شخص خودش بود .

جسارت و شهامت او بی اندازه بود ، اصابت نظر ، قدرت اراده و تصمیم ، ورزیدگی ولیافت و تسلط بر امور از صفات برجسته امیر محسوب می شد .

دنبال مال و منال نمی رفت و هدف او ترقی و عظمت ایران بود

او می خواست پادشاه جوان را طوری تربیت کند که پیوسته در اندیشه ملت خود باشد و خود را وقف خدمت به مملکت خویش کند .

او میخواست يك ایران آباد ، و آزاد و قوی و مترقی به وجود آورد که محور عظمت و سیاست خاور میانه باشد و در تحولات جهان نقطه اتکالی محسوب گردد .

او بیش از هر کس بدسایس خارجی پی برده و بمقاصد آنها واقف شده بود .

این بود که شب و روز کوشید تا به آرزوی خود برسد ولی شافل از این که دیگران تحقق آمال او را برای خود ضروری نمیدانستند و برصدد نابود کردنش بودند .

اکنون که صدسال از تاریخ قتل این مرد با کفایت ایران میگذرد برای تجلیل و تکریم

و تعظیم بروح پاک آن مرد بزرگ و بمنظور حق شناسی و سپاسگذاری نسبت بخدمتگذاران

مملکت . ما لازم میدانیم از خدمات و افکار عالی او یاد کنیم و بروان پاکش درود بفرستیم و

هم میهنان عزیز را در این تجلیل و تعظیم دعوت کنیم تا مردان لایق و خدمتگذار بدانند که

ملت ایران هیچگاه آنها را فراموش نمیکند و همیشه خود را مدیون فداکاریهای کسانی

میدانند که انرژی و لیاقت و تصمیم و اراده و حتی جان خویش را در راه عظمت مملکت نثار

کردند . . .

بقلم آقای محمود محمود نماینده محترم مجلس شورای ملی

کسانیکه یکصد و پنجاه سال بر ایران

حکومت کردند

در دوران یکصد و پنجاه ساله سلطنت سلسله قاجار عده زیادی بمقام صدارت شهریاران قاجار رسیدند . در میان اینها عده قلیلی بودند که صدارت را از روی استحقاق دارا شدند و عده دیگری هم بودند که بمساعدت بیگانگان باین مقام رسیدند .

عده صدر اعظمتهای اولی بسیار کم و قلیل بودند شاید از چهار یا پنج نفر تجاوز نکنند و دوره صدارت آنها هم چندان دوام نکرد .

باقی صدر اعظمتها سالیان دراز در صدارت باقی بودند اعمال آنها موافق مصالح دولت و ملت ایران نبود .

من در این مقاله کوتاه مختصر اشاره ای بهر دو دسته یا گروه خواهم کرد .

اولین صدر اعظمت سلاطین قاجاریه میرزا ابراهیم خان کلانتر شیرازی بود که در سالهای آخر عمر آقا محمد خان بمقام صدارت رسید .

این مرد اگرچه بخانواده کریم خان زند خیانت نمود ولی خدمتگذار با وفای ^{۱۰} پریار اول قاجاریه بود و پس از مرگ او هم حسن تدبیر او بود که فتحعلی شاه صاحب تخت و تاج ایران گردید .

این مرد خودش و کسانش صمیمانه بآل قاجار خدمت نمودند . هر گاه مسافرت سر جان ملکم بایران پیش نیامده بود مقام صدارت او هرگز تا عمر داشت زوال پیدا نمیکرد . داستان این مسافرت این بود ، دولت انگلیس و حکومت هندوستان از اتحاد روس و فرانسه که محرك آن ناپلئون بود بوحشت افتادند بعجله تمام ملکم را بایران فرستادند هر طور شده فتحعلی شاه را وادارند که عبور قشونهای فرانسه و روس را از ایران جلوگیری کند ملکم با خرج مبلغهای گزاف توانست دربار ایران را با خود همراه کند .

در ضمن بعقل و هوش و سیاست و تدبیر میرزا ابراهیم خان صدر اعظم آگاه شد فهمید تا چنین مردی در رأس امور ایران است ممکن نخواهد بود دربار ایران آلت شود .

قراردادیکه میرزا ابراهیم خان باملکم بسته یگانه شاهی است که چگونه يك معاهده محکم بین ایران و انگلیس با احترام متقابل این عهد نامه بسته شده .

ملکم هنوز از ایران اینقدر زمانی نبود که خارج شده بود در يك روز معین غره ذی الحجه ۱۲۱۵ حاجی میرزا ابراهیم خان را باتمام بستگان او گرفته کشتند .

بامرگ میرزا ابراهیم خان قدرت و نفوذ دربار فتحعلی شاه از بین رفت صدارت بدست میرزا شفیع خان مازندرانی افتاد که برگزیده ملکم بود .

از این تاریخ تا مرگ فتحعلی شاه (۱۲۵۰ هجری قمری) دربار ایران بعبارت دیگر دولت ایران در این مدت ۳۵ سال آلت دست سیاسیون دولت انگلیس یا حکومت هندوستان بودند فقط مدت خیلی در دوره صدارت میرزا شفیع مازندرانی بانمایندگان فرانسه که در رأس آنها جنرال گاردان قرار داشت. در ایران برای تعلیم نظام و تهیه مهمات و ساختن قلاع در مقابل هجوم روسها در خدمت ایران بودند و نفوذ انگلیسها کم شد و لسی فوری ورق برگشت رجال درباری گول تحف و هدایای عمال انگلیس را خورده جنرال گاردان را با معلمین فرانسوی از تهران بیرون کرده نماینده انگلیس را که سرهارفورده جونس بود وارد کردند .

از این تاریخ ببعده دولت ایران آلت بدون اراده عمال انگلیسی بود.
میرزا شفیع خان صدراعظم هر کاری را که در ایران انگلیسها اراده میکردند او مجری آنها بود .

بعلاوه میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه ایران نوکری بود از انگلیسها در دربار ایران و از آنها حقوق و مقرری دریافت میداشت و به این عمل افتخار میکرد .

سایرین نیز از این مقرریها بی بهره نبودند .

در اینجا مختصر داستانی برای خوانندگان نقل کنم که خالی از اهمیت نیست .
در سفرنامه میرزا حسین خان آجودانباشی که از طرف محمد شاه مأموریت داشت ، بلندن رفته با دولت انگلیس در موضوع هرات و مطالب دیگر گفتگو کند در آن تاریخ لرد پالمریستون صدراعظم انگلستان بود و در ضمن صحبت با او میگوید رفتن شاه به هرات به تحریک روسها بوده چون روسها بوزراء ایران پول داده بودند که اسباب مزاحمت دولت انگلیس را در افغانستان فراهم کنند .

میرزا حسین خان در ضمن تکذیب می گوید هرگز چنین چیزی نبوده که وزیر ایران از روسها پول بگیرد در ایران غیر از جناب حاج میرزا آقاسی صدر اعظم ایران دیگر کسی نیست که دارای نفوذ باشد او هم که پول از کسی نمی گیرد . تمام ایران مال اوست چه احتیاجی دارد از روسها پول بگیرد و هرات که از شهرهای ایران است برود فرض کنیم چنین چیزی باشد او هم پول گرفته باشد شما یعنی دولت انگلیس متجاوز از سی سال بمیرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه ایران مواجب و مقرری می دادید مگر روسها ایراد کردند یا گله نمودند که شما حال در این وقت ایراد میگیرید .

میرزا شفیع خان صدراعظم ایران در تاریخ ۱۲۳۴ هنگام رفتن فتحعلی شاه بچمن سلطانیه در قزوین درگذشت و حاجی محمد حسینخان نظام الدوله صدرپس از او بصدارت رسید .

در زمان صدارت حاج محمد حسینخان صدراعظمی نیز نفوذ دولت انگلیس کاملاً در دربار ایران برقرار بود . صدارت او تا سال ۱۲۳۹ طول کشیده و در آن تاریخ درگذشت و منصب او به

پسرش عبدالله خان امین الدوله که منصب و شغل مستوفی الممالک را نیز داشت محول شد چند سالی با اقتدار صدارت کرد بعد اللهیار خان آصف الدوله بنام وزیر اعظم کار صدارت را عهده دار بود بعد بواسطه اعمال و مسامحه از کار برکنار شد مجدداً عبدالله خان امین الدوله امور صدارت را عهده دار بود تا سال ۱۲۵۰ که در آن سال فتحعلیشاه درگذشت یکنفر از نویسندگان سیاسی انگلستان که سالها در آن ایام در ایران بوده و با دربار کاملاً روابط داشت و از اوضاع کلی و جزوی ایران با خبر بود بنام فریزر معروف است .

این شخص در این تاریخ ۱۲۵۰ مطابق ۱۸۳۳ م که سال وفات فتحعلی شاه است در ایران بوده وقایع آن ایام را در جلد کتاب خود که در باب مسافرت او بایران است نوشته است . فریزر با تمام درباریان و خود ایشان تمام وقایع بعد از فتحعلی شاه را شرح میدهد و حتی سال وفات شاه را هم پیش بینی میکند و بمشاهد مسافرت کرده در مزینان باردوی محمد میرزا که ازهرات مراجعت نموده برخورد میکند . بدیدن محمد میرزا می رود و شرح حال او را بدقت در کتاب خود می نویسد شب را در چادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام میماند و از هر دوی و از هر موضوع با او صحبت میکند و تمام صحبت های او را در کتاب خود یادداشت میکند و در ضمن علاوه میکند که محمد میرزا می رود تهران ایشان بجای عباس میرزا ولیعهد میشود و قائم مقام صدراعظم او خواهد شد ولی این شخص يك مردم سیاسی است بسیار مطلع و باعوش است همین تعریف باعث بدبختی او میشود که شرح آن بیاید .

این دو جلد کتاب مزبور در سال ۱۸۳۸ در لندن بطبع رسیده فعلاً در کتابخانه مجلس شورای ملی است .

در این جا باید يك حاشیه بروم و مختصری بدو معاهده که با دولت روس بسته شده اشاره کنم یکی معاهده گلستان ۱۲۲۸ قمری مطابق با ۱۸۱۳ میلادی و يك معاهده ترکمن چای که در سال ۱۲۴۳ هجری قمری مطابق ۱۸۲۸ میلادی است .

دولت ایران از سال ۱۲۱۸ با دولت روس در اثر تحریکات خارجی در جنگ بود مکرراً دولت امپراطوری انگلستان واسطه میشد که این جنگ خاتمه یابد ولی همینکه در سال ۱۸۰۷ میلادی الکساندر اول امپراطور روسیه با ناپلئون اول با هم کنار آمدند بار دیگر وجود دولت ایران برای انگلستان لازم بود که تقویت شود نمایندگان متعدد بایران فرستادند از دولت ایران تحسین کردند پول و مهمات و صاحب منصب بایران دادند و دربار ایران را مجدداً دست گرفتند که در مقابل روسها مقاومت کند . همین ایام است که نمایندگان دولت انگلیس را قبول کردند و جنرال گاردان را با افسران فرانسوی جواب دادند و دولت ایران جداً با دولت روس برای خاطر انگلستان در جنگ شد .

اما دوره دوستی آلکساندر اول با ناپلئون بیش از سالی طول نکشید که مجدداً دشمنی بین آنها برقرار شد . آلکساندر بدولت انگلیس پیوست انگلستان نیز دست از مساعدت ایران برداشت و مجدداً نمایندگان دولت انگلیس که در آن تاریخ سرگور اوژلی بود واسطه صلح بین روس و ایران شد . شاه و نایب السلطنه تقاضای استرداد شهرهای قفقاز را داشتند انگلیسها وعده میدادند که پس از تمام جنگ با ناپلئون و خاتمه کار او دولت انگلیس

حاضر است میانجی واقع شده این شهرها را بدولت ایران برگرداند شاه و عباس میرزا اصرار می ورزیدند وعده و وعید را قبول نداشتند در این جا حیل های بکار رفت آن این بود محرمانه در کنار رود ارس نمایندگان انگلیس با نمایندگان روس ملاقات کردند و در این ملاقات قرار شد دولت انگلیس تمام صاحب منصبان انگلیس را که در قشون عباس میرزا بودند بردارد. بعد روسها شبانه حمله کنند و قشون او را از بین ببرند این قرارداد پس از مدت کمی بموقع اجرا گذاشته شد صاحب منصبان انگلیس از اردوی عباس میرزا رفتند روسها هم شبانه بلندپنهای اطراف اردوی عباس میرزا را گرفته بر آنها شبیخون زدند آن قشون منظم و مرتب را که مکرر نمایندگان سیاسی انگلستان تعریف و توصیف میکردند در یک شب از بین بردند پس از این واقعه دولت ایران ناچار شد معاهده گلستان را باروسها منعقد کند بامید اینکه انگلیسها پس از رفع غائله ناپلئون شهرهای تنگناز را بدولت ایران مسترد خواهند نمود. اما معاهده ترکمن چای در سال ۱۲۴۲ مطابق ۱۸۲۸ بین روس و ایران منعقد شد. فتحعلی شاه و عباس میرزا در دو متوجه شده بودند که در میدان جنگ حریف روسها نیستند میرزا بزرگ قائمقام و فرزند او میرزا ابوالقاسم قائمقام در دو از اشخاص فهمیده و مطلع بودند اینها بشاه و عباس میرزا حالی کرده بودند به هیچ وجهی صلاح نیست با روسها از در جنگ و ستیز درآیند هر دو هم به نصایح این دو مرد دانشمند عمل میکردند ولی عیب کار از جای دیگر بود دولت انگلیس سیاست مخصوصی را نسبت بایران در پیش داشت آن ضعف دولت ایران و در نتیجه زوال ملت ایران بود چنانکه سرگور اوزلی پس از رفع خطر ناپلئون بدولت انگلیس گزارش داد باین عبارت :

«حال که خطر ناپلئون برطرف شده صلاح آن است که ملت ایران را گذاشت در همین

حال توحش و بربریت باقی بماند و هیچ نوع کمک و مساعدت برای ترقی و بهبودی این ملت اعمال نشود.

تا آلكساندر اول در سلطنت باقی بود انگلیسها نفوذی در دربار او نداشتند همینکه نیکلای اول به تاج و تخت امپراتوری روسیه رسید انگلیسها زمینه را آماده دیدند خود را بدربار نیکلاء رساندند این بار فاتح و اتلر و ولینگتون بدربار روسیه رفت امپراطور تازه به تخت رسیده را آماده نمودند که بایران و عثمانی حمله کند و در معائن عثمانی استانبول را قبضه کند اما دولت ایران حاضر نبود با روسها داخل جنگ شود تا میتوانست با آنها بوفق و مدارا رفتار می نمود تحریکات از این طرف مؤثر نبود ولی دشمنان ایران که همیشه برای ضعف ملت ایران میکوشیدند راه دیگری اتخاذ کردند آن آماده نمودن یکی از علماء روحانی بود.

این مرد با زهد و تقوی پیش افتاد و مردم را تحریک بجهاد کرد بدون اینکه شاه و عباس میرزا نایب السلطنه آماده این جنگ باشند مردم عوام در محلی موسوم به کریچه بروسها حمله کردند یک جنگ خانمانسوز برای ایران با روسها پیش آمد در این جنگ قشون ایران همه جا شکست خورد و روسها به تبریز وارد شدند و از آن طرف پیش قراولان آنها تا محل ترکمن چای رسیده و در این جا با دادن ده کروور تومان خسارت جنگ صلح بین دولتین برقرار شد.

دولت انگلیس هم از قول و قرار خود سرباز زد و در ماده مخصوص به کمک مالی و دادن صاحب منصب بدولت ایران در موقع جنگ ایران با دولت خارجی که در معاهدات متعدد که بطور وضوح تصریح شده بود شانه خالی کرد این خود يك داستان دل خراشی برای ایرانیان است که شرح آنرا بوقت دیگر محول مینمایم.

بعد از صلح با ایران دولت امپراطوری روس بنا بقراردادیکه با دوک ولینگتون داشت بدولت عثمانی حمله کرد داستان این قسمت دیگر مربوط بتاریخ آل عثمان است از ذکر آن میگذرم .

* * *

معاهده ترکمن چای در تاریخ ۱۲۴۳ مطابق ۱۸۲۸ برقرار شد و باین معاهده جنگ بیست و پنج ساله ایران با روس بی پایان می رسد در نتیجه این همه جنگ با دولت روس دولت ایران دشمن خود را شناخت هم چنین دولت امپراطوری بمتاصد انگلیسها پی برد و فهمید محرک تمام این جنگها بین ایران و روس، دولت پادشاهی انگلستان بود که می خواست در حول و حوش هندوستان دولت سرشناس با سابقه نباشد آن هم دولت ایران.

از این تاریخ به بعد رفتار روسها از خشونت افتاد با وفق و مدارا با دولت ایران رفتار می نمودند چنانکه در قضیه قتل گریبایدوف نشان دادند.

این داستان از این قرار است باند شیادان خارجی با شیاطین داخلی همدست شده موضوع دوزن گرجی را که در خانه یکی از رجال بود بهانه کردند و سفارت روس آن دوزن را طلب نموده که تحویل سفارت روس بدهند در صورتیکه هر دوزن عقدی و مسلمان شده بودند علماء تحریک شدند عوام بجوش و خروش آمدند و در روز روشن ریختند بسفارت تمام اتباع سفارت را با خود وزیر مختار بقتل رساندند و تمام اشیاء و اموال سفارت را بغارت بردند حتی اسبهای طویله را با این که طویله سفارت انگلیس هم در مجاور آن بود هیچ کس متعرض آنها نشد. خلاصه این واقعه درست يك سال بعد از معاهده ترکمن چای بود حال باید دولت روس از يك دولت شکست خورده در این پیش آمد انتقام بکشد ولی هر دو طرف یعنی هم دولت روس و هم دولت ایران از محرکین این فتنه و آشوب مطلع بودند و می دانستند از کجا این فتنه سرچشمه گرفته است فوری از طرف نایب السلطنه آدم امین به تقلیس روانه شد و گزارش کامل آن پیش آمد را داد و از فرمان فرمای قفقاز راه حل خواست آنها گفتند صلاح است از طرف شهریار ایران يك نفر از شاهزادگان برای اظهار تاسف از این پیش آمد به پترزبورغ برود و قضیه حل خواهد شد. عمین طور هم شد با کمال احترام از شاهزاده ایرانی که قهرمان میرزا پسر عباس میرزا بود پذیرائی کردند و در این مسافرت هم میرزاتقی خان امیر نظام همراه بود.

* * *

این بلاغم از سر ملت ایران رفع شد و تیر فساد شیاطین داخلی با شیادان خارجی بسنگ خورد و بین دولت روس و دولت ایران این پیش آمد با مسالمت خاتمه یافت.

در این تاریخ است که جاسوسان انگلیس با راهنمایی سادات هندوستان با اسم تاجر هندی در میان ترکمن و افغانها اخبار شکست قشون ایران را از روسها انتشار میدادند. کونولی که یکی از صاحب منصبان مجرب انگلیس بود بایکسید هندی در میان ترکمن و افغانها با مال التجاره گردش میکرد هر شب حضرات را جمع آوری کرده شکستهای قشون عباس میرزا را برای آنها نقل میکرد. کونولی در سفرنامه خود می نویسد: من شکستهای پی در پی قشون ایران را از

روسها شرح می دادم آنها باور نمیکردند میگفتند قشون ایران هرگز شکست نمی خورد

این کتاب امروز در کتابخانه مجلس موجود است از آن تاریخ بعد همیشه عمال دولت انگلیس که اغلب آنها نظامیان آزموده بودند در نواحی ایران در لباسهای مختلف در رفت و آمد بودند هر یک از اینها یک یا چندین کتاب در نتیجه این مسافرتها نوشته اند و اغلب آنها در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود میباشد.

* * *

مخلص کلام از گزارش بالا دیدیم که در تمام دوره سلطنت فتحعلی شاه که چهل سال طول کشید فقط یکی دو سال آن دربار ایران از نفوذ دولت انگلیس برکنار بود باقی آن ایام فتحعلی شاه و دربار او کاملاً تحت نفوذ انگلستان بود فقط در این میان شخص میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله بود که فکر آزاد و مستقل برای ایران در سر داشت و او را با کسانش با بدترین زجر و شکنجه بقتل رسانیدند.

* * *

حال تقصیر او در پیشگاه غیر عادلانه دولت انگلیس چه بود که نسل او را برانداختند؟ (فقط جد قوام شیرازی که طفل بود و طفل دیگری بنام علی رضا که بعدها بنام حاج علی رضا معروف شد و مورد اعتماد فتحعلی شاه بود این دو طفل از خطر جستند و قنات حاج علی رضا از موقوفات این مرد است)

حال تقصیر حاجی میرزا ابراهیم خان صدر اعظم آقامحمدخان و فتحعلی شاه چه بود من برای شما شرح دهم:

در سال ۱۲۱۳ از جانب فرمانفرمای هندوستان رسولی بدربار فتحعلی شاه مأمور شد بنام مهدیعلی خان بهادر جنگ مأموریت او این بود که شهریار ایران را علیه زمان شاه افغان که انگلیسها را در هندوستان آسوده نمی گذاشت برانگیزد اعتبار فراوان همراه داشت که با آن اعتبار دربار شاهر را همراه کند و قتیکه با حاجی میرزا ابراهیم خان صدر اعظم ایران برخورد کرد دید هر قدر پول بدهد فایده ندارد این عنوان را کرد که سنی های افغانستان تمام شیعهها را قتل عام کرده یک عده از آنها که باقی مانده اند به پیش انگلیسها در هندوستان پناه برده مرا واسطه قرار داده اند که ظلم و ستم

افغان‌ها را از سر آنها رفع کنم .

فتحعلی شاه از شنیدن این پیغام قتل متأثر شد فرمان صادر کرد قشون خراسان حاضر شود و خود شاه هم حاضر شد بطرف خراسان حرکت کند و شرافغانها را از سر شیعه‌ها رفع کند .
میدعلی خان با موفقیت تمام به هندوستان مراجعت نمود . فتحعلی شاه هم حرکت کرد بطرف مشهد در مزینان قاصد زمان شاه افغان با عریضه رسید در آن عریضه زمان شاه نوشته بود خبر رسیده اعلیحضرت شاهنشاهی قصد افغانستان دارند و مقصود هم سرکوبی امیر افغانستان است که چرا شیعه‌های افغانستان را بقتل رسانیده است هرگز چنین اتفاقی روی نداده اگر من به هندوستان لشکر کشیده‌ام بنا به دعوت خود راجه‌های هندوستان است که روزانه يك لك رو بیه بمن میدهند که رفته‌شر انگلیسها را از سر آنها باز کنم و راجه‌ها را از ظلم و تعدی آنها راحت کنم من خود را از چاکران دربار شاهنشاه ایران میدانم هر امر و فرمانی صادر شود مطیع و فرمانبردارم ، پس از قرائت این نامه حاجی میرزا ابراهیم خان رأی شاعر را زد که با افغانستان نرود و از مزینان مراجعت کند . گفت قصد انگلیسها اینست که ما بادست خودمان افغانستان را خراب کنیم و این صلاح نیست . شاه قبول کرد و تسخیر عزیمت نموده به تهرآن مراجعت کرد .

وقتی که دو سال بعد سرجان ملکم بدربار ایران آمد از حاجی میرزا ابراهیم خان گله کرد چرا مانع شد شاه با افغانستان برود شما باید از شیعه‌ها حمایت کنید این مذهب شماست حاجی جواب داد سیاست از مذهب جداست سرجان ملکم از این جواب آنچه باید بفهمد فهمید و او را مانع بزرگ در جلوراه سیاست انگلیس در ایران دید این بود که با میرزا شفیق خان که رقیب حاجی میرزا ابراهیم خان بود ساخت و یک چنین مرد مدبر و سیاستمدار وطن پرست را از ریشه کند و نابود ساخت این مرد اولین قربانی سیاست انگلیس در قرن گذشته محسوب میشود البته در ایران .

فتحعلی شاه تا آخر ایام سلطنت خود با سیاست انگلیس همراه بود و از نفوذ دولت انگلیس در تمام مدت بهیچوجه کاسته نشد و قبل از روزهای مرگ او يك عده سی نفری صاحب منصبان جوان تازه نفس بایران آمدند و بحضور شاه معرفی شدند در میان آنها سرهنری راولین سون بود که بعدها بواسطه خواندن خطوط میخی کوه بی ستون معروف گردید .

فتحعلی شاه در سال ۱۲۵۵ هجری قمری مطابق ۱۸۳۴ میلادی در اصفهان درگذشت بعضی از شاهزادگان علم طغیان برافراشتند از آن جمله حسنعلی میرزا فرمانفرما فارس بود که با قشونهای محمد شاه جنگ کرده مغلوب شدند خود حسنعلی میرزا گرفتار و در قلعه اردبیل محبوس شد ولی سه پسر ایشان توسط عمال دولت انگلیس از راه بین النهرین و شامات بلندن برده شدند و در آنجا آنها را وارث تاج و تخت ایران معرفی

کرده و در مقابل محمدشاه علم کردند و مدعی سلطنت ایران نامیدند ولی همینکه بین شاه و انگلستان اصلاح شد این سه نفر را فریزر معروف که ذکر او قبلا گذشت برداشت آورد در بغداد ول کرد این قضیه مفصل است که جای گفتار آن در اینجا نیست خود شاهزادگان بنام رضاقلی میرزا ، والی میرزا . و تیمور میرزا ، کتابی نوشته اند هنوز بطبع نرسیده است ولی فریزر در دو جلد کتاب بزبان انگلیسی شرح آنها را مفصل نوشت و در لندن بطبع رسانیده است .

* * *

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی صدر اعظم محمدشاه اگرچه صدر اعظم نامیده نمیشد ولی نفوذ و اقتدار او فوق العاده بود در حقیقت در سال اول سلطنت محمد شاه قائم مقام یگانه مرد بانفوذ و ایران مدار بوده بانهایت صداقت و درستی بمحمدشاه خدمت میکرد و در اندک مدتی تمام مدعیان شاه را از بین برده نگاه او نبود محمد شاه بتاج و تخت ایران نمیرسید .

در اوایل کار به هیچ يك از نمایندگان دولتی روس و انگلیس در مسائل ایران دخالت نمی داد خود مستقلا اداره امور ایران را عهده دار بود و غدغن نموده بود هیچ يك از نمایندگان دول خارجی بدون اجازه و حضور او با شاه ملاقات نکنند .

در آن روزهای اول که تازه محمدشاه صاحب تاج و تخت شده بود قائم مقام می بیند وزیر مختار انگلیس از اطاق شاه بیرون آمد قائم مقام از او سؤال میکند شما چه وقت از من اجازه گرفته بودید که نزد شاه بروید وزیر مختار عذر می آورد قائم مقام میگوید شما دیگر اجازه نمی دهم باشاه جوان بدون حضور من ملاقات کنید عمین گناه برای او کافی بود .

وقتی که با شاه بطهران آمدند اقدامات قائم مقام طوری بود که برای شاه هیچ اقتداری باقی نمانده بود تمام کارهای دولت از هر قبیل انجام آن باشخص قائم مقام بود دشمنان قائم مقام در اندک مدتی بقدری زیاد شدند که در سال اول سلطنت محمد شاه قائم مقام بدست دژخیمان شاه بقتل رسید این دومین شخص اول مملکت بود که بدسایس و حیل دشمنان ایران بقتل رسید (۱۲۵۱ هجری قمری) با رفتن قائم مقام از دستگاه شاه آن امنیت و اوضاع آرام که رأی و تدبیر قائم مقام در تمام ایران برقرار کرده بود از بین رفت و بساط حاجی میرزا آقاسی در دستگاه دولت پهن شد . مثل قائم مقام آدمی نمی تواند بیش از چند روزی حکومت کند ولی امثال حاجی میرزا آقاسی سالهای متمادی ایران مدار میشوند .

خون این سید بی گناه محمدشاه را گرفت و او را ذلیل نمود و فلج کرد و تا آخر عمر در عذاب درد و الم بسختی روزگار میگذرانید تا درگذشت (۱۲۶۴ مطابق ۱۸۴۸ م) پس از قتل قائم مقام حاجی میرزا آقاسی که معلم سرخانده بود بصدارت برگزیده شد . سوابق تاریخی این ایام که مدت آن قریب چهارده سال طول کشید خیلی زیاد است من به مختصری از آنها اشاره میکنم .

در سال ۱۲۵۳ محمد شاه برای کوتاه کردن نفوذ انگلیسها از هرات بدانشوی لشکر کشید حاجی میرزا آقاسی در این سفر همراه بود. هرات را عمال انگلیسی که بنام تاجر هندی در آن شهر میزیستند سنگربندی کردند و در مقابل قشون ایران پایداری نمودند وزیر مختار انگلیس خود را باردوی شاه رسانید به عنوان نصیحت بفرماندار هرات بداخل شهر رفت و آنها را بمقاومت در مقابل قشون محمد شاه تشویق کرد احتیاجات آنها را رفع نمود و بتهران مراجعت کرد در شاهرود باو دستور رسید بمحمد شاه از طرف دولت انگلیس اعلان جنگ کند و کشتی های جنگی انگلیس هم بوشهر را قبضه کردند و بطرف خوزستان نیز حمله نمودند محمد شاه ناچار شد دست از محاصره هرات بردارد.

روابط شاه با انگلیسها قطع شد تمام عمال انگلیس از ایران رفتند حتی صاحب منصبان انگلیسی که در قشون ایران بودند دستور گرفتند از ایران خارج شوند.

ولی طولی نکشید جاسوسان انگلیس در لباسهای مختلف و بعناوین گوناگون بایران هجوم آوردند از آن جمله سرآستین لیارد خود را در میان بختیاریها انداخت و بلباس آنها درآمد. محمدتقی خان رئیس آن ایل را تشویق بسرکشی کرد که از اطاعت محمدشاه خود - داری کند و خود لیارد با کشتی های جنگی انگلیس که در خلیج فارس بودند رابطه پیدا کرد اما مرد آخوندمنش بی اطلاعی مثل حاجی میرزا آقاسی طولی نکشید بدام عمال سیاسی انگلیس افتاد و او را جلب نمودند.

دومرتبه روابط حسنه بین انگلیس و دربار ایران برقرار شد همین روابط حسنه بود که حاجی میرزا آقاسی را چهارده سال در مسند صدارت باقی و برقرار نمود کار مهمی که این حاجی از خدا برگشته برای دولت انگلیس انجام داد همان اجازه دادن او بود که کشتی های جنگی انگلیس در خلیج فارس شروع به بسط نفوذ سیاسی نمودند. رؤسای اعراب و شیوخ عربی آن نواحی را بدام سیاست مزورانه امپراطوری انگلیس انداختند تقاضائی که انگلیسها داشتند این بود برای جلوگیری از برده فروشی برای خاطر عالم بشریت! حاضر شده اند فدکاری کرده از انسان فروشی در خلیج فارس جلوگیری کنند باین بهانه بخلیج فارس دست یافتند خدا عذابشان را زیاد کند که بد بلائی برای عالم انسانیت هستند.

خلاصه در این مدت چهارده سال سلطنت محمدشاه مدت قلیلی از آن دربار ایران از نفوذ انگلیسها برکنار بود. باقی ایام دیگر آن کاملا در تحت نفوذ انگلستان بوده در همین دوره است که حسن خان سالار پسر آصف الدوله در خراسان علمه میشود میخواست خراسان استقلال پیدا کند.

در فارس نیز انگلیسها اقدامات میکردند شاعرزاده معتمد الدوله که والی فارس بوده شرحی بشاه عرض میکند وهم دستی وموافقت حاجی میرزا آقاسی را با انگلیسها بعرض شاه

میرساند. این نامه بدست حاجی میرزا آقاسی میافتد و شاهزاده را از قارس معزول میکند و دست انگلیس‌ها را در تمام قلمرو ایران آزاد میگذارد لعنت‌الله علیهم اجمعین یاغی‌گری میرزا آقاخان محلاتی که از اعمال جدی اجانب بود و فتنه‌باب که ساخت انگلستان بود تمام در دوره منحوس صدارت حاجی میرزا آقاسی پیداشد .

وزارت میرزا تقی‌خان امیرکبیر

محمدشاه در سال ۱۲۶۳ درگذشت يك ايران پر آشوب و فتنه‌ای باقی گذاشت تمام اینها ثمره صدارت حاجی میرزا آقاسی بود که دشمنان سرسخت ایران مصر بودند این مرد غیر اهل در صدارت باقی بماند برای ملت ایران يك خوشبختی بود که شاه‌مرد و ایران از يك زمامداری مانند حاجی میرزا آقاسی خلاص شد .

بعد از حاجی میرزا آقاسی صدارت بعیرزا تقی‌خان امیرکبیر رسید من تصور میکنم در دوره سلطنت شهریاران آن قاجار سیاستمدار قابل و لایقی مانند میرزا تقی خان امیرکبیر پیدانشد. این مرد مدیر و مآل اندیش در مدت سه سال زمامداری يك ايران پر آشوب و فتنه تحویل گرفت و يك کشور منظم و مرتب تحویل داد .

واتسون مورخ معروف انگلیسی که با مرحوم میرزا تقی‌خان معاصر بود و در زمان حیات و صدارت او در تهران بوده شرحی در باب این مرد بزرگ می‌نویسد .
میگوید که : « خداوند گاهی از میان يك ملت یکی را بر میانگیزد و مهار امور آن ملت

را در دست آن مرد مصلح و اصلاح طلب می‌سپارد . »

این برگزیده الهی موجودیت خود را وقف سعادت و ترقی آن ملت میکند ولسی آن ملت قدر خدمات او را درك نمیکنند، فداکاری او را نمی‌فهمند او را گرفته میکشند خودشان را بیچاره و بدبخت میکنند . »

در این بیانات فقط يك اشتباه هست و آن اینست که امیرکبیر را ایرانیان نکشتند بلکه دسایس اجنبی او را از پای درآورد .

فکراو ، عمل او ، اصلاحات او با رأی ملت ایران بود نتیجه اقدامات او برای سعادت ملت ایران بود .

آن کسانی که بتحریرك همسایه جنوبی باعث فتنه و فساد بودند او همه را در مدت کوتاهی نیست و نابود کرد .

حسن‌خان سالار که بتحریرك همسایه بدخواه ما علم‌طغیان در خراسان را برافراشته بود باینکه دولت انگلیس واسطه بود امیر قبول نکرد و او را مغلوب نمود .

میرزا علی محمد باب که ساخت انگلستان بود بفرمان امیر شربت مرک نوشید .
امیر برای ایران خدمتی انجام داد که در تاریخ بی نظیر است یاغیان را منکوب نمود امنیت را در تمام ایران برقرار کرد يك قشون منظم و مرتبی برای ایران آماده نمود .

مالیه مملکت را ترتیب صحیح داد بودجه مملکتی را تعدیل نمود صنایع را ترقی داد
باب علوم جدید را برای ملت ایران باز کرد دستگاه دولت را منظم کرد و یک مملتی را آسوده
نمود و آنها را بطرف سعادت و ترقی سوق داد .

این اقدامات برای ملت ایران خوب بود ولی برای سعادت دشمنان ایران مضر بود
آنها تیکه هیچوقت مایل نبودند مرد دانشمند و مطلع و مقتدری در رأس امور واقع شود
آنها آسوده نبودند نمی توانستند ببینند ملت ایران قدم‌هایی برای اصلاحات برمی‌دارد سه
دولت مقتدر آن روز یعنی انگلیس و روس و فرانسه البته روس و فرانسه به تحریک انگلیسها
ولی هر سه در ضدیت با اصلاحات ایران همفکر و هم عقیده بودند .

البته روسها بواسطه وعده‌هاییکه انگلیسها به نیکلاء اول میدادند و عمال فرانسوی
بدون تردید بتحریک انگلیسها چرخ امیر را چنبر کردند. شما فقط برای دانستن میزان ضدیت
این سه دولت دوست ملت ایران . با امیر کبیر باید بسه جلد کتاب جوان دانشمند فریدون
آدمیت که در تاریخ امیر کبیر نوشته است مراجعه کنید .

میرزا تقی خان امیر کبیر که بزرگ ترین رجال دوره یکصد و پنجاه ساله سلاطین
قاجار است یکصد سال قبل در چنین ماهی و چنین روزی بتحریک شیادان خارجی بدست
دژخیمان خارجی در خون خود غلطید و یک مملتی را باماتم خود نشانید .

ما که امروز پس از یکصد سال بروح پلید آن دژخیمان بی وجدان لعنت میفرستیم در

یک صد سال بعد هم ملت ایران بمسببین بدبختی امروز که یک ممشت شیادان بی دل هستند لعنت

خواهند فرستاد . اینها اخلاف صدیق همان دژخیمان بی وطن و عمال وظیفه خوار اجانب آن

دوره هستند که ملت ایران امروزه گرفتار فتنه و آشوب و فساد آنهاست لعنت الله علیهم اجمعین

ملاحظه کنید جانشین امیر کبیر چه کسی شد کسی که تحت الحمايه دولت انگلیس بود
کسیکه وقتیکه بعد از مرگ محمد شاه از تبعید گاه بتهران مراجعت میکند با غلامهای
سفارت انگلیس وارد پایتخت ایران می شود و اول بسفارت انگلیس رفته بعد بدیدن ملکه
ایران مادر ناصرالدین شاه میرود .

کسیکه اولین حکم آن واگذاری هرات بدولت انگلیس است و به سعید محمد خان
حاکم هرات می نویسد : بعد از این سکه بنام شهریار ایران نزنید و خطبه بنام پادشاه ایران
نخوانید .

پس از این سروکار شما با دولت انگلیس است و نصیحت میکند که حرف آنها را
گوش کنید .

این شخص میرزا آقاخان نوری است که در تمام عمر خود وظیفه خوار و مزدور دولت
انگلیس شناخته شد .

در زمان این شخص ایران از حق حاکمیت خود بافغانستان بفتح دولت انگلیس صرف نظر کرد .

در زمان این شخص بود که معاهده تاریخی در سال ۱۲۷۳ مطابق ۱۸۵۷ بنمایدگی فرخ خان امین الدوله با انگلستان در پاریس بسته شد و افغانستان بوسیله همین معاهده با انگلستان واگذار شد در همین معاهده است که دولت ایران حکمیت اختلاف بین ایران و افغانستان را به دولت انگلیس واگذار میکند . قسمتهای عمده سیستان و نواحی هشتادان بواسطه همین حکمیت از ایران جدا شده و هنوز هم دنباله دارد .

سوانح ایام صدارت این مرد زیاد است من در يك چنین مقاله مختصری نمی توانم به تمام آنها اشاره کنم .

این مرد قریب ۸ سال ایران مدار بود و هر خدمتی را که لازم بود بفتح انگلستان انجام دهند باکمال صداقت انجام داد .

میرزا آقاخان در اوایل سال ۱۲۷۵ از صدارت معزول شد . از این عزل دولت انگلستان بهترین خدمتگذار خود را در دستگاه دولت ایران از دست داد .

میرزا محمد خان سپهسالار فرزند امیرخان سردار ازایل دولوی قاجار بعد از عزل

میرزا آقاخان نوری نوبت بمیرزا محمدخان سپهسالار رسید .

این مرد لشکری بود ولی امین ، جدی و درستکار و بصیر بود بستگی به هیچیک از اجانب نداشت مرد باعزم و اراده بود .

پس از میرزا آقاخان مجلس شورای دولتی تشکیل شد و میرزا محمد خان سپهسالار در رأس آن قرار گرفت در زمان صدارت این مرد وطن پرست وضع دربار تا اندازه ای بهتر شد و قشون منظم گردید و امنیت در ایران برقرار شد و بغارت گری تراکمه خاتمه داده آنها را مطیع دولت مرکزی قرارداد خدمات این مرد شریف در استرآباد و گرگان بسیار بموقع بود چه آنها را اعمال اجنبی اغفال کرده بشرات و غارت تشویق میکردند میرزا محمدخان تمام اینها را تنبیه کرد و آن نواحی را آزاد نمود .

میرزا محمدخان در سال ۱۲۸۱ رسماً بصدارت معرفی شد چون دسایس بیگانگان در زمان او مؤثر نبود چندی در صدارت باقی بود و در سال بعد معزول و به خراسان اعزام شد در اینجانب نیز تمام امراء خراسان را نسبت بدولت مرکزی مطیع کرد تا اینکه شاه در سال ۱۲۸۴ بخراسان مسافرت نمود پس از ورود چند روزی طول نکشید که این مرد بزرگوار شب رفت خانه و دیگر برنگشت همه متعجب شدند میرزا محمدخان با چه طرزى در گذشت ولی پیداست چون به هیچ وجه تحت نفوذ اجانب نمی رفت و جز خدمت بشاه آنها باکمال صداقت در این صورت وجود او زاید بود دشمنان باطنی و ظاهری ملت ایران دست بدست داده با اشاره خود شاه او را ازین بردند .

اما انگلیسها کس دیگر را در نظر داشتند که او را بمسند صدارت برسانند و آن میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی است .

میرزا حسین خان سپهسالار پسر میرزا نبی خان قزوینی

سرهنری راولینسون سیاستمدار معروف انگلیسی که در اول این مقاله اسمی از او برده شد و در سال ۱۸۹۲ وفات کرد برادر او جرج راولینسون یادداشتهای سیاسی او را در یک کتابی موسوم بشرح زندگانی او بطبع رسانید .

در این کتاب او میگوید - میرزا حسین خان را ما کمک کردیم شخص اول ایران گردید چونکه بعضی مسائل مهم در بین بود که باید بدست یکنفر قابل اعتماد انجام شود ما کوشش کردیم تا اینکه او بصدارت رسید و تمام این مسائل را برای ما حل کرد و آنچه را میخواستیم انجام داد .

وقتیکه تاریخ زندگانی این مرد را مطالعه میکنیم دیده میشود باچه سرعت این مرد ترقی کرده و بصدارت رسیده است آن نیست مگر اینکه بگوئیم یک دست فوق العاده قوی میرزا حسین خان را بطرف مقامات عالی سوق میداد .

در هر حال این مرد در سال ۱۲۸۸ بصدارت ایران رسید از کارهای عمده او یکی این بود که امتیاز رویترا بانگلیسها واگذار کند در این امتیاز تمام منابع ثروتی ایران را امضاء نموده بدست انگلیسها سپرد .

بانگلیسها اجازه داد نصف بلوچستان را تصاحب کنند و آنها را دعوت کرده به سیستان فرستاد و آن حکمیت (۱) منحوس را در باب سیستان بین ایران و افغانستان که محرك تمام این اختلافات خود آنها بودند بیادگار بگذارد .

آثار شومی در تاریخ ایران از این مرد باقی مانده است ملت ایران سالها گرفتار آنها بوده هنوز هم سالهای بعدی باید رنج و شکنجه را تحمل کند تا آنها از بین برود . تا این مرد حیات داشت و مصدر امور بود مطیع صرف انگلیسها بود هنوز ملت ایران عملیات شوم او را نمیدانند این مرد در زمان صدارت خود چه قدر به نفع انگلیسها و به ضرر ایران کار کرده است .

از ایرانیها کسی نبود جرئت کرده ایرادی بگیرد فقط دولت روس بود که شاه را بعواقب وخیم کارهای این مرد متوجه نمود .

در سال ۱۲۸۷ از استانبول مراجعت کرد و در رکاب شاه که از عتبات مراجعت مینمود بطهران آمد و سال بعد بصدارت رسید .

از قدم نامیمون ایشان در همان سال قحطی بروز کرد بعید نیست که قحطی عمدی باشد

۱- منظور نویسنده حکمیت گلداسمیت راجع به آب رودخانه هیرمند میباشد .

که ملت گرفتار يك بلاى عظیمی درنده اولیای امور بتوانند هر شملطی میکنند ملت خبردار نشود و در بدبختی خود غوطه ور گردد .

در همان سال از پول‌هائی که از انگلیسها برای امتیازات ایران بر یاد ده گرفت شاه را بلندن برد .

یکی از نویسندگان خارجی مینویسد: «چه بهتر از این بود که صدراعظم عوض بردن شاه بلندن آن پولی که در این راه خرج کرد برای رفع گرسنگی مردم ایران خرج مینمود». میرزا حسین‌خان تصور میکرد که با این همه حسن خدمت بدولت انگلیس پاداش حسابی خواهد گرفت ولی در لندن مأیوس شد و فهمید دولت انگلیس کاری برای او انجام نخواهد داد .

در مراجعت از سفر فرنگ ۱۲۹۰ مطابق ۱۸۷۳ در اثر نارضایتی که از میرزا حسین‌خان سپهسالار بروز کرده بوده شاه او را ظاهراً معزول نمود شاه به پایتخت آمد ولی طولی نکشید دو مرتبه احضار شده و مخالفان او از طهران دور شدند و مجدداً مقام خود را احراز کرد . در سال ۱۲۹۵ هجری باز میرزا حسین‌خان سپهسالار شاه را مرتبه دوم بارو با برد این بار دربار لندن عذر خواست و حاضر نشد از شاه پذیرائی کند ناچار بدون رفتن بلندن مراجعت نمودند .

در سال ۱۲۹۷ در ظهور شیخ عبیدالله کرد سپهسالار به تبریز رفت از آنجا مأمور دربار روسیه شد که جلوس الکساندر سیم را تبریک گوید در سال ۱۲۹۸ والی خراسان شد و در همان سال در مشهد درگذشت اما نه باجل طبیعی چونکه ناصرالدین شاه فوق‌العاده از او ظنین شده بود .

* * *

میرزا یوسف مستوفی الممالک پدر میرزا حسن مستوفی الممالک .

مرد نیک‌نفس و پاکدامن و امین بود پس از میرزا حسین‌خان سپهسالار صدراعظم ایران شد کار بدی از ایشان سر نزده مرد سلیم‌النفس بود و تحت نفوذ بیگانگان قرار نگرفت و بازار کسی هم راضی نمی‌شد .

مستوفی الممالک در سال ۱۳۰۱ هجری قمری بصدارت رسید و در سال ۱۳۰۳ درگذشت و از او نام نیک باقی ماند .

در اینجا باید از ۳ نفر دیگر از صدراعظم‌های سلاطین قاجار اسم ببرم این سه نفر عبارت خواهند بود از میرزا علی‌اصغر خان اتابک اعظم . مرحوم حاج میرزا علی‌خان امین‌الدوله چون مطالب مربوط باین سه نفر بسیار زیاد و در عین حال بسیار مهم میباشد من چنین صلاح دیدم سوانح تاریخی این سه نفر را بوقت دیگر گذارم چونکه این قسمت جداگانه يك مقاله مفصلی خواهد شد .

این سه نفر هم هر سه از طرفداران جدی سیاست انگلستان در ایران بودند جز صدارت میرزا علی اصغر خان که يك قسمت آن تا الغای امتیاز تنباکو بقول معروف رژی در سال ۱۳۰۹ مطابق ۱۸۹۱ که تا این تاریخ کاملاً تحت نفوذ سیاست انگلستان بوده از سال ۱۳۰۹ به بعد از انگلیسها جدا شده سیاست روس پیوست تا روز قتل او کاملاً نسبت بروسها وفادار بود و از او حمایت میشد تا انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ که در همان روز که قرارداد امضاء شد میرزا علی اصغر خان اتابك اعظم نیز در تهران بقتل رسید که شرح آن بیاید . پس نتیجه ای که ما از این مقاله می گیریم این است که خواننده مشاهده میکند که در تمام مدت قرن نوزدهم میلادی جز پنج نفر که تمام مدت صدارت آنها به ده سال نمی رسید ایران از تحت نفوذ انگلیسها کنار بود باقی تا زمان حال که قریب یکصد و چهل سال است همیشه رجال درجه اول که مصدر امور بودند کاملاً در تحت نفوذ روز افزون سیاست انگلیس بودند تاریخ تمام مدت را که بدقت مطالعه کنید موردی پیدا نمی کنید که دولت با عظمت انگلستان يك قدم برای کمک یا مساعدت نسبت بملت ایران برداشته باشد .

تهران ۲۷ دی ماه ۱۳۲۷

محمود محمود

بقلم آقای طهمورث آدمیت (۱)

چرا امیر کبیر آمد و چرا رفت؟

آفرین خدای بر پدری که تو پرورد و مادری که تو زاد

در هزاوه از محال فراهان عراق هنوز هم محله ایست بنام « محله میرزا تقی خان » در این محله در حدود سال ۱۲۲۲ هجری از کربلائی قربان ناظر قائم مقام ثانی پسری پا بعرضه وجود نهاد که پس از چهل سال بمقام صدارت ایران رسید و امیر کبیر لقب یافت . و چنان جنبش و نهضتی را در ایران پی نهاد و مصدر چنان خدماتی شد که قطعاً باید او را بزرگترین رجال ایران بعد از اسلام دانست تدبیر و سیاست، قدرت و صلابت کاردانی و اصابت نظر او در امور و ابداعات تازه اش مقام وی را بجائی رساند که سایه بر شهرت

۱- در همین اوان آقای تهمورث آدمیت از مسافرت و مأموریت مسکو مراجعت کرده بودند پس از آنکه از نیت نگارنده راجع به صدمین سال قتل امیر کبیر آگاهی حاصل کردند صحیحانه همکاری فرمودند و حتی مقاله مفصلی نوشته نزد اینجانب فرستادند که همان روز صدمین سال بوسیله نگارنده بروزنامه کیهان فرستاده و چاپ شد . حسین مکی

همه رجال نامدار بعد از اسلام ما افکند .

این کربلائی بیجه عراقی دارای جمیع خصوصیات بود که می باید مستعدترین افراد جامعه برای احساس و درک احتیاجات جامعه ای که در آستان تحول و پهای نهادن در جاده تمدن نوین و جدید اروپائی است دارا باشد بهمین دلیل بهتر و کاملتر از هر شخص دیگری بتجسم تقاضای عصر و زمان فائق آمد و سکه خویش بر سیر دوران زد .

امیر که صاحب نظرتر و با اراده ترین فرد زمان خود بود بهتر و شافی تر از هر کس بر نامه کاری که جبر تاریخ و سیر زمان در دستور روز نهاده بود پی برده و ابتکار شروع و عملی ساختن آنرا بعهدہ گرفت و نام خویشتن را شامخ ترین مواضع تاریخ هزار و چندصد ساله بعد از اسلام ما ثبت و درج کرد .

ما که معتقد باعجاز و صدقه نیستیم باید ببینیم که چه عواملی يك آشپز بیجه اراکی را بدانجائی برکشید که امیر کبیر شد و «واتسون» منشی سفارت انگلیس در حق او نوشت :

«نسل جدید و نژاد نو ایران را نمی توان فاسد و سست شمرد چه میتواند مرد لایق و توانائی چون امیر نظام که بهترین نمونه و شاهد این قبیل مردان برجسته است بوجود آورد . با ظهور امیر معلوم میشود که هنوز ریشه مردان بزرگ در ایران قطع نشده است.»

میرزا تقی خان از خانه زادان خانواده قائم مقام بود و مبانی علمی رایج عهد را همانجا آموخت .

میگویند هنگامی که معلم سرخانه بعادت آن عصر بمنزل قائم مقام میآمد این کربلائی زاده که آنوقت با اسم کربلائی محمد تقی نامیده میشد در پشت دراطاق آمده از لای در گوش بتدریس معلم میداد .

قائم مقام که بعشق مغرط وی پی برد در مقام تربیت او برآمد و اذن داد که او هم درسك شاگردان همان معلم سرخانه درآید و کسب معرفت نماید .

خانه و دستگاہ قائم مقام مترقی ترین کانون خانوادگی آن عصر بود . چه پدر قائم مقام ثانی یعنی میرزا عیسی معروف بمیرزا بزرگ اولین کسی است که احتیاجات و تمنیات عهد را دریافته و هم او بود که نخستین قافلہ محصلین ایرانی را بصوب انگلستان براه انداخت و میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی نیز بنوبه خود همان سیره را دنبال میکرد .

خود عراق هم خاک مستوفی پرور آن روز بود یعنی هیأت مدیره آنوقت ایران همه از تفرش و آشتیان و گرگان و قراغان و در يك کلمه از عراق (اراک فعلی) برمییخاست . میرزا تقی خان جوانی را بخدمت قائم مقام در آذربایجان گذراند و آذربایجان نیز در آن عصر بعلت موقع جغرافیائیش مهد ترقی و تجدد بود ، پس خیلی طبیعی است که این مقدمات نیز خطوط اساسی و برجستهئی در فکر امیر باقی گذاشته باشد .

زائد نیست توضیح داده شود که ترکان زردپوست آسیای صغیر که قرن‌ها با سرسختی و کندی ذهن و خیره‌سری خود دیوار چینی در مقابل تماس ما با دنیای اروپائی برافراشته بودند و نزدیکترین و عادی‌ترین وسیله ارتباط و روزنه و منفذی را که ممکن بود از آن راه نور علم اروپائی بساحت مملکت ما بتابد کور کرده بودند .

در نتیجه همانطور که کشتی رانان اروپائی مجبور شدند امپراطوری عثمانی که راهشان را بسته بودند دور بزنند تا بشرق نزدیک شوند مائیز مجبور شدیم برای رسیدن بتمدن غرب دور زده و از راه روسیه این رابطه را برقرار سازیم و چون آذربایجان نزدیکترین ناحیه بروسیه بود زودتر تحت تأثیر مظاهر تمدن جدید قرار گرفت و در عهد فتحعلیشاه و محمدشاه آنسرزمین مترقی‌ترین خطه ایران بود چنانکه نخستین مظاهر علم و تمدن در آنجا ظهور کرد .

چاپخانه دایر شد . روزنامه تأسیس گردید اولین کتابهای چاپی انتشار یافت استخراج معادن دامنه گرفت و حتی مرکز تربیت نظام جدید و قطب سیاست ایران گردید تا جائی که نمایندگان خارجی بجای طهران که پایتخت بود در تبریز یعنی اقامتگاه عباس میرزا نایب السلطنه مقرر کردند . از بحث بیشتری راجع بمحیط مترقی خصوصی که امیر در آن تربیت شده بود میگذریم و وقایع دیگری که در ترکیب و تشکیل فکر اصلاح طلب امیر اثر قطعی داشته و بدان مایه و استحقاق بخشید صحبت میداریم .

متعاقب قتل گریبایدف خسرو میرزا بریاست هیأتی بروسیه رفت که میرزا تقی خان هم در سلك آنان و در آن تاریخ سنش بین ۲۲ و ۲۴ بود .

این سن درست هنگامی است که مالوفات کهنه از طرفی با ابداعات تازه و نو از جانب دیگر در دماغ هر جوان گرم مبارز و در بوته نقادی و صرافتی است و فکر تصلب نیافته او آماده قبول هر نظریه جدیدی است که بحکم طبیعت باید جانشین تصورات و افکار فرتوت و فرسوده جامعه گردد .

در این سن و سال بود که پای امیر باستانه دنیای جدید علم و صنعت رسید و خاطر نقش پذیر وی همه تجلیات و مظاهر مفید و مترقی آنرا اخذ کرد و مسحور آن شد .

در روسیه امیر و همه اعضای هیأت کارخانه‌های اسلحه‌سازی تراش فلزات ضرابخانه کارخانه تهیه ابریشم و پیله‌وری، رصدخانه و دبستان آموزشگاهها و دارالعلم‌های تول و تفلیس و مسکو و پطرزبورغ را دیدن کردند و اعجاز علوم غربی را بچشم دیدند وقتی بدیدن ماشین بخار رفته بودند منشی هیأت مینویسد:

«... حیف باشد که دستگاه بخار که باعث رونق عموم صنایع و مایه تحصیل اغلب منافع است، بآن سهولت ماخذ در ایران متداول نیست...»

باز جای دیگر همان منشی پس از دیدن مدرسه نظام مسکو که با سکویچ در آنجا تحصیل کرده بود مینویسد: «حیف باشد که ما ترقی و نظم همسایه خود را که در این مدت اندک

تحصیل کرده است برای العین ببینیم و هیچ بفکر نباشیم ... روزنامه نویس را ربطی ندارد
باین مقوله پردازد . اما این بنده ناچیز راهم بقدر خود تعصب دین و حب وطن است بامید
اینکه شاید بمزید قوت و دین و دولت سودی بخشد جسارتی میورزد .»

باآنکه روسیه آنوقت در کسب مظاہر تمدن جدید تازه کار و مبتدی بود و هنوز مدت
زیادی بود که بطر کبیر از کارگری در هلند و بلژیک مراجعت کرد و مسلماً از حیث صنعتی
بودن پپای فرانسه و انگلیس نمی رسید معہذا اصحاب این ہیئت بطوری مفتون تمدن
جدیدی که نمونہ آنرا در روسیه دیدہ بودند شدند کہ ہمیشہ ترقیات آنجا مورد تمثیل و
ورد زبانشان بود تا جائیکہ سفیر انگلستان مستر الیس بتعرض بمیرزا محمد خان زنکنہ
سرپرست مالیات میگوید کہ : «اگر لندن را دیدہ بودند این اندازہ از بطرز بورغ حیف
نمیداشتند» بعدہا در ارزنة الروم نیز امیر بسیاست مکارانہ دول غربی در مشرق پی برد و
تحریرات و نیرنگہای آنان در مسئلہ شرق و طرق استعمار و استبداد مردم این سامان را
دریافت و در نتیجہ مردی کامل عیار بارآمد و شم سیاسی و استعداد عجیب او برای ایران
مداری بشکفت و قوت گرفت .

چنانکہ بعدہا کہ فتنہ سالار پیش آمد سفیر روسیہ ضمن گزارشی بکنت نسلرود وزیر
خارجہ روس مینویسد امیر میگوید «ما نمی خواهیم کہ خراسان مصرثانی بشود و نمی خواهیم
کہ آنها یعنی روسیہ و انگلستان وسیلہ مداخلہئی در امور ایران بدست آورند.»

همانطور کہ سابقاً گذشت . محیط اجتماعی ایران در اوایل قرن نوزدهم قہراً بسوی
قافلہ تمدن کشیدہ شدہ بود و همان الزام و ضرورت وقت باعث گردید کہ محصلینی بانگلستان
فرستادہ شوند، حالا چہ کارشکنی ہا برای آنها کردند کہ از زحماتشان نتیجہ ای حاصل شدہ
بجای خود باشد .

فقط ما می توانیم کتاب حاجی بابا اصفہانی را ہم کہ بنا بآخرین تحقیقات بدست
یکنفر ایرانی و بفارسی نوشتہ شدہ بودہ و موریہ فقط مترجم انگلیسی آنست نمونہئی از
قریحه سرکش و حس انزجار و بدبینی کہ برانگیختہ محرومیت ہای مؤلف آنست ذکر نمائیم .
پس با شرح بالا معلوم شد کہ امیر کبیر را اقتضای زمان و محیط پرورده و مزاج
جامعہ وجود او را طلب کردہ بود .

حالا باید دید امیر کبیر کہ فرزند و برکشیدہ محیط تشنہ ترقی ایران بود چطور شد
پس از سه سال کہ با آن قدرت کاملہ و قہارہ حکومت می کرد از کار برکنار شد و بتبعید
بکاشان رفت . و عاقبت زیر لگد میر غضبہا جان سپرد .

واتسون منشی سفارت انگلیس می نویسد .

«اگر بلیزاریوس یکانہ مرد توانای دولت بیزانس توانست در برابر فساد اخلاق
رومی ہا مقاومت کند و بر آن ہا فائق آید .

امیر نظام ہم می توانست در برابر فساد اخلاق هموطنان خود کامیابی حاصل کند.»

و همچنین درباره امیر کبیر می گوید : «مردی که تا این پایه برای احیای ایران رنج برده بود بدست مردم همین ایران از بین رفت»
همچنین میگوید :

«سرگذشت میرزاتقی خان بهترین نمونه نظریات اساسی «هانری تماس باکل» مورخ شهیر انگلستان است .

این دانشمند میگوید مردم موجد حکومت خود میباشند و هیچ حکومت در عالم نمیتواند تمدن را بزور و جبر بملتی که استعداد قبول آنرا ندارد تحمیل کند .

اصلاحات میرزا تقی خان بذائقه بسیاری از ایرانیان تلخ و ناگوار و عده این اشخاص نالایق خیلی زیاد بود در نتیجه اصلاحات خیرخواهانه این مصلح بزرگ ایرانی را بدیده تنفر مینگریستند و آنقدر کوشش کردند تا یک چنین خادم عالیمقدار و فداکار خود را از دست دادند .

این حکمیت «واتسون که میخواهد ملت ایران را منحصرأ مسئول قتل امیر جلوه دهد» ابدأ صحیح و منطقی نیست و منشی سفارت انگلیس در بحساب آوردن بسیاری از حقایق و دسایسی که مطمئناً از آنها مطلع بوده است تکاهل ورزیده .

از طرف دیگر انطباق نظریه تماس باکل نیز با جامعه ایران بجأ و بمورد نیست زیرا بقول خود واتسون که می گوید :

نسل جوان و نژاد ایران را نمیتوان فاسد و مست شمرد . چه میتواند مردلایق و توانائی چون امیر نظام که بهترین نمونه و شاهد این قبیل مردان برجسته است بوجود آورد . دلیل این معنی است که ملت ما قابل تربیت و قبول اصول مدنیت جدید دنیا می باشد و همان حس و غریزه سرعت پذیر و گاهی تقلید و کسب هرامر نو و تازه ای که از مختصات ساکنین این سرزمین بوده و هست و از آن گذشته خود وجود امیر میرساند که جامعه ایران احتیاج به پیروی از اصول جدیدتری را حس کرد و بروز افکار تجدیدطلبی و ترقی خواهی و همقدمی با کاروان تمدن اروپائی همان طور که در منظور فوق گذشت دلیل منطقی و مادی آنست که عمر کهنه پرستی بسرآمده است و این مسأله حل شده است که علائق به مآنوسات کهنه و فرتوت و طرفداران و خادمین اینگونه افکار هر قدر هم که کوشا و کاردان و زیرک و مقتدر باشند نمیتوانند جلو سیر قهری تاریخ و جریان مادی اجتماع را بگیرند .

البته ممکن است عواملی در سرعت سقوط و یا برعکس برسکون « وضع حال » هر جامعه ای تأثیر بخشد و در مبارزه اجتماعی و فکری که بین قوای فرتوت و مرتجع از یکطرف و اندیشه های نوین و تازه و جوانه زن از جانب دیگر رخ می دهد مؤثر افتد و سقوط واضح جلال فطمی و حتمی که برای قوای پیرو پوسیده مآلا پیش خواهد آمد بتأخیر بیندازد ولی هرگز نمی تواند که مانع ابدی برای پیشرفت و نمو افکار نوشکفته جامعه که خلاق و بارآور و نافذ است ایجاد کند و چرخ اجتماع را همیشه بعقب برگرداند و به قهقرا اندازد .

وما بدلائل بسیاری نشان دادیم که لااقل از عهد فتح‌الشاه افکار نو و شیفتگی بتمدن اروپائی در ایران ریشه گرفته بوده است و همان حیف و آو خ و افسوس که منشی‌هیاتی که به پطرزبورخ رفته بود مدلل این مدعا است .

ممکن است که بگویند که امیر يك میوه زودرس اینگونه افکار بود و چون این قوه نوحاسته آنقدر عمیق و قوی بود که بتواند استعداد های دیگری از همان سنخ پیوراند که که جای او را بگیرد مثل واتسون با استناد بگفته « تماس باکل » جامعه ایران را برای پذیرش افکار امیر غیر مستعد دانسته و گناه قتل او را به محیط ما بیندازد .
در مقابل این استدلال جواب می‌دهیم که خیر -

چه اولاً مستعد بودن جامعه ایران را بدلائل منطقی باز می‌دهیم و حال می‌گوئیم چون پس از قتل امیر هم ممکن نشد که جلوی افکار نوین را سد کنند و میرزا حسین خان سپهسالار و امثال او با وجود اینکه سرسپرده همان دستگاه سیاست خارجی بودند که امیر را از میان برداشت معیناً دم از تجدد خواهی می‌زدند و در این راه کوششها کردند و همینطور هم پس از او: پس امیر میوه زودرس اجتماع ایران نبود و تنها وجود عامل دیگری او را از میان برداشت . حالا این سؤال پیش می‌آید که چه قوه‌ئی باعث سقوط امیر گردید .

اصولاً کسانی که در تاریخ یکصد و پنجاه سال اخیر ایران خیال تشیع بیطرفانه‌ئی داشته باشند باید عامل اساسی و سلسله‌جنبان قضایا « یعنی سیاست خارجی » را در مورد هر امر حتی کوچکترین حوادث تاریخی بحساب آورند و گاهی برای آن ضریب و قدرت خاصی در نظر بگیرند والا بهیچوجه نخواهند توانست مسائل تاریخ ما را حل کنند .

حال نوبت آنست که ببینیم این عامل قوی یعنی « سیاست خارجی » با امیر چه کرد، و چگونه مقدمات و وسائل زوال او را فراهم ساخت .

امیر کبیر جز در يك مورد کوچک در هیچیک از اصلاحات اجتماعی خود نبود که با این عامل شوم و سرسخت و کارشکن مقابل نشود و لااقل مجبور نکرد که قسمتی از حواس و نیروی خود را مصروف رفع آن نسازد و دمی نبود که خیال امیر را یکی از این اشکالات مشغول نمایند . مثلاً:

در برقراری امنیت خراسان با حمایت سخت کلنل شیل از سالار مقابل شد که تا جایی که دالگوروکی هم پای وساطت بمیان کشید .

در کرمان و بلوچستان و افغانستان و هرات و قندهار يك بت بزرگ مذهبی که با اعتراف و تصریح خودش بدسایس و پشتیبانی و پول خارجی‌ها مستهضر بود در برابر امیر تراشیده شد . و این بت مذهبی در لباس روحانی و عمامه سبز چه خدماتی که باربابان خود نکرد .
موجب و مستمری‌ها را که قطع و کسر کرد شیل بدو نوشت: که « چرا مقرری شاهزاده

سیف‌الدوله که تحت حمایت انگلیسهاست حذف کرده اند... »

وقتی میرزا تقی خان در صد کاستن از نفوذ روحانیون برآمد باز دسایس عجیبی برپا خاست

که داستانش شنیدنی است :

در ۱۲۶۵ در تبریز منتشر شد که بقعه «صاحب الامر» معجزه کرده بدین معنی که قصابی گاوی را بکشتارگاه میبرده ناگهان گاو بند گسیخته و به بقعه صاحب الامر پناه برده! چون قصاب خواست گاو را بیرون کشد قصاب در دم افتاد و چند قطره خون از بینی او آمده فوراً جان داد و گاو از آنجا بخانه میرزا حسن متولی آن بقعه گریخت .

با این معجزه «همه دکانها پر چراغ و بانک صلوات بود! تهنیت همی گفتند که تبریز شهر صاحب الامر شد. از مالیات و حکم معاف است . پس از این حکم با بزرگ مقام است «آن گاو را میرفناح برده بود جلی از یافته کشمیر براو انداخته فوج همی رفتند و بر، مسم آن حیوان بوسه همی زدند و قیعه آن حیوان به تبرک همی ربودند»

در این میان کنسول یک دولت خارجی نیز چهلچراغی بلور به بقعه صاحب الامر فرستاد. باری کار گاو و معجزه و چهلچراغ بالا گرفت و مدتها موجب زحمت و مرارت امیر کبیر بود تا تدبیر و سیاست وی آنرا خاتمه داد .

همچنین هنگامی که امیر حرمت «بست» را شکست و اجازه نداد که دیگر خانه مجتهدین و غیره مأمّن خلافکاران گردد کلنل شیل اعتراض کرد که : «... چون اعتقاد باطن دوستدار اینست که بست در این مملکت از برای همه کس خوبست امید دارد که آنجناب در این فقره درست تفکر فرمایند»

همچنین در حمایت خارجیها ازارامنه و اقلیتهای مذهبی نیز امیر دچار همین قبیل مشکلاتی که از جانب خارجیها عنوان می شد میگردید و حتی بجبر در صدد عزل حاکم استرآباد که عموی شاه بود نیز برآمدند .

پس اگر خواسته باشیم بفهمیم که چه عامل اصلی و حقیقی و مقتدری آن سرنوشت شوم را برای امیر تهیه دید و مقدمه چید . باید درباره یک اقدامات امیر کبیر دقت کرد و دست خرابکار و مزاحم سری و مخفی را که گاهی بناچار آشکارا عمل میکرد و بی پرده و پروا خود را نشان میداد شناخت ، و بی جهت ملت ایران را مسئول قتل او نشناخت و جا نزد آن دستهای آلوده و پلیدی را که از سیاست «اختناق» پیروی میکردند بگناه این جرم گرفت . و لا با اینکه افکار تجددخواهی تازه در ایران ظهور کرده بود ولی بهمان جهت خلایق و اینکه خود این نوع افکار دارای ضریب قوی در اجتماع هستند و از طرف دیگر قدرت قهاره وقت که در وجود امیر کبیر تجسم داشت مسلماً از قدرت کهنه پرستان باز نمی ماند. جامعه ایرانی بدلیل یکی از چند کتاب که مورخین ایرانی بیغرض معترض شده اند. پس از سالیان دراز که در بی نظمی و ناامنی سر می کرد امیر را مظهر و مبدع امنیت و راحت و آسایش می شناخت و از دل و جان احترام میکرد .

پس چه رخنه ای ممکن بود از نارضایتی عده ای روحانی و فرتوت و درباری فاسد در

قدرت امیر پیدا شود؟ اگر سیاست خارجی بر کفه کهنه پرستان و مفسده کاران اضافه نمیشد که یکبارہ تعادل جامعه ما را بهم ریزد. و همان تجلیل و احترام و تقدیسی که همه افکار عمومی ایران پس از قتل وی بتصدیق جمله مورخین خارجی بیطرف از یگانه مصلح و مدیر و دوستدار بی نظیر خود امیر کبیر مینمود دلیل تقویت جامعه از امیر بود. و شاید بهترین نمونه و دلیل این امر گفته خود و اتسون یعنی کسی که فقط خود را به تجاهل زده و دسایس وزیر مختار خود را در زوال و قتل امیر نادانسته می انگارد باشد که مینویسد: «... میرزا تقی خان امیر کبیر این دورۀ کوتاهی که زمام امور را در دست داشت مردم ایران آنرا یکدوره طلائی می دانند و در تاریخ آن مملکت بی نظیر است، مسافری اروپائی که داخل دشتهای عراق میشوند یا اینکه از تنگه ها و گردنه های جبال البرز عبور می کنند همینکه از کاروانیان از اوضاع کشور ایران سؤال می کنند، بدون تردید بیک زبان می گویند:

اوضاع فعلی بسیار بد و دورۀ امیر نظام یک روزگار خوشی بوده است». گمانم که خوانندگان عزیز خوب دریابند که امیر را اجتماع و محیط تجدید طلب ایران آورد و دست جنایتکار خارجی که وجود او را سد راه مطامع سیاسی خود در ایران و افغانستان و هرات و همچنین بلوچستان و همچنین مانع سیاست اختناق میدید ویرا برانداخت و از همان روز حرکت بکاشان گفت: «وضع تبعید امیر بتشییع جنازه شبیه بود» لیدی شیل نوشت: بخوبی ممکن بود سرنوشت امیر را حدس بز نم.

بطوریکه اشاره شد در همان شماره مخصوص روزنامه دموکرات ایران مقاله مفصلی در زیر عنوان «چگونه امیر کبیر را کشتند» بقلم نگارنده در چهار ستون درج شده بود که بعلت تطویل کلام از ذکر آن در اینجا خودداری می شود. و نیز مقاله دیگری در همان شماره مخصوص بقلم آقای منوچهر آدمیت در زیر عنوان «بیاد امیر کبیر» درج گردیده بود. خلاصه تمام مطالب شماره مخصوص دموکرات ایران که در ۸ صفحه در روز ۲۸ دیماه ۱۳۲۷ منتشر شده بود منحصر بود بمطالب تاریخی راجع به امیر کبیر و شرح خدمات و فداکاریهای او. سایر جراید نیز دعوت اینجانب را پذیرفته هر یک کم و بیش از این فاجعه بحثی بمیان آورده و در اطراف این شخصیت بزرگ تاریخی قلمفرسایی و بحث کرده بودند.

انصافاً تمام جراید تهران در این مورد هم آهنگی کردند و الحق داد سخن را داده بودند. همچنین نگارنده با بعضی از وزرای کابینه مذاکره نمودم که از طرف دولت بنام یادبود میرزا تقی خان امیر کبیر صدمین سال شمسی در دارالفنون گرفته شود. از طرف وزارت خارجه و وزارت فرهنگ نیز قرار شد کمیسیونی تشکیل و مقدمات جلسه یادبود را فراهم نماید ولی بعداً معلوم نشد بچه علت از این فکر جلوگیری بعمل آمد؟ بهر حال ملت ایران و مجلس شورایی و ارباب جراید هر یک در شب صدمین سال قتل امیر کبیر در خورتوانانی خود ابراز احساسات و علاقه نمودند.

این کتاب نیز با اضافاتی مجدداً برای تجدید طبع بنام صدمین سال قتل امیر کبیر آماده گردید متأسفانه بواسطه گرفتاریهای فوق العاده زیاد و پارلمانی تاکنون در بوته اجمال مانده بود و بهر حال کتاب حاضر که تقدیم خوانندگان عزیز می گردد سرگذشت جانسوز یکی از بزرگترین رجال دو قرن اخیر ایران میباشد که مسلماً اگر چند سالی دیرتر شهید مطامع و اغراض خارجیان و درباریان فاسد شده بود، حدود و ثغور کشور ایران غیر از این بود که هست. (یعنی افغانستان - قسمتی از بلوچستان - ترکستان شرقی - و غیره را از ایران تجزیه نکرده بودند) و شاید اگر کشور ایران از لحاظ علم و صنعت پیشتر از ژاپن نرفته بود از ژاپن یا کشورهای نظیر آن هم عقب تر نبود.

آبان ماه ۱۳۲۹ حسین مکی

مقدمه چاپ سوم

چاپ دوم این کتاب که چند سال قبل انتشار یافت ظرف مدت کوتاهی نایاب شد و توجه و علاقه عمومی ایجاب میکرد که همانوقت بچاپ سوم آن اقدام شود ولی چون نگارنده نمیخواست که این بار بهمان کیفیتی که چاپ دوم آن در دسترس علاقمندان قرار گرفت تجدید شود ناچار تجدید چاپ آنرا موکول بفراغت و فرصت مناسبی کرد و این فرصت تابستان گذشته وقتی که در بیلاق «در بندسر» بودم دست داد و توانستم برای تکمیل چاپ سوم بک رشته کتب تاریخی مربوط بعهد قاجاریه واسناد و مآخذی را که بجہاتی باموضوع این کتاب پیوستگی پیدامی کرد وبالغ بررسی جلد میشد مطالعه کنم. با این ترتیب پس از سه ماه تابستان این کتاب حاضر شد و حاصل مطالعات سه ماهه یکصد صفحه مطالب تازه تاریخی است که برچاپ دوم افزوده شد و اصلاحاتی است که در بعضی موارد بعمل آمده است.

انتشار چاپ سوم این کتاب دلیل بارزی بر علاقمندی مردم این مملکت با آگاهی از شرح احوال و سرگذشتهای پرماجرا و شنیدنی رجال و شخصیت های بزرگ سیاسی مملکت است و من خوشوقتم که با انتشار چاپ سوم این کتاب توانستم خدمت ناچیزی را از جهت شناساندن یک قیافه بزرگ تاریخی بمردم انجام دهم.

امیر کبیر از آن شخصیت هائی است که قیافه درخشان او از پس دیوارهای کهنه قرن و زمان هنوز ظاهر و نورانی است و هر روزی که از فاجعه بزرگ و عظیم او بگذرد قدر و ارزش، درایت و کفایت او در ایجاد ایران نوین بیشتر ظاهر و آشکار میشود، چه

او مردی بود که از میان تاریکی‌های سیاست ایران طلوع کرد و در سالهائی که زمام این مملکت بدست باکفایت او سپرده بود چنان خدماتی از جهت ایجاد مؤسسات فرهنگی، نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و بالاخره عمران و آبادی انجام داد که برای همیشه خاطره فداکاری‌های او را در میان مردم زنده و جاوید نگاه خواهد داشت. یادآوری سرگذشت مشخون از رشادت و فداکاری امیر هر صاحب رأی و عقیده‌ای را باین خیال می‌اندازد که اگر طوفان ظلم و قساوت استبداد طومار عمر این مرد نابغه را چندسالی دیرتر دزمی‌نوردید مسلماً و محققاً این مملکت از هرجهتی که تصور شود غیر از آن بوده که هست،

امیدوارم این کتاب و این سرگذشت عبرت‌انگیز برای نسل کنونی و نسل‌های آینده این کشور درسی از گذشت و فداکاری و وطن‌دوستی باشد. تنها همین امید مبله تهیه و منشأ انتشار این تألیف بوده است.

اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۷

حسین مکی

مقدمه چاپ چهارم

از اوان خردسالی و دوران تحصیلی گاهگاه نام امیر کبیر بگوشم میخورد که مرد خدمتگذار بزرگی بوده است، ولی چه کارهایی انجام داده نمیدانستم تا آنکه بعدها حین مطالعه و تحقیق در تاریخ قاجاریه جزوه کوچکی بدستم افتاد که حدود دوازده، چهارده صفحه بود و تمام آن محتوی سخنرانی دانشمند فقید مرحوم حاج میرزا یحیی دولت آبادی درباره امیر کبیر در پاریس بود که در محفلی ایراد نموده سپس آنرا بچاپ رسانیده منتشر ساخته بود .

مرحوم دولت آبادی در این جزوه بطور خلاصه و فهرست مانند تمام خدمات و اقدامات برجسته میرزا تقیخان امیر کبیر را ذکر کرده و این اولین نشریه مستقل بود که درباره این مرد بزرگ در دسترس عموم قرار گرفته بود .

بفکر افتادم دنباله تحقیق درباره امیر کبیر را گرفته بمرور مقالاتی تهیه کنم و در جراید و مجلات منتشر سازم، چون در آن سالها در چند مجله و روزنامه مقالات تاریخی مینوشتم ، پاره ای از اطلاعات و مطالبی که در این باره گرد آورده بودم در مجله اطلاعات هفتگی و بعضی جراید دیگر نوشتم، تا یکروز ضمن ملاقات با مرحوم علی اکبر سلیمی که مجله گلهای رنگارنگ را منتشر میکردند از من خواستند و قول گرفتند که سلسله مقالاتی هم برای آن مجله بنویسم . بدین ترتیب تا مدتی در هر شماره آن مجله ده ، دوازده صفحه بشرح احوال امیر کبیر اختصاص یافت ، در خلال انتشار این سلسله مقالات بدعوت انجمن دانشوران در یکی از جلسات آن انجمن راجع به امیر کبیر سخنرانی کردم و از طرف نویسندگان و شعرائی که در مجلس بودند مورد

تشویق قرار گرفتیم .

در همان ایام دوست دانشمند گرامی استاد محیط طباطبائی که مجله پر مغز «محیط» را منتشر میکردند در چند شماره مقالات و مطالبی در باره امیر کبیر انتشار دادند . اولین شماره این مقالات در پاورقی صفحه ۲۸ مورخ شهریور ۱۳۲۱ چنین مرقوم فرموده بودند :

«اخیراً تاریخ جامعی از زندگانی امیر کبیر بقلم دوست ارجمند آقای حسین مکی نوشته که متدرجاً در مجموعه گلهای رنگارنگ از شماره نهم به بعد انتشار می یابد سزاوار است که علاقمندان از مطالعه آن مجموعه نفیس غفلت نورزند» .

در مذاکراتی هم که با استاد گرامی آقای محیط طباطبائی داشتم پیشنهاد کردند بهتر است که آنچه درباره امیر کبیر میدانم و اسناد و مدارکی را که بدست آورده ام بصورت نشریه و کتاب مستقلی بچاپ برسانم تا برای نخستین بار يك کتاب مستقل درباره امیر کبیر منتشر شده باشد .

بر اثر تشویق و راهنمایی ایشان بود که **چاپ اول** این کتاب در تیرماه ۱۳۲۳ در ۲۷۲ صفحه منتشر گردید .

خوشبختانه در همان تیرماه ۱۳۲۳ آقای فریدون آدمیت نیز جلد اول امیر کبیر و ایران را با فاصله یکی دو روز منتشر کردند که پس از مطالعه آن بر نویسنده آفرین گفتم ،

در مهرماه سال ۱۳۲۹ که بمناسبت صدمین سال قتل امیر کبیر بنا بدعوت این بنده مراسمی در مجلس شورای ملی بعمل آمد و مقالات سودمندی نویسنده گان و دانشمندان درجرايد مهم کشور نوشتند .

چاپ دوم کتاب در ۳۲۶ صفحه بقطع بزرگتر بوسیله کتابفروشی امیر کبیر منتشر گردید .

چاپ سوم با مطالب و اسناد و مدارك اضافی در سال ۱۳۳۷ بقطع وزیری در ۴۱۳ صفحه بوسیله کتابفروشی محمدعلی علمی انتشار یافت .

چاپ چهارم نیز از روی همان چاپ سوم بدون کم و زیاد عکسبرداری و بطریق
افست از طرف همان کتابفروشی علمی بچاپ رسید. (۱۳۵۴)

در خلال این سالها دانشمندان و نویسندگان و مترجمین کتب و مقالات و مطالب
سودمندی درباره تاریخ قاجاریه منتشر کردند و اسناد و مدارک تازه بسیاری را ارائه
دادند، از آنجمله دانشمند فقید محمود محمود هشت جلد روابط سیاسی ایران و انگلیس
در قرن نوزدهم نوشتند که بسیار ارزنده میباشد. مرحوم عباس اقبال آشتیانی مورخ
و محقق معروف و استاد دانشگاه تهران نیز علاوه بر نوشتن مقالات مستند در مجله
خود بنام یادگار به نوشتن کتاب امیر کبیر نیز همت گماشتند، همچنین کتاب دست
پنهان انگلیس در ایران و کتاب سیاستگران دوره قاجار بقلم دانشمند فقید مرحوم
خان ملک ساسانی و نیز کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران نوشته دوست دانش پژوه
آقای اسمعیل راثین مطالب و اسرار و اسناد بسیاری را راجع بدوران قاجاریه و
امیر کبیر در برداشتند که همه آنها قابل استفاده و ارزنده است.

با مطالعه این کتابها و مراجعه به اسناد و مدارک دیگری که بدست آورده ام در
چاپ پنجم این کتاب تجدید نظر کلی بعمل آوردم و در نتیجه ۱۳۷ صفحه بر صفحات
کتاب نسبت بچاپ سوم و چهارم اضافه شد و اینک چاپ پنجم در ۵۵۰ صفحه در
دسترس هموطنان گرامی قرار میگیرد امیدوار است مورد توجه واقع شود ضمناً از
خوانندگان عزیز استدها دارد اگر اسناد و مدارکی در اختیار دارند که بروشن شدن
تاریخ زندگی این مرد بزرگ کمک می کند در دسترس نگارنده قرار دهند و قبلاً از
این محبت و لطف ایشان سپاسگذاری مینماید.

حسین مکی





میرزا تقی خان امیر کبیر

(امیر که بود ؟)

بهاره تا بجهان خاندان یاردم بود	وجود یافته تا بحزب عالم بود
ظهور نادره مردان در کار، بدر	بهاره منظر بسر کار با سر معطم بود
گمراه دوده مرغی بر آن که در آفاق	طلوعش آن همه باغچه محض توأم بود
زرار گونه تحول، در اجتماع بشر	این بعثت از آن عهد داردم بود
ذرا غمناکه فردی نایب درین تاثیر	سپهر یابیه (محمد) نیر خاتم بود
پیش قرار، زافع نه در قیاس سربل	عقوبات برود صد ایستاد ملام بود
بحال علم و سیاست، فحول افضل و نیر	حیثان چون حیرت مظلوم بود
بساز نادره مردم، ز نقطه بی مغفوم	با مریح است که از ارم بخش در غم بود
بساز یافته شخصی ز خلیفه جبر	سلفت از همه اعلام علم، علم بود
نقود بهمت و تاثیر ام قسیر بحال	اگر چه بو فرادان شایان کم بود
در مستعد زبان قهرمان بنام بلند	بهاره منظر بر کار محمود رسم بود

x x x x

درین دیار، از آن پس که سالیان دراز
 در آن رسیده زمانه که بعد قدرت ؛
 در آن زمان که عیان گشت فرصت صلاح
 در آن زمان که بسرز مالک عالم
 ظهور یافت در آن ایام سیت پنج
 پدید گشت بشکوه، ایام پیر خفیم
 بلند نام پیرم که بر پایش طغ

طین دچار هزاران بلا مبرم بود
 که تکرار قدرت، بشکوه جم بود
 بشکوه که سر بر خراب در هم بود
 بسوق گرفته زخم بسند ادهم بود
 که همتر از زمر پیرانک (بل مقدم بود
 که از هزار پیر و وزیر، انجمن بود
 لغزین راسخ در آرزوی مصمم بود

x x x x

که بود ای هنرمند خواجه کفایت مند؟
 ستوده خواجه دلاش (پیر کبر)
 همان که اول دوران (ناصرالدین شاه)
 راه قدرت ایران در تمام خلوت
 به نظام آوردن مکرر بیت
 بطرح ریزش کاخ سعادت کشور

که یادگارین فر، ز سام نیرم بود
 بزرگوار تفریحان صدر عظم بود
 وجود ادب و اجازت ملک مرم بود
 بحکم اجمت دو جهان پاک مرم بود
 پوره گانه بسیار منظم بود!
 زین پور و رشت لوده با محکم بود!

بدرک مقرر آزاد و کشور مر آباد
 بهشت دوم زمین عجمت کرد ایرانرا
 ولیک راه نجابت و طمع بر امر امیر
 بس موانع سخت از درون درون
 امیرید که درد غم و وبال طن
 امیرید که هر یک ز سروران و مدور
 امیرید که با فقر و جبر و بیماری
 امیرید که با حیف و بدبختی الهال
 امیرید که بیگانه از شاک و جنوب
 امیرید که شه موم گشته در کف نام
 امیرید که باین روال با سلم
 بید گرد شه نهوه مغز را را
 بید در کف امواج شر خزان را
 بید بکبک سفیران خرد سخوانه کرد
 برقع ایتمه اشغال چاره جوئی کرد

عداد مند ز جان تا به داین دم بود
 که از مجمع انرار چون جهم بود
 بهر فرزند نشیمر، پر از جرم و غم بود
 به پیش راه در فضا کرد فراهم بود
 بخود پیر مستی رجال، مدغم بود
 ایرد بنده ی دین بود در غم بود
 حیات طمت ازین قریح نام بود
 قیود مای کشور گشته از هم بود
 گزند ما را شاکت چو مار از غم بود
 چگونه نامر کمالا بشر محتم بود
 زوال مملکت و طغر مسلم بود
 که حمتان همه در حوال خود شکم بود
 که از سر اراش با لاله غرقه در غم بود
 چنانکه با کشر که زور بود و گم بود
 که در دکان خرد، چون بخود حاتم بود

به اهر شد و نفاست، به نغیر زرد و غل
ز بهر صید شالان و ذوق کرگان، میر
زرد به خادم و خان رسیدیم و امید
چو بهر نیت صلاح غم در شد خرم
چو در قلب سرد است بر غم و آسرد
پس از سه سال که ایران قرار دادان یافت
صفت فساد، بقدرت علم برداشت
غدا خاطر دیکه داخل بهم
ز «محمد علی» متقاضی قتل او مجتهد
شده چون سبک شال قلش داد
پس بجای مادر مقام او بخشید
لقب نهاد در «صدر اعظم نوری»
حرم دولت ایران بخار بود کرد
نام (عاجب دولت) قادر و قتل

نهیب زرد که درین غیر ترک و دلم بود
با رخسار که همچون دست پیغم بود
که هم بدستش تریاق بود هم سم بود
زرد میسید هر آنکه ز کیشش روم بود
هر آنکه از غلی زرد استرغم بود
هم از کفایت صدر ابر کرم بود!
چو دید بر سر دوش میر، پر حرم بود!
بطرح توطئه بر نفس میر منتظم بود!
که با عناصر مافل مقام خدم بود!
به حیل و زور مادر که در خور دم بود
بدان قریب، که با سخنان پر حرم بود
اگر در طعن و طعن جو این طعم بود
بهرت آنکه به عیار، یار و محرم بود
بماند بر همه نامردان، تقدم بود!

فین ایشان، کاینجا مسیر این دم بود
رگ هیات بلایده کشور هم بود
که ماند بقصر دیون مصدر ترخم بود
دل دروغ که کوتاه زمان چو ششم بود
که قدر و منزلت در طلب طارم بود
غجسته کشور با کز مشکوه، قدم بود

رگ میر فرمود تا نزد فساد
رگ میر نبود اندک شده گشوده بین
پسر از میرب فرد عرف صفت
طرادت بحر مرداد، باغ ایران را
نماند آنهمه تیر و تهمت والا
بقرنه از گذر ارتقا، دایر ماند

میراگر بسرکار مانده بود، (ادیب)
کون سواد طبع چون همیشه خرم بود

قصیده بالارا آقای ادیب برومند در تجلیل وستایش امیر کبیر برای
درج در کتاب «زندگانی امیر کبیر» سروده اند و بوسیله دوست گرامی
وعزیز آقای ابوالفتح برومند ارسال داشته اند.

ح - مکی

مقدمه و مقایسه تاریخی

اگر در تاریخ قرن نوزدهم اندک تعمقی کنیم بویژه در بخش زندگی رجال برجسته این دوره نظرافکنیم بزودی پی میبریم که این قطعه از زمان بمنزله اقلیمی است که مردان بزرگ و قوی الاراده را در آغوش خویش پرورانده سپس هر يك از آنانرا برای اصلاح شئون مادی و معنوی ملل یا کشوری برانگیخته و ببهترین سلاح آن قرن مجهز کرده بسوی سرزمینی ویران و ازهم پاشیده اعزام داشته است .

چطور ! ... از متون تاریخ سیاسی همین قرن بطور وضوح مستفاد میشود که تنی چند از مردان کاردیده و بتمام معنی نابغه در کشورهای مختلفه قیام کرده وباصلاح امور کشورهایی چند دست زده اند یا لا اقل شالوده ای سخت استوار و تزلزل ناپذیر بمنظور ترقی شئون اجتماعی کشور فروریخته اند که برای قرون بعدهم هرچه عمران و آبادی در کشورهاییکه این مردان از آنجاها برخاسته اند بنیاد میشود باز برروی همان شالوده اصلی و بر زبرهمان پی مستحکمی است که رجال نامبرده در حیات خود با بازوی توانا و نیرومند خویش بجای نهاده اند.

این موضوع که مشخصات و شواهد اصلیش از خلال عبارات آئنده ما بخوبی روشن وهویدا میشود یگانه دلیل مدعای ماست که کمتر از ارباب اطلاع تاکنون بدان پی برده اند و اگر کسانی هم بدان پی برده باشند اصولاً زندگانی اسرار انگیز و غامض مردان مزبور در طول و عرض و کم و کیف حاوی يك سلسله اسرار سیاسی و مسائل مهم اجتماعی بوده است که قهرآ سیاست و تمایلات شخصی زمامداران (سلاطین) و پیشوایان کشورهاییکه این مردان در داخل آن کشورها قد افراشته و دست باصلاحات

زده‌اند اقتضا کرده است که بجهاتی عدیده برنبوغ و عظمت و قدرت و فکر و بزرگی و شخصیت آنان پرده افکنند .

پر واضح است اگر مردی آهنین پنجه و روئین مسلك در كشوری كه همه وهمه تشكیلات آن از هم گسیخته و چهارنعل رو باضمحلال و نابودی میرود قد مردی علم کرد و در مقام اصلاحاتی بزرگ برآمد و از همان قدم اول با مشتی بیدادگرو دسته‌ای عفریت كه صنوف ارتجاع و كهنه پرستی را تشكیل داده و بانواع سلاح و حربه‌های گوناگون مسلح‌اند برخورد مینماید . بناچار برای تحكیم مبانی اصلاحات خویش ناگزیر است با سپاه بیدادگران و مرتجعین در نبرد شود خاصه بیدادگرانی كه سالها ترقیات كشوری را فدای استفاده و مطامع پست خویش کرده‌اند ، بدیهی است در این مبارزه پای خواهند فشرد و از اعمال هیچگونه غرض و بیدادگری دست نخواهند كشید و بازار رایج طمع‌کاری و هوچیگری خویش را كساد نتوانند دید .

چنانكه بیسمارك صدراعظم آلمان متوفی بسال ۱۸۹۸ ، گلاستون وزیر امور خارجه انگلیس متوفی بسال ۱۸۹۸ دیسرائیلی وزیر متوفی انگلیس ، مدحت پاشا صدراعظم دولت عثمانی سابق ، قائم‌مقام فراهانی صدراعظم دربار محمدشاه قاجار ، میرزا تقیخان امیر کبیر صدراعظم و زورمندترین رجال سیاست و علم و فرهنگ دربار ناصرالدین شاه هم از این بزرگ مردانند كه بقدرت اراده و نیروی فكر و بزور تدبیر و سیاست و بیازوی توانای مبین دوستی بالاخره با پنجه آهنین ذخائر و اندوخته‌های علمی خود ، كشورهای آلمان و انگلستان و عثمانی و ایران را تحت نفوذ افكار اصلاحاتی و عقاید آزادیخواهانه خویش در آوردند و برای مدتی مدید بلکه قرن‌ها ریشه بیدادگری و هرج و مرج و ارتجاع را از بیخ كنده شالوده استواری بمنظور ساختمان متین ترقی و اصلاحات كه هزاران نهضت اخلاقی و علمی و سیاسی در برداشت فروریختند .

اینجاست كه باید متذكر شد دونا بغه ایرانی اخیر یعنی قائم‌مقام و امیر کبیر نه فقط از مردان سیاسی برجسته قرن ۱۹ بشمارند بلکه بعقیده ما و شهادت نص تاریخ ادوار انقلاب ایران از چهار مرد سیاسی اول بزرگتر و عمیق‌ترند چه قطع نظر از اینکه

دومرد اخیر در شدیدترین ادوار بحران و مهیبترین اعصار ارتجاعی ایران زمام امور را بکف گرفته‌اند بلکه آشکارا و بی‌پرده باید گفت که این دونابنه از حیث عقب بودن توده ایران و آشنا نبودن با اصول تمدن و ترقی و هم‌چنین قحط‌الرجال ایران دست‌بگریبان بودن با مشتی درباری مغرض نادان و درعین حال متنفذ و گرفتاری آنان در برابر تمایلات مغرضانه برخی از روحانیون زورمند که اصولاً روی‌خوشی با اصلاحات نشان نمیدادند ، وجود نداشتن اعتبارات و بودجه کشوری ، سرکشی و طغیان پی در پی متمردين و ایلات و گردنکشان و راهزنان و تحریکات و تشبثات بیگانگان و کسانی که برای استحکام موقعیت خویش ضعف هسته مرکزی کشور را آرزو میکردند ، نبودن تشکیلات منظم نیروی مسلح و ارتش برای سرکوبی گردنکشان و هزاران مصائب و بدبختی‌های دیگری که فعلاً از موضوع بحث ما خارج است مطلقاً با چهار رجل شهیر اول مقایسه و مطابقت نمیشوند و بمراتب در کفایت و کاردانی و نبوغ از آنان برتر و بلند پایه‌ترند .

اگر نظریات اخیر ما حمل بر مبالغه و حب‌ایرانیت نشود با اندک توجهی بموقعیت کشورهای مرقی انگلستان و آلمان و عثمانی سابق عظمت مقام و مستعد بودن دولت و ملتشان برای هرگونه اصلاحات و جهات عدیده دیگر که اصلاحات را سهل میکند و بالاخره وجود تمام گرفتاریهایی که در این دوره برای ایران برشمردیم (که هر کدام از آنها بنوبه مانع پیشرفت نه يك بلکه صدها مرد بزرگ است) بناچار عظمت مقام و سنگینی غیرقابل وصف این دومرد بزرگ ایرانی در بحبوحه بحران و درکشاکش انقلابهای عظیم برای دوست و دشمن خاصه از دریچه تاریخ روشن میشود .

اقوی دلیل بر اثبات این مدعا موفقیت و پیشرفت سه مرد سیاسی غرب و عدم موفقیت و اضمحلال و کشته شدن سه مرد سیاسی شرق است که عاقبت در سالهای اولیه اصلاحات یعنی پس از اینکه شالوده ترقی و تعالی کشور را ریختند فدای مطامع مغرضان و مرتجعین متنفذ گشته برای ابد در کام ازدهای بیداد بلعیده و نابود شدند .

بدین لحاظ بوده که کشور ستمدیده ایران از کاروان ترقی عقب ماند و نتوانست دوش بدوش ملل راقیه دنیا جلورفته و از نوابغ خویش چنانکه باید و شاید برخوردار شود .

اینک برای اینکه خوانندگان ارجمند ما بخوبی حتی جزئیات شواهد و مشخصات مقدمه را دریابند بنوشتن شمه‌ای از تاریخ سیاسی ایران سرگذشت سیاستمدار نامی ایران میرزاتقی خان امیرکبیر میپردازیم .



هنوز از میرزا تقیخان امیر کبیر عکس صحیحی که در زمان حیات او کشیده شده باشد بدست نیامده عکس‌هایی که تاکنون بدست آمده غالباً پس از مرگش کشیده شده است و گویا اولین شبیه اورا ناصرالدین شاه کشیده باشد باین معنی پس از چند سال که از تاریخ قتلش گذشته ناصرالدین شاه با سیاه قلم شبیه اورا کشیده و در ذیل آن باین مضمون نوشته است: «از چندین سال قبل که قیافه امیرنظام در خاطر من مانده تصور میکنم چنین باشد» بنا براین عکس‌هایی که بدست آمده بدون آنکه در صحت و سقم آن سخن بگوئیم گراور آنرا بنظر خوانندگان میرسانیم.

شرح احوال

مسقط الرأس میرزا تقی خان امیر کبیر هزاوه از قراء فراهان (فراهان از توابع اراک میباشد) فرزند محمد قربان فراهانی که از ایام جوانی در خانواده میرزا عیسی قائم مقام و میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی بوده است .

امیر کبیر نیز از سن طفولیت در خاندان قائم مقام فراهانی (سید الوزراء میرزا ابوالقاسم) که مقام وزارت عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه قاجار و صدارت عظمی سلطنت محمد شاه قاجار را دارا بوده بسر میبرد و بواسطه هوش فطری و استعدادی که از خود نشان داده بود قائم مقام فراهانی (که با مر محمد شاه در سال ۱۲۵۱ هجری قمری مقتول گردید) را بر آن داشت که در تعلیم و تربیت وی نهایت سعی و مراقبت را بعمل آورده از بذل هر گونه مساعدت مضایقه ننماید تا آنجا که روزی در سیمایش نظر افکنده و پیرا مخاطب قرار داده گفت : « فرزند تو در آتیه مشاغل بزرگی را اشغال خواهی کرد و روزی خواهد رسید که در باریکترین مواقع اگر خائنین و مغرضین مزاحمت نشوند کشتی طوفانی مملکت را از گرداب پریشانی و هلاکت نجات خواهی داد. »

هنگامیکه میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی صدراعظم دوره محمد شاه بوده میرزا تقی خان را بمیرزا اسحق برادرزاده خود توصیه میکند و به مشار الیه در ورقه توصیه چنین مینویسد :

« الحق یکاد زیتها یضیی، در حق قوه مدر که اش صادق است. فالله خیر حافظاً و هو ارحم الراحمین خلاصه این پسر ترقیات دارد و قوانین بزرگ بروزگار میگذارد. باش تا صبح دولتش بدمد »^۱

میرزا تقی خان امیر کبیر در اثر ذوق فطری که داشت بخوبی تحت نظر معلمین خود مشغول فراگرفتن علوم مختلفه گردید تا آنکه در سنین جوانی مردی قوی الاراده

۱ - از مقالات مرحوم ادیب الممالک فراهانی در روزنامه ادیب که در خراسان منتشر میشده است .

و خردمند و با تجربه و کاردان بارآمد و در دستگاه محمدخان زنگنه که در آن موقع مقام امیرنظامی عباس میرزای ولیعهد را در آذربایجان داشت وارد و مشغول خدمت دولت شد و در سلك مستوفیان وی درآمد.

میرزا تقی خان در دستگاه امیرنظام (محمدخان زنگنه) خدمات برجسته و قابل تقدیری انجام میداد و در اثر حسن تدبیر و نشاط طبیعی و اراده خستگی ناپذیری که در انجام کارها و وظایف مرجوعه از خود نشان میداد امیرنظام را بر آن داشت که روز بروز بر حسن نظر و توجه مخصوص درباره او بیفزاید و بقدری محرم و نزدیک شود که در کلیه امور کشور از جزئی و کلی با او اشتراك مساعی نماید.

این سرگذشت را ژنرال حمزه عموی کلنل محمدتقی خان پسیان و پدر آقایان نجفقلی و اسدالله و حسینقلی پسیان برای آقای نصرالله صبا (مختار السلك) نقل کرده که معظم له بخط خودشان نوشته و بمن سپرده اند.

«این حکایت را حمزه خان پسیان ژنرال آجودان مظفرالدین شاه که از پدرش مهتابقلی خان امیر پنجه رئیس چهارفوج از افواج آذربایجان و کشیچکی باشی عباس میرزا نایب السلطنه و ولیعهد ایران شنیده چنین نقل نمود: صبح تازه هوا روشن شده بود از عالی قاپو قصد رفتن بمنزل کرده هنوز از عمارت دولتی خارج نشده بمحمدخان زنگنه امیرنظام برخوردیم پس از تعارف گفت (میرپنج خوب است به اطاق کار من آمده قهوه‌ئی باهم صرف کنیم بعد بمنزل رفته استراحت نمائید) به اتفاق به اطاق رفته در حالیکه مشغول صرف قهوه بودیم منشیهای امیرنظام یکی پس از دیگری وارد شده و در مقابل مسند اومی نشستند امیرنظام مشغول خواندن عرایض و دستور جواب شد در ایشموقع میرزاتقی فراهانی وارد و تعظیم کرد امیرنظام نگاهی باو نمود و تبسمی کوتاه و زودگذر بلب آورد میرزاتقی در صف منشیان جای گرفت من چون بقدر کافی در خدمت امیر بودم اجازه مرخصی خواستم امیرنظام روی بمن کرده گفت (میرپنج من مطلبی داشتم و می‌خواستم باشما در میان بگذارم) این گفته باعث شد که توقف نموده منتظر اظهار مطلب از طرف ایشان شوم امیر تا وقتی که صدای مؤذن بلند شد دیگر توجهی بمن ننمود

و چیزی نگفت معمول او این بود همین که ظهر میشد منشیها برمیخواستند و امیر برای صرف غذا بمنزل میرفت پس از ازاینکه اطاق خلوت شد و جز من و امیرنظام کسی باقی نماند گفت: «چرا وقتی که میرزا تقی وارد اطاق شد متبسم شدید؟» من از این گفته حیرت کردم زیر اکسی که تبسم نمود خود او بود نه من پس از قدری سکوت امیرنظام گفت: «درست است من باو متبسم شدم این رویه همیشگی من است که با ملاطفت و دوستانه باو تبسم کنم زیرا برای من واضح و آشکار است که وی عنقریب روی این مسند خواهد نشست باینجهام اکتفا نکرده در مرکز شخص اول خواهد شد باید اقرار نمود این رفتار من متعلقانه است برای اینکه او نتواند در آتیه بسر نوشت دوستان سابق خود و خانواده آنها بی اعتنا باشد آنچه به مرور ایام بمن معلوم شده است میرزا تقی خان مردی پخته و کار آزموده باهوش و سریع الانتقال است صاحب عقل سلیم و سلیقه مستقیم می باشد به همه چیز با دقت می نگرد و حوادث را با تیزبینی تجزیه و تحلیل می کند عنقریب قدرتش بجائی خواهد رسید که در توده ما بی نظیر یا کم نظیر خواهد شد ، حقیقت این است آنچه به مرور ایام تجربه بمن آموخته برای شما بزبان آوردم من مرده و شما زنده در آتیه خواهید دید این نکته را نیز نگفته نمی گذارم که متأسفانه عمر ریاست او کوتاه خواهد بود» ، امیرنظام روی این کلمات اخیر مکث می کرد و هر جمله را با طمأنینه و آهنگ خاصی ادا مینمود شاید مقصودش این بود که گفته هایش بیشتر و بهتر مؤثر شود ، از مجموع کلمات ایشان برای من معلوم شد که آنچه پیش بینی میکند از تجربه و روشن بینی و صفای باطن خود الهام می گیرد آنگاه گفت: «شما مشاهده کردید من ده بیست نفر نویسنده دارم و یکی از آنان محمد تقی است هر دستوری راجع به جواب صاحبان عرایض میدهم یکی برد دیگری سبقت میجوید که تقریر مرا روی کاغذ بیاورد ولی محمد تقی هیچوقت دست به قلم نمی برد مگر اینکه در گفته من امریه مجازاتی باشد آنوقت است که او بسایرین سبقت گرفته و دیگران انجام امر را با طیب خاطر بوی واگذار می کنند و او هر چه زودتر دستور را انجام داده و نوشته خود را برای امضای من حاضر کرده است شکی نیست خداوند باو طبعی سخت گیر و قیافه مردانه بخشیده آثار بزرگی و عظمت از ناصیه اش هویدا و آشکار و سرشار از غرور ملی است و در حقیقت از

نوابغ این عصر می باشد» .

چون داستان ژنرال حمزه خان در اینجا به آخر رسید گفته ناپلئون بخاطرم گذشت که می گوید: «من برای نوابغ متأسفم زیرا آنها مردمانی بدبخت هستند و تمام عمر با رنج بسر می برند چون شهاب ثاقب مقرر شد است بسوزند تا دنیائی را روشن کنند گرچه روشنائی اودوامی نداشت ولی دارای نامی جاوید گردید» .

امیر کبیر در اثر حسن سلوک و آشنائی کامل که با آداب معاشرت
اولین مسافرت میرزا
با مأمورین خارجی داشت توجه عباس میرزای ولیعهد را
تقی خان امیر کبیر
جلب نموده و او را بر آن داشت هنگامیکه خسرو میرزا فرزند
عباس میرزا (نوه فتحعلیشاه) را در شوال ۱۲۴۴ هجری قمری برای معذرت خواهی
از قتل گریبایدوف (۱) به پایتخت روسیه نزد امپراطور « نیکلای اول » مأمور نمودند
امیر کبیر نیز به همراهی وی اعزام شد .

۱ - گریبایدوف نویسنده معروف روسی و خواهرزاده ژنرال باسکویچ سردار معروف روسی بوده که برای مبادله پیمان ترکمنچای به سفارت کبرای در ایران مأمور شده بود . گریبایدوف در اثر سوء سیاستی که در مورد دو نفر زن که از اسرای گرجستان بوده ولی دیانت اسلام را قبول کرده بودند و باز دواج ایرانی در آمده از وی بروز کرد و بدون ملاحظه آنان را خواستار شده جبرآسترد داشت اهالی تهران و علماء از روی تعصب مذهبی و تحریکات و دسائس انگلیسها دکانها را بسته و بلوای عظیمی بر پا کردند و باطراف منزل سفیر (باغ ایلچی فعلی) ریخته در سوم شعبان ۱۲۴۴ گریبایدوف و سی نفر همراهانش را بقتل رسانیدند و از این میان فقط یک نفر جان سلامت بدربرد .

فتحعلی شاه پس از قتل گریبایدوف خسرو میرزا و عده ای که میرزا تقی خان هم جزو آنان بود ضمن نامه ای بدربار روسیه اعزام و ارسال داشت که متن آن بشرح ذیل میباشد

نامه فتحعلی شاه با امپراتور روسیه

اول دفتر بنام ایزد دانا
صانع پروردگار وحی توانا
وجود بی مثل و مانند میرا از چون و چند که عادل و عالم است و قاهر هر ظلم پاداش
هر نیک و بد را اندازه و حد نهاده بحکمت بالغه خود بدکاران راجزا و عذاب کند و نیکوکاران
را اجر و ثواب بخشد و درود نامحدود بر روان پیغمبران راست کار و پیشوایان نیکو کردار
باد و بعد بر رأی حقایق نمای پادشاه ذی جاه انصاف کیش عدالت اندیش تاجدار با زینب و
بتیة حاشیه در صفحه بعد

میرزا تقی خان امیر کبیر پس از بازگشت از مأموریت در اثر لیاقتی که از خود نشان داده بود مورد توجه قرار گرفت و بمقام وزارت نظام آذربایجان رسید و ملقب به وزیر نظام گردید .

در سال ۱۲۴۵ هجری قمری هنگامیکه نیکلای اول امپراطور

دومین سفر امیر کبیر

روسیه بقصد سرکشی شهرهای گرجستان و قفقاز را دیدن

به روسیه

میکرد بوسیله نامه ای از محمد شاه قاجار دعوت می نماید

که بایروان آمده یکدیگر را ملاقات کنند . ولی محمد شاه چون قصد لشکرکشی به

مانده از صفحه قبل

فر و شهریار بر و بحر ، برادر والا کهر ، خجسته اختر امپراطور ممالک روسیه و مضافات که دولتش با جاه و خضیر است و رایش با فتح و ظفر، مخفی و مستورمانا که ایلچی آن دولت را در پایتخت این دولت باقتضای حوادث دهر و غوغای کسان او با جهال شهر آسیمی رسید که تدبیر و تدارک آن بر ذمه کارگزاران این دوست واقعی واجب و لازم افتاد لهذا اولاً برای تمهید مقدمات عذرخواهی و پاس شوکت و احترام آن برادر گرامی فرزند ارجمند خود خسرو میرزا را بپایتخت دولت روسیه فرستاد حقیقت نا آگاهی این حادثه و نا آگاهی امنای این دولت را در تلونامه صادقه مرقوم و معلوم داشتیم - و ثانیاً نظر بکمان یگانگی و اتفاق که مابین این دو حضرت آسمان رفعت هست انتقام ایلچی مزبور را بر ذمت سنطنت خود ثابت دانسته هر که را از اهالی و سکان دار الخلافه گمان می رفت که در این کار زشت و کردار ناسزا اندک مدخلیتی توان داشت باندازه و استحقاق مورد سیاست وحد و اخراج بلد نمودیم حتی داروغه شهر و کدخدای محله را نیز بنیمین جرم که چرا دیر خبردار شده و قبل از وقوع این حادثه ضابطه شهر و محله را محکم نداشته اند عزل و تنبیه و ترجمان کردیم بالاتر از اینها همه پاداش و سزائی بود که نسبت به عانیجناب میرزا مسیح وارد آمد با مرتبه اجتهاد در دین اسلام و اقتضا و اقتدائی که زمره خواص و عوام باو داشتند بواسطه اجتماعی که مردم شهر هنگام حدوث غائله ایلچی در دایره او کرده بودند گذشت و اغماض را نظر باتحاد دولتین شایسته ندیدیم و شفاعت هیچ شفیع و توسط هیچ واسطه در حق او مقبول نیافتاد پس چون اعلام این گذارش بآن برادر نیکوسیر لازم بود بتحریر این نامه دوستی علامه پرداخته اعلام تفصیل اوضاع را به فرزند مؤید موفق نایب السنطنه عباس میرزا محول داشتیم امید از درگاه پروردگار داریم که دم بدم مراتب و داد این دولت ابدیت بنیاد در ترقی و ازدیاد باشد و روابط دوستی و یگانگی حضرتین پیوسته مآمد و شد و شد و رسایل متناهد و متضاعف گردد و العاقبة بالعافیة تحریر آ فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۴۵ .

افغانستان و تسخیر هرات را داشت ، از اینرو با ارکان دولت خود مشورت کرده بالاخره صلاح در این دانستند که بعوض محمدشاه قاجار ولیعهد ناصرالدین میرزا که در اینموقع بیش از هفت سال نداشت و در آذربایجان بسر می برد بهمراهی تنی چند از مردان کار دیده روانه ایروان شود .

از این لحاظ میرزا تقی خان امیر کبیر مجدداً برای مرتبه دوم بهمراهی محمد خان زنگنه (امیر نظام) عیسی خان دائی ولیعهد و چند تن دیگر منجمله معلم ولیعهد جزء ملتزمین رکاب بایروان حرکت کرد. ریاست ملتزمین با محمدخان امیر نظام بوده است. ولیعهد در روز دوم ورود خود بایروان با عده نامبرده بملاقات امپراطور رفت، نیکلای اول امپراطور روسیه درموقع ملاقات ناصرالدین میرزا و همراهانش از نام و نشان و درجه و شغل ملتزمین رکاب سؤال می نماید امیر نظام (محمدخان زنگنه) یکایک را معرفی مینماید تا به میرزا تقی خان « امیر کبیر » که میرسد میگوید میرزا تقی خان مستوفی نظام بوده بواسطه حسن خدمت و لیاقت به وزارت نظام رسیده و در سفر سابق (سفری که خسرو میرزا برای عذرخواهی از قتل گریبایدوف رفته است) در پترزبورغ بحضور امپراطور معرفی شده است .

امپراطور در پاسخ معرفی می گوید : «سپاس خدا را که یکمرتبه دیگر رفیق خود را دیدیم» سپس بزبان روسی از میرزا تقی خان وزیر نظام (امیر کبیر) احوالپرسی می کند و بزبان روسی نیز پاسخ می شنود (از این کیفیت بخوبی معلوم میشود که میرزا تقی خان امیر کبیر بزبان روسی آشنائی داشته است) از طرف امپراطور هدایائی بملتزمین رکاب داده می شود که منجمله دو انقیه دان مرصع بوده است که یکی جهت محمدخان زنگنه (امیر نظام) و دیگری جهت میرزا تقی خان امیر کبیر «وزیر نظام» فرستاده می شود . به ولیعهد هم انگشتری الماس که تمثال امپراطور از طرف زیر نقش کرده بودند اهدا نمود ، و به سایر همراهان هم هدایائی داده شد .

در این مسافرت بازدید از کارخانجات اسلحه سازی و مدارس و سایر ترقیات غربی و کارخانجات مورد توجه میرزا تقی خان و سایرین قرار گرفت و همگی را تحت تأثیر قرارداد. ولیعهد و ملازمین وی پس از سه روز که از این ملاقات گذشت از ایروان بجانب

تیریز عزیمت می کنند و امپراطور نیز راه پایتخت «سن پترزبورگ» را پیش می گیرد.
 در سال ۱۲۵۷ هجری قمری چیزی باقی نمانده بود که جنگ
سفارت میرزا تقی خان خونینی بین دولت ایران و دولت عثمانی در بگیرد، زیرا
امیر کبیر بازار روم عثمانی ها محمره را (خرمشهر فعلی) که موقعیت بسیار خوبی
 داشت رقیب بندر تجارتی بصره دانسته میخواستند بهر تهوری هست موقعیت آنجا را
 خراب و یا تصاحب نمایند. منتهی در انتظار موقع مساعدی بودند. از این لحاظ
 موقعیکه محمد شاه قاجار سرگرم جنگ افغانستان و مشغول محاصره هرات بود وقت
 را مغتنم شمرده فرماندار بغداد «علیرضا پاشا» با لشگری انبوه به خرمشهر حمله نمود
 ولی حاجی جابر عرب فرماندار خرمشهر بمقابله پرداخت، چون تعداد مهاجمین چندین
 برابر ایرانیان بودند ناگزیر شهر را تسلیم کرد، عثمانیها نیز به قتل و غارت پرداخته
 جمع کثیری را به قتل رسانیدند و اموال بازرگانان را به غارت برده و با عده ای
 اسیر روانه بغداد شدند.

محمد شاه از این پیش آمد سخت خشمگین گردید و تصمیم بجنگ با آن دولت
 را گرفته لشکری تهیه می دید که به جبران خرمشهر بغداد را تصرف نماید. ولی
 سفرای دولتین روس و انگلیس که در باطن امر طرفدار دولت عثمانی بوده
 و بدقت ملاحظه کرده بودند که عثمانی ها فعلا در اثر جنگهایی که در مصر با
 محمد علی پاشا کرده اند کاملا خسته و هسته مرکزیش ضعیف شده نمیتواند
 آنطوری که باید با دولت ایران بجنگد و قطعاً شکست خورد از اینرو
 به عنوان میانجیگری وارد موضوع شده قرار بمصالحه گذاشتند.
 بدین طریق که از طرف دولتین روس و انگلیس و همچنین از طرف دولتین ایران
 و عثمانی نیز هر یک نماینده ای که دارای اختیارات تامه باشند تعیین شوند سپس در
 ارزنة الروم جلسه ای مرکب از نمایندگان چهار دولت تشکیل داده اختلافات را رسیدگی
 نموده و موضوع را بمسأله حل نمایند.

ناگفته نگذاریم موقعیکه عثمانی ها به محمره دست اندازی کرده بودند میرزا

سید جعفرخان مشیرالدوله که سمت سفارت کبرای ایران را در دربار عثمانی داشت باین تعرض و تجاوز بخاک ایران اعتراض سخت کرده و با صدراعظم وزیر خارجه دولت عثمانی مذاکراتی بعمل آورد منتهی هرچه جدیت کرد پاسخ کتبی مثبتی نگردید از اینرو برای اخذ دستور بایران مراجعت کرد .

در خلال همین اوضاع بود که یکی از مأمورین دولت عثمانی **نجیب پاشا** با زوار ایرانی مقیم کریلا بنای بدرفتاری را گذاشته جمعی از ایرانیان را در آنجا گشت. در اینموقع که موضوع مخاصمه بمذاکره در ارزنة الروم منتهی میگردد از طرف دولت ایران میرزا جعفرخان مشیرالدوله بنمایندگی مأمور می شود که هرچه زودتر بارزروم برود ولی شخص نامبرده که به تبریز رسید سخت بیمار گردید و نتوانست به مأموریت خویش ادامه دهد . برخی هم نوشته اند که چون میرزا سید جعفرخان از نتیجه این مأموریت مأیوس بوده و میدانسته که کاری از پیش نخواهد برد تمارض نموده است .

پس از آنکه محمد شاه از بیماری میرزا جعفرخان مشیرالدوله آگاه می شود بصوابدید رجال عصر و حاج میرزا آقاسی میرزا تقی خان وزیر نظام «امیر کبیر» را که در آنموقع سمت پیشکاری ولیعهد ناصرالدین میرزا و وزارت نظام را در آذربایجان داشت بجای میرزا جعفرخان مشیرالدوله بنمایندگی دولت ایران مأمور مینمایند که بارزروم برود .

میرزا تقی خان وزیر نظام که بلباس نظامی (درجه سرتیپی) ملبس بود بدادویست تن از افسران کار دیده و رجال آزموده از تبریز حرکت مینماید و باولین نقطه خاک عثمانی موسوم به **قول دیوج** میرسد یکنفر از مأمورین دولت عثمانی که مقام بوزباشی را داشته با پنجاه تن سوار از میرزا تقی خان استقبال نموده احترامات نظامی بجای می آورند ضمناً درخواست می کنند که سفیر دولت ایران و همراهانش تا خاتمه مأموریت خویش میهمان دولت عثمانی باشند ولی میرزا تقی خان این تقاضا را قبول نمینماید. همچنین در موقع ورود سفیر ایران بارزروم از طرف **اسعد پاشا** یکنفر سرتیپ

وچند تن سرهنگ و يك هنگ سرباز باستقبال شتافته مراسم احترامات نظامی را معمول میدارند و نماینده ایران را همراهی کرده تا در منزلی که قبلاً پیش بینی شده بود جای می دهند ، سپس مبلغ دوهزار ریال زر مسكوك كه در طبقی نهاده بودند برای ناظر خرج هیئت اعزامی ایران میفرستد که آن پول را برای هزینه روزانه هیئت اعزامی ایران دریافت نماید ولی میرزا تقی خان دستور می دهد که آنرا قبول نکرده باز پس فرستند.

پس از دوازده روز که از ورود نماینده دولت ایران در ارز روم گذشت نماینده دولت روس بنام **کلنل ونیز** و نماینده دولت انگلیس موسوم به **کلنل ولیمس** بدیدن نماینده ایران میرزا تقی خان وزیر نظام آمدند ، در روز سوم نیز با اسعد پاشا فرماندار ارز روم ملاقات کرد .

باید متذکر شد که قبل از ورود میرزا تقی خان نماینده دولت عثمانی فوت کرده بود و از طرف سلطان عبدالحمیدخان پادشاه عثمانی نماینده دیگری بجای متوفی بنام انور افندی تعیین گردید .

میرزا تقی خان در تشکیل اولین جلسه چنین قرار گذاشت که برای رسیدگی با اختلافات اولاً جلسه بطور نوبت منظمأ هر مرتبه در منزل یکی از سفرای چهار دولت تشکیل شود .

ثانیاً موقعی که نماینده دولت عثمانی اظهارات خود را مینماید سفرای دولتمین روس و انگلیس بیانات وی را نعلابالنعل برشته تحریر کشیده همچنین بفاصله دو روز دیگر جلسه را دوباره تشکیل داده موقعی که سفیر ایران هم بیانات خود را مینماید اظهارات وی را تحریر کنند تا نمایندگان دولتمین عثمانی و ایران مانند مرتبه قبل (۱)

۱- موقعی که میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله سفیر ایران مسأور دربار دولت عثمانی بود و در اسلامبول اقامت داشت روی همین اختلافات (حمله ای که به محرم شده بود) در نتیجه مذاکرات شفاهی که با اولیای امور آن دولت بعمل می آورد دولت عثمانی را محکوم ساخت منتهی چون مذاکرات شفاهی صورت گرفته بود اولیای امور دولت بقیه پاورقی در صحنه بعد

نتوانند اقوال خود را زیر پا بگذارند. پس از آنکه این مسئله به اطلاع میرزا تقی خان میرداماد رسید، سبب نتیجه مذاکرات را به وسیله قاصدی بدر بارهای متبوع خویش اطلاع دهند و پس از بازگشت قاصد دوباره جلسه تشکیل شود. از اینرو مدت اقامت سفیر ایران و نمایندگان سه دولت دیگر بیش از چهار سال طول کشید. میرزا تقی خان چون مدت مأموریت خویش را طولانی دید و بیم آن میرفت که شاید تا یکی دو سال دیگر در آنجا بماند از اینرو پس از دو سال و کسری که در ارزروم مانده بود، بیش از سی نفر از همراهان خود را نگاه نداشت و بقیه را بجانب ایران روانه ساخت. ضمناً در این مأموریت از بدو ورود بکلیه همراهان خویش چنین دستور داده بود که اساساً ایرانیان یا مردم ارزروم معاشرت و گفت و شنود ننموده و بیجهت شهر و بازار نروند و اگر احیاناً احتیاجی دارند یا میخواهند حمام بروند در ساعات معین رفته و بازگردند و گرنه سخت دچار کيفر خواهند شد.

پیش از سه سال میرزا تقی خان وزیر نظام بسدینموال در **تحریکات مغرضانه علیه میرزا تقی خان** صورت گرفت که چگونگی آن از اینقرار است :

در این ایام یکی از گماشتگان سفیر ایران را متهم کردند که با طفلی که بیش از چهار یا پنج سال نداشته است مرتکب عمل قبیحی شده و باتکاء اتهام نامبرده اهالی شهر را به شورش و بلوا علیه ایرانیان تحریک کردند و جمعی کثیر در منزل اسعدپاشا گردآمده دادخواه شدند. اسعدپاشا نیز بسفیر ایران آگاهی داد ضمناً خواستار شد که گماشته نامبرده ای که این عمل را بوی نسبت میدادند اعدام شود.

میرزا تقی خان در پاسخ گفت : شکر خداوند عزوجل راست که ما هر دو مسلمانیم در صورتی که این ادعا صدق باشد فردا صبح چراغعلیخان نماینده خویش را باتفاق

بقیه باورقی از صفحه قبل
عثمانی حرف خویش را پس گرفتند و سفیر ایران که مدرکی در دست نداشت بالاخره نتیجه مثبتی هم نتوانست بگیرد.

منهم در محضر یکی از علمای فقیه این شهر حاضر گردد که اگر در محضر شرع ثابت گردید
و حاکم شرع فتوی داد بحکم خدا و سنت رسول خدا فاعل را کیفر خواهم داد.

ماجرا بدین قرار خاتمه یافت ولی میرزا تقی خان غافل از اینکه عده‌ای از ماجرا-
جویان شب در منزل اسعد پاشا با حضور انور افندی انجمن نموده و چنین قرار گذاشته‌اند
که بامدادان بازارها را بسته و بلوای عظیمی بر پا نمایند سپس بخانه سفیر ایران
ریخته میرزا تقی خان و همراهانش را بقتل برسانند.

بامدادان در حیثی که میرزا تقی خان مشغول دادن دستور به چراغعلیخان بود
که بمحضر مفتی شهر برود و حقیقت امر را آشکار سازد ناگهان از دور صدای همیهمه و
فریاد و هیاهوی عظیمی بلند می‌گردد میرزا تقی خان به گماشتگان خود دستور میدهد
که فوراً درب خانه را بسته بیام خانه رفته بحفاظت منزل پردازند ولی بکسی آسیبی
نرسانند. در این موقع جمعیت خیلی زیادی اطراف خانه را گرفته عده‌ای مشغول آتش-
زدن درب خانه شده و برخی نردبان گذاشته که از دیوار بالا روند و جمعی هم مشغول
خراب کردن دیوارهای خانه شدند.

یکی از همراهان میرزا تقی خان که میرزا حسن نام داشته از شدت وحشت خود
را از بام خانه بزیر می‌اندازد که راه فرار پیش گیرد ولی ماجراجویان وی را
تعقیب کرده دستگیر مینمایند و برآسته قصابان برده با کارد قطعه قطعه‌اش می‌سازند.
مقارن این اوضاع جمعی از مفسده‌جویان خود را بیام خانه سفیر ایران میرسانند
یک نفر دیگر هم از همراهان نماینده ایران را نیز با طپانچه مضروب ساخته سپس با
خنجر قطعه قطعه می‌نمایند و از بام بزیر پرتاب می‌کنند در این گیر و دار بیشتر
همراهان زخمی و حتی خود میرزا تقی خان هم مجروح می‌شود.

میرزا تقی خان وزیر نظام چون جان همراهان و خود را در خطر دید دستور میدهد
که چند تیر با تفنگهای ساچمه‌ای بکسانی که خود را بیام خانه رسانیده‌اند شلیک شود
تا شاید محرکین ترسیده از بام پائین روند و مردم نیز ترسیده متفرق شوند و غائله
ختم گردد.

همینکه ملازمین مجهز شدند و با عده‌ای که خود را پیام رسانده بودند با تفنگهای ساچمه‌ای در نبرد شدند و جمعی از آنها را مجروح کردند اسعد پاشا از عاقبت کار سخت در اندیشه افتاده و بیدرنگ بمنزل سفیر دولت روسیه میرود و باتفاق وی درب منزل سفیر ایران آمده پیام کردند که در را بکشائید تا شما را محافظت کنیم ولی یکی از گماشتگان پاسخ می‌دهد که ما هرگز در را نگشائیم زیرا شما می‌خواهید در را باز کنیم و تمام مردم داخل خانه شده ما را بقتل برسانند آنوقت در پاسخ دولت ایران بگوئید ، شهری شورش کردند و بلوایی عظیم برپا نموده و آنها را بقتل رسانیدند ، در اینصورت ما را تقصیری نباشد .

پس از شنیدن این جواب اسعد پاشا و سفیر دولت روسیه رنجیده خاطر شده باز گشتند .

در خلال همین احوال که هر ساعت آتش فتنه بیشتر زیانه می‌کشید و جمعیت رو بفزونی میرفت و تا بعدی رسید که در حدود پنجاه هزار نفر از اهالی ارزروم اطراف منزل سفیر ایران را محاصره کرده بودند و جداً میخواستند ایرانیان را بقتل برسانند ناگاه بحری پاشاکه افسری لایق و با تجربه و خردمند بود و درجه امیر تومانی (تقریباً سر لشکری) داشت و فریق (فرمانده لشکر) پادگان ارزروم بود از این تحریکات و بلوای شهر بر ضد ایرانیان آگاهی حاصل مینماید فوراً امر می‌کند لشکرش حاضر خدمت شوند ، نخست دستور می‌دهد بدو آهنگی که از اهالی ارزروم بودند خلع سلاح شده سپس چهار هنگ دیگر که از اهالی عربستان بودند سلاح پوشیده برای رفع غائله بشهر بروند و خود نیز با ۳۰۰ تن سوار نظام زودتر باطراف منزل میرزا تقیخان می‌رسند که مبادا آسیبی متوجه شود و بانگ می‌زنند ای مردم متفرق شوید آبروی دولت عثمانی را در انظار بیگانگان نریزید و از فتنه جوئی کناره کنید قضاوت این کار را به من باز گذارید چنانچه این جماعت تقصیر کارباشند من يك تن از آنان را زنده نخواهم گذاشت !

ولی مردم مفسده جو بیانات وی را نپذیرفته چند سنگ بسویش پرتاب کردند

و بحری پاشا با آن جمعیت مذاکره کرده تا تمام سپاهیان وی در رسیدن ابتدا دستور داد که نردبامها را از اطراف منزل سفیر ایران بردارند و آتش را خاموش نمایند و آب را که بخانه نماینده ایران بسته بودند بازکنند و مردم را از بامهای مجاورخانه سفیر پائین بیاورند بعداً يك تن از افسران خود را بنزد اسعدپاشا فرستاده پیغام کرد که حکم کند مردم ماجراجو متفرق شوند و خود نیز به نزد میرزا تقیخان وزیر نظام آمده از وقایع اتفاق افتاده معذرت خواست در این اثنا فرستاده وی که به نزد اسعدپاشا رفته بود بازگشت و جواب آورد که فرماندار ارزروم در این مورد پاسخ مثبتی نداده است . بناچار بحری پاشا سپاهیان را جمع کرده گفت آیا شما حاضرید که دولت آل عثمان در انظار بیگانگان ننگین و بدنام شود ؟ همگی پاسخ دادند که هر امری بفرمائید ما مطیع و فرمانبرداریم .

بحری پاشا چون از طرف سپاهیان کاملاً مطمئن گردید آنگاه دستور داد که توپها را بپرکنند و مستعد جنگ شوند و موضع‌هایی برای آنها معین کرد بطوری که تقریباً در آنجا جبهه جنگی تشکیل یافت .

اسعد پاشا از این پیش آمد و دستورهای بحری پاشا و عاقبت کار سخت هراسناک گردیده فوراً قاضی شهر را از طرف خویش بمحل غائله روانه نمود تا مردم را متفرق ساخته آرامش را حکمفرما گرداند .

در این موقع بحری پاشا بانفاق سفرای دولتین روس و انگلیس و اسعدپاشا و يك نفر جراح به منزل سفیر ایران آمد معذرت خواهی نمودند و جراح نیز به زخم‌بندی مجروحین مشغول گردید . ابتدا زخم چراغعلیخان پیشکار سفیر را بسته سپس سایرین پرداخت ولی میرزا تقیخان وزیر نظام با آنکه در اثر ضربه سنگ چند زخم برداشته بود ابتدا اظهاری نکرده در پنهانی بدرمان جراحات خویش میپردازد .

ناگفته نماند موقعی که بحری پاشا با ۳۰۰ نفر از سواران خود زودتر از سایرین سپاه برای خاموش کردن فتنه می آمد دستور داده بود که در پیشاپیش سواران طبل و شیپور بزنند تا با يك صلابت وارد معرکه گردد ولی از اینطرف میرزا تقیخان تصور

می کرد که این عده برای قتل وی می آیند بدین لحاظ تدبیری بخاطرش خطور میکند و دستور می دهد کلیه اثاثیه و اموال موجوده در خانه را از بام بریزند که مردم بجمع آوری آن اموال مشغول شده و لختی تأمل نمایند شاید در این اثنا وسایلی پیدا شود و آتش فتنه را خاموش گرداند از اینرو خانه سفیر کاملا ویرانه و بدون اثاثیه مانده بود بحری پاشا برای آنکه مبادا دوباره فتنه ای برپا شود و از طرفی وسایلی زندگی هم فراهم نماید ، از سفیر ایران و همراهانش درخواست می کند که لباس ایرانی را از تن خارج کنند و موقتاً لباس مأمورین دولت عثمانی در بر نموده تا هنگام عبور از وسط شهر مردم آنها را نشناخته و مزاحم نشوند و چند روزی در نزدیکی سربازخانه منزل گزینند تا منزلی برای آنها تهیه گردد . میرزا تقی خان در پاسخ میگوید : هیئات با چو من پخته ای زهی خیال خامی است که کرده اید نعوذ بالله من بدون لباس ایرانی بیبهشت جاودان نخواهم رفت .

بالاخره میرزا تقی خان در حالی که دوهنگ پیشاپیش و دوهنگ در عقب سر حرکت می کردند و مجروحین هم در دنبال بروی ارابه ها جای داشتند در نزدیکی سربازخانه در چادرهای پوشدار استقرار یافت ولی میرزا تقی خان بمحض ورود در محل جدید نامه ای بسفرای دولتین روس و انگلیس می فرستد و اطلاع می دهد که دیگر در خاک عثمانی نخواهم ماند و بسوی ایران حرکت خواهم کرد زیرا دولت ایران حاضر نیست بایرانیان اهانت وارد آید .

سفرای دولتین روس و انگلیس و از طرفی نجیب پاشا هم از رفتن وی ممانعت کرده تقاضا می نمایند چند روز دیگر بماند اگر کار تصفیه نشد آنوقت بایران باز گردد سپس فوراً شرح چگونگی بلوا باسلامبول اطلاع داده می شود و یکی از نزدیکان سلطان عثمانی برای بازجوئی و ترضیه خاطر وزیر نظام مأمور ارزروم می شود ، پس از رسیدگی و استحضار دربار عثمانی از کیفیت قضیه اسعد پاشا باسلامبول احضار و از شغل خویش معزول می شود ، دولت عثمانی هم بناچار خسارات سفیر و همراهانش را جبران می نماید دوباره جلسه مذاکرات شفاهی دولتین شروع و بالنسبجه پس از چهار

سال واندی در ۱۸ جلسه عهدنامه که ذیلا عین آن ذکر میشود بین ایران و عثمانی در اثر کفایت و کاردانی میرزا تقی خان امیر کبیر تقریباً بمنافع دولت ایران منعقد میگردد.

متن عهدنامه

دولتین ایران و عثمانی منعقدہ در ارزنة الروم

«غرض از ترقیم و نگارش این کلمات خجسته دلالات آنکه از مدتی باینطرف چون فیما بین سلطنت جاوید آیت سنیہ و دولت دوران مدت علیہ ابدی الدوام بادولت علیہ عثمانی بعضی عوارض و مشکلات حدوث و وقوع یافته بود بر مقتضای التیام اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم و صفوت و جهة جامعه اسلامیہ کہ میان دولتین علیتین در کار و افکار سلمیہ کہ طرفین علیتین بدان متصف میباشند بالسویہ اینگونه مواد نزاعیہ را بروجه موافق و مناسب فحامت شأن دولتین علیتین بستجدید تأکید بنیان صلح و مسالمة و تشیید ارکان و موالات و مودت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده برای تنظیم و مذاکره مواد عارضه و تحریر و تسطیر اسناد مقتضیہ بر حسب فرمان شما یون اعلی حضرت قدر قدرت کیوان حشمت مملکت مدار ملک گیر آرایش تاج و سریر جمال الاسلام و جمال الدنیا و الدین غیاث الحق و الیقین قهرمان الماء و الطین ظل الله الممدود فی الارضین حافظ حوزه مسلمانی داور جمشید جہاہ داراب دستگاہ انجم سپاہ اسلام پناه زینت بخش تخت کیان افتخار ملوک جهان خدیو دریا دل کامران شاهنشاه ممالک ایران السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان ابن الخاقان محمد شاه ادام الله تعالی زمام سلطنته فی فك الجلال و زین فلك قدره بمصابیح کواکب الاقبال بنده در گاہ آسمان جہاہ میرزا محمد تقیخان وزیر عساکر منصوره نظام و غیر نظام کہ حامل شیر و خورشید مرتبہ اول سرتیپی و حمایل افتخار سبزه است به وکالت مخصوص و مباهی گشته و نیز از طرف اعلی حضرت کیوان منزلت شمس فلك تاجدازی بدزافق شہریاری پادشاه اسلام پناه سلطان البرین و خاقان البحرین الشریفین ذوالشوکة و الشہامہ السلطان بن السلطان بن عبدالمجید خان جناب مجدت مآب عزت

نصاب انوری زاده السید محمد انوری سعدالله افندی که ازاعظم رجال دولت علیه عثمانیه و حائز صفت اول ازرتبه اولی و حامل نشان مخصوص بآن رتبه است مرخص و تعیین شده بوجه اصول عادیه بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله و کالت نامه های مبارکه انعقاد مبارکه در ضمن نه فقره آتیه قرارداد شده که در این کتاب مستطاب بیان و در مجلس منعقدۀ ارزنة الروم مبادله می شود .

فقره اول - دولتین اسلام قرار میدهند که مطالبات نقدیه طرفین را که تابعان از یکدیگر ادعا می کردند کلبها ترك کنند و لکن با این قرار بمقاولات تسویه مخصوصه مندرجه در فقره چهارم خللی راه نیابد .

فقره دوم - دولت ایران تعهد میکند که جمع اراضی بسیطه ولایت ذهاب یعنی اراضی جانب غربی آنرا بدولت عثمانی ترك کند و دولت عثمانی نیز تعهد میکند که جانب شرقی ولایت ذهاب یعنی جمیع اراضی جبالیه آنرا مع دره کردند به دولت ایران ترك کند و دولت ایران قویاً تعهد میکند که در حق شهر و ولایت سلیمانیه از عرگونه ادعا صرف نظر کرده بحق تملکی که دولت عثمانیه در ولایت مذکور دارد وقتاً من الأوقات بکطور دخل و تعرض ننمایند و دولت عثمانی نیز قویاً تعهد میکند که شهر و بندر محمره و جزیره الخضیر و لنگرگاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروف ایران است . ملکیت در تصرف دولت ایران باشد و علاوه بر این حق خواهند داشت که کشتی های ایران با آزادی از تمام محلی که به بحر منصب میشود تا موضع التحاق حدود طرفین در شهر مذکور ، آمد و رفت نمایند .

فقره سیم - طرفین متعاضدین تعهد می کنند که باین معاهده حاضرده سایر ادعای عشایر در حق اراضی ترك کرده از دو جانب بلا تأخیر مهندسین و مأمورین را تعیین نموده برای اینکه مطابق ماده سابقه حدود مابین دولتین را قطع نماید .

فقره چهارم - طرفین قرارداد داده اند که خساراتی که بعد از قبول اخطارات دوستانه دو دولت بزرگت واسطه که در شهر جمادی اول سنه هزار و دو بیست و شصت و یک تبلیغ

و تحریر شده بطرفین واقع شده و هم رسومات مراعی از سالی که تأخیر افتاده برای اینکه مسائل آنها از روی عدالت وصول و احقاق حق شود از دو جانب بلا تأخیر مأمورین را تعیین نمایند .

فقره پنجم - دولت عثمانی وعده می کند که شاهزادگان فراری ایران را در برسا اقامت داده و غیبت آنها را از محل مذکوره و مراوده مخیفه آنها را به ایران رخصت ندهد و از طرف دولتین علیتین تعهد می شود که سایر فراری ها بموجب معاهده سابقه الرزنة الروم عموماً رد شوند .

فقره ششم - تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت عالیه و جاریه اموال مذکوره نقداً یا جنساً بوجهی که در عهدنامه منعقدہ ارزنة الروم در سنه هزار و دو بیست و سی و هشت در ماده ششم که دائر بتجارت است مسطور شده ادا کنند و از مبلغی که در عهدنامه مذکور تعیین شده زیاده و جیبی مطالبه نشود .

فقره هفتم - دولت عثمانیه وعده می کند که بموجب عهدنامه های سابقه امتیازاتی که لازم باشد در حق زوار ایرانی اجرا دارد تا از هر نوع تعدیات بری بوده بتوانند بکمال امنیت محل های مبارکه را که کائن در ممالک دولت عثمانی است زیارت کنند و همچنین تعهد میکنند که بمزاد استحكام و تأکید روابط دوستی و اتحاد لازمست فیما بین دو دولت اسلام و تبعه طرفین برقرار باشد مناسب ترین مسائل را استحصال نمایند تا چنانکه زوار ایرانیه در ممالک دولت عثمانیه بجمع امتیازات مایل میباشند سایر تبعه ایرانیه نیز از امتیازات مذکوره بهره ور بوده خواه در تجارت و خواه در مواد سایر از هر نوع ظلم و تعدی و بی حرمتی محفوظ باشند و علاوه بر این بالیوزهاییکه از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه بجمیع محلهای ممالک عثمانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود بغیر از مکه مکرمه و مدینه منوره دولت عثمانی قبول مینماید و وعده می کند که کافه امتیازاتی که شایسته منصب و مأموریت بالیوزهای مذکوره باشد و در حق قونسولهای سایر دول متعابه جاری می شود در حق آنها نیز جاری بشود و نیز دولت ایران تعهد می کند که بالیوزهایی که از طرف دولت

عثمانیه بجمیع محل‌های ممالک ایرانیه که لازم بیاید نصب و تعیین شود و در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که در ممالک ایران آمد و شد می‌کنند معامله متقابل را کاملاً اجرا دارد.

فقره هشتم - دولتین علیتین اسلام تعهد می‌کنند که برای دفع و رفع و منع غارت و سرقت عشایر و قبایلی که در سرحد می‌باشند تدابیر لازمه اتخاذ و اجرا کنند و به همین خصوص در محل‌های مناسب عسکر اقامت خواهند داد دولتین علیتین تعهد میکنند که از عهده هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت که در اراضی یکدیگر وقوع مییابد بر آیند قراردادند عشایری که متنازع فیه باشد و صاحب آن معلوم نیست بخصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد از این دائماً اقامت خواهند کرد يك دفعه باراده اختیار خودشان حواله شود و عشایری که تبعیت آنها معلوم است جبراً باراضی دولت متبوعه آنها داخل شوند.

فقره نهم - جمیع مواد و فصول معاهدات سابقه خصوصاً معاهده‌ای که در سنه هزار و دویست و سی و هشت در ارزنة الروم منعقد شده که بخصوصه باین معاهده حاضر ابقاء و تغییر نشده مثل آنکه کلمه بکلمه در این صفحه مندرج شده باشد کافه احکام و قوت آن ابقاء شده است و فیما بین دو دولت علیه قرارداد شده است که بعد از مبادله این معاهده در ظرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و امضاء شده تصدیق - نامه‌های آنها مبادله خواهند کرد و کان ذلك فی یوم سادس عشر شهر جمادی الثانی سنه هزار و دویست و شصت و دو

پس از آنکه متن عهدنامه تهیه و تنظیم گردید میرزا تقیخان نسخه‌ای از آنرا به دربار ایران فرستاد که چنانچه با مصالح ایران موافق می‌دانند موافقت خود را اعلام و اجازه مبادله آنرا بدهند.

دربار ایران نیز بعد از وصول و مطالعه آن بموجب نامه‌ای که ذیلاً ذکر می‌شود عین آنرا عودت و اجازه مبادله میدهد: اینک رونوشت نامه
«سواد ملفوفه فرمان مبارک که به افتخار میرزا تقیخان وزیر نظام شرف

نفاذ پذیرفت .

« . . . صورت فقرات قرارنامه بین دولتین علیتین ایران و روم را که بفارسی و «ترکی فرستاده بود بتوسط اولیای دولت قاهره ملحوظ نظر مبارک افتاد و از مسطور «ارتش من الفاتحه الی الخاتمه خاطر اقدس را آگاهی حاصل آمد لهذا به آن عالیجاه امر و «مقرر می داریم که صورت قرارنامه فارسی و ترکی را که بخط و مهرجناب جلالت مآب «غوث الاسلام والمسلمین ناصر الملة والدين حاجی میرزا آقاسی مهور و محتوم است از «همان قرار مهر و مبادله کرده بدربار اقدس پادشاهی معاونت نماید می باید آن عالیجاه از «قرار مقرر معمول و از حکم قضا مشمول تخلف و عدول جائز نداند تحریراً فی شهر» ذی قعدة الحرام سنه ۱۲۶۲»

پس از آنکه میرزا تقیخان کار خود را پایان داد نامه هائی از طرف صدر اعظم وقت (حاجی میرزا آقاسی) به میرزا تقیخان نوشته می شود و از اینکه در انجام مأموریت خود نهایت مراقبت و حسن خدمت را بجا آورده اظهار رضایت می شود و مشارالیه را به ایران فرامی خواند اینک رونوشت نامه حاج میرزا آقاسی که عیناً از روی خط نامبرده رونوشت برداشته شده در ذیل بنظر خوانندگان محترم میرساند :

نامه حاج میرزا آقاسی بمیرزا تقیخان

«عیناً از روی دستخط حاجی میرزا آقاسی که میرزا تقیخان نوشته شده رونوشت برداشته شده است» .

عالیجاه مقرب الخاقان فرزند مهربان میرزا تقیخان وزیر نظام ملاحظه نماید .
«عالیجاها . مقرب الخاقانا ، فرزندا ، در بیست و دوم شهر جمادی الثانی از جانب جناب جلالت مآبان دوستان مکرم وزرای دولتین بهیبتین فخمیتین و متوسطین روسیه و انگلیس مراسله دولتی باینجانب رسید که مصالحه دولتین علیتین صورت اتمام یافته عهد نامه طرفین زیب اختتام گرفته است البته تا حال آن فرزند نیز مبادله نوشتجات نموده و معطلی نخواهد داشت لهذا عالیجاه علی اکبر سلطان را حسب الامر اقدس پادشاهی روحنا فداه روانه داشته موازی يك ثوب جبه سرمه شمسه دار مخصوص که بجهت اتمام خدمت بخلعت و افتخار آن فرزند مرحمت و عنایت یافته بود مصحوب مشارالیه انفاذ داشت البته زیب قامت عزت و اعتبار خود نموده مراجعت نماید له الحمد اگرچه زحمت بسیار در این مدت کشید خدمت خود را بانجام رسانیده روسفیدی حاصل نمود و بارتفاع مراتب و مدارج خود در آستان اعلی حضرت پادشاهی روحنا فداه افزود ، صد هزار آفرین اینجانب

را از حسن کاردانی خود امیدوار کرد اعتقادی که در حق آن فرزند داشتیم بهترین مرتبه افزود البته در نهایت امیدواری روانه شده شرف اندوز رکاب همایون گشته مسود عنایات و الطاف نامتناهی پادشاهی روحنا فداء خواهد بسود . و در هنگام ملاقات حقایق حالات را بامهامی که باشد اظهار دارد بانی والسلام» - (این نامه در صفحه ۱۳۸ دروسای معرفت ضبط می باشد) .

همراه نامه حاجی میرزا آقاسی صدراعظم فرمان محمد شاه مبنی بر تقدیر و اعطاء يك قبضه شمشیر مرصع که بواسطه خدمتگذاری های وزیر نظام صادر گردیده بود جهت میرزا تقی خان ارسال میگردد . اینک رونوشت فرمان محمد شاه .

«سواد فرمان مبارك که بافتخار مقرب الخاقان میرزا تقی خان وزیر نظام شرف صدر یالته . عالیجاه مقرب الخاقان میرزا تقی خان بدانند که چون بمزید شایستگی و استعداد و کنایتی چند که در کلیات امور دولت قوی بنیاد از او بظهور رسیده موجب اعتقاد و وثوق خاطر همایون بحسن درایت و کنایت آن عالیجاه گردیده ومدتی که آن عالیجاه را مأمور بتوقف ارزنة الروم و رفع غوایل بین الدولتین علیتین ایران و روم فرموده ایم اهتمامات کامله و به ظهور رسانیده و خدمات شایسته او بقبول حضرت سلطنت آمده در هذه السنه یونت ثیل خیرت دلیل باعطاء يك قبضه شمشیر کل مرصع اورا مخصوص و مباهی داشتیم و بظهور این عنایت پایه اعتبارش را در میان امثال و اکفاء برافراشتیم که شمشیر مرحمتی را زیب میان خدمتگذاری ساخته از روی کمال استظهار و اهتمام بمراتب خدمت اقدام و حسن کنایت و کاردانی خود را زیاده مشهود امنای دولت ابد اوتسام دارد و در عهده شناسد تحریراً فی شهر ذیحجه سنه ۱۲۶۲» .

ناگفته نگذاریم که هنگامیکه میرزا تقی خان در ارزنة الروم متوقف و مشغول مذاکره با اولیای دولت عثمانی بوده مرتباً نتیجه مذاکرات و جزئیات وقایع را به وسیله قاصدهای مخصوصی بدربار ایران ارسال و از نتیجه مذاکرات شاه را مستحضر میساخت . دربار ایران هم که از نتیجه مذاکرات کاملاً راضی و فداکاری و خدمتگذاری نماینده ایران را همواره مورد تحسین و تمجید قرار می داد نامه زیر یکی از تقدیر نامه هائیکه صدر اعظم وقت جهت او فرستاده است و همین نامه می رساند که دربار تا چه حدود سیاستی که میرزا تقی خان اتخاذ کرده است قابل ستایش می داند

اینک رونوشت نامه حاج میرزا آقاسی به امپراتور نظام :

«عالیجاها مقرب الخاقانا فرزندنا نوشتجات آن فرزند باکتابچه و قایم مصحوب علی»
«اکبریك سلطان توپخانه مبارکه که در چهاردهم شهر ذیحجه واصل شد مسطوراتش را»
«از فاتحه تا خاتمه ملاحظه کرد» .

«آفرین خدای برپداری که توپرورد و مادری که توزاد»

«مرحبا صد هزار آفرین روی آن فرزند سفید نمک شاهنشاه دین پناه روح العالمین»
«فداه بر آن فرزند حلال باشد الحق در این مدت پنج سال در ملک خارج موافق شأن و»
«جلالت دولت علیه حرکت کرده و با کفایتی وافی و درایتی کافی بخدمت مرجوعه پرداخت»
«از طرز حسن خدمت و خلوص عقیدت و صدق ارادت و اهتمام در خدمات دولت را زاید»
«الوصف از خود راضی و خشنود ساخت رضای من که سهل است خاطر اقدس همایون»
«شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین و احسانه را بسیار از خود راضی»
«ساخته است که انشاءالله بعد از شرفیابی حضور مبارک از تلافی زحماتی که کشیده و»
«مشقتهایی که دیده مورد تلافیات و تفقدات ملوکانه خواهد شد عجلتاً آن فرزند را بصدر»
«و منشور عطوفت دستور همایون و ایفاد یک قبضه شمشیر مرصع مفتخر و سرافراز فرمودند»
«که از این فیض عظمی و موهبت کبری فیما بین امثال و اکفا مفاخرت حاصل نماید در باب»
«آمدن یوسف بیک از دربار دولت عثمانی و آوردن پانزده هزار تومان وجه خسارت برای»
«آن فرزند و تکلیف و کلای دولتی فخریمتین واسطه در قبول آنکه بان تفصیل قلمی داشته»
«بودید معلوم شد . بدیهی است که در این مدت هر چه امان و وکلای دولتی فخریمتین»
«واسطه باین طرف تکلیف کردند محض پاس احترام ایشان همه را شنیدیم و قبول کردیم»
«اما من مکرر بجنابان جلالت مآبان و وزرای مختار دولتی فخریمتین واسطه گفته‌ام که این»
«عمل و ترضیه آن دستور العملی برای آینده این دولت علیه شده است اینکه نوشته بود»
«تن خواه مزبور را برسم نیاز می‌خواهد بجهت اینجانب بفرستد اینها چه حرف است من»
«بایست بآن فرزند در تلافی زحمات و خساراتی که در مدت توقف ارزنة الروم کشیده است»
«رهايتها بکنم و محبتها بنمایم توفی از آن فرزند ندارم دیگر از قراری که نوشته بود»
«البته تا بحال دستور العمل برای انور افندی از جانب دولت علیه عثمانی رسیده است»
«وقرار نامه را مهر و مبادله کرده معاودت نموده است اینکه اذن خواسته بود برای سرکشی»
«و انتظام امور خود چندی در تبریز توقف نماید البته لازم است که بیست روز یکماهی در»
«تبریز توقف کرده از رنج سفر آسایش نموده و بسرکشی منسوبان و نظم امورات خود»
«پرداخته بعد بدربار همایون پادشاهی بیاید می‌باید آن فرزند تا زمان ملاقات حالات را»

«ومهمات را اعلام دارد تحریر آ فی شهر ذیحجه ۱۲۶۳»

نبوغ فکری میرزا تقی خان وزیر نظام از این مأموریت بخوبی معلوم گردید و از این پس در ایران اهمیتی بسزا پیدا کرد و از رجال سیاسی ایران بشمار رفت . میرزا تقیخان وزیر نظام از ارزنة الروم مراجعت کرد و برای دادن توضیحات بتهران آمده چگونگی مأموریت خود را تشریح کرد و دوباره به پیشکاری ولیعهد ناصرالدین میرزا وزارت نظام منصوب گردیده باذربایجان حرکت و پیوسته به مأموریت خویش باقی بود تا محمد شاه قاجار فوت کرد .

فداکاریهای میرزا شب سه شنبه ششم شوال سنه یکهزار و دویست و شصت و تقیخان برای ابقاء چهار هجری محمد شاه در تهران بدرود حیات گفت . روز تاج و تخت سه شنبه این خبر یعنی فوت محمد شاه در تهران با یک هیجان خاطری بین مردم منتشر شد . بسطنت رسیدن ولیعهد هم خالی از اشکال و بدون تصادم و تصادف بنظر نمی رسید زیرا مدعیانی وجود داشتند که هر يك خود را وارث تاج و تخت ایران می دانستند ، ولیعهد هم که در آنموقع بیش از شانزده سال نداشت در پایتخت نبود و مطابق معمول در آذربایجان اقامت داشت .

سفیر دولت روسیه ، وسوم به پرنس دالغوروکی که خود را ناگزیر می دید از ولیعهد معناً حمایت کند فوراً بوسیله قاصد مخصوص چگونگی فوت محمد شاه را به قنصل روس در تبریز بنام (آنشکوف) می نویسد و اکیداً سفارش می کند که عین نامه وی را به ولیعهد دولت ایران ناصرالدین میرزا در تبریز نشان بدهد ، این نامه از تهران تا تبریز پنج روزه می رسد آنشکوف نیز در نعمت آباد که در دوفر سنگی (۱۲ کیلو متری) تبریز است به بیلاق رفته بود ، بمجرد خواندن نامه سفیر روس مقیم تهران و اطلاع از مضمون آن فوراً سوار شده بتبریز رهسپار می گردد ، بطوری که شش ساعت از شب گذشته روز پنج شنبه ۱۱ شوال این خبر را به ولیعهد ناصرالدین میرزا میرساند (۱) ولیعهد نیز پس از اندکی مذاکره او را مرخص می کند ولی فوراً وزیر

۱ - بعداً هم این خبر بوسیله نامه ای که روز هشتم شوال حاجی میرزا آقاسی بولیعهد

فوشته بود واصل می گردد .



محمد شاه — بدر ناصر الدين ميرزا وليعهد

خود میرزا فضل الله نصیرالملک علی آبادی و میرزا تقی خان وزیر نظام (امیر کبیر) را در خلوت می‌خواهد و حقیقت امر را بیان می‌کند. نصیرالملک پس از شنیدن این خبر بطوری آشفته و پریشان خاطر می‌شود که ناصرالدین میرزا بکلی از اتخاذ تدابیر وی مأیوس می‌گردد بعلاوه از مشاهده حالت وی سخت مضطرب و پریشان حال می‌شود. بر عکس میرزا تقی خان وزیر نظام در کمال شکبائی خاطر ناصرالدین میرزا را اطمینان میدهد و تمهید هرگونه خدمات بزرگ را بر ذمه می‌گیرد و ولیعهد را مطمئن می‌سازد که او را به سلطنت خواهد رسانید و بلافاصله مشغول طرح مقدمات کاری می‌شود.

نخست مقدمات جلوس ناصرالدین میرزا را در آذربایجان فراهم کرد و شب چهاردهم شوال سال ۱۲۶۴ هجری قمری ولیعهد را در تبریز بتخت سلطنت نشانیده مراسم جلوس بتخت سلطنت بعمل می‌آید قنسولهای خارجی مقیم در آن شهر نیز برای انجام مراسم تشریفات معموله شرکت مینمایند.

میرزا تقی خان وزیر نظام پس از جلوس شاه در آذربایجان فوراً تدارک سفر شاه را بشهران دیده شخصاً با حضار و مرتب ساختن ارتش پرداخت بطوری که در ظرف مدت چند روز دوازده عرابه توپ و هشت هنگ سرباز و مقداری تجهیزات آماده ساخت (که مجموع آن در حدود سی هزار تن بوده است) و شاه را از تبریز برداشته روانه پایتخت (تهران) گردید.

ناصرالدین شاه که از وضع هرج و مرج و تهمی بودن خزانه دولت بخوبی اطلاع داشت و از طرفی هم مشاهده کرده بود که هزینه تمام قشونی که در رکابش می‌آمدند تماماً را میرزا تقی خان برای هزینه سفر شاه و همراهانش در حدود پنجاه هزار تومان از تجار و غیره وام گرفته بود که پس از رسیدن به تهران وجوه نامبرده را بهر دازد و از جهت دیگر قبل از رسیدن به تهران درباره امنیت آذربایجان برای مدت غیبت شاه تدابیر و پیش بینی‌هایی نموده حتی حکامی که طرف اعتماد نبودند از کار برکنار و به جای آنها مردان شایسته و مطمئن را گماشته است، از حسن خدمت و تدابیر وی بینهایت خوشوقت گردید و در بهاسمنج دو فرسنگی تبریز منشور لقب و مقام امارت نظامی را که



Hadji Mirza aghasi, ehemaliger persischer Minister.
Hadji Mirza aghasi, während seiner Zeit in Persien
als Minister in Persien.

سابقاً با محمدخان زنگنه بود بمیرزا تقی خان وزیر نظام تفویض کرد و او را از این تاریخ بیعده بنام امیر نظام ملقب ساخت ، ناصرالدین شاه در روز هجدهم ذی قعدة سال ۱۲۶۴ هجری قمری بتهران رسید .

در خلال این احوال یعنی هنگامیکه ناصرالدین شاه مدعیان صدارت از تبریز حرکت کرد و در راه بود حاج میرزا آقاسی (۱) صدر اعظم محمد شاه قاجار از ترس فرار اختیار کرد و در حضرت عبدالعظیم (ع) متحصن گردید .

چگونگی فرار و تحصن حاج میرزا آقاسی را رضاقلی خان هدایت در جلد دهم روضة الصفا چنین بیان میکند :

(از امهات حوادث روزگار اینکه روزی سه چهار روز پیشتر از این قضیه جناب حاج میرزا آقاسی بتشخیص اطباء ایرانی و فرنگی دریافت کرد که مرض شهریار ایران ممتنع العلاج است ناچار چاپار باخبر حضرت شاهزاده معظم و ولیعهد مکرم فرزانه روانه داشت و روز پنجم شوال قصد حضور پادشاه حمیده خصال و عزم عیادت برسم عادت نمود همانا از مردمان مفسد فتنه خواه کسی در راه بدو گفت که پادشاه را حالت فراق و امنای دولت را در خلاف با تو اتفاق است حاجی متوهم شده چون بخت خود از میانة راه برگشت زود به عباسیه رفته چنانکه ذکر شد در طلب نواب عباس - میرزا بمؤلف رقعات پیاپی نوشته و جمعی از صاحب منصبان ایروانی و ماکوئی در

۱- حاج میرزا آقاسی بدو معلم محمد شاه بود و پس از قتل قائم مقام فراهانی ناگهان بمنصب صدارت رسید، مردی خوش نفس ولی بی کفایت بود و از اداره امور کشور اطلاعی نداشته است - چنانکه موقعیکه روسها تقاضای واگذاری قسمتی از دریای خزر (مصوب رودخانه هائیکه بدریا میریزد و ماهی صید می شود) را از دولت ایران کرده بودند وی در پاسخ گفته بود :

ما کام شیرین دوست را برای مشتی آب شور تلخ نمی کنیم . اصولاً می توان گفت که دوره صدارت وی بیشتر به مرشدبازی و عرفان بافی شبیه بود تا بصدارت کشور و چون موضوع واگذار شیلات از طرف بعضی از نویسندگان تکذیب شده و حاج میرزا آقاسی را مردی با کفایت معرفی نموده اند در همین کتاب اسناد و مدارک آن را از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم .



حاجی میرزا قاسمی و عباس میرزا ملکآرا فرزند دیگر محمدمشاه در میان عسکری از رجال

خدمتش بلوازم مصادقت و موافقت ازدحام کرده بودند چون درمیانه وی و امراء به سعایت مفسدین وحشتی روی داد از یکدیگر متدهش شدند و در اندیشه‌های دور و دراز افتادند و الفت بکلفت تبدیل یافت و بزرگان شهر بتصلف دوبهرشدند و راه تخلف - سپردن گرفتند جناب حاجی از آمدن بقصر جدید عذر آورد و امراء از رفتن بشهر طفره جایز شمردند و بوزرای مختار دول خارجه اعلام کردند که تا حاجی در امر متصرف و در شهر متمکن است ابدأ به شهر در نیائیم و اهالی حرم و شاهزادگان و نعلش پادشاه مغفور را هم بشهر نرسانیم .

ایشان جواب دادند که شما حاجی را این منصب نداده که باز ستانید امنای دولت چون این پاسخ شنیدند بخدمت نواب مهد علیا بتوسط نواب شاهزاده علیقلی میرزا عریضه کردند و سرکار مهد علیا دستخط عزل بحاجی نگاشت امراء آن دستخط را بوزرای مختار نمودند ایشان بحاجی پیغام کرده او را از وزارت مأیوس کردند ناچار از شهر بیرون رفته راه یافت آباد پیش گرفت که به یافت آباد رفته استحصال جوید یا باستقبال پادشاه نازه حضرت ولیعهد دولت استعجال کند - امراء و امناء مخوف شده و نورالله خان شامسون بمحض عداوت سابقه با سواری چند بتعاقب حاجی رفت - همراهان حاجی مشوش و متفرق شدند و وی چون خصیم و غنیم را معاینه کرد راه بگردانید و از یافت آباد روی بحضرت امامزاده عبدالعظیم نهاد نورالله خان در اورسیده تهدیدی کرده همانا شمشیری قیمتی از وی گرفته باز گردید و وی با اطمینان سوابق خدمات و انتظار ورود حضرت ولیعهد خجسته صفات در بخت امامزاده نشسته بر روی خود در بست) .

گویا منشأ این اقدامات و تحریکات علیه حاجی میرزا آقاسی مهد علیا بوده تا حساب خود را با حاجی تصفیه نماید . توضیح آنکه در اواخر سلطنت محمد شاه که بیمار بوده و بامور کشور کمتر دخالت میکرد ، مهد علیا که زنی جاه طلب و معایب دیگری هم داشت میخواست در تمام کارها دخالت نموده بطور خلاصه هر چه میخواست بکند . حاجی میرزا آقاسی بشاه شکایت نموده بود و شاه نسبت بمهد علیا

خشمگین گشته و مورد غضب دستخط قرار داده بود .

مهد علیا هم کینه حاجی را بدل داشت تا محمد شاه فوت نمود . اکنون موقعیتی یافته بود که انتقام خود را از حاجی بگیرد بنابراین علیه او تحریکات و اشاراتی نمود و موفق هم شد .

اینکه گفته شد که مهد علیا با حاجی میرزاخصومت داشته و تصفیه حساب کرده است علاوه بر آنکه دیگران هم نوشته اند بهترین سند در این مورد نوشته سپهر مؤلف ناسخ التواریخ است که چنین می نویسد :

و مهد علیا بیمناک شد که مبادا فتنه انگیزخته گردد که خون جمعی ریخته شود پس قلمی گرفت و بحاجی میرزا آقاسی رقمی نوشت که با آنهمه رأفت و رحمت که از شاهنشاه غازی بهره تو گشت در سکره غمرات و غمره سکران او را عیادت نکردی امروز دیگر اظهار جلالت چه کنی ما خود حفظ خانه و خزانه صاحب تخت و تاج توانیم کرد بسوء تدبیر شما محتاج نخواهیم بود پس امرا رقم مهد علیا را بستند و بدان وزیر مختار روس و انگلیس را پاسخ فرستادند و گفتند چندانکه شاهنشاه ایران بدین شهر در نیامده مهد علیا نافذ فرمان است، ما خود حاجی میرزا آقاسی را عزل و عزلت فرمودیم . بلکه این فرمان مهد علیا است در این وقت و زرای روس و انگلیس بحضرت مهد علیا شتافتند و در امر حاجی میرزا آقاسی فراوان سخن کردند و چنان از در حکمت و نصفت پاسخ گرفتند که خرد ایشان خیره بماند و همی گفتند ما چهارده سال است در ایران از هیچ مردی سخن بدین پرداختگی و سختگی نشنیده ایم و از این کار کناره گرفتند و حاجی میرزا آقاسی یکباره بیچاره گشت پس از عباس آباد برنشسته راه شهر پیش داشت و بمیان ارگ تهران در رفته بخانه خویش فرود شده و بر زبان داشت که من در اینجا از بهر حراست خانه و خزانه پادشاه درآمده ام فضا ن آقای سرتیپ تو بخانه بدو پیام فرستاد که من توانا نیستم . و از حکم مهد علیا و صوابدید امرا بیرون نتوانم شد اگر در تقدیم خدمتی با تو موافقت کنم جان به سلامت نبرم .

حاجی میرزا آقاسی را در این وقت مجال اقامت محال افتاد و با معدودی از



تصویر حاجی میرزا آقاسی از میرزا بابا نقاشباشی

ملازمان خود برنشست و از دروازه ارگ بیرون شده نخستین قصد کرد که به جانب آذربایجان راه برگردد و شاهنشاه را پذیره شود پس بطرف قریه یافت آباد که خود بنیان کرده بود شتافتن گرفت و از قضا وزیر مختار را از قریه زرگنده بنزدیک او سرعت میکرد تا سرای اوباعانت او اقامت کند وقتی بکنار شهر رسید که حاجی میرزا آقاسی يك تیر پرتاب طریق فرار سپرده بود بالجمله مانند سحاب و شهاب طی مسافت کرده در تاریکی شب بدروازه یافت آباد رسید رعیت قلعه که در پناه رعایت او بودند در نگشودند و تفنگی بجانب او بگشادند حاجی میرزا آقاسی دانست که روز او تاریک شد و حساب بخت باریک گشت از آهنگ آذربایجان عنان برتافت و بجانب بقعه - شاهزاده عبدالعظیم شتافت....»

نتیجه دشمنی و کینه توزی مهد علیا با حاج میرزا آقاسی این شد که هم خانه شهری و هم خانه بیلاقی عباس آباد که خود آباد و عمارت کرده بود بیاد غارت رفت و نه تنها از تهران بیرونش کرده بلکه نتوانست در عباس آباد و یافت آباد که آنهم خود آباد کرده بود و ملک شخصی خودش هم بوده سکنه گزیند تا ناصرالدین شاه بتهران برسد و تکلیف او را معین کند در صورتی که صدراعظمی بوده که از طرف محمد شاه گمارده شده بود و عمه محمد شاه هم زوجه او بود یعنی نسبت نزدیکی با خانواده سلطنتی داشت .

امادر مورد میرزا آقاخان نوری که مطرود در دستگاه محمد شاه بود و به کاشان تبعید شده بود همینکه خبر درگذشت محمد شاه با او رسید بدون اجازه بتهران آمد و بکمک مهد علیا و وزیر مختار انگلیس ب فکر صدارت عظمی افتاد و با آنکه ناصرالدین شاه از وسط راه تهران تبریز با وحکم کرده بود که بکاشان مراجعت نماید همچنان در تهران ماند سهل است ابتدا بمعاونت صدارت عظمی هم منصوب گردید و بعد از قتل امیر کبیر هم صدراعظم ایران شد و مدت هفت سال در این مقام باقی بود .

ناسخ التواریخ درباره غارت عباس آباد چنین می نویسد :

«حاجی میرزا آقاسی بتحت قبه شاهزاده عبدالعظیم در رفته استوار بنشست و از جانب دیگر شاهزاده مهدیقلی میرزا چون بدانست حاجی میرزا آقاسی از میانه بیرون

گریخت با ملازمان خود به عباس آباد تاختن کرد و اشیائیکه بعد از غارت دیگران بجای بوده او بر گرفت اما حاجی میرزا آقاسی همچنان در تحت آن قبه شریفه خاطر آشفته داشت و اندیشه وزیر مختار روس و انگلیس را در حق خود مکشوف میخواست پس از شاهزاده عبدالعظیم مکتوبی به من بنده فرستاد و در عنوان آن نگاشت فدای تو کردم خدای رحمت کند بر پدر و مادری که تو را پرورد که من در تمامت ایران به صدق و صفای تو کس نیافته‌ام و از این روی این نامه از بهر تو کرده‌ام همی خواهم که مکنون خاطر وزیر مختار روس و انگلیس را مکشوف داری و بمن فرستی اگر این کار بیای بری چنان دانم که مرا زنده کرده باشی روانیست که کس بر من خورده گیرد که در اینجا خویشتن را بصدق و صفا ستوده‌ام چه من سخن او میگویم و هنوز آن مکتوب در نزد من بنده حاضر است .

بالجمله در همان روز فحص اینحال کرده و اندیشه ایشان را در حق او معلوم داشتم که در حفظ جان و مال او خویشتن داری نکنند اما در منصب وزارت طلبی نخواهند داشت پس عریضه نگاشته بنزدیک او فرستادم و او را آگهی دادم چون از این راز آگاه شد یکبار از آرزوی وزارت کناره جست تا آنگاه که بر حسب فرمان راه عثبات عالیات برداشت»

بطوری که ناسخ التواریخ نوشته است مجموع املاک حاجی میرزا آقاسی يك هزار و چهارصد و سی و هشت قریه و ده مزرع بشمار آمد که همه آن را چند ماه قبل از فوت محمد شاه مصالحه شرعیه بمحمد شاه واگذار کرده بود .

همین تاریخ می نویسد : «عیسی خان ایشک آقاسی و آغا بهرام امیر دیوان خان و میرزا موسی مستوفی و یک دوتن دیگر از تبعه ایشان بسر ای حاج میرزا آقاسی در رفتند و ابواب مقفل را مفتوح ساخته و اموال او را جریده کردند و از آنجا نقل و تحویل دادند .

عده ای دیگر از منتظرالوزاره ها امید داشتند که مقام صدارت عظمی از طرف شاه جوان بآنها محول خواهد شد چنانکه پس از فرار حاجی میرزا آقاسی از تهران میرزا

ناصرالله اردبیلی رسماً در تهران مدعی وزارت و صدارت عظمی گردیده قبل از ورود ناصرالدین شاه به تهران می‌خواست درخانه حاج میرزا آقاسی منزل گزیند و بتصور اینکه از طرف شاه مقام و منصب صدارت عظمی باو محول خواهد شد بحل و عقد پاره‌ای از امورات دیوانی پرداخت و مردم نیز تصور می‌کردند که وی حتما صدراعظم خواهد شد و زمام امور کشور را بدست خواهد گرفت ولی پس از ورود ناصرالدین شاه بتهران و صدور فرمان صدارت میرزا تقی‌خان او را بقم فرستادند و پس از چندی به کرمانشاه تبعیدگشت .

دیگر از مدعیان وزارت نصیرالملک علی‌آبادی مازندرانی بود که قبلاً هم سمت وزارت و لیعهد ناصرالدین میرزا را بعهدہ داشت و تصور می‌کرد که بمحض ورود بتهران از طرف شاه تکلیف مقام صدارت عظمی باو خواهد شد و تا چند روزی هم بوجه سابق برتق و فتق امور کشوری مشغول بود .

یکی دیگر از مدعیان صدارت میرزا آقاخان وزیر لشکر (بعدها اعتمادالدوله لقب یافت) که قبلاً در خدمت محمد شاه بود و سمت وزیر لشگری را داشته است ولی در تاریخ چهاردهم محرم سال ۱۳۶۲ منضوب محمد شاه واقع می‌شود و پس از آنکه حاج میرزا آقاسی چوب مفصلی باو میزند و مبلغی از او جریمه می‌گیرد ، به کاشان تبعید می‌گردد .

پس از اطلاع از خبر فوت محمد شاه فوراً باتفاق برادر خود میرزا فضل‌الله امیر دیوان راه تهران را پیش گرفته پس از دو سال و هشت ماه و بیست روز یعنی در روز ۲۰ شوال ۱۲۶۴ وارد تهران می‌شود .

ورود میرزا آقاخان وزیر لشکر بر عده‌ای از امراء و رجال و شاهزادگان گران آمده با او بنای مخالفت را گذاشتند، میرزا آقاخان وزیر لشکر نیز که موقعیت خود را خطرناک می‌بیند فوراً با شارژدافر سفارت انگلیس ملاقات می‌کند و از آنها کمک می‌خواهد که از او حمایت کنند .

در خلال این احوال از طرف مهد علیا مادر ناصرالدین شاه که در غیاب شاه



میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله

موقتاً عهده دار مقام سلطنت بود خطی بمیرزا آقاخان نوشته می شود که تهران را ترك گفته باستقبال ناصرالدین شاه برود و تا موقعی که شاه از تبریز وارد پایتخت نشده در تهران توقف ننماید ولی در اینموقع انگلیسها مداخله می کنند و مانع می شوند از اینکه میرزا آقاخان از تهران خارج شود. بنابراین میرزا آقاخان هم بارک سلطانی آمده در عمارت خورشید منزل می گیرند.

در کتاب سیاستگران دوره قاجار صفحه ۱۶ می نویسد :

«در جلد دوم مرآت البلدان صفحه ۵ می خوانیم ایامی که مهد علیا بر تقی و فتق امور مشغول بوده میرزا آقاخان وزیر لشکر که با برادر خود میرزا فضل الله نوری امیر دیوان بتوقف کاشان و قم محکوم بودند بعد از التفات مهد علیا و بفرموده ایشان به دارالخلافه تهران آمده در عمارت خورشید منزل یافت و کارگذاران نواب مغزی الیها او را مهمان پذیر شدند او با بزرگان مازندران دست اتحاد دادند مردم را بریاست و وزارت خود خواند و دور او ازدحامی پدید آمد .»

همین کتاب در صفحه ۱۵ می نویسد میرزا آقاخان مهد علیا را متذکر گردیده بود «که در فلان تاریخ باو وعده صدارت فرموده اند و موقعش حالا رسیده . خانم که وعده را فراموش نکرده بود قول داد که برای حصول باین مقصود کوشش کند» .

از طرف دیگر خبر ورود میرزا آقاخان بتهران در بین راه به ناصرالدین شاه میرسد و شاد فوراً بوسیله قاصدی مخصوص بمیرزا آقاخان مینویسد که دوباره بکاشان برگردد تا او بتهران آمده تکلیف وی را معین سازد . ولی همینکه این دستخط بسوی رسید هراسان شده بلافاصله از سفارت انگلیس استمداد مینماید از طرف سفارت نیز دونفر وابسته سفارت به ارگ دولتی در آمده بخدمت مهد علیا رفته چنین اظهار داشتند که

(۱) سپهر مؤلف ناسخ التواریخ در جلد سوم از تاریخ قاجاریه درباره میرزا آقاخان

نوری چنین می نویسد :

در خلال این احوال میرزا آقاخان وزیر لشکر و برادر او میرزا فضل الله امیر دیوان که متوقف کاشان بودند (یعنی در کاشان تبعید بودند) اصفا نمودند که حرکت شاهنشاه

بقیه حاشیه در صفحه بعد

سالهاست دولت انگلیس و ایران باهم از درمودت و موالاتند و سود یکدیگر از دست نمیگذارند ما از طرف دولت خود ابلاغ این خبر می‌کنیم که هرگز رضا نخواهیم داد که کسی مانند وزیر لشکر از این در دور باشد و باید در تهران همچنان متوقف بوده تا شاه وارد شود بنا بر این مهمل علیا صلاح خود را در این می‌داند که فعلا متعرض او نشده صبر کند تا شاه بطهران برسد ضمنا میرزا آقاخان بمخالفین خود می‌گوید من

بقیه حاشیه صفحه قبل

ایران از آذربایجان بتهران قریب افتاد و در میان امراء و اعیان درگاه اختلاف کلمه روی داده و سران و سرکردگان مازندران از حاضر شدن بدارالخلافت کراهتی دارند و تقاعد میورزند **وزیر لشکر** با خود اندیشید که سفر تهران کند و در اصلاح امور رنج برد و قبل از ورود پادشاه تقدیم خدمتی فرماید پس باتفاق میرزا فضل‌اله و معدودی از ملازمان خود نشسته آهنگ تهران کرد و روز سه شنبه بیستم شهر شوال وارد طهران گشت و از روز خروج او (یعنی از تبعید او) ، این تاریخ در دوره نوشته شده که اعتمادالدوله صدراعظم بوده است) از دارالخلافت که چهاردهم محرم سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری بود چنانکه مذکور شده تا کنون دو سال و هشت ماه و بیست چهار روز مدت سفر او برآمد . اما ورود او بر امراء و بزرگان درگاه حمله گران بود زیرا که چند کس از ایشان بامید وزارت و آرزوی صدارت بودند و برخی در امر لشکر و کشور مداخلت می‌جستند و دانسته بودند که با بودن او کسی را مکانتی نماند و مرجع حاجتی نگردد وزیر لشکر که مکنون خاطر ایشان را مکشوف داشت در خاطر گرفت که اگر چه بکثرت قبایل و عشایر و مدد دوستان و فرمان برداران یردیگران غلبه توانم کرد اما در تقدیم خدمت پادشاه خیانتی باشد و من همانا از کاشان از بهر آن بدانجا شدم که حوزه دارالملک را از فتنه جاهلان محفوظ بدارم نه اینکه موجب فتنه شوم .

پس چنان صواب شمرد که نخستین شارژدافر دولت انگلیس را دیدار

کند و از آنجا بدر بارشود تا امرا بدانند که اگر طریق مخاصمت سپرند دولت انگریز به خصمی ایشان جنبش خواهد کرد پس با پذیره شدگان از در دروازه دارالخلافت درآمده شارژدافر را ملاقات کرد و از آنسوی مهمل علیا و سترکبری که آموزگاردانایان روزگار تواند بود بصواب دید شاهزاده علیقلی میرزا خطی بوزیر لشکر فرستاد که از بدو دولت شاه شهیدآقا محمد شاه تا کنون پدران و اعمام و عشیرت تو که همیشه دویست تن شناخته در میان پیشان بوده حاضر بخدمت بوده‌اند و تقدیم

بدون فرمان به تهران نیامده‌ام و دست در بغل می‌کند فرمانی از ناصرالدین شاه که در موقع ولایت عهدی از او گرفته و بمقام امارت میعاد داده بود ارائه می‌دهد.

بنابر این در طهران ماندنی شد تا شاه وارد طهران گردید و پس از وارد شدن هم در اثر فشاریکه به شاه وارد می‌شود بمعاونت صدارت عظمی انتخاب می‌گردد.

خلاصه علاوه بر اشخاص نامبرده بالا کسان دیگری هم بودند که داعیه صدارت داشته انتظار می‌کشیدند که از طرف شاه این تکلیف مقام به آنها خواهد گردید.

بقیه حاشیه صفحه قبل

دولت کرده‌اند پادشاه حق شناس هرگز شما را آلوده عصیان نسازد و خدمت شما را به سیلاب نسیان محو نفرماید هم اکنون طریق حضرت گیر و بهمان عقیدت که از کاشان جنبش کردی برزیادت آماده خدمت باش لاجرم وزیر لشکر بارگ سلطانی در آمده بفرمان مهد علیا در عمارت خورشید فرود شد و کار گزاران مهد علیا او را مهمان پذیر شدند او مجلس او را خورش و خوردنی از مطبخ خاص نهادند.

چون این حکم بدارالخلافت آوردند وزیر لشکر گفت من از این آمدن بدان خاطر بودم که تسکین فتنه مازندران کنم و نگذارم بدست امرای ایران که در تهران اقامت دارند کاری افتد که مورث ندامت باشد منت خدای را که بر این هر دو آرزو فایز شدم و اکنون که شاهنشاه در می‌رسد از این دو قائله قلب مبارکش را هیچ اکراه نخواهد پس وقت باشد که اطاعت فرمان سلطان کنم و مراجعت کاشان گیرم چون بدینجا پیوست صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس بمیان ارك سلطانی در آمدند و در خدمت مهد علیا و ستر کبری معروض داشتند که سالها است که دولت انگلیس و ایران باهم از در مودت و موالاتند و سود یکدیگر را از دست نمی‌گذارند ما از قبل دولت خود ابلاغ این خبر می‌کنیم که هرگز رضا نخواهیم داد که کسی مانند وزیر لشکر از این در دور باشد . . .

وزیر لشکر چون در میان بوك و مکر افتاد و بیم کرد که از مراجعت او دولت انگلیس رنجیده شود و از اقامت او امر از زبان ملامت باز دارند و بگویند چرا بی‌اجازت طریق حضرت گرفت پس تدبیری نیکو بیندیشید و در هنگامی که صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس و تمامت امرائی که در ارك جای داشتند و همچنان خادمان حضرت مهد علیا همه انجمن بودند روی به آن جماعت کرد که اینك جنگ و جوش بگذارید این اختلاف کلمه از آن دراست که

بقیه پاورقی در صفحه بعد

اما میرزا تقیخان امیرنظام بدون توجه باینکه مقام صدارت بکی محول خواهد شد همچنان بحل و عقد امور لشکر و تهیه مقدمات جلوس ناصرالدین شاه به تخت سلطنت (در تهران) مشغول بوده تا اینکه شاه را شب ۲۲ ذیقعده سال ۱۲۶۴ هجری قمری بر تخت سلطنت جلوس داد و چون شاه حسن تدبیر و کفایت و کردانی خارق العاده میرزا تقیخان امیرنظام را ملاحظه کرد از اینرو همان شب مقام صدارت عظمی را با اختیارات تامه بایک توپ جامه فاخر و مطرز بمروراید بمشارالیه تفویض کرده باتابك اعظم ملقبش گردانید ، میرزا تقیخان نیز از این تاریخ به بعد درخانه حاجی میرزا آقاسی سکونت اختیار کرده مشغول حل و عقد و رتق و فتق امور لشکر و کشور گردید .

اوضاع پایتخت
مقارن فوت
محمدشاه

پاسی از شب گذشته محمدشاه در قصر محمدیه بدرود حیات گفت ، درباریان بلافاصله این خبر را بمهد علیا رسانیدند ، مهد علیا فوراً قاصدی سریع السیر روانه تبریز مقرر و لیعهد ناصرالدین میرزا نمود و از چگونگی فرزند خود را آگاه ساخت . گرچه قبلاً قنصل انگلیس در تبریز و بعداً بوسیله قنصل روس بولیعهد خبر رسیده بود . ولی انگلیسها بوسیله طبیب معالج محمد شاه قبلاً از مرگ شاه اطلاع داشتند که شاه ایران بیش از چند ساعت دیگر حیات نخواهد داشت .

بهر حال روز بعد خبر مرگ شاه در شهر شایع گشت و صبح سه شنبه مهد علیا از قصر نیاوران بقصر محمدیه حرکت کرد و چون سواران مافی و شاهسون در اطراف قصر

بقیه حاشیه از صفحه قبل

من بی فرمان بدین درآمده ام و این رأی برخلاف باشد همانا من بفرمان آمده ام و دست در گریبان برده دستخط مبارک شاهنشاه را که در ایام ولایت عهدی بدو داد و بمحل منیع امارت میعاد نهاد چنانکه شرح آن در تاریخ محمد شاه رقم شد بیرون کرد و گفت من بحکم این منشور تا بدینجا تاختم ام وهم اکنون بسر ای خویش در خواهم رفت و استوار خواهم نشست تا آنگاه که شاهنشاه فراز آید .

... پس وزیر لشکر از ارك سلطانی بسر ای خویش رفت و برادر او میرزا فضل الله امین دیوان در خانه خویش جای گرفت .

دست بغارت و یغما و ناامنی زده بودند مهدعلیا جمعی از سربازان را بدفع آنان گماشت و خود بر تق و فتق امور مشغول شد جنازه شاه همچنان تاسه روز در قصر محمدیه مانده بود. مهد علیا از اختلاف کلمه و تشبث آراء بزرگان ایران کاملاً باخبر بوده و همچنین از شورش مردم کرمان و فتنه خراسان آگاهی داشت لذا برای بتخت نشاندن فرزند خود کاملاً بیمناک بود ناچار با هر یک از رجال و بزرگان مملکت طریق مدارا و مراقت پیش گرفت و بهر یک وعده مساعدت و همراهی و اشغال بعضی مقامات را می داد و از میان شاهزادگان قاجار **علیقلی میرزا** (اعتضاد السلطنه) را که مردی ادیب و فاضل و نسبتاً نفوذ کلمه داشت بوزارت خود انتخاب کرد و بصوابدید و صلاح او بامور مملکت پرداخت اما حاج **میرزا آقاسی** همینکه هوای کار را پس دید نه در موقعی که محمدشاه در حال احتضار بود بر سر او رفت و نه پس از مرگ بسر جنازه او حاضر شد و با آنکه مرشد شاه محسوب می شد از ترس جرأت نکرد که بر جنازه او نماز گذارد.

بزرگان دربار هم که سابقه خوشی با حاج میرزا آقاسی نداشتند در مخالفت با او متحد گردیده بلافاصله بوسیله **میرزا یوسف مستوفی الممالک و حسنعلی خان آجودان باشی دالقرورکی وزیر مختار روس و فرنٹ شارژدافر انگلیس** را ملاقات و پیغام کردند که تمام قوا و سپاه و بزرگان ایران از وزارت و امارت حاجی میرزا آقاسی قرین زحمت و محنت اند و در عزل و گوشه نشینی او همدست و همدستان شده اند اگر از این پس در کار مملکت مداخله کند بعید نیست که کار به کشمکش و کشت و کشتار انجامد بهتر آنست که شما او را خیر دهید تا خود کناری گیرد.

وزرای مختار در پاسخ گفتند شما نمی توانید حاج میرزا آقاسی را از امارت و صدارت باز دارید و از مسند صدارت خلع کنید زیرا که شما او را باین منصب رسانیده اید او را پادشاهی طبق فرمانی باین مقام رسانیده و پادشاهی می تواند او را از این مقام خلع و دیگری را بجانشین او انتخاب کند.

جواب پیغامی که بسفرا فرستاده بودند بر رجال دربار رسید و بر آنها خیلی ناگوار آمد و از حمایت نمایندگان سیاسی روس و انگلیس سخت ناراحت شدند ناچار بمشورت

پرداخته و هم قسم شدند که تا جان در تن دارند از صدارت و امارت حاج میرزا آقاسی جلوگیری بعمل آورند و ضمن نامه‌ای بوسیله شاهزاده علیقلی میرزا وزیرمهد علیا مراتب را بدین نحو که ما را زخم زبان و درشتی خوی حاج میرزا آقاسی تاب تحمل نمانده است و اگر او باز عهده دار مقام صدارت مملکت باشد نام ما را از جریده چاکران دربار محو فرمائید .

بطوری که هدایت در روضه الصفا می نویسد مهد علیا حکم عزل حاجی میرزا آقاسی را امضاء و باو ابلاغ کردند .

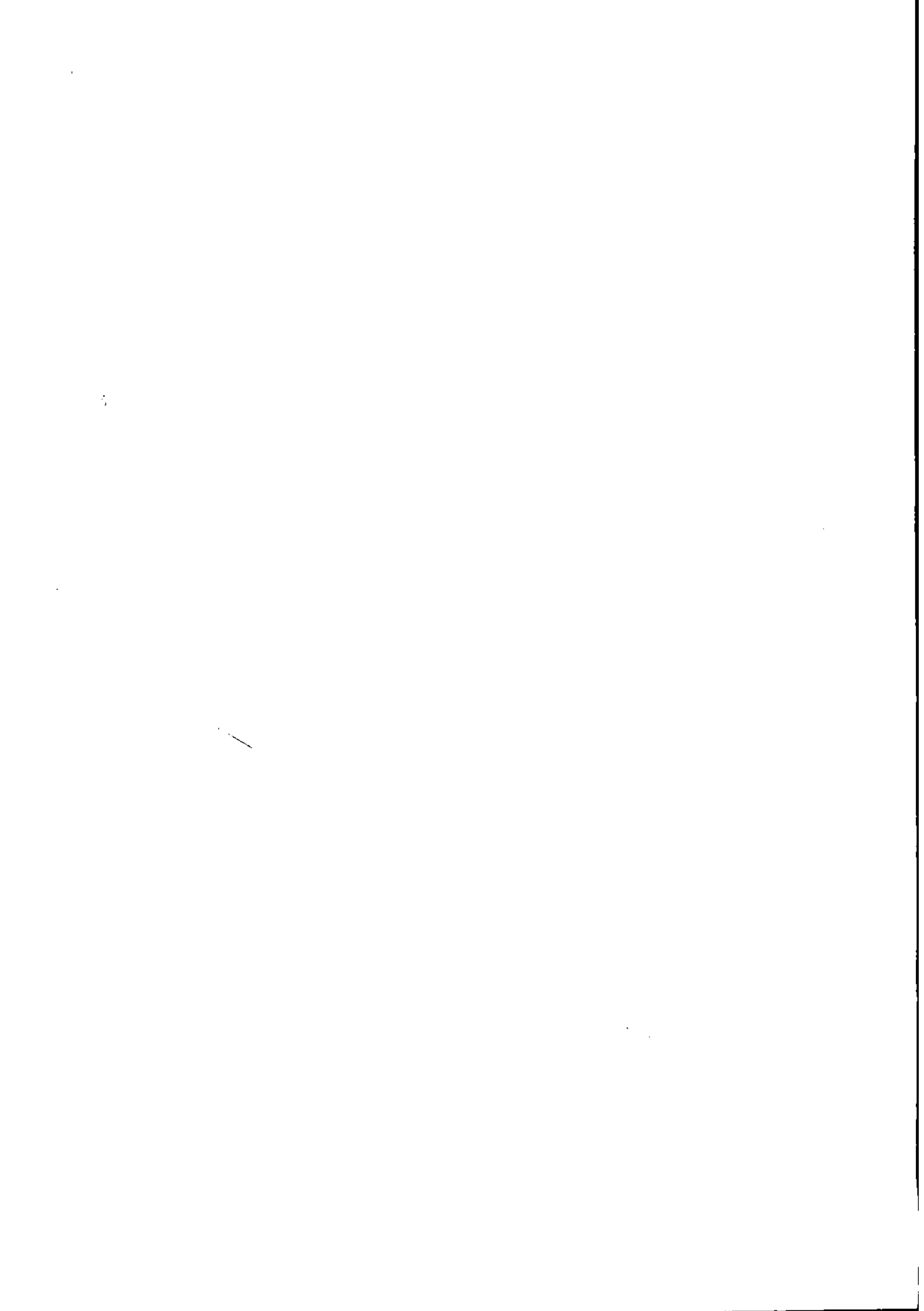
عزیمت ناصرالدین شاه
میرزا تقیخان وزیر نظام شاهرا با تجلیل بی سابقه و
چند هنگ سرباز و توپخانه از تبریز حرکت داد . قبلا يك
از تبریز به تهران
بخش نامه شدید خطاب به کلیه ملتزمین صادر کرد . در این
بخش نامه بکلیه سپاهیان و ملتزمین رکاب اکیداً غدغن کرده بود که مهادا سربازی و
یا کسی از همراهان در بین راه و یا شهرها جهت تهیه علوفه و سایر مایحتاج خود بدون
پرداخت وجه و بدون رضایت مردم از کسی چیزی گرفته شده و یا بکسی تعدی و
اجحافی بشود که متخلف بشدیدترین وضعی کیفر خواهد دید . و مأمورینی انتخاب
نمود که بکار کلیه همراهان و سپاهیان در هر مقامی نظارت کامل نمایند . برالهمین
دستور اردوی دولتی با چنان نظام و انضباطی حرکت می کرد که موجب اعجاب همگان
قرار گرفته بود ، ضمناً در همین بخش نامه اکیداً تذکر داده شده بود که اسب و قاطر و
چهارپای هیچکس نباید وارد زمین های کاشته و یا شخم زده کسی وارد شود .

در شهر قزوین کلیه مستخدمین و کارکنان دستگاه ولیعهد را که در تبریز خدمت
میکردند برخلاف میل شاه به تبریز باز گردانید و بشاه حالی کرد که این قبیل مستخدمین
چون شاه را در لباس ولیعهدی دیده اند و ابهت مقام سلطنتی را نمی توانند آنطور که
باید شاید درک نمایند باید مرخص شوند و بکارهای دیگر گمارده شوند و به جای آنان شاه
با کسانی مواجه شود که عظمت مقام سلطنت را درک کرده و در دستگاه سلطنت خدمت
کرده باشند .

امیرنظام اردوی سلطنتی را همچنان همه جا با احترامات و تجلیل خاص و استقبال مردم تا یافت آباد ده کیلومتری تهران که حاج میرزا آقاسی آنرا آباد کرده بود رسانید ، و یک روز و یک شب در آن قریه که از برای توقف شاه و همراهان مناسب بود اطراق کرده تا مقدمات جلوس رسمی را در تهران فراهم نموده و شاه با شکوه و جلال خاصی وارد پایتخت شود .

در یافت آباد سفرای خارجی مقیم در بار ایران (نمایندگان سیاسی روس و انگلیس و فرانسه و عثمانی) به ملاقات شاه شتافته مراسم احترامات و تشریفات رسمی و تبریک و تهنیت بعمل آمد . ناصرالدین شاه روز ۱۸ ذیقعد با تشریفات خاصی بطرف پایتخت حرکت کرد و پس از چهل روز که از فوت محمد شاه گذشته بود وارد شهر شد و بلافاصله روی تخت سلطنتی جلوس نمود و تاج گران قیمت و سنگین سلطنتی را بسر گذارده کلیه شاهزادگان و امراء و بزرگان و سفرای خارجی باریافتند . روز دیگر نیز بارعام داده شد . روز دیگر ناصرالدین شاه فرمانی صادر کرده که میرزا تقیخان امیرنظام را به امیر کبیر اتابک اعظم ملقب گردانید و رسیدگی و مسئولیت کلیه امور کشوری و لشکری را بعهده او گذاشت .

و گذاری صدارت عظمی به میرزا تقیخان در حکم آب سردی بود که روی سر کلیه منتظرالصدارها ریخته شد و همگی را از رسیدن به چنین مقامی مأیوس و ناامید گردانید و آتش حسادت همه آنها را شعله ور ساخت و از همین هنگام است که عده ای کینه امیر را بدل گرفتند و در انتظار فرصت نشستند .



گزارش کلنل فرنٹ به وزیر خارجه انگلیس

سرانجام سوکب شاه به نزدیک تهران رسید و پس از یک شب اقامت در یافت آباد روز جمعه بیست و یکم ذی قعدة ۱۲۶۴ با شکوه و جلال و تشریفات بی سابقه ای وارد پایتخت شد. جریان ورود ناصرالدین شاه را کلنل فرنٹ شارژ دافر دولت انگلیس در تهران، به لرد پالمستون وزیر خارجه انگلستان بدین شرح گزارش می دهد: این گزارش را که بتاريخ ۲۳ اکتبر ۱۸۴۸ نوشته شده آقای علی مشیری از آرشیو وزارت امور خارجه انگلستان استخراج کرده و آقای محمد مشیری آنرا در اختیار مرکز پژوهش قرار داده اند.

«عالی جنابا، با کمال افتخار ورود اعلیحضرت ناصرالدین شاه را به تهران بدین وسیله اعلام می دارد در روز ۱۶ ماه جاری پرنس دولقوروکی سفیر دولت روسیه و اینجناب به اتفاق کارکنان هردو سفارتخانه از اردوی شاه که در ده کیلومتری شهر قرار گرفته بود، بمنظور تقدیم عرض تبریک دیدن کردیم (توضیح شاه برای چند روز در قریه یافت آباد که توسط حاجی میرزا آقاسی آماده شده بود و دارای وسایل زیاد و کافی برای پذیرایی عده زیادی از افراد بود متوقف گردید تا اینکه وسایل ورودشان به شهر از هر حیث آماده و حاضر گردید). بمناسبت جلوس وی به تخت سلطنت و سلامت وارد شدن او به پایتخت تبریکات صمیمانه را حضورشان تقدیم نمودیم، اعلیحضرت راجع به خدمات و تشریک مساعی هردو میسیون سیاسی روسی و انگلیسی و حمایتی که بوسیله دولتین مزبور از حقوق حقه وی شده بود اول تشکر و سپاسگزاری فرمودند. شاه تاروز بیستم در اردوی سلطنتی متوقف شد تا اینکه وسایل ورود فوری شاه به شهر طهران از جمیع جهات فراهم شود.

صبح روز بیستم شاه صبح خیلی زود اردوی سلطنتی را ترک نمودند و در معیت قوای توپخانه و چند فوج پیاده و عده ای شاطر و فراش و غیره که در این قبیل مراسم

معمول است با کمال آرامی و متانت و جلال بسوی شهر سرازیر شد منظرهٔ صف طولانی نظامیان و سایر افواج مختلف قشونی و عده‌یی از افسران که قبلاً در پایتخت بودند از دروازهٔ شهر تا فاصلهٔ زیادی در داخل شهر که مرتب و منظم ایستاده بودند، بسیار جالب و دیدنی بود.

شاهزادگان و تمام افراد سلطنتی، اعیان و اشراف و رؤساء دولتی و تقریباً تمام جمعیت طهران برای استقبال و دیدار (شاه جوان) از خانه‌های خود بسوی مسیر ایشان شتافتند. از شاه که خیلی خوشحال به نظر میرسید بطرز بسیار باشکوهی استقبال شد.

اعلیحضرت از خوش آمد پرهیجان و احساسات مردم فوق‌العاده خوشوقت گردید. هرگز استقبالی بهتر و رضایت‌بخش‌تر از این ممکن نبود که با این وضع پرشکوه بعمل آمد.

اینجانب به اتفاق مأمورین سیاسی سفارت مسافت زیادی را سواره طی کرده و پس از اندک مدتی به‌دار و دستهٔ شاه پیوستم، اعضاء و کسارکنان سفارت روس و فرانسه نیز ملتزم رکاب شدند، ستاره‌شناسان و منجمین اعلام کردند که نصف شب برای انجام مراسم تاجگذاری ساعت بسیار خوبی میباشد، از شاهزاده دالغوروکی و اینجانب و همچنین کارمندان هر دو سفارت دعوت مخصوص شد که در مراسم تاجگذاری شاه افتخار حضور داشته باشیم و مراتب احترام خودمان را تقدیم نمائیم.

اعلیحضرت بطور رسمی در روی تخت سلطنت مدت کوتاهی نشستند، ایشان تاج‌سنگین و جواهر نشان سلطنتی را بسر گذارده و کلیه نشانها و حمایل مربوط بمقام سلطنت را روی سینه نصب کرده بودند، سپس بعد از فاصله کمی عده‌یی از رجال و شاهزادگان، علماء و اعیان شهر که قبلاً دعوت شده بودند بحضور شاه شرفیاب شدند.

امروز شاه برای اولین مرتبه، پس از جلوس با رعام داد. سران عموم طبقات

هادی مردم در آن جلسه حاضر و اعلیحضرت در حالی که بار دیگر تاج سلطنت را روی سر گذارده بود، در روی تخت مرمر در سالن بزرگ جلوس نمود و حاضرین را مورد عنایت قرار داد. با این ترتیب (ناصرالدین شاه) حالا بطور رسمی، تاج سلطنتی نیاکان خود را تصاحب کرد و هرگز شاهی در ایران با این صلح و آرامش به تخت سلطنت ننشسته است.

این مدت طولانی که بین فوت (محمدشاه) و ورود (ناصرالدین شاه) طول کشید به آن عالی جناب ثابت شد که تا چه حدود نام و حیثیت انگلستان در میان مردم ایران سر بلند گردیده است. با تقدیم احترامات امضاء کلنل فرنٹ.

ناصرالدین شاه پس از جلوس به تخت سلطنت چون تمام موفقیت خود را تا آن موقع مرهون شهامت و کاردانی میرزا تقی خان می دانست و در آن مدت متوجه شده بود که جز امیر کبیر، دیگری نمی تواند پایه های سلطنت او را مستحکم و مدعیان را سرکوب نماید لذا برای اینکه خیال منتظرالصدارها را آسوده کند و نیز خود را از شر تقاضا و وسیله واسطه برانگیختن آنان برساند همان شب رسماً او را به لقب اتابک اعظم (که از زمان سلجوقیان مخصوص صدراعظم ها بود) ملقب کرد و امیر نظام با حفظ لقب قبلی بعنوان (امیر کبیر اتابک اعظم) مورد خطاب شاه و دیگران قرار گرفت.

اولین دستخط مهم شاه به امیر که او را بعنوان شخص اول مملکت مورد تفقد قرار داده و نیک و بد امور کشور را به وی محول کرد از این قرار است:

«امیر نظام: ما تمام امور ایران را بدست شما سپردیم و شما را مسؤل هر خوب و بدی که اتفاق افتد می دانیم همین امروز شما را شخص اول ایران کردیم و به عدالت و حسن رفتار شما با مردم کمال اعتماد و اطمینان داریم و به جز شما به هیچ شخص دیگری چنین اعتقادی نداریم و به همین جهت این دستخط را نوشتیم.»

اصل دستخط بالا، تا کنون بدست نیامده. ترجمه انگلیسی آن که شارژدافر سفارت انگلیس آن را جهت وزیر امور خارجه بریتانیا ارسال داشته است در بایگانی وزارت امور خارجه انگلیس موجود است صدور این دستخط حسادت درباریان را

به سختی برانگیخت و بیش از هر کس میرزا آقاخان نوری و صدر الممالک اردبیلی که در شش هفته فترت مشق صدارت کرده و در ذهن خود آتش خیال پخته بودند، به ناکامی دچار و از شاه آزرده خاطر و دلتنگ شدند.

آنها که از دوران سلطنت محمدشاه به آرزوی روی کار آمدن ناصرالدین شاه ناراحتی‌ها را تحمل کرده و در انتظار چنان‌روزی دقیقه‌شماری کرده بودند حال که می‌دیدند شاه جوان میرزا تقی‌خان فراهانی را بر آنها مقدم داشته و او را اختیار تمام بخشیده، ایران مدار کرده است، آتش حسادت و کینه در نهادشان زیانه کشید و در پنهانی زبان به مذمت و بد گوئی شاه گشودند و گفتند: تا بود، پدرش درویش ایروانی را بر ما و بزرگان مسلط کرد و سروری بخشید حال هم خودش، آشپز زاده، فراهانی را مورد توجه قرار داده و مانجیبای قوم را عملاً زبون و خوار کرده است، با این حال بکلی ناامید نشدند و برای نابود کردن امیر از هر سوسو شروع به فعالیت و دسیسه‌چینی کردند. آقای آدمیت در کتاب «امیر کبیر و ایران» در مورد انتخاب امیر به مقام صدارت ایران چنین می‌نویسد:

«انتخاب امیر به صدارت عظمی و ترقی ناگهانی وی حقد و حسد درباریان و رقیبان را برانگیخت و دنیا را به چشم آنان تیره کرد چنانکه از همان قدم اول شروع به کارشکنی و اقدامات جدی برای کوتاه کردن دست امیر از کارها نمودند.»

قضیه نشان
و سفیر فرانسه
در بدو جلوس ناصرالدین شاه قاجار جهت بعضی از سفرای مقیم دربار ایران نشان همایون فرستاده می‌شود وزیر مختار فرانسه که انتظار داشت بنا میرده هم نشان همایون داده شود برخلاف انتظار او دولت ایران تعمداً از فرستادن نشان برای وی خودداری کرد زیرا از طرف دولت فرانسه تا آن تاریخ بسفرای ایران در فرانسه نشانی داده نشده بود بنا براین میرزا تقی‌خان امیر کبیر که می‌خواست پایه روابط خود را با کشورهای خارجی روی احترام متقابل بگذارد با سوابقی که در بین بود از دادن نشان به سفیر فرانسه خودداری کرد.

وزیر مختار فرانسه «شریر» نفرستادن نشان را از طرف دولت ایران یکنوع اهانتی تلقی کرد. نشانی را که در دوره محمد شاه بوزیر مختار فرانسه داده بودند ضمن نامه‌ای گله‌آمیز بوزارت خارجه ایران پس میفرستد و درخواست مینماید که مفاد نامه بنظر میرزا تقی‌خان امیرکبیر برسد وزیر خارجه پاسخ نامه را با نظر میرزا تقی‌خان امیرکبیر تهیه و بسفارت فرانسه می‌فرستد.

اینک متن نامه (۱)

نامه زیر رونوشت متن نامه‌ای است که وزیر مختار دولت فرانسه «شریر» مقیم دربار ایران، پس از برگذاری مراسم جلوس ناصرالدین شاه قاجار، بوزیر خارجه ایران نوشته که بعرض میرزا تقی‌خان امیرکبیر برساند.

متن نامه «جناب جلالت و عنالت نصابا، کفالت و کفایت انتسابا فخامت و مناعت اکتسابا، دوستان استظهارا، مغبان اعتضادا مشفقاً معظماً مکرمات، الان بدوستاند خیر رسید که اعلیحضرت شاهنشاهی لازال شوکته و دولتہ نظر بجلوس میمنت مأنوس، بسفراء مقیمین دارالخلافة، تصویرهایون مکمل بالماس باتباع سفراء مزبور نشان شیر و خورشید عنایت فرموده‌اند.

اگرچه دوستاند و اتباع این سفارت نیز مثل سایر سفراء هنگام جلوس مبارک در تهران حضور داشته، اما اولیای دولت علیه فراموش کردند از بودن این سفارت غفلت ورزیدند، چون این قسم نسیان و فراموشی - دلیلی واضح و برهانی قاطع بر کمال بی‌اعتنائی اولیای دولت علیه نسبت به این سفارت است و دوستاند هم برخود روا نمی‌دارد که از اولیای دولت علیه منت ناقصی کشیده باشد، لهذا نشانی را که در این مدت پنج سال که دوستاند بر دولت بهیه فرانسه مقیم دارالخلافة است و از این دولت علیه اخذ نموده است ارسال خدمت داشت، پاراف فرموده باعلیحضرت شاهنشاهی مسترد سازید. بعد از این نشان در این سفارت نشان دیگری نبود والا البته ارسال میشد، زیاده مصدق نمیشود - امضاء.»

۱ - این نامه‌ها در شماره ۱۶۰ مجله اطلاعات هفتگی ضمن مقالاتی که نگارنده

نگاشته، بچاپ رسیده است.

جواب وزیر امور خارجه ایران بسفیر فرانسه

متن نامه

«جناب جلالت و فخامت نصایب، فرست و فطانت انتسابا، معبان استظهارا، دوستان اعتضادا، مشفقاً - مراسله ای که آنجناب بجناب جلالتمآب اتابک اعظم امیر کبیر دام اجلاله نوشته بودند و نشانی که از شاهنشاه مغفور مبرور به شما رسیده بود، خدمت جناب معظم الیه فرستاده بودند، همه را ملاحظه کرد و اینطور رفتار آنجناب که از جانب دولت دوست مأمور به اقامت این همایون دربارہ خلافت مدار شده اند مورث کمال تعجب و تعیر آمد و از فطانت و درایت و کاردانی آنجناب، زیاده از حد منت بعید دید که از اولیای دولتی که وزیر دول خارجه متصل، وارد اینگونه مکاتبات بصدارت عظمی شود، ثانیاً نشانی که مدت پنج سال قبل از این محض ظهور التفات از شاهنشاه مغفور بآنجناب رسیده باشد و زیور پیکر خود ساخته اند پس بفرستند باین بهانه که چرا بسفرای دول سائره تصویر همایون مرحمت شده است بآنجناب نشده است. دوستدار میتواند صراحتاً بآنجناب بنویسد که آنجناب بهیچ وجه من الوجوه حق نداشتند باین سیاق و باین طرز اولیای دولت علیه مطالبه تصویر همایون نمایند، زیرا که در یک دولتی که چندین سفراء اقامت دارند که به یکی یا دو نفر از آنها بجهتی التفاتی شده، شاید بهمه سفارت مبذول شود، خصوصاً حکماً مطالبه نمایند، با سفیر دولتی که آن دولت بنویسد بملتان آن دولت در مقام تلافی برمی آید و نشان می دهد و ازدولت بهیه فرانسه با وصف آنکه مکرر از این دولت علیه بقونسولها و سفرای آن دولت بهیه نشان التفات شده است و سفیر این دولت علیه چندین نشان بجهت هیئت آن دولت بهیه برد و از آن دولت بهیه مطلقاً تلافی نشد و یک نفر از تبعه این دولت علیه نشان ازدولت بهیه ندارد معذک المراتب هرگز مطالبه نشان از آن دولت بهیه نشد.

چرا باید برای امری که آنجناب بهیچوجه حق ندارد اینطور بی احترامانه رفتار نماید و بخواهد برودت فیما بین دو دولت دوست بمیان آورد، تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی - چون لازم بود زحمت داد تحریر شد صفر ۱۲۶۵»

جواب وزیر مختار دولت فرانسه

«جناب جلالت و منالت نصایب، فخامت و مناعت انتسابا، دوستان استظهارا معبان

اعتضادا، مشفقاً، مهرباناً، پربروزمراسله‌ئی بجناب جلالت مآب اتابك اعظم امير کبير دام
اجلاله‌العالي زحمت افزا شد و همان يك نشان فقط که از دولت عليه در این مدت پنج سال
بدوستدار مرحمت شده بود خدمت ایشان روانه نمود .

جواب مراسله مزبور را که آنجناب مشفق مهربان قلمی نموده بود رسید و دوستدار
از مضامین آن استحضار بهم رسانید . هر سلطان مختار است که نسبت برعیت و تبعه خود
هر چه بخواهد معمول دارد ، ولی نمی‌شود در محضر خاص و عام نسبت بوزیر دولت دوست
مقیم پایتخت خود بی‌احترامی نماید و آنوزیر نتواند تعجب ورنجش خود را فوراً اظهار
دارد . سابقاً که اولیای دولت عليه سایر سفر را از انواع تعارف و اقسام تکلف ، از قبیل
الماس و مروارید و شال و غیره ممتاز میفرمودند بدوستدار ننگ و عار بود که در این باب
حرفی بگوید و اظهار کند که سفارت فرانسه نیز اینجاست ولی بعد از آنکه اعلیحضرت
اقدس شاهنشاهی لازال شوکتہ نظر بجلوس فرمودن بتخت سلطنت ، تمثال همایون جهت
دوستدار که یکی نایب اول و علی‌العجلاله شرزدر است عنایت فرمایند و اتباع این سنارت
را نشان شیر و خورشید مفتخر سازند و وزیر دوست بهیه فرانسه و اتباع او را در محضر
خاص و عام کان لم یکن انگارند ، هر آینه دوستدار حق دارد که برنجد ورنجش خود را
اظهار دارد ، سفارت مقرب الخاقان میرزا محمد علیخان و بردن هدایا جهت اولیاء بهیه
فرانسه در عوض سفارت جناب موسیوسرسی و آوردن هدایا جهت اولیای عليه بوده است
هدایا و نشان بزرگ و حمایل که در این اوقات اولیای دولت بهیه جمهوری ارسال داشته‌اند
بسلطان دوست دولت فرانسه و سرالتفات و مرحمت بوزیر دولت مزبوره مقیم دارالخلافه
روانه نموده‌اند هر وقت که از برای دوستدار حکمی رسید مبنی بر گذرانیدن ، هدایای مزبوره
از نظر انور اعلیحضرت شاهنشاهی البته هدایا را از نظر ایشان خواهد گذرانید اگر اولیای
دولت بهیه جمهوری دریافت میکردند که اولیای دولت عليه در این عهد فرخنده مخالفت
و بی‌احترامی نسبت بدولت جمهوری و این سفارت مینمایند نه این بود که هدایا و نشان
ارسال دارند بلکه حکم باحضار سفارت کرده بودند يك قطعه نشان فقط که بملاحظه التفات
در این پنج سال از دولت عليه بدوستدار داده شده بود بحضور اعلیحضرت شاهنشاهی
مسترد ساخت .

مقصود اصلی دوستدار در این است که بهمه کس معلوم و مشخص باشد که بعد از این
پنج سال توقف در این مملکت که با همه کس موافق قاعده دوستانه حرکت کرده منتهای
سعی را در تشدید مبانی دوستی و اتحاد دولتین فرانسه و ایران نمود ثمر آن را در نظر خاص
و عام بی‌احترامی دولت عليه شده نسبت بدوستدار آنجناب اینقدر بدانند که این بی‌احترامی
سبب افتخار دوستدار خواهد شد و حال هم مفاخرت می‌کنند . آنجناب قلمی نموده بودند

که التفاتی که اعلیحضرت پادشاهی در حق دو سفارت و اتباع آنها مبذول فرموده اند دوستدار استحقاق آنرا ندارد . بلی عملی که از دوستدار در این مدت پنج سال صادر شده است این بوده است که کمال سعی و کوشش را نمود که با ولیای دولت فرانسه و سایر دول از بزرگ و کوچک ثابت نماید که دولت علیه ایران دولت مستقل است و هر عملی که مبنی بر صلاح دولت داند ، اولیای دولت مزبوره در مملکت خود متصرف می شوند اگر نسبت به دولت علیه بدی و عداوتی کرده بودم هر آینه بدوستدار نیز تمثال همایون مرحمت می شد چون خوبی کرده ام و خیر خواه این دولت هستم از این جهت است که در نظر خاص و عام کمال بی احترامی از اولیای دولت علیه دیدم و نیز قلمی فرموده بودند که دوستدار فیما بین دو دولت دوست برودت حاصل کرده است بی اعتنائی روز بروزی که بدولت فرانسه و سفارت آن مینمایند و اشکالاتی که جهت این سفارت و انجام امورات بزرگ و کوچک آن می فرمایند این دوفقره سبب ازدیاد آن برودت می شود اگر خدای نکرده اولیای دولت علیه در این رفتار ملالت انگیز مداومت فرمایند دوستدار که وزیر دولت فرانسه است بآنجناب می نویسد که بلاشک و شبه ثمرش ترك مراودت دولتین خواهد بود . دوستدار از خدا می خواهد این سفارت که باعث زیادتى زحمت دوستدار و بی احترامی دولت بهیه فرانسه که لایق هر گونه احترام است متروک گردد و نیز قلمی بود که آنجناب تعجب کرده اند که آن دوستدار بصدارت عظمی از اینگونه امور زحمت افزا می شود و بآنجناب که وزیر امور دول خارجه مستقل این دولت علیه اند اظهار نمیدارد و دوستدار غیر از این نمیتواند کرد بعلمت آنکه آنجناب وعده دید و باز دید می دهد و دوستدار می آید و آنجناب تشریف ندارند . مراسله در باب مطلب دوستی می نویسم مسترد می دارند و می گویند بپرید پیش جناب امیر . بی احترامی زیاده از این چه میشود و نیز قلمی شده بود که دوستدار از برای وصل نمودن آمده است نه برای فصل کردن بلی دوستدار از برای وصل کردن آمده وصل هم کرده ، ولی اولیای دولت علیه ندانسته اند بعد از این انشاء الله معلوم ایشان خواهد شد زیاد زحمت نمی دهد ، ایام عزت مستدام باد ، تحریر آفی شهر صفر متوقعم که این مراسله را بنظر جنات امیر کبیر دام - مجده نیز رسانیده و ایشان را از مراتب مسطور در آن مطلع سازید .»

روابط ایران و روابط سیاسی دولت ایران و وزیر مختار فرانسه بر اثر قضیه

پس فرستادن نشان قدری تیره گردید و بهمین علت هم دولت

فرانسه

ایران برخلاف معمول پس از برگزاری جلوس سلطنت و تاجگذاری ناصرالدین شاه مدتی از معرفی و شناساندن وضع جدید ایران ، یعنی اعلام سلطنت ناصرالدین شاه به دولت فرانسه خودداری کرد و وزیر مختار فرانسه مقیم دربار ایران رسماً بوسیله

نامه‌هایی چند که ذیلاً به نظر خوانندگان گرامی میرسد از اولیای دولت ایران درخواست نمود که خبر جلوس ناصرالدین شاه و اعلام رسمی سلطنت وی را از طرف دولت ایران بر رئیس جمهوری و رئیس الوزراء و وزیر خارجه فرانسه اطلاع دهد، ولی دولت ایران بموجب همین تیرگی روابط مدتی نامه‌های وزیر مختار فرانسه را مورد توجه و اعتنا قرار نداد، تا بالاخره وزیر مختار از عملی که کرده بود کاملاً متنهیه شده آنگاه میرزا تقی‌خان امیر کبیر تغییراتی را که در وضع ایران پدید آمده بود به وزیر خارجه فرانسه اعلام داشت.

اینک از نظر اینکه این نامه‌ها اهمیت تاریخی دارد و از نظر اینکه بزرگی روح امیر کبیر را می‌رساند متن آن از نظر خوانندگان می‌گذرد. نامه‌های زیر رونوشت اصل نامه‌هایی است که وزیر مختار فرانسه به وزارت خارجه ایران نوشته است (۱)

متن نامه وزیر مختار فرانسه

«جناب جلالت و منالت نصابا کفالت و کفایت انتسابا دوستان استظهارا، محبان اعتضادا و مشفقاً، معظماً مکرمماً، متذکراً خاطر جنابعالی میسازد از پس که اولیای دولت علیه نسبت به خواهشهای این سفارت بی‌اعتنائی می‌نماید، سه هفته است که چپار این سفارت نرفته است چون این کیفیت نمی‌شود بیشتر از این طول بکشد فردا که روز سه‌شنبه است انشاءالله تعالی بلاحرف چاپار روانه می‌شود. همین امروز منتظر اینست که اعلامنامه جهت رئیس و فرمان از برای خلیفه که مکرر فرموده‌اند بنویسید و روانه دارید بدوستدار ببرد در صورتی هم که ننویسید و نفرستید فردا چاپار می‌رود ولی اولیای دولت بهیبه فرانسه از کم‌اعتنائی‌های دولت علیه نسبت باین سفارت مطلع و مستحضر خواهند شد و پس از اطلاع ایشان جنابعالی قطع فرمائید که در رفع این حکایت که نه‌لایق دولت فرانسه نه سزاوار دوستدار که وزیر آن دولت است سعی خود را بجای خواهید آورد که دوستدار را صبر تا بحلقوم رسید زیاده مصدع نمی‌شود سنه ۱۲۶۵ امضاء»

۱- نگارنده این نامه‌ها را در شماره ۱۶۱ مجله اطلاعات هفتگی در زیر عنوان «اسناد

تاریخی و سیاسی قرن نوزدهم» با مقدمه‌ای نوشته است،

متن نامه دوم

وزیر

مختار فرانسه

«جناب جلالت و منالت نصابا کفالت و کفایت انتسابا ، دوستان استظهارا ، محبان اعتضادا ، مشفقا، مهربانا دیروز بتوسط عالیجاه میرزا عباس از دوستدار خواهش فرمودند که امروز چاپار را روانه نمایند که آن جناب اعلامنامه را بطوری که بسلاطین نوشته می شود ، یعنی دوست مهربان قدغن فرمایند مرقوم داشته ، بانضمام فرمان خلیفه ملت کاتولیک بدوستدار روانه فرمایند حال تحریر که نیمساعت از غروب آفتاب گذشته است ، نوشتجات مزبوره را ارسال نفرموده اند لازم آمد که بتحریر این مختصر برسم دوستی زحمت افزا گردد که فردا دوستدار لاعلاج چاپار را روانه می کند .

اگر اعلامنامه بطور مزبور که موافق قانون و رسم دوستی است که برضای عالی ثابت و محقق است نرسد که بصحابت چاپار مزبور فردا روانه داند و فرمان خلیفه رانیز ارسال نفرمایند دوستدار لاعلاج است که به اولیاء دولت فرانسه اظهار دارد که خواهش دوستدار را اولیاء دولت علیه رد فرموده اند و قبول نکرده اند ، زیاده زحمت نمیدهد»

متن نامه سوم وزیر

مختار فرانسه به

میرزا تقی خان

امیر کبیر

«جناب جلالت و منالت نصابا، کفایت و کفالت انتسابا، دوستان استظهارا، محبان اعتضادا، مشفقا مکرم، دیروز عالیجاه میرزا عباس منشی این سفارت را نزد جناب وزیر دول خارجه روانه نمودم و مراسله ای بایشان در باب دادن اعلامنامه و فرمان خلیفه نوشتم جناب معظم الیه نوشته مزبور را ضبط نکرده به عالیجاه میرزا عباس پیغام داده بود که جناب جلالت مآب امیر کبیر در این باب زحمت افزا شوند . مشارالیه خدمت جناب عالی مشرف شد و در باب اعلامنامه و فرمان خلیفه مقرب الخاقان میرزا محمد علیخان رامامور فرمودند که امروز صبح زود در خانه جناب وزیر دول خارجه حاضر شده که نوشته مزبوره را تمام نموده تسلیم نماید و نیز دیروز عصری از جناب وزیر دول خارجه مراسله ای بدوستدار رسید . جواب آن را هم نوشته امروز صبح زود بصحابت عالیجاه مسیوین کو روانه خانه وزیر دول خارجه نموده ام بعد از سه ساعت معطلی مشارالیه مقرب الخاقان میرزا محمد علیخان که نیامد وزیر دول خارجه هم که احوال ندارد و اخذ نمی کند جناب عالی می فرمائید این امور دخلی بمن ندارد و اگر احوال هم داشته باشد اخذ کاغذ نمی کند . مقرب الخاقان محمد علیخان هم که بکار نمی رسد دوستدار متحیر است که اولیاء دولت علیه در این اوقات چه کسانند بالجمله نوشته مزبور را دوستدار بیجناب وزیر دول خارجه نوشته است در آن توقع کرده و خواسته است که همان نوشته را بنظر جناب عالی برساند و جناب عالی را از مراتب مسطوره در آن اطلاع دهد چون

معظم الیه اخذ نوشته ندارد و او را بهیچ وجه نمیتوان ملاقات کرد آن نوشته را در جوف این مراسله روانه خدمت جنابعالی نمود که ملاحظه فرمایند و کسی را هم مأمور فرمایند که بی حالت معطلی اعلامنامه و فرمان خلیفه را بهرطوری که خود میخواهید بنویسید و بدوستدار روانه دارید . دوستدار بتنگ آمده است از بس که در این باب به جنابعالی و دیگران زحمت داده است چپار این سفارت سه هفته است معطل است و اگر هم فی الواقع داعی درنوشتن اینها ندارد این همه معطلی صورت ندارد و جواب صریح داخل کارسازی است . این رسم واضح دولت در احوال روی زمین متداول هست . دوستدار زیاده از این نمیتواند صبر نماید و صبر کردن دوستدار از محالات است زیاده

«چه مصدع آید امضاء» .

پس از اصرار زیاد وزیر مختار فرانسه ، امیر کبیر نامه ذیل را به وزیر خارجه

فرانسه نگاشت :

« . . . چندانکه عرصه سپهر بمشعل گیتی فروز مزین و منور است همواره وجود جناب مجدت و جلالت نصاب وزارت و کفایت انتساب دوست مشفق و مودت مؤاب وزیر دول خارجه دولت بهیه جمهوری فرانسه زیب افزای اریکه جلالت و

**متن نامه امیر کبیر
که بوزیر خارجه
فرانسه نوشته است**

متکی کفایت و کفالت باد بعد از اهدای تحف تحیات و اقیات و ابلاغ صنوف دعوات اجابت آیات بدست دوستی و وداد . برقع گشای شاهد مصافات می گردد که بر حسب روابط و داد دولتین بهیتین و مقتضای ضوابط اتحاد شوکتین سنتین ایران و فرانسه بر ملتان جانبین لازم است که پیوسته بواسطه ارسال رسایل فاتح ابواب مرادنت گشته از مصادر و موارد اوضاع مملکتین یکدیگر را خبیر و آگاه سازند . لهذا در این وقت که چپار عازم آن حدود بود به حفظ این قاعده مستحبه زبانزد خامه اظهار می گردد که پس از آنکه در این اوقات مقدرات حضرت آفریدگار و اقتضای تغییرات روزگار شاهنشاه مغفرت آسای محمد شاه انارالله برهانه تمکن سریر دارالسرور خلد برین را در ششم شوال این سال بر اقامت دنیائی عبرت قرین اختیار فرمود بعون عنایت پروردگار بحکم وراثت و ولایت ذات همایون شاهنشاه معدلت شمیم ولی النعم اکرم اعظم ناصرالدین شاه روحی و جسمی فداء در بیست و دوم شهر ذیقعد آرایش اندوزه اورنگ سلطنت ایران خدائی و دربار خلافت مدارش مدار آسایش آفریدگار حضرت باری آمد و عموم اهالی این مملکت را مایه محمادت و شکرگزاری گردید از آنجا که دولتین بهیتین را در حالت نعم و نغم و سرور و الم سمت مساحمت حاصل است یقین است که آنجناب زحمت خواهند کشید از وقایعات مزبور اعیان و ارکان دولت بهیه

جمهوریه فرانسه را مستحضر خواهند ساخت . چون چاپارا معجلا روانه بود باین صحیفه الوداد مبادرت رفت و شیوه مرضیه موالات مشفق آنست که همواره دوستان را به نگارش حالات و ارجاع مهمات مبتهج و مسرور دارند تحریر شهر صفر ۱۲۶۵»

هتن نامه رئیس جمهور فرانسه که بناصر الدین شاه نوشته است

«رئیس بهیه دولت جمهوریه فرانسه و صدرنشین مجلس
وزرا بررأی اصابت آرای اعلیحضرت فلك رفعت خسرو با فر
وجلال سلطان با عدل و اقتدار ناصرالدین شاه قاجار شاهنشاه
ممالک ایران ابداله قدرته و شوکته مکشوف میدارد که نظر

بکمال مؤانست نسبت باعلیحضرت شاهنشاهی از صمیم قلب مایل و راغب شدیم که در
جلوس میمنت مانوس اعلی درجه دوستی و اتحاد صادقانه خود را در پیشگاه حضور بمنصبه
ظهور رسانیم . لهذا موسیو «شریر» را که در دربار پادشاه مغفور مبرور از روی صدق و
حفا با دولت بهیه فرانسه متفق و یکجهت بود و برسم وزیر مخصوص اقامت داشت و بطور
لیاقت و درایت بامورات دولتی می پرداخت او را بهمان منصب در دربار آنحضرت تصدیق
و توفیق نمودیم و چون مشارالیه در امورات آن سفارت عظمی فطانت و کفایت خود را به
ظهور رسانیده و در سلوک و رفتار با اولیاء دولت علیه منتهی احتیاط و راستی در خیرخواهی
دولتین ذی شوکتین مرعی داشت بجهت ما اطمینان کلی بهم رسید و یقین قطعی حاصل آمد که
چنانکه خود را مورد الطاف و نوازشات پادشاه مبرور نمود مورد مراحم و عنایات اعلیحضرت
شاهنشاهی نیز خواهد شد و باین جهات اولیای دولت جمهوریه را از خود راضی و خشنود
خواهد ساخت بناء علیهذا از اعلیحضرت شاهنشاهی خواهش مینمائیم که مشارالیه را از
روی التفات عادیه خود اذین فرماید . و مشارالیه از جانب اولیای دولت بهیه جمهوریه فرانسه
هر چه معلوم دارد و اظهار نماید اعتبار و اطمینان کلی بهر آن بفرمایند بخصوص اوقاتیکه
از درگاه احدیت قوام و دوام آن دولت ذی شوکت و حفظ دوستی اتحاد ابدی این دو
دولت قوی آیت را مسئلت مینمائیم در اینخصوص نیز عرض او را بسمع یقین اصغاع فرمایند
تحریر شد فی دار السلطنه پاریس در چهاردهم نوامبر سنه ۱۸۴۸ عیسوی - امضاء موسیو
کوانیاک رئیس جمهوریه و صدرنشین مجلس وزراء امضاء موسیو بامستت وزیر دول خارجه
جمهوریه فرانسه»

این بود مفاد نامه هایی که بین وزیر مختار فرانسه مقیم دربار ایران با وزارت
خارجه و بالنتیجه با میرزا تقی خان امیر کبیر رد و بدل شده و همین اسناد است که
میرساند میرزا تقی خان امیر کبیر برخلاف سایر صدور ایران پایه روابط ایران را با
کشورهای دیگر روی اصول احترام متقابل گذاشته و از همان بدو جلوس ناصرالدین

شاه در این باب اهتمام زیادی بخرج داده است که این موضوع را بسفرای خارجی مقیم دربار ایران بفهماند و بآنها اجازه ندهد که توقعات بیجائی را که در زمان اسلاف او داشته‌اند برزبان آورده و یادخواست نمایند وجود همین اسناد است که پس از سالها نبوغ و عظمت فکری و روحی مردان بزرگ، تاریخ مورد قضاوت و داوری قرار می‌گیرد و بالنتیجه می‌گویند میرزا تقیخان امیرکبیر بزرگترین صدراعظم دوره قاجاریه بوده است .

اوضاع ایران هنگام ظهور میرزا تقیخان وزمانی زمام امور کشور را بدست گرفت که امور لشکری بکلی خراب و سازمان داخلی کشور کاملاً از هم گسیخته و قسمت حساس آن یعنی خزانه دولت در اثر بی کفایتی و بذل و بخششهای حاج میرزا آقاسی و برابری نکردن هزینه و درآمد بکلی تهی گردیده بود . چه بواسطه اغتشاشات و حکومت فرزندان متعدد فتحعلیشاه و عباس میرزا در نقاط مختلف کشور اساساً بیشتر مالیاتهای نقاط مختلف کشور سهولت وصول نمیکشت و مقداری هم که عاید دولت می‌گردید حکام شهرستانها حساب سازی می‌کردند فقط مختصری از آن را به مرکز میفرستادند و آن مقدار را هم حاجی میرزا آقاسی صرف حفر قنوات و ساختن توپهای بیمصرف و حقوق گراف درباریان و شعرا و مصارف بیموده و حقوق زیاد شاهزادگان و نظیر این قبیل مخارج و مصارف بیموده می‌کرد .

«میرزا تقیخان امیرکبیر در چنین موقعی صدر اعظم کشوری گردید که هرج و مرج و ملوک الطوائفی در سراسر کشور حکمفرمائی داشت » فرمانداران در شهرستانها هر يك خود را پادشاهی می‌دانستند برخی از ایلات و عشایر خودسری اختیار کرده از اطاعت حکومت مرکزی سرپیچی می‌کردند و عبور و مرور قوافل و مسافرین در راهها بواسطه ناامنی بحدی رسیده بود که هیچکس تأمین جانی و مالی نداشت . حتی عبور و مرور در کوچه‌های تنگ و باریک پایتخت هم در شب و گاهی در روز خالی از مخاطره نبود ، وضع قضائی کشور رویهمرفته خراب و بی‌نظم بود ، ارتشاء در کلیه امور بحد اعلا رواج داشت این بود مختصری از اوضاع داخل کشور که بعداً بطور تفصیل بیان

خواهیم داشت اما سیاست خارجی در اثر عدم تدبیر زمامداران کاملاً از هر جهت تاریک و دیدگاهی طمع همسایگان از هر طرف برای ربودن قطعاتی از کشور در جوش و خروش بود .

بنابراین میرزا تقی خان امیر کبیر بخوبی دریافته بود که عقده‌های درهم بافته و برهم تافته امور ایران را جز بسرانگشت تدبیر و اصلاحات نتواند گشود و بر مشکلات مملکت و معضلات ملت فائق نتواند گردید ، از اینرو بدو با اصلاحات کلی و اساسی دست زد .

اصلاحات امیر کبیر

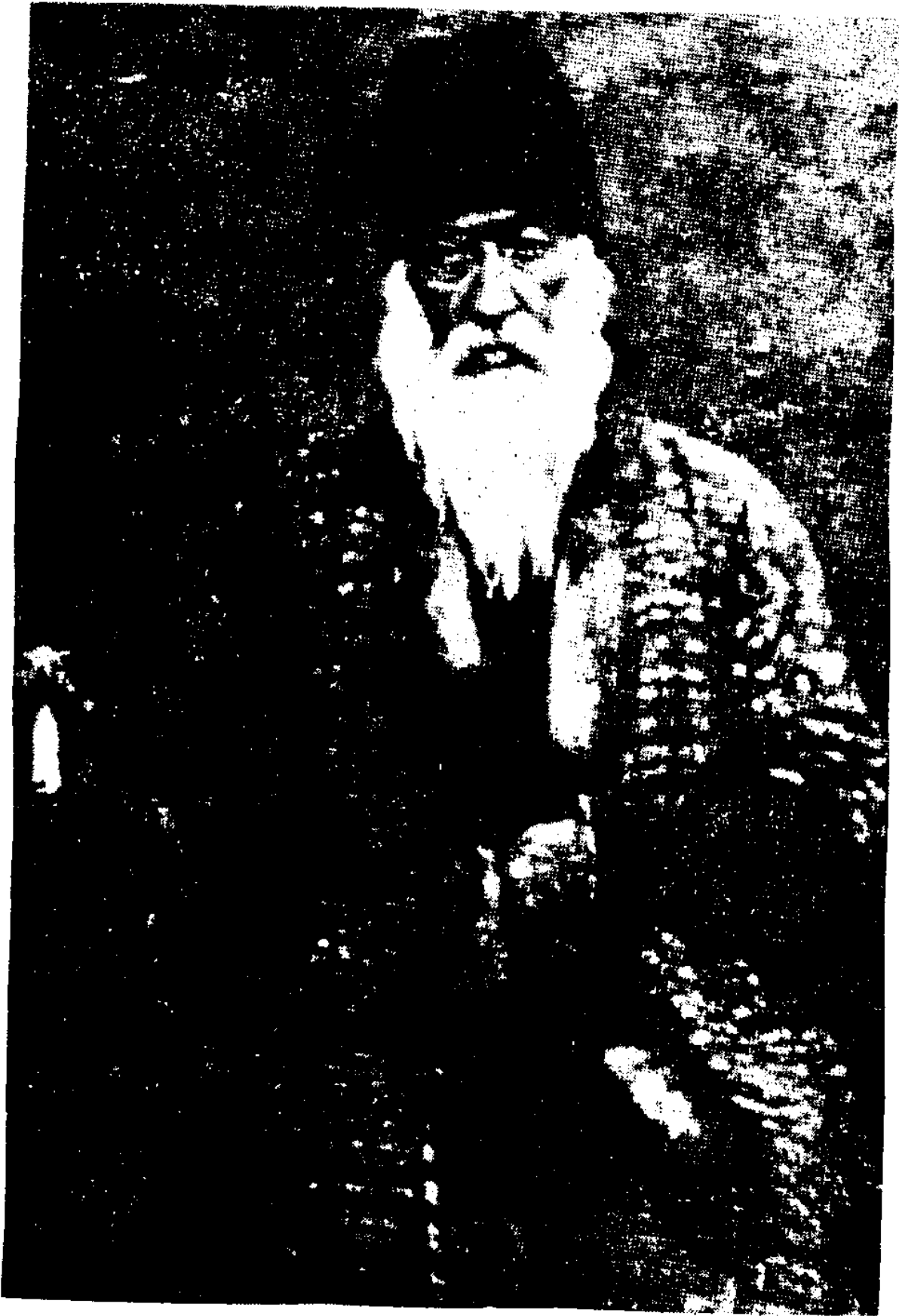
امیر کبیر که وضع خراب و درهم برهم و تشکیلات ویران و از هم پاشیده داخل کشور را بخوبی میدانست بدو شروع باصلاح مور و عزل و نصب مأمورین کشوری و لشکری نموده برای تصدی هر شغل و کار لشکری و کشوری بهترین اشخاصی که صلاحیت این کار را داشتند انتخاب کرده رشته هر کار را بدست اهلش سپرد .

امیر کبیر بعد از تقسیم کارها باصلاح مالیه کشور پرداخت و دفتر خرج و دخل کشور را بخواست، جمع مخارج دو کرو تومان (یک میلیون) افزون از درآمد کل کشور یافت برای جبران این مسئله باصلاحات اساسی ذیل دست زد .

۱- عده‌ای را بریاست میرزا یوسف مستوفی الممالک برگماشت (۱) تا برای هر استان

۱ - میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی پدر میرزا حسن خان مستوفی الممالک می باشد که پس از استقرار رژیم مشروطیت میرزا حسنخان چندین مرتبه بریاست هیئت وزیران و وکالت مجلس انتخاب شده و وقتی میرزا یوسف مستوفی الممالک فوت نموده هفتاد و چند پارچه ملک آباد برای میرزا حسنخان به ارث گذارده بود .

میرزا حسن خان مستوفی الممالک تمام آن دهات را فروخته خرج نمود باستانیای قریه ونک . بعضی از این دهات در موقع ریاست وزرائی اش فروخته شده و بمصارف مملکتی رسیده است مخصوصاً یکی از این دهات (قریه یافت آباد) هنگامی به فرمانفرما فروخته است که در جنگ بین المللی اول رئیس الوزراء بوده و همان روز یا المارسون سوئدی رئیس کل ژاندارمری نزد رئیس الوزراء رفته از عقب افتادن حقوق چندین ماهه ژاندارمری شکایت می کند . مستوفی الممالک تمام هشتاد هزار تومان پولی را که از فرمانفرما بابت فروش یافت آباد گرفته بود به رئیس ژاندارمری می دهد و می گوید حقوق ژاندارمری را پرداخت نماید میرزا حسنخان مستوفی الممالک یکی از چهره های خوب دوران مشروطیت است .



ميرزا يوسف مستوفى الممالك آشتياني

و شهرستان دفاتر خرج و دخل ترتیب داده (دفتر استیفا) حساب درآمد و خرج کلیه استانها و شهرستانها در آن دفاتر واردگشته و نظم و ترتیبی در کار خزانة و دارائی مملکت داده شود و حساب هر يك از آنها درآمد و مخارجش مشخص و معین باشد .

۲ - طرز وصول درآمد را بهم زده و وصول درآمد کشور را از روی ممیزی بطور عادلانه وضع کرد، برخی از مالیاتهای بی موضوع را ملغی و بر بعضی موارد که سابقه مالیات نداشت مالیاتهای متناسب وضع نمود بدون آنکه بکسی ستمی شده باشد .

۳- از هزینه های بی موضوع و حقوق گزاف درباریان و شعرا و شاهزادگان و حتی شاه تاحدی که ممکن بود بکاست (۱) ، برای شاه ماهیانه ده هزار تومان مقرری تعیین نموده که این مبلغ يك ششم حقوق محمد شاه بوده است

نامه زیر که ناصرالدین شاه به صندوقدار خود نوشته گواه این معنی است :

«سهراب خان پولی که برای صرف جیب ما معین شده است ماهی ده هزار تومان است . امروز جناب امیر نظام می گفت معین کرده ام و به سهراب خان داده ام از اول ثور تا آخر سال ماه ده هزار تومان را بحضور بیاورید فی جمادی الاول ۱۲۶۶»

امیر برای اینکه کاملاً موفق شده باشد و در ضمن استثنائی هم قائل نشده باشد نخست از حقوق خود یعنی از حقوق صدراعظم در سال در حدود ده هزار تومان کسر نمود سپس بسایرین پرداخت و مخارج دولت را بعد اعتدال نگاه داشت و همین امر

۱ - واتسون مؤلف انگلس تاریخ قاجاریه در این مورد چنین می نویسد :

از طرف میرزا تقی خان کمیسیونی تعیین گردید که در مسائل مالی مملکت رسیدگی نموده آنها اصلاح نمایند و صورت جامعی از عایدات و مخارج مملکتی حاضر گردید ، در آن صورت معلوم شد مخارج بر عایدات فزونی دارد و اینهمه در نتیجه بخشش های بی حد و حساب حاجی میرزا آقاسی بوده که برای حفظ مقام خود تمنای هیچکس را برای دادن مستمری رد نمی نموده . وجوه نقدی که عاید می شد بمصرف حقوق و مقرری بستگان و منسوبان او میرسید و برای سایرین هم ، سر حکام ولایات دوردست حواله می داد .

حاج میرزا آقاسی باین نظر مقرری ها را بایالات دوردست حواله می داد که حکام آنها را ندهند غالباً هم چنین می شد و حکام آنها را نمی پرداختند و این حواله ها بر می گشت و جزء قروض دولتی محسوب می شد و از آن طرف حاجی میرزا آقاسی بداشتن جود و سخا معروف میگردد .

یعنی کم و کسر کردن حقوق درباریان و شاهزادگان و غیره موجب خشم و غضب درونی عده‌ای از آنها گردیده از همان قدم اول اصلاحات باطناً با میرزا تقی‌خان امیرکبیر بنای مخالفت را گذاشته منتها جرئت ابراز آن را نداشته ولی در انتظار فرصت بودند تا در موقع مقتضی تلافی و جبران نمایند .

۴- از بخششهای بی‌مورد گاه ناگاه شاه و مخارجی که از خزانه دولت باید داده شود جلوگیری کرد و نمی‌گذاشت مشتی متملق و اخاذ شاه را احاطه نموده دائماً اخاذی و جیب خود را پر نمایند تا از این بابت هم هزینه‌هایی سر بار مخارج کشور گردد .
واتسون می‌نویسد :

«امیرنظام دشمن فساد اخلاق بوده و برضد این دشمن عمده‌ی جداً مبارزه مینمود و تصمیم داشت اخلاق ناپسندیده را بکلی از میان ایرانیها براندازد و در زمان خود از فساد اخلاق جداً جلوگیری کرد .

یکی از عادات مذموم ایرانیها موضوع مداخل است ، این کلمه بمسامع ایرانی بسیار خوش آیند میباشد، مستخدمین دولت فقط ، پامداخل خوشحال میباشد، موجب و مقرری آنها چندان مورد توجه نیست و فقط مداخل يك شغل است که تمام حواس آنها را بطرف آن شغل جلب می‌کند .

میرزا تقی خان خود کسی نبود که اسم مداخل یارشوه پیش او برده شود ، این مرد بی‌طمع تمام اصول ورشته‌های مذموم یعنی مداخل و رشوه را برهم زد و از بین برد و ارتکاب آن را بکلی موقوف نمود .» (۱)

«چیزی که بیش از همه اسباب تعجب خود ایرانیها بود ، آن بی‌طمعی میرزا تقی خان امیرنظام بود که نه تعارف قبول میکرد ، نه رشوه میگرفت و نه اعتنائی به تعجملات داشت و همین مسئله باعث زوال و خرابی او شد . با این ترتیب که آن تعارقات و پولهای را که بعنوان رشوه و تعارف باو میدادند و او قبول نمیکرد این پولها صرف خرابی و شکست او شد و برای برانداختن او بکار رفت (۲) .»

۱ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس صفحه ۴۶۵ و ۴۶۷

۲- صفحه ۴۶۷ همان کتاب

وزیرمختار انگلیس در گزارشی که روز ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹ بوزارت خارجه انگلیس فرستاده می نویسد : « . . . پول دوستی که طبع ملی ایرانیان است در وجود امیر بی اثر است و او یکی از افراد انگشت شمار در این مملکت میباشد که فقط و فقط سعادت و نیک بختی و طنش را در دل دارد . . . » (۱)

مؤلف تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه در مورد نظم دارائی کشور چنین می نویسد :

نظم مالیة کشور
«در انتظامات داخلی ابتدا از تنظیم مالیه شروع کرد و در همان اوایل ورود ، اقساط یکی دوساله حقوق مستخدمین دولتی را با رضایت خود آنها کم و کسر کرد و پرداخت و اسناد خزانه را از دست و پا جمع و اعتبار حواله جات و بروات دولتی را برقرار نمود.»

«میرزا اسمعیل مستوفی می گوید : « با میرزا نصرالله پسر م بسدیدن امیر نظام رفتیم از من پرسید مواجب شما عقب نیفتاده است ؟ گفتم دوسال است بی حقوق خدمت می کنم ، گفت : بروات آن را حاضر دارید ؟ از قضا حاضر بود بدستش دادم پس از اندکی تأمل گفت چقدر کسر می کنید نقد حواله بدهم ؟ گفتم اختیار با شماست . گفت : چند تا پسر دارید ؟ گفتم شش تا ، گفت : یقین اکثر عیال و اولاد هم دارند . گفتم چند تائسی از آنها داری زن و بچه هم هستند گفت : دو عشر کسر چطور است ؟ گفتم هر چه جنابعالی بکنید راضیم . بروات دوساله حقوق ما را گرفت و پای همانها دو عشر کسر کرده و حواله داد ، بعد گفت :

من عده ای غلام مخصوص برای مأموریت های خصوصی خود استخدام میکنم یکی از پسر هاتان را بمن بدهید . من میرزا حسینخان را معرفی کردم و او را وارد خدمت کرد . و ریاست عده ای از غلامان خود را به او وا گذاشت و حقوق برای او برقرار کرد .

از این جمله معلوم میشود که در کسر کردن حقوق هم رعایت عیال داری اشخاص

۱ - اسناد وزارت خارجه انگلیس جلد ۱۴۶ ردیف ۶۰ نقل از حقوق بگیران انگلیس در ایران .

را می‌کرده و از هر کس بقدر توانائی او کم می‌شموده و در عوض بار نانخور خانواده را هم در مقابل خدمت آتیه سبک می‌کرده است» .

سپهر مؤلف ناسخ التواریخ در جلد سوم بطور کنایه و اشاره و کم کردن حقوقش می‌گوید :

«وقتی شنیدم یکی از وزرای نادان (۱) روی بامردی دانا کرد و گفت تو راه‌سال از دولت پادشاه دوهزار و سه هزار تومان زر مسکوک چرا باید داد با اینکه یکتن سرباز ده کس مانند تو را بس باشد من این زر از تو بازگیرم و بجای تو دویست و سیصد تن سرباز فرآزم . اما ندانسته بود که چون روز گریه پیش آید یکتن این مردم فقیه دوهزار و سه هزار تن این سربازان را چون گوسفندان برانند اگر بخواهند چنان کنند که بر تیغ تیزشان بتوان گماشت و اگر بخواهند چنان کنند با تیغ تیزشان نتوان داشت مسا چنان می‌گیریم که این جماعت بکاری نیستند با اینهمه حشمت دولت و شکوه سلطنت بدین مردم لاغر تن و ضعیف نیت است که هر سال از خزانه دولت زری شایگان برایگان

۱- منظور نویسنده ناسخ التواریخ از وزیر نادان امیر کبیر و مرد دانا هم خودش بود زیرا در جای دیگر نوشته «میرزا تقی‌خان دوهزار تومان زر مسکوک از مرسوم و مواجب من بنده بکاست» .

با احتساب هزینه زندگی در آن موقع بطوری که روزنامه وقایع القافیه در شماره ۷۷ مورخ چهارم شوال ۱۲۶۸ می‌نویسد : «گندم خرواری (صدمن) ۲۴ قران (ریال) گوشت یکمن (سه کیلو) یکقران (یکریال) روغن (حیوانی اعلا) چهار من ده قران (ده ریال) معلوم می‌شده که دوهزار تومان چه مبلغ گزافی بوده است ، نیز برای مثال هزینه زندگی در آن موقع باید بمسافرت ناصرالدین به عتبات اشاره نمود چه در سفری که وی بعتبات رفته بود گرانی و قحطی در پایتخت و شهرها دیگر بروز می‌نماید و مردم در کوچه و بازار این مضمون را می‌خواندند :

شاه کج کلاه ، رفته کربلا ، نان شده گران ، یکمن یکقران ، ما شدیم اسیر ، در دست وزیر - و امیر کبیر با این دوهزار تومان که از حقوقش کسر نموده چه کارهای مهمی می‌توانسته انجام دهد و چه تعداد نفراتی سرباز می‌توانسته استخدام و تربیت کند . چه خوب سروده حافظ شیرازی :

جای آنست که خون موج زند در دل لعل زین تغابن که خرف می‌شکند بازارش

ستانند و هر روز بر اسب خویش لگام زر وزین زرین بندند و با ملازمان خود در حضرت پادشاه حاضر شوند و هر جا جلوس کنند سخنهای سنجیده بتوانند گفت و رأی ستوده بتوانند زد همانا هر جامردمان از شاهزادگان و بزرگان و امیران گروه گروه بینند رئیس آن جماعت را پادشاه خوانند و ملك او را دولت نامند و نیز نبینی که پادشاه یکتن باشد و به کفایت و درایتی که خدا او را داده در میان چندین کرور مردم هر که را بخواهد بکشد و اگر بخواهد ببخشد ، این سخن را فردوسی نیکو فرماید :

بیت

چه يك مرد جنگی چه یکدشت مرد هسای بود روز ننگ نبرد
وما برضای یکتن پنجاه کس مرد داننده را از حضرت پادشاه پراکنده نخواهیم داشت»

* * *

متأسفانه نویسنده ناسخ التواریخ در استدلال و استشهادی که به شعر فردوسی کرده راه اشتباه را پیموده است زیرا منظور امیر کبیر هم همان گفته فردوسی بوده و میخواسته از حقوق مفتخوران درباری بکاهد و بجای آن برای حفظ حدود و ثغور کشور مرد جنگی و سرباز استخدام و تربیت کند . بعلاوه اگر صدر اعظمی به بزرگترین عیب و بدبختی مملکت که عدم تعادل بودجه است بخواهد توجه کند و برای متعادل ساختن آن قیام و اقدام نماید محیط بقدری نامساعد بوده که متنفذین او را نادان خطاب می کرده و برای فنا و نابودی او همه با یکدیگر هم قول و متحد گشته و بالاخره کار را به جایی می رسانند که با آن حال فجیع با کمک ایادی خارجی بقتل میرسد .
امیر کبیر خوب می دانسته که از مفتخوران درباری جز دروغ، مداهنه، ریاکاری دلقکی ، مجامله و بالاخره تملق گفتن کاری ساخته نیست . این متملقین منحصر به دوران قاجار نبوده بلکه از قرنهای قبل در ایران رایج بوده و شاعر توانائی که بخوبی می توانسته اشعاری وطنی و حماسی که روح وطن خواهی و خدمتگذاری و فداکاری را ترویج و ترغیب نماید می گفته است :

نه کرسی فلک نهاد اندیشه زیر پای
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند
سعدی شیرازی بتعرض در جواب گفته است :

چه حاجت که نه کرسی آسمان
مگو پای عزت بر افلاک نه
نهی زیر پای قزل ارسلان
بگو روی اخلاص بر خاک نه

حکیم قآنی بزرگترین شاعر و قصیده سرای عصر قاجاریه در قصیده هفتاد و یک
بیتی درباره تعدیل بودجه کشور و کم و کسر کردن حقوق و مستمری درباریان و خودش
بر خلاف نویسنده ناسخ التواریخ که میرزا تقی خان را به زشتی یاد کرده او را ستوده
است . اینک مطلع و چند بیت از آن قصیده :

پی نظاره فرخ هلال عید صیام
چو دیدم دوسرانگشت بر دو چشم نهاد
بمن ز گوشه ابرو هلال را بنمود
نعیم هر دو جهانش به کام دل حاصل
قوام عالم و تاریخ آفرینش جود
درنگ حزمش بخشیده تخت راجنبش
کفایتش زده سرپنجه با قضا و قدر
ببزم او نتوان رفت بی رکوع و سجود
بدان رسیده که اندیشه خونشد در مغز
بعقل مبهمی ار رو دهد برون آید
ز طیب خلق تو نبود عجب که مردم را
بهر که سایه خورشید همت تو فتد
بیمن رأی رزین تو بس عجب نبود
بعقل دیده او هسام را کنی خیره
گهر فشانی یکروزه تو بیشتر است
نهاده فایض نهبت بی پای حکم رسن
خدای گانا آب زلال مستغنی است

هلال ابروی من دوش رفت بر لب بام
بدان نمط که دو فندق نهی بدو بادام
نیافتم که از آن هر دو مساه عید کدام
ز یمن طاعت صدر مهین امیر نظام
که آفرینش عالم بدو گرفت قوام
شتاب عزمش افزوده ملک را آرام
سیاستش نهاد اشکنجه بر صدور عظام
ثنای او نتوان گفت بی درود و سلام
ز شرم آنکه بمدحش چسان کند اقدام
بیک اشاره سبابه تو از ابهام
بجای موی همه مشک روید از اندام
همه ستاره فشاند بجای خوی زمسام
که کودکان همه بالغ شوند در ارحام
ببجزم تو سن اجرام را نمائی رام
ز هر چه قطره که تا حشر می چکد ز غمام
نموده رایض امسرت بقرق بسا دلجام
که تشنگان دل آزرده را بپرسد نسام

همین بس است که سیراب میکنند همه را
ز فیض خویش سپاس و ثنا طمع دارد
بپیش رحمت عاشرین تفراتوسی نکنند
هزار بار گرش تشنه قدح و مدح کند
بقدر تشنگی هر کسی فشاند فیض
کنون تو آبی و ما تشنه لب ببخش و ببین
چو در اجابت مسؤل جود تو دارد
بیان صورت حال اینقدر مرا کافی است
بهرچه روزی مسموم هست خوشنودم
ز حکم بار خدائی عنان نخواهم تافت
هزار بار گرم ریسز ریسز کنند
چو او ببیند دیگر چرا دهسم عرضه
خدا بجود تو ارزاق ما حوالت کرد
چنان کریم و رحیمی که می ندانندت
قضاعنا نکش خلقست سوی رحمت تو
سخن چو عمر تو خوشتر اگر دراز کشد
همیشه تا چو دو معنی ز یک سخن خیزد
زبان هر که چو نشتر ترا بیازارد

اگر سکندر رومست اگر قلندر جسام
که این سپاس بس اورا که هست رحمت عام
ز کام تشنه لبان گر دعاست و دشنام
نه کم کند نه غزاید به بخشش و انعام
اگر فقیر حقیر است اگر ملوک کرام
بقدر رتبت ما و السلام و الکرام
هزار بار فزونتر ز سایلان ابرام
کنون تو دانی و روزی دهنده دد و دام
ز دل بپرس که ایزد چنان نهاد اقسام
بحکم آنکه بر آن نسخه جاری است احکام
زبان دق نگشاییم به ایزد اعلام
چو او بدانند دیگر چرا کنم اعلام
وگر نه بر تو چه افتاده بود رنج انام
ز شوهر و پدر خود آرامل و ایتام
وگر نه اینهمه گستاخ هم نیند عسوام
که خوش فتد بر حق از کلیم طول کلام
سخنوران بلیغش کنند نام ابهام
دلش پر از خون بادا چو شیشه حجام

نیز شرح ذیل که عین رونوشت متن دستخطی است که امیر کبیر در جواب نامه
شاه نوشته و او را منع می کند لباس خود را به شخص اخاذی که از شاه تقاضای آن
را کرده ببخشد اینک متن نامه امیر کبیر :

دستخط امیر کبیر

«قربان خاکپای همایون مبارکت شوم دستخط همایون زیارت شد در باب کلیچه
برای شخص معلوم حقیقتاً اگر نیت اینطور آدمها در استدعای لباس تن مبارک افتخار و

اعتبار باشد زهی نیت درست وزهی سعادت اگر برای چرچی گری و اخاذی است امری است هلیعه در هر صورت انشاءالله مرحمت نمی فرمایند اما این آدم که من دیدم که بی ضرب چهارگانه میرقصه بخصوص که از نو پیرایه ای بر او بندند زیاده جسارت نورزیده چند کاغذ رسیده بود در جوف عریضه فرستادم که به نظر همایون برسد باقی الامر همایون» .

همچنین نامه زیر که امیر کبیر در جواب نامه شاه نوشته است بخوبی می رساند که از پرداخت حوالجات شاه امتناع می نمود و این موضوع را نیز با يك وضع صمیمانه و خودمانی بشاه متذکر شده است .

دستخط امیر کبیر

«قربان خاك پای همایون مبارکت شوم دستخط همایون که مایه افتخار بود زیارت گردید اولاً در باب مقصرین ، در انبار هستند ثانیاً در باب شاهسون و موغان شام موسی خان را نزد جناب وزیر مختار فرستادم و بطرز دوستانه پاره ای پیغامات دادم و عده داد که بنویسند مانع نشوند انشاءالله به یاری خدا و یاطن ائمه اطهار (ص) می گذرد. ثالثاً در باب وجه شاهی اشرفی مقرر فرموده بودند فلان راحت نمی گذارد گاه هست خاك پای همایون معلوم شده باشد فدوی در وجوه مخارج اتقائی قبله عالم روحنا فداء مضایقه و خودداری نمیکنند اینقدر برای همایون آشکار باشد که بخدا من جمیع عالم را برای راحتی وجود مبارک همایون میخواهم اگر گاهی جسارتی شود از آن راه است میخواهد که خدمت شما از جهت پول مخارج لازمه معطل نماند و الامال کلا از خودتان است فدوی را چه حد آن هست که در انجام رضای خاطر مبارک خودداری نماید با این عقیده که دارد و وجود ناقابل خود را در رضای خاطر مبارک وقف می داند. اما خود فدوی دیناری با حدی نخواهد داد آنچه باید به مردم بدهد بمخارج لازمه قشون پادشاهی می دهد اما قبله عالم انشاءالله عیبی مرحمت می فرمایند دستخط که به دوستعلی خان صادر شده بود زیارت کرد بدیهی است که وجه حاضر خواهد شد زیاده جسارت نورزید باقی الامر همایون» ،

۴- از دست اندازی شاه بخزانة و جواهرات سلطنتی ممانعت بعمل می آورد منتها با لسان نرم و ملایم از شاه جلوگیری می نمود که از جواهرات سلطنتی و خزانه دولت دست نزنند چنانکه شرح ذیل که رونوشت عین نامه امیر کبیر است بشاه نوشته و اصل آنهم فعلاً در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است کاملاً صحت این موضوع را آشکار می سازد و بخوبی می رساند که امیر کبیر تا چه حد مواظب و مراقب شاه بوده است .

دستخط امیر کبیر

هو

قربان خاکبای همایون مبارکت شوم - دستخط همایون زیارت شد اولاً احوال این غلام از تصدق سربله عالم روحنا فدا بد نیست ثانیاً درباب رفتن به خزانہ و بیرون آوردن الماس بدینہی است هرطور فکر فرموده‌اند صحیح است ، البتہ قبل از وقت ہم این غلام می‌بیند کہ می‌خواهند چه بسازند زیرا چنان نباشد کہ ہیچ الماس پیاده درخزانہ نماند خوب نیست خود فدوی ہم می‌آیم دیوانخانہ می‌خواهم بہ دیدن نواب بروم - زیادہ جسارت نورزید».

۵- هزینه و درآمد کل کشور را طوری حساب کرد کہ در سال مجموع کل درآمد دو کروڑ تومان (۱۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال) بیش از مجموع کل مخارج کشور باشد و این دو کروڑ تومان برای احتیاط درخزانہ دولت ذخیرہ شود تا اگر موقعی دولت بخواهد لشکر کشی و یا مخارج اساسی نماید سیم و زر مسکوک در خزانہ دولت بحد کافی موجود باشد .

امنیت راهها (۱)

امیر نظام علاقه زیادی بہ امنیت راهها داشت و بزودی طوری امنیت حاصل شد کہ مسافر و کالا بدون هیچ مزاحمت در کل کشور بگردش افتاد اگر کسی ہم تهور می‌کرد و باری از قافله‌ای می‌زد همین کہ بعد حساب عواقب کار را می‌کرد ناچار بود مال را در راه بیندازد و فرسخها از آن محل بگریزد و راهزنی بالمره در کار نبود و منسوخ گشته بود در پیدا شدن این قبیل دله دزدی‌ها ہم بحدی اطمینان حاصل بود کہ بہ تناسب دوری و نزدیکی محل واقعه با مرکز، برای پیدا شدن آن تاریخ تعیین و بصاحب مال گفته می‌شد «فلان روزییا و مال را بگیر» داستان ذیل را من در جوانی از چندین نفر از پیر مرد های معاصر دورہ شنیده‌ام کہ علاقه امیر نظام را بہ امنیت راهها و بخصوص تشہیر و تظاهر او را در این موضوع نشان می‌دهد .

یکی از غلامان امیرنظام در مراجعت از مأموریتی در گردنه قهرود یکبار شال
ترمه کشمیری در گوشه‌ای می‌یابد و به تهران می‌آورد و بوسیله سر دسته خود به امیر
نظام خبر می‌رساند. امیرنظام می‌گوید:

«بار را تحویل عبدالحسین صندوقدار بدهید ولی هیچکس نباید از این موضوع
خبردار شود».

بعد از دوسه روز تاجر صاحب مال با چاروادار حامل نزد امیرنظام آمد و گم
شدن مال خود را در منزل قهرود اظهار داشت امیرنظام گفت: «دو هفته بعد بیا مالت
حاضر خواهد شد»، عبدالحسین می‌گوید: (روز موعود رسید و مخصوصاً جمع کشمیری
از رجال و شاهزادگان را امیرنظام احضار کرده بود صاحب مال آمد رسیدن موعد را
بعرض رسانید به امر امیر بارشال را بمجلس امیر بردیم صاحب مال از روی بارنامه
محتویات بار گمشده را یکی یکی با توصیف رنگ و طرح می‌خواند و من از میان بار
بیرون می‌آوردم و تحویل میدادم حضار تعجب می‌کردند جز من و غلام و غلام‌باشی و
خود امیرنظام کسی خبر نداشت که مال قبل از اظهار صاحب مال پیدا شده و حاضر بوده
و اینها همه برای تشبیر و تظاهر است.

روزنامه وقایع اتفاقیه در شماره ۲۸ مورخ ۵ صفر می‌نویسد:

«امنیت ترکمن صحرا بعدی است که یک نفر دونفر از اردوبه استرآباد (گرگان)
واز استرآباد به اردو آمد و رفت می‌نماید و اگر مالی از اردو در صحرای ترکمانان
گم بشود، ترکمانان پیدا نموده می‌آورند در اردو و جار کشیده بصاحبش می‌رسانند.
اگر استبداد روشنفکر بی‌طمع و بی‌غرض عادل عاقل در این عالم ممکن بوده
وجود یابد مسلماً بهترین طرز حکومتها می‌شد و مسلماً حکومت سه چهارساله امیر
نظام در این کشور تا حدی این جنبه‌ها را داشته و عبث نیست که ذکر خیر او حتی در
زمان ناصرالدین شاه هم ورد زبانها بوده است (۱)

۱- واتسون هم در کتاب قاچاریه در اینمورد چنین می‌نویسد:

«تنظیمات و اصلاحات روش حکومت امیرنظام بنا به تجربیاتی که حاصل شده است

بقیه باورقی در صفحه بعد

اصلاحات لشگری

میرزا تقی خان امیر کبیر پس از اصلاح دارائی کشور باصلاح
ارتش پرداخت، زیرا چنین عقیده داشت که ارتش روح کشور
است و اگر مملکتی بخواهد نیرومند شود باید ارتش نیرومندی داشته باشد و با آنکه
اصولا در کوتاه کردن و ریختن الفاظ زیاد چه در نوشتن و چه در صحبت اصرار داشت
معینا بیشتر وقت خود را صرف ارتش و مؤسسات لشگری مینمود و در اینمورد آنی
غافل نمی گشت. چنانکه از نظر مراقبت کامل اغلب روزها صبح زود به سربازخانه ها
می رفت و اسلحه و مهمات آنها را بازدید می کرد سپس از فرد فرد سربازان در خفا
بازجویی میکرد که آیا حقوق آنها کاملا رسیده است یا نه؟ بعلاوه در سربازخانه چگونه
با آنها رفتار می نمایند و وضع غذا و خواب آنها چگونه می باشد و اگر می فهمید که
افسری به سربازی تعدی بیجا نموده و یا به حقوق او چشم طمعی دوخته او را سخت
مجازات می کرد.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

بهترین اصول مفید حکمرانی بوده که برای يك مملکت شرقی لازم می باشد یعنی استبداد
عادلانه مترقی».

* * *

اصولا باید اعتراف نمود که حکومت های استبدادی هر قدر هم که عادل و خوب باشد
باز معایبی دارد بمصداق:

هزار بار بود به ز صبح استبداد برای دسته پا بسته شام آزادی

چون در حکومت های استبدادی و فردی که اراده يك فرد حکومت می کند نبوغ و
شخصیت رجال وطن خواه و خدمتگذار جامعه محکوم است زیرا سلاطین مستبد و -
دیکتاتور افرادی را می خواهد که کورکورانه اطاعت کنند و اگر فردی روی اصول وطنخواهی
و خیرخواهی از خود اظهار عقیده و یا مقاومت کند محکوم است و از جامعه طرد و باید اعدام شود
و این موضوع روی سوابق و شواهد تاریخی بکرات به اثبات رسیده است و این خود
یکی از مضار حکومت های استبدادی و فردی است.

سعدی شیرازی در گلستان در این مورد چنین گفته است:

خلاف رای سلطان رای جستن بخون خویش باشد دست شستن
اگر خود روز را گوید شب است این بپاید گفت آنک ماه و پروین

افواج موظف بودند که همه روزه به مشق و تعلیمات نظامی بپردازند که تا آن تاریخ مرسوم نبود. همچنین برای هر هنگ طبیعی معین و مشخص انتخاب نمود.

اصلاحات لشگری

واتسون در مورد اصلاحات ارتش چنین می گوید:

«اولین قدم میرزا تقیخان اصلاح امور نظام بوده و گرفتن سیورسات را از رعیت بکلی غدغن نموده و رعایای ایران را از يك بلای غارتگری نجات داد. . . . قشون ایران پر طاقت ترین و صبورترین قشونها می باشد و هرگاه روزگار حکمرانی میرزا تقیخان امیر نظام بطول می انجامید، شاهنشاه ایران دارای يك قشون منظم و مرتب صد هزار نفری می شد که هم خوب به فن نظام آشنا و هم خوب مسلح باشند، امیر نظام این تصمیم خود را بموقع اجرا می گذاشت و هرگز تغییر عقیده نمی داد چونکه خوب تمیز داده بود که رکن اعظم و اساس بقای سلطنت قاجاریه همان قشون می باشد (۱)».

علاوه بر مشکلات مالی، مخالفت و ضدیت یکعده اشخاص با نفوذ مملکت هم بر آنهمه مشکلات مزید می شد، در صورت مواجبهای قشونی یکعده از صاحب مناصبان نظامی بودند که هیچ ابواب جمعی قشونی نداشته مواجب و مقرری شان را دریافت مینمودند فوج مستحفظ شاه در زمان فتحعلیشاه ششصد نفر بودند، در زمان محمد شاه روی کاغذ چهار هزار نفر آمده بود اما عده حقیقی آنها از ششصد نفر تجاوز نمیکرد، در صورتی که مواجب چهار هزار نفر پرداخت می شد.

«اوضاع مستخدمین کشوری از حیث خرابی کمتر از اوضاع لشکر نبوده، عده زیادی مقرری های گزاف دریافت می داشتند که حاجی میرزا آقاسی در حق آنها برقرار نموده بود در صورتی که هیچ خدمتی انجام نداده بودند و غالب این اشخاص وظیفه خوار از سلك علماء و مردمان صاحب نفوذ بودند، بنابراین مجبور نبودن این قبیل

۱- روابط سیاسی ایران و انگلیس.

اشخاص که دست از این طعمه‌ها بردارند فوق‌العاده مشکل بنظر می‌رسید ولی عزم و اراده میرزا تقی‌خان خیلی بیش از اینها بوده و با کمال رشادت تصمیم گرفت از مخارج دولت بکاهد و مستمری‌ها را پاکم کند و یا اصلا ندهد ، چونکه اغلب آنها از علما و شامزادگان بودند، (۱) .

میرزا تقی‌خان حسنخان یوزباشی را مأمور نموده که از اردبیل و مشکین شهر يك فوج سرباز بگیرد حسنعلی‌خان سرهنگ را فرستاد از گروس يك فوج سرباز گرفت همچنین از خراسان يك فوج از کراز اراك يك فوج از مراغه ، يك فوج از خلخال ، يك فوج از کرمان، يك فوج سرباز جدید گرفته و مطابق اسلوب جدید به آنها تعلیمات داده شد . طبق نامه امیر گویا مدرسه‌ای هم برای تربیت افسران و معلمین جهت تعلیمات هنگهای جدید تأسیس گردید ، اینك قسمتی از نامه امیر به ناصرالدین شاه :
... امتحانات شش ماهه مدرسه بخوبی انجام یافت قرار شد بجهت جنگ چندین فوج مشق مخبران بکنند چون برای جنگ بهترین جنگها ، در نزد صاحبمنصبی که فردا وارد می‌شود ، علم ساختن قلعه و بردن مارپیچ و ساختن هل را خواهد آموخت بزودی در ایران صاحب‌منصبان بطریقی تربیت خواهند شد (۲) .

از نامه دیگر:

فوج خلخال خوب مشق می‌کند استعدادی بارون صاحب هم همین است که بنظر همایون برسد در امر مدرسه وقت زیاد لازم است، آدم معقول و متشخص میخواهد که سررشته از همه چیز فرنگی و ایرانی داشته باشد ، علی‌العجاله خوب است اغلب متعلمین خوب ترقی کرده‌اند که معلمین تصدیق می‌کنند، (۳) .

۱ - روابط سیاسی

۲ و ۳ از کتاب سیاستگران دوره قاجار است .

لا اله الا الله الملك الحق المبين

عبد محمد تقی (متن مهر امیر کبیر)



مهر مخصوص امیر کبیر که ششگوشی رسی
به آن مشهور میگردد.

یکی دیگر از اصلاحات امیر کبیر طرز گرفتن سرباز بود که قبل از او تقریباً سرباز
چریک بوده و وضع نامناسبی داشت و بایستی با یک طریق جدید مقرراتی وضع شود
این طرز جدید را امیر سرباز بنیچه بجای قشون چریک قدیم و داوطلب

برقرار کرد .

در تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه چنین شرح می دهد :

«بنیچه ظاهراً از کلمه (بن) بمعنی ریشه اخذ شده و بمعنی اساسنامه و در اصطلاح مالیه سابق عبارت از صورت تقسیم مالیات برده بر آب و خاک آمده است که سهم هر جریب زمین یا ساعت آب یعنی واحد مالیاتی را معین و بدهی هر مالک را از کل مبلغ مالیات مشخص نماید ، برای آنکه قشونگیری هم مثل مالیات بر پایه اساسی مستقر شود بنیچه مالیاتی را ماخذ دادن سرباز هم مقرر داشتند خرج سفر سرباز تا محل اردوگاه و فرستادن کمک خرج برای سرباز و پادارانه دادن به خانواده در مدت بودن او در سرخدمت بر عهده صاحب بنیچه (مالک) بود ، دولت هم جیره جنسی و مواجب نقدی در ششماه مدت خدمت باو می پرداخت که در شش ماهه مرخصی خانه نصف میشد حقوق شش ماهه مرخصی خانه این افواج با سمشش ماهه محلی در دستور العمل (بودجه) هر ولایت بخرج می آمد هر سال موقع نوشتن دستور العمل هر ولایت معین می کردند که هر ولایتی چند فوج ساخلو (پادگان) لازم دارد تا مصارف ششماه سرخدمت آنها در دستور العمل ولایت پیش بینی شود .

وزیر لشکر با لشکر نویسان خود این کار را هم مثل بنیچه برده و صورت تقسیم عده هر فوج بردهات بر عهده داشت که با صلاحدید و امر شخصی اول مملکت و یا سپهسالار تمام این کار را اداره می کرد . در قشون سواره هم که از ایلات گرفته میشد همین وضع را برقرار کردند منتهی در آنجا واحد سوار عده شتر یا گاو و یا گوسفند بود که هر کس بقدر احشام خود سوار می داد ولی به سوار ششماه محلی نمیدادند و هر وقت آنها را احضار می کردند جیره و مواجب و علیق اسب می گرفتند ، تسویچی هم مثل پیاده بود .

این ترتیب صد هزار نفر پیاده و سی هزار سوار و عده لازم تسویچی در اختیار دولت گذاشت که هر وقت هر عده از آنها را برای مشق یا ساخلو (پادگان) هر ولایت یا جنگ لازم داشته باشند از آن استفاده کنند بدیبهی است که لباس این قشون هم متحد الشکل و کوتاه شد ولی سرکردهها باز هم لباسهای بلند خود را داشتند بخصوص در

موقع سلام جبهه می پوشیدند و شال و کلاه بر سر می گذاشتند (۱) .
روزنامه وقایع اتفاقیه در شماره ۲۰ چنین می نویسد :

« در این ایام امنای دولت ایران در راه انداختن قورخانه و جباخانه کوشش تمام دارند در اکثر شهرهای معظم ایران قورخانه و جباخانه بطور خوب بر راه افتاده است . تفنگهایی که در جباخانه ها میسازند بهتر از بعضی تفنگهایی است که در این روزها از ولایات کشور انگلیس آورده اند . بخصوص در چخماقشان که بسیار خوب میسازند استادان و صنعتگران بسیار قابل شده و ترقی کرده اند خصوصاً در ساختن مهتاب بجهت آتش دادن توپ بطوری خوب میسازند که در فرنگستان چند سال قبل باینطور نتوانسته اند بسازند یعنی وقتی آتش گرفت در زیر آب هم میسوزد . . . »

واتسون در تاریخ خود می نویسد :

«میرزا تقی خان امیرنظام که در این موقع مصدر امور لشکری و کشوری بود تمام ترقیات او در سایه هوش سرشار خود و خدمات صادقانه بوده ، این شخص ذاتاً غیر از هموطنان خود شناخته شده ، اگر بلیزار یوس (۲) یگانه مرد توانای دولت بیزانتین توانست در مقابل رومیهای فاسد مقاومت کرده بر آنها تفوق پیدا کند ، میرزا تقی خان امیرنظام نیز توانست در مقابل فساد اخلاق هم وطنان خود موفقیت حاصل نماید .

با ظهور میرزا تقی خان امیرنظام در ایران معلوم می شود که هنوز ریشه مردان بزرگ بکلی از ایران کنده نشده است و نژاد ایرانی هنوز هم می تواند مردان لایق و توانایی بوجود آورد ، در حقیقت میرزا تقی خان امیرنظام بهترین نمونه و شاهد این قبیل مردان برجسته می باشد . این افتخار نصیب فراهان از محال سلطان آباد عراق

۱- صفحه ۹۲ جلد اول تاریخ اجتماعی

۲- Belisarius از سال ۵۰۰ تا ۵۶۰ میلادی حیات داشته و یگانه سردار نامی دولت بیزانتین بوده . معاصر انوشیروان است و با قشون ایران هم جنگها نموده است همان معامله را که ایرانیها با امیر نظام نمودند رومیها بیزانتین هم با بلیزار یوس همان معامله را کردند .

(اراك) شد که در پرورش و بعرضه رساندن این یگانه سیاستمدار و حکمران لایق شرق وسط بوده ، اسم این مرد بزرگ که در تاریخ جدید ایران ثبت شده در ردیف اسم یکی از آن مردان نادری است که مدام دیوجانس (۱) در روزهای روشن با چراغ دنبال آنها می گشت» (۲)



نامه تاریخی زیر که امیر کبیر به شاه نوشته بهترین سند اثبات این موضوع است :

هو

«قربان خاکپای همایونت شوم دستخط همایون زیارت شد مقرر فرموده بودید که در باغ بسر کار همایون خوش میگذرد انشاءالله همیشه خوشوقت باشید این بنده صبح رنتم فوجها را بینم از شدت باد مرخص کرده بودند بعد برگشتم در منزل خود مشغول امر تفنگک افواج بودم که بلکه چاره ای برای تفنگک بکنم که دیدم آدم ایلچی روسیه با کاغذی وارد شد و وعده فردا را بدوساعتی خواست باقی احوال معلوم تازه تری نبود که به خاک پهای همایون معروض دارد - فرمان مهدیقلیخان را می گویم نوشته بدهند زیاده جسارت نورزید»

همچنین در نامه دیگر خود به ناصرالدین شاه چنین نوشته است :

«قربان خاکپای همایون مبارکت شوم فدوی دو روز است که روزه می گیرد نه خوبست و نه بد راهی می رود نه مثل اول نه می تواند پی کار برود نه میتواند بیکار بنشیند فردا خاکپای همایون شرفیاب میشود تازه ای نبود که جسارت بعرض نماید مگر امشب میخواهد قرار کار تورخانه انزلی شود که آدمی برای تورخانه و تعمیر توپها بنرستد کاغذ های بغداد نزد میرزا محمد علیخان است هنوز نزد این غلام هم نیاورده تاکید خواهند فرمود احکام مازندران را حالا فدوی مهر کرده نزد میرزا زین العابدین حاضر است البته بنظر مبارک خواهد رسید زیاده جسارت نورزید باقی الامر همایون»

۱ - مولوی دردیوان شمس چنین گوید :

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

۲ - روابط سیاسی ایران و انگلیس صفحه ۴۶۱

نامه دیگر در جواب نامه شاه .

هو

قربان خاکپای همایونت شوم فردا انشاءالله سواری شما مبارك است راستش این غلام هم میل دارم که در رکاب همایون انشاءالله سوار شوم - دیگر کتابچه قشون را دیدم خیلی غلط داشت که بنامش که از تازه بنویسد تا هفته آینده همان تمام شود زیاده جسارت نورزید باقی الامر همایون مطاع «

علاوه بر نامه های فوق که اصل آن متعلق به کتابخانه مجلس است اسناد دیگری هم می باشد که بعداً ضمن نامه های امیر کبیر ذکر خواهد شد .

اعتماد السلطنه در منتظم ناصری ضمن وقایع سال ۱۲۶۷ می نویسد :
نیز در این سال بواسطه قراولخانه که در هر نقطه شهر دارالخلافة ساخته شده بود بمنظم شهر افزوده مقرر شد که در سایر بلاد نیز قراولخانه ها بسازند . . . در بعضی از منازل راه خراسان مثل الهاک وزیدر بنای قلعه گذاشته تفنگچی و مستحفظ قرار دادند .

جباخانه در همه بلاد ایران در دارالخلافة تهران دایر و انواع اسلحه ممتاز ساخته شد و همچنین مهتاب بجهت آتش دادن توپ . . . افواج و سواره زیاد در این سال از غالب بلاد و ایلات گرفته و در قالب ولایات قرار ساخلو و مشق افواج شد و امر قشون ایران خیلی ترقی کرده و منظم شد و قشونی لایق بجهت نظم حدود گرجان و استرآباد و خراسان و دفع تراکه بهمه آن حدود فرستاده شد و تمام حدود شرقی و غیره ایران منظم و امن و مصفا گردید . . . جباخانه های در اصفهان بنا نمودند که در ماهی سهند قبضه تفنگ و هزار دست فانسقه و اسباب فانسقه و اسباب سربازی در آن تمام شود و نظر بر رعایت حال صنف نساج اصفهان امر شد سالی پنجاه هزار دست ملبوس نظامی در اصفهان دوخته شود .

محمد ولیخان بیگلربیگی استرآباد قلعه خواجه نفس را تمام و حمزه خان انزالی را به مستحفظی آنجا گذاشت .

نیز ضمن وقایع سال ۱۲۶۸ می نویسد :

«این اوقات ماهی هزار قبضه تفنگک در جیساخانه دارالخلافة می سازند ، استاد علی اکبر تفنگک ساز که حسب الامر بخراسان رفته بود که تفنگک سربازی بسازد این اوقات پانصدشصد قبضه تفنگک ممتاز ساخته که همه کس پسند کرده و تشویق او نمودند . . . از اصفهان تا منزل مقصود بیک در راه فارس همچنین از اصفهان الی کاشان قراولخانه ها در راه ساخته شد . . . راه استرآباد بواسطه قراولخانه هائی جدید البنا و مواظبت مستحفظین کمال امنیت یافت.»

اعتماد السلطنه ضمن وقایع سال ۱۲۶۶ در منتظم ناصری می نویسد :

«عباسقلیخان میرپنج و میر عبدالباقی متولی باشی حضرت رضوی علیه السلام از دارالخلافة رخصت یافته بمشهد مقدس مراجعت کردند و بر حسب امر همایون شاهنشاهی در آن بلد سی جا قراولخانه ها ساختند و به تسخیر سرخس تصمیم نیت دادند .

امیر کبیر بخوبی پی برده بود که اگر ایران بخواهد ترقی کند باید صادرات کشور را زیاد کرد و از واردات و احتیاجات تجارتهی خارجه حتی المقدور کاست تا از این راه مقدار صادرات چند برابر واردات گردد و بدین طریق طلا و نقره وارد کشور شود تا بالطبع کشور غنی گردد .

اصلاحات اقتصادی

بدیهی است این فکر تا اندازه ای عملی بود زیرا در آن موقع صنایع و کارخانه های (فابریکاسیون) خارجه مثل امروزه چنان ترقی نکرده بود که رقابت با امتعه خارجه باین درجه مشکل شده باشد از این رو بتأسیس کارخانه های دستی برای رفع احتیاجات کشور سعی وافر مرعی داشت و در اندک مدتی مال التجاره های خارجی را در بازارهای ایران بی مشتری گذاشت چه استعمال امتعه وطنی در دربار و در سراسر کشور بطوری رواج پیدا کرد که مردم بر یکدیگر سبقت می گرفتند ، شالهای امیری بازار شالهای کشمیری را بکلی از رونق انداخت ، قلمکارها و ابره و قدکها و اطلسها و زریها و مخملهای امیری اصفهان و یزد و کاشان بکلی بازار پارچه ها و الیسه خارجه را کساد و بی مشتری گذاشت . همچنین ظروف کاشی و چینی قم و بلور ایران در بازار رواج کامل پیدا کرد .

زراعت نیشکر مازندران و خوزستان را توسعه داد و زارعین آن را تشویق نموده از پرداخت مالیات معاف داشت با این ترتیب در اندک مدتی مقدار کلی شکر سرخ مازندران و شکر خوزستان برای فروش در بازارهای ایران موجود و بیبهای نازلی حاضر گردید و بتجارت شکر خارجه نقصان کلی وارد آورد .

همچنین زراعت زعفران و برخی دیگر از ادویه‌های خارجی را در پاره‌ای از نقاط خراسان توسعه داد و مقادیر کلی از واردات این قبیل ادویه‌های تفنی کاست . نیز در مورد سایر مواد و زراعت‌هایی که کشت آن در آب و هوای ایران میسر بود اقدامات لازم بعمل آورد تا در مقدار واردات خارجی تنزل کلی حاصل شود .

از نظر ایجاد رقابت در مقابل صنایع خارجی کارگران و صنعتگران ایرانی را به انواع و اقسام ممکنه تشویق نموده آنها را وادار می‌نمود که با صنایع خارجی رقابت و هم چشمی نمایند تا بدین وسیله اولاً هنرمندان ایرانی بساختن ادوات و آلات و صنایع جدید اروپا کاملاً آشنا شده از کاروان ترقی عقب نمانده باشند ثانیاً چنانکه گفته شد در مقابل واردات جدید اروپا ممانعت بعمل آورده باشد و سیم وزری در مقابل ورود آنها خارج نشده باشد .

ایجاد کارخانه کاغذ سازی :

یک کارخانه کاغذ سازی در شمال شرقی تهران تأسیس گردید و کاغذهای تحریری که از این کارخانه بیرون آمد بکاغذ امیری معروف است ، کارخانه‌های چلواریافی در تهران و حریریافی در کاشان کارخانه ریسمان‌ریسی تأسیس گردید .

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در کتاب مستنظم ناصری ضمن وقایع سال ۱۲۶۱ هجری قمری مطابق ۱۸۵۰ میلادی می‌نویسد :

«بنای کارخانه چینی‌سازی در دارالخلافه تهران و کارخانه بلورسازی در قم شد مفتول دوزی در لباس اهل نظام که تا آنوقت در ایران معمول نبود زنی طهرانیه مسماة بخورشید خانم نمونه‌ای از آن دوخته بنظر اولیای دولت رسانید و حکم شد سردست و یقه صاحب منصبان را مفتول دوزی کنند شال چوخای مازندرانی طوری تکمیل شد

که برای لباس سربازان بسیار بکار می‌خورد .. در دارالخلافه و دارالسلطنه اصفهان کالسکه‌ها ساختند که بخوبی کالسکه‌های ممتاز فرنگ بود .

امر معدن مس قراچه داغ نظم گرفت . . . شال کرمانی بطوری ترقی کرده و خوب شده که مشتمل به شان کشمیر گردید . شکر مازندران را بطوری تصفیه نمودند که مثل شکر هندوستان شد قطران که بجهت مصارف توپخانه از روسیه می‌آوردند در رحمت آباد گیلان بقدر کثایت بخوبی ساختند . حاجی محمد حسن کاشانی پارچه‌ای از پنبه و کج در کاشان ترتیب داده و یافته بضخامت ماهوت ولی لطیف تر و بادوام تر و هزار ثوب کلیجه از آن بر اهل نظام برسم علی الحساب بشوبی چهار هزار و پانصد دینار ایشیاع شد .

نیز ضمن وقایع سال ۱۲۶۸ می‌نویسد :

یکی از کشیشهای ینگی دنیائی ساکن ارومی تخم پنبه ینگی دنیائی در ارومی (رضائیه) کاشته حاصل آن بسیار خوب شد لهذا قرار دادند که از این تخم بسیار بکارند و این زراعت را رواج دهند .

در بلوک ناپنج مازندران تصفیه آهن را بدرجه کمال رسانیدند که از آهن حاجی ترخان نرمتر و به استعمال نزدیکتر و مثل آهن حاجی ترخان تخته کرده بدارالخلافه آوردند و امر به تشویق و تکمیل این عمل و عاملین شد
حسب الامر قرار شد در معدن آهن ماسوله که آهنش بسیار نرم و خوب است کار کنند .

رضاقلی خان هدایت در جلد دهم روضه‌الصفای ناصری در زمان صدارت میرزا تقی خان امیر کبیر می‌نویسد :

«عبدالحمید قناد مأمور شد که از شکر مازندران قند مکرر بسازد و مکرر ساخت و شال بافته کرمانی درجه شال کشمیری بافت کارخانه‌های بلورسازی و چینی سازی اتمام یافت و این صنایع و بدایع در اندک وقتی انجام گرفت چنانکه تفصیل آن در مقام خود مرقوم می‌شود ظروف چینی که در زمان امیر کبیر ساخته شده نایاب و جزو عتیقه می‌باشد . سرگذشت زیر که ناقل آن دانشمند فقید سرتیپ عبدالرزاق خان مهمندین

بغابری می باشد و برای نگارنده نقل کرده اند برای اثبات این مدعا بهترین گواه است .

* * *

جمعی در ایام عید نوروز در باغ چهل ستون اصفهان بتفریح نشسته بودند در این اثنا سائلی پیش آمده از آنها استمداد مادی نمود و چون ایام عید بود هر يك از آن جمع مقدار معتنابهی بسائل مزبور كمك كردند ، در این هنگام جمعیت را مخاطب قرار داده اظهار داشت : قصد من تكدی نیست و شخصاً هم فقیر نبوده و نیستم و این مبلغ هم كفاف چند روز مرا می كند ، اگر دماغ شنیدن دارید سرگذشت خود را كه تا حدی شیرین و شگفت آور است برای شما نقل كنم . چون از طرف آنها روی خوشی باو نشان داده شد سائل شروع به سخن كرد و سرگذشت خود را كه ذیلا می نگارم بیان كرد :

چندین سال قبل یكروز حاكم اصفهان فرستاد دواتگران را احضار كرد (منهم یكی از آنان بودم) و آنها را مخاطب قرار داده اظهار داشت : هر يك ما بین شما استاد تراست بمن معرفی كنید . دواتگران دونفر را كه یكی از آندو من بودم از بین خود به سمت استادی انتخاب کرده اظهار داشتند : اینان از همه استادترند .

فرماندار سایرین را مرخص کرده سپس بما دونفر چنین گفت :

كدام يك از شما دونفر مبرزترید ؟ رفیق من مرا معرفی كرد و اضافه نمود كه این شخص در فن خود سرآمد است و یكی از صنعتگران خوب این شهر است .

فرماندار وی را هم مرخص كرد و آنگاه بمن روی نمود و گفت : میرزا تقیخان امیركبیر صدراعظم ایران برای انجام كار مهمی تو را بتهران خواسته است . خرج راه كافی بمن داده مرا فوراً بسوی تهران گسیل داشت پس از ورود به تهران بخدمت امیركبیر رسیده خود را معرفی كردم . امیركبیر پس از استحضار كافی از حال من و پس از اینکه تشخیص داد در فن دواتگری استادم سماوری را كه جلویش بود به من نشان داده از من پرسید آیا مانند این را می توانی بسازی ؟ چون اولین مرتبه ای بود كه در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه سماور به ایران آورده بودند و من تاكنون چنین

چیزی ندیده بودم قدری بآن نگاه کرده از طرز ساختمان آن آگاهی حاصل کردم سپس در پاسخ گفتم آری .

امیر کبیر گفت : این سماور را بعنوان نمونه ببر و مانندش را بساز و بیاور . من از نزد صدر اعظم خارج شده آمدم در بازار دکان دوانگری پیدا کرده مشغول ساختن سماور گردیدم . پس از اتمام کار سماور را برداشته نزد امیر کبیر بردم . کار من مورد پسند واقع شد . ضمناً پرسید این سماور با مزد و مصالح بچه قیمت تمام شده است ؟

من در پاسخ عرض کردم رویهمرفته ۱۵ ریال . امیر کبیر با قیافه‌ای باز و در عین حال متمسک بمنشی خود دستور داد تا امتیازنامه‌ای برایم بنویسد که فن سماور سازی بطور کلی برای مدت ۱۶ سال منحصر بمن باشد و بهای فروش هر سماور را ۲۵ ریال تعیین کرد . پس از صدور این فرمان امیر کبیر روی بمن کرد و گفت : برو به اصفهان دستور کار تورا بحکومت اصفهان داده‌ام که وسائل کارت را از هر حیث فراهم نماید .

من نیز از تهران حرکت کرده وارد اصفهان شدم بلافاصله پس از ورود من حکومت اصفهان مرا احضار کرده گفت : باید فوراً دکانی و چند شاگرد تهیه نمایی و آنچه مخارج آن می‌شود نقداً از خزانه دولت دریافت نموده مشغول سماور سازی بشوی بنا بر این دستور منم فوراً چند دکان که خراب بود از صاحبش اجاره کرده آنها را به یکدیگر راه دادم و بنا بر موقعیت و لزوم و احتیاجات در هر یک از دکانها بنائی نموده بطوریکه در یکی از دکانها کوره‌ای جهت ریخته‌گری بسته و در دیگری لوازم دوانگری و در سومی سکو بسته که شاگردان بنشینند تا بدینوسیله بخوبی بتوانم سماور سازی نمایم . مجموعاً مبلغ دو بیست تومان مخارج بنا و دکانها و فراهم کردن اسباب کار شد . اما بدبختانه هنوز مشغول کار نشده بودم که يك نفر فرآش حکومتی مثل اجل معلق حاضر شده مرا با يك حالت خاصی مانند دزدان نزد حاکم برد .

بمحض آنکه فرماندار چشمش بمن افتاد با تشدد و تغییر تمام اظهار کرد :

چون میرزا تقی خان امیر کبیر را در تهران گرفته‌اند و این مبلغ دو بیست تومان متعلق به دولت است باید بدون چون و چرا تمام و کمال آن را پس بدهی !

ولی چون آن پول خرج بنائی آن دکانها و غیره شده بود و من نیز از خود ثروت دیگری نداشته که وجه مزبور را ادا نمایم ، عیناً تمام هستی مرا حراج کرده مجموعاً یکصد و هفتاد تومان بیشتر نشد برای سی تومان دیگر آن نیز مرا سربازارها برده در انظار مردم چوب می‌زدند تا مردم ترحم کرده آن سی تومان بمرور پرداخته شد !

در نتیجه آن چوبها و صدمات بدنی که بمن وارد شد امروز چشمهایم تقریباً نابینا شده دیگر نمی‌توانم بکارگری مشغول شوم از این رو بگدائی افتادم !

در صورتی که اگر امیر کبیر را نگرفته بودند و من همچنان مشغول کار بودم امروز یکی از بزرگترین مقمولین این شهر بودم .

وصلت امیر کبیر با خانواده سلطنتی

خدمات و زحمات میرزا تقی خان امیر نظام برای بتخت نشاندن ولیعهد ناصرالدین میرزا بسلطنت فوق العاده مقبول طبع ناصرالدین شاه واقع گردید ، پس از برگزاری مراسم جلوس و تاجگذاری (یعنی غروب همان روزیکه مراسم جلوس و تاجگذاری بعمل آمده بود) میرزا تقی خان امیر نظام بجامه‌ای که حواشی آن تمام مروارید دوزی و زینت شده بود خلعت یافت و فرمان اتابکی و صدارت عظمی بسا مقام امیر نظام توأم گشته رتق و فتق تمام امور بعهده وی واگذار گردید .

حسن خدمت و اتخاذ تدابیر و تصمیمات عاجل و فوری امیر کبیر در حل و عقد معضلات و مشکلات مملکتی مورد توجه خاص ناصرالدین شاه واقع گردید و هر روزی که از تاریخ جلوس و تاجگذاری و تفویض مقام صدارت بامیر کبیر می‌گذشت شاه بیشتر باو نزدیک و صمیمی شده تا آنجا که پس از چهار ماه و اندی شاه تصمیم گرفت خواهر خود عزت الدوله را بحباله نکاح صدراعظم خویش در آورد .

میگویند در بادی امر عزت الدوله باین وصلت تن در نمی‌داده ولی بعداً در اثر

اصرار مادر و برادر خود یعنی مهد علیا و ناصرالدین شاه به این ازدواج حاضر می‌شود.

لاجرم روز جمعه ۲۲ شهر ربیع‌الاول ۱۲۶۵ مراسم عقد انجام گرفت و عزت - الدوله بخانه امیر درآمد و بعدها این خانم نسبت به شوهر خود علاقه زیادی نشان داده فداکاری‌های بسیاری می‌نماید.

* * *

در کتاب «دست پنهان سیاست انگلیس در ایران» می‌نویسد:

«میرزا تقی‌خان احکام و فرامین مهد علیا را لغو کرده و به همه دستور داد که او امر خانم را اجرا نکنند.

مهد علیا بدو سعی نموده که دل امیر را بهر وسیله که هست ببرد او را دل‌داده خویش کند و خود را دلبر او سازد. اما امیر اهل این حرفها نبوده و با عشوه و کرشمه از راه بدر نمی‌رفت خانم هم نمی‌خواست دست از فرمانروائی و خودسری بردارد لذا بخیال افتاد که ملکزاده خانم دختر شانزده ساله‌اش را با امیر کبیر پنجاه چهار ساله (۱) بدهد که با او محرم شود و از این راه هر چه می‌خواهد بکند در ۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۶۵ ملکزاده خانم برای میرزا تقی‌خان اتابک اعظم امیر نظام عساکر منصوره کابین بستند کلیه حسابهای خانم غلط درآمد زیرا امیر بعد از این مزاجت هم بهیچوجه روش خود را تغییر نداد و کماکان با احکام و سفارشات و توصیه‌های خانم واقعی نمی‌گذاشت خانم هم دانست که بهیچوجه نمی‌تواند بر این فراهانی يك دنده مسلط شود و او را زیر بار بکشد پس کینه امیر را بدل گرفت و بیست و دو روز بعد از عروسی امیر با عزت الدوله در وقتیکه دولت در خراسان با سالار مشغول زد و خورد بود و سریدان میرزا علی محمد باب در مازندران و زنجان آتش فتنه روشن کرده بودند بدستور اجانب و تحریک مهد علیا و رفقایش روز یکشنبه یازدهم ربیع‌الثانی ۱۲۶۵ چندین فوج از

۱- ۵۴ سال سن امیر کبیر تقریبی است زیرا تاریخ تولدش معلوم نیست و از قرائن

در موقع ازدواج بطوریکه کنت دوگینو می‌نویسد خیلی کمتر بوده است

سربازان پادگان مرکز بدون هیچ دلیل برامیر شوریدند و عزل او را خواستار شدند و به شاه پیغام فرستادند که اگر امیر را معزول نکنند هلاکش خواهند کرد .

هنوز تمام نقشه اصلاحاتی که امیر کبیر طرح کرده به

توطئه علیه امیر کبیر

مرحله عمل نرسیده بود که درباریان خائن و مغرضین نادان

در تهران

و منتظرالوزاره ها که اصلاحات امیر کبیر بحال آنان مفید نبود

بلکه بمنافع شخصی آنها زیان وارد می آورد از هر طرف پی چاره و تشبث بودند و

می خواستند بهر نحوی هست در مقابل اصلاحات قابل ملاحظه وی صف آرائی کرده با حربه

ارتجاع و بیدادگری امیر کبیر را از سرکار برداشته معدوم نمایند تا شاید بتوانند محیط

مساعدی برای خودشان ایجاد کرده کیسه خالی خویش را از راه خیانت پرسیازند .

به همین لحاظ ساکت نمی نشستند و دائماً پی توطئه بودند ، بالاخره به وسیله

سربازان تحریکات و تلقیناتی علیه امیر کبیر شروع کرده آنها را وادار کردند

که سر از اطاعت دولت و افسران خود برداشته تا زمانی که امیر کبیر صدر اعظم

میباشد از طغیان و خودسری دست برندارند .

چگونگی این شورش بقرار ذیل بوده است .

ابتداء يك هنگ که همواره طرف توجه شاه بود و در ارگت دولتی سکونت

داشت اعتصاب کرده مسلح گشتند بعداً سایر هنگها مانند فوج قهرمانیه و فوج ششم

تبریز و فوج شقاقی و فوج قراچه داغی نیز بدان هنگ تاسی کرده بشورشیان پیوستند

بطوریکه در اندک مدتی انقلاب عظیم ایجاد کردند و روزیکشنبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۶۵

هجری در میدان توپخانه سابق (میدان سپه فعلی) جمع شده بشاه چنین پیغام کردند:

تا زمانی که امیر کبیر صدر اعظم باشد ما خدمت نخواهیم کرد اگر شاه ما را

میخواهد باید از یک نفر صرف نظر کند تا ما بخدمات صادقانه خود ادامه دهیم ولی باز

آشوب طلبان آرام نمی نشستند و دائماً آتش فتنه را دامن میزدند تا اینکه سربازان را

وادار کردند که عده ای از آنها با طرف خانه امیر کبیر حمله کنند .

ولی از آن طرف همینکه میرزا تقی خان امیر کبیر از جریان فتنه و فساد آگاه گردید

دستور داد که پاسبانان منزلش مسلح شده بحفاظت خانه بپردازند .

در این موقع که عده‌ای از ماجراجویان قصد آن داشتند خود را بمنزل امیر کبیر رسانیده او را مقتول سازند ، ناگهان از بام خانه پاسبانان شلیک کرده دو نفر از سربازان آشوب طلب را بقتل رسانیدند بقیه سربازان که چگونگی را مشاهده کردند لختی تأمل کرده اندیشه نمودند که اولاً ممکنست تلفات سنگینی بآنها وارد شود و از طرف دیگر با احترام عزت الدوله زوجه امیر کبیر که خواهر ناصرالدین شاه بود جرأت جسارت و حمله بخانه امیر کبیر را نکردند و بالاخره اعتماد الدوله نوری که در آن موقع سمت معاونت صدر اعظم را دارا بود اندیشه‌ای بخاطرش رسید که ممکن است رفته رفته آتش فتنه بالا گرفته و با امیر آسیبی برسد (۱) تدبیری اندیشید و شبانه امیر کبیر را بخانه خویش انتقال داد و عده‌ای از افسران خادم و سربازان مطیع را بمحافظت خانه گماشت . از آن طرف ناصرالدین شاه که از جریان آشوب خبردار شد و از تقاضای سربازان آگاه گردید در پاسخ گفت :

محال است که من امیر کبیر را از سرکار بردارم و بدرخواست عده‌ای ماجراجو و آشوب طلب واقعی نهم چه آنوقت هر روز می‌خواهند بلوائی برپا و تقاضائی بدون مورد نمایند و بالاخره یکروز هم خواهند گفت که ما شاه را نمی‌خواهیم از این رو ، من تمام متمردین را سخت کیفر خواهم داد و محرکین را با تیغ تیز پاسخ خواهم گفت . همینکه منسبتین از پاسخ شاه آگاه گشتند و مشاهده نمودند که کم‌کم کار بجای سختی کشیده خواهد شد اندکی تأمل کرده از فتنه جوئی و تحریکات بین سربازان دست برداشتند .

ضمناً اعتماد الدوله نوری (معاون صدر اعظم) بصواب دید امیر کبیر عده‌ای را مأمور می‌کند که پیغام شاه را بسربازان رسانیده آنان را از کردار ناپسند خویش سرزنش کرده دعوت باطاعت نمایند .

۱- گویا خارجیان هم در این بلوا دست داشته‌اند و اعتماد الدوله هم باطناً با آشوب طلبان همراه بوده است ولی ظاهراً در فرونشاندن بلوا مساعی لازم و اقدامات مؤثری مینماید و بهمین واسطه تا اندازه‌ای اعتماد امیر کبیر را بخود جلب می‌کند و از مسجرات شدید سربازان جلوگیری مینماید .

مأمورین اعتمادالدوله بین سربازان آمده چگونگی وقایع را بازگفتند و چون سپاه طغیان کرده بسیار بود و رسولان کم قرار شد برای اینکه همگی از موضوع پاسخ آگاهی حاصل نمایند از هر عده‌ای چند نفر انتخاب شده با فرستادگان اعتمادالدوله وارد مذاکره شوند .

بدین ترتیب مذاکره شروع شد و پس از یک سلسله مذاکرات سربازان از کرده خود پشیمان گشته از طغیان دست برداشتند . آنگاه بخدمت امیر کبیر آمده تقاضای عفو خویش را نمودند .

امیر کبیر به آنها اظهار ملاحظت کرد - و شخصاً بحضور شاه رفته درخواست عفو آنها را کرد و مورد قبول هم واقع گردید فقط شاه چند نفری را که از مؤسسين شورش و تحریکات بودند باردبیل و دیگر شهرستانهای ایران تبعید کرد .

امیر کبیر پس از ختم غائله دوباره بخانه خویش آمد و مشغول رتق و فتق امور گردیده، دنباله اصلاحات خویش را گرفت و چنانکه بعداً خواهیم دید برای پیشرفت توده ایرانی اصلاحات و تأسیساتی کرد که برای همیشه در تاریخ گیتی ضبط خواهد بود ،

گویا هنگامی که سربازان قیام کرده بودند از طرف ناصرالدین شاه دستخطی به امیر کبیر می‌رسد و او را دلداری و اطمینان می‌دهد . امیر کبیر نیز در جواب نامه شاه کاغذ زیر را نوشته است که اصل آن در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود می‌باشد اینک متن نامه :

دستخط امیر کبیر

هو

«قربان خاکپای همایون مبارکت شوم دستخط همایون را زیارت کردم بلی سربازان امشب زیاد هرزگی کردند برای این غلام می‌گذرد جان این غلام فدای خاکپای همایون است اینها می‌گذرد و تنبیه درست هم انشاءالله در سایه پادشاه روحنا فدا خواهد شد این غلام در فکر آن هستم که امشب بوجود مبارك بدگذشت زیاده جسارت نورزید باقی - الامر همایون» .

اصلاحات قضائی

امیر کبیر موقعی که بصدارت رسید دواثر قضائی صحیح

در تمام کشور موجود نبود و شاید بعدها هم سالهای متمادی

نتوانستند دواثر قضائی در تمام کشور ایجاد کنند زیرا فقط امور قضائی بدست روحانیون بود و دیوان خانه یا عدلیه مجری احکام آنها شناخته می شد و قضات شرعی که غالباً بطور ارث برمسند داوری نشسته بودند چندان استحقاق علمی و عملی نداشتند و احکامی را که صادر می کردند اغلب ناسخ و منسوخ یکدیگر بود و در پاره ای از اوقات هم دیده می شد که این قبیل قضایا را بملاحظه اعمال غرض اشخاص متنفذ و یا بمنافع شخص خویش انجام میدادند .

با اینهمه امیر کبیر بعزت نامساعدی محیط و مقتضیات زمان و نفوذ روحانیون پرزور نمی توانست تغییرات کلی در اساس قضائی کشور بدهد . از طرفی هم مقتضی نمی دید که از اصلاحات لازم و فوری صرف نظر کرده بمرمت آن نپردازد . ناگزیر در بدو امر با کمال تأمل و متانت باصلاح برخی از محاضر شرع پرداخت و کسانی که حکم ناسخ و منسوخ یا برخلاف حقیقت صادر می کردند بوسیله محاضر دیگر و فتوای مجتهدین معروف آنها رارسوا و با این طریقه عده ای از نااهلان را که استحقاق مداخله در شئون قضائی نداشتند دور ساخت و اشخاص متقی و فقهای پرهیزکار را متصدی امور قضائی کرد .

چنانکه شیخ عبدالحسین (۱) نامی را که از روحانیون با تقوای اصفهان بشمار می رفت و امیر کبیر بکرات وصف درستی و علم و پرهیزکاری او را شنیده بود موقعیکه حادثه زیر اتفاق افتاد وی را از اصفهان بتهران طلبیده حاکم شرع گردانید .

۱- شیخ عبدالحسین همان کسی است که امیر او را وصی خود قرارداد و اوبعد از مرگ امیر مسجد و مدرسه معروف به مسجد شیخ عبدالحسین یا ترکها را از ثلث امیر کبیر ساخت . تعجب در اینست که چرا نام مسجد و مدرسه را به نام بانی اصلی نمی نمایند ؟ دانشمند فقید خان ملک ساسانی در کتاب سیاستگران دوره قاجاریه مینویسد :

«هیچ معلوم نیست که مسجد و مدرسه میرزا تقیخان امیر کبیر فراهانی بچه مناسبت امروز به مسجد آذربایجانیها معروف شده است آیا هنوز وقت آن نرسیده که این مسجد و مدرسه را باسم خود امیر کبیر بخوانند .

شخصی در مورد ملکی بر یکی از گماشتگان امیر کبیر دعوی کرده شکایت آغاز نمود. امیر کبیر مدعی را با مأموری از طرف خود بمحضر شیخ عبدالرحیم نامی که در آن زمان رئیس مهمترین محاضر شرع تهران بود فرستاده و برا پیغام کرد که مطابق شرع در قضیه رسیدگی نموده حکم شرعی را بر له ذی حق صادر نماید.

شیخ عبدالرحیم برای خوش آمد امیر کبیر در جواب محرمانه چنین پیغام میدهد: دایره شرع انور در مرحله قضا وسیع است میل مبارک حضرت امیر کبیر باید معلوم باشد تا همانطور حکم صادر شود.

مأمور نامبرده با ترس و لرز شدید پیغام شیخ را تکرار کرد غضب امیر کبیر طوری شدت نمود و نگاههای تند او نسبت بمأمور باندازه ای مؤثر واقع گردید که اجباراً و خواهی نخواهی عنان اختیار مأمور از دستش خارج شد عقب عقب رفته و بدرخت خورده بزمین افتاد (اینگونه نگاههای غضبناک که طرف را دچار غشوه می ساخت مکرر از امیر کبیر دیده شده است).

خلاصه شیخ عبدالرحیم از تغییر و غضب امیر بر مأمور آگاه شده برای معذرت خواهی بر امیر کبیر وارد می شود.

رسم این بود هر وقت شیخ بر امیر کبیر وارد می شد امیر تا درب اطاق برای احترام مقام روحانیت او را استقبال و مشایعت میکرد و تا شیخ آنجا بود بکار دیگری نمی پرداخت. ایندفعه شیخ وارد شد، نشست و برخاست رفت، بی آنکه اندک احترامی از امیر کبیر ببیند یا اینکه با او همکلام شود. شیخ عبدالرحیم بیچاره رفت و خانه نشین شد تا از دنیا رفت.

پس از این واقعه امیر کبیر شیخ عبدالحسین را از اصفهان احضار و او را مرجع رسیدگی دعاوی قرار داده یکی از محاضر شرع را بوی سپرد.

تأسیس دایره آگاهی

امیر کبیر برای آنکه از روابط درباریان و روحانیون و غیره با بیگانگان مقیم

تهران کاملاً آگاهی حاصل کرده باشد و مأمورین وظیفه شناس را از خادم و خائن تشخیص دهد اداره مخصوصی سژی که هویت و مشخصات کارکنان آن بنگاه کاملاً مستور و مخفی بوده است در تهران تأسیس کرد «بنام منمهبیان» نفوذ تحقیقاتی و کنجکاوی این اداره بتمام معنی در سراسر کشور حکمفرما و بالنتیجه از جزئی ترین وقایع کشور و حوادث اجتماعی و سیاسی و حتی در مورد عمال و کارگذاران بیگانه اطلاعات صحیح بدست می آورده است .

میرزا ابوالقاسم فرزند میرزا مهدی امام جمعه در کتاب حقوق بگیران انگلیس

در ایران، در زیر عنوان «ارتباط علما با سفارتخانه‌ها» در صفحات ۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷ و ۲۳۸ چنین می نویسد :

«میرزا تقی خان در عین حالی که بدین و آئین مسلمانی اعتقاد فراوان داشت و همیشه در مراسم مذهبی شرکت میکرد . از دخالت علماء و روحانیون در امور سیاسی و مملکتی بشدت متنفر بود . او در تمام دوران صدارتش به وسیله جاسوسان و خبر- گزاران و میهمانی که در سفارتخانه‌های خارجی داشت، ارتباط علماء و روحانیون (۱) با سفرا و کارکنان دیپلماسی مطلع می گردید :

از جمله اطلاع پیدا کرده بود که میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران با سفارت- خانه‌های روس و انگلیس ارتباط نزدیک دارد و از آنها هدایا و مقرری دریافت میدارد . این گونه گزارشها زمینه کدورت و سردی فراوانی در بین دستگاه دولت و جامعه روحانیت فراهم ساخت و هر روز که گزارش جدیدی از مأموران سازمان ضد جاسوسی امیر مبینی بر ارتباط بعضی از علماء و روحانیون با سفارتخانه‌ها باومی رسید .

دامنه کدورت‌های فیما بین توسعه می یافت و اختلافات شدیدتر می شد . تا اینکه یکی از خفیه «نویسان» امیر که در خدمت سفارت روس بود با اطلاع میرزا تقی خان رسانید ، که امام جمعه يك انقیه دان جواهر نشان با ضافه هدایای دیگری از سفیر روس

۱- میرزا مهدی امام جمعه در توطئه گرفتاری و قتل قائم مقام با سفارت انگلیس همکاری داشت و در این مورد اسناد زیادی می توان ارائه داد ولی چون از موضوع بحث ما خارج است از ذکر آن خودداری می شود .

دریافت داشته است . امیر بلافاصله به سازمان ضد جاسوسی خویش دستور داد تا جزئیات امر را از بعضی مأمورین خودی که در جامعه روحانیت وجود داشت سؤال کند . وقتی گزارش تکمیل شد و بنظر وی رسید صدر اعظم مقتدر ایران بلافاصله آنها را باستحضار شاه رسانید و اجازه خواست تا از امام جمعه بازخواست بنماید . روز بعد فرستاده امیر بخانه امام جمعه رفت و او را مورد بازخواست قرارداد و از اینکه قبول انقیه دان و هدایا راباطلاع دولت و شاه نرسانیده است وی راسرزش و تقبیح کرده تهدید بمجازات نمود .

این نخستین باری بود که امام جمعه تهران که يك مقام عالی روحانی بود از طرف صدر اعظم تهدید می شد و عملیاتش تحت کنترل قرار گرفت .

بعد از این واقعه میرزا تقی خان تصمیم گرفت نسبت با امام جمعه شدت عمل بخرج دهد ، و در نظر داشت از این واقعه بمنظور قطع ارتباط خارجیان با بعضی افراد ایرانی بخصوص افراد جامعه روحانیت استفاده کند و این فکر از جمله کارها و هدفهای اساسی او در مبارزات سیاسی بود ، ولی بمحض آنکه میرزا تقی خان خواست شدت عمل نشان دهد امام جمعه دست توسل بدامن کلنل شیل وزیر مختار انگلیس دراز کرده و از او استمداد جست .

باید دانست که میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران نه تنها با وزیر مختار انگلیس مقیم ایران ارتباط دائم داشت بلکه مستقیماً با نخست وزیران انگلستان نیز مکاتبه میکرد . در بایگانی عمومی انگلستان نامه ای از امام جمعه خطاب به لرد پالمرستون وزیر خارجه انگلیس بر روی کاغذ زرد رنگی وجود دارد که در آن امام نسبت به دولت انگلستان اظهار اخلاص فراوان نموده است . فتوکپی این نامه که هم اکنون در اختیار نگارنده است با مهر امام جمعه و خط او تنظیم شده و تاریخ آن ژانویه ۱۸۵۰ می باشد (۱) .

باری امام جمعه به وزیر مختار انگلیس متوسل شد و باوشکایت کرد که میرزا تقی خان احترامی را که شایسته و سزاوار شخص اول روحانی پایتخت است بجای نمی آورد

واز وزیر مختار خواست تا در این راه بطور مستقیم دخالت کند . روز ۵ نوامبر ۱۸۴۹ کلنل شیل بدیدن میرزا تقی خان رفت و از امام جمعه شفاعت کرد . میرزا تقی خان اظهار داشت از آنجا که شخصاً علاقمند است همواره روابط دوستانه خویش را با امام جمعه حفظ کند ، علاقمند نیست واقعه سوئی روی دهد . اما مدتی است که امام در امور دولتی و آنچه که در صلاحیت وی نیست دخالت می کند و افزود که اگر این روش ادامه یابد یا من در مقابل کار او و سایر روحانیون و آخوندها مقاومت می کنم و یا استعفا می دهم و خانه نشین می شوم .

در همین ملاقات میرزا تقی خان امیر کبیر موضوع ارتباط امام جمعه را با سفیر روس و گرفتن اقمیه دان و هدایا او را نزد کلنل شیل مطرح کرده و جزئیات اقدامات و گفتگوی وی را با بعضی روحانیون که از طریق مأمورین خود از آنها اطلاع یافته بود با وی در میان گذاشت . کلنل شیل در آن روز فهمید که امیر حتی در خانه مسکونی او نیز مأموران مخصوص دارد که جزئیات اعمالش را گزارش می دهند و طبیعی است که از این امر بهت و حیرت فراوانی او را فرا گرفت بطوری که طی نامه ای به لرد پالمرب ستون وزیر خارجه متبوع خویش در این باره نوشت :

۱۶ ژوئن ۱۸۴۹

«لرد عزیزم.

«وزیر مختار روسیه اخیراً اقمیه دان الماس نشانی که صورت امپراتور نیز روی آن نقش شده بود به امام جمعه اهدا کرده ، این هدیه امپراتور روس موجب حرف و گفتگو و هم چشمی زیادی میان طبقات متنفذ و روحانیون شده است . امام جمعه از لطف امپراتور نسبت بخود می بالد و عمداً امتناع می ورزد که موضوع تحفه امپراتور را با اطلاع شاه و امیر کبیر که با او روابط گرمی ندارند برساند . پس از چند روز میرزا تقی خان به امام جمعه پیغام فرستاد که رفتار او از لحاظ قبول هدیه و اطلاع ندادن به دولت بسیار ناپسندیده و ناشایسته بوده است .

امام جمعه که بر قابت روحانیون نسبت بخود نیز بی برد در وحشت افتاد و

روز بعد انقیه‌دان و نامه وزیر مختار روس را به نظر میرزا تقی‌خان رسانید . (۱)
جالبترین داستانی که از سازمان ضد جاسوسی امیر کبیر در بین اسناد رسمی
وزارت خارجه انگلیس وجود دارد ، اینست که وزیر مختار آندولت در تهران برای
رسوخ در بین (خفیه نویسان) و (جاسوسان امیر) متوسل برشوه شده است .
بموجب این داستان ، وزیر مختار برای کسب اطلاع از اسامی جاسوسان و
خفیه نویسان تشکیلات ضد جاسوسی مبلغی از حکومت هندوستان کمک مالی گرفت
تا با پرداخت (پول) موفق شود کسانی را که در اطراف او بجاسوسی برای دولت ایران
مشغولند بشناسد .

کنل شیل طی نامه‌ای که روز ۱۱ اگست ۱۸۴۹ به نایب السلطنه نوشته تقاضا
کرده است که « . . . مبلغی در حدود سیصد لیره برای شناختن جاسوسان امیر چه در
تهران و چه در ولایات مورد نیاز هیأت نمایندگی می‌باشد . تصور می‌رود صرف چنین
مبلغی بجا و ضروری باشد . . . »

ولی با اینکه نایب السلطنه هندوستان و حتی وزارت خارجه انگلیس اعتبار
لازم را در اختیار او گذاشتند ، شیل موفق نشد در سازمان امیر نفوذ کند و نه حتی
خود امیر کبیر را با پول بخرد .

از این رودرگزارشی که روز ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹ بوزیر خارجه انگلستان فرستاده
چنین می‌نویسد : « . . . پول دوستی که طبع ملی ایرانیان است در وجود امیر بی‌اثر
است و او یکی از افراد انگشت شمار این مملکت می‌باشد که فقط و فقط سعادت و
نیکبختی و وطنش را در دل دارد . . . » (۲)

جاسوسان امیر کبیر
اعتبار برای اطلاع از اعمال (خفیه نویسان) امیر ، نه تنها
موفق نشد آنها را بشناسد ، بلکه مأموران امیر از داخل
در
سفارت انگلیس

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس جلد ۱۵۴ ردیف ۶۰

۲- اسناد وزارت خارجه انگلیس جلد ۱۴۶ ردیف ۶۰

سفارت انگلیس نیز اطلاعات گرانبهایی بدست آوردند .

یکی از حوادث بسیار مهمی که مأموران ضد جاسوسی امیر موفق به کشف آن شدند ارتباط محرمانه «کلنل جستن شیل» انگلیسی با الهیار خان آصف الدوله بود . امیر به وسیله مأمورانی که در سفارت انگلیس و حتی در خانه کلنل شیل داشت اطلاع یافت که رابط بین آندوشخصی بنام میرزا حسینقلی، منشی محلی سفارت انگلیس می باشد و از این رو خیلی زود موفق شد جلو توطئه‌های که وزیر مختار انگلیس با کامک آصف الدوله چیده بود بگیرد و آنرا خنثی کند و بر اثر وقوع این حادثه بود که وزیر مختار انگلیس فهمید صدر اعظم ایران در داخل سفارتخانه او نیز تعدادی جاسوس و مأمور مخفی دارد .

در نامه‌ای که کلنل شیل در تاریخ اول نوامبر ۱۸۵۱ به لرد پالمرستون وزیر خارجه متبوع خود می نویسد، اشاره به جاسوسان امیر در خانه و سفارت خویش نموده چنین تذکر می دهد :

تهران نوامبر ۱۸۵۱ شماره ۱۹۴ حضور محترم و یکنکنت پالمرستون .
«لرد عزیز :

دیروز اعتمادالدوله نامه‌ای از امیر نظام علییه حسینقلی میرزا آورد ، منشی ایرانی میسیون این نامه را به آصف الدوله نسبت می دهند زیرا او دشمن شخصی امیر نظام است و دفعات متعدد بخانه او مراجعه و برای او زحمت و ناسراحتی ایجاد کرده است .

من حدس زدم که بهتر است نامه خصوصی برای امیر نظام بنویسم و موضوع را بسا و اطلاع دهم و اکنون يك نسخه کپی آنرا در جوف برای اطلاع بیشتر شما ارسال می دارم .

اعتقادم بر این است که شکایت صدراعظم ایران بکلی بی اساس است و او که ذهنی پرسوء ظن و متلون دارد، بر اثر راپرت جاسوسانی که تعداد آنها مسلماً بیش از يك نفر در خانه خود من هستند گمراه شده است . شکی برایم باقی نمانده که اطلاعات او بیشتر از آنچه که در اختیار ما قرار دارد می باشد . او در فرصتی دیگر هم شکایت بی -

اساس عليه عضو انگلیسی این میسیون مطرح کرده است .
تلون مزاج زیاد از خصوصیات اوست ، او با حسینقلی میرزا و همه افراد مورد
اطمینان خویش همینطور است او همیشه آنها را نصیحت می کند و از رفتارشان به -
سختی انتقاد می نماید با این وصف بازهم عقیده دارم که حسینقلی میرزا وظیفه خویش
را نسبت به میسیون ادا می کند و به گزارش های امیر ترتیب اثر نمی دهد با بزرگواری
که در شما سراغ دارم بازهم کوشش می کنم که زحمات رضاقلی میرزا را در فارس
جبران نمایم نخست وزیر ایران درباره آن موضوع قول داده است ولی آنرا زیاد برده
و عهدشکنی می نماید .

دیروز پیش از آن موضوع را پایان داده ام امیر دستور داده است که فرمان را
از نخست وزیری آماده نمایند بهر حال سه روز بعد نوذر میرزا پسر رضاقلی میرزا دیداری
از حسینقلی میرزا بعمل آورد و فرمان فوراً لغو شد، عمل بعدی ما برای نفع شخصی راهنمایی
اصلی اوست در حدود یکماه پیش گزارشات نخست وزیر روسیه برای حکومت خویش
تهیه شده است او فداکاری فراوانی برای بریتانیای کبیر انجام داده . و درخواست او
مبنی بر خلع سلاح پرنس دالگوروکی بسیار مفید بنظر می رسد و ابلاغ آن برای سفیر
صادر شده و بهر حال او طرفدار این مأموریت است» . (۱)

گویا پس از کشف این قضیه باشد که میرزا تقی خان دستور داد مکانی را که
مجرمین و کسانی که میخواستند از چنگ عدالت فرار نمایند به آنجا رفته بست
می نشستند خراب و کسانی که در بست امام جمعه بودند گرفته بمجازات برسانند و اصولاً
امیر بست نشستن را ممنوع کرده ولی بعداً تمام این سوابق فراموش شد و پس از
قتل امیر مجدداً بست نشینی مجاز گردید و بطوری که مخبر السلطنه در خاطرات و
خطرات می نویسد میرزا ابوالقاسم امام جمعه با خانواده سلطنتی وصلت کرده و داماد
ناصرالدین شاه شد ، چگونگی را چنین شرح می دهد :

«از دخترهای محمد علی خان یکی زن ناصرالدین شاه شد (ندیم السلطنه) که
دخترش (ضیاء السلطنه) را با امام جمعه میرزا ابوالقاسم دادند» .

در کتاب حقوق‌بگیران انگلیس در ایران مطالب جالبی درباره سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی امیرکبیر نوشته که عیناً نقل میشود :

«میرزا تقیخان برای اطلاع یافتن از جزئیات امور کشور و بسا خبر شدن از رفتار حکام ظالم و ستم‌پیشه و نظامیان با مردم تشکیلاتی بوجود آورده بود که امروز میتوان بحق بدان (سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی امیرکبیر) نام نهاد وی برای اطلاع از کارهای دولتی‌ها و گردنگشان و متنفذین داخلی عده‌ای (خفیه‌نویس) داشت که بین پایتخت و ولایات در حرکت و یا در شهرها مقیم بودند. و این خفیه نویسان همه وقایع مربوط ب مردم و عمال دولت و نظامیان و خبرهای شهرها و دهات را صادقانه برای او مینوشتند .

ارسال اخبار سری بوسیله جاسوسان و خبردهندگان و مواخضات امیرازمجرمین و ستم‌کاران آنقدر منظم و سریع بود که اغلب مردم معتقد به غیبگوئی و کرامات امیرکبیر شده بودند و اظهار عقیده میکردند که وی از عالم غیب اطلاع دارد و اطلاعات خود را از آنجا کسب میکند .

تشکیلات کسب اطلاع امیر که در آن زمان بنام «منهیان امیر» نامیده میشد آنقدر در ولایات و در دل عمال دولت ایجاد رعب و وحشت کرده بود که هر پنج نفری که دور هم جمع میشدند تصور میکردند یکی دوفرشان خفیه‌نویس و یا عضو تشکیلات منهیان هستند .

منهیان در بین اقلیت‌های مذهبی نیز رسوخ فراوان داشتند و از کارهای آنان اطلاع حاصل میکردند تا جائیکه وقتی در سال ۱۲۶۷ هـ ملا شیخعلی یکی از رهبران فرقه بابیه تصمیم بقتل میرزا ابوالقاسم امام جمعه و هجوم بکاخ سلطنتی گرفت ، بلافاصله جزئیات نقشه و توطئه او بوسیله منهیان با اطلاع امیر رسید و او موفق شد قبل از انجام ترور دسته جمعی همه اطرافیان ملارا دستگیر و اقدامات آنها را خنثی سازد .

جالبتر از تشکیلات سازمان جاسوسی، سازمان ضد جاسوسی و تشکیلات «منهیان» امیر بود، اینگونه تشکیلات را در دستگاههای دولتی کنونی جهان سازمان

(ضد اطلاعات) ویا (ضد جاسوسی) می‌نامند. این سازمان‌ها که دنیای قرن بیستم و دول بزرگ‌پایه پیشرفت نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را بر روی آنها قرار داده‌اند، روزگاری بوسیله امیرکبیر بوجود آمده که سیاستمداران و جهانیان از اهمیت آن بی‌خبر بودند.

یکی از علل مهم بوجود آمدن سازمان مذکور، بی‌خبری و ضعف نفسی بود که در دوران سلطنت محمد شاه (۱۲۵۰-۱۲۶۴ هـ - ۱۸۳۴ - ۱۸۴۷ م) بوجود آمده بود. در دوران سلطنت این پادشاه سوء سیاست و خودخواهی‌های احمقانه حاجی میرزا آقاسی، ایران را از هر جهت بوضع نکبت‌باری سوق داده بود، نفوذ سیاسی نمایندگان روس و انگلیس و مداخله ایشان در کارهای داخلی باوج شدت و نهایت قوت رسیده بود تا آنجا که شاه و صدراعظم و وزرایش گاهی در اقدام به جزئی‌ترین کارها برای اینکه مبادا سفراء برنچند، بدون مشورت قبلی با نمایندگان خارجی قدمی بر نمیداشتند....»

این دوره که بعد از قتل قائم‌مقام و همزمان با روی کار آمدن حاجی میرزا آقاسی است، نفوذ سیاست روس در شاه و وزیرانش در همه حال آلت دست و مجری نظرات سفیر روس بودند. بهمین سبب غالباً بین دربار ایران و سفارت انگلیس کشمکش و حتی در پاره‌ای اوقات جنگ مخفی و گاهی مبارزات و گفتگوهای زننده علنی درگیر میشد. امیرکبیر که در دوران صدارت عظمای این مرد نالایق و خودخواه مصدرا مور دولتی بود و از همه افعال و اعمال و تحریکات و فساد و تباهکاری‌های سفرای خارجی در ایران اطلاع داشت، برای اینکه از جزئیات اعمالی که در سفارتخانه‌ها انجام میگردید، مطلع شده و ضربات قاطعی بکارکنان سفارتخانه‌ها وارد کند، عده‌ای از (منشیان) تربیت شده را که کار (ضد جاسوسی) فعلی را انجام میدادند، روانه خدمت سفرای خارجی میکرد.

هر يك از رجال و سر جنبانان ایران که محرمانه با سفرای انگلیس، روس و گاهی عثمانی، فرانسه و اتریش سرورسری داشتند، ضد جاسوسان امیر بلافاصله از

ملاقاتها و حتی گفتگوهای آنان مطلع میگردید.

بارها اتفاق افتاد که امیربدین طریق از نامه‌ها و گزارشهایی که سفراء انگلیس و روس برای نخست وزیران و وزرای خارجه دول خود میفرستادند مطلع میشد و حتی رونوشت آنها را داشت.

چندین بار عوامل مخفی امیر، خود مأمور رسانیدن نامه‌های سفراء انگلیس بخراسان، هرات و گردنکشان داخلی میشدند.

اینان قبل از آنکه از تهران حرکت کنند، نامه‌های مزبور را بنظر رئیس خود میرسانیدند. ولی امیر کبیر با آنها دستور میداد که نامه را بمقصد برده بدست خائنی که طرف مکاتبه با سفیر انگلیس است برسانند و آنگاه بدنبال آنان مأموران سری مخصوص خود را میفرستاد تا بمحض آنکه گیرنده نامه دستورات سفیر انگلیس را اجراء کند، اعمال او را خنثی کنند و احیاناً او را دستگیر کرده و از کار برکنار سازند.

امیر کبیر در سفارت روس نیز جاسوس و خیردهنده‌ای
جاسوس امیر در
داشت که مدت‌ها سبب وحشت و سرگردانی اولیای سفارت و
سفارت روس
حتی شخص سفیر روس شده بود. سفیر روس بارها پس از تفحص

و بازدید دقیق اطاقهای سفارت اعضاء خود را در گوشه‌ای که اطمینان داشت صدای او بجائی نمیرسید جمع میکرد و با آنها درباره اوضاع مملکت ایران گفتگو مینمود و ولی روز بعد امیر از ماجرا مطلع شده بود، نسبت به صحبت‌هایی که داخل درهای بسته سفارت شده بود بسفیر روس اعتراض میکرد و بتدریج سفیر روس و اعضاء آن سفارتخانه معتقد شده بودند که (اجنه) با امیر کبیر ارتباط دارند، اینک پس از گذشت یکصدسال جاسوس امیر را در سفارتخانه می‌شناسیم.

سپس آقای راثین داستان نایب غلامان سفارت که حامل نامه سفیر بود و امیر کبیر پس از آزار و حبس او را بخدمت محرمانه خود در می‌آورد که از نوادرا امیر که ما آنرا از همین کتاب در قسمت اصلاحات سیاسی نقل نموده‌ایم او را مثال می‌آورد.

چنانکه این مسئله از داستانهای تاریخی ذیل که صحت وقوع آن برنگارنده روشن است مدلل می‌گردد و کاملاً می‌رساند که تشکیلات این اداره تا چه درجه وسیع و تا چه اندازه احاطه و وسعت داشته‌است.

در مورد احاطه شگرف امیر کبیر در تمام شئون سیاسی و اجتماعی کشور و کفایت و کاردانی وی داستان‌های زیاد و حکایت‌ها و سرگذشت‌های تاریخی نگاشته‌اند که ما از آن جمله فقط بواقعات تاریخی پائین قناعت میکنیم تا خوانندگان گرامی با اصل مقایسه، عظمت مقام فکری امیر کبیر و وسعت سازمانهای برجسته دوائر سری وی را دریابند.

معروفست موقعیکه امیر کبیر کاملاً بر امور کشوری تسلط یافت و از خرج و دخل دولت آگاهی حاصل کرد بمالیاتهای معوقه بعضی از نقاط ایران برخورد که در اثر ضعف حکومت مرکزی چندین سال وصول نشده بود منجمله مالیات قسمت مهمی از بلوچستان میباشد که آنهم در عداد لا وصولی‌ها بشمار می‌آمد.

امیر کبیر برای وصول مالیاتهای وصول نشده بکنفرانسررا (که درجه سروانی داشته‌است) طی مراسله‌ای که به استاندار کرمان نوشته بود مأمور مینماید که بکرمان رفته توسط استاندار کرمان مالیات معوقه را وصول کند.

سروان نامبرده بسوی مقصد حرکت مینماید و پس از ورود بکرمان دوسه روز موفق به ملاقات استاندار نمیشود و بالاخره پس از دوسه روز معطلی استاندار او را میپذیرد. سروان نامبرده دستخط امیر کبیر را بوی ابلاغ میکند.

استاندار کرمان همین که از مضمون نامه اطلاع حاصل مینماید امریه امیر کبیر را با بی‌اعتنائی پرتاب میکند و با فسر مزبور میگوید: امیر کبیر تصور میکند که باین سادگی و دست خالی از (سردار سعید بلوچ میتوان مالیات وصول کرد؟ امیر کبیر مگر نمیداند که سردار سعید دارای قوای مسلحی بوده مطالبه مالیات چندین ساله از چنین کسی مستلزم داشتن مقدار زیادی سرباز و تجهیزات کافی میباشد!) استاندار عیناً همین مطالب را نیز در پاسخ نامه صدر اعظم می‌نویسد!

در خاتمه مذاکره افسر مأمور به استاندار چنین میگوید: اینکه جواب نامه امیر کبیر و پول نشد! تکلیف چیست؟

استاندار مزبور با لحنی تمسخرآمیز ولی با قیافه جدی میگوید: تکلیف اینست که شخصاً به بلوچستان نزد سردار سعید بلوچ تشریف ببرید و بطوریکه دستور میدهم رفتار نموده مالیات معوقه را دریافت نمائید.

پس از ورود ببلوچستان اول سراغ سردار سعید بلوچ را بگیرید اگر او را یافتید خواهید دید که سردار در چادری بر صدرنشسته و طرفین او در حدود دو بیست نفر از سرکردگان مسلح عشایر بحال تعظیم جای گرفته اند شما ناگهان بدان چادر ورود میکنید و آن سکوت عمیق را درهم شکسته دفعتاً با دست چپ محاسن سردار سعید را در دست گرفته و دست راست را آگه کرده بسراو محکم میکوبی و در خلال این احوال باتشدد این کلمات را ادا میکنید «من از طرف امیر کبیر آمده ام و مأمورم همین حالا مالیات چندین ساله را نقداً دریافت کرده بازگردم» سپس استاندار مزبور اضافه کرد که سرکار سروان با چنین وضعی مالیات چندین ساله را از سردار سعید بلوچ خواهید گرفت!

اما مرد ساده و بی اطلاع یعنی (سروان مأمور) با عدم توجه به بطن قضایا و خطراتی که ممکن است این طرز رفتار و مأموریت در برداشته باشد فریب قیافه جدی و نیرنگ آمیز استاندار کرمان را خورده فوراً شتر جمازی که سریعترین مرکب آنروز آن سامان بود کرایه کرده برای اجرای چنین مأموریت خطرناکی روانه بلوچستان می گردد.

پس از ورود ببلوچستان مأمور نامبرده در اندک مدتی بچادر و محل سکونت سردار سعید بلوچ راهنمایی میشود. و با نداشتن اندک سابقه ای از کنه مقصود استاندار در اجرای چنین مأموریت خطرناکی که ممکنست بقیمت جان او تمام شود ناگهان و بی مقدمه پرده چادر را بالا زده سکوت محفل را درهم می شکنند و با گامهای سریع بطرف بالای چادر حرکت کرده بدستی ریش دراز سردار سعید بلوچ را سخت گرفته بدست دیگر مشت محکمی بر مغز وی میکوبد و بیدارنگ مأموریت خویش را بطرز پائین بوی ابلاغ میکند: «آقای سردار من از طرف میرزا تقی خان امیر کبیر صدراعظم ایران مأمورم که

بلادرنگ و بدون فوت وقت با چنین طرزى كه ملاحظه ميكنيد كل مالياتهاي معوقه را نقدآ و في المجلس وصول کرده براه خویش بازگردم!

دفعتاً در محفل انقلاب عظيمى برپا مى شود و اطرافيان مسلح سردار سعيد كه هر يك بنوبه افراد برجسته اى بودند با خنجرهاي آخته بوى حمله مينمايند تا سردار را از زير پنجه او بيرون كشيده وى را قطعه قطعه سازند. در اين موقع سردار سعيد از زير پنجه مأمور با همان حال با اطرافيان اشاره ميكنند كه بهيچ وجه متعرض او نشوند و آنآ دستور ميدهد كه تمام مالياتهاي معوقه را نقدآ حاضر سازند. پس از اجرائ مقصود مأمور مزبور از ضبط و وصول ماليات در آنجا استنكاف ورزيده بيهانه اينكه تمام مبلغ در كرمان بايد تحويل وى شود بسردار سعيد چنين ميگويد: من در راه تأمين ندارم و مأمورم كه تمام مبلغ را در كرمان تحويل بگيرم سردار مزبور ناگزير دستور مى دهد: كه پولها را بسترها بار کرده و مبلغ پانصد تومان هم بافسر نامبرده انعام ميدهد. ولى افسر مزبور قبول نكرده آن پانصد تومان را هم روى مالياتهاي وصول شده مى گذارد.

بالاخره سردار سعيد جمعى را مأمور ميكنند كه با اسلحه در تمام طول راه تا كرمان مأمور را حمايت نمايند.

خلاصه مأمور مذکور بدین طريق در اندك مدتي با تمام پولها بكرمان مراجعت مى كند.

استاندار كرمان كه از جريان قضايها و برگشت مأمور امير مطلع ميشود جداً ازوى تقاضا ميكنند كه بدون فوت كمترين وقت در حمام باوى ملاقات كند. در اولين ملاقات از او اكيدآ درخواست ميكنند نامه اى را كه با امير كبير نوشته پس بگيرد و نامه ديگرى با امير كبير بنويسد. مأمور نامبرده جداً از تقاضاي وى استنكاف ورزيده ميگويد: خير آقاى والى كرمان نامه شما بايد با امير برسد - حكمران در اين موقع بيچاره شده و داوطلب ميشود كه تا پنج هزار تومان بپول آنروز بدهد و نامه را استرداد كند ولى سروان مأمور زيربار نرفته بطرف تهران حركت ميكنند.

پس از ورود بتهران بملاقات امير كبير مى رود و در نخستين ملاقات با امير كبير مسئله اى اتفاق ميافتد كه در واقع جا دارد مائيه حيرت تمام جهانيان واقع شود و آن

مسئله چنین بوده است که امیر بی سابقه و بدون اینکه سروان مامور، جریان از کرمان تا تهران را بکسی چیزی گفته یا بشخص امیر کبیر اظهاری کرده باشد، صدر اعظم افسر مزبور را مخاطب ساخته چنین می گوید: «مأمور درستکار من اولاً مبلغ پانصد تومان که انعام گرفته‌ای و هنوز تصرف ننمودی متعلق بتوست و آن پنج هزار تومان که استاندار کرمان بتو وعده کرده و قبول نکرده‌ای بتو خواهد رسید» (۱)

سپس نامه استاندار کرمان را دریافت مینمایید...

در اینجا خوانندگان گرامی داوری خواهند فرمود که میزان احاطه امیر کبیر و تشکیلات محرمانه و سری وی تا چه حد در سراسر کشور رسوخ یافته بوده است و تا چه پایه هیبت وی در دل تمام عمال و کارکنان کشوری حتی یاغیان و گردنکشان و روسای عشایر جای داشته است.



همچنین گویند در زمان صدارت امیر کبیر یک نفر افسر و یک نفر سرباز که از تهران مأموریت داشتند بمحلی بروند نزدیک دروازه شهر در موقع خروج سرباز از روی بارهیز می که میخواست داخل شهر بشود یکشاخه هیزم کشید. از طرف مکاری هم بمنظور جلو گیری از سرباز مقاومتی نشد ولی در این هنگام درویشی نزد سرباز آمده پرسید تو نامت فلان... نیست؟ سرباز جواب داد خیر نام من فلانست. درویش پرسید در فلان هتک خدمت نمیکنی و نام افسرت فلان... نیست؟ سرباز گفت در هتک فلان... خدمت می‌کنم و نام افسرم فلان است. درویش گفت ببخشید من اشتباه کردم زیرا برادری داشتم و خیلی شباهت بشما داشت گمان کردم که تو همان هستی. پس از آنکه درویش گذشت و مقداری از آنها فاصله گرفت افسر از سرباز پرسید این درویش که بود؟ باتو چه گفتگو می‌کرد؟ سرباز چگونگی سؤال و جواب درویش را بیان کرد گفت مرا با برادر خود اشتباه کرده بود. افسر گفت ای وای از قرائن معلوم می‌شود که این درویش بازرس محرمانه امیر کبیر بوده و اگر بازرس امیر کبیر باشد روزگار ماسیاه خواهد بود.

۱- این داستان را میرزا عبدالله مستوفی هم در تاریخ قاجاریه باختلافی ذکر کرده است.

پس از آنکه افسر و سرباز بسفر رفته و خدمتی که بآنها محول شده بود انجام دادند هنگام مراجعت همینکه چشم امیر کبیر با افسر افتاد ناگهان و بدون سابقه گفت: چون این خدمت را خوب انجام داده‌ای از تقصیر تو صرف نظر کردم ولی کسیکه سرباز او هم از بار رعیتی بدزدد دیگر لیاقت افسری ندارد فعلاً ترا تنبیه نمی‌کنم اما فقط منصب را از تو می‌گیرم برو بزنجان در خانه خودت زندگانی کن هرگاه ظلمی بتوشد بیا نزد من شکایت کن تا فوراً مرتفع بشود.

افسر مزبور که از حال امیر کبیر کاملاً خبر داشت بدون لاونعم بزنجان رفت پس از مدتی هدیه مختصری بعنوان تعارف جهت امیر کبیر فرستاد و اندکی بعد هم خود شخصاً خدمت امیر کبیر رسید.

امیر کبیر افسر را که مشاهده کرد پرسید ظلمی بتو وارد شده است؟

افسر در پاسخ گفت: خیر منظور از شرفیابی عفو تقصیرات است.

در این هنگام امیر کبیر صندوقدار خود را خواسته با او گفت آن تحف و هدایا را بیاور باین شخص (افسر معزول) پس بده و با افسر معزول رو کرده گفت: مطمئن باشید که دیگر بشما منصبی داده نخواهد شد زیرا سرباز تو ظلم کرده است! خوانندگان گرامی از این جمله درمی‌یابند که امیر کبیر تا چه حد با اعمال و رفتار مأمورین دولت اهمیت می‌داده و تا چه اندازه مقید بوده که کوچکترین تعدی و ظلمی بکسی وارد نشود.

رفتار امیر کبیر با درباریان

امیر کبیر بیشتر بر رفتار درباریان و مأمورین خویش و طرز رفتار آنها با مردم اهمیت داده و چنین معتقد بود که رفتار و کردار درباریان می‌بایستی سرمشق سایر مردم باشد و مأمورین دولتی هیچگاه نباید بعنوان اینکه دارای مقام و شغلی در دستگاه سلطنتی هستند نسبت بسایرین تعدی و اجحاف نمایند بلکه باید در رفع ظلم و برقراری عدل و داد نهایت جدیت را بعمل آورند، و از همین نظر اگر می‌شنید که یکی از درباریان و مأمورین

دولت بکسی تعدی و یا اجحاف کرده است برای تقصیرات جزئی آنان تنبیهات کلی قائل
میشد که دیگران حساب کار خود را داشته باشند و گرد اعمال زشتی نگرددیده تا در نتیجه
آن مورد مواخذة شدید وی واقع نشوند .

این موضوع را از قضیه‌ای که در مسافرت امیر کبیر با ناصرالدین شاه باصفهان اتفاق
افتاده و رفعت‌الملک (۱) مورخ بیطرف قاجاریه در تاریخ خود برشته تحریر کشیده است
بخوبی می‌توان پی برد .

در تاریخ دریای معرفت مذکور است که در مسافرت اصفهان دریکی از منازل،
استر سواری که سه هزار ریال ارزش داشته متعلق بیکی از ملتزمین رکاب بود و بواسطه
غفلت صاحبش یا نوکر او بزراعت رعیتی میافتد . دهقانی بیچاره جمعی از زارعین را
شاهد گرفته قاطرا برداشته می‌آید مقابل چادر و دستگاه امیر کبیر میایستد . امیر کبیر
اورا جلو طلبیده استفسار مطلب مینماید . زارع چگونگی خسارات خود را بیان میکند
امیر کبیر در پاسخ تظلم وی می‌گوید: بپر قاطرا نگاهدار تا صاحب او که برای مال
خود بشکایت نزد من می‌آید حکم میکنیم زیان تو را با مخارجی که برای حیوان در
این مدت می‌کنی و با جرم این بی‌احتیاطی از وی گرفته بتو بدهند بعلاوه اورا تنبیه

۱- مرحوم رفعت‌الملک مؤلف تاریخ دریای معرفت میباشد که تاریخ وی یکی از
پر قیمت‌ترین تواریخ و کلکسیونهای نفیس است که خوشبختانه تاکنون از دستبرد حوادث
و جو رزمانه مصون مانده است . این کتاب از گرانبهارترین کتب خطی است که اغلب شامل
عین دستخطهای متعدد سلاطین و رجال عصر قاجاریه میباشد .

مؤلف خوش ذوق و دانشمند این کتاب مرحوم رفعت‌الملک سمت ریاست فراشخانه
دربار ناصرالدین شاه را داشته که قطعاً با زحمات زیادی این اسناد را جمع آوری کرده و
اغلب نکات تاریخی را که بچشم خود دیده در آن ضبط کرده است .

این گنجینه نفیس فعلاً در ید تصرف دوست دانشمند آقای رفعتی استاد محترم
دانشکده افسری میباشد و معظم له برای مطالعه و استنساخ قسمتی که مورد نیاز بود
در دسترس نگارنده قرار دادند اینک بدینوسیله از مرحوم شگرف و پر بهائی که معظم له
نسبت به بنده مبذول داشته‌اند سپاسگذاری و تشکر مینماید . اخیراً شنیدم که این گنجینه
نفیس از ید ایشان خارج شده و به خارج از کشور برده شده است .

خواهم کرد. پس از جستجوی زیاد صاحب قاطر از ترس اینکه امیر کبیر شدیداً او را تنبیه خواهد کرد پیدانشد و بالاخره در موقع حرکت اردو مجدداً زارع بخدمت امیر کبیر آمد.

امیر کبیر گفت: برو قاطر از آن خودت باشد و اگر صاحب داشت باید تو را راضی نماید و اگر هم فروختی باید از خریدار بخرد فقط کاری بکن که معلوم باشد قاطر در کجاست.

« در ابتدای صدارت مرحوم میرزا تقیخان امیر کبیر روزی خانلر میرزا احتشام الدوله عم ناصرالدین شاه که والی بروجرد و لرستان بود بتهران بدیدن او آمد امیر از او پرسید خانلر میرزا وضع بروجرد و لرستان چطور است؟ گفت: قربان بقدری امن و عدالت برقرار است که گرك و میش و بره باهم آب میخورند. امیر با خشم باو گفت: شاهزاده! من میخوام که ولایت آنچنان امن و آسوده شود که گرگی نباشد تا از خیال او بره نیاساید و پیوسته در اضطراب سرکند. خانلر میرزا سر بزیر افکند و دیگر چیزی نگفت» (۱)



همچنین آورده اند که (۲) یکی از مستخدمین با نفوذ آبدارخانه شاهی بشخصی مدیون بود شخص داین بشکایت نزد امیر کبیر رفت. امیر کبیر فوراً یکنفر را امر میکند که برود بآبدارخانه سلطنتی و بفلان... که مدیون است بگوید: من از طرف صدر اعظم مأمورم که یکساعت در اینجا بایستم برای دریافت پول فلان... چنانچه در این مدت دین ادا نشد آنوقت تکلیف دیگری دارم. پس از آنکه يك ساعت گذشت مأمور جلو شخص مدیون نشسته بگوید که: یکساعت دیگر هم مأمورم که در اینجا بنشینم و پس از اتمام یکساعت باز تکلیف دیگری دارم. شخص مدیون در ظرف مدت این دوساعت فوراً باین طرف و آنطرف فرستاده پول تهیه کرد که دین خود را ادا نماید.

هنگامیکه مدیون مشغول شمردن و تحویل دین خود بمأمور امیر کبیر بود شخص دیگری که حضور داشت آهسته گفت: پول از آبدارخانه شاهی گرفتن کار آسانی است اگر امیر کبیر قدرت دارد پس چرا مالیات بنا در جنوب را نمی تواند وصول نماید.

پس از آنکه مدت یکسال از این قضیه گذشت امیر کبیر آن شخص گوینده را

۱- شماره ۲ سال اول مجله یادگار.

۲- این سرگذشت را مرحوم سرتیپ عبدالرزاق خان مهندس بغایری نقل کرده است.

احضار کرده گفت : من ممنون شما هستم که یادآوری کردید از بنادر جنوب پول بگیرم فعلا فرستادیم مالیاتهای معوقه را گرفتیم و این صد تومان حق العمل شما که مرا یادآوری کردید اگر باز جایی را سراغ دارید که مالیاتهای خود را نپرداخته اند معرفی کنید تا آنها را هم وصول نمائیم .

امیر کبیر بخوبی پی برده بود که اگر ایران بخواهد در

توجه به خوزستان

راه تعالی و ترقی قدمهای سریع بردارد باید نخست بر قدرت

و آبادی آن

تولید مملکت افزود و بر قدرت تولید افزودن نمیشود مگر

اینکه از اراضی بایر و لم یزرع و رودخانه‌هایی که آب آن تلف میشود استفاده کرده با در نظر گرفتن اراضی زرخیز خوزستان و پنج رشته رودخانه‌ای که در آن سرزمین جاریست می‌توان در مدت قلیلی آن سرزمین را که چنانکه سابقه تاریخی آن نشان میدهد یکی از پردرآمدترین و آبادترین نقاط کشور در آورد. کشت نیشکر و سایر محصولات پردرآمد را در آن منطقه معمول و متداول کرد. بهمین مناسبت برای ساختمان سدهای خوزستان اوامر موکد صادر و مأمورین مخصوص بدان منطقه اعزام داشت ، منتهمی دورهٔ صدارتش آنقدر کوتاه بود که نتوانست تمام نقشهٔ عمران و آبادی مملکت را در این مدت کوتاه عملی سازد و کشور ایران را با گام‌های بلند بطرف سعادت و نیک‌بختی سوق دهد و همین مدت کوتاه بسا آنهمه هرج و مرج و انقلابات داخلی و کشمکش‌ها در غالب نقاط کشور و جنگ و جدال با مدعیان سلطنت و تحریکات خارجی معینا از فکر آبادی مملکت غافل نبوده و بفرآورد یاد قوه تولید مملکت و ایجاد درآمدهای سرشار و مستغنی شدن از مصنوعات خارجی بوده است . از جمله کارهای تولیدی امیر کبیر ساختمان سدهای خوزستان است که رضاقلی‌خان هدایت در جلد دهم روضة الصفا ناصری چند ماهی پس از نابودی امیر کبیر ضمن تاریخچه و موقعیت خوزستان چنین بیان میکند .

(ذکر مجملی از حال بلاد عربستان داخلهٔ خاک ایران و ذکر خرابی

حویزه و اهواز و محمره و کعب آبادی آنها در این دولت ابد بنیان و ساختمان

نواب احتشام الدوله سدسید موسوم به سد ناصر صانها عن الحدثان).

« برسیاحان مسالك ممالك مخفی همانند که حویزه از شهرهای معتبر سرحدات ایرانست و بندر واقعی معاملات و ولایتی وسیع بوده است از چهارمنزلی بغداد (تقریباً بیست و چهار فرسخی) یعنی از حوالی بادرائی و جستان الی رود کارون بلکه اهالی رامهرمز و حوالی بهبهان طولاً از ساحل یسارشط بغداد و شطالعرب الی اراضی و جبال پشتکوه لرستان عرضاً که صحرای وسیعی است هفتاد هشتاد فرسخ طول داشته و علی الاختلاف الامکنه از هشت نه فرسخ تا سی چهل عرض دارد و بر آن این امکنه خوزستان اطلاق میشده چه در آن ولایت نیشکر میکاشته شکر بعمل میآورده اند و این ولایت را در قدیم الایام و زمان پادشاهان قبل از اسلام سوسیانا مینامیده اند و دارالملکش شهر شوش بوده و اکنون ویرانست و آثار و رسوم و تلال آن بفاصله چهار فرسخ و نیم در سمت مغرب دزپل که اکنون مُعَرَّب آن دزفولست ظاهر است و مدفن حضرت دانیال نبی (ع) در آنجاست و شهر اهواز که در کنار یسار رود کاران (کارون) قریب شانزده فرسخ بالای محمره (خرمشهر) است مقر حکومت آن ملک بوده سدی در پهلوی اهواز بسته بوده اند که بیست و چهار ذرع و دو بیست و پنجاه ذرع طول و چهار ذرع ارتفاع از سطح آب برود کاران می نشست و نهرهای عمیق و عریض که هر یک بمشابه رودی عظیم بوده از چنین سدیمین و یسار رود کارون برداشته بوده اند اولین بصوب حویزه و محمره تا حوالی کرخه و شطالعرب و ثانوی بطرف دورق و فلاحیه تا حوالی رود جراحی جاری و همگی بجهت زراعت و آبیاری بوده است بدین واسطه مداخل این مملکت بجائی رسیده بود که هر شبی هزار دینار اشرفی نقد و یک طبق نان پخته از مداخل اهواز بایستی در سفره خلیفه عباسی حاضر باشد تا طعام خورد لهدا شهر اهواز را را سلة الخبز میخواندند مدبری شکرهای آن ولایت را خریده انبار کرد و مدتی تعمداً آن را تصرف ننمود و بجائی نقل نکرد تا پس از سالی چند آن شکرها تعفین حاصل عقب بسیار از آن تولید یافته چون درها بگشادند چندین هزار عقارب زرد رنگ نقیع السم بیرون ریختند و بشهر و کوچه و درو بام برآمدند و متوطنین را گزیدن گرفتند تا جمعی هلاک شدند و رفته رفته آن

شهرستان ویران شد اکنون نیز در آن جا از آن جنس عقرب بسیار است چون بر خلاف
 عقارب دم او بر زمین کشیده میشود عقرب جراره نام یافته باری شاعری گفته «نیشکر عقرب
 جراره شود در اهواز» — علی ایحال اکنون از آن شهر قریه کوچک و کارخانه های شکر
 سازی هفتاد هشتاد سنگ خراس در آنجا دیده میشود محل حکومت این ملک یکی
 خویزه است و دیگری فلاحیه و تابع شوشتر و دزفولند و عشایر کعب در این امکنه
 سالهاست که سکونت کرده اند و محمره (خرمشهر فعلی) بندریست از توابع اراضی
 کعب که در طرف یمین رود کاران که از زردکوه و سایر جبال طوایف بختیاری برمیخیزد
 و محل انصباب آن بشطالعرب واقع است کوت فیلی در طرف غربی محمره از امکنه
 مستحدثه این ایام واحداثی حاجی جابر حاکم سابق محمره است که اولاد و عیال او در
 آن سکنی گرفته اند و از محمره تا بصره که در یمین شط واقع است زیاده از پنج فرسخ
 مسافت نیست و مقر حکومت شیخ المشایخ حکمران تمامت ملک و عشیرت کعب است
 آنجا که اکنون اعراب ساکنه ایران فلاحیه نام کرده اند سابقاً **دورق** مینامیده اند
 و عبای پشمینه دورقی از بافته های آنجا معروف است و در دوازده فرسخی طرف شرقی
 محمره جزیره الخضیر است که آنهم از اراضی یسار شطالعرب و محل سکنای عشیره
 کعب است و در جنوب محمره واقع است و عشیرت کعب قریب ده هزار خانوارند که
 از عهد کریم خان زند تا حال خدمتگذار و رعیت دولت علیه ایرانند جماعتی بادی نیز
 در آن میآیند که سه هزار خانوارند سابقاً کعب تابع حکام فارس و اکنون تابع بروجردند
 و سالی سیزده هزار تومان بدیوان اعلی میدهند و چون بندر محمره آبادی تمام یافت و محل
 ورود اموال تجار گردید در سال یک هزار و دویست و پنجاه و سه که قطب السلاطین
 محمد شاه قاجار بجانب خراسان و هرات توجه فرمودند علیرضا پاشا والی بغداد فرصتی
 یافته برای خرابی بندر محمره و تفرقه تجار و آبادانی بصره و صرفه کار احتشادی
 کرده در عین دوستی دولتین بدون اخبار به محمره تاخته و غارت رجال و اموال
 خلایق پرداخته زیرا که در بندر عشور از تجار نمی گرفتند و حاجی جابر عرب که از
 جانب دولت علیه ایران در آنجا حکومت داشت با متوطنین و ساکنین آنجا کمال حسن

سلوك بظهور می آورد و در این مدافعه تاب ثبات نیاورده مغلوب شده روی بر تافت و پاشای مظفر و منصور بندر را غارت کرده جمعی را قتل و اسیر نموده بعد از خرابی محمره بیغداد بازگشت چون این اخبار بعرضی شهریار قاجار در ظاهر هرات رسید بدین جهت و جهات دیگر بمقرب الخاقان میرزا جعفرخان مهندس باشی که بسفارت دولت سنیه عثمانی مأمور بود یرلیغی صادر فرمود که با امنای دولت عثمانی گفتگو کند و بعد از ورود پادشاه مغفور محمدشاه از خراسان بطهران و عزیمت اصفهان جناب صارم افتدی بعدرخواهی این امور بایران مأمور و در اصفهان شرف حضور یافت چنانکه در ضمن واقعات گذشته مستور گردیده است و در ایام رحلت پادشاه مغفور طاب ثراه جماعت اعراب بنی لام فرصت یافته بر سر حویزه آمدند و محصول ترا غارت کردند و مبلغی خطیر بشوستر و دزفول خسارت رسانیدند و حال آنکه در زمان حکومت شاهزاده مغفور دولت شاه در کرمانشاهان و عربستان و لرستان حویزه در کمال آبادانی معمور بود و محل خروج و ورود زوارق موفور چنانکه سال سی و شش هزار تومان منافع آنولایت بدیوان اعلی و اصل می گشت چه نهر هاشم هنوز نشکسته بود تحقیق آنکه رودخانه کرخه که از حویزه میگذرد مایه آن از رود قراسوی کرمانشاه و آب گاماسای نهانند و رودخانه های لرستان که مابین صدهره جمع میشود رودخانه زال هم در نزدیکی زره باو می پیوندد و از پهلوی شهر کرخه که از بلاد قدیم و اکنون ویرانست میگذرد و بحویزه می ریزد هاشم نامی در قدیم الایام نهری از این رود پنج فرسخ بالاتر از حویزه ازیمین رود کرخه بریده بجهت زراعت آن اراضی فایده کلی داشت در زمان مولی مطالب حویزاوی که از اجداد سادات عالی درجات حویزه و مششع است این رودخانه بدان نهر مشرف بوده بمرور آب نهر را شکسته بیکبار گل رودخانه داخل نهر شده و آب از ممر قدیم افتاده حویزه بی آب ماند ولات آنجا اجتماع نموده شبکه در جلو نهر از چوب و خاک و خاشاک بریسته آب را بحویزه بردند باز آب آنرا برکنده بصورت اول شد اندک اندک رعایا متفرق شدند مقارن این واقعه در بیست و هفت سال سابق بر این طاعونی شدید در آن ولایت روی داده همه بمردند و سد بستن نتوانستند و سد بکلی خراب شد و آب

رودخانه باز بمجرای نهر هاشم جاری شد و بستن سد میسر نگردید و در اواخر ایام پادشاه مرحوم مولی فرج الله که از سلسله ولات قدیم آنجا بود در دارالخلافه بتوقف مجبور در خدمت جناب حاج میرزا آقاسی وزیر متعهد بستن سد و خدمات دیگر شده بحکومت عربستان رفت پس از رسیدن بمقصد قریب بیک فرسخ بالاتراز محل سد قدیم بر فراز رگ سنگی که از میان رود کرخه گذشته بنای سد را گذاشته با سنگ و ساروج کار محکمی کرده در این میانه بدست اعراب کشته شد و اغتشاش در آن ولایت روی کرده این امر معوق و معطل بماند تا دوران دولت ابد مدت حضرت شاهنشاه عصر شهریار ناصر منصور عز نصره مقرر شد که نواب مستطاب احتشام الدوله والی آن ولایت در بستن آن سد و معموری آن جد نماید حاجی مصطفی خان دزفولی را بدان خدمت مأمور کرد و ده هزار تومان مخارج نموده و بانجام نرسید سالی دیگر دوازده هزار تومان خرج شد تا نهرکنده و سد بسته شد ولی بحکم قدبلغ السیل زبانه سیل سد را بر بود و برد بر حسب امر اعلی عالیجاه میرزا رضای مهندس باشی ببازدید آنجا رفته دستور العمل بستن سد را داده سال دیگر نواب والی والاشان احتشام الدوله خود بدانجا رفته در مدت سه ماه فصل تابستان نواب ابراهیم میرزا فرزند ارجمند خود را که حاکم عربستان بود به بستن سد گذاشته سد را بسته و آب بحویزه جاری کرده مردم متفرقه جمع شدند و بفکر آبادی آن ولایت افتادند ناگهان سیل بهاری در رسیده سد را از جای برکنده حضرت شاهنشاهی پس از آگاهی یرلیغ بلیغ صادر فرمودند که اگر صد هزار تومان از دولت ابد مدت بمخارج این سد مصرف شود باید سدی محکم تر از حدید بسته گردد (۱) دیگر باره بهمت شاهنشاه عهد بنیاد سدی استوار نهادند و سد را بمقدار دو عرض سابقه قرار دادند بتدابیر مهندس سدی محکم بر بستند و بسد ناصری موسوم داشتند از میان این اسم مبارک سد سدید مستقر بماند و آب بحویزه جاری شد چنانکه عبور مردم در حویزه از

۱- بدیهی است این فرمان بامضای امیر کبیر صادر گردیده است و تمام این عملیات در دوران کوتاه صدارت وی انجام شده است منتهی موقعی ساختمان سد تمام میشود که چند ماه از قتل او گذشته است .

آب بکشتی می‌شود و پیش از این بجز دوچاه آب تلخ و شور در حوضه آبی نداشتند
لمؤلفه :

دیده افتد هر که را اکنون بسد ناصری شرمش آید نام بردن از سد اسکندری
(ذکر مجملی از تفصیل پل شادروان شوستر و ویرانی آن پل بمرور دهور و
ساختن در عهد دولت سلطان السلاطین ناصرالدین شاه).

پل شادروان شوستر که از بناهای متین و آثار رضین ملوک ایرانست و معروفست
چون بعضی از ساسانیان در شوستر توطن داشته‌اند و بآبادانی آن رغبتی تمام و چون شهر
از نزهت ریاحین و صفوت بساتین عاری و عاطل بود و در حلیه سبزه و نخلستان بری
وعری و خلایق در عسرت و تنگی بمعیشت می‌پرداختند و ملاحظه نمودند که رود کرن
را که وجودیست بی‌فایده و از آب آن منفعتی و حاصلی بجهت مردم نیست قنوات بسیار
بجهت قریتین کتوند و جویند که در اقصی اراضی شوستر واقعند احداث فرمودند و
دارا همت عالی بحفر نهر دارنان که مایه زندگانی اهالی آن سامان است . گماشته
اجلش مهلت نداده دارای اصغر (داریوش سوم) آب از میان نهر بصحرای موسوم بعسکر
جاری ساخت و آباد کرده نیشکر بسیار کاشتند و بعمل آوردند و قند عسکری منسوب به
شکر عسکر است و در آن ایام شتر آبادان شده و از فارس و خوزستان معمورت و بحسب
آب و هوا خوبتر و خوشتر بوده تا بمرور و دهور و کرور شهر آب از نهر منقطع و مزارع
فاریاب خراب و نامنتفع گردید و خلایق متفرق شدند و غالباً خرابی آن از قیصر روم
بوده است تا شاپور بر ملک روم غالب و او را بشوستر آورده آن خراب را عمران ساخت.
چنانکه در کتب مرقوم است چون بستن سد شوستر که بشادروان معروفست
کاری صعب بوده ممر آب را گردانیده از طرف شرقی نهرودی احداث کرده آب را به
آنطرف افکندند و این طرف را خشک کرده شادروان پل را تمام نمودند پس از آن
آب را از آن ممر گردانیده بممر اصلی انداختند و آب بجهت شادروان بالا گرفته
زمین های میان آب گل مشروب شده تا آنکه شادروانی بستند و بستگهای عظیم
طویل بقواعد جراثقیل سطح شادروان محکم و بمیخهای آهنین استوار نمودند و در

عهد بنوامیه که شیب شیبانی در شوشتر خروج و مغلوب شده هنگام هزیمت دررود شوشتر غریق شد و حجاج بن یوسف ثقفی بشوشتر آمد بتخریب پل شوشتر حکم رانده پس بکشتی عبور میکردند تا در یک هزار وهشتاد فتحعلی خان پسر واخستوخان حکمران عربستان بجهت غرق شدن جماعتی از فیلی همت بر ساختن پل گماشت پس از چهارده سال تمام کرد بعد خراب شد در عهد نادر شاه افشار اسفندیار بیک و حاجی محمد شوشتری متصدی ساختن آن شدند و نشد و روز بروز خراب تر شد تا در زمان حضرت خاقان صاحبقران قاجار فتحعلیشاه طاب ثراه نواب شاهزاده محمدعلی میرزای دولت شاه همت بر انسداد آنسد سدید گماشت بمباشری میرزا زمان نایب عربستان در مدت سالی دو با اخراجات بسیار تمام یافت در اندک مهلتی سیلابش بر بود دویم بار بمباشری محمد صالح خان مگری بمدتها ساخته شد و استوار نمانده ویرانگشت بارسیم دوصدهزار تومان بمخارج آن مصروف شد اما پل شوشتر در زمان محمد حسین میرزای حشمت الدوله ابن دولت شاه مغفور سرچشمه آنرا سیلاب برد در اوایل دولت سلطان محمد شاه طاب ثراه و حکومت معتمد الدوله منوچهرخان بسرکاری اسمعیل خان پسر علیمرادخان کرد جهان بیگلو ساخته شد هم آبش ببرد در نیابت مولی فرج الله و سرکاری آقامحمدعلی ساختند و در زمان حکومت میرزا نبی خان امیر دیوان بفارس چهارچشمه را با شادروان جلو آب بر بود و آب بخشکید و زراعت نقصان یافت مال دیوان بر زمین ماند شوشتر روی به ویرانی نهاد تا بعهد ابد مهد سلطان با داد و دین و شهریار بیقرین ناصرالدین شاهزاده الله نصر که نواب مستطاب خانلر میرزای احتشام الدوله حکمران بختیاری و بروجرد و عربستان شد بحکم محکم (۱) اعلیحضرت شاهنشاه ایران بساختن آن مأمور گردیده بدانجا

۱- دستور ساختن و فرمان این ساختمان هم بامر میرزا تقی خان امیر کبیر بوده و پس از خرابی مجدداً بدستور امیر کبیر ساخته شد .

اعتماد السلطنه ضمن وقایع سال ۱۲۶۷ می نویسد : (محض اشاعه خیر و نفع اهل مملکت امر همایون شرف نفاذ یافته بود که بندکنار شوشتر ببندند و سدی هم در نهر مشهور بهاشم بسته شود آن بند و سد در این اوان باتمام رسید) .

رفته خود و همراهان بکشتی بشهر در آمدند و میرزا علی فیلی را مباحث این کار نمود چون با تمام رسید در اواخر آنسال شدت باران و کثرت سیل بهاران سرچشمه از چشمه های کار جدید و مقداری مستوفاً از شادروان قدیم بتمهاجم سیلاب ر بوده شدنواب والی والا شان بشوستر رفته بتدارك چاره آنکار کوشیده حاجی حسین خان بروجردی را متصدی فرموده اونیز سعی ها کرده هر هفت چشمه را احداث نمود باشصت ذرع شادروان و از کار های اسمعیل خان وغیره محکم تر ساخته مبلغی خطیر از دیوان از ذفول تا شوستر که دوازده فرسنگ بیابان بی آب بوده بفاصله دوفرسخ چندین چاه حفر شده که پراز آب خوشگوار و مایه راحت قوافل و مترددین آندیار است که عین یسرب بها عبادالله و یفجرونها تفجیراً شاهد حال آن آثار - چنین کنند بزرگان چه کردباید کار)

همچنین بدستور امیر کبیر سدی در نقطه اتصال ورود قره چای و آنار رود در منطقه قم و ساختن پلی بر روی آن که به پل دلاک معروف گردید از کار های عمرانی میباشد نیز سد بزرگی بر روی رودخانه گرگان رود که زیر نظر میرزا حسن مهندس ظرف مدت یکسال ساخته شد و قسمتی از صحرای گرگان را مشروب و قابل کشت و زرع نمود .

اصلاحات سیاسی

امیر کبیر با ممالک همسایه نهایت مراقبت را بعمل می آورد و وضع سفارتخانه های ایران را در کشورهای خارجه آبرو مند ساخت و سفرائی را که بمأموریت اعزام می داشت دقت کاملی میکرد که اینگونه مأمورین از بین اشخاص متین و شریف و کار دان انتخاب شوند .

رفتار شخص امیر کبیر با سفرای خارجه مقیم تهران سیاست مدارا و بیطرفی بود باین معنی که نه بآنها ضدیت میکرد و نه تسلیم آنها میشد و در ضمن بتدابیر علمی راه بهانه جوئی را به روی آنها سد میکرد و از خود هیچوقت تمایل خصوصی که موجب فعالیت و رقابت سیاسی باشد بیهیچیک از بیگانگان نشان نمی داد ولی در عین حال می خواست از حسن اداره و اطلاعات علمی و فنی آنها استفاده کرده باشد .

همچنین برای آنکه راه بهانه‌جوئی به روی خارجی‌ان مسدود گردد تا دستاویزی پیدا نکنند از این رویك سلسله دستورها و تدابیر سیاسی که تسهیلاتی در کار فراهم می‌کرد پی در پی صادر می‌نمود که اینک برای مثال چند نمونه از آن دستورات را ذیلاً می‌نگاریم .

قبل از امیرکبیر رسم این بود که اغلب منشیان سفارتخانه‌ها که عموماً ایرانی ولی در استخدام سفارتخانه‌های دول خارجی بودند غالباً حامل پیغام وزیر مختارها شده ضمن رسانیدن پیغام و انجام مأموریت خویش مکنونات خاطر و اغراض شخصی خود را بنام سفیر و یا وزیر مختار بدولت ایران پیغام و یا ابلاغ می‌کردند و گاهی هم اتفاق می‌افتاد که در اظهار حاجت و انجام کار خویش آغاز لجاجت می‌نمودند بطوریکه اغلب باعث رنجش سفرای خارجه و یا دولت ایران می‌گشت و امیرکبیر برای جلوگیری از این قضایا و حفظ مراتب و دادیه دستور اکید صادر کرد که دیگر منشیان سفارت حامل پیغام نگردند و اگر سفرای خارجه حاجتی یا مطلبی دارند بوسیله نامه خصوصی یا ارسال نامه رسمی و یا پیغام دوستانه آنهم بتوسط آتاشه‌های خودشان اعلام دارند و از فرستادن منشیان ایرانی اکیداً خودداری نمایند .

همچنین اتباع خارجه در داخله کشور مانند بازرگانان ایرانی بتجارت مشغول شده چون از پرداخت وجوه عشریه و عوارض بعنوان اینکه می‌خواهند از سرحد ایران خارج نمایند معاف بودند مال التجاره‌های خریداری شده خود را از شهری به شهر دیگر مثلاً خراسان بفارس برده بفروش می‌رسانیدند و چون این عمل بتجار ایرانی زیان کلی وارد می‌آورد (زیرا تجار ایرانی مطابق معمول بایستی عشریه و عوارض بپردازند) بنابراین تجار تبعه خارجه مال التجاره‌های خود را ارزانتر تهیه کرده در موقع فروش هم نازلتر می‌فروختند و جلوی تجار ایرانی را کاملاً سد کرده ، موجبات زیان آنها را فراهم می‌ساختند. امیرکبیر دستور داد که تجار تبعه دول خارجه یا از تجارت در داخله صرف نظر نمایند و یا اگر مایل بتجارت در داخله ایران باشند باید مطابق معمول مانند سایر تجار ایرانی کلیه عوارض و عشریه‌هاییکه بآنها تعلق می‌گیرد پرداخت نمایند

اما اگر کالاهای ایتیمی را بخواهند از ایران خارج نمایند جواز عبور گرفته تا از عوارض معاف باشند .

یکی دیگر از کارهای مهمی که امیر کبیر بصورت عمل در آورد موضوع غدغن ورود کشتیهای تجارتی و جنگی دولت روسیه در مرداب انزلی بوده است، چه روسها در زمان صدارت حاج میرزا آقاسی نوشته‌ای بدون اطلاع و اجازه محمدشاه از وی تحصیل کرده بودند که بموجب آن کشتیهای تجارتی و جنگی آنها حق داشتند داخل مرداب شده لنگراندازند و چون این موضوع اسباب زحمت دولت ایران را فراهم کرده بود صدر اعظم بعنوان اینکه این امر برخلاف عهدنامه منعقد فی مابین دولتین است بر نوشته حاج میرزا آقاسی خط بطلان کشید و آنرا از درجه اعتبار ساقط ساخت و روی همین اصل هم از ورود کشتیهای دولت روسیه در مرداب انزلی جلوگیری بعمل آورد .

واتسون (۱) در تاریخ خود راجع به میرزا تقیخان امیر کبیر چنین می‌نویسد:

« میرزا تقیخان امیر نظام یگانه کسی است که دست اجانب را از دخالت در امور داخلی ایران در مدت صدارت خود کوتاه نمود و یگانه مردی بود که توانست بدون دخالت اجانب مسائل غامض ایران را حل و عقد کند، در زمان او احدی قادر نبود باعمال اجانب روابط خصوصی داشته باشد، تمام مأمورین دولتی را غدغن نمود با خارجی‌ها قطع رابطه کنند، این افتخار برای او بس که در زمان او هیچ‌یک از همسایگان نتوانستند در امور داخلی دخالت کنند و یا به حقوق سیاسی آن تجاوز نمایند. »

قبل از این تاریخ در ایران رسم بوده که غالباً بعقاید و پیشنهادهای نمایندگان دول خارجی که در دربار شاهنشاه ایران مقیم بودند توجه میشد و حدود نفوذ نماینده

۱- واتسون انگلیسی است که معاصر با میرزا تقیخان بوده کتاب قطوری نوشته بنام «تاریخ قاجاریه» در این کتاب که از سال ۱۲۱۵ هجری قمری مطابق با ۱۸۰۵ میلادی تا سال ۱۲۷۵ ه.ق - ۱۸۵۸ م وقایع مهمه ایران را در آن درج نموده دانشمند فقید محمود محمود نویسنده دوره کتب ارزنده روابط سیاسی، ترجمه قسمت مهمی از آنرا در کتاب خود نقل نموده . واتسون در حدود چهل صفحه راجع به میرزا تقیخان در کتاب خود مطلب نوشته است.

انگلیس یا نماینده روس بسته بلطف مخصوص پادشاه بود که بکدامیک زیاده‌تر متمایل باشد و بهمان نسبت مجاز بودند که در امور داخلی ایران دخالت کنند و حتی بعضی اوقات از نمایندگان خارجی خواهش میشد که از اتباع شاهنشاه ایران حمایت کنند، بنابراین عادت معموله در هنگام عزیمت شاه‌جوان از تبریز بپهران، از قنصل انگلیس مقیم تبریز خواهش شد که سکنه ارمنی آن شهر را حفظ کند، امیر نظام فوراً اظهار نمود این برای يك دولت زیبنده نیست که نتواند امور رعایای خودش را خود اداره نماید و از همین جا او تصمیم گرفت در آتیه در هیچ کاری راجع به ایران بنمایندگان خارجی اجازه دخالت ندهد. هر شخص بیطرفی باید تصدیق کند که دادن تأمین باتباع پادشاه ایران از طرف نمایندگان خارجی ولو این اجازه تا حد معینی هم برضایت دولت ایران داده شده باشد، مخالف قوانین بین‌المللی است، اما وقتی امیر نظام علائم این نیت خود را ظاهر نمود و مصمم شد که باین بی‌ترتیبی‌ها که از این نوع قضایا ناشی شده خاتمه دهد، نمایندگان و وزراء مختار خارجی مقیم دربار شاه بهیچ طریقی حاضر نمیشدند این رسم را از دست بدهند زیرا که این رسم آنها را در مقابل وزراء و اتباع شاهنشاه ایران صاحب قدرت و نفوذ نشان داده بود، و ترك آن برای نمایندگان مختار خارجی که در دربار شاهنشاه ایران مقیم بودند گران می‌آمد..... (۱)

مورخ دانشمند عباس اقبال و استاد اسبق دانشگاه در مورد اصلاحات سیاسی میرزا تقیخان در مجله یادگار که واقعاً یادگاری بس قیمتی از آن مرحوم باقی مانده در شماره اول سال سوم چنین نوشته است:

دو نامه از امیر کبیر

«میرزا تقیخان امیر کبیر که از پروردگان و مخصوصین خداوند انشاء فارسی میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود با اینکه تحصیلاتی منظم و مرتب نداشت لیکن بر اثر هوش فطری و بارآمدن در زیر دست منشی توانائی مثل قائم مقام صاحب خط و ربطی نسبتاً کامل شده بود و با اینکه در مراسلات فراوانی که از او در دست است هیچوقت در

ساختن و پرداختن خط و عبارت سعی مخصوص نکرده همیشه در تفوق معنی بر لفظ و باطن بر ظاهر میکوشیده بازهم انشاء او روان و جزیل و هم خط او پخته و جمیل است.

علی‌العجاله این موضوع مطرح بحث مانیت، چیزی که بخصوص آن اهمیت میدهم جلب توجه خوانندگان محترم است بمیزان هوشیاری و غیرت ملی و سیاست دانی و پاکدامنی این مرد جلیل، برای آنکه این جمله ادعائی بی‌معنی نباشد و نامه از نامه های او را که بمأمورین زبردست خود نوشته ذیلاً نقل میکنیم، شایسته است که بعد از گذشتن صدسال از تاریخ صدور آنها زمامداران وزارت امور خارجه ما و متصدیان اداره اطلاعات آن از آنها عبرت بگیرند.

در دوره کوتاهی که وزارت امور خارجه تحت اداره مستقیم میرزا تقیخان امیرکبیر بود (۱) از اواخر ربیع‌الاول ۱۲۶۵ تاریخ فوت میرزا مسعود گرم رودی تا ۱۹ رمضان ۱۲۶۹ تاریخ انتصاب میرزا محمدعلیخان شیرازی بوزارت دول خارجه) این وزارتخانه بتدریج سروصورتی پیدا کرد، ثبت و ضبط آن منظم شد، ترتیب تذکره (گذرنامه) بشکل صحیحی مجری گردید، مأمورین ایران در خارجه موظف شدند که از حوزه مأموریت خود و احوال اتباع ایران در آن حوزه ها همه ماهه اطلاعاتی صحیح و مرتب بوزارت خانه بفرستند و درباب جزئیات امور از امیر و دستگاه سیاسی او در تهران دستور بگیرند، ثبت و ضبط مرتب وزارت امور خارجه ما در حقیقت از دوره امیر است و قبل از آن تاریخ کمترسند یا نوشته‌ای بجامانده.

از آنجا که غیرت ملی امیر بسرحد کمال بود و همیشه میخواست که عرض و مال ایرانی در خارج از تعرض بیگانگان مصون بماند و مأمورین ایران در خارج مرتکب اعمالی نشوند که نام ایران و ایرانی بزشتی و خفت مشهور شود فوق‌العاده از طرز رفتار ایشان دقت بخرج میداد و غالباً با ارشاد و تحذیر ایشانرا براه راست میخواند، اینک دو فقره از دستورهائی که او خطاب بمأمورین زبردست خود فرستاده:

۱- از عجایب اینکه در سالنامه رسمی وزارت امور خارجه ۱۳۱۴ شمسی صفحه ۴۱

ابدأ از دوره وزارت خارجه امیرکبیر اسمی برده نشده است.

۱- دستورالعملی که امیر برای مأموریت میرزا حسینخان (یعنی حاجی میرزا حسینخان سپهسالار قزوینی) کارپرداز ایران در بندر بمبئی داده و او یعنی میرزا حسینخان که در آخر سال ۱۲۶۶ باین مأموریت نامزد شده بود اوایل ۱۲۶۷ بمبئی عازم گردیده است.

«ازاینکه بعد از انقضای معاهده تجارتنی دولتین بهیشتین ایران و انگلیس بروفق شروط عهدنامه مقررہ تابحال مأموری مخصوص تعیین نشده بود که در بمبئی اقامت کرده بسرپرستی و غوررسی امور تجار و عموم تبعه دولت علیہ که در آنجا و در سایر ممالک هندوستان مراودت و معاملات دارند پردازد و آنها را کمایجب در حفظ و حمایت و رعایت خود بدارد لهذا آن عالیجاه بموجب حکم محکم اقدس پادشاهی و صدور فرمان ظل اللہی مأمور است که به بندر بمبئی رفته در آنجا اقامت کرده بمراقبت امور و بنہج مسطور بتقویت و حمایت تجار و تبعه دولت علیہ اعم از تجار و مسافر کہ در بمبئی و سایر ممالک هندوستان هستند پردازد، وظیفہ آن عالیجاه اینست کہ بہیچ وجہ من الوجوہ از احوال آنها غافل نبوده کمال حمایت و تقویت از آنها بنمایند نگذارد از کسی یا آنها آزار و اذیتی برسد و در عین بیفرضی خاطر آنها را از خود خوشنود دارد، از گرفتن تعارف و رشوہ محترز بوده مطلقا طمع و توقعی از آنها ننماید و اگر تقصیری از آنها صادر شود مأذون و مرخص نیست کہ آنها را بزجر و شکنجہ و چوب مبتلی سازد اگر تقصیر جزئی است اورا چند روزی محبوس داشته مرخص کند و اگر کلی است او را روانہ ایران نموده تقصیر اورا موافق تصدیق جمعی شہود معتبر بعرض اولیای ابد مدت برساند تا موافق قانون دیوانخانہ عدالت تنبیه و سیاست شود. وظیفہ تجار تبعه دولت علیہ ایران اینست کہ کمال توقیر و احترام از آن عالیجاه بعمل آورده از سخن و صلاح دانی آن عالیجاه بیرون نروند و بدون استحضار آن عالیجاه اقدام بہیچ امری ننمایند جمیع معاملات و دادوستدی کہ میکنند باید با اطلاع آن عالیجاه باشد و تمسکات آنها بمهر دولتی شیروخورشید مهر شود و در دفتر آن عالیجاه ثبت شود و از قرار صدیک بآن عالیجاه کارسازی نمایند و آنچه معاملاتنی کہ میشود از نقد و جنس

می‌آید و از ایران میرسد ثبت برداشته ماه بماء بفرستد، برای عموم تجار و تبعه دولت علیه ایران لازم است که تذکره دولتی را در دست داشته باشند و هر يك از رعایای ایران که در بمبئی هستند خود بگیرند و آنهایی که در سایر بلاد هندوستان هستند از آن عالیجاه بخواهند و قیمت آنرا که یکی ده‌شاهی است عالیجاه‌کارسازی نمایند، تذکره مزبور تا مدت یکسال معتبر است و بعد از مدت مزبور آن تذکره باطل، و بی‌حاصل باید آن تذکره را نزد آن عالیجاه آورده خط بطلان کشیده تذکره دیگری بگیرند اگر از این حکم تخلف نمایند و تذکره نگیرند از منسوبان نزدیک و شرکاء آنها موآخذه خواهد شد آن عالیجاه مراتب را حالی آنها نمایند، منازعات و مرافعات که دونفر از تبعه دولت علیه با یکدیگر دارند باید نزد آن عالیجاه باجلاس و مصالحه بگذرد و اگر نگذرد و مرافعات کلی باشد باید بحکام شرع ایران رجوع نمایند و طرفین را روانه ایران سازید و اگر مرافعه آنها با تبعه دولت بهیه انگلیس باشد باید در حضور و کیلی از آن عالیجاه در محکمه عدالت بمرافعه آنها پردازند، در باب وجه گمرک که در عهد نامه نوشته شده است تبعه دولت علیه ایران موافق دول متحابه بدهند آن عالیجاه صورت معاهده دول متحابه را بدست آورده بفرستد و اهتمام داشته باشد که تبعه دولت علیه زیادتر از دول متحابه ندهند باید آن عالیجاه ماه بماء تفصیل اوضاع تبعه دولت علیه و روزنامه صادر و وارد را با گزات بمبئی بفرستد و از آنجا باتفاق سفاین تجارتنی دولت علیه نزد حاکم بوشهر ارسال داشته که از آنجا همراه قاصد بنواب نصره‌الدوله بشیراز برسانند که از آنجا همراه چاپار دولتی ماه بماء بفرستد و در روز فرستادن کاغذ و رساندن اخبار زیاد اهتمام داشته باشد آن عالیجاه مأذون است که سالی يك دفعه و کیلی امین بجای خود تعیین کرده برای سرکشی امورات تبعه دولت علیه که در کلکته هستند رفته امورات آنها را منظم داشته معاودت کند و در سایر شهرها که تبعه دولت علیه مجاورت و مسافرت دارند و کیلی از جانب خود گذارد که بامورات آنها واریسی نماید و ثبت معاملات آنها را بآن عالیجاه برساند ، از قراریکه مذکور میشود در ایام عاشورا فیما بین شیعه و طایفه کرکنی که اهل کوچه

وسنی هستند منازعه میشود البته آن عالیجاه پیش از حادثه منازعه چند نفر سالدات برای ممانعت از منازعه از حاکم آنجا گرفته نگذارد فیما بین آنها منازعه و محاربه برسد، اگر یکی از تبعه دولت علیه وفات نماید و شریک و وکیلی در آنجا نداشته باشد آنچه از او مخلف میشود بشهادت و استحضار جمعی از تجار اموال او را تصرف کرده اطلاع دهد که بورا و کسان او برسد حرفی شهر ربیع الثانی ۱۲۶۷ - مجدداً قلمی میشود اگر آن نور چشم مطالب و اموراتی را که بکارگذاران ممالک هندوستان بگوید و نگذرانند آن عالیجاه مأذون است بعالیجاه مقرب الخاقان شفیع خان مصلحت گذار دولت علیه ایران که در لندن اقامت دارد بنویسد که عالیجاه مشارالیه بکارگذاران دولت بهیبه انگلیس اظهار کرده جواب حاصل کرده نزد آن نور چشم بفرستد و مراتب را با ولیای دولت قاهره هم عرض کنید حرفی التاریخ (۱)»

۲- کاغذی است که امیر کبیر بحاجی میرزا محمدخان کارپرداز ایران مقیم

هشترخان نوشته:

«عالیجاه مجدت همراه عزیزا نوشته آن عالیجاه واصل شد و از مسطوراتش آگاهی و استحضار حاصل گردید فقراتی که از مراتب صداقت و خدمتگذاری خود نوشته بود معلوم شد جوهر ذاتی و حسن استعداد و قابلیت آن عالیجاه مشهود و معلوم افتاد و براعتقاد و اعتماد اینجانب درباره آن عالیجاه افزود و از رفتار آن عالیجاه بسیار رضامندی حاصل نمود و موجب مزید میل و محبت اینجانب در باره آن عالیجاه گردید انشاءالله سعی و اتمام نماید که زیاده از پیش مصدر خدمات کلیه گردد، که در این ره نباشد کار بی اجر. در باب اینکه نشان خواسته بود بدیبهی است بعد از آنکه خدمات کلیه از آن عالیجاه بظهور برسد مورد عاطفت خسروانه خواهد شد و باعطای نشان مفتخر خواهید گردید: براحتی نرسد آنکه زحمتی نکشید. در باب اینکه اذن خواسته بود چندی برای سرکشی امور تجارت دولت علیه ایران ببازار مکاریه رود چه عیب دارد

۱- در ذیل سواد که از این مراسم در دفتر اسناد وزارت خارجه ضبط است مهر چهارگوشی

است با این نقش «افوض امری علی الله عبده محمد حسین» که مهر حاجی میرزا حسین خان

است و آن علامت قبولی و سپردن التزام از جانب اوست.

آدم امین‌گردانی از جانب خود در حاجی‌ترخان گذاشته برود و اگر بقدر دوهزار تومان در آنجا اسباب خوب و مرغوب ببینید بجهت اقدس همایون شاهنشاهی ایتباع نموده ایفاد دارد تنخواه آنرا کارگذاران دیوان همایون اعلیٰ بآن عالیجاه خواهند رسانید، اینکه برای اینجانب ظرف آب‌پاشی فرستاده بودید این چیزها مایه خورسندی اینجانب نمیشود زیادی خدمتگذاری آن عالیجاه باعث مزید میل و محبت اینجانب است، نه اینجانب نه خدام اعتاب علیه پادشاهی هیچکدام بجز ظهور خدمتگذاری توقعی دیگر نداریم، (۱) در باب پول کالسکه که نوشته بود باید بحاجی سیدجواد برسد مبلغ ششصد تومان برات حواله عالیجاه میرزا ابراهیم‌خان دریابگی نموده دادیم که سند مشارالیه نزد عالیجاه بفرستد در باب مواجب هم مبلغ دوست تومان افزوده شد و در کتابچه گیلان نوشته میشود که بمباشرین آنجا هر ماهی صد تومان از سال نو از قرار قبض آن عالیجاه که بهر کس حواله نماید کارسازی دارند و در جواب سایر مطالب آن عالیجاه از قرار است که عالیجاه مقرب‌المخاقان میرزا محمدعلیخان نایب‌الوزاره (۲) به آن عالیجاه نوشته است و البته از آن قرار معمول خواهد داشت همه روزه حقایق نگار صور حالات و مهمات باشد حررفی ۲۴ شهریور بیع‌الاول ۱۲۶۷ هـ.

دیگر از اصلاحات (۳) سیاسی امیر کبیر موضوع تحصن و پناهنده شدن اتباع

۱- خیلی تعجب است که امیر کبیر برای تعارفی که فرستاده اوراعزل نکرده و باین اندازه اکتفا کرده است. زیرا در موارد دیگر که در همین کتاب نوشته شده تعارف و هدیه را پس داده و فرستنده را مواخذ کرده و دیگر باو کاری رجوع نکرده است

۲- مقصود میرزا محمدعلیخان شیرازی است که در عهد وزارت خارجه امیر کبیر سمت معاونت این وزارتخانه را داشته و در ۱۹ رمضان ۱۲۶۷ رسماً بجای امیر وزیر خارجه شد و تا ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ که سال فوت اوست در این سمت باقی بود.

۳- تمام اصلاحاتی که شرح آن در اینجا ذکر میشود عملیاتی است که عموماً از طرف امیر کبیر دست با اقدام آنها زده شده منتهی برخی از آنها در زمان صدارت میرزا تقیخان بنتیجه رسیده و برخی مقارن عزل امیر و پاره‌ای هم پس از دستگیری او صورت عمل بخود گرفته است.

ایرانی بسفارتخانه های خارجی میباشد . باین معنی که برخی از افراد ایرانی همینکه مرتکب خبط وخطا و یا بزهی میشدند و مورد مؤاخذه حکومت قرار میگرفتند برای رهائی خود فوراً بیکی ازسفارتخانه های مقیم تهران رفته تحصن میجستند، بدیهی است هیچ اقدامی برای احضار و جلب این قبیل اشخاص بعنوان اینکه ممکن است اهانتی بسفارتخانه شده باشد میسر نبود زیرا در دوره محمدشاه بعلت ضعف نفس حاج میرزا آقاسی وعدم قدرت اراده محمدشاه نمی توانستند اقداماتی بنمایند که اولاً این قبیل اشخاص بسفارتخانه نروند و دیگر اینکه سفارتخانه ها هم این قسم عناصر مفسده جو و جنایت کار را بسفارتخانه های خود پناه ندهند و یا در صورت تحصن تحویل دولت نمایند.

امیر کبیر متوجه گردید که ادامه این رویه ناشایسته اثرات خوبی نخواهد داشت و در آتیه ممکن است عواقب وخیمی را در برداشته باشد بنابراین با سفرای خارجه مقیم دربار ایران مذاکرات مفصلی بعمل آورد و با ادله و براهین واستدلال آنها را مجبور ساخت که از حمایت و پناه دادن اتباع ایرانی که مرتکب بزه یا خطائی شده اند خودداری نموده متحصنین را در صورت اخطار دولت ایران فوراً تسلیم نمایند چنانکه بحکم این سوابق و مذاکرات حسین خان نظام الدوله عباسقلی خان لاریجانی که بیکی از سفارتخانه ها پناه بسته بودند بدون رعایت حمایت سفیر آنها را از سفارتخانه خارج و تسلیم مقررات ونظامات نمود تا بکیفر برسند .

همچنین در دوره محمدشاه مستخدمین جزء ایرانی که در خدمت وزیر مختارها و سفارتخانه های بیگانه بودند همینکه یکی از اقوام یا منسوبان دور آنها مرتکب تقصیر و یا بزهی میشدند و مورد مؤاخذه قرار میگرفتند وزیر مختارها از مقصرین نامبرده بعنوان اینکه منسوب بگماشتگان آنها هستند علاوه بر اینکه نمی گذاشتند مورد مؤاخذه قرار گیرند فوراً عضو آنها را خواستار شده و با احترام مقام سفیر هم بخشیده می شدند .

واضح است با این کیفیت ممکن بود یکی از مستخدمین جزء سفارتخانه ای ادعا نماید که جمعیت محله ای با او منسوب بوده و نبایستی مورد بازخواست و مؤاخذه قرار گیرند .

امیر کبیر با توجه بزبان سیاسی و اجتماعی و عمومی این عمل با وزیر مختارهای خارجی وارد مذاکره گردید و از آنها خواست که مستخدمین خود را بدولت صورت بدهند تا غیر از مستخدمین رسمی سفارت خانه درباره سایر منسوبان و اقوام آنها طبق معمول رفتار شود و بکیفر برسند.

حتی از نظر اینکه مستخدمین جزء سفارتخانه ها هم بدانند که بدوره هرزگی آنها خاتمه داده شده یکی دوفتر از آنها را گرفته شدیداً تنبیه نمود.

چنانکه از سرگذشت ذیل که ناقل آن دانشمند متوفی، مرحوم سرتیپ عبدالرزاق خان مهندس بنایری میباشد بخوبی میتوان بقدرت اراده امیر کبیر پی برد:

گویند یکی از غلامهای سفارت روسیه تزاری در حال مستی از تکیه منوچهر خانی میگذاشته و عربده کنان باقمه خود ضربه ای به کنده زیر ساطوری دکان قصابی آنجا وارد آورد.

این قضیه را همان روز با امیر کبیر گزارش میدهند. امیر کبیر صبح روز بعد بفوریت فرستاده غلام شرور را دستگیر کردند و شخصاً برای مجازات غلام از خانه خود خارج شده در میدان ارك دولتی وارد گردید و روی سکوئی که سابقاً توپ مروارید را گذاشته بودند نشسته امر کرد مقصرا آوردند سپس دستور داد که غلام مزبور را بتوپ مروارید بسته شلاق بزنند، پس از آنکه مقدار زیادی غلام شلاق خورد مأموری از طرف سفارت روس با مراسله ای رسید و پاکتی با امیر کبیر تقدیم کرد، امیر کبیر پاکت را از فراش سفارتخانه گرفت ولی بدون آنکه سر آنرا باز کند زیر زانو گذارده مشغول کشیدن قلیان گردید و غلام هم همین طور زیر تازیانه بود. پس از اندک مدتی مجدداً کاغذ دیگر از سفارتخانه رسید باز امیر کبیر توجهی بمراسله سفارتخانه نکرده آنرا نیز زیر زانو گذارد تا آنکه شلاق خوردن غلام تمام شد. آنوقت امیر کبیر دست از قلیان کشید و سرپاکنها را باز کرده پس از خواندن کاغذها باطرافیان خود گفت در مورد این غلام از سفارتخانه چیزی نوشته اند جواب بنویسید که چون این غلام در حال مستی نزدیک تکیه منوچهر خانی قدری بد مستی و هرزگی کرده است فعلاً او را اندکی تنبیه کردم ولی برای تنبیهات بیشتری او را میفرستم بسفارت که شما هم او را

تنبیه نمائید، ولی خوبست که بعدها دیگر از این قبیل غلامهای هرزه نگاه ندارید زیرا اسباب توهین سفارتخانه میشوند، بهتر اینست که بجای آنها غلامهای نجیب و اصیل را استخدام نمائید :

این موضوع یعنی شکنجه کردن شخصی که منسوب بسفارتخانه بوده در نوشتجات امیر کبیر هم که بناصرالدین شاه نوشته شده دیده میشود و نامه زیر تصور می رود که در مورد غلام نامبرده در بالا باشد. اینک متن نامه امیر کبیر که اصل آن در کتابخانه مجلس موجود است ذیلا ذکر میشود:

نامه امیر کبیر

و قربان خاکپای همایون مبارکت گردم - دستخط همایون زیارت شد از صحت مزاج مبارک زهی شکر گذاری بعمل آمد - راست و پاک اینغلام حال و مزاج درستی ندارد امروز بعد از ظهر سوار شده رفته باروت کوبخانه مهران را که میسازند نگاه کرده از افسردگی ساعتی در عباس آباد نشسته بعد از آن مراجعت کرده کاغذ وزیر مختار روسیه و کاغذ جناب وزیر کل دولت بهیبه روسیه گراف اکسلرود - را هم دیروز وقت ظهر فرستاد الی حال خیر جدید ندارم عقلا امروز مشغول مسوده هستند تا شام و صبح برای جان بلاگردان من بیچاره چه بروز کند کاغذهای هر دو سفارت را چند روز است فرستادم هنوز جوابی نداده اند **دیشب مجددا هر دو سفارت دو کاغذ که مهر هر دو را داشت در باب شکنجه نوشته فرستاده بودند** کاغذ نزد مرزا محمد علیخان است البته بنظر همایون خواهد رسانید خبر تازه ای نبود که عرض شود **چه خبر تازه تر از رفتار اینهاست باقی الامر همایون.**

دیگر از اصلاحات سیاسی امیر کبیر موضوع تجدید (ویزا) گذرنامه افراد ایرانی در کشورهای خارج بود که بمحض اینکه مدت گذرنامه ایرانیان در کشورهای خارج پایان می یافت صاحب گذرنامه را توقیف و یا جریمه نقدی مینمودند. میرزا تقیخان امیر کبیر با سفرای خارجه ترتیبی داد تا هرگاه مدت اقامت هر ایرانی خاتمه یافت و خواست باز هم در آن کشور بماند بقنسولگری های ایران و نمایندگان سیاسی ایران

مراجعه نمایند و مدت اقامت را تمدید نمایند بدون حبس و بندی یا پرداخت وجه نقدی بخزانه‌های کشورهای خارجی. همچنین یکی از اقدامات سیاسی امیرکبیر مسئله عدم پرداخت بقیه غرامات جنگهای ایران و روسیه بود که بامذاکرات ممتد و طولانی موفق شد نوشته‌ای از دولت روسیه بگیرد که باقیمانده مبلغ غرامات جنگ به پادشاه ایران هدیه شده است (۱)

قسمتی از این مبلغ در زمان فتحعلیشاه قسمتی در زمان محمد شاه پرداخت شد فقط (در حدود دویست و سی هزار تومان) باقی مانده بود که آنهم با ترتیبی که گفته شد از بین رفت.

منتهی این موافقت نامه موقعی بدولت ایران ابلاغ شد که میرزا تقیخان از کار برکنار شده و اوایل دوره صدارت میرزا آقاخان نوری بود ناسخ التواریخ در این مورد می‌نویسد: «دیگر آنکه قریب یکروزر تومان زر از مبلغی که در مصالحه میان دولت ایران و روسیه مقرر شد بر ذمت دولت ایران بمانده بود کارداران روس از روزگار شاهنشاه تاجدار فتحعلیشاه در طلب بودند و در زمان شاهنشاه غازی محمد شاه مبلغی ماخوذ داشتند در اینوقت صدراعظم تشیید مبانی محبت و تقویم قواعد مهر و حفادت را چنان نمود که امپراطور ممالک روسیه تمامت آن زر و ام را هدیه شاهنشاه ایران ساخت و سجل آن رسید.»

نیز یکی دیگر از اقدامات سیاسی امیرکبیر این بود که بامذاکرات سیاسی طبق سورت جلسات معینه باوزرای مختار دول خارجه مقرر داشت که هیچ يك از اتباع خارجه حق خرید املاك و اراضی را در ایران ندارند مگر طبق شروطی که تقریباً عمل کردن بآن شروط و قیود محال بنظر میرسید.

(۱) در فصل ششم عهدنامه ترکمان‌چای چنین قید شده است :

« فصل ششم اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران بتلافی خسارت دولت و رعیت روسیه مبلغ ده‌کروزر (پنج میلیون تومان) نقد که عبارت از بیست میلیون مناسفید روسی است قرارداد و موعده و ره‌این وصول اینوجه در قرارداد علیحده که لفظ بلفظ گویا در این عهد نامه مندرج است همین خواهد شد . »

قربان خاکهای جواهر آسای مبارکت شوم
و دستخط همایون که بمفاحسرت این غلام شرف

امروز وجود مبارک مسرور بوده و در وقت عصر
در فضیلت ابروی سه اوقات فرخنده

امروز وجود مبارک مسرور بوده و در وقت عصر
در فضیلت ابروی سه اوقات فرخنده

امروز وجود مبارک مسرور بوده و در وقت عصر
در فضیلت ابروی سه اوقات فرخنده

امروز وجود مبارک مسرور بوده و در وقت عصر
در فضیلت ابروی سه اوقات فرخنده

امروز وجود مبارک مسرور بوده و در وقت عصر
در فضیلت ابروی سه اوقات فرخنده

قربان خاکهای جواهر آسای مبارکت شوم
دستخط همایون که بمفاحسرت این غلام شرف
صدور یافته بود زیارت نمود از اینکه بحمد الله تعالی
امروز وجود مبارک مسرور بوده و خوش گذشته است
امیدوار است که از تفضلات الهی پیوسته اوقات
فرخنده ساعات همایون به مسرت بگذرد این غلام هم از
صبح تا عصر به جواب و سنوال باقول خارجه برای
حکایت آن ارمنی مشغول بود و عصر را تاخانه جناب
امام جمعه برای بازدید رفته معاشرت نمود برای آگاهی
خاطر مبارک معروض داشت الامر امر همایون است

امروز وجود مبارک مسرور بوده و در وقت عصر
در فضیلت ابروی سه اوقات فرخنده

دیگر از اقدامات میرزا تقیخان امیر کبیر جلوگیری از تبلیغات کشیشان کاتولیک و پرونتان بود .

همچنین به نمایندگان سیاسی مقیم دربار ایران دستور داده شد که از ورود بمجالس سوگواری در ایام سوگواری جداً خودداری نمایند چه ممکن بود در این قبیل مواقع بواسطه بروز احساسات به آنان حمله شود و در این صورت وقایع ناگواری روی دهد .

شادروان عباس اقبال آشتیانی درباره نفوذ خارجی ها قبل از امیر کبیر و زمان صدارت حاج میرزا آقاسی در صفحه ۲۴۸ و ۲۴۹ می نویسد : « در عهد حاج میرزا آقاسی جسارت و گستاخی نمایندگان روس و انگلیس در تهران بآن اندازه رسیده بود که هر حکم و امری داشتند آنرا آمرانه باو مینوشتند و بدست قراول یا نوکری میدادند و پیش صدراعظم ایران میفرستادند . این مأمور اجازه داشت که شخصاً پیش صدراعظم برود، همانجا بایستد تا جواب مساعد بگیرد.»
در یکی از نامه ها صدراعظم بشاه مینویسد :

« کمترین بنده میخواستم تا عباس آباد بروم، اما بواسطه اینکه جناب وزیر مختار انگلیس تشریف خواهند آورد نتوانستم - نه بنده می میرم نه آنها دست میکشند، نه وجود مبارك صحت کامل مییابند که پدر آنها را از گور در آورند .

حالا جناب وزیر مختار دولت انگلیس، منتظر اینست که یکی از نوکرهای متشخص در خانه، شال و کلاه کرده برود و عذر بخواهد که چرا دیر ملك ایران را تصرف کردند، نمیدانم مقدر چیست؟ و برای چه این ذلت را بکشیم؟ بسر مبارك اعلیحضرت شاهنشاهی روحانفاده و انه لقسم عظیم، نزدیک است با مرگ مفاجات بمیرم، نه دنیا دارم نه آخرت نه آبرو، نوکر دولت روسیه مرا به قراول بیندازد! دیگر چیزی باقی نمانده که به سرمن بیاید...»

نیز در نامه دیگر می نویسد :

« ... در نهصد سال نهصد هزار تومان پول مرا دولت روسیه برده علاوه املاك

ایروان را ضبط کرده علاوه بر وزیر مختار صد هزار نامربوط که به تون تابی نمیتوان گفت بمن نوشته اند...

امیر کبیر به تمام مداخلات نامشروع بیگانگان در ایران خاتمه داد ضمناً همین نامه میرساند که صدراعظم ایران در زمان محمد شاه چقدر در مقابل سیاست های خارجی ضعیف و بیچاره بوده است این نامه را عیناً کتاب «حقوق بگیران انگلیس در ایران» هم نقل نموده و تجزیه و تحلیل کرده است.

امیر کبیر و مسئله افغانستان

افغانستان در زمان سلطنت فتحعلی شاه و جنگهای ایران و روسیه که ایران سرگرم جنگهای خونین با روسیه بود و در مدت چندین سال بیش از سیصد هزار نفر از بهترین و رشیدترین فرزندان خود را قربانی استرداد شهرهای از دست رفته و پسا جلوگیری از مطامع استعمار طلبی کرده بود و سیاستیون و زمامداران ایران تمام توجه خود را معطوف مسئله قفقاز کرده بودند، افغانیها بتحریر انگلیسها موقع را مناسب دانسته سر از اطاعت اوامر دولت ایران برداشته بنای یاغیگری را گذاشتند. پس از عهدنامه ترکمن چای و خاتمه جنگهای ایران و روسیه فتحعلی شاه متوجه مسئله افغانستان و شرق و شمال شرقی ایران گردید. انگلیسها از تسلط نفوذ حکومت ایران در افغانستان بی نهایت نگران بوده نمیخواستند بهر کیفیت شده دست ایران در حکومت افغانستان باز باشد. بهمین منظور برای جلوگیری از سلطه و نفوذ ایران مشکلات فراوانی ایجاد کردند و حتی در دوره سلطنت محمد شاه که قائم مقام شدیداً برای تصرف هرات قیام کرده بود و حتی مدت چندین ماه هرات در محاصره سپاهیان ایران قرار گرفته بود انگلیسها برخلاف تمام عهود و قراردادهائی که با ایران داشتند عملاً بحمايت شورشیان افغانی برخاسته مانع از فتح هرات بدست سپاه ایران گردیدند.

موضوع هرات و افغانستان در دوره فتحعلی شاه و در دوره سلطنت محمد شاه و لشکر کشیهای ایران بهرات و افغانستان مفصل و از حوصله این سطور که مربوط بزنگی سیاسی و اجتماعی و زمامداری میرزا تقیخان امیر کبیر است خارج میباشد و ما من باب

سابقه مختصر اشاره‌ای بدان کرده‌ایم زیرا اگر حقاً بخواهیم موضوع افغانستان را مورد بحث قرار دهیم میبایستی کتابها درباره آن نوشته شود. امیدوارم محققین و دانشجویان دوره حقوق (رشته سیاسی) در این باب رسالاتی نگاشته و باب مطالعه و تحقیق را در این مورد مفتوح نمایند و نتایج تحقیق خود را در دسترس علاقمندان بگذارند.

موضوعیکه اینجا باید ذکر شود اینست که میرزا تقیخان امیرکبیر پس از دفع فتنه سالار متوجه مسئله افغانستان شده و برخلاف روش اسلاف خود بنا را بر مدار او نفوذ سیاسی و از راه تحبیب حکام افغانستان گذارده و بدون لشکرکشی میخواست مسئله هرات را حل کند و تاحدودی هم موفق گردید و همینطور نسبت بسایر قسمتهای مجاور هرات مشغول اقدام بود که انگلیسها را این عملیات سخت بو حشت انداخت و شاید یکی از علل قتل امیرکبیر همین مسئله بوده است.

امیرکبیر بوسیله اعزام نمایندگانی بداخل افغانستان و ملاقات با سران و حکام آن سامان بدو یار محمدخان حاکم هرات را بدون کمترین خرج لشکرکشی و یا تلفاتی مطیع اوامر دولت ایران و تقریباً هرات را بتصرف ایران درآورد و از همین قرار مشغول قطع نفوذ انگلیسها در سایر نقاط افغانستان بود.

اسناد سیاسی که در این زمینه بدست آمده نشان میدهد که امیرکبیر تا چه حد در هدف اساسی خود که عبارت از حفظ حدود و ثغور ایران قدیم بود توفیق حاصل کرده است و اگر لااقل بیست سال صدراعظم ایران بود مسلماً وضع جغرافیائی ایران غیر از آن بود که حالا هست.

در مسئله افغانستان میرزا تقیخان امیرکبیر به پنجاه درصد از آمال و آرزوهای خود رسیده بود و هرات کاملاً بتصرف ایران درآمد. اسنادیکه در اداره بیوتات سلطنتی و وزارت خارجه ایران موجود است حاکی از این حقیقت است. اینک من باب مثال چند نمونه آنرا ذکر میکنیم:

رونوشت قسمتی از نامه

یار محمد خان

به ناصر الدین شاه

«عریضه داشت کمترین دولتخواهان صداقت اسان فدائی که خامه وار در سرحد خط اطاعت و دولتخواهی گذاشته بذروه عرض بار یافتگان حضور باهرالنور بندگان اعلیحضرت قدر قدرت قضا بهمت خورشید رایت بهرام صولت مشتری سعادت سلیمان حشمت سکندر عظمت فریدون مرتبت کیومرث سلطنت افراسیاب شوکت دارا دربان جم پاسبان کیوان شکوه ثوابت گروه قیصر غلام خاقان احتشام اشرف اقدس ارفع اعظم امنع اعلی شهنشاه جمجاه فلک بارگاه قبله عالم و عالمیان روحی و روح العالمین فداه میرساند که قربان خاکپای جواهر آسای مبارکت شوم از آنجا که حکمت شامله الهی همواره مقتضی آن بود که هر صاحب السری که در بسط روضه خضر از نیت انزای اورنگ دولت و جهاننداری و هر سلیمان حشمتی که در بسط عرصه غبری ریب و طوار دیهیم سلطنت و تاجگذاری گردد عاقبت از مقدرات خداوندگار و آرایش بسر آمده کلیل ممان زیور فرقی حیاتش شود بدیهی که این دیرینه و هر بی بقا کهنه سرای سست بنا ...»

رونوشت قسمتی از

عریضه یار محمد خان

که به ناصر الدین شاه

نوشته است

«عریضه داشت کمترین غلامان صداقت نشان عبودیت اقترا نلدوی صمیمی که غبار آستان معدلت بنیان را کحل الجواهر با صبره امیدواری و افتخار خود ساخته بذروه عرض بار یافتگان حوزه حضور ساطع النور بندگان بهر مکان اعلیحضرت قدر قدرت قضا بهمت کیوان رفعت فلک بسط بهرام صولت مشتری سعادت خورشید رایت کیومرث دولت سکندر جلالت فریدون مرتبت افراسیاب شوکت دارا دربان سلیمان نشان خاقان پاسبان آسمان شکوه ثوابت گروه اشرف ارفع اعظم امنع اقدس اعلی پادشاه جمجاه گردون بارگاه قبله گاه عالم و عالمیان روحی و روح العالمین فداه میرساند که فدای خاکپای جواهر آسای اکسیر اقتضای مبارکت شوم از آنجا که غلامان صداقت مناص را قاعده و چاکران راسخ الاخلاص را لازمه آنست که بتوسط عرایض عبودیت فرایض حسن چاکری و دولتخواهی خود را پیشگاه حضور اقدس جلوه نمائی داده بعرض مراتب عبودیت و جان نشانی و خدمتگذاری پردازد بنا بر آن جسارت عرض میشود که چون این چاکر دولتخواه صداقت سکال را همواره رایت عقیدت و اخلاص کیشی دولت (یک کلمه لایقرء) در عریضه خاطر عبودیت اشتمال افراخته و کیش صداقت کیشی ...»

**سواد کاغذ میرزا تقی
خان امیر کبیر که به
یار محمد خان حاکم
هرات نوشته است**

«جناب جلالت و منالت دستگاہا امارت و وزارت پناہا شہامت
وصرامت اثلاہا امیر الامراء العظاما مخدوما مکرمہا مہربانا
نامہ مہر علاقہ دوستی ختامہ کہ بیاد آوری محب مہجور نگاشته
خامہ منشیان بلاغت نشان آمدہ مصعوب عالی جاہ سمت ارسال
وابلاغ پذیرفته بود در زمانی مسعود و ادانی بجهت آمودن قباب

حجاب از چہرہ شاہد بدعا گشود فقرات مہر آمیزش بنیان مضافات و مواخات را تشییدی
اکید داد وضع ارادت و صلاح اندیشی خود در مجاری خدمات آنحدود قلمی داشته بودند.
نواب اشرف والاحمزه میرزا نیز فصلی مشبع بر مراتب ارادت کیش و صدق
نیت و دولتخواہی آنجناب مرقوم فرمودہ بودند تمامی بہ پایہ سریر اعلیٰ معروض افتاد و
بر مراحم شاہانہ دربارہ آنجناب افزود بلی اگر بخواہم آنچه از مراتب صداقت و جان
نثاری آنجناب کہ بقلب دریانت کردہ ام بخامہ تحریر کنم قلم را یارا نخواہد بود
الحق این اوقات بطوری در خدمات این دولت جاوید آیت اقدام افتحام ثابت داشتند کہ
در قدرت وقوہ هیچ یک از ارادت کیشان و جان نثاران نبودہ امیدوارم کہ انشاء اللہ تعالیٰ
تلافی این زحمات و خدمات شما را مراحم خاص مرحمت اختصاص اقدس ہمایون شاہنشاهی
روح العالمین فدای بوجہ احسن نماید در این وقت کہ عالی جاہ مشارالیه را از رکاب
ہمایون مرخص و معاودت میفرمودند مختصری از مراحم ملوکانہ زبانزد خامہ منشیان
بلاغت نشان آمد کہ از آن مختصر بی بمنصل خواہند برد و بر مراسم ارادت و دولتخواہی
خواہند افزود مترقب است کہ پیوستہ اوقات محب مہجور را از نگارش حالات بجهت
علامات و ارجاع مہمات مسرور دارند تحریر فی شہر صفر ۱۲۶۵»

**سواد نامہ یار محمد خان
کہ بہ ناصر الدین شاہ
نوشته است.**

«عریضہ داشت کمترین چاکران عبودیت اقتران فدائی کہ رایت
خدمتگذاری را در میدان دولتخواہی افراخته و کیش اخلاص
کیشی را بسہام صداقت روشی انباشته بذروہ عرض باریافتگان
حضور باہر النور ہندگان اعلیٰ حضرت قدر قدرت قضا نہمت فلک

رفعت خورشید رایت بہرام صولت مشتری سعادت سلیمان حشمت فریدون مرتبت دارا دربان
جم احتشام اشرف ارفع امنع اقدس اعلیٰ شہنشاہ کیوان بارگاہ قبلہ عالم و عالمیان پناہ روحی و روح
العالمین فدای میرساند کہ فدای خاکپای جواہر آسای مبارکت شوم در زمانیکہ آفتاب عالمتاب
سعادت بر ساحت احوال اخلاص منوال این چاکر صداقت آیت تابندہ بود و خاطر عبودیت

مظاهر انواع توجهات و تفهّمات خدیوانه را تابنده عالیجاه مجدّت و عزّت همراه مقرب الخاقان بهرام خان نایب ایشیک آقاسی باشی وارد و ارقام فاخره و فرامین مبارکه که بسر افزای این چاکر صداقت گستر مصحوبی عالیجاه سابق العرض شرف صدور یافته بود مشرف شده زیارت نموده از مضامین عنایت تضمینش تارک مفاخرت و فرق مباهات قرین چرخ برین گردانید . نسیم عنبر شمیم سعادت و مسرت از چهارسو و شش جهت از گلشن امانی و آمال این چاکر صداقت خصال وزیده گلهای حصول مراد در صحن چمن فواد عقیدت بنیاد صورت شکفتگی یافت و حکم لقب از مصدر خلافت باهره و خلاع فاخره و مرحمتهای بیکرانه از شرف حصول بخشیده باعث سرافرازی تمام و موجب امیدواری مالاکلام گردید سرافراز و ممتاز شد و اینکه بزبان عنایات و اشفاق بیکران چاکر فدوی صداقت اقتران را مخاطب بخطاب ظهیرالدوله فرمودند از حصول این شرافت عظمی مراتب شکر گذاری حضرت باری رابجا آورده سرافرازی و امیدواری بر امیدواری افزود - حق تعالی ظل عنایت و التفات بی غایات اقدس حضرت شهریار روحی و روح العالمین فداه را سالهای سال و قرنهای بی شمار برفرق چاکر صداقت گستر ارادت شعار و باقی چاکران دولت ابد بنیان پاینده و مستدام بدارد بالنبی واله الامجاد و نیز شرحی عالیجاه سابق العرض از مراحم و مکارم بیکران اعلیحضرت شاهنشاه دین پناه روحی و روح العالمین فداه مذکور و بیان نمود که در هر باب از استماع بیانات عالیجاه سابق العرض در مراسم دولتخواهی و قواعد صداقت کیشی و فدویت این فدوی عقیدت گستر افزود - انشاالله تعالی تاهنگامیکه رمقی از جان باقی و حیات مستعار قراری داشته باشد نقدجان را نثار راه خدمتگزاری دولت ابد مدت جاودانی خواهد کرد . در این زمان میمنت اختران که عالیجاه معروض معاودت و شرفیاب دربار در بار معدلت آثار میشود بنگارش این عریضه الاخلاص جسارتی رفت امیدوار است که همواره اوقات این چاکر صداقت آیات را بصدور ارقام عنایت فرجام مبارکه و احکام جانفشانی و خدمتکاری قرین مفاخرت و سرافرازی میفرموده باشند باقی امر کم اشرف الاعلی مطاع»

«جناب مجدّت و جلالت همراه فخامت و مناعت انتسابا بشاهامت و صرامت اکتسابا امارت و ایالت پناها امیرالامراء العظام مقرب درگاه ملک احتشام ظهیرالدوله یار محمد خان صاحب اختیار دارالاسلام هرات و مضافات بصنوف الطاف کامله پادشاهی مخصوص

**سواد فرمان شاه که
برای یار محمد خان
صادر شده**

و مباحی بوده بدانند که عرایض مصادقت عنوان ارادت ترجمان آنجناب جلالت همراه که از خامه خلوص ارادت و تولا نگاشته مصحوب عالیجاه عزت و شہامت همراه امیرخان سردار فرستاده خود انفاذ حضور داشته بود و اصل پیشکاه بارگاہ عزوجلالت گشت و مضامین معروضہ کہ از بدایت تا نہایت محتوی بر مراسم صداقت و دولتخواہی و مشعر بر مراتب ارادت و اخلاص کیشی بوده بتوسط پیشکار دربار خلاف عظمی معروض خدمت آسمان رفعت جہان آرا گردید اگرچہ مراسم حسن صداقت و اخلاص کیشی و مراتب صدق عقیدت و ارادت اندیشی آنجناب جلالت همراه امری نیست کہ برای مہر ضیا مخفی و محتجب باشد اما این اوقات زیاد ظہور و بروز یافت و باعث ازدیاد تفقدات خاطر مہر مظاهر ملوکانہ دربارہ آنجناب جلالت همراه گردید تفصیل مراحم شاہانہ و تفقدات ملوکانہ و رضای خاطر مبارک از آن جناب از قراری است کہ جناب نظام العز و المجد و الاحتشام قواما للشوکتہ و العظمتہ و الاحترام امیر کبیر نظام و اتابک اعظم بآنجناب اظہار داشتہ است در این وقت کہ عالیجاه امیرخان سردار فرستادہ آنجناب جلالت همراه را از دربار ہمایون رخصت انصراف می دادیم آنجناب را بصدور این ہمایون منشور ملاطفت دستور قرین عز و افتخار فرمودیم می باید آنجناب جلالت همراه مراحم و اشفاق مہر اشراق شاہانہ را دربارہ خود بسر حد کمال دانستہ پیوستہ مقاصد و مآربی کہ داشتہ باشد در طی عرایض صادقانہ عرض و در معرض کمال التفات پادشاہی مقرون بفر انجام داند و در عہدہ شناسد . تحریر فی ۳ شہر محرم الحرام سنہ ۱۲۶۶»

محترم دوستا اگرچہ ملاقات آنجناب نصیب نگشتہ ولی

اینقدر از کمال عقل و فطانت و درستکاری و مراتب کفایت و شہامت و مردانگی آنجناب استماع افتادہ کہ میل قلبی و شوق باطنی بدوستی و محبت آنجناب بہم رسانیدہ و بسیار آرزو مند و خواهان است کہ بدون کلفت بمراسم دوستی و الفت پردازند ہموارہ فیما بین ما و شما ابواب مراودت و مکاتبت مفتوح بودہ

نامہ امیر کبیر کہ بیار
محمدخان حاکم
ہرات نوشتہ است

نہ آنجناب را از مجاری اوضاع خود و اخبار آنحدود مرابی خبر بگذارند نہ محبت مہجور آنجناب را از احوال خود و اخبار اینصفحات بی استحضار گذارد و انشاء اللہ تعالی پیوستہ در دوستی و مراودت و محبت یکدیگر را فراموش نسازیم مراحم اشفاق مہر اشراق اعلی حضرت قدر قدرت شاہنشاهی دین پناہ روح العالمین فدایہا را در حق آنجناب اگر بخواہم اظہار کنیم کہ جامعانی در حرف آید یا در یاد رظرف گنجد اینکہ بطوری شایستہ آنجناب را مشمول عواطف و عوارف ملوکانہ نفرمودند معلوم نبود کہ آنجناب در کجا توقف دارند و استحضار

درستی از احوال سعادت اشتمال آنجناب نبود انشاءالله الرحمن پس از آنکه خبر درستی از آنجناب رسید و معلوم شد در کجا توقف دارند مورد عنایات خدیوانه خواهند شد و بهیچ طور التفات در حق آنجناب مضایقه نخواهد شد...»

فوت یار محمدخان
حاکم هرات
و حکومت
صید محمدخان
یار محمدخان ظهیرالدوله حاکم هرات که بدون شك یکی از سرداران لایق و کاردان و مدیر نه تنها هرات بلکه از مردان و رجال انگشت شمار تاریخ معاصر خود میباشد. پس از آنکه از مقاصد انگلیس هانسبت به افغان و هرات آگاه گردید از آنها

سرخورد و بواسطه حسن سیاست میرزا تقیخان امیر کبیر متوجه دربار ایران شد و امیر کبیر بدون جنگ و خونریزی او را باطاعت و وفاداری نسبت بایران در آورده هرات را تقریباً ضمیمه ایران ساخت. امیر کبیر برای آنکه هرات را مجهز و مسلح کرده باشد تعدادی افسر و مقداری اسلحه و توپ از کارخانجات اسلحه سازی خراسان بهرات فرستاد و چندین هنگ سرباز بطرز ارتش جدید ملبس بلباس متحدالشکل اطریشی در آن منطقه بوجود آورد و برای آزمایش ارتش هرات هنگامیکه بلوچستان در سال ۱۲۶۷ دچار نا امنی و آشفتگی شد امیر کبیر یار محمدخان را مأمور دفع اشرار و گردنکشان بلوچستان و سیستان نمود و او بخوبی از عهده این مأموریت برآمد - پرواضح است که قصد دیگر امیر کبیر از اعزام یار محمدخان به بلوچستان و سیستان این بود که بانگلیس ها حالی کند که نه تنها هرات ضمیمه ایران است بلکه فرمانفرمای هرات بقدری مطیع اوامر دولت ایران و مورد اعتماد و اطمینان است که حتی با سپاه خود بداخله ایران مأمور میشود و عهده دار لشکر کشی و قلع و قمع و نظم و آرامش یکی از مناطق مهم کشور میگردد (۱) بهر حال پس از

۱- منتظم ناصری ضمن وقایع سال ۱۲۶۷ قمری (۱۸۵۰ م) می نویسد: «طایفه

بلوچ سیستان که شرارت مینمودند یار محمدخان ظهیرالدوله به امر دولت علیه جمعیتی (قوایی) از هرات بر سر آنها فرستاده آنها را تنبیه کرده نیز عین الوقایع می نویسد: «... یار محمدخان پس از دریافت فرمان امیر کبیر بر سرکوبی بلوچهای سیستان بالشکر فراوان

بقیه در صفحه بعد

انجام این مأموریت بسیار مهم بطرف هرات رهسپار میگردد و در محال سزار هرات ناگهان بیمار و پس از يك ماه بدر و حیات میگردد .

مردم هرات پسر ارشد او را که صید محمدخان نام داشت بحکومت خودانتخاب میکنند و از دربار ایران خواستار میشوند که حکومت هرات با و تفویض و فرمان صادر شود .

صید محمدخان نیز بتبعیت از سیاست پدر خود سر تسلیم و اطاعت بدر بار ایران فرود آورده بدو حاج حسنعلی بيك یکی از رجال هرات را نزد امیر کبیر میفرستد و از مرگ پدر صدراعظم ایران را مطلع و ضمن نامه خود سیاست و مشی آینده خود را روشن و اطاعت خود را نسبت بایران خاطر نشان میسازد سپس نامه دیگری بوسیله میرزا بزرگ خان یکی از رجال هرات بضمیمه هدایا و پیشکش های لایق روانه دربار نمود و تقاضای مردم هرات را که در چند عریضه تقدیم شاه ایران کرده تقاضای ابقا و تثبیت حکومت او را کرده بودند بوسیله میرزا بزرگ تقدیم مینماید که رونوشت یکی از آنها ذیلا ذکر میگردد .

دربار ایران هم بواسطه خدمات و شخصیت پدرش احمدخان ناظم دیوانخانه را برای تعزیت پدر و تمثیت پسر مأمور هرات مینماید و اسبی بالغام طلاوزین و کاردی مکمل بجواهر ثمین از برای صید محمدخان میفرستد و حکومت ایالت هرات را نیز بنام او فرمان صادر میکند .

میرزا احمدخان روز پنجم محرم از تهران حرکت میکند. اما از آن طرف عده ای

بقیه از صفحه ۱۶۸

بسوی آنجا حرکت کرد و لاش و جوین را فتح نمود و صغحه سیستان را از عناصر آشوب طلب پاک و مصفی ساخت و بیش از پیش مورد حمایت و الطاف امیر کبیر واقع گردید.

همچنین منتظم ناصری ضمن وقایع سال ۱۲۶۵ هجری قمری (۱۸۴۸ م) می نویسد:
نواب حشمت الدوله با اردوی خود متوجه هرات گردید و در دو فرسخی غوریان لشکر گاهی اختیار کرده و از نیمه محرم تا آخر ربیع الثانی در آنجا اطراق نمود و یار محمدخان از بابت مالیات هرات نقداً و جنساً خدماتی نمود»

از مردم هرات که از صید محمدخان ناراضی شده بودند مخفیانه به کهندلخان والی قندهار نامه مینویسند و او را به تسخیر هرات دعوت مینمایند. کهندلخان نیز دامان طلب و طمع بر میان بسته لشگری فراهم و بطرف هرات حرکت و در اراضی فراه و سبزار از مجال نزدیک هرات متصرف میشود همین که این خبر بمشهد میرسد طبق تصمیم و سیاستی که قبلاً دولت ایران گرفته بود که هرگاه در حدود شرقی که بلخ و هرات و قندهار و خوارزم فتنه‌ای حادث شود و حکام کابل و قندهار و هرات بخواهند به یکدیگر تعدی و تجاوز نمایند والی خراسان در صورت عدم قدرت و توانائی آنها، بامر دولت ایران متجاوز و متعدی را بجای خود نشانده نظم را برقرار سازد. بنابراین تصمیم و قرار حسام السلطنه والی خراسان فوراً سامخان ایلخانی زعفرانلو را با هفتصد سوار زبده و یکنفر میرپنج با سه فوج سرباز خراسانی و شش ارابه توپ و هزار سوار برای جلوگیری از تعدی کهندلخان بطرف هرات اعزام مینماید.

هنگامیکه عده هفتصد نفری قوای اعزامی ایران در نزدیکی هرات رسید و پیش قراول آن نیز وارد هرات شده بود کهندلخان هم پس از تصرف فراه و سبزار عده‌ای از تفنگچیهای قندهاری بحفاظت اراضی متصرفی گذاشته خود با فوجی زبده تا دو فرسنگی هرات پیش روی میکند. در این محل جنگ سختی بین قوای اعزامی مشهد و هراتی از یک طرف و قوای کهندلخان درگیر میشود ولی طولی نمیکشد که بقیه قوای اعزامی مشهد و توپخانه آن میرسد. کهندلخان که از ورود ارتش ایران مطلع و متوجه میشود که توانائی مقاومت ندارد و دربار ایران هم فرمان حکومت هرات را بنام صید محمدخان صادر کرده است بدون تأمل از تصرف هرات منصرف و راه مراجعت را پیش گرفته عربضه‌ای به دربار ایران می‌نویسد مبنی بر اینکه من از بندگی درگاه روی برنرفته‌ام و خویشتن را از فرمانبرداران دولت ایران میدانم و اگر بطرف هرات لشکرکشی کرده‌ام تصور کردم که رضای دولت ایران بر این است اکنون که فرمان حکومت هرات بنام صید محمدخان صادر گردیده بقندهار مراجعت مینمایم. میرزا تقیخان امیر کبیر روی همان سیاستی که نسبت به هرات اتخاذ کرده بود و بنابرین بر مدارا و تحجیب قرارداد بود نسبت به کهندلخان اظهار ملاحظت و مهربانی نموده

و قوای اعزامی از مشهد نیز مراجعت مینماید .

صید محمدخان نیز پس از این واقعه مقداری زر و سیم بنام پادشاه ایران مسکه کرده با تحف و هدایای زیادی از جمله مقداری بافته‌های کشمیری به‌مراهی عده‌ای از شخصیت‌های هرات بدربار ایران میفرستند . نمایندگان صید محمد خان هنگام بارعام حضور شاه ایران میرسند و نامه و هدایای پیشکشی را تقدیم و مورد تحسین قرار میگیرند .

سواد نامه ناصرالدین شاه به کهندل خان حاکم قندهار

« جناب مجدت و جلالت همراه فخامت و مناعت اکتاه امارت و ایالت دستگاه شهامت و صراحت انتباه اخلاص و ارادت آگاه امیر الامراء العظام اجل الکبرا و فخام کهندل خان سردار قندهار بجلایل توجهات شاهانه قرین مفاخرت بیکرانه بوده بداند که عریضه مصادقت قرین ارادت تضمین آنجناب که حاوی بحمل صداقت و دولتخواهی و کاشف نهایت ارادت و اخلاص کیشی بود بتوسط عالیجاه مجدت همراه عباس خان فرستاده آنجناب در مشهور انظار التفات یافته آفتاب رأی عطوفت ضیاء بر خبایای مطاوی و زوایای فحاوی آن پرتو اطلاع یافته داشت و عالیجاه مشارالیه نیز بعد از استعداد ادراک حضور ساطع النور در عرض تفصیل مقاصد آنجناب عزامغای همایون حاصل و جمله مستدعیات آنجناب را از مسظورات عریضه تا مستورات عریض شفاهی در ضمیر عطوفت مایل افتاده موجب تفقدات و تملقات ملوکانه درباره آنجناب گردید اینکه به پایه سریر اعلیٰ معروض داشته بود که آنجناب از قدیمی خدمتکاران دولت ابد مدت بوده و شاهنشاه مبرور انار الله برهانه کمال التفات و مرحمت را درباره آنجناب داشته اند مانیز همان التفات را درباره آنجناب مرعی و مبذول داریم و پیوسته هر گونه خدماتی که باشد بآنجناب محول و مرجوع فرمائیم بدیهی است که آنجناب از قدیمی چاکران و هواخواهان دولت ابد نصاب و مراحم و اشفاق مهر اشراق شاعشاهی درباره آنجناب بسر حد کمال است و هر نوع خدمتی که از دولت ابد مدت قاهره باشد اولیای دولت علیه بآن جناب محول و مرجوع خواهند داشت . در این وقت که عالیجاه مشارالیه از درگاه عالم پناه رخصت انصراف میدادیم آنجناب را بصددور این همایون منشور عطوفت دستور قرین مفاخرت ساختیم و کماهی التفات پادشاهی را علی ماتلقی علیه لدی الورود حالی آنجناب خواهد کرد میباید آنجناب مستظهر بعواطف و عوارف خدیوانه بوده پیوسته مستدعیات خود را در طی عریض صادقانه عرض و در معرض کمال التفات پادشاهی مقرون بعز انجاح و اسعاف داند و در عهده شناسد حرر فی شهر صفر ۱۲۶۷ »

« عرضه داشت کمین بنده جان نثار و کھین خادم عبودت شعار

سواد عریضه کھندلخان بخاکپای جواهر آسای بازیافتگان بارگاه خلافت و جهانبانی و

حاکم و سردار قندهار

مستقبلان پایه سریر سلطنت و کشورستانی حضرت شاهنشاهی و خاقانی

به ناصرالدین شاه

خدا لله ملکه - آنکه چون در این حین سعادت قرین معتمدی عباس خان

بعد از ادراک سعادت تقبیل عتبه علیه و تلثیم سده رفیعہ سنیه عز رخصت و شرف رجعت حاصل

نموده با يك طغرا فرمان قضان نشان قدر تو امان مر قوم كلك در رسلك منشیان - عطار دمنشان -

خدو جهان و جهانیان دامت سلطنته وارده این ولایت گردید و سر عز و شرف را از فرق فرقدین

گذرانیده بذروه اوج اعلا رسانید بعد از ضیا اندوزی دیده از کحل الجواهر سطور عنایت

ظهور صفایابی دل اخلاص منزل از لثالی فقرات در منشورش مکتون مراحم تضمین آن محزون

گنجیه خواطر عبودیت مآثر گردید از آنجا که هر خطی از آن مشتمل بر خطی از عنایات و هر سطر

مشعر از شطری از نوازشات قبله عالم روحی فداه بود عالم عالم نشاط و جهان جهان انبساط رخ

نمود و رشحات سحاب عطوفت خدیوی همال و نسایم مراحم خسرو ذولجاء والجلال در

گلشن باطن این فدوی اخلاص سگال نهال هواخواهی و خدمتگذاری را بنوعی مخضر و مزهر

گردانیده که بجز از دیاد جان سپاری شکوفه نخواهد پاشید و بجز از اثمار روح نثاری ثمره نخواهد

بخشید آری این سالک مسالك صدق و صفا و عارج مدارج خلوص و وفا چگونه از این مسلك

مستقیم انحراف و از طریق قویم تواند نمود که عهود غیر معدود و اوقات غیر معدود در ظل

رأفت و مرحمت بندگان اقدس اشرف همایون مبرور لازاله برهانه منظور نظر عاطفت و مطمع

عین عنایت بوده و در این حین نیز بموجب الان کما کان نظر خورشید حضرت شهنشاه معظم شید

الله ارکان ملکه المعظم بر این ذره حقیر در پر تو افشانی الطاف ملوکانه و اشفاق بیکرانه است

بناء علیه بر این فدوی نیز لازم که ذره آسا خود را بحسن جان سپاری و خدمتگذاری مطرح اشعه

عنایات پیغامات خدیوانه بگرداند توقع از رحمت منشیان عطار دمنشان پایه سریر جهانبانی

آنست که همواره خادم را مرجع اضعاف خدمات و فریشت متعلقه باینطرف گردانیده سرافتخار

را باوج عزت برساند - فدای حضور فیض گنجور مبارکت شوم بعضی احوالاتی است که بمصحوب

عالیجاء عزت و سعادت همراه الله مرادخان عرضه داشت خدمت شده در حین حضور بخاکپای

مبارک میرساند امید که بدرجه اجابت قبول فرموده حالی و مفهوم آن خدایگان گردد»

سواد عریضه صید
محمدخان بمیرزا
تقیخان امیرکبیر

«معروض رای سراسر سعادت فلک رفعت بندگان قبله گاه اشرف ارفع
افخیم اعظم مدظله العالی و دام بقاء المتعالی - بعد از کثرت غم
والم و عرض مراتب ملالت وهم بر صفحه صحیفه محنت و غم
مینگار دکه چون در طریقۀ مخالفت لزوم داشت که مواد این
اخبار غم آثار را خدمت فلک بندگان عالی متعالی عریضه نگاری نموده (-) بنگارش
این عریضه غم عنوان ملالت افزای خاطر رأفت مظاهر میگردد که چون مرحوم مغفور قبله
گاهی ظهیرالدوله که در طریقۀ و دولتخواهی همواره پیمودن مراحل خدمتکاری دولت ابد
مدت جاودانی را ملحوظ داشت و این اوقات دفع طایفه ضاله بلوچیه را خدمتی کلی برای
دولت ملاحظه و در این خصوص بجهت مدافعه طایفه ضاله و نظم امور سیستان عازم
شده بود که پس از تصرف شدن لاش و جوین ناخوشی صعب و سختی عارض و قریب
یکماه در همانجاها مریض و بستری بودند و از آن جهت فسخ اراده داده و عزیمت کرده
تا اینکه تقدیرات ازلی چنین شده بود در هنگام مراجعت بتاریخ یوم پنجشنبه یازدهم شهر
شعبان المعظم در منزل قریب بهرات بمضمون آیه اذ جاء اجلهم لایستأخرون و لایستقدمون
اینما تکنونوا یدرکم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده بجوار رحمت ایزدی پیوسته و بندای
یا ایها النفس المطعنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه گوش داده نقد جان را نثار راه
خدمتکاری دولت جاودانی نمودند. انالله و انا الیه راجعون - بعد از وقوع این وقعه
عظمی حضرات خوانین ارانی و فارسی و هزاره و اوزبک و غیره طوایف ذکر این مخلص
صداقت گستر را برگزیده عهد و بیعت نمودند که در طریقۀ اطاعت بصدقت اقدام
بخدمتکاری نمایند مخلص نیز بهمان شیوه ستوده قاعده و قانونی که قبله گاه مغفور
ظهیرالدوله گذاشته بودند بهمان مرحله اقدام و اهتمام داشته هر کس رایجاء و جادادی
که در عهد مغفور ظهیرالدوله داشته باقی و برقرار نمودیم که از تفضلات خداوند و
مدد بغت و اقبال فیروز شد سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی روحی و روح العالمین فداء و
التفات و جانب داری بندگان اشرف ارفع المعظم قبله معظم سرکار امیرکبیر سلمه الله
تعالی حال بهیچ وجه قصور و فتوری در امورات نیست ولی اذالتفات سرکار اعلیحضرت
شهریاری و عطوفت و محبت جانب داری بندگان عالی متعالی متوقع و امیدوار است
که روز بروز امورات چاکران دولت مستحکم تر و منظم تر گردیده مراحم بیکرانه و تفقدات
خدیوانه شامل احوال چاکران دولت باشد که تواند بطور لازمه خدمات دربار را

که ارثی برای مخلص مانده بمنم آورد البتہ التفات اولیای دولت بدیہی و آشکار است انشاء الرحمن تا زمانی که این روان در جویبار بدن جاری و روان باشد در طریقہ جان نثاری خودداری نخواهد کرد اکنون کہ در طریقہ صداقت لازم بود کہ حقیقت این قضیہ را خدمت سراسر سعادت اولیای دولت عریضہ نگار شدہ عالیشان عزت نشانی حاجی حسنعلی بیگ را عجالتاً بطور چاپاری روانہ نمود زیادہ جسارت رفت الامر منکم»

میرزا تقیخان امیرکبیر چنانکہ از متون اسناد سیاسی آندورہ برمیآید نسبت بحل قضیہ افغانستان موفقیت زیادی تحصیل کرد و بدون جنگ و خونریزی بر ہرات مسلط شد و حکام آنجا را باطاعت واداشت برای غالب حکام شہرهای افغانستان مانند ہرات و قندہار و کابل وغیرہ خلعت و نشان و فرمان و لقب ارسال داشت و حتی مقدار زیادی اسلحہ و مهمات جنگی بہرات فرستادہ در آنجا بسیک قشون جدید ایران ہنگہائی مجہز ترتیب داد و اگر قتل امیرکبیر پیش نیامدہ بود مسلماً کار ایران و افغانستان بہ جنگ نمیکشید و حسام السلطنہ با سپاہ خود برای سرکوبی و محاصرہ ہرات تحمل زحمت لشکرکشی را نمیکرد . پس از قتل امیرکبیر انگلیس ها با برقراری اعتمادالدولہ نوری بصدارت ایران بمقصد خود رسیدند و در کنار افغانستان شروع بتحریر و اغتشاش و شورش و بلوا کردہ بالاخرہ پس از محاصرہ و تصرف آن بوسیلہ حسام السلطنہ کار افغانستان را یکطرفہ کردہ از زیر حکومت و نفوذ ایران خارج ساختند . و دربار ایران و صدراعظم وقت یعنی اعتمادالدولہ نوری قبالہ ہرات و افغانستان را نوشتہ امضاء شدہ بنام تعہدنامہ ایران و یا بعبارت دیگر قبالہ ہرات را تسلیم نمایند .

(اینک خلاصہ تعہدنامہ ایران در مورد ہرات و یا بعبارت

دیگر قبالہ ہرات)

تعہد نامہ ایران

« دولت علیہ ایران تعہد مینماید کہ بھیچ وجہ بےخاک ہرات لشکر نفرستد مگر
« آنکہ قشون از خارج بآن مملکت حملہ نماید - باین معنی کہ قشون از
« طرف کابل و یا از طرف قندہار و یا از ممالک خارج بآن مملکت حملہ »

« کند - در این صورت دولت ایران قشون بهرات اعزام میدارد ولی متعهد »
« میشود که این قشون داخل شهر هرات نشود و بمجرد اینکه قشون خارجی »
« عقب نشینی نمود و بمملکت خودشان مراجعت نمودند قشون دولت ایران »
« نیز بدون تاخیر بخاک ایران مراجعت خواهد نمود - بعلاوه دولت ایران »
« متعهد میشود از هر نوع دخالتی در امور داخلی هرات احتراز کند - همچنین »
« از اشغال یا تصرف یا داشتن حق حاکمیت بهرات جز بهمان درجه دخالت »
« هائی که در زمان مرحوم یار محمدخان ظهیرالدوله بین دولت ایران و اولیای »
« هرات برقرار بود و بهمان درجه نیز در آینده آن مناسبات برقرار خواهد »
« بود - بنا بر این دولت ایران تعهد میکند که يك مراسله به صید محمدخان »
« بنویسد و او را از این شرایط آگاه گرداند و همراه مامور مخصوصی که »
« این مراسله بوسیله او ارسال میشود یکنفر هم از نمایندگان دولت انگلیس »
« متقیم مشهد بهرات خواهد رفت . »

« دولت ایران همچنین تعهد مینماید از تمام ادعاهای خود راجع به زدن سکه »
« و خواندن خطبه یا هر علائم و آثارى که اطاعت هرات را بایران نشان »
« بدهد از تمام آنها صرف نظر کند . لکن هرگاه مثل زمان شاه کامران و یار »
« محمد خان ظهیرالدوله اولیای هرات خودشان بخواهند پیشکشی یا تعارف »
« یا پولیکه بنام شاه سکه شده باشد برای دربار بفرستند دولت ایران این »
« پیشکشی ها را بدون ایراد قبول خواهد نمود - این شرط نیز بصید محمدخان »
« اطلاع داده خواهد شد . »

« دولت ایران تعهد مینماید عباسقلی خان پسیان را چهارماه بعد از ورود او »
« بهرات احضار کند که نتواند در آنجا بطور دائمی اقامت نماید و بعد از این »
« هم هیچ نماینده دائمی دولت ایران در هرات متقیم نخواهد بود - حفظ »
« مناسبات مثل زمان یارمحمد خان خواهد بود و اولیای هرات نیز حق »
« نخواهند داشت نماینده دائمی در طهران داشته باشند و روابط درست مانند »
« زمان شاه کامران و یارمحمد خان خواهد بود - مثلاً هرگاه زمانی پیش »
« بیاید که لازم باشد تراکمه یاغی تنبیه و سرکوبی شوند و یادرموقع اگشتاش »
« یا شورش در قلمرو پادشاه ایران دولت ایران محتاج کمک هراتی ها باشد »
« مثل زمان یارمحمدخان هراتی ها بمیل و اراده خودشان بدولت ایران کمک »

« خواهند نمود ولی نه همیشه و بطور دائمی.»

«ایضاً دولت ایران بدون شرط و استثناء تعهد می‌نماید که تمام امراء هرات
« راکه در مشهد یا در تهران یا در هر جای ایران هستند آزاد نمایند و بعد ها
« هیچ مقصری یا محبوس و یا اشخاص مظنون و مخالف صید محمد خان را
« قبول ننماید (۱) مگر آن اشخاصی را که از طرف خود صید محمد خان از
« هرات تبعید شده باشند و خودشان مایل باشند در مملکت ایران اقامت کنند»
« و یا اینکه داخل در خدمت دولت ایران باشند و با این اشخاص بالطف
« و مهربانی مثل سابق رفتار خواهد شد و احکام موکد لازم برای انجام این
« تعهدات فوراً بوالی خراسان صادر خواهد شد. این تعهدات شش گانه از طرف
« دولت ایران باید مراعات و عملی شود وزراء ایران حقوقی که دولت ایران
« در هرات دارد فقط برای خاطر دوستی و رضایت دولت انگلیس این تعهدات
« را با آن دولت نموده‌اند مشروط بر اینکه از طرف دولت انگلیس بهیچوجه
« دخالت در امور داخلی هرات و متصرفات آن نشود والا این تعهدات کان
« لم یکن خواهد بود مثل اینکه هرگز وجود نداشته و روی کاغذ نیامده است»
« و اگر یکدولت خارجی خواه افغان خواه دیگری بخواهد در امور آن مملکت
« دخالت کند و یا بخواهد قسمتی از خاک هرات را متصرف شود و وزراء ایران
« خواهش نمایند دولت انگلیس از جلوگیری آنها غفلت نخواهند نمود و نصایح
« دوستانه خود را به آنها خواهد داد بطوریکه خاک هرات مستقل و از تجاوز
« مصون بماند ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ - مطابق ۲۵ ژانویه ۱۸۵۳ مهر و امضاء»
« صدر اعظم ایران میرزا آقاخان نوری»

محمود محمود نویسنده دوره تاریخ «روابط سیاسی ایران و انگلیس» در قرن

نوزدهم (۲) در ذیل این سند رسوای مفتضح چنین نوشته است .

«حقیقتاً انسان از بی‌اطلاعی و خیانت اولیای امور آنزمان در عجب می‌ماند.»

«هیچ سیاستمدار بی‌علاقه‌ای هم چنین قراردادی را با کسی نمی‌بندد تا چه رسد»

۱- در اینجا حق پناه دادن هم از دولت ایران سلب گردیده است:

۲- نویسنده ارجمند در این سلسله کتب تا آنجا که مقدور بود حقایقی برشته‌تحریر

در آورده و حقاً جا دارد که هر ایرانی علاقمند باستقلال و حیات سیاسی ایران این کتب
را نه فقط مطالعه کنند بلکه از بر داشته باشد .

« بصدر اعظم يك مملكت. اين يك نمونه بسيار مختصر از امتيازات غير عادلانه »
 « بيشماري ميباشد كه دولت انگليس از ايران بدست آورده و بعدها انگليس ها »
 « يك چنين سند خائنانه را چگونه بجاي يك سند معتبر دولتي معرفي نموده مانند »
 « سنگ آسيائي بسر و مغز دولت ايران زدند . هر گاه صدر اعظم ايران باندازه »
 « يك سر جوخه قشون انگليس معلومات و تعصب داشت و ميدانست وطن چيست »
 « و منافع ملت ايران کدام است هرگز چنين خطاها و گناهان كبيره را مرتكب »
 « نميشد - مضحكتر از همه كاغذي است كه صدر اعظم ايران به صيده حمدخان »
 « حاكم هرات نوشته است .. »
 « اينك رونوشت آن كاغذ :

« بتاريخ ۱۶ ربیع الثانی ۱۲۶۹ (مطابق ۲۶ ژانویه ۱۸۵۳)

« از جانب ميرزا آقاخان نوري صدر اعظم ايران به صيده حمدخان حاكم هرات
 « وزراء ايران از زمانيكه شروع نمودند بشماياري كنند. فرزند من! هيچ قصد نداشته
 « كه حق حاكميت ايران را بمملكت هرات ثابت نموده آنرا مالك شوند! نه هرگز »
 « چنين نبوده! آنها ماييل بودند مملكت هرات در حال استقلال باقي و برقرار بماند »
 « و همچنين از تجاوزات و حمله دول بيگانه مصون باشد. وزراء ايران هرگز در نظر »
 « نداشتند مالك هرات شوند و يا اينكه از هرات وسكنه آن ماليات بگيرند و اين »
 « كيفيات بقاضی و نماينده هرات كه بدر بارشاهنشاہ ايران آمده بود توضيح و خاطر »
 « نشان گرديد. اينك كه الحمد لله مقاصد آنها بر آورده شده لازم ميباشد كه بفرزند »
 « خود اطلاع دهم كه وزراء دولت عليه ايران قراردادي با شروط معين ترتيب داده »
 « خودشانرا مقيد بآن نموده اند و آن شرط بقرار ذيل ميباشد :

« وزراء دولت عليه ايران هرگز اين عقیده را نداشته و بعدها هم نخواهد داشت »
 « كه بهرات يا متصرفات آن و يا بسكنه آن حق حاكميت داشته باشند و پس از اين »
 « هرگز در امور داخلي هرات بهر عنواني كه باشد دخالت نخواهد نمود. بنا بر اين »
 « آن مملكت در امور حكمراني خود مختار و مستقل خواهد بود و از طرف كابل يا »
 « قندهار و يا از طرف حكومت های خارجي هيچ يك حق دخالت را در امور داخلي »
 « هرات نخواهد داشت. وزراء ايران راضی نخواهند شد كه خطبه بنام شهر يار ايران »
 « جاری گردد . اما راجع بسكه فقط نظر بحفظ استقلال شما فرزند من - »

«وزراء ایران هرگز رضی نخواهند شد که پول رایج هرات بنام پادشاه ایران ضرب شود»

«لیکن هرگاه در مواقع مخصوص مثل زمان یار محمدخان شما میل باشید یک مبلغی»
«پیش کش کنید آن مبلغ پول ممکن است بنام شاهنشاه ایران سکه زده شود در این»
«صورت وزراء ایرادی نخواهند داشت و آنرا قبول خواهند نمود.»

«هرگاه در یک موقع لازم باشد که اهالی هرات در تنبیه تراکم با اولیای»
«امور ایران مساعدت کنند و یا اینکه در خاک ایران اغتشاش و شورش برپا شود»
«و اهالی هرات بمیل و رضای خود بخواهند بایران کمک نمایند طوری که در زمان»
«یار محمدخان کمک و یاری مینمودند اولیای امور هرات این مساعدت و کمک را»
«خواهند نمود ولی نه همیشه و بطور دائم۔ بلی آنچه را اعلیحضرت شاهنشاه ایران»
«با خود حتم میدانند این است که نظری خدمات مرحوم یار محمدخان ظهیرالدوله»
«در موقع هجوم و حمله اجانب یا افغانها به هرات و وزراء دولت ابد مدت ایران عده ای»
«قشون بکمک اهل هرات خواهند فرستاد و این قشون در خارج شهر هرات با قشون»
«هرات متحداً بدشمن حمله خواهند نمود و آنها را از خاک هرات اخراج خواهند»
«کرد و پس از آن فوراً بداخله ایران مراجعت خواهند نمود و هیچ تردید ندارم»
«همین که شما بنظریات دولت ایران آشنا شدید اعمال و رفتار شما بر طبق آن نظریات»
«خواهد بود»

فرمان ناصرالدین شاه به صید محمدخان حاکم هرات

«بتاریخ ۱۹ ربیع الثانی ۱۲۶۹ (مطابق ۲۹ ژانویه ۱۸۵۳) (یکسال پس از قتل
امیر کبیر) بعالیجاه رفیع جایگاه صید محمدخان ظهیرالدوله؛ مراحم و الطاف ما»
«را اطلاع دهید و از شرایط و تعهداتی که درباره هرات توسط وزراء این دولت شده»
«است اورا آگاه گردانید و اورا متقبل کنید طوری که جناب صدراعظم برای او»
«نوشته است۔ شکمی نیست صید محمدخان مطلع شده بر طبق آن عمل خواهد نمود»
« و اورا بالطف ما امیدوار کنید و عرایض اورا بنظر ما برسانید.»

میرزا آقاخان نوری فرمان شاه و کاغذ خود را برای کلنل شیل وزیر مختار انگلیس
مقیم دربار ایران فرستاد که او آنها را برای صید محمدخان بفرستد کلنل شیل رونوشت
نامه میرزا آقاخان نوری و رونوشت فرمان شاه را بضمیمه نامه ای که خود برای

صیدمحمدخان نوشته جهت اوارسال میدارد واصل نامه‌ها را ضبط مینماید .

اینک رونوشت نامه کلنل شیل به صیدمحمدخان حاکم هرات .

«البته جنابعالی بدون تردید شنیده‌اید که در چندسال قبل دولت اعلیحضرت ملکه»
« بریتانیای کبیر برای حفظ و نگهداری استقلال هرات چه اضطراری داشت - اگرچه »
«کیفیات و پیش آمدهای اخیر سبب شده که دولت اعلیحضرت ملکه انگلستان از داشتن »
«روابط مستقیم با افغانستان صرف نظر کند ولی هرگز از داشتن يك علاقه دوستانه نسبت »
«بسعادت و ترقی سکنه هرات صرف نظر نکرده و همیشه بنگاهداری استقلال حکومت »
«افغانستان ذی‌علاقه می‌باشد .

«دولت پادشاهی انگلستان در این مدت یکسال ونیم زمامداری جنابعالی با توجه »
« مخصوص بوقایع هرات نگران بود و نتیجه آن این شده است که دولت فوق الذکر »
« خودشان را مکلف دیدند از وزراء دولت ایران راجع بشرکت در بعضی مسائل که »
« مربوط بمملکت هرات می‌باشد بعضی توضیحات بخواهند و از آنها بعضی تعهدات »
« اطمینان بخش تحصیل نمایند که استقلال حکمرانان هرات را در آینده تأمین نمایند.»

« مذاکراتی که در این بین رد و بدل شد باینجا منجر گردید که تعهدات و شرایطی »
«توسط دولت ما برقرار گردد و من وظیفه خود میدانم که اینها را بنظر و اطلاع »
«جنابعالی برسانم، سواد آن شرایط و تعهدات را در سه فقره مکتوب ضمیمه که در جوف »
«این مکتوب می‌باشد ملاحظه خواهید نمود .»

« اولی سواد سندی است که بمهر و امضای صدراعظم ایران میرزا آقاخان نوری »
«رسیده است. دومی سواد کاغذ صدراعظم ایران خطاب بشخص جنابعالی است و سومی »
«سواد فرمان پادشاه ایران دایر به این شرایط و تعهدات است خطاب بجنابعالی و تعهدات »
«صدراعظم را تصویب نموده است.»

« خود این اسناد بقدر کافی نیت حسنه دولت انگلستان را نسبت بهرات نشان »
« میدهد. یعنی قصد دولت انگلستان اینست که هرات در دست خود افغانی مانده و افغانی »
«در آن حکومت کند و در حکمرانی خود هم مستقل باشد.»

«من صمیمانه امیدوارم که آنموقع رسیده است که جنابعالی از مساعدت این دولت »
« بی نیاز باشید و بعد از این اطمینان دارم که خود جنابعالی قادر خواهید بود استقلال »
«و تمامیت مملکت خود را محفوظ داشته باشید .»

« جنابعالی باید این نکته را خوب دانسته باشید هر حکمرانی که محتاج بمساعدت «
« اجانب باشد احترام و وفاداری ملت خود را از دست میدهد و برای خاتمه «
« این نوع مساعدتها که محتاج باجانب است فقط يك چاره می باشد و آن «
« حسن نیت سکنه يك مملکت است نسبت بحکمران خود - حسن نیت سکنه «
« هرات مطمئن ترین وسیله حفظ حکمرانی شما می باشد .»

« با يك طرز حکومت عادلانه و عادلانه و بی طرفانه که جانب احساسات «
« ملی ملت افغان باشد ، دیگر هیچ تردید باقی نخواهد بود که موفق خواهید «
« شد و استعداد و لیاقت جنابعالی می تواند هرات را در مقابل هر متجاوز خارجی «
« حفظ کند»

« مرحوم یار محمدخان پدر جنابعالی هم بهمین وسیله توانست بآن موفقیت «
« های قابل تقدیر نائل گردد.»

« مأمور مخصوص من که حامل این مکتوبها می باشد در هرات انتظار خواهد «
« کشید تا جنابعالی سر فرصت جواب مکتوب مرا نوشته و از دریافت این اسناد «
« مرا مطلع گردانید و مجدداً او را روانه کنید امضاء کلنل شیل.»

از اسناد معتبری که در دست است بخوبی معلوم میشود که

خیانت صدر اعظم

پس از برکناری امیر کبیر که کار ایران با هرات بچنگ

نوری درباره هرات

منتهی میشود و حسام السلطنه مأمور سرکوبی و اشغال

هرات میگردد بدو غوریان و بادغیسات را متصرف شد سپس هرات را محاصره و
تصرف نموده است ولی میرزا آقاخان نوری صدر اعظم جانشین میرزا تقیخان امیر
کبیر نامه ای بحسام السلطنه می نویسد که : دست از تصرف هرات برداشته بمشهد
مراجعت نمایند تا انگلیسها دست از تصرف بوشهر و خرمشهر و خارك کشیده و
از قوای خود آنقسمت ها را تخلیه نمایند و در این باره غالب نویسندگان و مورخین
و صاحب نظران مفصل بحث نموده اند که نمونه هایی از آن مطالب در زیر ذکر میشود :

در کتاب «حقوق بگیران انگلیس در ایران» می نویسد :

« دوران صدارت میرزا آقاخان اعتمادالدوله برای انگلستان دوره پیشرفت

تحکیم نفوذ سیاسی، نظامی و اقتصادی بود و آنچه عمال این دولت خواستند انجام

شد، بزرگترین ضربتی که در این دوران بایران وارد شد، انتزاع هرات از ایران بود. در رجب ۱۲۷۲ ق. - مارس ۱۸۵۶ که جنگ کریمه به پایان رسیده بود، حسام السلطنه بعد از تصرف غوریان و بادغیسات بهرات نزدیک شد. انگلیسها در ۲۱ ربیع الاول ۱۲۷۲-۱۸۵۶ م چند کشتی جنگی و بادی بیوشهر فرستادند و عده ناچیزی از ناویان خود را در این شهر پیاده کردند. میرزا آقاخان خود را وحشت زده نشان داد و از اینکه انگلیسها چندین هزار نفر بخلیج فارس آورده بودند و قصد اشغال سرتاسر خاک ایران را داشتند دست پاچه شد و شاهزاترسانید و او را وادار کرد که بدون درنگ فرخ خان کاشی صندوقدار مخصوص را برای عقد صلح با انگلیسها بپاریس بفرستد. حسام السلطنه قاصدهای باد پیما بتهران فرستاد و بشاه و دولت نوشت که از آمدن کشتیهای انگلیس به بیوشهر نگران نباشید، زیرا آنها هرگز نمیتوانند از برازجان بالاتر بیایند. ولی میرزا آقاخان همچنان شاهرا می ترسانید، تا جایی که در ۱۱ ذیقعد ۱۲۷۲ فرخ خان امین الملک بپاریس اعزام گردید. حسام السلطنه در هفتم صفر ۱۲۷۳ فتح هرات را بشاه اطلاع داده به او نوشت که شورش سپاهیان هند شروع شده و اگر اجازه میفرمایند با همین قشونی که همراه دارم به هندوستان میروم. در حال حاضر در هندوستان سپاهیان هند، هر روز هزاران انگلیسیها را حتی فرزندان و زنان آنها را بایی رحمی میکشند(۱) ولی میرزا آقاخان با وجودی که تابعیت انگلستان را ظاهرا ترك کرده بود با اینحال به كمك اربابان خود شتافت و نگذاشت حسام السلطنه به هندوستان برود و بشاه اعلام داشت که اگر حسام السلطنه بهند برود سلطنت ایران را هم برایگان بدست خواهد آورد... اغوای شبانه روزی صدراعظم بالاخره کار خود را کرد و معاهده ننگین در هفتم رجب ۱۲۷۳ در پاریس با مضاها رسید.

تاریخ هین الوقایع تألیف محمد یوسف خان هراتی در باره واگذاری هرات

می نویسد:

«انگلیسها بمیرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران رشوه ای وعده کردند و او

۱- کتابچه جلد مخمل آبی شماره ۱۷۲ کتابخانه سلطنتی

خیال پادشاه ایران را از ضبط هرات منصرف نمود و حکمی بمرحوم حسام السلطنه نوشت که هرات را تخلیه نماید و بمشهدبرگردد که دولت انگلیس دست از محاربه بنادر فارس بردارد .

مرحوم حسام السلطنه در جواب نوشت که حال سزاوار نیست دولت ایران هرات را تخلیه نماید، زیرا خسارات فوق العاده متحمل شده ایم و آنگاه بسیاری مردم قزلباشیه که تقیه در طریقه خود داشتند آشکار شده اند و خرابی و صدمات کلی از هر حیث و هر جهت بدولت و ملت ایران فراهم میشود»

مرحوم حسام السلطنه در هرات باب محبت بررخ شیعه و سنی گشوده بود ... و بتمام قضاة و طلاب و اعیان شیعه و سنی استمرار و موجب و تیول برقرار نموده عدالت پیشه داشت .

ولی میرزا آقاخان صدراعظم که تصمیم گرفته بود هرات را بدولت انگلیس واگذار کند در جواب حسام السلطنه می نویسد : معلوم میشود شما را خیال سلطنت و پادشاهی بسرافتاده که بهرات مانده جواب تعلیق دولت را اینطور داده اید اگر خود را جزء دولت ایران و خیرخواه پادشاه میدانید بزودی هرات را تخلیه نموده بمشهدبرگردید» .

«میرزا آقاخان نوری با همان عجله و شتاب که معاهده پاریس را با انگلیس ها منعقد نمود با همان سرعت و چابکی نیز دستور داد هرات را از قشون ایران تخلیه کنند و حسام السلطنه را مجبور نمود حکومت هرات را بسلطان احمدخان معروف بسلطان جان فرزند محمد عظیم خان برادر بزرگ امیر دوست محمدخان واگذار کند و با يك عده مهاجر هراتی که تماماً شیعه بودند بمشهد مراجعت کند باین نیز قناعت نکرده حسام السلطنه را از حکومت خراسان معزول نمود، در نتیجه آن افتضاح در مرو بوسیله حمزه میرزا حشمت الدوله پیش آمد که قشون ایران از تراکمه آخال و مرو شکست خورده بخراسان بازگشت نمودند(۱)»

« در آن زمان (هنگام اشغال بوشهر توسط انگلیس‌ها) حاجی میرزا علی‌اکبر قوام‌الملک پسر حاجی میرزا ابراهیم‌خان اعتمادالدوله شیرازی بیگربیکلی و پیشکار فارس بود و میرزا حسنعلی خان نصیرالملک حکومت بوشهر را داشت و میرزا آقاخان صدراعظم، شجاع‌الملک را از جانب خود مأمور بوشهر کرده بود که در آنجا توقف داشت و میرزا فتحعلی‌خان صاحب دیوان پسر حاجی قوام‌الملک در تهران می‌زیست و در دستگاه صدارت میرزا آقاخان رابطه مخصوص داشت و صدراعظم با و کارهای شخصی و دولتی رجوع میکرد و میرزا فتحعلی‌خان مذکور در واقع بجهت تقویم و تقویت کارهای پدر خود حاجی قوام‌الملک در تهران توقف داشت، چون خبر رسید که انگلیس بوشهر را تصرف کرده است میرزا آقاخان بحضور رفته عرض کرد که قوام‌الملک بواسطه کشته شدن پدر خود حاجی ابراهیم‌خان در این دولت تلافی کرده بوشهر را بتصرف انگلیس داد. میرزا فتحعلی‌خان صاحب دیوان که از عملة خلوت، دوستان داشت و برحسب مواضعه، با و این سخن را اخبار دادند وی بحضور رفت، عرض کرد که: بوشهر را صدراعظم بباد داد، با سفیر انگلیس قرار داده و نوشته‌ای بآنها نگاشته است که اگر بخواهید هرات از ایران بگیری بوشهر را تصرف کنید تا ما از در مصالحه بیرون آئیم و هرات را بشما واگذار کنیم شما هم بوشهر را تخلیه کنید که کار بر وفق مراد شود. و باز میرزا فتحعلی خان عرضه داشت که شجاع‌الملک مأمور صدراعظم در بوشهر توقف دارد و این کارها را صورت داده است، برادر من میرزا حسنعلی‌خان که حاکم بوشهر است اقتدار اینگونه کارها را ندارد. اگرچه در این عرایض، اعلیحضرت سلطانی به میرزا فتحعلی خان تغییری فرمودند، لکن این تعریضشان بصدراعظم بوده است و این عرض در مزاج مبارک اثر کرد و از آنروز اسباب عزل صدراعظم فراهم آمد از خارج و داخل مواضعه میرزا آقاخان نوری صدراعظم را با دولت انگلیس در باب بوشهر و هرات گوشزد بسمع مبارک همایونی نمودند لهذا بموجب دستخط مبارک میرزا آقاخان نوری از صدارت عظمی و نظام‌الملک وزیر لشکر از مناصب خودشان معزول شدند و عزل

جماعت نوری در بیستم شهر محرم ۱۲۷۵ واقع شد . (۱) ،
انگلیس ها در تصرف بوشهر و خرم شهر قریب سی ارابه توپ و حدود سه
هزار قبضه تفنگ (از تفنگ هائی که در زمان صدارت میرزا تقیخان امیر کبیر ساخته
شده بود بقیهت گرفتند یعنی فرماندهی قوای بوشهر و خرمشهر (خانلر میرزا) مقاومتی
نمی نماید و اسلحه خود را زمین ریخته عقب نشینی مینماید .

وانسون انگلیسی می نویسد : « کسی که بیشتر از نفرات دیگر سزاوار نکوهش
و مجازات باشد وی خانلر میرزا بود که فرماندهی قوا در خوزستان را بر عهده داشت
و قبل از اینکه منتظر ورود قوای انگلیس و شکست باشد فرار را برقرار ترجیح داد
و آنگاه مبلغ هشت هزار لیره بصدر اعظم تقدیم داشت و این مبلغ آنچنان در حضرت
اشرف تأثیر بخشید که بجای آنکه خانلر میرزا سرزنش و مجازات شود وی از شاه
بدریافت شمشیر و خلعت مفتخر گردید .»

درباره از دست رفتن هرات و ترکستان شرقی دانشمند متوفی محمود محمود
در کتاب تاریخ « روابط سیاسی ایران با انگلیس » مطالب و اسناد بسیار مهمی ذکر
نموده است که شرح کامل آن وقایع را در آن کتاب بایستی مطالعه نمود . همچنین
شادروان خان ملك ساسانی در کتاب : « سیاستگران دوره قاجار » قریب ۵۰ صفحه
مطلب نوشته و اسنادی ارائه داده است .

میرزا محمد حسنخان اعتماد السلطنه فرزند حاج علیخان حاجب الدوله که
پدرش از دوستان و متحدین و هم قسم میرزا آقاخان نوری بوده کتابی دارد بنام
جلسه یا خوابنامه که آنرا رؤیای صادقانه هم میگویند ، این کتاب را جهت خراب
کردن میرزا علی اصغرخان امین السلطان اتابک نوشته است و تمام صدور اعظم
قاجاریه را که تا موقع نوشتن کتاب صدر اعظم بوده اند در محکمه عدل الهی بمحاكمه
کشیده و از زبان خود آنها اعمالشان را شرح داده است و چون منظور نهائیش
انتقام جوئی و تصفیة حساب با امین السلطان بوده و میخواست مطالب کتابش را بعدا

بدیده صحت و اعتبار بنگرند بنابراین در شرح احوال و اعمال و افعال صدور قبل از اتابک تا اندازه‌ای در گفتارش صداقت بکار برده است تا آنچه درباره اتابک نوشته مورد تردید قرار نگیرد.

در کتاب خلسه از قول میرزا آقاخان چنین می‌نویسد:

«... در حضرت شاه مرحوم محمدشاه، مرا دوست ایلخانی قلمداد با اینکه سفیر انگلیس را حامی قرار دادم باز شهریار می‌رور غضبم کرده چویم زد و به کاشان تبعید فرمود در آنجا بود که آن پادشاه به خلدبرین رفت تا این خبر شنیدم بتهران آمده درب اندرون مادر پادشاه حائیه رفتم ...»

«... بعد از عزل میرزا تقی‌خان احدی را آن جرئت و دل نبود که قبول صدارت کتدمن فارس این میدان و ریاض این پکران شدم اما با بودن امیر نظام که قلمی نهنگ اوبا روبه‌ی ذخار بود ایمنی و اطمینان امکان نداشت. لهذا اسباب اعدام او را فراهم آوردم ...»
«هفت‌سان تمام ... صدارت کردم، اقوام و منسوبان خویش را در کارهای دولت دخالت دادم. فی الحقیقه یکباره مبسوط الید نمودم ... در اواسط صدارتم دیدم که امور پرمختل است و وضع مغشوش و عزل من از صدارت قریب الظهور جنگ انگلیس را سبب شدم که پادشاه را مشغول دارم و مقام خود را محفوظ و این کار برآستی برای دولت و ملت ایران هردو مضرت داشت جز اینکه من صلاح شخصی خودم را در آن میدیدم در آن واقعه بایران خیلی خسارت وارد آمد.»

در این‌حال برای اینکه فرخ‌خان امین‌الملک را هم دور کرده باشم و آخر الامر مقصر با اسم و عنوان اصلاح امور و تمهید مقدمه صلح با انگلیس و دفع غائله نزاع وی را مأمور فرنگ کردم و اما میل نداشتم بزودی بانجام رسد. بلکه استخوان را مهما امکان‌نای زخم میخواستیم. برخلاف منظور و مقصود من او خود پولی از انگلیس‌ها گرفت با اتباعتش این کار کردند و عاجلاً کار صلح را پرداختند ... عجله فرخ‌خان گذاشت و آن مقدمه بعکس نتیجه داد. هرات از دست رفت بلکه حق ثابت ما در افغانستان باطل شد. ایران بجای آنکه خیلی منتفع شود مبلغ‌های گزاف متضرر شد ...

چون در این محضر از راست گفتن گریزی نیست خود میگویم که اینکار به غرض شخصی بود نه از روی دولتخواهی همین قدر شد که جنگ با انگلیس عزل مرا پس انداخت چنانکه بعد از مصالحه طولی نکشید که مسند را از زیر پای من کشیدند و مرا بخاک نشانندند ... »

مرا که در این محضر
دستخط همایون شوم

و

قربان خاکپای همایون شوم

دستخط همایون زیارت شد به نمک سرکار
همایون که اگر حال و خیال داشته باشم از
بسکه خسته و کسل هستم. بلی شخص معهود

امد همان ماجرای خیالی بود از نوشتن چیزی
معلوم رای همایون نمیشود. تفصیل را من البدو
الی الختم به شرط حیات خاکپای همایون
عرض خواهد کرد باقی امر همایون.

حال ما در این محضر
معلوم

در این محضر
بشرط حیات ما را در این محضر

موضوع واگذاری
شیلات بحر خزر به
دولت روسیه تزاری
در زمان محمد شاه
واسترداد آن بوسیله
میرزا تقی خان
امیر کبیر

چون اخیراً برخی از نویسندگان ایرانی درباره طرز صدارت و روحیه و کفایت و کاردانی حاجی میرزا آقاسی بدون مراجعه با اسناد صحیح تاریخی بمبالغه پرداخته اند و او را یکی از صدور با کفایت دوره قاجاریه قلمداد کرده و در مقام مقایسه با میرزا تقی خان امیر کبیر و میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که او هم یکی از بزرگترین صدراعظم های دوره قاجاریه است برآمده اند ما از نظر روشن شدن تاریخ ناگزیریم تا آنجائیکه

اسناد تاریخی اجازه میدهد این موضوع مهم را حلاجی نمائیم . یکی از مواردیکه دال بر بی توجهی و بی کفایتی حاجی میرزا آقاسی و برهان قاطعی بر کفایت و کاردانی میرزا تقی خان امیر کبیر است . مسئله واگذاری شیلات ایران در بحر خزر بدولت روسیه تزاری و استرداد آن بدست میرزا تقی خان امیر کبیر است .

سیدالوزراء میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی بزرگترین صدراعظم فاضل و با درایت دوره قاجاریه که هم مرد قلم و هم مرد شمشیر بود در سال ۱۲۵۱ هجری قمری بامر محمد شاه قاجار بقتل رسید و پس از وی صدارت ایران بحاجی میرزا آقاسی که قبلاً معلم محمد شاه بود تفویض شد . حاجی میرزا آقاسی مردی نیکنفس ولی در اداره مملکت بی کفایت بود و از طرز اداره امور کشور اطلاعی نداشت اغلب وقت خود و بودجه کشور را صرف خمر قنوات و ریختن توپهای بی مصرف میکرد .

بر اثر این بی کفایتی و عدم تدبیر اوضاع کشور از هر جهت تاریک شد و شیرازه مملکت بکلی گسیخته نفوذ روسیه تزاری در دربار ایران فوق العاده رو باز دیاد گذاشت و دیک طمع همسایگان از هر طرف برای ربودن قطعات و قسمتهائی از کشور در جوش بود . نمایندگان سیاسی آنها هر یک بنوبه سعی میکردند امتیازات تازه ای تحصیل نمایند و امتیازات مهمی هم در این دوره بچنگ آوردند که اینک اسناد آن بنظر خوانندگان گرامی میرسد .

در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی دولت روسیه تزاری از دولت ایران واگذاری قسمتی از سواحل بحر خزر و بهره برداری از آن را که طبق عهدنامه ترکمن چای حق

دولت ایران شناخته شده بود خواستار گردید. حاجی میرزا آقاسی بدون توجه بمسئله شیلات و صید ماهی و عواید سرشاری که از این بابت نصیب دولت ایران میشد در جواب روسها گفته بود که: «ما کام شیرین دوست را برای مستی آب شور تلخ نمیکنیم!» (این نوشته فقط امضای حاجی میرزا آقاسی را داشته و محمد شاه ابداً آنرا پاراف نکرده بود) بدین طریق بهره برداری شیلات بدولت روسیه تزاری واگذار شد و روسها هم شیلات ایران را یکی از اتباع خود باجازه واگذار کردند.

پس از آنکه محمدشاه فوت کرد و صدارت ایران بمیرزا تقی خان امیرکبیر رسید میرزا ابراهیم خان دریابییگی تبعه دولت ایران پیشنهاد کرد که شیلات ایران را در سال به نود هزار تومان اجاره خواهد کرد.

وای روسها پس از تصرف شیلات آنجا را بحاجی میرزا ابوطالب دریابییگی که در تبعیت آن دولت بود قبلاً باجازه داده بودند.

میرزا تقیخان امیرکبیر با اطلاع از چگونگی نوشته حاجی میرزا آقاسی و واگذاری شیلات بروسها تجامل کرده بهره برداری شیلات را بمیرزا ابراهیم خان دریابییگی باجازه داد و بنایب اول وزارت خارجه هم دستور داد که مراسله ای (رونوشت آن ذیلا بنظر خوانندگان میرسد) بسفارت روسیه تزاری بنویسد و از اجاره شیلات و تصرف آن دولت روسیه را آگاه سازد، ضمناً بمأمورین دولتی هم محرمانه دستور داد که مشکلاتی در کار حاجی میرزا ابوطالب دریابییگی تبعه دولت روسیه و مستأجر شیلات فراهم و از عملیات او جلوگیری نمایند ولی بلافاصله این موضوع مورد نظر سفارت روسیه واقع میشود. اینک متن نامه سفارت روسیه تزاری.

نامه وزیر مختار روسیه که بحاجی میرزا مسعود وزیر خارجه ایران نوشته است:^۱
«جناب جلالت و منالت نصابا، مقرب الخاقانا، محبان نوازا، دوستان استظهارا، مشفقاً، معظماً، مهرباناً از قراریکه عالیجاه دریابییگی نوشته است عالیجاه مشارالیه

۱- این نامه ها ضمن تاریخچه ای در شماره های ۱۶۲ و ۱۶۳ مجله اطلاعات هفتگی نگارنده درج شده است.

کسی را بکنار مشهد سرا^۱ بجهت خرید آذوقه روانه کرده بود، اهالی آنجا کمال محبت را نسبت بفرستادگان عالیجاه دریاییکی بعمل آورده آذوقه هم فروخته بودند ولی روز دیگر با دلنگه برای همان مقصود بمشهد سر فرستاده بود.

اعالی آنجا بنا به حکم مشهدی آقا بزرگ نامی کنخدای آنجا نه تنها مضایقه در فروختن آذوقه داشته‌اند بلکه بآنها اعتنائی نکرده‌اند عالیجاه مشارالیه این گونه رفتار خصوصت انگیز مشهدی آقا بزرگ را باطلاع عالیجاه مقرب الخاقان عباس خان بیگلربیگی مازندران رسانید در جواب عالیجاه مشارالیه اظهار داشت که اگرچه سلوک مشهدی آقا بزرگ را نمی‌پسندد ولی چون معزیه در تحت حکم عالیجاه مشارالیه نبوده است نمیتواند بطوریکه باید نسبت باو رفتار نماید، بناء علیهذا دوستدار متوقع است که آنجناب سامی زحمت کشیده مراتب را بعرض اونیاء دولت قاهره رسانیده حکمی بپهرکس لازم است بدهند که لازمه تنبیه و مواخذة از مشارالیه بعمل آورد که پس از این احدى اقدام باین حرکت ها و خلاف قاعده که مباین يك جهتی بین دولتين بهیتین است نمایند زیاده زحمت ندارد

تحریراتی دوازدهم شهر صفر المصفر ۱۲۶۵

مقارن وصول نامه فوق وزارت خارجه ایران بنابدستور میرزا تقیخان امیر کبیر وزیر خارجه ایران نامه ذیل را بسفارت روسیه تزاری مینویسد ، بطوریکه ملاحظه میشود این نامه بهیچوجه عنوان اجازه یا درخواست اینکه روسیه تزاری از نوشته حاجی میرزا آقاسی صرف نظر نماید نداشته بسیار مدبرانه نوشته است.

جناب جلالت و منالت نصابا، مجددت و فخامت انتصابا
مخلص استظهارا ، مشفقاً، معظماً ، جناب جلالت مآب اتابك
اعظم امیر کبیر دام اجلاله خودشان شیلات بحر خزر را از آستاراالی
اترك باجاره دادند عالیجاه میرزا ابراهیم خان دریاییکی رعیت
دولت ایران از اینکه باید اسباب صیادی از حاجی ترخان
بیاورد و تهیه و تدارك خود را از آنطرفها نماید لهذا از آن

**رونوشت نامه میرزا
محمد علیخان نایب
اول وزارت امور
خارجه که به وزیر
مختار دولت روسیه
نوشته است**

جناب متوقع است که شرحی در سنارش او بحاکم حاجی ترخان
مرقوم دارند که اسباب صیادی که عالیجاه مشارالیه میخواست باین طرفها بیاورد ممانعت

۱- مشهد سرا بابل سرفعلی میباشد.

نمایند و کمال اعانت و حمایت از او و کسان او بنمایند و نیز سفارشی بزرگ سفاین حر بیه قلمی دارند که عالیجاه مشارالیه را مستأجر شیلات بحر خزر دانند که دیگری در امر شیلات مداخله نداشته باشد. چون لازم بود خدمت آنجناب مصدع آمد تحریر فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۵ «

پس از صدور و ارسال این نامه بسفارت روسیه وزیر مختار آندولت بعنوان اینکه از طرف دولت ایران طبق سندی که در دست دارد شیلات را بآنها واگذار کرده است متقاعد نشده زیر بار نمی رفت امیر کبیر نیز باستناد اینکه نوشته مزبور فقط امضای حاجی میرزا آقاسی را دارد و پادشاه وقت هیچگونه امضائیکه دلیل مالکیت روسیه باشد در این مورد نداده است نوشته مزبور را غیر رسمی دانسته و ابدآ تسلیم اراده وزیر مختار روسیه نگردید تا اینکه روسها هم پس از کمکشها با رد و بدل چند نامه، بالاخره مجبور شدند دست از تصرف و ادعای آنجا بردارند و دیگر در امور شیلات مداخله نکنند.

یکی دیگر از مواردی که حاجی میرزا آقاسی تسلیم اجحاف و دست اندازیهای دولت روسیه تزاری در نواحی شمالی ایران (سواحل بحر خزر) شده است موضوع بیمارستان استرآباد میباشد که زیر بار نفوذ سیاسی آندولت رفته است و میرزا تقی خان امیر کبیر طبق اسنادی که در دست است و ذیلا از نظر خوانندگان میگذرد با يك دنیا درایت و کاردانی جدیت نمود و نفوذ دولت روسیه را در نواحی شمالی ایران بدرجه محسوسی برانداخته است.

روسها پس از معاهده ترکمانچای بعنوانین مختلفی سعی می کرده اند که پایگاههایی مانند بیمارستان، تجارتخانه، پایگاههای نظامی و غیره... در نقاط شمالی ایران بدست آورند. یکی از آن موارد قضیه بیمارستان استرآباد است و باین بهانه اجازه واگذاری قسمتی از اراضی استرآباد را بعنوان ساختمان این بیمارستان بدست آورده بودند.

در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی، روسها از دولت ایران تقاضا کردند برای کارگران کشتیها و اتباع خود بیمارستانی در استرآباد (گرگان) از دولت ایران بگیرند



بطوریکه قبلاً هم گفته شد هنوز عکس درستی از میرزا تقیخان که در زمان حیاتش از وی کشیده باشند بدست نیامده و چون در آنموقع هنوز صنعت عکاسی در ایران متداول نبوده عکس مسلم و درستی از میرزا تقیخان در دست نیست و تمام عکس‌هایی که بنام او در دست است بعد از مرگ وی کشیده‌اند بنابراین عکس‌هایی که بدست آمده همه را در این کتاب می‌آوریم تا تمام عکس‌ها را هم جمع‌آوری کرده باشیم.

دولت ایرانهم با این درخواست موافقت کرد و نوشته‌ای بآنها داد که طبق آن بدولت روسیه تزاری حق ساختمان و ایجاد بیمارستانی بخرج دولت ایران در استرآباد داده شده بود. پس از حاجی میرزا آقاسی همینکه صدارت به میرزا تقی خان امیر کبیر رسید، امیر کبیر به مفاسد این موضوع و سوء استفاده‌هایی که ممکن است روسیه تزاری پس از ایجاد بیمارستان مزبور در آنجا بنماید برخورد و محرمانه فرماندار گران (استرآباد) دستور داد که از واگذاری بناء جهت بیمارستانی که قبلاً اجازه داده شده بود خودداری نماید.

این قضیه یعنی عدم موافقت فرماندار استرآباد مورد بازخواست و مؤاخذه کنسول روسیه در آنجا گردید و رسماً جریان امر را بوزیر مختار روس در تهران گزارش داد. وزیر مختار نیز بوسیله نامه‌هایی چند که رونوشت آنها ذیلاً از نظر خوانندگان گرامی میگذرد، نخست بزبان ملایم و سپس با خشونت از دولت ایران خواست که نسبت بنوشته‌ای که از محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی دریافت کرده‌اند ترتیب اثر داده بیمارستان را در اختیار آنها بگذارد ولی امیر کبیر با لحنی سیاسی طوری بآنها جواب می‌دهد که کاملاً معلوم می‌گردد که از قبول درخواست وزیر مختار دولت روسیه تزاری سر باز زده است.

بالاخره وزیر مختار روسیه پس از مجاهدات زیاد و عدم توافق نظر دولت ایران در این مورد مجبور میشود که بدین مناسبت بدولت ایران پروتست بدهد. اینک رونوشت متن این اسناد از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد.

رونوشت نامه وزیر مختار روسیه که بامیر کبیر نوشته است
بعدالعنوان ... دوستدار، مکرر از اولیای دولت علیه ایران مطالبه نمود عمل آوردن تعهداتی که شاهجنت مکان بدولت بهیه روسیه فرموده بودند، درباب بیمارخانه که حسب الامر همایون برای بحرین روس در جای مناسب در کنار قرضه استرآباد

۱- رونوشت این نامه‌ها در شماره ۱۶۳ مجله اطلاعات هفتگی توسط نگارنده بچاپ

میبایست ساخته شود. دوستدار سواد آن فرمان را که طبق مضمون آن بیمارخانه بایست ساخته شود، واصل نوشته وزیر اول جناب حاجی میرزا آقاسی را که در ضمن آن خیال لطف ملوکانه را بدوستدار معلوم کرده بود ابراز نموده است. آنجناب جلالت مآب میدانند که دوستدار تا بحال منتهای کوشش را نمود که اولیای دولت علیه را متقاعد سازد و بر حقیقت آنچه که دوستدار مطالبه مینماید با کمال تأسف مشاهده مینماید که لازمه حرمت تعهدات شاه جنت مکان را که نسبت بدولت خارجه نمود و شایسته اعتناء را که دوستی و اتحاد فیما بین دو دولت دوست و همجوار لازم دارد کنار گذاشته از اولیای دولت علیه سعی مینماید فتره بزنند از چنین فتره که دوستدار از طرف خود دست بردار نیست دوستدار هرگز وابد نمیتواند راضی بشود که تعهدات شاه مغفور که نسبت بدولت بهیه روسیه فرموده اند باطل شود زیرا که چنانچه عمل باین آشکاری نباید اعتبار داشته باشد پس اطمینان مراوده، اعتماد و حقوق را بعد از این بدولت علیه بر چه چیز میتوان قرار داد، زمستان نزدیک میشود و خیر رعایای اعلیحضرت امپراطور، دوستدار را مجبور بر این دارد که یکدفعه نیز بلکه بجهت دفعه آخر بالصراحه به رسم دولتی یادآوری نموده مطالبه و اصرار نماید که تعهدات شاه جنت مکان را بعمل آورند دوستدار این فتره را نه برسم لطف خواهش مینماید، بلکه حقی است که تحصیل کرده است از سلطانی که اطاعت کلامش واجب است سواد این نوشته بنظر اولیای دولت بهیه خواهد رسید و ایشان تشخیص خواهند داد آیا این همه زحمت که در چنین امر مبنی حق و انسانیت بوزیر مختار دولت بهیه میدهند، مطابق است با این همه دعوی دوستی که دولت علیه دارند. آنچه دوستدار بروفق احکام شاه مغفور مطالبه مینماید، جای مناسب است و بس که یک منزل خوش هوا بشود بدون زینت و آرایش زیاد و بدون اینکه بهیچوجه خرج کلی پیدا شود برای خزانه عامره دولت علیه حتی سفارت حاضر است خرج چنین بنا را بدهد، و پیش از وقت در هر صورت تعهد میکند که کرایه بیمارخانه را با اولیای دولت علیه قرار بگیرد که پایشان تمام شود، بدهد. بمکالمه دوستانه در این باب میان کارگذاران روس و ایران حل میشود، هر نوع مشکلات در تفصیلات آن معلوم می شود چقدر خواهش های دولت بهیه روسیه مبنی بر انصاف است و نیز مقتضای عدالت است، که هنگام ساختن بیمارخانه برای رعایای روس بنای آن موافق رضای طرفین باشد نه بطرح دلخواهی و نانهمیده اشخاص بی سر رشته زبرد در این باب از دولت علیه بهم رساند ناقص خواهد بود. زیاده چه مصدق شود فی هندیوم شهر رمضان ۱۲۶۵».

جواب امیر کبیر بعدالعنوان ... مراسله صلّت مواصله که در هفدهم شهر رمضان

بوزیر مختار روسیه المبارک قلمی و ارسال داشته بودید و اصل و از مسطوراتش

من البدوالی الختم استحضار و آگاهی حاصل آمد اینکه در طی

مراسله ولوله مرسوله فقراتی از ساختن بیمارخانه برای بحریان روس در ساحل دریای استرآباد

اشعار رفته بود، بلی از آنجا که بحمدالله امروز مراتب مهر و محبت و مراسم دوستی فیما بین

دو دولت بمرحله کمال رسیده که اینطور مواحدت محسود اجانب و اقارب آمده و اولیای

آندولت بهیه بوضعی در ترقی و پیشرفت امور این دولت علیه اقدام اقتحام گذاشته و نظر

التفات و اهتمام گماشته اند که دولتین بهیتین حکم دولت واحد بهم رسانده و در مجاری

تغییرات و تبدیلاتی که در این اوقات بحکم تقدیرات در این همایون شوکت ظاهر شد بنوعی

در مهمات ایندولت مجاهد کافیه و مساعی جملیه از اولیای آنشوکت فخیمه بظهور رسیده

که مافوقی بر آن متصور نیست. بخصوص آنجناب دوست مکرم که در دقایق دولتخواهی

و مراسم صلاح اندیشی بهیچوجه فرو گذشت نفرموده اند. مقتضیات این طریق مواحدات

البته مستلزم آنست که تکالیف دوستانه جانین در خدمت همایون حضرتین مقبول گردد

ولی این خواهش موجب استیحا ش عامه خلایق و سرحد نشینان که مردمان وحشی

صحرائی و از رسوم دولت داری و مصلحت بینی عاری، بلکه ضررهای فاحش را محتمل

است، خواهد بود.

چنانچه آنجناب از احوال و اخلاف خلق ایران استحضار دارند و میدانند که آنچه

نوشته شده است از روی حقوق و راستی است نه عذر و بهانه، انشاءالله تعالی امنای آن

دولت بهیه هم بنظر انصاف ملاحظه خواهند فرمود که منظور و مقصود اولیای این دولت

علیه استیحا ش از خلق اهرانست نه از کارکنان آن دولت بهیه زیرا که از آنها کمال حسن

ظن را دارد و دوست خیر خواه حقیقی خود میدانند بموجبات مزبوره یقین حاصل است

آنجناب دوست مشفق مکرم، از راه دولتخواهی و صلاح اندیشی راضی بضرر فاحش

این دولت علیه نخواهد شد و بهمان بیمارخانه که در جزیره عاشورا ده ملک این دولت

علیه موجود ومهیا است اکتفا خواهند فرمود چون لازم بود اظهار شد و مصدع آمد

۲۶ شهر رمضان سنه ۱۲۶۵.



عکس ناصرالدین شاه
هنگام ولیعهدی

پروتست وزیر مختار روسیه بدولت ایران

«... نوشته ای که آنجناب مناسب دانسته بدوستان قلمی و ارسال فرموده بودید رسید و در ضمن آن که فقرات چند ازدوستی رسمی مندرج بود آنجناب بقدر قوه سعی و جاهد بوده که طفره بزنند

و از اقرار و اعتراف حقی که دولت بهیه روسیه بموجب فرمان مبارک شاهنشاه جنت مکان تحصیل نموده برای ساختن بیمار خانه در ساحل استرآباد دوستان رچندان میل ندارد حالی و خاطر نشان آنجناب نماید که چه خیالی باید داشته باشد از دولتی که تعهدات خود را محترم نمیدارد و بدون سبب و جهت حسابی بهم میزنند کلام پادشاهی را که جمیع خلائق مقدس می شمارند و نقض آنرا جایز نمی دانند ، ولی دوستان تکلیف و وظیفه خود را در این میدانند که بطریق اکمل (پروتست) و ایراد بگیرد . اینگونه نقض و عدم کلی حسن ظن نسبت بدولت همجوار دوست بزرگ و درستکار زیاده چه زحمت دهد .
فی ۲۹ شهر رمضان ۱۲۶۵» .

وزیر مختار دولت روسیه تزاری پس از این دوپیش آمد نسبت بمیرزا تقیخان امیر کبیر بدبین شد و بنای خرده گیری و بهانه را گذاشت امیر کبیر از راه تدبیر با آنها رفتار میکرد و طوری راه بهانه را سد میساخت که دیگر جای اعتراضی برای دولت

روسیه تزاری باقی نباشد.

ولی وزیر مختار دولت روسیه تزاری متقاعد نشده دائماً بعنوان مختلف بهانه جوئی میکرد و نامه‌هایی چند بوزیر خارجه ایران و امیر کبیر نوشت و چون اغلب این نامه‌ها واجد اهمیت بسیار است و حاکی از طرز سلوک و روابط ایران و روسیه در دوره صدارت میرزا تقیخان امیر کبیر میباشد و همچنین این اسناد تاریخی قسمتی از مصالح تاریخ سیاسی ایران را در قرن نوزدهم تشکیل میدهد اینک متن رونوشت آن اسناد سیاسی از نظر خوانندگان گرامی میگذرد:

رونوشت نامه وزیر
مختار روسیه که با امیر
کبیر نوشته است

بعد العنوان... این باعث تأسف است که دوستدار باید آنجناب دوست
مشفق معظم را برسوء سلوک و بدخواهی عالیجاه مقرب الخاقان
عباس خان حاکم استرآباد نسبت بقونسولگری دولت بهیئة روسیه
ملتفت سازد دوستدار در جوف این مراسمه مجملی از شکوه و
شکایات که عالیجاه قونسول از عالیجاه مشارالیه نموده است گذارده انفاذ خدمت آنجناب
داشت دشمنی باین آشکاری نسبت بکار گزاران روس، بدون شبهه حاصل شده از نادانی
کمال اتحادیکه نیمابین دودولت قوی شوکت برقرار است.

و این قوه را نمیتوان بسکوت گذراند، علیهذا از آنجناب باصرار متوقع است که
هرچه زودتر ممکن باشد، قراری فرماید که این رفتار عالیجاه مقرب الخاقان عباس خان
موقوف و متروک شود و آنجناب جلالت مآب یقین بدانند که صاحب منصبان اعلیحضرت
قدر قدرت پادشاهی بواسطه این گونه سلوک ما را هرگز نمی‌توانند متقاعد سازند از
آرزوی خودشان در حفظ صلح و اتحاد نیمابین دولتین علیتین، چون مطلب منحصر بود
زیاد زحمت افزای خاطر جناب سامی نگردید فی ۱۹ شهر رمضان ۱۲۶۵»

رونوشت نامه وزیر
مختار روسیه بمیرزا
تقیخان امیر کبیر

جنابا دوستدار باید مجدداً اولیای دولت علیه ایران را ملتفت سازد
بر شیوه نامرضیه کار گزاران اعلیحضرت پادشاهی که نسبت بر عیای
اعلیحضرت امپراطوری بروز میکند. از قرار شرحی که عالیجاه
مجدت پناه جنرال قنسول بدوستدار نوشته است معلوم و مشخص
گردید که کار گزاران آذربایجان يك نفر رعیت روس را بجهت شانزده تومان طلب ادعائی
با وجود اینکه بلیط رسمی خود را ابراز نموده بشکنجه گذارده‌اند اینگونه عمل شنیع نه

تنها نقض عهدنامه مبارکه است بلکه هم منافات کلی دارد با فرمان خاقان جنت مکان که بدو سفارت دولتین قویشو کیتن روس و انگلیس داده شده است و برطبق مضمون آن در ایران شکنجه متروک میباشد، چنانچه اتفاقاً اولیای دولت علیه ایران منظور داشته باشند این تعهد ملوکانه را نیز مثل سایر تعهدات برهم زنند اقلاً بخیال خواهند آورد که متحمل اینگونه شهرتها باشد که نقض عهدنامه میتواند نتایج عمده ببخشد، شهرتی که غالباً میان رعایای اعلیحضرت امپراطوری در آذربایجان منتشر شده است که آنجناب بدون سبب شخصاً نسبت بدولت بهیمة روسیه بدخواه میباشد. هر چند دوستدار خوش دارد باور نمایند که تحاشی آنجناب از این معنی مبنی بر صداقت می باشد، ولی باز دوستدار باید آنجناب را ملتفت سازد بر ضرورت اینکه آنجناب متحمل نشود که حکام ایران با کارگزاران روس مرآده دارند بواسطه رفتار و حرکات خود اینطور شهرت بدخواهی را در حق آنجناب شخصاً معتبر نماید تکلیف و وظیفه دوستدار محافظت صلح بین دو دولت است. دوستدار را بر این میدارد که بآنجناب تکلیف نماید کارگزاران دولت بهیمة روسیه را در خیرخواهی خود مطمئن سازند و وقایعی که در آذربایجان رویداده است دوستدار را لابد میسازد از آنجناب توقع نماید که بنواب حشمت الدوله شاهزاده حمزه میرزا امر و مقرر فرمایند مایه ناراضامندی و شکوه بدست مانده و بموجب شرحیکه توقع میرود بتوسط دوستدار برسانند تا نواب معظم علیه بالصراحت بدانند که دوستدار از مضمون آن مطلع میباشد. بنواب معظم علیه حالی و خاطر نشان سازد که هر نوع شیوه خصمانه خواه از جانب مقرب الخاقان محمدرضاخان وزیر ایشان نسبت بعالیجاه مجدت پناه جنرال قونسول اعلیحضرت امپراطوری متمیم تبریز و سرحدداران روس میتواند بلاشبه مایه نتایج ناگوار بشود زیاده چه زحمت دهد فی ۱۷ شهرشوال ۱۲۶۵»

با ملاحظه این اسناد تاریخی دیگر اشکالی برای مقایسه میان حاجی میرزا آقاسی و میرزا تقیخان امیرکبیر باقی نمیماند و سهولت میتوان مابین این دو صدراعظم ایران که هر یک چندی برمسند صدارت ایران تکیه زده اند داوری کرد. گرچه بام بلند همسر نام بلند نیست.

ولی آنچه تاکنون ارباب اطلاع مکرر در این مورد قضاوت و داوری کرده اند اغلب آنها متفقاً درباره دوره صدارت حاجی میرزا آقاسی که از سال ۱۲۵۱ تا ۱۲۶۴

قمری بطول انجامیده باین جمله کوتاه عقیده خویش را ابراز داشته‌اند: **دورهٔ**
صدارت وی بیشتر بهرشد بازی و عرفان باقی شبیه بوده تا بصدارت يك
کشور .

برعکس در مورد زمامداری میرزا تقیخان امیر کبیر که از سال ۱۲۶۴ تا اوایل
سال ۱۲۶۸ قمری هجری صدراعظم ایران بود مطلعین داخلی و خارجی کتابها نوشته
و چیزها گفته‌اند که همگی دال بر عظمت روحی و بلندی مقام و فعالیت و ابتکار
فوق العاده وی میباشد . حتی درپاره‌ای از جهات بقدری درباره وی عظمت و بزرگی
قائل میشوند و حکایت‌های عجیب و غریب و سرگذشت‌های شگفت‌نقل می‌کنند که بیشتر
باعجاز می‌ماند . اما افسوس که دورهٔ زمامداری وی چندان دوام نکرد و بقول: محمد
علی فروغی که از حافظ در این مورد شاهد آورده است: خوش درخشید ولی دولت
مستعجل بود .

اخیراً سلسله مقالاتی در مجلهٔ خواندنیها به ترجمه آقای
زندنیا در زیر عنوان «ستوط امپراطوری بریتانیا منتشر شد
که نویسنده آن کلین کراس فارغ التحصیل دانشگاه کمبریج
میباشد . نامبرده مقالاتی هم در روزنامه ابرور و سندی

چرا انگلستان
در صده تجزیه
ایران بود

اکسپرس نوشته است . قسمتی از این سلسله مقالات مربوط بایران است که مطالعه
آن روشن مینماید که هدف انگلستان از قرن نوزدهم به بعد چه بوده و چرا انگلستان
در صدد تجزیهٔ ایران برآمده است و چون نویسنده انگلیسی است اهمیت گفته‌او بیشتر
است و امیر کبیر در برابر چنین سیاستی باید ایستادگی کند - اینک قسمتی از آن :

تجاوزی از شرق بغرب

انگلیسی‌ها، ابتدا از مرز شرقی هند به خاورمیانه تجاوز کردند .
در سده نوزدهم حکومت هند انگلستان، به بهانهٔ ، مبارزه با دزدان دریائی
و برده فروشی، به خلیج فارس نیرو فرستادند، سپس مسأله ارتباط تلگرافی مطرح
شد . تلگراف باسیم و روش مخابراتی اختراعی «مورس» باید لندن را با دهلی متصل
میکرد .

باید در قلمروهای مسیر «تلگراف هند و اروپا» نفوذ امپراطوری وارد میشد تا این سیم بخطر نیافتد .

ایران و عثمانی که در آغاز سده نوزدهم مورد تجاوز روسیه تزاری قرار گرفته بودند، باید ضعیف میشدند و زیر نفوذ لندن قرار میگرفتند — اما نباید استقلال صوری شان از دست میرفت، آنها باید نقش «کشور حایل» رامیان روسیه استعمارگرو مستعمرات امپراتوری بر عهده میگرفتند خط تلگراف هند و اروپا، از لندن وارد دریا میشد یا به شبکه تلگرافی قاره اروپا می پیوست یا از زیر دریا، از جبل الطارق میگذشت و به مالت می رسید، سپس به مدیترانه خاوری می آمد و وارد قلمرو عثمانی در خشکی آسیا میشد و از راه ایران به هند میرسید .

— تصرف بخش بزرگی از بلوچستان بیاری آقاخان اول محلاتی مرز هند انگلیسی را به سیستان رسانده بود، تصرف قبرس در مدیترانه نیز انگلستان را هم مرز قلمرو بری عثمانی ساخته بود .

برای ضعیف کردن ایران، انگلیسی ها که در آغاز سده نوزدهم، با روسها علیه فرانسه انقلابی ناپلئونی متحد بودند، ترتیب هائی دادند تا یاری فرانسه بایران بی اثر شود و روسها قفقاز را از ایران بگیرند .

همچنین آنها روسها را یاری دادند تا قلمروهای عثمانی را در بالکان جدا سازد و در قفقاز خود تصرف کند .

از سوی دیگر، یاغیان ایران شرقی را علیه حکومت مرکزی ایران تقویت کردند و افغانستان را پس از جنگ ایران و انگلستان (۱) در نیمه سده نوزدهم، مستقل ساختند و در برابر ایران زیر حمایت خود گرفتند .

معمول آن بود که کنسولها و سفیران انگلستان در افغانستان و ایران از خادمان دیوان سالاری انگلیسی هند انتخاب میشدند و اصول سیاست خارجی حکومت انگلیسی دهلی بر روابط با آن دو کشور اجرا میشد . «

۱- بطوریکه در همین کتاب ملاحظه میشود جنگی در کار نبود فقط باروی کار آوردن نوکران صدیق خود مانند میرزا آقاخان نوری افغانستان را از ایران جدا ساختند.

دست اندازی دولت در سال ۱۷۷۲ میلادی محاکم انگلستان قانونی وضع کردند انگلیس بر خلیج فارس که بمحض آنکه غلامی وارد خاک جزایر بریتانیا شود آزاد و مقاومت میرزا خواهد بود لکن تجارت برده بوسیله جهازات انگلیسی تقیخان امیر کبیر (۱) همچنان متداول و معمول خواهد بود فرانسویها نیز در سال ۱۷۹۴ میلادی قانونی از مجلس ملی گذرانند که بموجب آن خرید و فروش غلام و کنیز را در تمام مستعمرات غدغن کردند .

دولت انگلستان نیز در سال ۱۸۱۱ بموجب قانون دیگری تجارت برده را بکلی غدغن و مجازات عاملین آنرا نفی بلد و تبعید معین کرد متعاقب این قانون در سال ۱۸۳۳ با وجود مخالفت‌های شدید اشخاص ذینفع حق مالکیت برده را در تمام مستعمرات انگلیس ملغی کرد و پنجسال بعد آزادی مطلق کلیه غلامان را اعلام داشت . بعد از آن موضوع الغای برده فروشی کم کم بخارج از کشور انگلیس هم سرایت کرد و سایر ملل نیز در این مسئله به بریتانیای کبیر و فرانسه تاسی کردند، بالاخره در سال ۱۸۰۹ میلادی کنفرانس بروکسل تشکیل شد و منع خرید و فروش برده را در تمام دنیا اعلام داشت .

در خلال این احوال حق تجارت انحصاری کمپانی هند شرقی در سال ۱۸۱۳ ملغی گردید و بتدریج بر اثر پیش آمدهای سیاسی اروپا لازم شد که زمام امور خلیج فارس از دست امنای کمپانی هند شرقی و حکومت بمبئی خارج و بعهده حکومت کل هندوستان واگذار شود .

انگلیس‌ها نیز پس از تصویب قانون منع خرید و فروش برده ب فکر افتادند که از این قانون بنفع خود استفاده کرده نفوذ دریائی خویش را از راه دیگر در خلیج فارس محفوظ نمایند، لذا در زمان سلطنت محمدشاه قاجار و صدارت حاجی میرزا آقاسی

۱- پس از انتشار چاپ اول زندگی میرزا تقیخان امیر کبیر نگارنده مقاله تاریخی

در زیر عنوان (نفوذ ملل اروپائی بر خلیج فارس) در شماره ۲۹ مجله آینده نوشت که قسمتی از آن مقاله و اسنادی که ذکر میشود از آنجا نقل شده است .

کلنل « فرنت » انگلیسی شارژدافر سفارت انگلیس مقیم دربار ایران درخواست کرد برای بازرسی‌های کشتی‌هائیکه بخلیج فارس وارد میشوند از لحاظ اینکه مبادا برده حمل کرده باشند، اجازه بازرسی کشتیها بآنها واگذار شود در بادی امر شاه زیر بار نمیرفت ولی بر اثر اصرار مکرر انگلیسها و چون در آنموقع دربار ایران از هر طرف گرفتار نفوذ روسها و انگلیسها گردیده بود، این حق بآنها واگذار شد و حاجی میرزا آقاسی طبق نوشتجات ذیل که بین شارژدافر انگلیس و دربار ایران مبادله میشود اجازه بازرسی کلیه کشتیها را بدولت انگلیس واگذار کرد .

نامه نایب سرهنگ فرنت شارژدافر انگلیس به حاج میرزا آقاسی

« بعدالعنوان ... درباب منع تجارت برده‌فروشی از راه دریا در خلیج فارس مدتی است جنابعالی وعده داده‌اید که منع ورود غلام و کنیز را بخلیج حکم خواهید داد و اخیراً بطور صریح فرمودید که انشاءالله بلطف خداوند این کار در شرف انجام است و در عرض چند روز به اتمام خواهد رسید ولی معلوم است که تا حال خاتمه پیدا نکرده است هرگاه دولت علیه ایران تقاضای اینجانب را در این موضوع قدر میدانست یقیناً حکم منع آن تا حال تصویب شده بود چون تاحال ترتیب اثر بآن داده نشده است لذا مجبور میباشم خواهش خود را تجدید کنم و در ضمن تمنی نمایم که یک جواب روشن و صریح در این باب باین جانب داده شود که آیا دولت علیه ایران یک چنین فرمانی دایر بمنع ورود غلام و کنیز از راه دریا صادر خواهد نمود یا نه هرگاه نیت اولیای دولت علیه ایران این باشد که این فرمان را صادر نمایند من تمنی میکنم امروز این مژده بمن داده شود و اگر خیال آنها برخلاف این است در این صورت بهتر است همین امروز صریحاً این خبر باین جانب برسد تا بتوانم آن را برای دولت متبوع خود ارسال دارم و جنابعالی دیگر بیش از این اینجانب را در انتظار وعده خود نگذارید - دولت انگلیس با نهایت نگرانی تصمیم دولت علیه ایران را در این باب انتظار میکشد بنابراین از جنابعالی خواهش میکنم یک جواب قطعی باینجانب داده شود - چونکه دولت متبوع من بتأخیرزیاده از این رضایت نمیدهد - نایب سرهنگ فرنت شارژدافر دولت انگلیس در تهران ۱۲ جون ۱۸۴۸ »

پس از وصول این نامه که تاحدی هم تهدید آمیز بود و با اینکه محمدشاه دل خوشی از انگلیسها در مورد هرات نداشت و علمای ایران جداً با این پیشنهاد مخالف

بودند معینا بر اثر اصرار حاج میرزا آقاسی شاه چهار ماه قبل از مرگ خود فقط، برای جلوگیری از راه دریاسر تسلیم پیش آورده بخط خود خطاب بحاج میرزا آقاسی فرمانی صادر کرد :

اینک فرمان محمد شاه :

«جناب حاجی نگذارید دیگر از راه دریا غلام و کنیز وارد شود بگذارید از راه خشکی

بیاورند - این مرحمت فقط در حق فرانت صاحب میشود من ازو خوشنود میباشم وباین

مطلب رضایت داده‌ام در این باب بحکام فارس و عربستان بنویس - من این اجازه را فقط برای

حسن رفتار فرانت میدهم والاین ماو دولت انگلیس هنوز هم خیلی اختلافات موجود است»

متعاقب دستخط شاه به حاج میرزا آقاسی دو فرمان دیگر یکی خطاب به والی فارس و بنادر و دیگری خطاب به حاکم اصفهان و خوزستان صادر گردید که هر دو فرمان موضوع منع ورود غلام و کنیز فقط از راه دریا قید گردیده بود مقصود انگلیس ها هم همین بود زیرا نظر اصلی آنها بازرسی کشتی‌هایی بود که در خلیج فارس و بحر عمان رفت و آمد میکردند و میخواستند بدین وسیله دست آویز نفوذ خود را در خلیج فارس و بحر عمان توسعه داده و سیادت بحری پیدا نمایند و این منظور اگر میرزا تقیخان امیر کبیر زنده بود چنانکه از متون اسناد سیاسی ملاحظه میشود غیر ممکن و محال بود ولی پس از قتل امیر کبیر نظر انگلیس‌ها کاملا تامین شد و دست آنها در خلیج فارس و بحر عمان کاملا باز شد و هرچه خواستند کردند و بنام بشر دوستی و آزادی خواهی چه فجایعی مرتکب گردیده‌اند .

اینک رونوشت فرمان شاه که برای میرزا حسین خان والی فارس و بنادر ارسال

گردیده است :

« بعدالعنوان - زمانی است که يك خواهش برای منع ورود برده و غلام از راه دریا از طرف وزرای دولت انگلیس از وزراء دولت ایران شده است ولی در این مدت باین خواهش جوابی از طرف ما داده نشده است - لیکن در نتیجه لطف و مرحمتی که در باره خیرخواه این مملکت سرهنگ فیرنت شارژدافر دولت انگلیس داریم و او هم در این مدت اخلاق و

رفتار پسندیده از خود نشان داده است لهذا فقط نظر بتوجهی که درباره او داریم رضایت میدهیم با خواهش او موافقت شود - در این صورت شما بتمام تجار و کسانیکه در تجارت برده و غلام هستند اطلاع دهید و ورود و خروج برده و غلام بعد از این از راه دریا غدغن و ممنوع است و فقط از راه خشکی آزاد هستند شما عهده دار اجرای این فرمان میباشد شاه رجب ۱۲۶۴ «

نیز فرمان دوم خطاب به محمدنبی خان حاکم اصفهان و عربستان (خوزستان)

« بعد العنوان - حکمران اصفهان و عربستان بدانند در این موقع که سرهنگ فریت شارژدافر دولت انگلیس که شامل مراحم و الطاف اعلیحضرت شهریاری روحانفاده میباشد يك خواهش دوستانه از طرف وزراء دولت انگلیس از وزراء دولت علیه ایران نموده - برای اینکه دوستی و یگانگی فعلی بین دولتین ایران و انگلیس محفوظ بماند فرمانی از طرف شاهنشاه معدلت پرور شرف صدور یافته که بعد از این ورود قبایل سیاه پوست از راه دریا منع و غدغن شده و این تجارت موقوف گردد . لهذا بموجب این فرمان قضا جریان شما دستور کافی و قطعی بتمام تجار عمل برده فروشی خواهند داد که ورود و خروج يك غلام هم مجاز نیست و مرتکب تنبیه سخت خواهد شد - شما باید اوامر اکید در جلوگیری از آن در تمام قلعرو حکمرانی خود صادر نمایید رجب ۱۲۶۴ .»

«بعدالعنوان... مکتوب شما راجع به برده و غلام واصل گردید

متن نامه حاجی میرزا

و از مضمون آن اطلاع حاصل شد نظر به تقاضای شما از آنجائیکه **آقاسی بسفارت انگلیس** شما دوست محترم و باوفای من میباشد فقط برای همین دوستی

ویگانگی و احساسات پاک که نسبت به شما دارم من خارج از انصاف میدانم که در انجام خواهش شما تأخیر شود و من همیشه سعی خود را بکار برده ام. دوستی و یگانگی که بین دولتین معظمین انگلیس و ایران موجود است حفظ نمایم و بهمین ملاحظه درخواست شما را به پیشگاه اعلیحضرت شهریاری ارواحانفاده تقدیم نمودم و فرمان قضا جریان که الطاف و مراحم شاهانه را نسبت بشما شامل است برای افتخار شما که دوست محترم ما میباشد از طرف ذات مقدس ملوکانه صادر شده است و این مراحم شاهانه همواره درباره شمار و به ازدیاد است . در این فرمان شاهانه فقط ورود برده و غلام از راه دریا ممنوع میباشد و احکام لازم هم بفرمانفرمای فارس و حکومت اصفهان و عربستان فرستاده میشود و اکیداً

غدغن میشود که از ورود و خروج برده و غلام جلوگیری شود ولی از راه خشکی آزاد خواهد بود. دوست عزیز من خدا را شکر میکنم که این خواهش شما را انجام ولی این فقط در سایه الطاف و مرحمت بی پایان اعلیحضرت ارواحنا فداه که شامل حال شما است . صادر شده است و من نیز از سعی و کوشش در انجام آن فروگذار نکرده ام . البته وزراء دولت ایران بملاحظه دوستی و یگانگی که در بین است انتظار دارند که خواهش آنها بهمین تناسب از طرف وزراء دولت انگلیس پذیرفته شود حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم ایران رجب ۱۲۶۴»

خلاصه انگلیسها با تحصیل این سند بحرمان و خلیج فارس را مرکز جولانگه کشتیهای خود قرار داده و بتوسعه نفوذ روز افزون خویش پرداختند، در شوال ۱۲۶۴ هجری محمد شاه فوت کرد و حاجی میرزا آقاسی از کار برکنار شد . سلطنت ایران بناصرالدین شاه قاجار و صدارت عظمی بمرد قوی الاراده و باتدبیری چون میرزا تقیخان امیر کبیر رسید .

انگلیسها نیز برای تثبیت موقعیت خویش در بحرمان و خلیج فارس جریان صدور فرمان بازرسی کشتیها را از طرف محمد شاه طبق نامه رسمی ذیل با اطلاع دولت ایران رسانیدند که از طرف ناصرالدین شاه هم سنده زبور تأیید گردد.

«جناب جلالت و منالت و کفالت نصایب امیر الامراء العظاما مقرب الخاقانا محبان استظهارا مشفقاً معظماً در باب فقره سیاهها این خواهش بود از جمیع اهالی انگلستان از دولت علیه ایران و شاه جنت جایگاه محض استرضای خاطر اهالی انگلستان که دوستی و مواصلت چندین ساله در میان بود قبول فرموده فرامین

**رونوشت نامه فرنت
شارژد افرسفات
انگلیس بمیرزا تقیخان
امیر کبیر**

مبارک صادر و اعلام دولتی فرمودند که حمل و نقل سیاهها از راه دریا موقوف و هر کس از تجار و مشایخ بنادر حمل و نقل سیاهها را از دریا نماید مؤاخذه و سیاست شود بنابراین دولت علیه انگلیس میخواهد بداند که بعد از آنکه معلوم شد جهازی از اعراب تحت دولت علیه ایران تمرد از حکم دولت علیه خود کرده و باز حمل سیاهها را از دریا نموده اهالی آن جهاز چگونه مؤاخذه و تنبیه شوند که عبرت دیگران گردد و این امر منسوخ شود جهازات دولت علیه انگلیس بعد از صدور فرامین مذکور محق خواهند داشت که مطالبه مؤاخذه اهالی جهازی که سیاه در آن باشد نمایند امنای دولت علیه ایران قراری خواهند داد و جانی مشخص

خواهند نمود که اگر چنین اتفاقی افتد اهل آن جهاز را در آنجا تنبیه نمایند یا خیر؟ تنبیه آنها بدست جهازات انگلیس خواهند گذارد. دوستدار خیر و صلاح دولت علیه ایران را در این میدانند که قراری بدهند و جایی معین نمایند که تنبیه و مؤاخذه اهل جهازیکه سیاه بار کرده‌اند و رعیت دولت علیه ایران هستند بدست حکام دولت ایران باشد نه بدست دیگران چه فایده که دوستدار هر چه برای این دولت علیه سعی مینماید و راه خدمتی میجوید طور دیگر حمل میفرمایند باری زحمت کشیده درست حالی فرمایند و جوابی یا قراری در این باب بدهند که چاپار دولتی معطل است و باید روانه شود فی‌سلخ محرم ۱۲۶۵»

رونوشت نامه میرزا تقی خان امیر کبیر که بفرست نوشته است

«عالی جنابا بلند جایگاهها مجدت و فخامت همراه فرست و فطانت اثلاها مهربان دوستامشفقا مراسله آندوست گرامی واصل شد و مسطوراتش منالفتح الالختم آگاهی حاصل آمد در باب نیاوردن سیاهها از راه دریاها که قلمی داشته بودید و

استفسار کرده بودید که اگر اعراب تبعه ایندولت علیه برخلاف حکم شاهنشاه مغفور از راه دریا سیاه بیاورند تنبیه آنها در کجا و بچه وضع خواهد شد دوستدار مراتب را بعرض حضور معذلت دستور اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاهی صانالله شوکتہ عندالشاهی رسانیده فرمودند باهمان اراده حسنه و عقیده مستحسنه که شاهنشاه جنت آرامگاه با دولت بهیه انگلیس داشتند معشئی زاید داریم و در باب سیاه همانطوریکه از شاهنشاه مرحوم دستخط صادر شده و احکام بحکام فارس و عربستان صادر فرموده اند که تبعه این دولت علیه سیاه از راه دریا نیاورند ما نیز قبول داریم و فرامین مطاعه بافتخار حکام مزبوره صادر خواهد شد که حکم شاهنشاه مرحوم را در آنحدود جاری دارند و اگر از تبعه دولت علیه کسی ممانعت نماید و از راه دریا سیاه بیاورد مورد مؤاخذه اعلیحضرت پادشاهی خواهد شد تحریرافی شهر صفر ۱۲۶۵»

پس از وصول این یادداشت چون در بدایت سلطنت ناصرالدین شاه بود و در اغلب نقاط کشور اغتشاشاتی برپا شده بود صدراعظم ایران صلاح دولت ایران را در این دانست که هیچگونه جواب قانع کننده‌ای باین یادداشت ندهد و جواب طوری تهیه و ارسال شد که انگلیسها هیچ قسم اتخاذ سند از آن نتوانستند بنمایند. بنابراین از طرف سفارت انگلیس مجدداً یادداشتهای زیر بدولت ایران داده شد.

متن نامه فرست
شارژدافر سفارت
انگلیس بمیرزا
محمد علیخان نایب
اول وزارت خارجه
ایران

عالیجاها مجدت همراها مقرب الخاقانا مهربان دوستامشفقاچند روز قبل از این درباب جهازات بنادری که تحت نفوذ دولت علیه اهرانست خدمت جناب جلالت مآب محبان استظهاری امیرکبیر نظام شرحی ارسال داشت که هرگاه معلوم شود جهازی حمل سیاه نموده باشد در کجا باید آنها را برد که تنبیه شوند و عبرت دیگران گردد جناب معظم الیه در جواب

مراقب حسن نیت سرکار اعلیحضرت همایون پادشاهی را درازدیداد اتحاد و دوستی دولتین علیتین مواصدتین مرقوم فرموده و فرمایشات ملوکانه را درج فرموده بودند و باعث ظهور کمال یکجهتی گردید حال اظهار میشود که هرگاه معلوم بشود و جهازی گیر آید که در آن سیاه حمل کرده اند آن جهاز را بکی سپارند که مواخذه شود زحمت کشیده قرار آنرا مشخص و بدوستدار اعلام دارند که دوستدار نیز بدولت علیه خود اظهار نماید زیاده چه زحمت دهد ۲۲ شهر صفر ۱۲۶۵»

نامه کلنل فرانت شارژ
دافر سفارت انگلیس
بوزارت خارجه
ایران

«عالیجاها مجدت و فخامت همراها مقرب الخاقانا مهربان دوستا مکرما شرحی که درباب نیاوردن سیاهها از راه دریا در جواب دوستدار قلمی و ارسال داشته بودند رسید دوستدار هرچه مطالعه نمود آن کاغذ را جواب سؤال خود نیافت دوستدار نوشته بود که هرگاه جهاز اعراب تحت نفوذ ایران که در آن سیاه حمل شده باشد بدست جهاز دولت انگلیس بیفتد آنها را بکدام بندر و کدام حاکم بسپارند که تنبیه شوند چرا که لامحاله بدست جهازات انگلیس خواهند افتاد در صورتیکه سیاه حمل داشته باشند زحمت کشیده جواب بدوستدار برسانید ۲۹ صفر

۱۲۶۵»

رونوشت نامه میرزا
محمد علی خان
بسفارت انگلیس

عالیجاها مجدت و جلالت همراها شهامت و مرامت مباحا فخامت و مناعت انتسابا مخلصان استظهارا مشفقا مکرما درباب سیاه ها که باز مجدداً فقراتی قلمی داشته بودند گزارش را بعرض حضور مرحمت دستور اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت

شاهنشاهی ابدالله عیسه واید جیشه رسانیده فرمودند محض پاس رعایت دوستی دولت بهیه انگلیس سیما التفتاتی مخصوص که به عالیجاها قونسول فننت داریم آن قراری که

شاهنشاه مرحوم درباب سیاه دستخط نوشته بودند مضمی داشتیم که تبعه ما سیاه از راه دریا نیاورند دیگر قرار تازه نخواهیم گذارد اگر رعیت ما حکم ما را مسموع نداشت ما بهرطور که خود میدانیم او را تنبیه خواهیم کرد زیرا که محل تنبیه و تنبه آنها بعهده خود ماست و بعهده دولت دیگر نخواهد بود چون لازم بود فرمایش ملوکانه را بآندوست مکرم ابلاغ کرد تحریر آریبیع الاول ۱۲۶۵»

در خلال این احوال وزیر مختار انگلیس با ناصرالدین شاه ملاقات میکند و موضوع بازرسی کشتیها و حمل غلام را پیش میکشد و از شاه تقاضا میکند که دولت ایران فرمان محمد شاه را تأیید و اجازه بازرسی کشتی ها را بآنها واگذار نماید . ناصرالدین شاه نیز قول مساعد میدهد و قرار میگذازد که دستور بدهد فرمان آنرا صادر نمایند ولی همینکه این خبر بگوش میرزا تقیخان امیرکبیر میرسد، زیربار نمیرود و آن قراری را که شاه بانگلیسها داده بود برهم میزند نامه زیر که رونوشت اصل نامه میرزا تقیخان امیرکبیر بناصرالدین شاه میباشد بخوبی این موضوع را روشن میکند :

رونوشت نامه امیر کبیر بناصرالدین شاه قاجار
قربان خاکپای همایونت شوم . دیشب بنده کمترین هم از
میرزا محمد علیخان شنیدم که جناب وزیر مختار دولت بهیه
روسیه امروز شرفیاب حضور همایون خواهند شد . امانفهمیدم

که مطلب دارد یا دیدن محض است . اما استدعا دارد که اگر دیدن است . امیدوار است که چنان مکالمه فرمایند که اگر بعد از اینها مطلبی در جواب و سؤال لازم شود و ندوی بگوید که حکم همایون است باور نماید و اگر مطلب عرض نماید امیدوار است که چنان جوابهای درست و در عین آرامی و ملایمت بفرمایند که بسیار مستحسن شود . و نقل سیاهها و ایلچی انگلیس نشود که شش ماهست متصل میگویند که اعلیحضرت شاهنشاهی

راضی بودند تو رفتی برهم زدی اگرچه جسارت بود اما لازم بود که عرض شد
باقی الامر همایون»

پس از قتل امیرکبیر دیگر مانع برای انگلیسها مرتفع میشود و کاملاً نفوذ

میرزا کا سیم ...

شمیم و جنب زینتی ...

حضرت ...

محبت ...

...

...

Vertical handwritten text on the right side of the page.

خود را در خلیج فارس مستقر می‌نمایند و تا اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم انگلیسها در خلیج فارس همچنان بلامانع و بدون رقیب مشغول تجارت و توسعه نفوذ دریائی خویش بودند.

نایب سرهنگ (درفولد ویلسون) می‌نویسد :

«در قرن نوزدهم مجدداً دولت انگلیس در خلیج فارس رقیب های تازه‌ای پیدا کرد و بعضی از دول اروپائی بخیال افتادند که متصرفاتی برای خویش در آنجا ایجاد نمایند. فرانسویها که از دیرزمان در مسقط نفوذی بهمرسانیده و موقع خود را در آنجا همدوش موقع انگلیسها میدانستند در سنه ۱۸۹۵ در صدد افتادند که مرکز ذغالی برای خویش در خلیج احداث کنند. روسها بقصد بسط دایره نفوذ تجارت خویش هیئت های متعدد بنواحی خلیج اعزام داشتند که بندری در دریای گرم برای خود ایجاد نمایند و بهمین نظر نیز سالیانه مبالغ هنگفتی بسرویس کشتی رانی بحراسود کمک خرج میدادند. عثمانی بحر قسمتی از نواحی غربی خلیج فارس تسلط یافته و نسبت باایالات حسا و بحرین و حتی عمان و کویت دعوی مالکیت و قیمومیت میکرد. دولت آلمان نیز در تعقیب سیاست شرقی خود و بخیال تأسیس خط دریائی مابین هامبورگ و خلیج فارس همه نوع سعی و مجاهدت بعمل می‌آورد که بعناوین تجارتی متصرفاتی برای خویش احداث نماید و ضمناً عثمانی و ایران را آلت اجرای این مقصود قرارداد داده بود اما ظهور جنگ بین‌المللی اول اوضاع خلیج را نیز مانند اوضاع اروپا دگرگون ساخت و پس از انعقاد معاهده صلح ورق بنفع کامل انگلیسها برگشت و موقعیت آن دولت در مشرق از سابق هم محکم‌تر گردید...»

چنانکه قبلاً گفته شد در عهد نامه ارزنة الروم قید شده بود که بلافاصله کمیسیونی برای تعیین خط سرحدی از طرف چهار دولت انگلیس و روس و عثمانی و ایران تشکیل شود

روابط ایران و عثمانی و امیر کبیر

و خطوط مرزی ایران و عثمانی را تعیین نمایند .

تشکیل این کمیسیون بعثت تحریکات و دسایس اجانب مدتی بعهدة تعویق افتاد تا اینکه ناصرالدین شاه بسلطنت رسید و میرزا تقیخان امیر کبیر عهده‌دار صدارت ایران گردید . قرار شد کمیسیون تعیین خط سرحدی در بغداد تشکیل شود. از طرف دولت ایران میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله که یکی از رجال مطلع و خدمتگزار

ایران بود با اختیارات تامهٔ مأمور بغداد شد که بعنوان نمایندهٔ مختار ایران اختلافات سرحدی را مرتفع و خط مرزی را تعیین نماید.

در خلال این احوال قوای عثمانی بفرماندهی رشید پاشا از سمت شمال غرب بنای تعرض را بخاک ایران گذاشت و قسمتی از اراضی ایرانرا اشغال نمود و پیش روی خود را تا دوفرسخی سلماس (شاهپور فعلی) ادامه داد. میرزا سیدجعفرخان مشیرالدوله جریان این وقایع را بصدر اعظم ایران میرزا تقی خان امیرکبیر گزارش داد و اقداماتی که از طرف امیرکبیر در این زمینه بعمل میآمده بشرح اسناد و مدارک ذیل می باشد. مطالعهٔ این اسناد و حقایق تاریخی از لحاظ تاریخ سیاسی ایران فوق العاده شایان اهمیت است.

**رونوشت نامهٔ میرزا
جعفرخان مشیرالدوله
نمایندهٔ مختار ایران
که از آذربایجان
بمیرزا تقیخان امیرکبیر
نوشته است**

«قبله و امید گاهها اگرچه تا حال بعراض متعددهٔ صداع افزا گشته بجواب هیچیک سرافراز نشده است لیکن بغیر از درد سردادن مکرر چارهٔ دیگر ندارد. مدتی است که جناب رشید پاشا با پنج شش هزار عسکر نظام آمده داخل «چکاری» گردیده است جسته جسته خانه های متنازع فیه را تصرف مینماید اینروزها «خانک» و «دریک» را که حوالی سلماس است تصرف کرده عسکر گذاشته است به کدخدای و ریش سفیدان آنجا ریزش و نوازش میکند خلعت و نوید و التفات میدهد و از آنها نوشته و سند میگیرد گویا دستور العمل اولیای دولت علیه عثمانی این شده بهر جا که میل دارند یا متنازع فیه است مأمورین و حکام آنها آدم گذاشته تصرف کنند. از این طرف بنده فقیر بیست روز است تلاش میکند که اولاسامی دهات خوی و سلماس ارومی را از جای موثق و آدم بلد معتبر بدست بیاورد. مقدور نمیشود و بدست نیاید. کسی گوش باین حرفها ندارد خیال میکنم نمیگذارند اگر کار چنین باشد و باین اسلوب بگذرد رفتن فدوی بغیر از روسیاهی و مغبونی ثمری نخواهد بخشید اقلاباید این اوضاع را بسفرای مقیم دارالخلافه نوشت و حالی کرد که آنها باسلامبول خبر دهند که هنوز مأمورین سرحد با هم ملاقات نکرده و قراری نداده اند.

آمدن رشید پاشا با تشون بسرحد خوی و سلماس ارومی و تصرف نمودن اکثر دهات آن بلوک سالهاست بدولت علیه ایران متعلق است چه راه دارد همچنین بجمیع حکام سرحدات

اعم از فارس کرمانشاهان و کردستان و آذربایجان حکم محکم صادر شود که از آدمهای بلد و کهنسال اسامی دهات و کوه و رودخانه سرحد هر جا را نوشته بمهر حکام و وثقات مستحضرین مملکت مهر نموده برای استحضار و سند مخلص ارسال نمایند، فدوی از محمره الی سرحد ارومی بهیچوجه بلد ندارد. وقت و تفصیل زیاد در این خصوصها لازم است فدوی چنان میدانند که محال محمودی و خوشاب و سطمائیس و الباقی اگر بلاحرف بدولت علیه ایران مخصوص نباشد. اقلاً از محل های متنازع فیه خواهد بود. حالاً مأمورین دولت علیه تادریک که دوفرسخی سلماس است تصرف کرده آدم گذاشته اند سهل است زمزمه چهریق هم در میان هست هنوز بکار شروع نکرده اینطوری حسابی را برداشت کرده اند بعد از این چه خواهند نمود. زیاده چه آزار نماید. چون یک دفعه عرض مراتب واجب بود صداع افزا شد که هر طور دستور العمل مرحمت میشود مخلص از آن قرار رفتار خواهد کرد در اینجا هم آنچه لازم بود خدمت نواب فرمانفرما عرض کرد از روی نقشه های قدیم و جدید و روم و ایران گنباری و سایرین چهار نقشه بزرگ و مشتمل با سامی دهات و اراضی سرحد دولتین علیتین ایران و عثمانی کشیده بودند، غدغن فرمایند از آنها یکی را پیدا کرده بمیرزا احمد محدث تسلیم نمایند همچنین آن دو کتاب با سمه روم را - مأموران انگلیس یک نفر نایب و یک مهندس و یک طبیب و یک ترجمان همراه دارد و همچنین مأمورین روس در عوض طبیب دو نفر ترجمان دارد و علاوه درویش پاشا مأمور عثمانلورا در علم و کمال بسیار تعریف میکنند دو از ده سال در لندن تربیت یافته است فدوی بی بضاعت و از هر جهت عربان و عاری چگونه در مقابل آنها خواهد درفت وقت گذشته بهر وضع باید درفت حکم صریح و مؤکد در آن خصوصها قلمی فرمایند پنجم شهر ربیع الاول ۱۲۶۵»

پس از وصول این نامه میرزا تقی خان امیر کبیر فوراً بوزرای مختار روس و انگلیس

که واسطه بین دولت ایران و دولت عثمانی بودند، جریان امر را به شرح زیر مینویسد:

«بعد العنوان... اگر چه دوسه روز پیشتر موافق اخبار وارده سرحد در باب آمدن جناب

رشید پاشا بحدود سلماس و تجاوز لشکریان بقریتین خانک و دریک ملک متصرفی دولت علیه

بآن جناب معظم اظهار داشته. عالیجاه میزرا محمد علیخان نایب وزارت دول خارجه نیز گفته

بود که مراتب را حضوراً و شفهاً هم خدمت آن جناب حالی نماید و حاجت باظهار مجدد نبود.

اما رسیدن دوسه طغری رقیمه از نواب فرمانفرمای آذربایجان و وصول نوشته از عالیجاه مقرب

الخاقان میرزا جعفر خان در این زودی و ورود اخبار متواتره از سرحداران دولت علیه همگی

مشتمل بر اینکه از قشون جناب مشار علیه تجاوز بمرزهای مزبوره شده و علاوه بر یک نفر

قول آقاسی (۱) با شصت نفر سواره به برده سورم‌حال دشت آمده و اینکه می‌نویسند از جناب رشیدپاشا با قشونش آثار تجاوز و تخطی بیشتر ظاهر می‌شود مقتضی و موجب دیگر شد که رسماً بتحریر این نوشته ثانوی پردازد آنجناب مکرم این معنی را بهتر میدانند در صورتیکه اینگونه اطوار و حرکات از جناب مشارالیه در هنگام استقرار مبانی مودت و استحکام دوستی و خلعت بظهور آید از یکطرف مأمورین دولتین برای العین خط سرحد مجتمع شوند و از طرف دیگر قشون جناب مشارالیه بخاک متصرف فیه این دولت عاید چنانکه مینویسند داخل گردد و این دو معنی هیچ مناسبت با یکدیگر نخواهد داشت قریب شش سال می‌شود که امنای دولتین بهیتین روس و انگلیس انظار حسن مودت برای رفع غوائل و مطالب دایره بین دولتین علیتین ایران و عثمانی گماشته‌اند و اولیا و سفرا و وکلا و مأمورین از طرف ایشان پای توسط در میان گذاشته و در اسلامبول و ارزنة الروم و دارالخلافه طهران در این مدت صرف اهتمام برای اتمام و انجام این کار شده تا بواسطه چندین مرافعات معاهده بین دولتین فخریمتین از رنجهای و زحمات سابقه بکلی فارغ و آسوده شوند، با چنین حال مناسب نبود که سرحدداران دولت علیه عثمانی خواسته باشند بطورهای مسطوره فوق منافی مأموریت مأمورین دول اربعه رفتار نمایند و حرف تازه بمیان آورند در هنگامیکه مأمورین می‌خواهند برای العین خط سرحد مجتمع شوند احوال و کیفیات مزبوره در آن سرحد بوقوع و ظهور برسد و قشون جناب رشیدپاشا با استعداد بسرحد آید سهل است بعضی داخل ملک متصرف فیه این دولت علیه شود و علاوه بر اینها تبعه این دولت علیه بریزش و بخشش و خلعت و نوازش چنانکه مذکور است ترغیب و تحریص گردد علی‌ای التقاد بر حال آنجناب معظم صراحتاً اظهار می‌شود که اگر منظورش نوشتن مراتب مسطوره بدارالخلافه اسلامبول باشد طول خواهد کشید و حرکتی که سرحدداران آذربایجان از قشون رشیدپاشا مینویسند که هر روز بامری تازه اقدام میکنند یقیناً باعث اغتشاش و بی‌نظمی امور سرحدیه و عشایر ایلات آذربایجان خواهد شد از آنجناب مشفق معظم که دولتخواه و صلاح‌اندیش این دولت علیه هستند خواهش دارم که قراری در باب رفع اینطور که منافی اتحاد دولتین است بگذارند و جناب رشیدپاشا را از حدود خاک دولت علیه ایران رجعت دهند که بواسطه اینطور حرکات امری در سرحد واقع نشود که مایه گفتگوی تازه ما بین دولتین باشد. زحمت کشیده بزودی جواب مرقوم دارید

تحریر آفی ۲۲ شهریور بیح اول ۱۲۶۵»

«جناب جلالت و منالت نصابا امیرالامراء العظاما مقرب الخاقانا

جواب سفارت انگلیس محبان استظهارا معظما ، مراسله ای که در باب حرکت رشید پاشا

بمیرزا تقیخان امیر کبیر مرقوم و ارسال فرموده بودند و اصل از مضامین آن من البدوالی الختم

اطلاع و آگاهی حاصل آمد معلوم است که کار مصالحه و معاهده

فی مابین دولتین علیتین ایران و عثمانی بسعی و اهتمام و اطلاع دولتین انگلیس و روس

شده است و حالا همان مراسله شریفه را ترجمه کرد در اسلا مبول نزد جناب جلالت مآب

اهلچی بزرگ انگلیس مقیم آنجا خواهد فرستاد که در دربار عثمانی با رجال آن دولت علیه

گفتگو فرموده جواب از آنها بگیرد لکن آنچه دوستدار شنیده است اینست که رشید پاشا

تا خلد ملک که خاک عثمانی است رسیده و در آنجا نشسته است که نورالله بیک را بگیرد و از

قراری که میگویند نورالله بیک در خاک دولت علیه ایران است با این حال مشکل است که

رشید پاشا بخاک ایران آمده باشد و دوستدار باور نمیکند فی ۲۵ ربیع الاول ۱۲۶۵»

دو روز بعد از ارسال نامه اول «فرنت» شارژدافر سفارت انگلیس نامه

دیگری در اینمورد بمیرزا تقیخان امیر کبیر مینویسد که رونوشت آن ذیلا ذکر میشود:

« بعدالعنوان ... نایب اول وزیر دول خارجه دولت علیه

نامه سفارت انگلیس ایران در طی کاغذ دولتی مورخه هفتم شهر ربیع الاول در

بمیرزا تقیخان امیر کبیر جواب بدوستدار نوشته است که ده روز قبل از این امنای

دولت علیه ایران حکم مبسوطی فرستاده شد که عالیجاه

میرزا جعفرخان مشیرالدوله از تبریز روانه بغداد شود حال چهارده روز است از تاریخ آن

کاغذ گذشته است و از خبر آخری که از تبریز بدوستدار رسیده رفتن عالیجاه منارالیه هیچ

معلوم نبوده است بلکه جناب سامی خبر داشته باشند که توانند دوستدار را اطلاع دهند

باری حال بجناب سامی زحمت میدهد که از طرف دولت علیه خود مأمور است بامنای دولت

علیه ایران اعلام نماید که دولت علیه انگلیس از تعویقی که تا حال در این باب شده است

ملول شده اند چرا که بسیار منفعت دولت علیه ایران در این میان منظور بود و تعویق در این

خصوص از دولت علیه ایران علامت بی اعتنائی و بی حرمتی نسبت بدولت بزرگ انگلیس

وروس است که اینها در این مدت بسیار سعی نمودند و در زحمت بودند که امر فی مابین دو

دولت اسلام اصلاح پذیرد زحمت کشیدن و از خود مخارج کردن هیچ مضایقه نکردند که

این مطلب حاصل آید دوستدار در آخر کلام از آن جناب مشفق معظم خواهش مینماید که در

این باب غایت تفکر بفرمایند و اگر مأمور علیه هنوز نرفته باشند حکم مؤکد بفرستند که بی‌درنگ روانه بغداد شود چرا که در آنجا مأمورین دودولت بزرگ واسطه و دولت علیه عثمانی معطل ورود آن می‌باشند . ۲۸ شهر ربیع‌الاول ۱۲۶۵ .

میرزا تقی‌خان امیرکبیر پس از وصول و آگاهی از نامه میرزا جعفرخان مشیرالدوله و اقداماتی که در این باره بعمل آورده است نامه‌زیرا بمیرزا جعفرخان مشیرالدوله مینویسد :

«بعدالعنوان ... باکمال اصراری که من در رفتن شما داشتم

که بحرارت هوای عربستان و خوزستان دچار نشوید و
اهتمامات و امتیازاتی که خود شما در اجرا و انجام خدمات
دولت جاوید مدت قاهره داشتید . نمیدانم چطور اتفاق افتاد
نوشته است

که رفتن شما پردیرشد ، منظور و مقصود من این بود که
بیائید بدارالخلافة شمارا پیش از عزیمت به‌بینم . بعد از این عازم مقصد شوید مقدور
نشد اما چون کمال اعتماد و اعتقاد بدرستکاری و کفایت و کاردانی شما دارم و همیشه کارهای
شمارا پسندیده و آزموده‌ام همه وفق قاعده بوده است - انشاءالله تعالی در این کار که یکی
از معظمت و معضلات مهم دولت است زیاده حسن اهتمام خود را بظهور خواهید رسانید
به‌طوریکه من دلم میخواهد بارؤیتی کامل و درایتی شامل امر سرحد را خواهید گذرانید
سابقاً نوشته بودید عالیجاه درویش پاشا مأمور علیه عثمانی باچنین و چنان اسباب می‌آید
بحمدالله تعالی اسباب و استحضار شما از همه کس بیشتر است بهیچوجه من الوجوه منقصتی
در امور شما نیست علم و استحضار و دولتخواهی را که دارید انشاءالله تعالی بطوریکه من
دلم میخواهد خدمت بسرحد بانجام خواهد رسید در باب سرحد مملکت آذربایجان شما
خودتان از قدیم بی‌استحضار نیستید منم به نواب ملک قاسم میرزا فرمانفرمای آذربایجان
نوشتم ، که ثبتی از اسامی دهات و بلوکاتیکه در سرحدات شماست بدهند و بریش سفیدان خوی
و سلماس و ارومی ازلک و کرد و افشار را غدغن نمایند که از اوضاع و احوال آن حدود شمارا
مستحضر سازند در باب صدور و احکام بافتخار حکام سرحدات دولت علیه که خواسته بودید
این روزها بنواب شاهزاده فیروز میرزا حاکم کرمانشاهان و سرحد عراقین نوشته شد که
پانزده روز به پانزده روز احکام اولیای دولت قاهره را بشما برسانند و جواب بدارالخلافة
آورند و بریش سفیدان حدود سلیمانیه و زهاب قدغن نمایند که خدمت شما برای تعیین خط

سرحد بآنجاها برسد. خدمتی که بعهده آنها رجوع نمائید بانجام رسانند در باب حدود خوزستان و محمره عالیجاه مجدت و شهامت همراه سلیمان خان سهام الدوله حاکم آن صفحات در دربار همایون پادشاهی حضور داشت مشافهتاً باو سفارش شد عالیجاه عزت و فخامت همراه سلیمان خان سرکرده سوار چگنی را که سالهاست مأمور بخدمت عربستان و از اوضاع آن حدود بلدیت و استحضار کامل دارند مأمور کرده که در آنجاها همه جا همراه شما بوده خدمتی که باو رجوع نمائید انجام دهد و شرحی هم بعالیجاه عمده المشایخ حاجی جابر حاکم محمره و سایر مشایخ و بزرگان و رؤسای عشایر و ایلات آن حدود نوشته است بعد از آنکه بحدود محمره رسیدید خدمت شما برسند و خدماتی که بآنجا رجوع نمائید صورت انجام دهند خود عالیجاه سلیمان خان هم مأمور است در آنجا خدمت شما برسد این روزها بلرستان و آن حدود خواهد رفت اگر کار مهمی داشته باشید باو بنویسید. تحریراً فی شهر ربيع الثاني ۱۲۶۵»

«بعدالعنوان ... مراسله گرامی واصل شد و از مسطوراتش

آگاهی حاصل گردید در باب تجاوز سرحد داران دولت علیه عثمانی به دریک و حدود سلما س که نوشته بودید هنوز قراری در امر سرحد داده نشده از آنطرف با آلات حرب داخل خاک اینطرف شوند ، اگرچه دوستدار معنی آنرا نمیدانم باری

**مجدداً میرزا تقیخان
نامه ای بمشیرالدوله
مینویسد**

که در این باب بسفرای مقیم دارالخلافه گفتگو میکنم و بعالیجاه محمدخان هم مینویسم که با رجال دولت علیه روم گفتگو کند. شما هم در آنجا باقتسولها که همیشه در میان کارما و عثمانی بوده اند حرف بزنید که رشیدپاشا را از این حرکت منع نمایند بعد هر چه از سفر جواب شد بزودی بشما مینویسم. در باب اسباب کار خودتان آه و ناله کرده بودید اولاً اسامی دهات و بلوکات و قراء و مزارعی که در سرحد است در دفترخانه آذربایجان هست و البته نواب اشرف والا فرمانفرما بسررشته داران حکم خواهند داد که ثبت اسامی دهات و بلوکات را بشما بدهند ثانیاً عالیجاه یحیی خان از سرحد ارومسی و سلما س و سایرین از قبیل آمانان لك و اگراد درست مستحضرند و مثل او بسیارند تحقیق بکنید از اوضاع آن حدود خوب مستحضر میشوید. ثالثاً نوشته بودید که مأمور دولت انگلیس با نایب و مهندس و طبیب و ترجمان میاید بحمدالله شما احتیاج به هیچیک از اینها ندارید و سالها است دایره سفارت شما مجتمع و آماده و برقرار است و از هر مقوله آدم دارید

احتیاج بآدم تازه ندارد . در باب نقشه و کتب اسبابی که برای کار مهندسی ضرور است شما خود که بی اسباب هستید استحضارتان بحمدالله از همه کس بیشتر است عالیجاه میرزا احمد هم از اینجا آنچه برای کار این سفر لازم باشد و در کتابخانه و صندوقخانه پادشاهی باشد و دستور العمل و نوشتجات همین روزها چهار خواهد آورد که در عرض هفته بشما برسد از شما متوقعم که زیاده از این در آذربایجان معطل نشوید تنخواه هزار تومان را از میرزا علی موافق نوشته علیحده بگیرید و عازم مقصد شوید منم از عقب شما هر چه اسباب کار باشد و بخواهید بشما میرسانم از هر باب و هر جهت آسوده باشید .»

در خلال این احوال مجدداً از طرف مقامات و مأمورین دولت عثمانی علسیه زوار و اتباع ایران در بین النهرین اقداماتی میشود . امیر کبیر مخفیانه دستور میدهد که از رفتن زوار بعتبات جلوگیری شود و این موضوع مورد اعتراض انگلیسها قرار میگیرد و شرح زیر را سفارت انگلیس بمیرزا تقیخان امیر کبیر مینویسد :

**رونوشت نامه شارژ
دافر سفارت انگلیس
که بامیر کبیر نوشته
است**

«جنابا چند روز است شهرت کلی یافته که زوار کربلا از رفتن بکربلا ممنوع شده اند علاوه بر آن آنها را برگردانیده اند سبب آن معلوم نیست بجناب سامی اظهار میشود که این حرکت در نظر دوستدار بسیار بد است چرا که این حرکت امنای دولت ایران در این باب بعد از این سبب زحمات دولتین علیتین میشود اولاً سرحدات که خبر از جانی ندارند بخیالات بد می افتند و دور نیست که سرحدات مغشوش میشوند دیگر آنکه موقوف داشتن زوار که چندین سال است متداول و مستمر است در خود ایران بی تشویش نیست، مردم عوام بجنبش در می آیند باین زودی در میان مردم مشهور است که نمیدانم سبب این حرکت از دولت علیه ایران چه چیز است و از این جهت مضطرب شده اند و خیال میکنند که این علامت برهم خوردگی میان دولت ایران و عثمانی است دیگر آنکه دولت علیه عثمانی محض شنیدن این خبر تصورات چند خواهند نمود که دولت ایران چرا بی سبب این حکم را کرده است معلوم است بنای دوستی ندارند و خدا کند که دولت عثمانی در چنین وقتی که بیشتر ولایات ایران آرامش ندارند این فکر را نکند دیگر آنکه دو دولت بزرگ واسطه دولتی زحمات کشیده و کار را باینجا رسانیده اند ملالت حاصل مینمایند که چه اتفاق افتاده است که دولت ایران چنین حکمی کرده است اگر از این باب است که میگویند کارکنان بغداد میخواهند قرانتین بگذارند تا حال قرانتین

معین نشده است نباید پکاغذ های وکلای این دولت علیه که گراف می نویسد متحمل چنین کار سنگین شد که آخرش معلوم نیست بکجا میرسد دوستدار که خود را خیرخواه دولت علیه میداند این حرکت را هیچ با منفعت نمیداند بلکه باعث برهم خوردن سرحدات و میان خود مملکت میداند و در نظر دوستدار هر کس چنین راهنمایی کرده است صلاح دولت خود را نفهمیده است بخصوص در چنین وقتی که ایلچی مخصوص دولت علیه عثمانی برای تهنیت این دولت علیه میآید منع کردن زوار از کربلا مبین مکتون ضمیر امنای این دولت علیه نسبت بدولت علیه عثمانی خواهد شد باید آنجناب خود فکر فرمایند حرکتی که اسباب ملالت دو دولت بزرگ واسطه و رنجش دولت عثمانی شود و امنای دولت ایران بگردن خود انداخته اند جواب دادن باین کار خیلی مشکل است اگر دولت ایران را شکایتی باشد بامنای دولت بنویسند و هر دو دولت بزرگ واسطه اصلاح دهند تا رفع شود اما بی جهت این حرکت را کردن چنین می پندارند که از نالایقی وزیر ایران است یا آثار برهم زدن دوستی میان دو دولت ایران و عثمانی و شاید بعد از این سبب ندامت این دولت علیه بشود آنچه در نظر دوستدار برای خوبی این دولت آمد اظهار کرده خواعید بخشید زیاده چه مصدع شود. فی ۲۷ شهر شوال ۱۲۶۵» .

پس از وصول نامه وزیر مختار انگلیس میرزا تقیخان امیر کبیر وزیر مختار روسیه را از موضوع نامه سفارت انگلیس بوسیله نامه ذیل آگاه میسازد :

«... در این روزها عالیجاه مجدت و نجدت همراه دوست مشفق مهربان قنصل فرنت شارژداقر دولت بهیه انگلیس شرحی بدوستدار نوشته بود محتوی براینکه چند روز است شهرت کلی یافته است که زوار از رفتن بعبات عالیات ممنوع شده اند علاوه بر آن آنها را از راهها برگردانیده اند اگر نهایت اینست که میگویند کار نشان بماند میخوانند قرائتین بگذارند تا بحال قرائتینی معین نشده است لهذا دوستدار شرحی در جواب نوشته عالیجاه متارالیه نوشت نظر باینکه اونبای دولتین فحیمتین همیشه در کنار دولتین علیتین ایران و عثمانی بنای توسط درمیان داشته اند لازم بود عمان فقرات را بجناب سامی نیز اعلام دارند که اولاً از خود جناب مشفق معظّم که بشیوه انصاف موصوف است سؤال میشود که از پارسال تا بحال هر چه از طرف کار گزاران عراق و سرحد نشینان دولت عثمانی مشاهده نموده اند بپیچ وجه خود تقبل نکرده اند بل هر چه واقع شد عمان ساعت بساعت خانه های دولتین متوسطین اظهار کرده رفع و دفع آنرا خواسته اند حتی بی استحضار شما

اقدام بحرفی بدولت علیه عثمانی نکرده‌اند ثانیاً رفتن و نرفتن زوار بزیارت مشاهد مقدسه امری نیست که توان تحریص و ترغیب یا ممانعت کرد، بلکه منوط باراده و میل اهالی ایران است و چنین منعی از اولیای دولت قاهره در رفتن و نرفتن بآنها نشده است چنانچه مدتهاست بعثت بعضی عوارض خراسان کسی بزیارت مشهد مقدس نمی‌رود و بآنها تکلیفی از اولیای دولت در رفتن و نرفتن نیست اما اینکه نوشته‌اند تا حال قرائتین معین نشده است از قراریکه از بغداد نوشته‌اند حکم مجدد از اسلامبول آمده است که قرائتین را با برجا نمایند و چادرهای بسیار ترتیب دهند که اگر هفت هشت هزار نفر زوار یک دفعه بیایند از برای همگی جا باشد و علاوه از قراریکه این روزها بتواتر خبر رسیده و مطرودین حکایت و شکایت می‌کنند انحصار بقرائتین ندارد کارگزاران عراق عرب این اوقات تازه بدعتهای تازه و قانون‌های جدید در آن مملکت گذارده‌اند الواط و اشرار ایران را تقویت و حمایت می‌نمایند و از تبعه این دولت علیه نوکر گرفته داخل نظام می‌کنند و در بغداد می‌نویسند تنخواه گمرک را که باید صد چهار بگیرند صد دوازده بلکه هرچه در قوه دارند مطالبه بنمایند از اهالی ایران اگر کسی مقصر باشد خود حبس و تنبیه کرده موافق فصل هفتم و عهدنامه مبارکه امتیازاتی که در حق قنسول‌های دول متعابه برقرار است بهیچ وجه در باره عالیجاه میرزا ابراهیم خان مصلحت‌گذار این دولت علیه مرعی نمی‌دارند و لوازم شغل او را بعمل نمی‌آورند و از قراریکه نوشته‌اند حکم مجدد آمده است املاک و موقوفاتی که بزرگان ایران بر مشاهد مقدسه وقف کرده‌اند ناظر اوقاف ضبط نماید این املاک و خزانه و اسباب و جواهر که بروضات متبرکه وقف شده است اغلب مال ایران است که باید در دست متولی آنها بوده بشرط وقف عمل نمایند حتی خبر رسید که تخت نقره که برسم‌شان و عظم بالای قبر خاقان سعید شهید آقا محمدخان انارالله برهانه گذاشته شده بود حاکم نجف اشرف بجناب نجیب‌پاشا داده است. جنازه‌ای که از بزرگان و اکابر و اعیان ایران می‌برند در روضات مقدسه دفن نمایند از آنها مبالغه‌ها مطالبه می‌نمایند چنانچه نعش مرحوم امام جمعه تبریز و مرحوم وزیر دول خارجه حاج میرزا مسعود را مدت‌هاست نمی‌گذارند دفن نمایند و از هر یک پانصد تومان مطالبه می‌نمایند خلاصه از این قبیل بدع و تعدیات بسیار است که تفصیلش مایه اطناب و اسحاب است و از این رفتارها طبع مردم منزجر است نه منع اولیای دولت قاهره بلکه اولیای دولت قاهره مردم را اطمینان داده‌اند که انشاءالله بواسطه جهت جامعه اسلامی و حفظ فصول عهدنامه مبارکه و توسط امنای دو دولت بزرگ واسطه رفع این رفتارها و ترك این بدع میشود لهذا از

آن جناب مشفق معظم متوقع است که مراتب را با ولیای خود اعلام دارند و رفع و دفع این بدع از رجال دولت علیه عثمانی بخواهند و درباب رفع این بدعت‌ها چنین نیست که عالیجاه میرزا جعفرخان با مأمورین دولتین فحیمتین متوسطین گفتگو نکرده باشد از قراریکه خودش نوشته است در بغداد بآنها حرف زده است جواب داده اند که ما بجز تعیین حدود مأموریتی از دولت خود نداریم چون لازم بود اظهار شد فی سلخ شهرشوال ۱۲۶۵»
موضوع تعیین خطوط سرحدی عثمانی، همچنان بخوبی جریان داشت تا میرزا تقیخان معزول گردید، در دوران میرزا آقاخان نوری قیافه مأمورین عثمانی تغییر میکند که بذکر آن خواهیم پرداخت.

هوش و فطانت و توانائی امیر کبیر در حل مسائل معضل

در مورد قدرت فکر امیر کبیر داستانها نقل کرده اند و از هوش و فطانت وی حکایت های شگفت ذکر میکنند که پاره از آنها از فرط اهمیت و توانائی، نیروی ابتکار با اعجاز برابری می نماید، زیرا امیر کبیر در بعضی از موارد امور اجتماعی کشور همینکه با معضلات و مشکلات مواجه می گشت بدون آنکه شتاب و عجله بی موردی از خود نشان بدهد با کمال متانت و تأنی بتدابیر علمی و عملی در راه حل آنها گام نهاده و بسر بنجه تدبیر گره گشائی می کرده است.

حتی در پاره از موارد معضل و مسائلی که لاینحل بنظر میرسیده با ابتکار خارق العاده و هوش سرشاری که در جبلت وی بود در راه حل آن میکوشید و بطوری فایق می شده است که با اعجاز برابری می کرده و بعضی با شتاب می افتاده اند.

اینک برای نمونه بذکر بعضی از آن حکایات که صحت وقوع آن کاملاً بر نگارنده روشن است و در بعضی از تواریخ یا یادداشتهای خصوصی اشخاص ذکر شده است مبادرت میورزد:

از جمله میگویند: در زمان صدارت امیر کبیر در یکی از محله های تهران قتلی واقع شد که هویت قاتل آن معلوم نگشته بود. کار آگاهان چگونگی حادثه را بامیر کبیر گزارش دادند. امیر کبیر شخصاً بمحل قتل رفته بدن مقتول را که بوسیله کارد سر بریده بودند بدقت معاینه کرد. سپس دستور داد که فوراً کلیه سلاخهای

تهران را حاضر نموده از مد نظر وی بگذرانند .

در موقع عبور امیر کبیر بقیافه یکایک آنان نظری می افکند تا بالاخره یکی از آنان را جدا کرده بقیه را مرخص نمود. امیر کبیر ناگهان بشخصی که ظنن واقع شده بود نظر تندی افکنده گفت چرا این شخص را کشتی؟ سلاح بخت برگشته لکنتی در زبانش پیدا شد و بکلی رنگ از چهره اش پرید و بچگونگی قتل اقرار کرد . امیر کبیر دستور داد که مطابق شرع ویرا اعدام نمایند .

در این موقع از امیر کبیر سؤال کردند که چگونه تشخیص دادید اولاً قاتل سلاح می باشد و در ثانی از کجا استنباط کردید که همین شخص قاتل است ؟ امیر کبیر در پاسخ می گوید: وقتی جسد مقتول را معاینه کردم همان علامتی را در لباس مقتول دیدم که سلاحها پس از بریدن سر گوسفند ببدن آن باقی می گذارند باین معنی که سلاحها پس از آنکه سر گوسفند را بریدند کارد خونی خود را بمنظور پاک کردن بطور چپ و راست ببدن گوسفند میکشند در لباس این مقتول هم همان علامت را دیدم از اینرو تشخیص دادم که باید قاتل شخص سلاحی باشد و چون اشخاص خائن از کرده خود هراسناک می باشند از پریدگی رنگ و قیافه وی حدس زدم که باید قاتل همین شخص باشد .

۴۴۶

نیز میگویند: یکی از تجار عزم زیارت خانه کعبه را داشته و چون مبلغ هنگفتی پول زر و سیم علاوه بر تمام مخارج خود موجود داشته است و جهت امانت سپردن آن در فکر فرو میرود که این وجه را چه کند و بچه شخصی بسپارد که در مراجعت از سفر حج بدون دردسر عیناً آنرا دریافت نماید. بالاخره پس از فکر زیاد بمخاطرش می آید که قبل از رسیدن میرزا تقیخان امیر کبیر بمقام صدارت عظمی با او خصوصیت زیاد داشته و می تواند با سوابقی که دارد از امیر کبیر اجازه بگیرد و بصندوقخانه امیر کبیر بطور امانت بسپارد . بالنتیجه روزی خدمت امیر کبیر آمد مطلب خود را بیان میکند .

امیر کبیر قرار می‌گذارد که تمام آن وجه را در کیسه‌هایی سر به سر نماید و در يك گوشه صندوقخانه بگذارد تا در موقع برگشتن از سفر هم بهمان تقسیم که مهر و موم نموده بسته خود را دریافت دارد تا زحمت تحویل گرفتن نداشته باشد.

تاجر نامبرده با کمال امتنان وجوه خود را می‌آورد در صندوقخانه امیر کبیر تحت مراقبت صندوقدار می‌گذارد و بمسافرت می‌رود.

پس از پایان مدت مسافرت شخص تاجر با ارمغان مختصری بدیدن امیر کبیر آمده با اجازه وی کیسه‌های خود را از صندوقدار با همان مهر و نشان که سپرده بوده است دریافت می‌نماید و بمنزل خود حمل میکند.

پس از چند روز که از این مقدمه می‌گذرد بازرگان بر حسب ضرورت یکی از کیسه‌ها را باز نموده می‌شمارد پس از شمارش مشاهده میکند که مبلغ زیادی از پول زر آن کم می‌باشد و بجای آن پول سیاه گذارده‌اند. کیسه دوم و سوم و چهارم الی آخر را هر چه دقت میکند در علامت مهر و نشان کمترین دستخوردگی و عیبی نمی‌بینند ولی از پول زر هر کیسه مقداری ناپیدا است.

چون ضرر آن برای تاجر تحمل ناپذیر بوده ناگزیر دوسه روز می‌رود و در صفت شاکیان امیر کبیر افسرده می‌نشیند تا در روزیکه مجلس خلوت بوده امیر کبیر تاجر را پهلوی خود می‌خواند و می‌گوید:

مگر پول خود را از صندوقخانه تحویل نگرفته‌ای؟ بازرگان در پاسخ می‌گوید: گرفته‌ام.

امیر کبیر می‌گوید: پس چند روز است که می‌بینیم بدون فاصله همه روزه مرتباً می‌آئی لابد مطالبی داری هر چه هست بگو ما همان دوست و رفیق قدیم هستیم هر درد دلی داریم نباید از یکدیگر مخفی بداریم.

تاجر بیچاره با کمال خجلت و انفعال عرض حال خود را بیان میکند. امیر کبیر خیلی تعجب میکند بالاخره می‌گوید: بروید منتظر خبر من باشید اما قدری حوصله نموده بکسی هم ابراز این قضیه رانکنید.

چند روزی از این قضیه گذشت. عم او هر کبیر و هم تاجر بسکوت می‌گذرانیدند

تا یکی از اعیاد نزدیک می‌شود. امیر کبیر شبانه از اندرون بیرون آمده تنها در اطاق های خود گردش میکند و در ضمن صندوقدار خود را خواسته می‌گوید: جبه‌های خوب من هر چه هست بیاور که من یکی دو ثوب آنرا برای روز سلام‌عید انتخاب کنم تا در روز عید هریک از آنها را خواستم حاضر نمائی.

خادم بقچه‌های جبه‌ها را بنظر امیر کبیر رساند. امیر کبیر سه ثوب آنرا جدا کرده بقیه را بصندوقدار داده گفت: ببر بصندوقخانه بگذار و بیا همینکه صندوقدار از اطاق خارج میشود امیر کبیر قلم‌تراشی را که با خود داشت بیرون آورده و یک جبه را از پیش درید و بحالت خود میان دو جبه دیگر گذاشت و نشان کرد.

صندوقدار وقتی مراجعت میکند امیر کبیر قدری با او صحبت داشته اظهار رضایت و خرسندی از خدمات او میکند و در پایان صحبت خود بصندوقدار می‌گوید: این سه جبه را علیحده بگذارید یکروز قبل از عید هر کدام را خواستم بیاورید و فعلاً چون شب گذشته مرخص هستید بروید.

جامه‌دار فردای آنشب جبه‌ها را که باز میکند همینکه میخواهد تمیز نموده جداگانه تاروز قبل از عید نگاهداری نماید ناگهان مشاهده میکند که دامن یکی از جبه‌ها سرتاسر پاره شده است بیچاره بتصور اینکه زیرستان او بی احتیاطی کرده به میخ یا حلبی صندوق یا جای دیگر گرفته شده و پاره شده است با احتمال اینکه ممکن است امیر کبیر همان جبه را روز قبل از عید بخواد فوراً از رفوگر رفیق خود کمک میخواهد. رفوگر نیز بدون فوت کمترین وقت آمده چنان رفومی نماید که هیچ معلوم نمی‌شود که وقتی هم آن جبه پاره بوده است.

روزیکه امیر کبیر جبه‌ها را میخواهد هر چه سعی و دقت میکند در جبه‌ایکه نشان گذارده و پاره کرده بود اثری از پارگی نمی‌یابد.

امیر کبیر بصندوقدار خود می‌گوید: مگر این جبه پاره نبود کی این را رفو کرده است؟ صندوقدار قضیه پارگی و رفو کردن را بعرض می‌رساند امیر کبیر بملایمت بوی می‌گوید، برو آنچه از کیسه‌های پول رفیق سی‌ساله من برداشته‌ای و کیسه‌های او را بهمین رفوگر داده‌ای رفو کرده است بدون دیناری حیف و میل بیاورد در صندوقخانه

حاضرکن سپس بمن خبریده جامه‌دار که از حال آقای خود مسبوق بود بدون لاونعم
باقی پول تاجر را آورده در صندوقخانه گذارده بعرض امیرکبیر رسانید که پول

حاضر است.
امیرکبیر خود جامه‌دار را مأمور احضار تاجر نامبرده نموده بتاجر رفیق خود
گفت برو تمام پول را ببر و بشمار اگر باز کم و زیاد داشت بپا نزد من بگو. تاجر رفته
تا دینار آخر پول خود را دریافت نمود سپس برای عرض امتنان حضور امیرکبیر
شرفیاب میشود و چون از طرز سیاست و تنبیهات امیرکبیر با خبر بود خواست از
صندوق‌دار شفاغتی هم کرده باشد. امیرکبیر در پاسخ گفت: تنبیه او همین اندازه
کفایت کرد دیگر سیاست نمیکنم و از خدمت اخراج نمی‌نمایم سهل است کار او را
انتزاع هم نخواهم نمود، برخلاف تمام کسانی که دعوی عقل مینمایند و کمترین
سیاست همجو آدمی را عزل و اخراج می‌دانند.

رفتار و اقتدار امیرکبیر در برابر شاه

امیرکبیر عقاید و افکار و مطالب خود را بدون هیچگونه تعقید و تکلفی در حضور
شاه بیان میکرد، القاب و عناوینی را که در آداب معاشرت ملوک مرسوم بوده است
و دیگران کاملاً ملحوظ و مرعی می‌داشتند وی ابداً در موقع مذاکره و صحبت با شاه
رعایت نمیکرده و خود را چنان با شاه صمیمی میدانسته است که اغلب در طرز اداره
امور کشورداری بناصرالدین شاه نصایح سودمندی مینموده و او را وادار میکرد که
فوراً بگفته او عمل نماید.

حتی در بعضی موارد هم دیده شده برای تنبیه و تربیت در مقابل رفتار و کردار
خلاف رویه شاه گستاخی و دلیری فوق‌العاده از خود نشان میداده که در پاره‌ای از
مواقع ممکن بوده است بقیمت جان او تمام شود معیناً امیرکبیر خودداری نمیکرده
و آنچه را که لازمه تعلیم و تربیت بوده دریغ نمیداشته است.
در کتاب دست‌پنهان انگلیس در ایران می‌نویسد: «رسم امیر این بود که در

برابر مردم (شاه) کرنش تمام میکرد و دست بسینه می‌ایستاد ولی همین که باطاق خلوت می‌رفتند و تنها میشدند غدغن میکرد کسی وارد نشود آنوقت بدون اجازه می‌نشست و با شاه مثل يك استادی که با شاگردش حرف بزند صحبت میکرد و گاهی در کلام تشدد مینمود .»

امیر کبیر مراقب بود که شاه در مواقع بیکاری کتاب بخواند و همواره توصیه می‌کرده که شرح حال بزرگان و سلاطین را بخواند مخصوصاً درباره زندگانی و فتوحات شاه اسمعیل صفوی سرسلسله سلاطین صفویه کتاباً و شفاهاً بشاه اصرار می‌نموده که تاریخ شاه اسمعیل و عالم آرای عباسی، تاریخ جهانگشای نادرشاه را بخواند .

و گاهی لیاقت و کاردانی شاه اسمعیل را برخ شاه میکشید و در نامه‌ای بشاه می‌نویسد : «پادشاهان سابق چنان بوده که همگی در سن سی‌ساله و چهل‌ساله به تخت نشسته باشند در ده‌سالگی نشستند و سی‌چهل سال در کمال پاکیزگی پادشاهی کردند.» وقتی از شاه می‌شنود که تاریخ سرجان ملکم را داده ترجمه کرده آنرا میخواند شاهرآ ملامت میکند و میگوید: خواندن این کتاب برای ایرانیها سم مهلك است زیرا بمنظور خاصی نوشته شده است و خواندن شاهنامه فردوسی را نه تنها برای شاه بلکه برای هر ایرانی ضروری میدانسته تجویز میکند از نامه زیر که امیر بناصرالدین شاه نوشته بخوبی معلوم میشود که ناصرالدین شاه هم بخواندن سرگذشت مردان بزرگ و تاریخ علاقمند بوده است .

قربان خاکپای همایونت شوم

نامه امیر کبیر

دستخط مبارك را زیارت کرد در باب رفتن صدر دیوانخانه که

بناصرالدین شاه

استفسار فرموده بودید دو روز است به اکبرآباد خارج

دارالخلافه نقل مکان کرده که سه چهار روزی در آنجا تدارك خود را دیده و پرود در

راه هم هیچ جا مکث نخواهد کرد مگر دوروزی در قزوین و دوسه روزی در تبریز..

در باب ترجمه دو جلد کتاب ناپلئون که فرمایش فرموده بودند ترجمه يك جلد تمام

شده است لکن چون میرزا شفیع منشی که باید بنویسد ملتزم رکاب همایون بود به این

قربان خاک پای عیال و بیست نهم دستخط مبارک ^{کرد}
 در باب رقص صدر دیوانخانه که استغفر فرموده بود ^{نست}
 با کبریا در خارج در آنجا شد و مکان کرده که سه چهار ^{ری}
 در آنجا تکرار خود را بود در راه هم ^{حاکم و خواهر}
 کوه روزی در قرون دودسته روزی در تبریز ^{در آنجا}
 کتاب با پیون که فراموش فرموده بودند ترجمه ^{خلیقا}
 شده است که چون میرزا شفیق مشیر با بیست و نهم ^{کتاب}
 همانین بود با همه نوشته شده است ^{در آنجا}
 نوشتن آن شده تمام کرده کفجه مبارک مراد ^{علیه السلام}
 مشیر ترجمه آن است آنهم بجز از تمام است ^{در آنجا}
 نوشته کفجه مبارک خواهر ^{در آنجا}

جهت نوشته نشده است انشاءالله این روزها مشغول نوشتن آن شده تمام کرده به حضور مبارک می آورد جلد دیگر را هم مترجم مشغول ترجمه آن است آنهم بعد از اتمام انشاءالله میرزا شفیع نوشته به حضور همایون خواهد رسانید.

الامر الاشرف الاقدس الاعلی مطاع

« امیرنظام در تربیت شاه جوان خیلی اهتمام میکرد و میخواست وظیفه اتابکی (اتابوکی) را بطور کامل ادا کند شاید درباره ای موارد نصیحت و پندی را که باید با لحن ملایم بعرض شاه برساند آمرانه و بطور تحکم ایراد میکرد منتظرالصداره ها و آنها که وجود این مردکار را منافی اغراض خود میدانستند تحکمه های او را در نزد شاه بی تجربه بقصد توهین وانمود و بداعیه سلطنتش متهم کردند و توجه عمومی را که حقاً بجانب امیرنظام معطوف شده بود شاهد قرار دادند. (۱)

اینک برای آنکه خوانندگان گرامی بطرز سخن گفتن آبدار و تذکرات درشت وی و نیز بسبک نگارش و شیوه خط و میزان بلاغت و سخندانی امیرکبیر پی ببرند ذیلاً بضبط فقط یکی دو نمونه از منشآت وی که هنگام کسالت بیاسخ نامه های شاه نوشته مبادرت میورزد، مطالعه کنندگان را نخست مایه عبرت گردیده، درثانی بمیزان قدرت فکر و عظمت و دلیری و بلاغت و سخندانی آن مردبزرگ سیاسی ایران آگاهی حاصل نمایند.

از نظر اینکه شیوه خط شکسته نستعلیق و خیلی ریز نوشته شده و ممکن است خواندن برخی از کلمات آن برای بعضی از خوانندگان کاملاً مقدور نباشد بنابراین متن اسناد مزبور را ذیلاً ذکر مینماید :

متن نامه اول

قربان خاکهای همایون مبارکت شوم دستخط همایون زیارت شد اولاً استفسار حال این غلام را کرده بودید بدنیست، حکیم این غلام موسی کلکه و ملا محمد هردو هستند ثانیاً در باب سان سوارنانکلی مقرر فرموده بودید که در میدان نمیشود بیرون

۱- تاریخ قاجاریه تالیف عبدالله مستوفی

در ظاهر هر دو نام در این کتاب
 آمده است و در بعضی جاها
 به هم آمیخته شده است
 و در بعضی جاها یکی از
 آنها را بر دیگری ترجیح
 داده اند.

نشان که در این کتاب
 در خط اول آمده است

... در این کتاب به شرح
 آنکه در خط اول آمده است
 و در بعضی جاها یکی از
 آنها را بر دیگری ترجیح
 داده اند.

در این کتاب به شرح
 آنکه در خط اول آمده است
 و در بعضی جاها یکی از
 آنها را بر دیگری ترجیح
 داده اند.

برود اگر آجودان باشی عرض کرده یا خود اختیار فرموده‌اید امر با قبله عالم است ولیکن باین طفره‌ها و امروز و فردا کردن و از کار گریختن در ایران باین هرزگی حکماً نمی‌توان سلطنت کرد گیرم من ناخوش یا مردم فدای خالک‌پای همایون شما باید سلطنت بکنید یا نه؟ اگر شما باید سلطنت بکنید بسم الله چرا طفره می‌زنید موافق قاعده کل عالم پادشاهان سابق چنان نبوده که همگی در سن سی‌ساله و چهل‌ساله بتخت نشسته باشند، در ده‌سالگی نشستند و سی‌چهل‌سال در کمال پاکیزگی پادشاهی کردند هر روز از حال شهرچرا خبردار نمی‌شوید که چه واقع میشود و بعد از استحضار چه حکم می‌فرمائید از درخانه و مردم و اوضاع ولایات چه خبر میشود و چه حکم می‌فرمائید قورخانه و توپی که بایست باسترآباد برود رفت یا نه؟ اینهمه قشون که در این شهر است از خوب و بد و سرکرده‌های آنها چه وقت خواستید و از حال هر فوج دایم خبردار شدید؟ و همچنین بنده ناخوشم و گیرم هیچ خوب نشدم شما نباید دست از کار خود بردارید یا دایم محتاج بوجود یک بنده‌ای باشید اگر چه جسارت است اما ناچار عرض کردم . باقی الامر همایون .

خان ملک در کتاب سیاستگران دوره قاجار صفحه ۱۷ برای معرفی میرزا آقاخان نوری صدراعظم بعد از امیرکبیر چنین نوشته است: روزیکه شاه باید برای سان قشون بمیدان مشق برود در عریضه‌ای میرزا آقاخان بشاه می‌نویسد: «هوا سرد است ممکنست بوجود مبارک صدمه‌ای برسد دو تا خانم بردارید ببرید ارغونیه (داودیه فعلی) عیش کنید.» انبوحته ۱۰۸-۱۶۲.

نیز در صفحه ۲۰ همان کتاب چنین می‌نویسد: «دوشنبه عید قربان ۱۲۷۰ شاه در داودیه سلام نشسته شب همانجا مانده و نیز عید خدیبر همان سال در داودیه بوده است میرزا آقاخان در عریضه‌ای می‌نویسد:

«آنجا پشت کوه قاف است سه شب متوالی عیش بفرمائید» انبوحته ۱۰۸-۱۶۲ در همان سالهایی که شروع بنوشتن چاپ اول این کتاب می‌کردم. از یکی از معمرین شنیدم که درباره‌ای از مواقع رفتار امیرکبیر نسبت بشاه گاهی بخشونت هم میرسیده چنانکه یکروز که ناصرالدین شاه سوار بر اسب شروری شده بود و اسب

سر دودست بلند شده و آنقدر دست‌ها را بلند نموده که نزدیک بود اسب از پشت بر زمین بخورد و در این صورت خطر جانی برای شاه حتمی بود .

امیر کبیر که ملتفت موضوع میشود با آشفتنگی زیاد با عده‌ای بکمک شاه میرود و هنگامیکه شاه را از اسب پیاده میکنند امیر کبیر آستین شاه را گرفته و با تشدد میگوید: «پسر چند مرتبه گفتم اسب‌رام و نجیب سوار شو!»

متن نامه دوم

هو

قربان خاکپای همایون مبارکت شوم دستخط همایون زیارت شد خدا این نصف جان ناقابل این غلام را فدای خاکپای همایون نماید امیدوار از فضل خدا و باطن ائمه اطهار هستم که دو ماه اینطور دماغ در کار بسوزانید جمیع خیالات فاسد از دماغ مردم بیرون برود کارها چنان نظم بگیرد که همه عالم حسرت بخورند و وجود امثال این غلام باشد یا نباشد بفضل خدا همان ذات مبارک دواى هر دردی باشد و چنان محیط بر کار شوند که بی مشاوره احدی خدمات کلیه به يك اشاره خاطر همایون انجام گیرد زیرا که جمیع عالم از خوب و بد از تشر و کارسازی اول است که ببینند سر خود بخود از واهمه سلطنت راه می‌رود اینها تملق و جسارت نبود حقیقت گسویی بود که جسارت بعرض می‌شود البته بعد از نوشتن جوابها بنظر همایون میرسد باقی الامر همایون - امروز عصری خود فدوی هم بقدر يك ساعت تا اطاق بیرون آمد اگر فردا بهمین حال باشد شرفیاب میشود .

❦❦❦

نیز آورده اند که امیر کبیر در پاره‌ای از موارد بقدری نسبت بشاه خشونت بخرج میداده و از نظر اینکه شاهرا از اعمال و رفتار ناپسند تنبیه و سرزنش نماید بنظر بی‌اهمیتی بناصرالدین شاه مغرور مینگریسته که تاکنون در هیچ تاریخی دیده نشده است یکی از صدر اعظمهای مقتدر دنیا جرئت چنین سخنان درشت و حرکات تندی در مقابل شاه داشته باشد .

معهدنا امیر کبیر بدون هیچگونه خوف وهراسی اینگونه رفتارند را مخصوصاً اعمال می نموده است که شاه را عنفاً وادار باجرای نصابیح و دستورات خویش کرده باشد .

۱ - مخبر السلطنه در صفحه ۵۶ خاطرات و خطرات می نویسد : « چیزیکه رضا قلیخان در روضه الصفا نوشته و از پدرم شنیده ام رفتار امیر نسبت بشاه خشن بوده است » .

لابد شنیده اید که وقتی ناصرالدین شاه و امیر کبیر در اصطبل اسبها را بازدید میکردند . ناصرالدین شاه به امیر گفت : کجارتند آن اسبها مثل رخس و بسور و شبدیز و عران که این روزها اثری از آنها نیست؟

امیر گفت : قربان، آن اسبها را سوارانی مثل رستم و اسکندر و پرویز و لطفعلی خان زند سوار شدند و با خود بردند (۱)

چنانکه در تاریخ معرفت مذکور است که يك شب ناصرالدین شاه بخط خود به امیر کبیر می نویسد فردا زودتر از همه بیایید تا دربار جنجال نشده با شما کار لازمی دارم .

امیر کبیر نیز بر حسب امرشاه خیلی زود بدربار می آید . در این وقت از روز که شاه عادت کرده بود برای تماشای آب پاشی وپاشویه شوئی دریاچه با شب کلاه ولباس راحت همه روزه بیرون بیاید ، همانطورهم برای ملاقات امیر کبیر بعمارت بیرونی سلطنتی که معروف بگلستان است میرود.

امیر کبیر که شاهرا با آن لباس خفیف مشاهده میکند فوراً مراجعت میکند که از عمارت گلستان خارج شود شاه که او را در حال خروج می بیند وی را صدا میکند . امیر کبیر . امیر کبیر ...

میرزا تقیخان امیر کبیر جوابی نداده بسرعت می رفت که از در کرباس بیرون برود شاه با عجله بطرف امیر کبیر دویده بانگزد میرزا تقیخان! میرزا تقیخان ...

امیر کبیر همینکه از زیر چشم متوجه شد که ناصرالدین شاه شخصاً بطرف او می‌دود ناچار ایستاد تا شاه رسید . پرسید مگر کاغذ من بشما نرسیده است؟ امیر کبیر می‌گوید : چرا و بهمان سبب هم صبح زود آمده‌ام . شاه می‌گوید : پس چرا بدون آنکه بامن ملاقات کنی مراجعت کردی؟ امیر کبیر در پاسخ می‌گوید! می‌روم در اطاق خلوت باشم تا شاه مرا احضار کند.

شاه متعجبانه می‌گوید : مگر من کیستم؟ امیر کبیر جواب می‌دهد: الساعه که شاه نیستی زیرا پادشاه باید کلاه تاجدار بر سر و لباس شاهی در بر، کمر بسته، چکمه بپا کرده ، شمشیر حمایل نموده، بانهایت وقار خود را بمردم بنمایاند تا امتیاز و رجحان او بهر بیننده‌ای ثابت کند که شاه است. اگر شما با این هیئت میان ده دوازده نفر از مستخدمین خودتان باشید علاوه بر آنکه تمیز و تشخیص داده نمی‌شوید چون آنها خود را آراسته و بحضور آمده‌اند بمراتب حقیرتر از سایرین بنظر خواهید آمد.

شاه پس از شنیدن این کلمات درشت نصیحت‌آمیز فوراً باندرون رفته طولی نکشید بهمان وضع که صدراعظم دانشمند و شجاع گفته بود بیرون آمد و با امیر کبیر مشغول مذاکره امور گردید .

گویند از آن تاریخ بعد نه تنها دیگر احدی ناصرالدین شاه را بالباس راحت ندید بلکه در وقار و طمأنینه افراط می‌نمود .

نیز در تاریخ دریای معرفت مسطور است که ناصرالدین شاه به زرگری دستور داده بود کمر بند طلائی جهت او بسازد ولی چون باید کمر بند خیلی ظریف ساخته شود زرگر باشی در زیبائی و ساختمان آن خیلی دقت میکرد، لذا از وعده‌ایکه زرگر داده بود چند روز گذشت شاه مکرر نزد زرگر باشی فرستاده تأکید می‌نمود که هر چه زودتر کمر بند را تمام کرده بیاورد . از آنطرف زرگر عجله داشت که هم زود ساخته شود و هم خوب باشد تا مورد پسند خاطر شاه واقع گردد.

اتفاقاً روزی کمر بند تمام می‌شود و زرگر موقعی می‌آورد که شاه با امیر کبیر خلوت کرده مشغول مذاکرات محرمانه بوده‌اند . یکی از پیشخدمتان خلوت که اصرار و تمایل شاه را در آوردن کمر بند می‌دانست آهسته يك لنگه در اطاق خلوت

را باز کرده زرگرباشی را با کمر بند بشاه نشان می‌دهد.

پادشاه جوان و مغرور همینکه چشمش بکمر بند و زرگرباشی می‌افتد بی‌اختیار فریاد میکند. زرگرباشی بیاور، بیاور... زرگر با کمر داخل اطاق خلوت شده شاه صحبت میرزا تقیخان امیرکبیر را قطع میکند و مشغول تماشای کمر بند و تحسین به زرگر باشی می‌گردد.

امیرکبیر ملتفت شد که دیگر شاه بحرفهای او اعتنائی ندارد و سرگرم کمر بند و زرگرباشی شده است متغیرانه از شاه پرسید کیست؟ چیست؟ شاه سراسیمه گفت: اتابک اعظم چیزی نیست این کمر بند را مدت‌هاست داده‌ام بزرگرباشی بسازد حالا تمام کرده آورده است. امیرکبیر فرصت نداد که حرفی شاه با زرگرباشی بزند ناگهان جست و کمر بند را از دست شاه گرفته، محکم بر سر زرگر کوفت و گفت: پدر سوخته مگر ندیدی شاه با صدراعظمش برای حل و عقد امور يك مملکتی خلوت کرده چرا داخل اطاق خلوت شدی برو بیرون! برو بیرون! زرگرباشی بیچاره کمر بند را برداشته فوراً از اطاق خارج میشود.

در این موقع امیرکبیر بنای تغیر را بشاه گذاشته باقیافه غضبناک ناصحانه گفت: پادشاه نباید اینقدر بوالهوس و کم‌حوصله باشد و برای کمر بندیکه منتهی دوسه هزار تومان ارزش دارد حرف صدراعظم خود را قطع کرده خلوت با او را بهم بزند، کمر بند را ممکن بود منکه میرفتم بخوابید و هر قدر دلتان میخواست زرگر را هم نگاه بدارید و از او تعریف و تمجید بکنید، از زرگری فقط کمر بند ساختن برمی‌آید ولی از حرفهای منکه کار يك کشور رونق گرفته و منظم شده است کرورها بتو فایده رسیده و خواهد رسید.

ترسیم اولین نقشه تهران

یکی از کارهاییکه امیرکبیر با علاقه مفراطی با اجرای آن دست زده است مسئله ترسیم نقشه کامل ایران می‌باشد. ولی بدبختانه در حیات خود موفق بانجام آن نمی‌گردد

زیرا با گرفتاری و تبعید و قتل وی طومار این دفتر برای مدتی مدید درهم پیچیده میشود و کار نیمه تمام میمانند .

باین معنی که امیر کبیر بیکی از مهندسین هنرمند ایرانی موسوم بعبدالرسول خان مهندس (۱) فرزند عبدالحسین خان پسر حاج حسن صدراعظم اصفهانی دستور میدهد که بدو نقشه کاملی از تهران و اطراف آن برداشته سپس نقشه کامل ایران را ترسیم نماید .

مهندس نامبرده بلافاصله مشغول مقدمات کار می شود و مأمور ممیزی بلوکات اطراف تهران می گردد، طولی نمیکشد نقشه تهران را که شامل ورامین و پشاپویه و شهریار و غار بوده بمقیاس هر دو سانتیمتر یک فرسنگ که قریب $\frac{1}{۳۱۱۰۰۰}$ باشد ترسیم و نزد امیر کبیر برد .

امیر کبیر نیز پس از ملاحظه نقشه او را تشویق و کاروی را برای تشویق زیادتری نزد شاه میفرستد .

این موضوع یعنی ترسیم نقشه در یادداشتیکه امیر کبیر بناصرالدین شاه نوشته (واصل آن در کتابخانه مجلس موجود است) صریحاً ذکر گردیده است . اینک رونوشت آن از نظر خوانندگان گرامی میگردد .

دستخط امیر کبیر

هو

قربان خاک پای همایونت شوم دستخط همایون زیارت شد آن کاغذ را خواندم عجب سند معتبری می باشد اما برای روسها پس فرستادم دیگر بامیرزا محمد علیخان وزیر دول خارجه مشغول مکالمه ، فتن صدر هستم خودتان می دانید و خداوند عالم بتمام

۱- عبدالرسول خان مهندس یکی از آن پنج نفر شاگردانی بود که برای اولین مرتبه در دوره فتحعلیشاه بامر عباس میرزای ولیعهد برای فرا گرفتن علوم جدیده باروفا اعزام و در رشته مهندسی فارغ التحصیل گردیده بود .

سرایر آگاه است می داند که این غلام بقدر وجود ناقابل خود آنی از خدمت و نوکری شما غفلت نکرده اگر نتوانسته است مصدر خدمتی لایق شود از عدم بخت و نامساعدی طالع این غلام است نمی داند فردا سوار شود یا نه نقشه را فرستاد اما باید نگاه داشت بسیار خوب نقشه ایست کم کم باید نقشه کل ایران را همینطور کشید و نگاه داشت.

الامر همایون



ترسیم نقشه ایران را با امر امیر کبیر، دانشمند متوفی سرتیپ عبدالرزاق خان مهندس هم در ذیل نقشه ای که در سال ۱۳۲۸ قمری ترسیم نموده ذکر کرده است. ناگفته نگذاریم که پس از چندین سال که از ترسیم نقشه عبدالرسول خان مهندس گذشت برای مرتبه دوم مرحوم حاج نجم الدوله بانفاق و کمک شاگردان صنف مهندسی دارالفنون نقشه دیگری بمقیاس $\frac{1}{4000}$ فقط از شهر تهران ترسیم می نماید که نسخه آن بچاپ رسیده پاره ای از آبادیهای اطراف تهران را مانند دولا ب و بهجت آباد و جلالیه و باغشاه و امامزاده حسن و جی و بریانک و خانی آباد و اسفندیاری و یخشی آباد و علی آباد را به مقیاس $\frac{1}{4000}$ نیز نقشه برداری کرده ولی نسخه آن بچاپ نمیرسد. دیگر نقشه ایست که هفت نفر افسران فارغ التحصیل دارالفنون در سال ۱۲۹۸ قمری بریاست (بارون لترز) از دولا ب و دوشان تپه از گل و سلطنت آباد و تجریش و اوین و ونک و امیرآباد تا امامزاده حسن را به مقیاس $\frac{1}{25000}$ قدمی نقشه برداری نموده اند.

همچنین از سال ۱۳۰۸ قمری تا سال ۱۳۱۱ قمری مسیووت آلمانی معلم پیاده نظام مدرسه دارالفنون با شاگردان طبقه اول صنف پیاده نظام نقشه ای از شمال تهران تا قصر قاجار و عباس آباد و جلالیه به مقیاس $\frac{1}{250000}$ برداشته است.

می گویند قدیمی ترین دارالفنون های دنیا دارالفنون پاریس است که برخی از مورخین تاریخ تأسیس و ایجاد آنرا

دارالفنون

بشارلمانی نسبت داده‌اند منتهی دارالفنون‌ی که شارلمانی ایجاد کرده شباهتی با دارالفنون‌هاییکه بعداً ایجاد شده نداشته است زیرا دارالفنون نامبرده يك نوع مدرسه و آموزشگاه‌هایی بوده که شعب مختلفه آن با یکدیگر ارتباط زیادی نداشته و مانند دارالفنون‌هاییکه بعداً تأسیس شده تکمیل نبوده است.

کشور ایران نیز اولین کشور آسیائی است که محصل باروپا اعزام داشته و دارالفنون ایران (۱) درست بیست سال پیش از دارالفنون ژاپون و سه سال بعد از دارالفنون عثمانی تأسیس شده است.

دارالفنون ایران (۲) مولود يك سلسله حوادث ناگوار و جریان های خطرناك سیاسی است که از آغاز سلطنت فتحعلیشاه تا ظهور میرزا تقیخان امیرکبیر به منصبه بروز رسیده و افکار منور و حساس را کاملاً بخود جلب کرده است.

اندیشه دارالفنون ایران

زیرا غیر منظم بودن ارتش ایران و متحدالشکل نبودن آن و عدم آشنائی کامل با تاکتیک جنگی نظام جدید اروپائی و شکست‌های پی در پی ارتش ایران در جنگ‌های ایران و روس و بالاخره از دست رفتن چندین شهر مهم از ایران . هرج و مرج امور داخلی کشور و عدم تشکیلات منظم امور لشگری و کشوری اینها عواملی بودند که برخی از ایرانیان حساس وطن پرست را ب فکر چاره و اصلاح و تنظیم امور داخلی و

۱- دارالفنون - این واژه از دارالفنون عثمانی گرفته شده که بفرانسه آنرا پلی تکنیک می گویند.

۲- از نظر قدردانی و حق شناسی باید متذکر شد که در مورد ذکر تاریخچه دارالفنون علاوه بر مطالعات شخصی، نگارنده مقاداری اطلاعات مربوط بدارالفنون را از نوشته های دوست محترم آقای دکتر هدایت شفائیان مورد استفاده قرار داده است زیرا مشارالیه پایان نامه تحصیلی خود را در زیر عنوان دارالفنون نوشته و زحمات زیادی برای جمع آوری مدارك و مطالب آن بر خود هموار نموده است و بدون مضایقه برای مطالعه در اختیار نویسنده قرار دادند. اینك از مراحم مشارالیه بدین وسیله قدردانی و تشکر می نماید.

خارجی ایران انداخته و بآنها اجازه میداد که از هر طرف در اطراف این حوادث و بدبختیهای گوناگون ب فکر افتاده در صدد چاره برآیند .

امیر کبیر موقعیکه بصدارت رسید کاملاً بنقص تشکیلات فرهنگی و موجود نبودن مؤسسات علمی وعدم وسائل بسط تمدن و فرهنگ جدید در ایران پی برده بود چه برای پیشرفت توده ایرانی دائماً به موانعی بر میخورد و در راه اصلاحات کشور با نفوذ متنفذین کهنه پرست و روحانیون خشک عقیده مصادف می گشت و اصلاحات وی تاحدی عقیم می ماند و از طرفی نیز کاملاً متوجه شده بود که کشور مستعبد به ایران از حیث علوم و تمدن جدید که در ممالک متمدنه اروپا دائماً در ترقی است بی بهره می باشد تا در افکار عموم مردم اندک انقلاب و تحولی ایجاد نکند و جوانان ایرانی بهره ای از تمدن و علوم مختلفه ملل غرب برنگیرند نمیتوان اندکی روشنائی در افکار ایرانیان ایجاد کرده کشور را بترقی سوق داد و سپس باملل راقیه دنیا همدوشی کرد. دو مسافرت میرزا تقیخان ب خاک روسیه و مشاهده اوضاع و احوال دنیای جدید و تعمق در اصول تعلیم و تربیت ملل اروپائی و اطلاعاتی که از این دو مسافرت و مسافرت دیگر خود بخاک عثمانی بدست امیر کبیر افتاد لازم میدید که اگر بخواهد دوش بدوش دنیای جدید پیش برود ناگزیر است که سازمان خود را تغییر داده از سازمان اروپائی اقتباس نماید و این مسئله مربوط است باینکه یا عده ای محصل به اروپا فرستاده شود و یا عده ای از معلمین اروپائی را بایران طلبیده به تعلیم جوانهای با هوش ایرانی همت گمارند .

مسئله اعزام محصل اینقدرها مورد اشکال نبود زیرا در دوره فتحعلیشاه هم این موضوع برای اولین مرتبه سابقه پیدا کرده و عباس میرزا ولیعهد پنجم نفر از

مورد ایران اولین کشور آسیائی است که محصل باروپا اعزام داشته است .

برای مرتبه دوم نیز محمدشاه ده نفر دیگر را از محصلین ایرانی باروپا اعزام

داشت تا در فنون مختلفه مشغول تحصیل گردند .

اما مسئله خواستن معلم از اروپا و تأسیس مدرسه‌ای عالی، این فکر همواره در دماغ میرزا تقیخان خطور می‌کرد بمحض اینکه صدراعظم ایران گردید خواست فکر خود را عملی و دارالفنون را تأسیس نماید.

در بادی امر ناصرالدین شاه معتقد بود که اگر مدرسه دارالفنون تأسیس شود ممکن است با نفوذ روحانیون خشک عقیده مصادف گشته و با حربه ارتجاع و کهنه پرستی محصلین و معلمین آنرا تکفیر کرده نگذارند که چنین مدرسه‌ای ایجاد شود بنابراین عقیده داشت که بهترین طریقه برای فراگرفتن علوم جدید غرب اعزام محصل باروپا میباشد.

اما امیرکبیر با استدلال اینکه بجای آنکه دولت ایران بیست نفر محصل باروپا اعزام دارد میتواند با بودجه آن هفت نفر معلم از اروپا استخدام و بایران بخواهد و در عوض بجای ده نفر دویست نفر شاگرد میتواند با آن هفت نفر معلم تربیت کند، ذهن شاهرا روشن و کاملاً از جانب روحانیون نیز خاطر شاهرا مطمئن ساخت که اقدامات منفی نخواهند کرد.

لذا ب فکر ایجاد دارالفنون برآمد و قسمتی از بخش شمال شرقی ارگ شاهی را که محل سربازخانه بود انتخاب کرده از روی نقشه‌هایی که خود طرح کرده بود دستور بساختن آن داد.

در سال ۱۲۶۷ هجری قمری میرزا تقیخان امیرکبیر میرزا رضای مهندس باشی (۱) را مأمور تکمیل آن نموده به دستیاری محمد تقیخان معمارباشی قسمت شرقی آن بنا در همان سال پایان یافت.

در سال (۱۲۶۷ قمری) مسیوجان داود ارمنی را که کارمند و مترجم وزارت امور خارجه بود بعنوان سفیر فوق العاده به پایتخت اطریش شهبین اعزام داشت تا چند نفر معلم و افسر برای تدریس و تعلیم در دارالفنون ایران استخدام نماید.

کشور اتریش که بر اثر کفایت و حسن تدبیر و سیاست مترنیخ صدراعظم اطریش

۱- میرزا رضا مهندس یکی از پنج تن محصلینی بود که در زمان فتحعلیشاه برای

تحصیل بلندن اعزام شده بود.

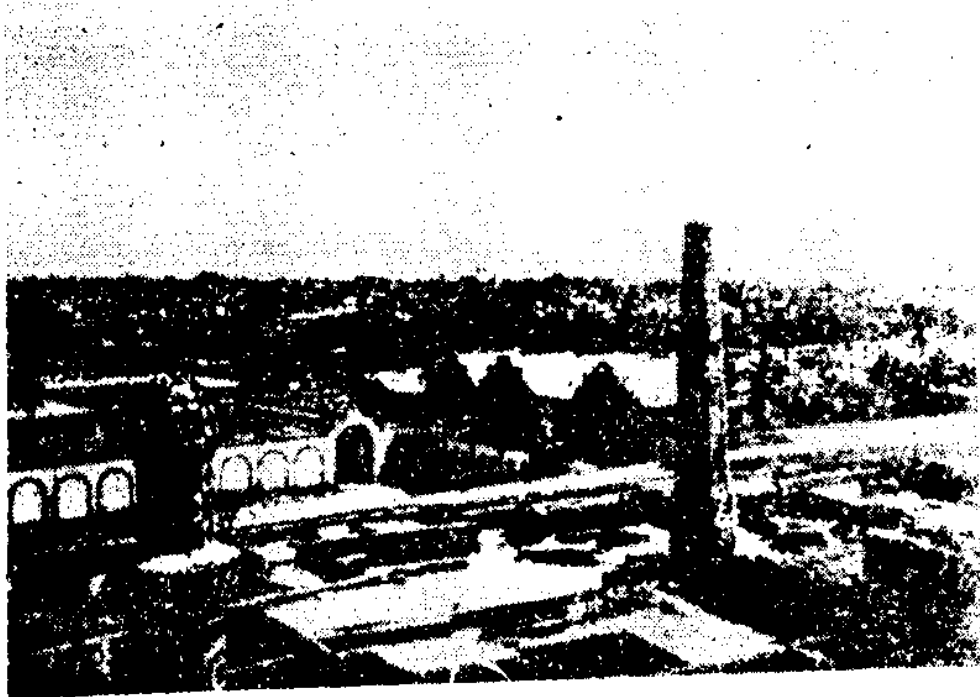
در آن موقع یکی از برجسته‌ترین کشورهای اروپائی بشمار میرفت و بر اثر همجواری و رقابت شدید با کشور عثمانی باطناً مایل بود که کشور ایران دارای قوای منظم و تشکیلات مرتبی بشود و بتواند از تعرضات دولت عثمانی خود را کاملاً حفظ و از طرف آنها مصون باشد لهذا سفیر فوق‌العاده ایران را با احترامات زیادی پذیرفته درخواست دولت ایران را صدر اعظم اتریش با حسن نظر تلقی نموده دستور داد هفت نفر از بهترین معلمین برجسته و افسران لایق و کاردان را انتخاب و بسفیر فوق‌العاده ایران معرفی کنند.

مدت سفارت مسیوجان داود بیش از چند ماهی بطول نینجامید و با هفت تن از افسران و استادان بایران بازگردید.

دکتر فووریه در کتاب سه سال در دربار ایران می‌نویسد: «مدرسه دارالفنون و ضمیمه آن قریب نصف قسمت شمال شرقی ارگ را بین میدان توپخانه و خیابان در اندرون از طرفی و بین خیابان الماسیه و ناصریه (ناصر خسرو) گرفته و دو در آن در این خیابان باز میشود همین وسعت فضا میرساند که ساختمان های آن بسیار وسیع است و حیاط آن بقدری وسعت دارد که میتوان در آن عملیات ورزشی و پیاده نظام و توپخانه را نیز اجرا نمود...»

منظور میرزا تقی خان امیر کبیر عملی شد و بی متأسفانه افتتاح دارالفنون بدست معلمین اروپائی در زمان صدارت وی صورت نگرفت زیرا چند روز بعد از آنکه از شغل صدارت منفصل شده بود این استادان که در رشته های مختلفه تخصص داشتند از وین وارد تهران گردیدند (۲۶ محرم ۱۲۶۸ هجری قمری) که نام ورشته تخصصی آنان بشرح زیر میباشد:

- | | |
|---------------------------|------------------|
| ۱- مسیو بارون کومواس | استاد پیاده نظام |
| ۲- « اوکشت ژیرد | « توپخانه |
| ۳- « (چارنوت) یا (چارنطا) | « معدن شناسی |
| ۴- « (نیمرو) یا (نرو) | « داروسازی |



دورنمایی از مدرسه دارالفنون بهمان کیفیتی که برای این مؤسسه بزرگ علمی بدستور امیرکبیر ساخته شده بود و در کتاب سه سال در دربار ایران نوشته دکتر فووریه طبیب مخصوص ناصرالدین شاه بچاپ رسیده است .

بعدها بمرور ایام رو بویرانی نهاد تا بالاخره همه آنرا خراب کرده در قسمتی از آن بنای جدید دبیرستان دارالفنون فعلی بجای آن ساخته شده است .

« ریاضیات و مهندسی

۵- مسیو کولوسپی

« طب و جراحی

۶- دکتر پولاک

(دکتر پولاک تا سال ۱۲۷۴ هجری قمری باینکار اشتغال داشته است).

استاد تعلیمات سواره نظام

۷- کوکاتی

در پایان نامه آقای دکتر شفائیان فوکتی را استاد بخش داروسازی و نیمرو را معلم سواره نظام ذکر کرده است و میگویند فوکتی بدستکاری متعلمین خود در تعبیه سیم تلگراف از تهران بسلطانیه زحمات فراوان کشیده (۱۲۸۶) و با تأسیس کارخانه های شمعی - بلورسازی و کاغذسازی خدمات شایانی انجام داده است.



روز بعد از ورود استادان اطریشی مسیوجان داود ایشان را بحضور شاه معرفی مینماید و تقدیرنامه زیر جهت نامبرده صادر میگردد:

«سواد فرمان همایون»

«... آنکه چون ملزوم همت همایون شهریاری آن و مکنون خاطر خطیر»
«خسروانه چنانست که هر يك از چاکران دولت و خدمتگزاران حضرت در مراحل»
«خدمتگزاری آثار صداقت و ارادت ظاهر سازد او را بشمول عاطفتی و بذل مکرمتی»
«مفتخر و سرافراز فرمائیم عالیجاه مجدت همراه اخلاص و ارادت آگاه موسی»
«(مسیو) جان داود مترجم اول دولت جاوید آیت که همواره در تقدیم خدمات محوله»
«مراتب اخلاص و ارادت خود را ظاهر، خاصه در این سفر که معلمین نساوی»
«(اطریشی) را بدر بار همایون آورد حسن رفتار و طرز کردار او معلوم و مشهود»
«رأی مهر شهود شاهانه افتاده لهذا ذره ای از مراحم ملوکانه شامل احوال و آمال او»
«گشته در عدالسنه تنگوزئیل خیرت دلیل او را باعطاء حمایل سرخ سرتیپی سرافراز»
«فرمودیم که حمایل مبارک را زیب و شاخ افتخار خود ساخته بیش از پیش بمراحم»
«اخلاص کیشی و ارادت شعاری بپردازد. مقرر آنکه عالیجاهان رفیع جایگاهان»
«مجدت و نجلدت بمراهان قحامت و مناعت اکتسابان مقرب الخاقان مستوفیان»

«عظام و گرام دفترخانه شرح فرمان همایون را در دفاتر خود ثبت و ضبط نموده ،
و در عهده شناسند تحریر آفی شهر محرم الحرام سنه ۱۲۶۸»

علاوه بر معلمین نامبرده که از اتریش استخدام شده بودند عده ای دیگر نیز از دانشمندان مجرب ایرانی برای تدریس در شعب مختلفه دعوت شدند که در دارالفنون بتدریس علوم دیگر مانند عربی و فارسی و فلسفه و طب ایرانی اشتغال ورزند ، از جمله اشخاصی که برای تدریس در دارالفنون دعوت شده است میرزا احمد طبیب کاشانی میباشد که از حکمای معروف عصر خود بشمار میرفته است و در دارالفنون طب ایرانی را از روی شرح اسباب و قانون بوعلی و ذخیره خوارزمی تدریس مینموده است.

معلمین ایرانی در مرآت البلدان تألیف محمد حسنخان اعتماد السلطنه اسامی دارالفنون معلمین ایرانی دارالفنون را بدین ترتیب ذکر کرده است:

میرزا احمد حکیمباشی کاشانی	معلم طب قدیم
« ابوالقاسم حکیمباشی	« طب قدیم
« اسدالله	« فارسی و عربی و پیشنماز مدرسه
ملاحسین	« فارسی و عربی
میرزا رضای دکتر که در اروپا تحصیل کرده بود	« طب
شیخ صالح	« فارسی و عربی
میرزا عبدالغفار نجم الملك	« علوم ریاضی
« علی اکبرخان نقاشباشی که در اروپا تحصیل کرده بود معلم نقاشی و زبان فرانسه	
میرزا علی دکتر همدانی که در پاریس بتکمیل علم طب پرداخته بود معلم علم طب.	
محمد کاظم محلاتی که در علم طبیعی و شیمی در اروپا تحصیل کرده بود معلم فیزیک و شیمی.	

نام و حرفه معلمین مدرسه دارالفنون بطور اختصار در بالا ذکر شد ولی ناگفته

نباید گذاشت که پس از چندی که از تأسیس دارالفنون گذشت یکنفر سروان فراری ایتالیائی با دوتن فرانسوی و اطربشی که یکی عتیقه فروش و دیگری خیاط بود به معلمین مزبور اضافه شد و رویهمرفته مجموع معلمان اروپائی مدرسه دارالفنون بده تن بالغ گردید .

نیز در دوره اول دارالفنون میرزا ملکم اصفهانی بسمت مترجمی در رشته مهندسی و تدریس درس جغرافیا و نقاشی انتخاب و مشغول تدریس گشته است . همچنین مسیوریشارد فرانسوی که در دوره محمدشاه بایران آمده و دیانت اسلام را قبول کرده و نام خود را بمیرزا رضا تغییر داده بود بسمت مترجمی و تدریس زبان فرانسه وارد دارالفنون گردیده بکار اشتغال ورزید .

شادروان عباس اقبال آشتیانی صاحب تألیفات متعدد، استاد دانشگاه تهران که خود یکی از دیپلمه‌های شش ساله متوسطه دارالفنون بوده است در شماره چهارم و پنجم مجله یادگار در مقاله‌ای که بمناسبت صدمین سال دارالفنون در زیر عنوان: «بعد از صد سال» چنین می نویسد :

«... معلمینی که بدستور امیر و بدستیاری جان داود بایران آمدند هفت نفر و علاوه برایشان از یک عده از اروپائینی هم که سابقاً بایران آمده بودند در کار تعلیم جوانان ایرانی در دارالفنون استفاده شد . از این معلمین و مستشاران از همه مشهورتر یکی استانیسلاس (۱) لهستانی است که بکار تعلیم جغرافیا و زبان فرانسه پرداخت دیگر بوهرلر (۲) فرانسوی معلم ریاضی - دیگر ژول ریشار (۳) فرانسوی که در اواخر سلطنت محمد شاه بایران آمد و در عهد امیر کبیر مأمور خدماتی شده بود و او بعدها اسلام آورد و میرزا رضاخان معروف گردید، دیگر شلمیر (۴) از اطبای هلندی که لغت نفیسی نوشته و با اسم او مشهور شده است دیگر لمر (۵) فرانسوی معلم موسیقی در میان معلمین مدرسه سوای چندتن ایرانی مسلمان که بتعلیم ادبیات و شرعیات سر میکردند یک عده از آرامنه آذربایجان یا جلفا را نیز داخل کردند که به یکی یا چند

Stanislan-۱ Bohler-۲ Jules Richard-۳ Schlimer-Browsim-۴
Lemaire -۵

زبان خارجه و بر اثر مسافرت يا تحصيل درخارج بپاره‌اي از علوم جديد آشنا شده بودند مانند ملكم‌خان پسر ميرزا يعقوب ارمني جلفائي كه بعد ها ناظم‌الدوله لقب يافت و بعنوان جديد‌الاسلام بمقاماتي نيز رسيد، و نظر آقا از ارامنه آذربايجان كه مترجم دوم روسي دروزارت خارجه بود و بعدها يمينا السلطنه لقب يافت و وزير مختار ايران در پاریس شد و مادروس خان از ارامنه جلفا كه فرانسه و روسي خوب ميدانست و سابقا در مسكو تحصيل کرده و مترجم دولتي بود.

امير كبير كه مردی بسيار با هوش بود در استخدام معلمين از خارجه نهايت دقت رابخرج داد تا اين معلمين منتسب بهيچ يك از ممالكي كه در ايران منافع سياسي دارند نباشند حتى از استخدام فرانسويان نيز كه در عهد فتحعليشاه امتحانات خوبي نداده و در عهد محمدشاه آلت اجراي مقاصد دشمنان ايران شده بودند خودداري نموده و بهمين نظر پروس (آلمان) و اطريش را براي مقصود خود انتخاب كرد.

پس از عزل امير كلنل شيل وزير مختار انگليس و باغواي او ميرزا آقاخان نوري سعی بسيار کردند كه دارالفنون افتتاح نيابد زيرا كلنل شيل عصباني بود كه چرا امير از ميان رعايا يا طرفداران سياست انگليس انتخاب نکرده و ميرزا آقاخان هم باطناً با كليۀ تأسيسات سلف خود امير كبير عناد و دشمني داشت اما ناصرالدين شاه چون خود شخصاً كاغذی در باب استخدام اين معلمين با مپراطور اطريش نوشته و پس از ورود ايشان بطهران بيرگرداندن آنان راضي نبود اصرار در افتتاح دارالفنون كرد و مدرسه بهرنحوي بود باز شد. با اين حال مخالفين امير چنانكه گفتيم از طرفداران خود چند نفری از مهاجرين ايتاليائي و ارامنه را در ميان آن معلمين گنجاندند و راه نفوذی براي خود در آن موسسه كه امير ميخواست بهيچ وجه سياست در آن راه نداشته باشد باز کردند.

چون ناصرالدين شاه تا مدتي بدارالفنون علاقه داشت بر اثر همين علاقه و مقدمات صحيحی كه امير براي اين بناي خير چيده بود از آنجا تعليم يافتگان مبرز و فاضلي بيرون آمدند ولي کمی بعد در نتيجه حقه بازيبهاي ملكم (۱) و تأسيس

۱- ميرزا ملكم خان پسر ميرزا يعقوب ارمني خود و پدرش از عوامل مؤثر انگليسيها بودند

فراموشخانه (فراماسونری) بتوسط او که در این مدرسه سمت معلمی و مترجمی داشت ناصرالدین شاه بدارالفنون سوء ظن پیدا کرد و بکلی از آنجا دلسرد شد...»

يك حاشیه بر کتاب سیاستگران دوره قاجار

دانشمند فقید خان ملك ساسانی در کتاب سیاست گران دوره قاجار افتتاح دارالفنون را به زمان صدارت میرزا تقیخان میدانند و در صفحه ۴۳ در زیر عنوان «مدرسه دارالفنون» چنین استناد میکند .

«موضوع مدرسه دارالفنون که مورخین معاصر افتتاح آن را بسال ۱۲۶۸ نوشته و بزمان صدارت میرزا آقاخان نسبت داده‌اند در مجموعه مراسلات کتابخانه سلطنتی ۱۰۸-۱۶۱ پنج نامه بخط میرزا تقیخان بنظر من رسیده که در این موضوع بناصرالدین شاه نوشته بدون شك و تردید خود او درسال ۱۲۶۷ مدرسه را افتتاح کرده است .

نامه های میرزا تقیخان امیر کبیر بناصرالدین شاه

نامه اول . حاجی میرزا جبار را خواست قرار بیرق مدرسه را گذارد که انشاءاله روز یکشنبه در سر در مدرسه بلند شود به معیرالممالک هم گفت از فردا ساعت را تعمیر نمایند .

نامه دوم - هفته دو روز صاحب منصبان مسلمان و فرنگی مدرسه شرفیاب خواهند شد .

نامه سوم - در باب شلیک متعلمین مدرسه که مقرر شده بود. این اطفال هنوز مشق شلیک نکرده‌اند خاصه در حضور همایون رعب دیگر دارد خدای نکرده وقت شلیک خودشان را معیوب کنند. کار مدرسه منظم است.

نامه چهارم - امتحانات شش ماهه مدرسه بخوبی انجام یافت قرار شد بجهت جنگ چندین فوج مشق مخبران بکنند چون برای جنگ بهترین جنگ ها در نزد

صاحب‌منصبی که فردا وارد میشود، علم ساختن قلعه، و بردن مارپیچ، و ساختن پل را خواهند آموخت بزودی در ایران صاحب‌منصبان لایق تربیت خواهند شد.

نامه پنجم - «فوج خلخال خوب مشق میکنند استدعای بارون صاحب‌هم‌همین است که بنظر همایونی برسد در امر مدرسه دقت زیاد لازم است. آدم معقول و متشخص میخواهد که سررشته از همه چیز فرنگی و ایرانی داشته باشد علی‌العجاله خوب است اغلب متعلمین خوب ترقی کرده‌اند که معلمین تصدیق میکنند.

از مرحوم رضا قلیخان هدایت که خود از بدو تأسیس دارالفنون دست اندرکار بوده و هیجده سال ریاست مدرسه را کرده تعجب دارم چطور راضی شده که در روضه‌الصفای ناصری افتتاح مدرسه را بزمان صدارت میرزا آقاخان نسبت دهد»

اصولاً باید بگویم که کتاب سیاستگران دوره قاجار کتابی است مفید و حقیقتاً مؤلف آن جهت تالیف آن زحمت بسیار کشیده است و برای کسانی که میخواهند در تاریخ قاجاریه تحقیق و تتبع نمایند بسیار ارزنده است و میتوانند پی‌بحقایق و اسرار تاریخی ببرند و بروان مولف آن درود بفرستند. ولی راجع بافتتاح مدرسه دارالفنون برای آن مرحوم سوء تفاهمی رخ داده است باین معنی که بمتون نامه‌های میرزا تقیخان که بناصرالدین شاه نوشته است و اسناد دیگر توجهی ننموده و چون خان ملک ساسانی مرد حقیقت‌پزوه و راستگوئی بوده نمیتوان تردید داشت که چنین نامه‌هایی نوشته نشده ولی گویا این مدرسه که در چندجا میرزا تقیخان از آن نام برده مدرسه دارالفنون نبوده بلکه يك مدرسه نظامی بوده که فقط برای تربیت افسران نظامی برای تعلیم دادن هنگ‌ها پیاده بوده است. در نامه چهارم که میرزا تقیخان صحبت از چندین فوج میکنند مسلماً مدرسه دارالفنون نبوده زیرا دارالفنون در بادی امر قرار بوده کلاسی نفر شاگرد داشته و بعداً بصد و اند نفر بالغ گردیده است.

در نامه پنجم که صحبت از فوج خلخال میکند فوج خلخال و شش فوج دیگر که در همین کتاب از آن نام برده‌ایم از افواجی (هنگهای) بوده که بنا بر امر میرزا تقیخان جدید گرفته شده است که تعلیمات جدید بآنها داده شود.

در نامه اول و دوم و سوم هم اسمی از مدرسه دارالفنون برده نشده فقط بذكر مدرسه پرداخته است نه مدرسه دارالفنون.

نویسندگان معاصر ما و مورخینی که راجع بمدرسه دارالفنون مطالبی نوشته‌اند
مآخذ آنها تنها روضه‌الصفای ناصری نبوده بلکه روزنامه وقایع اتفاقیه حقایق الاخبار،
منتظم ناصری، ناسخ التواریخ و مآخذ خارجی و غیره بوده که در همان عصر نوشته
شده است از مورخان و مطلعین معاصر امیر کبیر گذشته بهترین سندی که راجع بافتتاح
دارالفنون میتوان ارائه داد مطالبی است که آقای فریدون آدمیت در جلد اول کتاب
«امیر کبیر و ایران» ذکر نموده و حقیقاً برای تدوین این کتاب زحمات بسیار متحمل شده
و اسناد ذیقیمتی را بدست آورده است. اینک برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی
قسمتی از آنرا در اینجا نقل مینمائیم.

« .. بالجمله میرزا داودخان روز جمعه ۲۷ محرم ۱۲۶۸ (۱۴ نوامبر ۱۸۵۱)
یعنی دوازده روز بعد از عزل امیر کبیر از صدارت، با همراهان خود وارد طهران گردید و
معلمین را بحضور شاه برده معرفی نموده و فرمان ذیل بافتخار داودخان صادر شد که
در صفحه ۲۴۴ همین کتاب نقل شده است که تاریخ صدور آن شهر محرم الحرام ۱۲۶۸
میباشد یعنی پس از برکناری میرزا تقیخان امیر کبیر میباشد.

و از نوشته دکتر پولاک که در زیر نقل میشود بخوبی روشن است که معلمین اطریش
بعد از دو روز که از برکناری میرزا تقیخان گذشته وارد تهران شده‌اند و مدرسه دارالفنون
هم در اواخر عمر امیر یعنی در پنجم ربیع الاول ۱۲۶۸ افتتاح شده است.

«دکتر پولاک در این باب شرح تأثیر انگیزی مینویسد که عین ترجمه آنرا نقل میکنیم!
مادر ۲۴ نوامبر ۱۸۵۱ وارد طهران شدیم، پذیرائی سردی از ما نمودند. احدی باستقبال
ما نیامد و اندکی بعد خبردار شدیم که در این میانه اوضاع تغییر یافته و چند روزی قبل
از ورود ما در نتیجه توطئه های درباری علی‌الخصوص توطئه مادرشاه که از دشمنان سخت
امیر نظام به د میرزا تقیخان مغضوب گردیده است.

همین که امیر از ورود ما اطلاع حاصل نموده دومین روزی بود که توقیف شده بود
میرزا داودخان را که از اروپا مراجعت کرده بود احضار نموده و باو گفته بود این نمسه‌ای
های (اتریشها) بیچاره را من بایران آورده‌ام. اگر سرکار بودم اسباب آسایش خاطر آنها
را فراهم میساختم ولی حالا می‌ترسم بآنها خوش نگذرد. سعی کن که کارشان رو براه شود.
در چنین موقع نامساعدی بود که وارد ایران شدیم. امیر درست فهمیده بود که ما

وظایف خود را نه بر طبق نظریات او و نه بدلتخواه خودمان انجام دادن نخواهیم توانست .

میرزا آقاخان صدراعظم جدید يك مرد محیل و دسیسه باز (انتریکان) بی بدلی بود و اساساً با کلیه اصلاحات امیر نظام مخصوصاً مؤسسات او سخت مخالف بود و سعی داشت که از تأسیس مدرسه‌ای که امیر میخواست بترتیب اروپائی باز نماید جلوگیری کند باری ، مدرسه دارالفنون روز یکشنبه پنجم ربیع الاول ۱۲۶۸ (سیزده روز قبل از قتل امیر کبیر یعنی همان هنگامیکه امیر آخرین روزهای زندگانی خود را در میان باغ فین طی میکرد از طرف ناصرالدین شاه و رجال دولت گشایش یافت »

اما اینکه امیر کبیر در نامه‌اش به ناصرالدین شاه صحبت از بارون بمیان می‌آورد، گویا بارون جزو مشاقهائی بود که در اواخر سلطنت محمدشاه بسفیر ایران در اتریش حسین خان نظام الدوله می‌نویسد که بامترینیخ صدراعظم اتریش وارد مذاکره شده عده‌ای افسر برای تعلیم دادن ارتش ایران استخدام کند و او هم اقدام کرده عده‌ای را بایران میفرستد . منتهی پس از برکناری حاج میرزا آقاسی و دوران صدارت میرزا تقیخان امیر کبیر بایران عزیمت نموده و او آنها را در اقواج جدیدی که ترتیب داده بود جهت تعلیم و تربیت مدرسه نظامی گمارده است .

روز یکشنبه پنجم ربیع الاول ۱۲۶۸ مدرسه دارالفنون گشایش
افتتاح دارالفنون یافت و محمد علیخان شیرازی وزیر امور دول خارجه مأمور تنظیم و اداره آن گردید .

در این روز شماره شاگردان سی تن بیش نبود ولی تا ربیع الاول به یکصد و بیست نفر رسید و در پنجم ربیع الاول تکمیل عده آن کاملاً انجام و دارالفنون بطور رسمی افتتاح و مشغول کار گردید .

اولین دوره دارالفنون در سال ۱۲۷۶ پایان یافت باین معنی که پس از هشت سال شاگردان دوره اول از مدرسه خارج شدند و عده‌ای از آنها باروپا اعزام گردیدند، در بدو تأسیس دارالفنون ورود برای همه کس ممکن نبود زیرا قبلاً بایستی اشخاصی که

وارد دارالفنون میشوند به شاه معرفی گردند و ضمناً از اولاد اعیان و اشراف مملکت باشند در صورت اجازه شاه وارد و مشغول تحصیل شوند .

پس از آنکه مدرسه رسماً افتتاح گردید ریاست آن بعهده عزیزخان آجودان باشی محول شد و رضاقلیخان هدایت که در این هنگام از سفارت خوارزم بازآمده بود بسمت نظامت برقرار شد .

شاگردان مدرسه دارالفنون در بدو امر جزء مستخدمین دولت محسوب و از دولت حقوق و جیره دریافت میداشتند .

از رونوشت نامه‌ای که وزیر خارجه وقت نوشته شرایط ورود اشخاصی که بایستی وارد دارالفنون شوند بخوبی معلوم و مشخص میگردد:

«سواد رقعۀ جناب میرزا محمدعلی خان وزیر دول خارجه بمقرب الخاقان»
«آجودان باشی و عالیجاه محمودخان کلانتر دارالخلافۀ طهران»

«دوستامشفقا مهربانابر حسب حکم اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری روح العالمین»
«فداه مقرر است که سی نفر مابین چهارده و شانزده سال از اولاد خوانین و اعیان و»
«اشراف در دارالفنون دارالخلافه مشغول تحصیل علوم غربیه از بابت حکمت و»
«هندسه و معدن شناسی و آداب جنگ و غیره باشند. البته آن دوست مهربان بهمۀ»
«مردم اخبار ترغیب و تحریص نموده هر کس را که میل داشته باشد نزد اینجانب»
«بیاورد که باتفاق خود بحضور اقدس همایون برده در سر شغل مزبور و تحصیل علوم»
«برقرار نماید حررفی ۲۴ شهر محرم الحرام سنۀ ۱۲۶۸»

اعتماد السلطنه ضمن وقایع سال ۱۲۶۷ هجری مینویسد: «هم در این سال در ارگ همایون مدرسه مبارکه دارالفنون ساخته شد اگرچه شروع بساختن و اقدام به بنائنی این محل منیع، و مکان رفیع فی الحقیقه در سال قبل شد ولی در این سال خجسته مال ساخته اند طرح این بنا را میرزا رضای مهندس باشی کرد و بمعماری محمد تقیخان معمار باشی بنامودند و سمت شرقی آنرا باتمام رسانیدند و معلمین از برای تعلیم علوم جدید و انکشافات تازه والسنة مختلفه دول اروپا از فرنگستان طلبیدند.»

نیز محمدحسنخان اعتمادالسلطنه (۱) در جلد سوم مرآة البلدان راجع به افتتاح دارالفنون چنین می‌نویسد:

«روز یکشنبه پنجم ماه ربیع‌الاول ۱۲۶۸ يك صد نفر از اولاد شاهزادگان عظام و امراء و اعیان و رجال دولت که برای تحصیل در مدرسه مبارکه دارالفنون منتخب شده بودند بتوسط میرزا محمد علیخان وزیر دول خارجه شرف‌اندوز خاکی پای مبارک شده بعد از آن بمدرسه مبارکه آمده بمیمنت شروع به تحصیل کردند و در این روز دارالفنون افتتاح یافت و حسب‌الرسم تشریفات معمول به عمل آمد و ابتدا علمی که شروع شد مشق پیاده نظام و مشق توپخانه و مشق سواره نظام و هندسه و طب و جراحی و علم دواسازی و علم معدن بود و مقرر شد هر دسته لباس علیحده بپوشند که فقط از وضع لباس شغل هر يك معلوم شود و قراردادند مترجمین از برای مدرسه تعیین کنند و از آنروز علوم جدید و انکشافات نافعۀ ملل که در چند مائه بزحمت بسیار و مشقت بیشمار معلوم شده بود در این مملکت شروع باننتشار نمود»

دوره اول دارالفنون پس از چندسال پایان یافت و عده‌ای مانند حاج نجم‌الدوله و میرزا کاظم خان شیمی و غیره از مدرسه خارج شدند .

۱- شادروان استاد محمد قزوینی راجع به اعتمادالسلطنه در زیر عنوان و فیات معاصرین چنین می‌نویسد:

«محمد حسنخان مقدم پسر حاج علیخان مقدم مراغه‌ای ملقب سابقاً بصنیع‌الدوله مترجم مخصوص ناصرالدین شاه و وزیر انطباعات در دوره آن پادشاه صاحب تألیفات کثیره منسوب باو که در حقیقت (بااستثنای یکی دو از آنها که از جمله کتاب خلسه اوست) جمیع آنها تألیف دیگران است و این امری است که در عصر ما مستفیض بلکه اجماعی است و شاید بعدازما خلاف آتیه گمان کنند که از خود اوست پدرش حاج علیخان از جمله میرغضببان ناصرالدین شاه بود و هم اوست که مأمور قتل امیرکبیر میرزا تقیخان گردید...»

و در دوره های اول و دوم و سوم رویهمرفته دارالفنون توانست عده‌ای دانشمند به جامعه تحویل بدهد از جمله شاگردان آن که بعدها شهرتی بسزا تحصیل کردند دکتر اعلم الدوله ثقفی - میرزا رضاخان مهندس الملك - سرتیپ عبدالرزاق خان مهندس دکتر ولی الله خان نصر - میرزا محمدعلیخان ذکاء الملك (فروغی) را نام میبریم که هر يك پس از پایان تحصیلات توانستند خدمات برجسته و گرانبھائی بعالم فرهنگ ایران بنمایند .

چنانکه گفته شد دارالفنون در بدو تشکیل با يك حسن نفاذ كامل تأسیس شد و اگر میرزا تقیخان امیر کبیر لاقلاً برای مدت ۲۵ سال زمامدار ایران بود قطعاً نتایج خوبی از آن گرفته میشد و تقریباً یا تحقیقاً کشور ایران دیگر بعدها دچار اینهمه انحطاط و تدنی علمی و اخلاقی نبود.

پس میتوان گفت یکی از عللی که باعث شد کشور ایران با اینهمه کوشش و تلاش از قافله تمدن جهان عقب بماند همانا مرگ نابهنگام مؤسس دارالفنون میباشد و دیگر عدم توجه ناصرالدین شاه و سایر درباریان باین مؤسسه پراهمیت فرهنگی میباشد که شاه را نسبت بشاگردان بدبین (۱) و دیگر در راه ترقی و تعالی آن گامهای مؤثری برداشته نشد .

۱- علت اینکه ناصرالدین شاه پس از چند سال بدارالفنون بانظربنصر مینگریسته چنین نقل می کنند که: میرزا ملکم خان اصفهانی پس از بازگشت از لندن در دارالفنون بسمت علمی و مترجمی انتخاب گردید و بدستیاری بعضی از شاگردان مدرسه دارالفنون فراموشخانه‌ای تشکیل داد (فراموشخانه همان فراماسونری است) و ناصرالدین شاه باو و شاگردان دارالفنون بدگمان شده و از آن پس دل بستگی و علاقش بدارالفنون نقصان یافت لذا از توسعه و تکمیل آن جلوگیری بعمل آمد و این بنگاه علم و هنر بصورت بیکری مسموم و بیجان متظاهر شد . مع هذا سطح معلومات فارغ التحصیلان آن بمراتب بالاتر از سطح معلومات شاگرانی که بعد از سال ۱۲۹۹ در مدارس متوسطه فارغ التحصیل میشدند بود زیرا برنامه آنها سنگین تر بوده است .

تأسیس روزنامه

امیرکبیر بمنظور آشنا نمودن مردم باوضع جدید و اطلاع یافتن ایرانیان از خبرهای داخله و خارجه و تعمیم فرهنگ

در نقاط مختلفه کشور بتأسیس روزنامه‌ای همت گماشت و برای نخستین بار در سال ۱۲۶۷ هجری قمری (وقایع اتفاقیه) را ایجاد کرد. این روزنامه گویا اولین روزنامه‌ایست که در ایران مرتباً انتشار یافته. روزنامه وقایع اتفاقیه با چاپ سنگی چاپ میشده و شماره‌های آن فعلاً در کتابخانه ملی و کتابخانه مجلس موجود است.

این روزنامه هفتگی بوده و قیمت آن در تمام کشور ده‌شاهی بوده است. در جلد چهارم تاریخ جراید و مجلات ایران تألیف محمد صدر هاشمی درباره روزنامه وقایع اتفاقیه شرح کاملی در صفحات ۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳ نوشته است که مختصری از آن در زیر نقل میشود:

«روزنامه وقایع اتفاقیه بمدیری میرزا جبار تذکره‌چی والی‌الدوله و مباشرت و مترجمی (برجیس صاحب) و بتشویق و همت میرزا تقیخان امیرکبیر در تهران تأسیس و در سال ۱۲۶۷ قمری منتشر گردیده است. اولین شماره این روزنامه در روز جمعه پنجم شهر ربیع‌الثانی سال ۱۲۶۷ قمری انتشار یافته و در عنوان آن جمله (یا اسداله‌الغالب) و شیروخورشید رقم شده و در طرفین آن دو درخت کشیده و در وسط ورق (روزنامه‌چه اخبار دارالخلافة) نوشته شده و در زیر آن دستخطی از ناصرالدین شاه بدین مضمون چاپ کرده‌اند: «از آنجا که همت حضرت اقدس شاهنشاهی مصروف تربیت اهل ایران و استحضار و آگاهی آنها از امورات داخله و وقایع خارجه است لهذا قرار شد که هفته بهفته احکام‌هایون و اخبار داخله مملکتی و غیره را که در دول دیگر کثرت می‌نامند در دارالطباعة دولتی زده شود. در یوم جمعه پنجم شهر ربیع‌الثانی ایت‌لیل ۱۲۶۷ باین کار شروع شد.»

این روزنامه از شماره دوم باسم (روزنامه وقایع اتفاقیه) در هر هفته تا شماره

شانزدهم مورخ ۲۱ شهر رجب ۱۲۶۷ روزهای جمعه و از آن به بعد روزهای پنجشنبه مرتباً در چهار و گاهی در ۸ و ۶ صفحه انتشار یافته و از این تاریخ تا سنه ۱۳۲۴ قمری پنجاه و هفت سال بلاقطع و فصل انتشار یافته است شماره ۴۷۱ باسم (روزنامه دولت علیه ایران) نشر شده است قیمت سالیانه آن ۲۴ قران و تک شماره ده شاهی بوده است...»

امیر کبیر بمشکلات تجاری و عدم پیشرفت اقتصادیات کشور
تأسیس پستخانه
بر اثر نبودن راه وسایل ارتباطیه صحیح در ایران کاملاً پی برده
بود و از هر طرف برای رفع نواقص و ترقی آن میکوشید
بالتیجه برای تسهیل امور تجاری در سال ۱۲۶۷ هجری قمری پستخانه‌ای تأسیس
کرد و از نظر حفاظت محمولات پستی در کلیه نقاط و راههای کشور قراولخانه هائی
ایجاد کرد که محمولات پستی دچار دستبرد سارقین نگردد.

اعتماد السلطنه در منتظم ناصری ضمن وقایع سال ۱۲۶۷ هجری می نویسد:
«هم در این سال مقرر شد که ماهی دو مرتبه یکی روز غره و مرتبه دیگر در پانزدهم ماه
چاپار بآذربایجان و فارس و گیلان و مازندران و کرمان و خراسان و استرآباد و کرمانشاهان
رفته مراجعت کند.»

نیز ضمن وقایع سال ۱۲۶۸ می نویسد:

«شفیع خان چپرچی باشی التزام داد که مکتوبات بلاد بنظم بصاحبان برسد و
چاپار زیاده از حق خود مطالبه نکند... از دزفول تا خرم آباد ریاضات ساختند.»
همچنین سپهر نویسنده ناسخ التواریخ می نویسد: «هم در این سال فرمان رفت
تا در همه منازل و مسالك ممالك محروسه که از آن پیش از بهر چاپاران منزلی لایق
وباره بندلی شایسته نبوده چاپارخانه بنیان کنند از بهر آنکه ملازمان دولت بی کلفت
خاطر در طی مسافت مسارعت توانند کرد و بر زیادت از این اگر مردم رعیت راکاری
افتد و در انجام امر سرعت سیر لازم شود از چاپارخانه طی طریق نمایند.»

در شماره سی ام روزنامه وقایع اتفاقیه در این مورد چنین می نویسد:

وامنای دولت علیه در باب چاپارها اهتمام فرموده بودند که منظم باشد در این روزها کسانی که با اسب چاپارخانه آمده اند همگی تعریف از انتظام چاپارخانه ها میکنند خصوصاً از منازل عرض راه که در هر يك بترکیب قبله ای خوش طرح ساخته شده و اسب های خوب نگاه داشته اند چاپار از اصفهان تا بتبریز پنج روز رفته است و چاپار دیگر از اصفهان بطهران دوشبانه روز آمده است.»

طبق نوشته وقایع اتفاقیه برای فرستادن هر مکتوبی ۵ شاهی تعیین شده بود .

نتیجه اصلاحات امیر کبیر

با آنکه ستاره نورانی امیر کبیر در آسمان تیره این کشور چندان دیری نپایید و خیلی زود افول نمود و همین امر هم سبب شد که کشور ستمدیده ما نتوانست چنانکه باید و شاید از وجود این نابغه مرد بتمام معنی برخوردار گردد مع هذا در همان اندک مدتی که خوش درخشید ، چنان شالوده ای تزلزل ناپذیر و چنان طرحی بلند بمنظور اصلاحات شئون کشور فروریخت که تندباد حوادث نتوانست آنرا برکنند.

چه بطوری نظم و ترتیب در کارهای کشوری داد که در زمان صدارتش مخصوصاً در اواخر دوره وی هر کار بمجرای خود در جریان بود و هیچکس را قدرت کوچکترین اعمال نفوذ و تحریکی در کارهای دولتی و کشوری نبود زیرا امیر کبیر چنانکه قبلاً هم اشاره کردیم برای تصدی هر شغل لشکری و کشوری و قضائی اشخاصی را که صلاحیت اداره آن مشاغل را داشتند انتخاب میکرد و زمام هر کار را مستقلاً بدست اهلش می سپرد بهمین جهت کارهای مربوط بکشور چنان منظم بود که دیگر کسی احتیاج

نداشت که بامیر شکایت یا ازوی دادخواهی نماید .

گویند: روزی امیر کبیر در کنار حیاط معروف بکریمخانی از صبح تا ظهر با اتفاق معاون خود (اعتمادالدوله نوری) نشسته بود و از هر دری سخن در میان بود. بالاخره آفتاب کم کم بانها رسید و رفته رفته روی آنانرا گرفت. امیر کبیر در حالیکه عزم بر-خاستن داشت اعتمادالدوله را مخاطب قرار داده می گوید: مگر من صدراعظم نیستم؟ اعتمادالدوله در پاسخ میگوید چرا.

امیر کبیر می گوید : مگر مردم حاجتی ندارند؟ اعتمادالدوله در پاسخ می-گوید : چرا.

امیر کبیر می گوید : مگر در بانی هست که مانع ورود کسی شود یا عریضه ای بیاورد؟

اعتمادالدوله در پاسخ می گوید خیر . امیر کبیر میگوید پس چگونه است که در این مدت چند ساعت که نشسته ام نه عارضی آمد و نه کسی عریضه ای بمن داد؟ اعتمادالدوله متحیر میماند که در پاسخ چه بگوید صدراعظم میگوید : تعجیبی ندارد زیرا هر کار را بکار دان سپرده ام در این صورت هیچ کس با من کاری ندارد.

از این عبارت چنین بر می آید که در سراسر ایران آنروز تقریباً یا تحقیقاً يك نفر شاکی وجود نداشته است .

امیر کبیر اغلب در مواقع مختلفه پیاده و گاهی هم سواره در **تنبیهات امیر کبیر** شهر گردش می نمود و بعرايض يكايك افراد و جزئی ترین شکایات مردم شخصاً رسیدگی میکرد و در پاره ای موارد برای **تنبیهات** کلی قائل میشد تا درس عبرتی بسایرین داده باشد برخی از خرده گیران این قبیل اعمال امیر کبیر را بر قساوت قلب تعبیر کرده اند و شاید حق هم

داشته باشند ولی باید متوجه بود که در آن محیط فاسد و سروکار با مشتی درباری نالایق و فاسدخشونت و زبری تا اندازه‌ای ایجاب می‌کرده است و نباید حمل بر قساوت قلب نمود .

چنانکه در تاریخ دریای معرفت مذکور است: روزی امیر کبیر از سبزه میدان تهران که نزدیک عالی قاپوی تهران و از ارك دولتی خارج بوده است (محل همین سبزه میدان فعلی) عبور می‌کرده آلفروشی همینکه امیر کبیر را مشاهده می‌کند فریاد میرند عرض دارم امیر کبیر می‌ایستد، و می‌گوید: بگو. آلفروش شکایت میکند که این سرباز تمام آلوهای مرا خورده و یکشاهی بمن داده است امیر کبیر می‌گوید: مگر قیمت نکرده باو دادی؟ آلفروش جواب میدهد تفار آلو پیش اوست، قرار دادم وقتی خورد از روی هسته آن هر پنج دانه يك پول (۲۵ دینار آنروز) قیمت بدهد حال می‌بینم تفار مرا خالی کرده و پنجاه دینار که یکشاهی (پنج دینار فعلی) باشد بمن داده است .

امیر کبیر در پاسخ گفت: مگر از قرارداد تو تخلف کرده؟ سرباز حاضر بود گفت: خیر قربان ده دانه آلو خورده‌ام و هسته آن ده دانه را با یکشاهی که قیمت کرده باو داده‌ام. آلفروش گفت دروغ عرض می‌کند امیر کبیر می‌گوید: مگر ده دانه هسته بتو نداده است با یکشاهی قیمت آن؟ آلفروش گفت چرا داده است. امیر کبیر می‌گوید: پس دیگر چه حرفی داری؟ آلو فروش ملتفت شد که نزدیک است محکوم شود بنا کرد بگریستن و گفت نمی‌خواستم عرض کنم حال که می‌خواهد حقم را پایمال کند می‌گویم همه هسته‌ها را فرو برده است جز ده دانه.

امیر کبیر متغیر شده می‌گوید دروغ نگو. آلو فروش عرض کرد خیر دروغ نمی‌گویم حقیقت مطلب چنین است. امیر کبیر فوراً امیر غضب را خواسته گفت: شکم این سرباز را پاره کن اگر هسته‌های آلوی این مرد را خورده است هر چه ادعا می‌کند

مضاعف آنرا میدهم ، سپس خطاب بآلوفروش کرده گفت: اگر هسته در شکم اودوسه دانه که احتمال سهو میرود بیشتر نباشد شکم تو را هم پاره خواهم کرد، آلو فروش را که التهاب و خشم فرو گرفته بود قبول کرد!

هر چه همراهان امیر کبیر التماس کردند و آلو فروش هم از شکایت خود صرف نظر کرد و اظهار پشیمانی از تظلم خود نمود فایده نبخشید شکم سرباز را پاره کردند هسته های آلو فرو ریخت. امیر کبیر مضاعف آنچه را که آلو فروش ادعا کرده بود باو داده از آنجا گذشت.



خط مشی سیاسی اگر بخواهیم بخط مشی سیاسی و طرز افکار دیپلماسی میرزا
امیر کبیر تقیخان امیر کبیری بریم ناگزیر بدو باید مختصری بتاریخ
سیاسی دوره فتحعلیشاه و دوره محمدشاه قاجار اشاره کنیم تا از چگونگی اسرار
سیاسی دوره امیر کبیر که تا اندازه ای در پس پرده استتار مخفی می باشد آگاهی حاصل
نمائیم و یکی از علل حقیقی کشته شدن مرموز او را که چگونه به دسایس دیگران بوده
است دریابیم .

باید متذکر شد که دوره اول جنگهای فتحعلیشاه قاجار را با دولت روسیه تزاری عهدنامه شوم گلستان خاتمه داد (۱۲۲۷ هجری قمری) و بموجب آن شهرهای گرجستان، دربند، باکو، شیروان، گنجه، قراباغ و قسمتی از طالش از دست ایران خارج و بروسها واگذار شد. بعلاوه از داشتن پاره‌ئی حقوق در بحر خزر محروم گردید.

فتحعلیشاه در مقابل این شکست آنی راحت نمی نشست و دائما در تلاش بود که با یکی از دولتین انگلیس یا فرانسه سازش و اتحادی کرده بمساعدت یکی از آندو بتواند شهرهای از دست رفته را بازستاند و چون در سنوات اولیه سلطنت فتحعلیشاه هم کمپانی هند شرقی انگلیس در هندوستان نفوذ کامل یافته استعمار این کشور زرخیز

برای دولت انگلیس تسهیل و یا قطعی تصور شده بود و روی همین مسئله ناپلئون بناپارت امپراطور فرانسه با دولت انگلیس رقابت شدید می نمود و برای تهدید و تصرف هندوستان راه ایران را در نظر گرفته بود و از طرفی هم چون کشور ایران در آن اوقات روابط تجارتنی با هندوستان و نواحی اطراف آن داشت و بعلاوه بالغ بر چندین هزار نفر هندی در پایتخت و سایر شهرهای ایران بودند . این روابط تجارتنی مراتب دوستی ایران و هندوستان و نواحی اطراف آنرا بسیار محکم و معاشرت ایرانیها و هندیها رانیز فوق العاده زیاد کرده بود.

مقارن همین ایام هم امیر کابل در افغانستان اقتداری یافته بسرحدات هندوستان حمله می کرد. باین مناسبت دولتین انگلیس و فرانسه که هر دو ازدول معظمه اروپا بشمار میرفتند هر يك برای پیشرفت سیاست خویش منافعی در ایران برای خود فرض می کردند و دولت ایران بین این دو سیاست متضاد قوی موقعیت خاصی پیدا کرده بود زیرا دولت انگلیس برای جلب توجه ایران بطرف خود و همچنین برای جلوگیری از حملات دولتین افغان و فرانسه به هندوستان ناگزیر بود با دولت ایران اتحادی نموده روابط دوستانه برقرار نماید .

از طرف دیگر دولت فرانسه در مجهز کردن ایران برای حمله به هندوستان ناچار بود که با ایران روابط صمیمانه برقرار نماید تا بدین وسیله بتواند بر کشور هندوستان دست یابد.

فتحعلیشاه هم همواره در صدد بود که راهی پیدا کند و گرجستان و سایر شهرهای از دست رفته را از چنگ دولت روسیه تزاری بیرون بیاورد. فتحعلیشاه توجه دولتین انگلیس و فرانسه را بدربار خود مغتنم شمرده بهر يك از آندو دولت وعده مساعدت و همراهی میداد مشروط بر اینکه آنها هم در بازگرفتن گرجستان او را کمک نمایند. بنابراین دولتین انگلیس و فرانسه در جلب رضایت دربار ایران با یکدیگر سخت رقابت میورزیدند اما فتحعلیشاه فقط با یکی از آن دو دولت میتوانست دوست و متحد شود و برای اولین مرتبه دولت ایران با انگلیسها که خطر حمله افغانها ایشان را ترسانیده بود نزدیک شد و در سال ۱۸۰۰ میلادی «سرجان ملکم» از طرف انگلیسها

مأمور دربار ایران شده با هدایای بیشمار در تهران بحضور شاه رسید ولی در موقع مذاکره «سرجان ملکم» اظهار کرده بود در مقابل کمکی که برای پس گرفتن گرجستان دولت انگلیس میکند باید دولت ایران نیز جزیره خارک و بعضی بنادر دیگر خلیج فارس را بدولت انگلیس واگذار کند بعلاوه اتحاد ایران و انگلیس مانع دیگری هم داشت و آن عبارت از این بود که چون دولتین روس و انگلیس بر ضد ناپلئون با یکدیگر متحد بودند قطعی بنظر میرسید که دولت انگلیس در موقع جنگ ایران و روسیه نمیتواند بدولت ایران کمک مؤثری بنماید .

بنابراین فتحعلی‌شاه از تقاضاهای دولت انگلیس ترسیده ناگزیر گردید که از اتحاد با آن دولت صرف‌نظر نماید و برای انجام مقصود خود بجانب فرانسه متوجه گردد. مسئله مهمی که بیشتر اتحاد دولت ایران را با فرانسه تسهیل می نمود این بود که در اینموقع روابط فرانسه با روسیه کاملاً تیره شده با یکدیگر در حال جنگ بودند .

با این ترتیب روابط دوستی بین فتحعلی شاه و ناپلئون برقرار گردید و ناپلئون بناپارت چندین هیئت تجارتي با ایران روانه نمود منجمله در سال ۱۸۰۲ میلادی هیئت تجارتي بریاست (سیاستیانی) به تهران فرستاد و مقصود دولت فرانسه این بود که باتفاق دولتین عثمانی و ایران اتحاد مثلثی بر علیه دولت روسیه تشکیل دهد و خود ناپلئون هم از راه ایران به هندوستان حمله نماید ولی دولت عثمانی قلباً مایل نبود که روابط ایران و فرانسه صمیمی باشد .

بالاخره فتحعلی شاه نماینده‌ای از طرف خود بدربار فرانسه اعزام داشت و در «فین کنشتین» بحضور ناپلئون رسید و پس از مذاکرات زیاد عهدنامه اتحادی در سال ۱۲۲۱ هجری برابر با سال ۱۸۰۷ میلادی بین ایران و فرانسه منعقد گردید .

بموجب این عهدنامه فتحعلی شاه قبول کرد که در حمله به هندوستان به ناپلئون کمک کند و ناپلئون هم متعهد گردید که عده‌ای از افسران فرانسوی را برای تربیت ارتش و تنظیم امور نظام ایران بصورت ارتش اروپائی بایران اعزام دارد و همچنین در پس گرفتن شهرهای ایران از روسیه فتحعلی شاه را یاری نماید .

چندی بعد از بستن این پیمان عده‌ای از افسران فرانسوی بریاست « ژنرال گاردان » وارد تهران شدند و بلافاصله شروع با اصلاحات قشونی کرده حتی يك کارخانه توپریزی هم در اصفهان دایر کردند.

ولی در خلال این احوال فرانسویها متوجه شدند که تسخیر هندوستان از راه ایران برای ناپلئون و دولت فرانسه خیلی مشکل بنظر میرسد و بایستی راه سهلتری را درپیش بگیرند؛ از طرفی هم ناپلئون با (آلکساندر اول) امپراطور روسیه سازش کرده از طرف دیگر انگلیس‌ها هم از اتحاد ایران و فرانسه سخت درهراس افتاده دست بکار تحریکات در دربار ایران شده بودند بنابراین ناپلئون اقدامات خود را در ایران دنبال نکرد و تعهدات خود را در ایران فراموش نمود بعلاوه در کار هیئت اعزامی فرانسوی وقفه حاصل شد. انگلیسها هم این پیش آمدهای سیاسی را مغتنم شمرده پشت سرهم سفرائی باهدایای بسیار بدربار ایران میفرستادند که مجدداً روابط دوستی را برقرار نمایند.

با این احوال فتحعلی‌شاه زبربار تقاضاهای دولت انگلیس رفت دستور داد که کشتیهای انگلیسی را که برای تصرف جریره خارک دربنادر ایران لنگرانداخته بودند از آبهای ایران خارج نمایند. والی فارس نیز در این هنگام با سفیر انگلیس (سرجان ملکم) که باهدایای زیادی به بندر بوشهر آمده بود ملاقات کرد. سفیر نامه برده صریحاً وعده داد که دولت انگلیس بمنتظور کمک بدولت ایران حاضر است که بر علیه تمام دشمنان ایران حتی دولت روسیه بدولت ایران مساعدتهای مؤثری بنماید ولی فتحعلی‌شاه از وفاداری نسبت بفرانسه صرفنظر نمیکرد و بسفیر فرانسه مقیم تهران اطمینان داد که نسبت بدوست بزرگ خود ناپلئون وفادار است.

در خلال این اوضاع رفته رفته دولت ایران متوجه گردید که فرانسویها تعهدات خود را نسبت بایران فراموش کرده اند حتی بمحض ورود سفیر انگلیس بتهران هیئت افسران اعزامی فرانسوی که در خدمت ارتش ایران بودند بدون اجازه ایران را ترك و بطرف فرانسه رهسپار شدند با این ترتیب ایران در مقابل دشمن خود دولت روسیه بکلی تنها ماند و از طرفی هم انگلیسها برای برقراری روابط حسنه بانواع وسائل و تهدیدات

و پیش‌کشیهای وافر خود را بدربار ایران نزدیک کردند بنا براین فتحعلیشاه ناگزیر گردید که با دولت انگلیس سازش نماید باین معنی که انگلیسها بالاخره موفق شدند که در سال ۱۲۳۸ هجری قمری برابر با سال ۱۸۱۴ میلادی عهدنامه‌ای بادولت ایران منعقد نمایند .

بموجب این عهدنامه انگلیسها متعهد شدند که اگر دولت ایران بادول همسایه خود وارد جنگ شود مادامی که در حال جنگ است انگلیسها بایران کمک مؤثری بنمایند و در سال مبلغ دوست هزار تومان پول بایران بپردازند. همچنین در جای دیگر همان عهدنامه ذکر شده بود که اگر دولت ایران بافغانستان لشکرکشی نماید علاوه بر اینکه انگلیسها بیطرف بمانند بعنوان کمک افسرانی نیز بایران اعزام دارند که درحقیقت تسخیر افغانستان با مساعدت آنها برای ایران انجام پذیرد. پس از بسته شدن این پیمان عملاً مشاهده شد که در دوره‌ی دوم جنگهای ایران و روس انگلیسها در باطن امر ایران را بجنگ با دولت روس تحریص و تحریک کرده ولی در موقع عمل برخلاف پیمان خود از هرگونه مساعدت خودداری نمودند حتی افسرانی را که برای تربیت قشون بایران اعزام داشته بودند ناگهان احضار کردند و بالنتیجه جنگ بشکست ایران تمام شد و عهدنامه‌ی شوم ترکمانچای (۱۲۴۳ قمری هجری برابر سال ۱۸۲۸ میلادی) بآن جنگها خاتمه داد و سرحد فعلی مرز ایران و روس معین گردید .

پس از این شکست فتحعلی‌شاه بکلی امیدش از دوستی و سازش با دولت انگلیس قطع گردید و چاره‌ئی جز سازش و دوستی با دولت روسیه را ندید لذا از ادامه جنگ با آن دولت صرف‌نظر کرد و روز بروز بر روابط حسنه افزوده تمام هم خود را صرف تسخیر هرات گردانید و ولیعهد عباس‌میرزا را مأمور لشکرکشی و فتح هرات کرد ولی همینکه عباس‌میرزا بحدود هرات رسید و جنگ درگرفت عباس‌میرزا که مبتلا به امراض ریوی بود (بیماری سل) کسالتش شدت کرد و نتوانست دیگر در اردو توقف نماید ناچار فرزند خود محمد میرزا را مأمور جنگ و محاصره هرات گردانید و خود بقصد ادامه معالجه بمشهد عزیمت نموده و چون بیماری وی قابل معالجه نبود در آنجا درگذشت. پس از فوت عباس‌میرزا محمد میرزا بدون اخذ نتیجه محاصره‌ی هرات را رها

کرد و بجانب مشهد روان گردید ولی در صدد بود که مجدداً بهرات لشکر کشی نماید، در خلال همین احوال فتحعلی شاه او را بتهران احضار و به پاس خدمات عباس میرزا و طبق عهدنامه ترکمانچای که سلطنت باید در خانواده عباس میرزا باشد او را بولیعهدی خود انتخاب و بمقر ولایت عهد (تبریز) اعزام داشت.

سال بعد از این وقایع فتحعلی شاه فوت کرد و محمد میرزا بسلطنت رسید محمدشاه نیز روابط دوستانه خود را بادولت روسیه توسعه داد، روسها در دربار او نفوذ کامل یافتند و چون هرات معبر و کلید فتح هندوستان بشمار میرفت محمدشاه را تحریص و تحریک کردند که آن خطه را تسخیر نماید.

محمدشاه نیز در سال ۱۲۵۳ هجری قمری با مساعدتهای معنوی دولت روسیه شخصاً بمحاصره‌ی هرات شتافت ولی دولت انگلیس از دست یافتن ایران بهرات سخت در هراس افتاده از طرفی هم طبق پیمانی که با ایران بسته بود رسماً نمیتوانست جز بیطرفی کامل طریق دیگری را در پیش بگیرد و در امور افغانستان مداخلاتی نماید لذا در این موقع بزحمت افتاد و بناچار برخلاف پیمان خود محرمانه افغانیها را بچنگ و مقاومت در مقابل ایران وادار کرد و حتی بوسائل غیرمستقیم افسرانی بافغانستان فرستاده روحیه آنها را در مقابل ایرانیان تقویت میکردند و از هرگونه مساعدتهای معنوی و مادی دریغ نمی نمود معیناً دولت ایران هرات را محاصره کرد و مدت این محاصره نه ماه بطول انجامید حتی چیزی نمانده بود که آنجا تسخیر گردد. انگلیسها همینکه کار محاصره هرات و تسخیر افغانستان را برای ایران سهل دیدند برخلاف عهد و پیمان خود بحمايت افغانیها برخاسته ناگهان اعلان جنگ بدولت ایران دادند و کشتیهای جنگی خود را بجزیره خارک فرستادند محمدشاه نیز موقتاً ناگزیر دست از محاصره هرات برداشت و فوراً سفیری بارو با اعزام و بیانیهای در وین و دیگر شهرهای ممالک اروپا منتشر کرد و خلاف رویه‌های دوستی انگلیسها را بدنیا اعلام نمود (این موضوع بطور مفصل در تواریخ دوره قاجاریه ذکر گردیده است).

این بود روابط سیاسی و طرز عمل دوره فتحعلی شاه و دوره محمدشاه که در

تواریخ دوره قاجاریه و تواریخ دیگر بتفصیل ضبط گردیده است.

پس از فوت محمد شاه سلطنت بناصرالدین شاه رسید و چون شاه بیش از ۱۶ سال نداشت زمام اداره امور کشور یکسره بدست میرزاتقی خان امیرکبیر افتاد. امیرکبیر نیز که سوابق سیاسی و نقض پیمان و بیوفائی دولت انگلیس را نسبت بایران مشاهده کرده بود ناگزیر گردید که همان سیاست اواخر دوره فتحعلیشاه و دوره محمدشاه را اتخاذ نماید و موقتاً با دولت روسیه بطور محرمانه سازش کند باین معنی که خیلی بطور مخفی با دولت روسیه پیمان اتحادی منعقد ساخت و در صدد برآمد که پس از اصلاح وضع قشون ایران هرات را تسخیر و پس از تسلط بر آنجا بهندوستان لشگرکشی نماید، برای نیل بدین مقصود مقدمات کار را رفته رفته فراهم و پیش‌بینی می‌کرد چنان‌که بعدهای از تجار ایرانی مقیم هندوستان بطور محرمانه دستور داده بود که پولهایی بعنوان وام و غیره در آنجا قرض بدهند و روابط خود را تا هر اندازه که ممکن است با هندیها توسعه بدهند تا در موقع خود نتایج مطلوبی از آن بدست آید.

این بود افکار و مقاصد امیرکبیر در اوائل صدارت خود ولی پس از چندی که از صدارتش گذشت نسبت بدولت روسیه هم بدبین شده صرف نظر از تصمیم اولیه خود بفکر افتاد که قبل از تسخیر هرات یا بعد از آن بترکستان نیز حمله نماید و مقدمتاً بطور سری و محرمانه باوخان خیوه وارد مذاکره شد که اوهم در این موضوع با دولت ایران هم آواز گردد و در موقع لشگرکشی مزاحمتی برای ایران فراهم ننماید و در صورتی که موافقت نمایند بدو آخان خیوه را از سر راه بردارد سپس بجانب ترکستان لشگرکشی نماید.

بنابراین امیرکبیر جداً تصمیم گرفت که هم نسبت بدولت روسیه و هم نسبت بدولت انگلیس با بیطرفی کامل توازن سیاست خارجی خود را حفظ نماید و چون هیچیک از آنان را بی‌نظر نسبت بایران نمیدانست لذا بهیچ یک از آنان تمایل خصوصی نشان نمیداد تا موجب فعالیت و رقابت دیگری نشود.

در این مورد برخی کورکورانه بدون آنکه باسرار سیاسی واسناد تاریخی اندک

توجهی کرده باشند بفهم خود و نسبت کرده گاهی او را متمایل بدولت انگلیس و گاهی متمایل بدولت روسیه دانسته‌اند در صورتیکه اصولاً تمایلی نسبت به پیچیک از دو دولت نداشته و در موقع محاوره و مذاکره ابداً تسلیم نمایندگان آنها هم نگشته و گاهی هم اگر فشارهایی از هر دو طرف وارد آمده امیرکبیر با جوابهای دیپلماسی آنها را متقاعد کرده تسلیم اراده آنها نشده است.

مهمترین سندی که در این باره میتوان ارائه داد گزارش رسمی وزیرمختار بوزارت خارجه انگلیس میباشد، در کتاب «مورخان خاورمیانه» دوستد مهم نقل شده است که بخوبی صحت مطالب بالا را اثبات میکند «جستین شیل» وزیرمختار انگلیس در نامه مورخ ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹ به پالمستون وزیر خارجه انگلیس می نویسد: «احساسات امیرعلیه روسهاست ولی این دلیل نمیشده که با ما موافق است... هدف اصلیش اینست که از نفوذ روس و انگلیس در ایران بکاهد و وضع آنها را در انظار مردم تنزل بدهد»^۱.

وزیرمختار انگلیس در نامه دیگر مورخ ۲۴ ژوئن می نویسد: «وزیرمختار روس نظر دوستانه‌ای نسبت بامیرکبیر ندارد. زیرا امیرزاتقی خان تسلیم وی نمیگردد»^۲ امیرکبیر حتی در پاره‌ای از موارد و لحظات باریک سیاست باندازه‌ای نقشه خود را خوب طرح میکرده که حدی بر آن متصور نیست، چه در بعضی از مواقع تاریک و حساس بیاسخ نمایندگان خارجه طوری جوابهای نرم و در عین حال دندان شکن میداده که آنان از درخواست خویش صرفنظر میکردند.

چنانکه گویند وقتی سفرای دولتین روس و انگلیس بوسیله امیرکبیر از ناصرالدین شاه تقاضاهائی کرده بودند که اجابت آن بزیان کشور تمام میشده است امیرکبیر برای انصراف آنان و دفع الوقت درخواستهای سنگین آنان با قیافه ملایم گفته بود: این پادشاه جوان و کم تجربه و مستبد می باشد. چون درخواستهای شما فوق طاقت فهم و ظرفیت فکری شاه است ممکن است متغیر شده و در این صورت

۱- اسناد سیاسی وزارت خارجه انگلیس مجموعه ۶۰/۱۴۶

۲- اسناد مزبور مجموعه ۶۰/۱۴۵

علاوه بر اینکه کاری انجام نخواهد شد نتیجه بعکس گرفته میشود .

بهر اینستکه مدتی صبر کنید و اندکی در موضوع درخواست‌های خود تخفیف قائل شوید، تا من کم کم مطلب را با شاه مذاکره نمایم و موافقت او را بگیرم، بهمین جواب آنان را از درخواستهای خویش منصرف گردانید و بدین طریق دیپلماسی و جواب پلتیک مآب زیربار درخواستهای زیان‌آور آنان نرفت .

اینکه امیر کبیر بهیچیک از نمایندگان خارجی مقیم دربار ایران تمایل خصوصی نشان نمیداده کاملاً واضح و از اسنادی که ذیلاً ذکر میشود بخوبی مطلب روشن است و دیگر جای هیچگونه تردید و اشکالی باقی نمیماند اسناد زیرعین رونوشت‌نامه‌های امیر کبیر میباشد که بناصرالدین شاه نوشته و اصل آن فعلاً در کتابخانه مجلس موجود است).

نامه امیر کبیر بناصرالدین شاه

«قربان خاکپای مبارکت شوم دستخط همایون زیارت شد مقرر فرموده بودند که فردا یکساعت بعد از ظهر ایلچی بیاید خبر کردم اما چنان میدانم که بیکار نباشد بیک دو چیز حدس میزنم اگر طرف عصر کاری نداشته باشند بیرون تشریف بیاورند میخواستم عرض بکنم که مبادا فردا جوابی برخلاف مصلحت دولت خودتان بفرمائید در باب فقره نانی حضوراً عرض میشود زیاده جسارت نورزیده الامر همایون»

ایضاً

هو

قربان خاکپای همایونت شوم دستخط همایون زیارت شد مقرر فرموده بودند که چرا دیر بیرون آمدم خیر امروز از چهار ساعتی بیرون آمده بودم و بامیرزا سعید و میرزا مصطفی مشغول تحریرات چاپاران و مهر کردن کتابچه آذربایجان بودم معلوم است وزیر مختار انگلیس عاشق ملاقات این بنده نبوده برای امرهات و خان باباخان خونساری آمده بود آن سواد را میرزا محمد حسین نوشته بود در جوف عریضه ارادت فریضه فرستادم زیاده جسارت نورزید الامر همایون»

قربان خاکپای همایون مبارکت شوم
 دستخط همایون که مایه افتخار بود زیارت کرده اولاً انشاء الله
 در سواری به وجود مبارک خوش گذشته که مایه راحتی این
 غلام همان است ثانیاً فدوی هم به کن رفته والده را دیده اولاً
 زیاد شکسته شده ثانیاً معلوم است ایام فراق و اینهمه گرفتاری
 من و قال قال مردم دردل دارد. تا عصری آنجا بودم و یک
 ساعت از شب گذشته وارد این جاشدم انشاء الله والده هم فردا می
 آید دریاب یزد دوکاغذی که سردار داد درجوف عریضه به
 حضور همایون فرستادم و تفصیل را خود خاکپای همایون عرض
 خواهم کرد رفتن یکصدسوار همان است که عززخان خاکپای
 همایون عرض کرد تغییر فوج بزرگوار خود عرض می کند آنوقت
 هرچه رای مبارک علاقه گرفت معلوم است اجرای حکم همایون
 را خواهد کرد

الامر همایون مطاع
 حانیه - دیگر کاغذی سربازی از فوج ششم از مشهد به
 یکی از ادمهای این غلام نوشته بود فرستادم مطالعه فرمایند.

درد در بر سواری خوش گذشت
 و نسیم به است ثانیاً فردا می آید
 والده بزرگوار را
 ثانیاً معلوم است ایام فراق
 زیاد شکسته شده
 در دل مردم دارد تا عصری آنجا بودم
 در یک ساعت از شب گذشته وارد این جاشدم
 انشاء الله والده هم فردا می آید دریاب
 یزد دوکاغذی که سردار داد درجوف عریضه
 به حضور همایون فرستادم و تفصیل را خود
 خاکپای همایون عرض خواهم کرد رفتن
 یکصدسوار همان است که عززخان خاکپای
 همایون عرض کرد تغییر فوج بزرگوار خود
 عرض می کند آنوقت هرچه رای مبارک
 علاقه گرفت معلوم است اجرای حکم
 همایون را خواهد کرد

ایضا کافور از خورشید شوم
در این تاریخ به نوبت جا
مردم را با هم میسریم

در قتلید خبر

قربان کجا پیران شوم

قربان خاکبای همایونت شوم
از قراری که خیر رسیده جعفرقلی خان سرتیب با فوج ابوابی جمعی
خودعیال سالار و اصف الدوله و بقیه اولاد آنها را می آورد د
تزدیک هم رسیده است که دوروز دیگر وارد می شوند لازم شد
که مراتب را به عرض حضور اقدس همایون برسد تا هر طور که
امرومقرر فرمایند معمول شود اگر مقرر می فرمایند به شهر
طهران بیاورند و یا به جای دیگر ببرند به به هر چه رای انور
علاقه گیرد عمل خواهد شد
الامر الاقدس الاعلی مطاع

و نه
الله
و نه

بافج ابراهیم خردیال با هر دو اصف الدوله و...

مرآورد و تفویک ام رسیده ۱۰ م مردد

همه مراتب را به عرض حضور اقدس همایون

مرآورد و تفویک ام رسیده ۱۰ م مردد

باید در نزد یکایک در بر نه به هر چه از عذر آمد

مکتب کائنات
در کتب باریک و نازک

پند و گمان نه در غیب و جوارک
پیر سره نمیدانم

ببر هر دور در جوارک نصیب
تا آنکه بهر غایت

امر و زجر در زور و جوارک
در هر دو عالم

روزگار موقوف کم و بیش
در هر دو عالم

کار و خوار و غنی
در هر دو عالم

قرآن و کتاب
در هر دو عالم

در هر دو عالم
در هر دو عالم

در هر دو عالم
در هر دو عالم

در هر دو عالم
در هر دو عالم

در هر دو عالم
در هر دو عالم

در هر دو عالم
در هر دو عالم

در هر دو عالم
در هر دو عالم

در هر دو عالم
در هر دو عالم

در هر دو عالم
در هر دو عالم

در هر دو عالم
در هر دو عالم

در هر دو عالم
در هر دو عالم

در هر دو عالم
در هر دو عالم

مجلس
مجلس
مجلس

مجلس
مجلس

مجلس
مجلس

مجلس
مجلس

مجلس
مجلس

مجلس
مجلس

مجلس
مجلس

مجلس
مجلس

مجلس
مجلس

مجلس
مجلس

مجلس
مجلس

مجلس
مجلس

مجلس
مجلس

مجلس
مجلس

ایضاً هو

«قربان خاکپای همایونت شوم دستخط همایون را زیارت کرد مقرر فرموده بودید که امروز چه میکرد دیشب تا نزدیک صبح نشسته حساب گذشته فیروز میرزا را تمام کرده صبح را تا بعد از ظهر با چراغعلی خان مشغول اتمام کار اصفهان بود بعد را باگراف صاحب به تفصیلی که فردا بخود خاکپای همایون عرض خواهد کرد ، باز امروز از وزراء دو کاغذ در باب حدود رسید که صبح بنظر همایون میرسد زیرا الواط را فردا باید حاجی علیخان بنظر همایون برساند حالا اسکندر خان را خواستم که برود جای مشق را معین کرده صبح ژود آن را خاکپای همایون معروض دارد زیاده جسارت نورزیده»

ایضاً هو

«قربان خاکپای همایونت شوم دستخط همایون زیارت شد احوال این غلام را استفسار فرموده بودید امروز صبح حمام رفتم بعد از حمام اول طمس (۱) صاحب آمده دو ساعت با او بودم بعد گراف (۲) آمد و تا غروب بود از همان ماجرا باز تفصیلی مذکور ساخت زیاده تازه ای نبود که خاکپای همایون عرض نماید باقی الامر همایون مطاع)

ایضاً هو

«قربان خاکپای همایونت شوم احوال این غلام را استفسار فرموده بودید. از تصدق سرقبله عالم روحنا فداء خوبست در بالاخانه بقدر یکساعت است مشغول قیام و قعود هستم امروز از راه مرحمت شیخ الاسلام تبریز را احضار بفرمایند استدعا دارد

۱- منظور از طمس صاحب نماینده سیاسی انگلیس بوده است .

۲- گراف نماینده سیاسی دولت روسیه بوده است.

که میرزا محمدعلیخان را حکم بفرمایند که آمد و رفت فرنگی‌ها را زودتر بکند بعد از مراجعت آنها از این دیوانخانه آنوقت بنای سلام بزرگ شود قدری سلام دیرتر با نظم تر بهتر است زیاده جسارت نوزیده باقی‌الامر همایون»

ایضاً

هو

«قربان خاکپای مبارک همایونت شوم حالا نوشته حضور همایون دادم که بنا بود بایلچیها نوشته شود چون حالا میرزا محمد علیخان از منزل فرنت صاحب مراجعت کرد قرار به تغییر يك لفظ شد (۱) لهذا خاکپای همایون جسارت میشود قبل از اینکه بدستخط همایون لفظی مقرر فرمایند همانرا بفرمایند نزد این غلام بیاورند تا تجدید شود که امشب فرستاده شود باقی‌الامر همایون.»

ایضاً

هو

«قربان خاکپای همایون مبارکت شوم دستخط همایون زیارت شد بلی گراف بنا بود امروز بیاید الی حال نیامده هر آن منتظر هستم هر جواب که آورد بدون آنکه چیزی بنویسد عرض میکند باری باعتقاد و عقل ناقص این غلام این عمل معلوم از اول خوب نبوده و الی آخر خوب نخواهد بود ولی اگر شما هم بنائی در این باب نگذارید چاره‌ای ندارید ظاهراً دست نکشند حالا مثل ضرر است آدمی هر قدر ضرر را کم کند مفت اوست بلی حکیم انگلیسی اینجا بود پاره‌ای حرفها با او داشتم که خود خاکپای همایون عرض خواهم کرد زیاده جسارت نوزیده.»

۱- ظاهراً بین دولت ایران و دولت انگلیس عهدنامه یا نوشته و یادداشتی در جریان مذاکره و اتمام بوده انگلیسها يك کلمه را می‌خواستند تغییر دهند، امیرکبیر بشاه دستور می‌دهد که مبادا قبول کند و اگر خواست کلمه‌ای اضافه نماید بفرستد نزد امیرکبیر.

قربان خاکهای همایون مبارکت شوم
دستخط زیارت شد اولاً خیر تازه فرموده بودید چه

خبری تازه تر از نقل ارمنی است که یکماه است
عمراينفلام را به آخر رساند و هیچ نوع نمی توانم به

انجام برسانم درباب سواری اگرچه دیروز می فرمودید
بعدازظهر اما حالا دیدم که به صبح خیر فرموده اند

انشاءالله تعالی مبارک است باقی الامرهمایون

ان شاء الله تعالی مبارک است باقی الامرهمایون

ان شاء الله تعالی مبارک است باقی الامرهمایون

ان شاء الله تعالی مبارک است باقی الامرهمایون

ان شاء الله تعالی مبارک است باقی الامرهمایون

ان شاء الله تعالی مبارک است باقی الامرهمایون

ان شاء الله تعالی مبارک است باقی الامرهمایون

ان شاء الله تعالی مبارک است باقی الامرهمایون

ان شاء الله تعالی مبارک است باقی الامرهمایون

ایضا

هو

«قربان خاکپای همایون مبارکت شوم تابحال باتفاق میرآخور مشغول اوضاع خان خانان بودم که خود مفصل آنرا خاکپای همایون عرض خواهم کرد مقرر فرموده بودند که میخواهی سوار شوی بلی دیشب حرفی از زبانم بیرون رفت اما معلوم نیست که بتوانم ، بعد از رفتن وزیرمختار انگلیس اگر فرصت ومیل داشته باشند شرفیات می شوم و اوضاع جدید ارامنه و گفتگوئی که در میان هردو کونسول اتفاق افتاده عرض می شود در باب قورخانه وافواج خراسان هیچ کوتاهی ندارم امروز با آجودانباشی قرار آنرا تمام می نمایم زیاده جسارت نورزید.»

ایضا

هو

«قربان خاکپای همایون مبارکت شوم دستخط همایون زیات شد اولاً در باب سپاهها لازم است مختصر جوابی نوشت، در باب ارامنه حالا که جواب جناب وزیر مختار روسیه را نوشته فرستاد اما بنمک قبله عالم روحنا فداه که کار اینطور مشکل میگردد وفدوی را بالمره از نوکری و خدمت دیوان باز داشته اند دیشب بسکه نشسته ام حالا ناخوش هستم در باب میرزا آقاخان جواب سؤال او طولانی است زبانی باید عرض نمایم باقی الامر همایون.»

ایضا

هو

«قربان خاکپای همایون مبارکت شوم دستخط همایون زیارت شد فردا صبح انشاءالله زودتر تشریف بیرون خواهند آورد زیرا که امروز با فرنت صاحب قرار شد که فردا یکساعت بظهر مانده وزیر روس بحضور همایون با فرنت صاحب بیاید وما نوکرها هم بطوریکه عرض خواهم کرد در حضور همایون باشیم نقارخانه لازم نیست اما حکم توپ وا حالا خبر کردم که انشاءالله بعد از رفتن وزیرمختار هم سلام شود و

هم شليك و امشب فرامین بهمه ممالك معروسه نوشته می شود که صبح چاهار ببرد
باقی الامر همایون» .

ایضاً

«قربان خاکپای مبارکت شوم - دستخط همایون را زیارت کردم مقرر فرموده
بودید که خدا نکرده امروز در دسر داشته اند خداوند عالم انشاء الله درد شمارا نصیب
ما نوکرها نماید دیگر اینکه عریضه دیر عرض کردم تا وقت غروب با وزیرمختار
انگلیس در جواب و سؤال بودم بدیهی است چه خستگی و کسالتی دارم
اگر تفصیل حرفها را مستحضر باشند در باب حدود با حاجی عبدالکریم و
اسطاسکو و مداخله های کنسول تبریز بود . در باب سامی افندی بسیار خوب
این غلام هم گفتم میرزا محمدعلیخان جواب نامه را بنویسد و خود او هم روز چهارشنبه
شرفیاب شود زیاده جسارت نورزید الامر همایون مطاع»

ایضاً

هو

«قربان خاکپای همایون مبارکت شوم دستخط همایون زیارت شد احوال این
غلام را استفسار فرموده بودید از تصدق قبله عالم روحنا فداه بدنیت . تازه ئی نبود
که خاکپای همایون معروض دارد جناب وزیرمختار روسیه بلی دیروز آمد صحبت
ایشان طولانی است که سوای عرض زبانی بنوشتن درست نمی آید، بدیهی است فردا
خاکپای مبارک معروض خواهد داشت - زیاده جسارت نورزید.»

ایضاً

هو

«قربان خاکپای همایون شوم دستخط همایون زیارت شد لفظی از راه
مرحمت فرمایش فرموده بودند اگر چه جسارت است اما می توانم خاکپای مبارک
عرض نمایم که شما پیش افتاده این فرمایش را می فرمائید زیرا که من در عالم نوکری
از شما چشم داشته و دارم که مدت العمر خیال خودتان را در حق این غلام تغییر ندهید
اگر این غلام خیال خود را بحرف لغو مردم تغییر میداد زود بحضور مبارک نمی آمد و
جسارت بعرض نمی کرد از فضل خدا و از صداقت نوکری خود امیدوارم که تا عمر دارم

ذره خیال خود را در نوکری و ارادت خاص و بندگی بوجود مبارک همایون در عوض
مرحمتهایی که دیده‌ام تغییر ندادم بل روز بروز زیاده‌نمایم انشاءالله از طرف همایونهم
همین امیدمست وزیر مختار نمی‌دانم بچه ملاحظه آمدن امروز خود را موقوف
کرده گراف را فرستاده عذر خواسته در میانه پاره‌ای حرفها که معلوم بود
مطلب سازی بود ذکر کرده که مقصود معلوم نشد اگر حیاتی باشد فردا خاکپای
همایون عرض خواهد کرد باقی الامر همایون مطاع»

هو

قربان خاکپای همایون مبارکت شوم از غروب که آمدم اول دو کاغذ وزیر مختار
انگلیس در باب ارامنه و سیاهها رسید که با صد هزار من عسل نمیتوان خورد و مرا
بشدت حیران کرده بعد میرزا آقاخان و میرزا محمد علیخان را نزد او فرستاده هنوز
برنگشته‌اند ثانیاً از يك ساعت از شب گذشته گراف آمده در باغ موسی جان نشسته
که الان هم آنجاست باکمال تشدد جواب میخواهد، بمرتضی علی چنان حیران هستم
که نه شیری بخاطرم هست نه پدر شیری بعد از آمدن میرزا محمد علیخان نوشتجات
وزیر مختار را بحضور میفرستم، کاغذهای خراسان را امشب میرزا سعیدخان می‌نویسد
بعد از تمامی بحضور مبارک میفرستم زیاده جسارت نورزید.»

ایضاً

هو

«قربان خاکپای همایونت شوم دستخط همایون زیارت شد احوال این غلام
را استفسار فرموده بودید بلی صبح با این هوا بخانه میرزا آقاخان رفته حالاً مراجعت
کردم در بالاخانه مشغول گفتگوی با نواب بهرام میرزا هستم در حساب فارس - دیگر
آدم گراف و طمسون صاحب انگلیسی جفتی وارد شده که میخواهیم امروز تو را ببینیم
نقل حدود است باری بدو ساعتی وعده دادم از این قرار شرفیابی مشکل است مرخص
میفرمایند بمنزل برود نمی‌دانم اگر بر فرب نباشد فردا بدولت و اقبال سوار می‌شوند زیاده
جسارت نورزید باقی الامر همایون.»

ایضاً

هو

«قربان خاکپای همایون مبارکت شوم - کاغذهای عباسقلی خان رسید در
باب گراف بلی آمد نکول از تخلیه‌ی آشوراده بود و صحبت طولانی است که

در دو جلد نوشته نخواهد شد و چنان خسته هستم که بنمک قبله عالم روحنا فداء شعور ندارم و فردا هم حکماً جواب می‌خواهند فردا قبل از ظهر که با اصطلاح نهاری که مجلسی ماند خورده شد خود شرفیاب می‌شوم بشرط حیات مفصل عرض می‌کنم تا هر چه رأی مبارک علاقه‌گیرد جواب نوشته شود باقی الامر همایون» .



با ملاحظه اسناد تاریخی که در بالا ذکر شد و با توجه بمسئله جزیره آشوراده و قضیه خان‌خیوه و سفارت رضاقلیخان هدایت بخوارزم که هر دو موضوع ضمن نگارش این تاریخ در دستور آینده ماذکر خواهد شد حقایق دورنمای سیاسی وضع ایران در دوره صدارت امیر کبیر بخوبی مجسم و روشن خواهد شد و دیگر هیچ جای شبهه و تردیدی باقی نمی‌گذارد و همین اقدامات و افکار امیر کبیر بوده که دولتین انگلیس و روس را که هر یک بنوبه از نبوغ فکری و قدرت روزافزون امیر کبیر اندیشمند و هراسناک ساخته بود بر آن داشت که منافع خودشانرا بهر طریقی ممکنست در افغانستان و ترکستان و غیره حفظ نمایند و بوسایل غیر مستقیم در دربار تحریکات نمایند و امیر کبیر را از کار برکنار گذارند!



یکی از مسائل مهم و خطرناکی که میرزا تقیخان امیر

کبیر در بدو زمامداری خود با آن مواجه بود مسئله قیام و

فتنه محمد حسنخان سالار در خراسان بود که در آن دوره

قیام سالار

در خراسان

حتماً مردم‌دبری مانند میرزا تقیخان امیر کبیر لازم داشت تا بتواند این مشکل مهم و بزرگ را حل کند. زیرا قیام سالار در بدو سلطنت ناصرالدین‌شاه شانزده ساله قیام بزرگی بود و امیر کبیر بود که قرار و آرام را از خود برید و همت بقلع و قمع آن گماشته با حرام کردن خواب و آسایش بر خود آن منطقه را امن ساخت .

خانواده‌ی آصف‌الدوله مورد توجه و سرسپردگی انگلیسها بودند. وزیر مختار انگلیس در تهران طی گزارشی که روز ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸ بوزیر خارجه‌ی انگلیس چنین می‌نویسد: ... آصف‌الدوله خود و تمام افراد خانواده‌اش همیشه و کاملاً در اختیار دولت انگلستان بوده‌اند و اینان از خدمتگذاران صدیق ما میباشند» (۱).

این قیام از زمان سلطنت محمدشاه و قتل قائم مقام فراهانی ریشه گرفته روز بروز بروحامت و اهمیت آن افزوده شده بود تا بالاخره با تدابیر و توانائی میرزا تقیخان بکلی و برای همیشه از بین رفت اینک بذکر چگونگی پیدایش و خاتمه این وقایع میپردازیم تا خوانندگان گرامی متوجه اهمیت آن بشوند .

محمد حسنخان سالار فرزند الهیارخان آصف الدوله دولو از بزرگان سلسله قاجار و دائی محمدشاه بوده است عباس میرزا نایب السلطنه در مکاتبات خود ارجمندی عنوان او را می نوشت و محمدشاه در مکاتبات خود او را خالوی اعز کامکار و الاتبار خطاب میکرد. پدر الهیارخان آصف الدوله محمدخان از بزرگان ایل قاجار و هرگاه گذشت و مساعدت او نبود سلطنت آقا محمدخان پانمیگرفت زیرا هنگامیکه آقا محمدخان از روسای ایل قاجار قول می گرفت که با او مساعدت و همراهی نمایند عدهی زیادی از بزرگان ایل قاجار محمدخان پدر الهیارخان را مناسبتر از آقا محمدخان خواجه می دانستند ولی خود او باتمام قوا به آقا محمدخان خواجه کمک و مساعدت نمود تا آقا محمدخان بسلطنت رسید بهمین مناسبت هم آقا محمدخان با ولقب امیر کبیر داده بود.

این سوابق و طول مدت ایالت و فرمانروائی این خانواده در خراسان و دیگر نزدیکی آنها بانگلیسها و بیماری محمدشاه و کم سنی ولیعهد ناصرالدین میرزا و تشویق بعضی از روسای ایلات و عشایر سالار را بخیال انداخت که تاجی را که جدش بخشیده بود پس بگیرد .

انگلیسها به الهیارخان آصف الدوله صدارت محمدشاه را وعده داده بودند زیرا در زمان سلطنت فتحعلیشاه مدتی سمت صدارت او را داشته است. پس از قتل فجیع میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی آصف الدوله که والی خراسان بوده با عجله خود را به تهران رسانید و انتظار داشت که فرمان صدارت ایران جهت او صادر شود اما محمدشاه که از سرور او بانگلیسها بی اطلاع نبود حاج میرزا آقاسی معلم خود را بر او ترجیح داد و آصف الدوله مایوس و ناراضی از تهران بمشهد مراجعت کرد و پس از چندی فرزند خود حسنخان سالار را بجای خود بایالت خراسان گماشت و خود راه تهران پیش گرفت و همینکه سالار شروع بکار قیام کرد باتفاق زوجه خود که خواهر محمدشاه بود بعنوان زیارتخانه کعبه از ایران خارج گردیده بمکه معظمه و پس از آن در عتبات توقف کرد .

حسنخان سالار ب فکر افتاده بود که اگر موفق شود خود پادشاه ایران گردیده اگر هم نتواند لااقل خطه خراسان را از ایران جدا کرده کشور مستقلی تشکیل و خیال انگلیس‌ها را از بابت افغانستان راحت و خراسان منطقه‌ای حایل بین ایران و افغانستان باشد. گرچه در اوایل امر این سرکشی و طغیان یا ادعای تاج و تخت در خفا بود ولی هر قدر بیماری محمدشاه شدت می‌کرد ظهور و بروز این طغیان هم‌زیادتر میشد تا بالاخره حاج میرزا آقاسی و محمدشاه بتنگ آمده سالار را از ایالت خراسان عزل و حمزه میرزا برادر محمدشاه را بایالت خراسان اعزام داشتند. بمحض انتخاب حمزه میرزا بایالت خراسان تمرد و طغیان سالار علنی شد و چندین سال دوام داشت که بذکر چگونگی آن می‌پردازیم :

سالار نخست با جعفر قلیخان گرد شاملو متحد گشته تصمیم گرفتند که کلات را تصرف نموده ذخایر و اندوخته خود را بدانجا منتقل کرده تا هرگاه کار مشکل شد و در مقابل قوای دولتی نتوانستند مقاومت کنند بدانجا پناهنده شوند. در این موقع محمد ولیخان ناچار و مصطفی قلیخان همدانی با سربازان قراگوزلو و آقا جان بیک سرهنگ فوج و مصمصام خان برای حفظ و حراست کلات در آنجا اقامت داشتند. حسن خان سالار خطی بمردم کلات نگاشت و مردم را بخلع سلاح قوای دولتی و دستگیری آنان تشویق کرد. همچنین دستور داد محمد خان آقای چلائی (یکی از سرکردگان) با قوای ورزیده خود دروازه کلات معروف بدروازه ارغون شاه را تصرف کرده نیز دستور دیگری بیهامیر اصلان خان و پسرش که (از سرکردگان بودند) صادر کرد دروازه تفته را فروگیرند. برای دروازه دیگر کلات سلیمان خان دره جزی را مأمور داشت. این نقشه بخوبی عملی شد و ناگهان قوای سالار بدروازه‌های کلات حمله ور شده در آن واحد دروازه‌های کلات بتصرف آنان درآمد و قوای دولتی که هرگز چنین تصویری نمیکرد محصور گردیده ناچار بقلعه لك گنبد که قلعه مستحکم کلات است گریخته حصاری شدند.

سالار بقوای دولتی پیغام کرد که پناهنده شدن در این قلعه از عقل بدور و در حقیقت جان خود را برایگان بر سر این کار باختن است. کسی را باشما کاری نیست از این حصار

بیرون آید و راه خویش پیش گیرید قوای دولتی چون راه را از هر طرف مسدود دیدند از قله بیرون آمدند .

هنوز چند گامی از اطراف قلعه بیرون نرفته بودند که قوای سالار بر سر ایشان تاخته بدو آنان را خلع سلاح کرده سپس همگی آنان را تا خبوشان کوچ دادند در خللی که خبر تصرف کلات بدربار میرسید سالار به جمع آوری قوا و تجهیز عشایر و ایلات خراسان پرداخته قوای نسبتاً کافی تهیه و فرمان داد عده ای از آنان بعنوان مقدمه الجیش تا نزدیکی بسطام پیش روی کنند . اما از این طرف همینکه شاه از این قیام مطلع شد ابراهیم خلیل خان سلماسی را با دو عرابه توپ و چند فوج سرباز سوار و پیاده بطرف خراسان بدفع فتنه سالار مأمور و اعزام داشت .

در اطراف شهر بسطام دو سپاه در غره شهر رمضان ۱۲۶۳ هجری قمری با یکدیگر تلافی کردند جنگ سختی بین طرفین در گرفت بالنتیجه قوای سالار با آنکه از لحاظ عده بر قوای دولت برتری داشت عقب نشینی اختیار کرده در قلعه مستحکم آصف آباد متمرکز شده منتظر قوای امدادی سالار گردید . در این موقع سالار با بیست و پنج هزار نفر سپاهی از مشهد حرکت و تازمینان اسب بتاخت و چون خبر شکست قوای خود را دریافت کرده بود عده ای سوار زبده بکمک آنان فرستاده از طرف دولت نیز مجدداً محمد علی خان ماکوئی با چهار فوج سرباز زوده عرابه توپ بکمک قوای دولتی فرستاده شد .

مجدداً جنگ دیگری بین قوای سالار و قوای دولتی در اطراف ده ملادر گرفت و دوازده هزار سپاه سالار شکست خورده تا میامی عقب نشینی اختیار کرده بقوای سالار که در میامی بود پیوستند و چون دربار از وخامت اوضاع بیم ناک بود محمد شاه برادر خود حمزه میرزا را با چهار عرابه توپ و پنج هزار سرباز مأمور فتح خراسان و دستگیری سالار نمود .

حمزه میرزا که فرماندهی قوای دولتی را داشت با سپاه خود بطرف میامی در حال پیش روی بود تا در اراضی از میان سالار و قوای او تلافی کرد جنگ در گیر شد و هنوز چند تیر توپ خالی نشده بود که در قوای سالار تشنجی روی داد و گروه گروه از قوای دولتی امان

خواسته تسلیم شدند - بعضی از پسرهای سالار نیز فرار را برقرار ترجیح داده از میدان نبرد جاخالی کردند. سالار که خبر فرار پسرهایش و تسلیم و فرار عده‌ای از قوای خود را شنید بقیه پسرهای خود را برداشته بطرف جوین عقب نشست و در آن اراضی در قلعه‌ی جغتای فرود آمده رحل اقامت افکند تا اگر در آنجا نیز نتوانست مقاومت کند بطرف کلات رفته حصار می‌شود و قبلاً هم یکی از پسرهای خود را با مقداری زروسیم و مال و منال بدانجا اعزام داشته بود اما مردم کلات چون از سوء سلوک و رفتار قوای سالار و جماعت شادلو در رنج و شکنجه بودند همین که خبر شکست و عقب نشینی سالار را شنیدند بر قوای سالار در کلات شوریده همگی آنان را خلع سلاح نموده و بحفاظت قلعه پرداختند وقتی سالار از خبر دست رفتن کلات آگاهی یافت ناچار با عده‌ای از سواران خود و مقداری زر و سیم مسکوک راه آقخال که در خاک ترکمان و مرکز قبائل توقتمش است پیش گرفت و برئیس آن قبیله قرا اوقلان وارد گشت. از آنطرف حمزه میرزا بدنبال سالار روان بود که کار او را یکسره کند.

در این موقع دو اتفاق غیر منتظره می‌افتد که حمزه میرزا ناچار از تعاقب سالار دست برداشته روانه شهر مشهد شد. و آن هنگامیکه شهر مشهد در تصرف سالار بود عده‌ای توپچی و سرباز دولتی از بیم سالار به صحن مقدس مشهد پناهنده شده متحصن گردیده بودند پس از فرار سالار از تحصن خارج شده بفکر تصفیه حساب و انتقام افتادند و اشرار و طرفداران سالار را مورد تعاقب قرار داده مزاحم عده‌ای زیاد از مردم شده رفته رفته مردم به تنگ آمده بر علیه سربازان و توپچی‌ها قیام و کار بزد و خورد می‌کشد. بالنتیجه بیست و چند نفر سرباز و توپچی بقتل میرسند بقیه از ترس مردم بارگشهر مشهد گریخته حصار می‌گردند ناچار حمزه میرزا برای اینکه جلوی سالار را خالی نگذاشته باشد در اطراف تربت حیدریه و ترشیز دو فوج سرباز ماکوئی و یک فوج سرباز با چهار عرابه توپ گذاشته خود بطرف مشهد حرکت میکند و روز هفده ذی‌قعدة وارد مشهد شده بنظم آن شهر می‌پردازد.

اما پس از رفتن حمزه میرزا سربازان ماکوئی بعلت انتساب با حاج میرزا

آفاسی و خوی زشت و پلیدی که سربازان داشتند دست تعدی از آستین بیرون آورده و اموال مردم را بغارت برده و از تعرض اهل و عشیرت مردم فروگذار نکردند.

بطوریکه ناسخ التواریخ میگوید: «سربازان ماکوئی هر یک جداگانه در اموال و ائمال و دختران و پسران مردم طمع بستند و بهوای نفس کار کردند و کامراندند مردم بوزنجرده بجان آمده در نهانی یکدیگر را دیدار کردند.»

ناچار مردم در مقام دفاع برآمده به سالار نامه نوشتند که تو در آفتخالی راحت نشسته ای و مردم گرفتار سربازان ماکوئی.. خود را هر چه زودتر برسان و ما تا آخرین نفس دوش بدوش تو جنگ خواهیم کرد و انتقام خود را از قوای دولتی خواهیم گرفت.

سالار از این موضوع شاد خاطر گشته فوراً با عده ای سوار زبده حرکت کرد. جنگ سختی بین او و قوای دولتی در گرفت عده زیادی از سربازان کشته و در حدود پانصد نفر از سربازان اسیر و عده ای هم خویش را با قلعه ای کرم خان رسانده متحصن شدند.

قوای سالار دیگر متعرض متحصنین قلعه نشده بادل قوی بطرف بوزنجرده تاختن بردند و شبانه خود را نزدیک بوزنجرده رسانیده از رسیدن خود بمردم شهر اطلاع دادند مردم آن ناحیه که از ظلم و تعدی سربازان ماکوئی بجان آمده بودند چون این مژده بشنیدند مانند دیو دیوانه بخروشیدند و همان شبانه مسلح شده نخست بجانب دروازه ها حمله بردند و هر کس از سپاهیان دولتی را که حافظ دروازه بودند با تیغ و خنجر پاره پاره کرده قلاع شهر را متصرف و سپاه سالار را بشهر در آورده آهنگ تصرف ارگ شهر که مرکز سپاه دولتی بود نمودند - سپاه دولتی نیز از قلاع ارگ بمدافعه پرداخته زدو خورد خونینی در گرفت و مدت پانزده روز این زدو خورد ادامه داشت تا اینکه خبر بمشهد رسید حمزه میرزا دوفوج سرباز و دو عرابه توپ و همچنین به ایل زعفرانلو فرمان داد که به کمک قوای دولتی شتافته تا خود برسد.

قوای دولتی با طرف بوزنجرده رسید زدو خورد شروع شده بود که شاهزاده

حمزه میرزا از عقب با قوای کافی خود را رساند. قوای سالار که تاب مقاومت نداشتند ناچار مجدداً بطرف آقخال عقب نشینی اختیار کرده از این پس بین قوای او و قوای دولتی مرتباً زد و خورد و هرچندی طرفین ب فکر شبیخون افتاده جنگ و گریز میکردند بالاخره سالار بطرف سرخس شتافته مشغول تهیه سپاه و جمع آوری افراد برآمده از امیربخارا و سایر رؤسای نقاط سرحدی استمداد می طلبید چنانکه بهمن میرزا برادر محمدشاه که والی آذربایجان بود و داعیه سلطنت داشت باطناً با سالار متحد شده ب فکر افتاده بود که بجای برادر بنشیند و برای پیش بردن منظور خود با حکومت کردستان که از اقوام خود بود متحد گشته در فکر قیام و اقدام بود که دربار ایران از این موضوع مسبوق گشت فوراً دستور داد خسروخان گرجی محرمانه با آذربایجان رفته بهمن میرزا را گرفته بتهران بیاورد خسرو خان باهشت هزار سوار از زنجان بطرف آذربایجان حرکت کرد. بهمن میرزا که بوسیله بعضی از کسان خود در دربار ایران از این ماجرا مطلع شد محرمانه و بی راهه طریق تهران گرفت تا قبل از اینکه دستگیر شود خود را بشاه رسانده از تعقیب و تعرض مصون بماند ولی پس از ورود بتهران هرچه خواست با حاج میرزا آقاسی و محمدشاه ملاقات کند میسر نشد و چون کار را بر خود سخت دید ناچار بسفارت روس در تهران پناهنده شد .

سفیر روس پرنس دالغورکی بشفاعت نزد محمدشاه رفت بالاخره قرار بر این شد که حساب دوره حکومت او در آذربایجان رسیدگی و پس از تصفیه حساب بخارج از کشور برود و بهمین نحو هم عمل شد به تفلیس شتافت بهر حال موضوع قیام سالار همچنان بحال خود باقی بود تا محمدشاه فوت کرد و در هر قسمت از مملکت شورش و قیام تازه ای ظاهر میگشت.

نویسنده ناسخ التواریخ عنوان وقایع را چنین شرح میدهد !

« شورش مردم بروجرد بر جمشیدخان ماکونی - شورش مردم کرمانشاهان بر مجبعلی خان ماکونی - آشفتهگی مملکت فارس و شورش مردم شیراز بر حسین خان نظام الدوله - ذکر آشفتهگی شهریزد - شورش کرمان - در آمدن سالار

بمشهد مقدس و محصور شدن حمزه میرزا - قضیه قره‌الین - آغاز فتنه
ملاحسین بشرویه - مقاتلت جماعت بابیه دربار فروش - آغاز فتنه ملامحمد
علی زنجانی و مقاتلت او با سپاه سلطانی» اینها و نظیر اینها عنوان مطالب و
رئوس موضوعاتی است از پریشانی اوضاع ایران هنگام تسلط ناصرالدین
شاه و ظهور میرزا تقیخان امیرکبیر که میبایست یکایک آن مشکلات را حل و آرامش
را در مملکت برقرار نماید علاوه اوضاع سیاسی و وضع کشورهای همجوار و توقعات آنان
و تحریکاتی که از هر طرف میشد میبایستی مورد توجه قرار گیرد.

شورش اهالی مشهد بر حمزه میرزا

سابقاً گفته شد که حمزه میرزا برای رفع اغتشاش و انقلاب بوزنجر از مشهد
حرکت کرده از طرف خود صمصام خان را با یک فوج سرباز بسمت نایب‌الحکومه
انتخاب نمود و او مردی مآل‌اندیش و با مردم با عدل و نصفت رفتار میکرد پس از چندی
عده‌ای بر او حسد برده ذهن حمزه میرزا را نسبت باو مشوب کردند. حمزه میرزا که
از بوزنجر مراجعت و در چمن‌گاه باغ توقف کرده بود صمصام خان را از مشهد احضار
و سرتیب مصطفی قلیخان همدانی را با دو فوج سرباز همدانی و افشار بجای او بنیابت
حکومت خود نصب کرد .

پس از ورود نایب‌الحکومه‌ی جدید به مشهد سربازان همدانی و افشار دست‌تعدی
با اموال مردم دراز کرده بنای شرارت را گذاشتند و بعضی از آنان بقدری در شرارت افراط
کردند که در محلات شهر نسبت بنوامیس مردم دست‌درازی کرده حتی بحمام‌های زنانه
رفته فجایعی مرتکب شده بودند. اهالی شهر و حومه اموال و زراعت و خرمن‌های خود را گذاشته
بحفظ و حراست زنان و فرزندان خود پرداختند و بیخانهای خود رفته بمراقبت مشغول گشتند
خبر ناامنی شهر و قتل و غارت و اعمال منافی عفت سربازان وحشی در مردم ایجاد عصبانیت
کرد و این خبر در همه جا زبانزد خاص و عام شده بود حمزه میرزا که بایستی بیش از
همه باین اخبار اهمیت دهد بنا را بر مسامحه قرار گذاشته و کمترین اقدامی نکرد تا کار
تجری سربازان بجائی رسید که سربازان برای تهیه علوفه و آذوقه بهره‌وقریه‌ای که

میرفتند هر چه می یافتند بغارت گرفته مراجعت میکردند.

اهالی مشهد و حومه شهر و حتی خطه‌ی خراسان از این ماجرا رنجیده خاطر شده ب فکر مقاومت و دفاع برآمدند. از طرف دیگر میرزا محمدخان پسر آصف الدوله که بعد از فرار سالار با خانواده آصف الدوله و سالار در صحن حضرت رضا (ع) پناهنده گشته بود و در این موقع هم در آنجا میزیست از نارضایتی مردم استفاده کرده اشخاص مهم و سرشناس شهر را يك يك در صحن ملاقات و آنها را بقیام و اقدام تشویق و ترغیب میکرد. در همین موقع در چمن گاه باغ به حمزه میرزا خبر دادند که سالار و جعفر قلیخان شادلو قوای زیادی از ترکمانان برداشته از سرخس تا آق دربند پیش روی کرده اند و اراض خان سرخسی یکی از سرکردگان سرخس هم برای غارت و غنیمت گرفتن بآنها پیوسته و همچنان در حال پیشروی میباشد. حمزه میرزا ابتداءً عده‌ای از سواران عراقی را فرمان داد که بجلو آنها شناخته مانع پیشرفت آنان گردند بعداً نیز عده‌ای سرباز پیاده و سوار و چند عرابه بکمک فرستاد. سپاه دولتی و قوای سالار در ناحیه‌ای موسوم به ارض نظر با یکدیگر مصادف شدند جنگ خونینی بین آنان در گرفت و قوای دولتی شکست سختی خورد و عده‌ای بدست قوای سالار اسیر شدند - خبر شکست قوای دولتی بمشهد رسید اهالی شهر که از فرط تعدی و قتل و غارت و هتك ناموس سربازان بجان آمده منتظر فرصت بودند یکباره قیام کردند نخست یکعده پنجاه نفری مجهز شده در شب بیست و پنجم شهر رمضان از صحن مقدس رضوی بیرون تاخته راه بازار را پیش گرفتند و بطلب کلانتر شهر شتافته اما او را در مقر خویش نیافتند چه ابراهیم سلطان که از طرف حمزه میرزا سمت شهننگی (کلانتری) را داشت باتفاق یکی از مجتهدین و عده‌ای دیگر از بزرگان شهر در خانه یکی از اعیان بمیهمانی رفته بودند پس از محل موعود مستحضر شدند بدانجا شتافته ابراهیم سلطان را از میان مهمانان بیرون کشیده قطعه قطعه کردند و هر پاره او را به يك دروازه شهر آویختند بعضی دیگر از آنعده را مقتول کرده راه خانه حاجی میرزا عبدالله متولی باشی آستانه را پیش گرفتند و او را در بستر خواب گرفته کشان کشان بمسجد گوهر شاد آوردند میرزا محمد

خان بگلربیگی که یکی از سران شورش بود چون چشمش به متولی باشی افتاد، از در خشم با آن عده گفت: هنوز او را زنده نگه داشته اید؟! لاجرم او را بیک سوی کشیده در دهلیز مسجد گوهرشاد سرش را از تن جدا کردند سپس در آن شب در هر خانه ای که گمان میرفت سربازی خفته باشد هجوم بردند و هر کس از سربازان رامی یافتند بقتل میرساندند همچنین مراقبین و محافظین برج های شهر و دروازه ها را تماماً دستگیر و مقتول ساختند فقط گروهی از سربازان از این مهلکه بیرون جسته راه صحن را پیش گرفته متحصن و در آنجا بر بام صحن رفته سنگر کرده بمدافعه پرداختند. شورشیان اطراف صحن را گرفته راه آب و نان را بر آنها بستند. سربازان پس از یکی دو روز ناچار تسلیم شدند و عده ای را بقتل رسانده و عده ای را به ترکمانان فروختند و چون شهر را در دست گرفتند قاصدی سریع السیر بجانب سالار فرستادند که دیگر از بهر چه معطلی راه مشهد را مرچه زودتر پیش گیر که کار بمراد توست و علمای شهر بدو نوشتند که ما از این پس اطاعت حمزه میرزا و سپاه او را نخواهیم کرد زیرا ایشان را از شریعت اثناعشری بیرون میدانیم از بهر آنکه سربازان بحمام زنان رفته اند و با زنان مردم زنا کرده اند. یکی دو تن از سران سپاه حمزه میرزا که در شهر برای حاجتی آمده بودند از بیم جان خود بارگ دولتی رفته متحصن شدند و شرح ماوقع را به حمزه میرزا گزارش دادند.

حمزه میرزا که از شورش مردم و قتل سربازان مطلع شد فوراً راه مشهد را پیش گرفت اهالی شهر نیز که از آمدن حمزه میرزا مستحضر شدند عده ای سواره و پیاده داوطلب جنگ شده بر حمزه میرزا و قوای او ضربتی زدند مقداری اموال و اثاثیه و مهمات او را غارت کرده مظفرانه بشهر مراجعت کردند. اما والی خراسان حمزه میرزا چون راه ورود بشهر را مسدود دید راه بگردانید و از دامن کوه سنگی طی طریق کرده خود را با عده ای از سپاهیان بقلعه ارگ مشهد رسانید بقیه قوایش در خارج شهر سنگرکنده در آن جای گرفتند. اهالی شهر که بفتوای پاره ای از علما این جنگ را جهاد میدانستند از دروازه نوغان بیرون تاخته با سپاه دولتی مشغول نبرد شدند ولی در این هنگام عده ای از اهالی شهر مقتول گشته بشهر بازگشتند حمزه میرزا مصطفی خان سرتیپ را با عده ای از سربازان

مأمور کرد باطراف رفته عذوفه و آذوقه تهیه نمایند اهالی شهر که از مأموریت او مطلع شدند عده‌ای بتعاقب آنان شتافته جنگ سختی بین آنان در گرفت مصطفی قلیخان سرتیپ در این جنگ مجروح گردید و ناچار دست خالی مراجعت کرد. حمزه میرزا که کار را سخت دید چندین نوبت با اهالی شهر پیغام کرد که دست از مبارزه بکشند و سراطاعت پیش آرند اما هیچکس دعوت او را نه تنها اجابت نکرد بلکه فرستادگان او را اجازه مراجعت ندادند ناچار روز دیگر فرمان حمله بشهر را صادر کرد سربازان از محله‌ای که مشهور بسرشور است حمله کردند و آن محله تا بازار و حمام شاه را بتصرف در آوردند و بی تأمل و بدون چون و چرا قسمتهای متصرفی را بباد قتل غارت داده و بر هیچ مردوزنی رحم نکردند اهالی شهر که این رفتار را مشاهده کردند برای حفظ جان و مال و ناموس خود جان بر کف دست گرفته متحداً از فراز بامها و پس دیوارها بدفاع و جنگ پرداختند و عده زیادی از سربازان را مقتول بقیه را متواری ساختند و تا قلعه ازگ آنان را عقب نشانند و برای آن که دیگر سربازان را قدرت حمله نباشد خندقی در میان شهر و قلعه ازگ حفر کرده سنگر بندی محکمی کرده بدفاع نشستند حمزه میرزا در خشم شده فرمان داد تا توپها را به طرف شهر قرارداد و شهر را بمباران کنند و چند روز و چند شب (بقول نویسنده ناسخ - التواریخ - چون باران بهار تگرگ مرگ بر آن شهر بیاید) شهر را در زیر آتش توپ خانه گرفتند.

سالار که برای جنگ با قوای دولتی از هر طرف ب فکر جمع آوری سپاه بود و بهمین منظور جعفر قلیخان کردشادلو را بهرات فرستاده بود تا اگر بتواند از یار محمدخان والی هرات استمداد کند بمحض اینکه اخبار مشهد باورسید بلاد رنگ با چند هزار سوار ترکمن و عده‌ای از سران ترکمن روانه مشهد شد و خود را بحومه شهر رسانید. اهالی مشهد که خبر رسیدن یار محمدخان را شنیدند بر تهور و جلالت آنان افزوده شد و حومه‌ی شهر را نیز از تصرف قوای دولتی خارج کرده در دست گرفتند و قوای حمزه میرزا را محاصره کردند قوای حمزه میرزا از لحاظ علوفه و آذوقه سخت در مضیقه افتاد و هر وقت میخواستند برای تهیه آذوقه و علوفه اقدام نمایند ناچار بودند با چند عرابه توپ و عده‌ای زیاد سوار باطراف

فرستاده مختصری علوفه و آذوقه تهیه نمایند. در همین موقع قاصدی که خبر مرگ محمد شاه را بحمزہ میرزا میبرد بدست قوای سالار اسیر شد و نامه او را گرفته از وقایع پایتخت مستحضر شدند. سالار عین نامه را با قاصدی نزد حمزہ میرزا فرستاد و پیغام کرد که پادشاه شما وداع جهان گفت و این جنگ دیگر برای کیست صلاح آنست که جنگ را ترک گوئیم و طریق مراجعت گیری از این پس تاج و تخت ایران سزاوار من است بتو و سپاه تو پاداشی شاهانه خواهم داد و مقام ارجمندی بتو تفویض خواهم کرد.

حمزہ میرزا جواب منفی داد. باری خبر مرگ شاه در بین مردم شایع گشت و مردم پیش از پیش سالار پیوسته قوی دل گشتند. بعلاوه در همین اوان خبر رسید که جعفر قلیخان کردشادلو بایار محمدخان والی هرات را با سپاهی فراوان برداشته بطرف مشهد در حرکت است این خبر نیز روحیهی قوای دولتی را تضعیف و برعکس سپاه سالار را قویتر ساخت و یکباره سپاه دولتی در تنگی آذوقه و علوفه افتاد و کار بجائی رسید که تغذیه سربازان دولتی بیشتر اوقات از گوشت اسب و استر بود و برای جلوگیری از دستبرد قوای سالار ناچار مواشی خود را بدرون قلعه آرگ برده و بواسطه تنگی جابقدری هوای قلعه راعفن کرده بود که زندگی در آن بسیار مشکل و غیر قابل تحمل بود.

اماد در همین موقع یار محمدخان والی هرات محرمانه از جعفر قلیخان میرزا بزرگ قرائی یکی از محارم خود را بنزد حمزہ میرزا فرستاد و پیغام داد که مقصود من از این مسافرت جز مساعدت تو و اطاعت از دولت ایران نبوده، بهره فرمائی فرمانبردار خواهم بود.

باری یار محمدخان با جعفر قلیخان تا باراضی جام طی مسافت کرد و از آنجا مجدداً و مخفی از جعفر قلیخان نامه ای بحمزہ میرزا نوشت که تصور نشود من بمدد سالار آمده ام بلکه بقوای دولتی خواهم پیوست برای رد گم کردن نیز نامه ای بسالار فرستاد که من فردا بشهر مشهد درمی آیم از بهر من سرائی در میان شهر تعیین کنید تا بدانجا وارد شوم. حسن خان سالار چهارباغ مشهد را تعیین کرد و دستور داد عده ای از اعیان و اشراف و علما و سادات شهر از دروازه بیرون شده باستقبال یار محمدخان بروند ولی چون

باو رسانده بودند که یار محمدخان با حمزه میرزا ساخته و میخواید باو بپیوندند در معیت استقبال کنندگان سپاه کافی روانه کرد و دستور داد که اگر یار محمدخان قصد پیوستن بلشگر حمزه میرزا را نمود ممانعت کنند و با او در جنگ شوند و اگر بشهر درآمد در تکریم و احترام او خودداری نکنند.

روز دیگر اهالی شهر با استقبال شتافتند اما یار محمدخان بجعفر قلیخان گفت من نخست باید بقلعه ارگ وارد و ارگ را متصرف شوم سپس بشهر خواهم آمد بر جعفر قلیخان گریه مسلم بود که این سخن را از روی حقیقت نمیگوید ولی قدرت مخالفت هم نداشت یار محمدخان همچنان راه را طی میکرد تا سردوراهی شهر و قلعه ارگ رسید عنان اسب بجانب ارگ برگرفت از دروازه ارگ نیز حمزه میرزا عده ای از سران سپاه با چند عرابه توپ با استقبال او فرستاده بود. اهالی شهر که این وضعیت را مشاهده کردند بطرف او حمله بردند جنگ سختی در گرفت و یار محمدخان جنگ کنان از دامن کوه سنگی بطرف ارگ براند و ناگهان سپاه حمزه میرزا بکمک یار محمدخان شتافت و اهالی شهر ناچار عقب نشسته راه شهر را پیش گرفتند و جعفر قلیخان کرد شاملو را نیز محبوساً با خود آورد در لشگر حمزه میرزا زندانی گردید: یکی دوروز که از این ماجرا گذشت و کار آذوقه دچار زحمت شده بود یار محمدخان سپاه سواره افغانی را برداشته بقلعه گلستان رفت و مقداری علوفه و آذوقه حمل کرده بمحصورین قلعه آورد. اهالی شهر از این موضوع مسبوق شدند و چون کینه او را در دل گرفته بودند منتظر فرصت شدند تا اگر نوبت دیگر از قلعه بیرون شود از او انتقام بگیرند چند روز بعد همینکه یار محمدخان از قلعه ارگ بیرون آمد قوای سالار بکمک مردم شهر سر راه بر او گرفتند جنگ خونین و سختی بین آنان در گرفت سرانجام فتح با مردم شهر شد یار محمدخان ناچار بعقب نشینی گردید حتی توپخانه خود را جای گذاشته بقلعه ارگ در آمده حصار ی گردید. با این ترتیب اقامت سپاه حمزه میرزا و یار محمدخان در کنار شهر روز بروز مشکل تر میشد بالاخره یار محمدخان به حمزه میرزا پیشنهاد میکند که بهتر آنست که از مشهد بجانب هرات رهسپار شویم و زمستان را در آن سرزمین بسر ببریم علوفه

و آذوقه سپاه را من شخصاً عهده دار میشوم تا آنگاه پادشاه جدید در پایتخت جلوس کرد و زمستان هم پایان آمده با سپاه فراوان مراجعت و کار را یکسره کنیم.

حمزه میرزا نیز در این سخن با او هم عقیده شد و دستور داد اسبهای توپخانه را شماره کرده باندازه اسبها توپخانه را حمل و بقیه توپها را که قادر بحمل آن نبود خورد کرده از حیز انتفاع انداختند تا بدست دشمن نیفتد. در این هنگام که عازم سفر هرات بودند جعفر قلیخان کرد شاملو تعهد کرد که اگر او را رها سازند بشهر رفته يك صد رأس اسب و پانصد شتر بآبار علوفه و آذوقه برای حمزه میرزا بفرستند تا بسیج سفر هرات کنند حمزه میرزا پیشنهاد و تعهد او را پذیرفته خلعتی بدو بخشید و او را روانه شهر کرد لکن نتوانست بعهده خود وفا کند زیرا مردم شهر و سالار با تعهد او مخالف بودند. حمزه میرزا یکی دوروز دیگر توقف کرد پس از آنکه از خلف عهد جعفر قلیخان مسبوق گشت عمارات قلعه ارگ را ویران کرد و هر چه باقی مانده بود آتش زده از آنجا کوچ کرده راه هرات را پیش گرفت قوای سالار و سران ترکمن بتعاقب آنان پرداخته ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند همینکه از اراضی جام گذشتند قوای سالار نیز طریق مراجعت پیش گرفت در رباط نیشابور با سپاه خود اتراق کرد در این هنگام بیشتر قسمتهای خراسان در تصرف قوای سالار بود و هر جا که ممکن بود بتصرف خود در میآورد چنانکه از نیشابور به فرزند خود امیر اصلانخان دستور داد که با جمعی از سواران بچناران رفته و آن اراضی را بتصرف درآورد امیر اصلانخان نیز بسهولت چناران را گرفت و با سپاهی کافی بخیوشان حمله برد و آنجا را نیز متصرف گردید.

فرا سامخان ایلخانی سامخان ایلخانی و ابوالفیض خان فرزندان رضا قلیخان زعفرانلو
 از رؤسای ایل زعفرانلو در زمان سلطنت محمد شاه بر حسب امر
 و خدمات او بدولت دولت مأمور بتوقف در تهران و تقریباً تحت نظر بودند پس از فوت
 محمد شاه سامخان ایلخانی زعفرانلو با خود اندیشید که اگر همچنان متوقف طهران
 باشد تا ناصرالدین شاه از آذربایجان وارد پایتخت شود دولت جدید تصور خواهد کرد
 که او برادرش در طهران محبوس میباشد و تا عمر خواهد داشت در زندان باقی خواهد
 ماند پس با برادر خود مشورت کرد که بهتر است خود را بخراسان رسانده و پس از تقدیم

خدمتی بدولت و پس از آنکه شاه جدید بتخت نشست بتهران مراجعت نماید تا صدق نیت او بدولت جدید روشن و هویدا گردد. لاجرم برادر خود ابوالفیض خان را برداشته بسرعت بطرف خراسان حرکت کرد و خود را شش روزه تا حوالی سبزوار رسانید. در آنجا از فتنه و قیام سالار و استیلای او مسبوق گشت و از بیم اینکه بدست قوای سالار گرفتار نشود انتشار داد که محمد شاه فوت کرده و من بنزد سالار این خبر بمزده می برم. عده ای از دیده بانان و مستحفظین سالار که تصمیم به بازداشت و دستگیری او داشتند چون این خبر را شنیدند از دستگیری او منصرف شده قرار گذاشتند که باتفاق چند نفر سوار سامخان را بمشهد برده تا این مزده بسالار برسد. اما سامخان و برادرش در بین راه از دست مأمورین سالار فرار کرده بسراغ محمد حسن خان حاکم جاجرم که قبلا از طرف دولت حکومت آنجا را داشت رفت ولی غافل از اینکه محمد حسن خان از خویشاوندان جعفر قلیخان کردشاد لولو شکست خورده و اموالش را بغارت برده و اکنون حکومت جاجرم در دست قوای سالار است. همینکه سئوال از حال محمد حسن خان حکومت جاجرم میکنند باو نمیگویند که فرار کرده و فعلا حکومت این سرزمین در دست سالار است میگویند در این قلعه است بیا تا تورا بدانجا رهنمائی کنیم. سامخان باتفاق راهنما بطرف قلعه میرود همینکه وارد میشود در قلعه رابسته و او را بازداشت میکنند و گماشته او را از اسب پیاده همین که میخواهند لخت نمایند سامخان تفنگ خویش برگرفت و پس از چند تیر شلیک ساکنین قلعه مخفی یا فرار میکنند. سامخان نیز از قلعه بیرون پریده با اسب تا نروین بتاخت و در آنجا ده دوازده روزی توقف میکند تا از اوضاع و احوال خراسان و چگونگی و حال عشایر خراسان اطلاع حاصل کند در آنجا مستحضر میشود که قبایل زعفرانلو طریق اطاعت سالار را سپرده اند با عجله خود را بمیان قبایل میلانلو که از جمله طایفه زعفرانلوست میرساند و مشغول جمع آوری سپاه میشود.

سامخان ایلخانی مدتی در میان ایل خود می نشستند و بهر طریقی که ممکن بود جلوی سالار مقاومت میکند تا حسام السلطنه مأمور قلع و قمع سالار میشود در آنوقت به اردوی وی پیوسته خدمات مهمی انجام میدهد که پس از تصرف مشهد مورد تقدیر

و تشویق دربار واقع میشود و بدریافت نشان مرصع نائل میگردد .

اولین اقدام امیر کبیر برای رفع غائله خراسان

روز اول ذیحجه ۱۲۶۴ (یعنی نه روز پس از ورود امیر کبیر و ناصرالدین شاه بتهران) خبر انقلاب و طغیان اهالی مشهد و اتحاد و اتفاق آنان باحسنخان سالار بتهران میرسد میرزا تقیخان امیر کبیر بدو معتقد بود که با صلح و صفامیتواند

این قیام را از بین ببرد و تا ممکن است بدون خونریزی کار را بمدار او تحویل سالار تمام کند بهتر است، بهمین منظور حاجی نور محمدخان عموی سالار را برای اطمینان مردم خراسان و استمالت سالار و جعفر قلیخان کرد شادلو انتخاب میکنند و با تعلیمات لازمه او را بخراسان اعزام مینمایند.

حاجی نورمحمدخان باشتاب خود را بسبزوار میرساند و در آنجا نامه ای بسالار و جعفر قلیخان مشعر بر عواطف شاهانه و عنو اغماض اولیای دولت می نویسد و متذکر میگردد که دیگر با این ترتیب صلاح در آنست که دست از عصیان برداشته طریق اطاعت پیش گیرد. این نامه در بند فریمون بسالار و جعفر قلیخان که در قفای حمزه میرزا و یار محمدخان که بجانب هرات عقب نشینی میکردند میرسد. بدیهی است سالار موقعی که حمزه میرزا در خراسان بود سالار باین قبیل پیغام و مکاتیب وقعی نمی گذاشت و خراسان را خاص خویش میدانست تاچه رسد باینکه حمزه میرزا فرار اختیار کرده و او یکه تاز خراسان شده است.

اما در جعفر قلیخان تأثیر عمیق نمود و عاقبت اینکار را خوب مطالعه کرد بالاخره تصمیم گرفت با حاجی نورمحمدخان ملاقات و وسائل ارتباط بتهران را فراهم سازد بالجمله سالار برای نظم حدود تربت حیدریه بدان اراضی شتافت و جعفر قلیخان به جانب نیشابور حرکت کرد و وقتی برسید که نور محمد خان از سبزوار بیرون آمده در حومه نیشابور در ریاط عباسی منزل کرده بود و از ورود یکدیگر مسبوق می شوند. لاجرم جعفر قلیخان با فرستادگان میرزا تقیخان امیر کبیر ملاقات و پس از مذاکرات زیاد جعفر قلیخان تسلیم و قرار میگذارند محرمانه از سالار نامه ای بطهران دائر بر اظهار اطاعت و دولتخواهی بنویسد و خود نیز طریق پایتخت را پیش گیرد. پس از سه روز که از ارسال نامه جعفر قلیخان گذشته بود سالار باتفاق دوهزار سوار و پیاده و خلیفه سلطان

آذربایجان (یکی از امیران که از دولت برگشته و با سالار متحد شده بود با چهار عرابه توپ می‌رسد و با عموی خود حاج نور محمدخان ملاقات و مذاکره شروع می‌شود حاج نور محمدخان بپسر خود زاده پیشنهاد میکند که بکنفر از فرزندان خود را با عریضه‌ای مبنی بر مغزرت خواهی بدر باز اعزام پس از آن حاج نور محمدخان وعده میدهد که من کارداران دولت راضی خواهم کرد که حکومت خراسان را با سالار واگذار نمایند. این مذاکرات ده دوازده روز بدر از اکشید تا اینکه خبر انتخاب سلطان مراد میرزا (که پس از فتح خراسان بحسام السلطنه ملقب میگردد) برادر حمزه میرزا و عموی ناصرالدین شاه به حکومت خراسان انتخاب و با شتاب بطرف خراسان در حرکت است، و چون خبردار شد که اهالی سبزوار دروازه‌های شهر را بروی حسام السلطنه بسته اند بر جلادت او افزوده میشود و مذاکرات را قطع میکنند و با سپاهی که داشت آهنگ سبزوار میکنند اهالی سبزوار که بر علیه دولت طغیان کرده بودند مقدم سالار را گرامی شمرده او را با استقبال شایان وارد شهر میکنند. حاج نور محمد خان نیز از نیشابور بسر ولایت عزیمت مینماید و روز چهارشنبه آخر صفر ۱۲۶۵ باردوی حسام السلطنه می‌پیوندد. اما جعفر قلیخان که قبلاً هم عریضه‌ای دائر بر اظهار اطاعت بدر بار فرستاده بود در نیشابور متوقف میگردد و چون خبر تصمیم تخریب اسفراین و بوزنجر درامی شنوند آشفته خاطر شده با سپاهی کافی از قوای سالار بعنوان حفظخانه و طایفه خود از نیشابور حرکت میکنند و با شتاب خود را با اسفراین و بوزنجر میرساند و با حسام السلطنه ملاقات میکنند و با پنجاه نفر سوار راه طهران را پیش میگیرند روز اول ربیع الاول ۱۲۶۵ وارد طهران می‌شود و مورد نوازش و محبت هم قرار میگیرد.

روز پنجم ذیحجه ۱۲۶۴ هجری قمری سلطان مراد

ملک‌موریت سلطان

مراد میرزا

بکر استان

میرزا که بین فرزندان عباس میرزا بر شادت معروف با سپاهی تقریباً مرکب از ۱۵ هزار سوار و پیاده و ۱۸ عراده توپ و ۱۰۰۰ بار مهمات از تهران بطرف خراسان حرکت کرد تا

به نغم استان خراسان پرداخته و حسامخان سالار را هلاک سازد و بنا بر مصلحتی میرزا تقیخان امیر کبیر دستور داد که اسکندر خان قاجار هموزاد سالار نیز ملازم خدمت

سلطان مراد میرزا باشد تا هرگاه مصلحت اقتضا کرد و سالارخواست از در صلح درآید بدون جنگ و ستیز غائله خاتمه یابد .

دخالت خارجی ها
در اجرای سالار
عمین که کار از مذاکره به مجادله و جنگ کشیده شد خارجی ها خواستند برای اصلاح بین دولت و سالار وارد شده از زد و خورد جلوگیری بعمل آورند ولی میرزا تقیخان زیر بار نمیروید و مداخله آنها را غیر قانونی و دخالت در امور کشور میدانند .

واتسون مورخ انگلیسی در تاریخ خود چنین می نویسد:
« نمایندگان دولتین روس و انگلیس حاضر شدند بنفخ سالار نفوذ خودشان را بکار ببرند تا اینکه يك موافقت رضایت بخشی بین دولت ایران و یاغیان خراسان فراهم گردد ولی امیر نظام در حالیکه از مساعدت های سابق آنها که درباره شاه بعمل آورده بودند اظهار امتنان مینموده این عقیده را هم اظهار میکرد که دخالت دول خارجی در امور ایران بمنتهای حد خود رسیده است، فعلا این اقدام آنها منافی با مقام و حیثیت دولت ایران است، بنابراین حاضر نیست از این طریق باغتشاش آنها خاتمه دهد و برای دولت ایران بهتر میباشد که اهالی مشهد را با وسائل موجود خود که در اختیار دارد آرام گردد و هرگاه در این اقدام بیست هزار نفر از قشون ایرانهم تلف شود بمراتب بهتر خواهد بود از اینکه این شهر بوسیله دستهای اجانب جزء قلمرو پادشاه ایران درآید»
مرحوم عباس اقبال آشتیانی در کتاب میرزا تقیخان امیر کبیر داستانی از کتاب «آگهی شهبان» تالیف و نگارش حاج میرزا حسن انصاری نقل میکند که خواندنی است و آن داستان این است .

« شبی در مجلس انسن با آصف الدوله شیرازی و جلوه و حاج میرزا صفای (۱)

۱- رضا تقیخان - وادکوهی معروف به حاج میرزا صفای در سال ۱۲۱۲ هـ - و متولد شده و در رمضان ۱۲۹۱ در تهران وفات نموده در صفائیه نزدیک چشمه غنی مدفون شده است .

مردی با صفای باطن بوده است پدرش محمد حسن خان از خوانین سواد کوه بوده در اوایل عمر به عتبات عالیات برای تحصیل عزیمت نموده در خدمت شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام و بعضی علمای معروف دیگر تحصیل علوم دینی و الهیات و ادبیات کرده و پس از چندی بانباس درویشی عزیمت نموده سالها در مکه معظمه و مدینه منوره برباضت مشغول بوده است . ح مکی

سخن از گذشته میداشتیم گفتند : ما نمی‌دیدیم . محمدشاه که سالها با روسیه می‌جنگید . و سالار هم در زمان او چندان قدرتی نداشت چه شد که هر قدر محمدشاه قشون فرستاد شکست خوردند و محمدشاه از غصه دق کرد و مرد ولی ناصرالدین شاه جوان شهبانی . وقتی به تخت نشست نه يك دینار پول در خزانه داشت ، نه يك سرباز و يك توپ در لشکرخانه و نه يك ولایت امن ، از اطراف سرکشان به ولایات پا از گلیم بیرون گذاشته بودند . شاه بود و تهران و تبریز . آنهم بی استعداد و نزدیک بود شوکت سالار و دیگر یاشیان با اختشاش داخلی قدرت مرکز را هم از دست شاه بگیرند . چه در فارس و بهبهان و مازندران و اصفهان نیز فتنه بود چه شد که اندک زمانی خراسان امن و هروسرخس و ترکمان تحت امر آمدند ؟

پیرمردی در مجلس بود گفت : این را از من بپرسید . این در اثر تفاوت دو جمله سخن بود ، خودم ایستاده بودم که محمد شاه پانزده فوج (منگت) سوار مستعد مکمل روانه خراسان نمود . در وقت سان دیدن به آنها شخصاً خطاب نمود : « ای سربازان و سواران ! زن و بچه خراسانیان یاغی را بشما بخشیدم بروید هر چه میخواهید بکنید . این خیر بخراسان رسیده ، همه در طفیان و عمرای با سالار فدائی وار کوشیدند و هر چه قشون رفت خلع اسلحه نموده و کشتند و باز خودم ایستاده بودم امیر کبیر که بزحمتی فوق‌العصر . چند فوج سرباز راه انداخته بود روز سان دیدن بحسام السلطنه فرمانده سپاه فرمود : مراد میرزا ! خراسان ملك شاه است و خراسانیان اولاد شاه ، تو مأموری با این سربازان بروی يك نفر حسنخان سالار را که میگویند یاغی شده بگیری و اگر شنیده شد که يك سرباز حتی يك نویرد کاه بی‌پول و بی‌رضایت از خراسانیها گرفته و تو شکم آن سرباز را ندیده‌ای شاه شکم تو را خواهد درید .

عین این کلام بخراسانیان رسید . خودشان ولایت به ولایت دروازه را بروی قشون دولتی باز کرده تا جائیکه ایلخانی با وجود وصلت کردن با سالار از او برگشته و تابع دولت مرکزی شد .

سلطان مراد میرزا با شتاب خود را بسامروود رسانید در سامروود نامه‌ای از نور-

محمدخان دریافت کرد که حمزه میرزا در ارگ مشهد تاب مقاومت نیاورده با تفریق یار محمدخان بطرف هرات رفته است. سلطان مراد میرزا به این نامه اهمیت نداد و با عجله خود را بمزینان رسانید در آنجا دو روزی توقف کرد تا علوفه و آذوقه راه را تهیه کردند و پس از دو روز از آنجا به پیش رفت خود ادامه داد تا در روز اول محرم ۱۲۶۵ خود را بحومه سبزوار رسانید و در آنجا سراپرده فرماندهی کل را برپا کردند. اهالی سبزوار که از ورود سلطان مراد میرزا با خبر گشتند دروازه های شهر را بروی او و سپاهش بستند و محتفظینی چند بر برج و باروی شهر گماشته تا اگر سلطان مراد میرزا قصد تسخیر شهر را کرد بدفاع پردازند سلطان مراد میرزا نیز توسط ملاحسن قاضی مکتوبی چند بعلماء و اعیان شهر نوشته آنها را باطاعت دولت دعوت کرده بود. امیر اصلان خان فرزند سالار که از قضیه آگاه میشود فوراً ملاحسن قاضی را گرفته او را بایکدست بشاخ درخت چنار آویزان و چوب مفصلی باومیزند. سلطان مراد میرزا هر چه صبر میکنند از ملاحسن قاضی خبری نمیرسد روز پنجم محرم ۱۲۶۵ سلطان مراد میرزا باردو فرمان حرکت میدهد از سمت غربی سبزوار کوچ کرده بسمت شرقی در زمین مصلی دستور توقف سپاه را میدهد و از آنجا که تا شهر در حدود ۳۵۰۰ متر بود مجدداً نامه های بشهر میفرستد و مردم را باطاعت دولت میخواند. در این مرتبه خطی مجهول باو میرسد که مردم خراسان از لشکر آذربایجان آنقدر وحشت و بیم ندارند که از این قبیل نامه ها رفع وحشتشان بشود بهتر آنست که از حومه سبزوار حرکت کنید و ما را بحال خود بگذارید. سلطان مراد میرزا دستور داد که تا سپاهیان سبزوار را محاصره کنند و سنگربندی نمایند توپها را بطرف شهر قرار دهند در این موقع نامه ای از سامخان ایلخانی زعفرانلو میرسد که (قبل گفتیم چگونه از تهران فرار کرد) من با ایل زعفرانلو آماده خدمت هستم و هر دستوری صادر شود اطاعت خواهد شد.

سلطان مراد میرزا قاصد او را نوازش میکند و پیغام میدهد هر چه زودتر خود را باردوی دولتی برساند. سامخان ایلخانی زعفرانلو سه روزه از خپوشان خود را با ۶۰۰ سوار باردوی دولتی میرساند (دهم محرم) سلطان مراد میرزا از پیوستن او

بسیار خوشحال میشود و چون کار آذوقه و علوفه اردوی دولتی در مضیقه بود سامخان متقبل میشود که تهیه آذوقه و علوفه را بعهده بگیرد و عدهای از سواران خود را بشش فرسخی سبزوار (کوه میش) میفرستد و مقداری آذوقه بسپاه دولتی میرساند ولی هنوز علوفه و آذوقه سپاه تأمین نشده بود که در این موقع سامخان با اطلاع فرمانده ستون دولتی میرساند که حسنخان سالار و گروهی از سپاهیان او که تا شهر سبزوار پیش از سه چهار فرسخ نیست اطراق کرده اند اگر اجازه دهید عدهای از این سپاه را انتخاب کنم و با دو عرابه توپ شبانه بسوی آنان حمله ور شوم و کار را یکسر کنم - سلطان مراد میرزا اجازه میدهد و سامخان با عدهای از سربازان آذربایجانی و عراقی باین منظور شبانه حرکت میکند ولی چون سربازانی که در اختیار گرفته بود نتوانستند بخوبی با او همکاری نمایند وقتی سپیده صبح میزند بیش از دو فرسخ به سالار و قوایش فاصله داشتند . ناچار مراجعت و هنگام بازگشت به قبیله بلوچ که در محال نیشابور ساکن بودند برخورد میکند و آنچه آذوقه و علوفه بدستشان میرسد بیاد غارت داده بطرف اردوی دولتی حمل مینمایند . چند شب متوالی برف بشدت می بارید و هیچ کس را از شدت سرما قدرت این که از این چادر بآن چادر برود نبود در این هنگام سران سپاه انجمنی تشکیل میدهند و بالاخره چنین اظهار عقیده میکنند که محاصره شهر سبزوار از احتیاط و دور اندیشی دور است بهتر آنست که بشاهروند عقب نشینی کنیم تا پس از پایان فصل زمستان یعنی در اول بهار بطرف مشهد حرکت کنیم همگی بر این عقیده متفق میشوند حتی سلطان مراد میرزا هم رأی آنان را تصویب میکند مخصوصاً که در این هنگام عدهای از سران قوای سالار با چهار صد نفر تفنگچی بمدد شهر سبزوار میرسد و در اطراف شهر و برج و قلاع آن بمراقبت می پردازند و این موضوع بر یأس و ناامیدی سران سپاه دولتی کمک میکند .

سامخان ایلخانی که مانند سایر سپاه در این انجمن شرکت کرده بود طاقت نیاورده قدم پیش می گذارد و می گوید: این چه راهی ناصواب است که همگی بر آن متفق شده اید اگر این سپاه از اراضی خراسان عقب نشینی کند خراسانی چنان دلیر شود که دیگر هیچ قدرتی برایشان پیروز نشود، دیگر آنکه اگر سپاه عقب نشینی کند در این

مسافت زیاد از سبزوار تا شاهرود هیچکس طریق مساعدت پیش نخواهد گرفت و علوفه و آذوقه بلشکر نخواهد آورد و سپاه سالار دلیرانه از پشت سر شما تاخت خواهد آورد و یکتن را زنده نخواهد گذارد. سرکردگان ستون دولتی در جواب گفتند فرض میگیریم این سخنان صحیح باشد مگر نمی دانیکه فتح سبزوار در چنین برف و سرما باتنگی آذوقه و سختی همیشه در قدرت ما نیست؟

سامخان در جواب می گوید: اگر باید از اینجا حرکت کرد شما را بخبوشان می برم و يك نيمه از خبوشانرا باختیار سپاه می گذارم تا هر وقت آفتاب طلوع و غروب میکند غذای تمام این سپاه را بعهده می گیرم و اگر این پیشنهاد مرا قبول نمیکند بزرگان سپاه و سرکردگان ستون دولتی بمن تعهد بپارند که ما این پیشنهادات سامخانرا نپذیرفتیم و از سبزوار بشاهرود مراجعت کردیم .

بالاخره سلطانمراد میرزا فرمانده ستون دولتی تسلیم نظر سامخان می شود و دستور می دهد سپاه حرکت کرده راه سر ولایت نیشابور و خبوشانرا پیش گیرند. اما سالار که از این تصمیم آگاه می شود دستور می دهد که چندتن از سرکردگان چهارصد نفر سوار زبده برداشته بقلعۀ عنبرستان که در ۱۲ فرسخی سبزوار و بر سر راه لشکر دولتی است بروند و هنگامیکه سپاه دولتی می رسد مانع از ورود آنان بقلعۀ شده و ضرب دستی هم بآنان نشان بدهند.

سپاه دولتی نیز وقتی با طرف قلعۀ رسیدند مشاهده کردند که درهای آن بسته و عدهای تفنگچی بر برجهای آن بمراقبت نشسته اند و ناگهان شروع بشلیک کردند که یکی از سربازان سر تیر مقتول گردید. سلطانمراد میرزا چون چنین دید تصمیم بفتح قلعۀ گرفت و دستور داد از سه ساعت بفروب مانده تا شش ساعت از شب گذشته توپچیان آنقلعۀ را بمباران کنند. بالاخره سپاه سالار در قلعۀ تاب مقاومت نیاورده عدهای از سران و سرکردگان فرار را برقرار ترجیح می دهند بقیۀ آنان بانفاق ساکنین قلعۀ فریاد استعانت و تسلیم بر می دارند و قلعۀ را تسلیم میکنند سلطانمراد میرزا همگی را مورد بخشش قرار می دهد ولی دستور می دهد همگی بکناری رفته آنچه در قلعۀ آذوقه بدست می آورند بین سپاه قسمت کنند.

پس از تصرف قلعه اعیان آن محال و مردم آن سرزمین که تمام پشت گرمی شان بدان قلعه محکم بود و همچون تصور میکردند که آن قلعه غیر قابل تسخیر است بکلی روحیه خود را از دست داده تسلیم سلطان مراد میرزا شده بدین ترتیب سر ولایت نیشابور مطیع قوای دولتی می گردد - سلطان مراد میرزا دستور می دهد که سپاه بطرف صفی آباد حرکت کند و آن اراضی را نیز متصرف می شود. در صفی آباد جمعی از سران موافقین سالار تسلیم قوای دولتی می شوند و حتی بعضی از آنان با تفنگچیان خود باردوی دولتی می پیوندند و با سلطان مراد میرزا بطرف اسفراین حرکت میکنند .

قوای دولتی مدت یکماه در کمال آسودگی در اسفراین توقف میکنند. میرزا تقیخان امیر کبیر و دربار که مراقب اوضاع خراسان بودند مرتباً قوای تازه نفس و پول باردوی دولتی میرساند و در ضمن تعلیمات لازم (۱) بسطان مراد میرزا ، چند فروند توپ چهارده پوند وعده ای از سربازان تعلیمات جدید دیده را بصوب خراسان اعزام می نماید .

هنگامیکه قوای دولتی در اسفراین اطراق کرده بود جعفر قلیخان کرد شاملو که از بزرگترین و رشیدترین سرکردگان و متحدین سالار بود بطوریکه قبلاً بدان اشاره شد بقوای دولتی تسلیم و مورد نوازش سلطان مراد میرزا قرار گرفته بطرف نهران حرکت میکند .

۱- هنگامی که در سال ۱۳۲۲ خورشیدی بمطالعه اسناد تاریخی اداره بیوتات سلطنتی مشغول بودم بواسطه کمی وقت و دیگر اینکه چون در نظر نداشتم که تاریخچه وقایع خراسان و قیام سالار را بطور تفصیل بنویسم بمکاتبات و تعلیماتی که میرزا تقیخان بحساب السلطنه می داده توجهی نشد هرگاه چند نامه ای که در آنجا بدست آمده بود رونوشت برداشته بودم قطعاً در اینجا بسیار جالب و برای خوانندگان ارجمند خواندنی بود . امیدوارم اگر بار دیگر دسترسی پیدا کردم از آن اسناد استفاده و ذکر خواهم کرد .

اولین برخورد
سالار با قوای
حسام السلطنه
و شکست و فرار
سالار

سلطانمراد میرزا پس از یکماه توقف در اسفراین آهنگ
تسخیر جوین و قلعه جغتای را می‌نماید در این هنگام
حکومت جوین با یکی از نواده های الهپارخان آصف الدوله
بود و او بهشتیبانی سالار تصمیم بمقاومت می‌گیرد و سیصد
نفر از سواران ترشیزی از قوای سالار باستمداد او می‌شتابند

قوای دولتی در نیم فرسخی قلعه جغتای چادرها را برسرپا کرده توقف میکنند. از
آنطرف سالار و اردویش در سه فرسخی بدون اطلاع سلطانمراد میرزا موضع
می‌گیرند. روز بعد سلطانمراد میرزا دستور می‌دهد که عده‌ای از سوارانش بادو عرابه
توپ باطراف برای تهیه آذوقه بروند همین که سواران اردوی دولتی باطراف پراکنده
می‌شوند تا در قراء و دهات اطراف آذوقه تهیه نمایند دیده بانان قوای سالار مشاهده
میکند که عده‌ای از سربازان پراکنده و سیصد نفر از آنان با دو عرابه توپ در نقطه ای که
در تیررس آنان بوده متمرکز گشته‌اند. سالار امر می‌دهد که دوهزار سوار زده برای
محاصره و دستگیری آنان بیرون بروند اولین سوار سالار که بطرف سربازان قوای
دولتی حمله می‌برد صدای شلیک توپ بلند می‌شود و فوراً سربازان پراکنده دولتی
متمرکز و بدفاع می‌پردازند و مدت شش ساعت در مقابل قوای سالار مردانه دفاع
میکند تا اینکه نزدیک می‌شود که مهمات آنان تمام شود یکی از سواران بتاخت
این خبر را بفرماندهی قوای دولتی می‌رساند.

سلطانمراد میرزا فوراً سوار شده بقوای خود دستور می‌دهد که از دنبال او
حرکت کنند جنگ سختی بین طرفین درگیر می‌شود و تلفاتی زیاد بهر دو سپاه
وارد میگردد.

بالاخره سالار تاب مقاومت نیاورده پشت بر میدان جنگ راه فرار پیش می‌گیرد
و چهار فرسخ عقب نشینی میکند. سلطانمراد میرزا نیز قلعه‌ی جغتای را گذاشته بطرف
آی قلعه که از قلاع بسیار محکم آنحدود بوده برش می‌برد. استحکام آی قلعه
بقدری زیاد بود که گونه توپ بآن کار نمیکرد و دیوارهای آن بقدری ضخیم بود که

دو مراده توپ در روی دیوار آن میتوانست حرکت کند.

سلطان مراد میرزا بمحاصره قلعه پرداخت و چون قلعه مزبور مهمات و آذوقه کافی نداشت پس از یک هفته محاصره تسلیم می شوند. سلطان مراد میرزا همگی را بخشیده و سواران ترشیزی را که در آن قلعه بودند وارد اردوی دولتی میکنند همچنین ساکنین قلعه جفتای که این خبر را می شنوند بکنفر واردوی دولتی فرستاده تقاضای تسلیم می نمایند.

حسام السلطنه پس از تعیین حکام آن نواحی بقصد تسخیر سبزوار حرکت میکند. اما سالار پیش دینی کرده قبلا بسبزوار می رود و برادر خود میرزا محمدخان بیگلربیگی و فرزند خود امیر اصلانخان را در سبزوار گذاشته چند تن از بزرگان سبزوار را بگروگان برداشته بطرف نیشابور حرکت میکند.

حسام السلطنه در نیم فرسخی سبزوار اردو میزند ولی چون برج و باروی شهر محکم بملاوه قوای کافی بدفاع آن آماده بودند و تسخیر سبزوار تا حدی مشکل بوده و . . . روزه میرزا محمدخان بیگلربیگی برادر سالار و امیر اصلانخان فرزند سالار و عدهای از سرکردگان رشید از شهر بیرون آمده با قوای دولتی مصاف داده فروب شهر مراجعت می کردند و چند روزی این زد و خورد و گیر و دار ادامه داشت تا اینکه از طهران میرزا تقیخان امیر کبیر تعدادی توپ های کالیبر بزرگ و عدهای سواره نظام و مقداری زر مسکوک و تعدادی خلعت و نشان جهت هر یک از بزرگان خراسان که خدمتی کرده بودند می فرستد و سامخان ایلخانی زعفرانلو را که خدمت گرانیهائی کرده بود به نشان مرصع سرنیپی تشویق مینماید. این خبر یعنی رسیدن قوای تازه نفس و مخلع کردن رجال خراسان در تمام نقاط خراسان پراکنده گشت جعفر قلیخان حاکم ترشیز با قوایش و همچنین مردم تربت که حاکم خود را که از طرف سالار انتخاب شده بود دستگیر و تقاضای تسلیم مینمایند. حسام السلطنه مقداری قشون با شش هزاره توپ بطرف ترشیز و تربت فرستاد و خود پس از چندی برای سرکشی و تعیین حکام بدان نواحی عزیمت نمود.

فتح سبزوار و

گرفتاری بیگنریگی

برادر سالار

پس از تصرف تربت و ترشیز نویت سبزوار رسید حسام السلطنه از ترشیز آهنگ سبزوار کرده در حومه شهر سبزوار قوای خود را به چند قسمت کرده هر قسمت را به یکی از دروازه های شهر اعزام داشت و فرمان داد که سپاهیان سنگربندی کرده آماده جنگ باشند. هنوز زدو خورد شروع نشده بود فرمانده مدافعین ارگ سبزوار مصطفی قلیخان نامه ای به سلطان مراد میرزا نوشت و از او امان خواست و متذکر شد که اگر عده ای سپاهی بفرستی ارگ را بتو تسلیم خواهم کرد. حسام السلطنه نیز عده ای را مأمور کرد و روز چهارم ربیع الثانی ارگ دولتی را تصرف کردند. پس از تصرف ارگ مردم شهر چنان آشفته خاطر شدند که همه از خود بی خبر شده بودند. امیر اعلان خان فرزند سالار با اسب در کوچه و بازار می تاخت و برای اینکه خود را از تنگ و تا نینداخته باشد فریاد میزد مردم مردانه مبارزه و دفاع کنید و بهر یک از دروازه های شهر که برای فرار روی می آورد دروازه را بسته میدید ناچار بدروازه دیگر روی می آورد بالاخره با تبر قفل یکی از دروازه ها را شکسته بطرف نیشابور فرار کرد. سامخان ابلخانی با عده ای از سواران خود ده فرسخ او را تعقیب نمودند و چون نتوانستند او را دستگیر نمایند ناچار مراجعت کردند. اما میرزا محمدخان بیگنریگی و جمعی دیگر از سران قوم به مسجدی رفتند و تحصن اختیار کردند، سپاهیان مسجد را گرفتند و همگی را دست بسته نزد حسام السلطنه آوردند. حسام السلطنه نیز آنان را با کندوز نجیر بهتران فرستاده بدولت سپردند.

تصرف نیشابور

پس از تصرف سبزوار حسام السلطنه دستور داد که سپاه بطرف نیشابور حرکت کند روز ۲۰ ربیع الثانی قوای حسام السلطنه همین که به حومه شهر رسید حاکم نیشابور که قبلا هم از طرف اولیای دولت بحکومت آن سامان تعیین شده بود و به سالار از روی اکراه و اجبار تسلیم شده بود خود به نزد حسام السلطنه رفته خواستار گردید که عده ای بفرستد تا او شهر را تسلیم کند. حسام السلطنه او را مورد مهربانی و ملاحظت قرار میدهد و عده ای را با او مأمور میکند

تا شهر را تصرف و توپهائی که در آن شهر بود به توپخانه قوای دولتی ضمیمه نمایند.
درست شب عید نوروز نیشابور بتصرف قوای دولتی درمیآید.

اعزام هیئتی از طرف میرزا تقیخان امیرکبیر میخواست دست بمصالحات
میرزا تقیخان امیرکبیر بزرگی بزند ولی قیام سالار تمام توجه او را به خود جلب
بخراسان برای مذاکره کرده بود و ناگزیر بود هرچه زودتر بطرز شرافتمندانه‌ای
باحسنخان سالار موضوع را حل و اگر بطور مسالمت آمیز نتوانست، تمام قوای
روی خراسان بگذارد و کار را یکسره کند و چون از عواقب کار اندیشه داشت و متوجه بود
که از هر طرف کشته شود بالاخره از مردم کشور تلف میشود و این نیرو را نباید بهدر
دعد بهمین مناسبت مصلحت چنان دید که برای آخرین مرتبه با حسنخان سالار وارد
مذاکره شود و اگر بتواند او را از خر شیطان پائین بیاورد منظور خود را بخوبی تأمین
کرده است بنابراین امیر نظام چراغعلی خان زنگنه را با یکی از ملازمین و نزدیکان
خود و یکی از نزدیکان جعفر قلیخان کرد شادلو که سابقاً از متحدین سالار ولی بعداً
باضاعت دولت درآمده بود بخراسان اعزام داشت. مأموریت این هیئت این بود که
اولاً هر جا به حمزه میرزا که باتفاق پسر محمدخان بهرات رفته بود و پس از سهری
شدن زمستان بطرف خراسان مراجعت میکرد مواجه شوند باو ابلاغ نمایند که خود
وقوایش باردوی حسام السلطنه ملحق شوند - ثانیاً سالار را ملاقات و پیغام میرزا
تقیخان امیرکبیر را باو برسانند - این هیئت در سبزوار با اردوی حسام السلطنه مواجه
شدند و موضوع مأموریت خود را باو در میان گذاشتند.

در این هنگام حسام السلطنه تصمیم داشت که اردو بطرف مشهد کوچ کند ولی
حمزه میرزا از سفر بهرات مراجعت میکند و در سبزوار باردوی دولتی وارد میشود مأمورین
اعزامی او امر صدر اعظم را مبنی بر مراجعت بتهران باو ابلاغ مینماید ولی قبل از آنکه
بسبزوار برسد عده‌ای از سباهیان بواسطه مرارت زیاد و سرما و مشقت مسافرت بهرات از اطاعت
او خارج شده با چند عراده توپ طریق تهران را پیش میگیرند. حشمت‌الدوله بقیه
سباهیان خود را باردوی دولتی تحویل و بطرف تهران حرکت میکند حسام السلطنه نیز
مأمورین اعزامی را با خود برداشته بقصد مشهد حرکت میکند و در چناران که تا

مشهد هشت فرسخ است اطراق میکند . در آنجا بصواب دید بزرگان خراسان که در اردوی دولتی بودند بحاجی میرزاهاشم که از علمای بزرگ و معروف مشهد بود نامه‌ای می‌نویسد که اگر چراغعلی‌خان و نماینده مخصوص میرزاتقیخان امیرکبیر از زحمت اشرار مشهد درامان هستند روانه مشهد نمایم تا پیغام صدراعظم مملکت را بشما و سالار برساند. پس از اطمینان روز ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۵ چراغعلی‌خان و نماینده میرزاتقیخان و نماینده جعفرقلیخان شادلو با پنج نفر سوار بمشهد عزیمت مینمایند در نیم فرسنگی شهر عده‌ای از بزرگان مشهد با پنج هزار سوار از هیئت اعزامی استقبال مینمایند و در شهر مکانی جنب منزل سالار تهیه مینمایند روز بعد سالاران آنان را پذیرفت و پس از تسلیم نامه امیرکبیر و قرائت آن سالار میگوید : «میرزاتقی‌خان با من مکاتبه کرده که سخن چراغعلی‌خان سخن من است». چراغعلی‌خان میگوید: «امیرکبیر میفرماید دو دمان دیرینه خود را بر باد داده بی‌هول و هرب بر نشین و طریق درگاه شاهنشاه پیش گیر، نود و پنج هزار تومان اینک در وجه خویشاوندان و عشیرت شما برقرار است بی‌کم و کاست مقرر میدارم و برزیادت از این پسرهای شمارا هر یک منصبی معین و مرسوم معلوم میسازم اما شما نخستین باید بسفر مکه کوچ دهی بعد از مراجعت از مکه معظمه بجز حکومت خراسان در یکی از بلدان و امصار ایران فرمان‌گذار توانی گشت و اگر این سخنان را از من نپذیری ایل و تبار خویش را در معرض هلاک و دمار خواهی داشت.»

سالار در جواب میگوید : من از این جنگ و ستیز هرگز بآرزوی سلطنت نبوده‌ام بلکه خواستم با لشکر خراسان بظهران دست یابم و حاجی میرزا آقاسی را که مسبب این فتنه‌ها بود بانیغ بگذرانم. اکنون بدان آرزو نرسیده‌ام و کارها دیگرگون شد از خدمت شاهنشاه ایران و مودت میرزاتقیخان اکراهی ندارم لیکن عجالاً نمی‌توانم بجانب تهران حرکت کنم چه این مردم از بهر امیدی گرد من انجمن شده‌اند روا نباشد که بدست این لشکر بگذارم و بگذرم تا نام من به ننگ بر سر بازها رود و زن و فرزندان ایشان همواره مرا به بدی یاد کنند. دیگر اینکه چون این مردم بفهمند

که من ایشان را گذاشته و راه طهران را پیش گرفته ام نخست باتبیع مرا پاره کنند آنگاه زن و فرزندان مرا در بازار تر کمانان بمعرض فروش در آورند، پس صواب آنست که کارداران دولت از من گروگان بگیرند و حکومت خراسان را بمن گذارند چون یکسال سپری گشت بمحضرت شهریار همسپار شوم و اگر میرزا تقیخان بدین سخن رضاندهد کار بمبارزه خواهد کشید و بقول شاعر تا قبضه شمشیر که پالاید خون - تا خرمن اقبال که بالا گیرد .

دو روز دیگر نیز حاجی میرزا هاشم و حاج میرزا حسن را که از مجتهدین شهر بودند دعوت کرد و چراغعلی خان را همچنین دعوت کرد و بچراغعلی خان اظهار داشت که پیغام خویش را نیز با آقایان علمای شهر بیان کن . چراغعلی خان آن سخنان را تکرار کرد و آنان چنانکه از سالار آموخته بودند پاسخ دادند . با این ترتیب ادامه مذاکره دیگر نتیجه ای نداشت . روز بعد هم جمعی از مردم قصد قتل چراغعلی خان را کرده بخوابگاه او حمله بردند میزبان او بمدافعه پرداخت . چند تن در میانه مجروح شدند بالاخره سالار و حاجی میرزا هاشم خود را بوسط معرکه رسانده مردم را متفرق کردند . چراغعلی خان چون چنین دید ناچار خدعه ای کرد بسا مهماندار خود گفت اگر سالار چند رأس اسب از بهر پیشکشی به شهریار تقدیم دارد و عریضه ای مبنی بر اظهار اطاعت بنویسد من این سپاه را که تا چناران آمده بطرف خبوشان کوچ خواهم داد و از دولت درخواست میکنم که یکساله این ایالت را بسالار واگذار کند و پس از یکسال او را بدربار احضار کند . میزبان فوراً این پیشنهاد را باطلاع سالار رسانید و صبح گاهان چند نفر از سران قبایل و پانزده نفر سوار چراغعلی خان را برداشته بسلامت از شهر بیرون شدند و بعد از يك فرسخ مشایعت مراجعت نمودند . چراغعلی خان یکی از ملازمان سالار را با خود به چناران مرکز اردو برد و از آنجا خطی بسالار نوشته بدو سپرد که من از در دروغ سخن نگفته ام همانا صبح گاهان از این اراضی لشکر حرکت خواهد کرد اما با هنگ شهر مشهد شما آماده جنگ باشید .

نامه امیر کبیر بنام ناصرالدین شاه

قربان خاکهای مبارکت شوم دستخط مبارک که مایه سعادت و مفاخرت بود

زیارت شد اینک در سواری بوجود مسعود همایون خوش گذشته این آمال این غلام است مقرر فرموده بودید که با عرض دیروز چرا سوار شدم خدا بشما دل تنگی ندهد زیرا که خیال مثل درختی است که از خود کرم بیرون می آورد و کم کم می پوساند تا بجزئی صدمه تمام میشود. از دل تنگی سه ساعت بشام مانده سوار شده رفتم در عباس آباد جای خورده مراجعت کرده آمدم و مشغول دعای دولت ابد مدت هستم و فکر میکنم و باطراف چاهار و سوار میفرستم بلکه میرزا عبدالعسین حرامزاده را بدست بیاورم. دو کاغذ در میان کاغذهای خراسان امروز رسید، هر دو را فرستادم که بنظر همایون برسد، آنکه عباسقلی خانی است مایه دلخوشی و امید است شرف میآورد، آنکه محمد ناصر خانی است آیه یاس است انشاءالله تعالی از فضل خدا و باطن ائمه اطهار و بخت شما نوشته عباسقلیخان معتبر است و مال محمد ناصر خانی حاصلی که دارد مقوی عرض دیشبی فدوی است که منکر اصرار در پورش بوده و هستم انشاءالله خدا کارهای مشکل را آسان بکند، باقی الامر همایون مطاع.

سلطان مراد میرزا مدت ده روز در اطراف قلعه

فتح قلعه شاهان دژ

شاهان دژ اطراف کرد که شاید وسائلی برانگیزد که بدون

و محاصره مشهد

جنگ قلعه را متصرف شود و اهالی آن باطاعت در آیند ولی

هر چه کوشید کمتر به نتیجه رسید زیرا چهار هزار تنگچی سالار به حفاظت قلعه آماده بودند و خود قلعه نیز از قلاع بسیار مستحکم بود بنا بر این تصرف آن مشکل بنظر میرسید در آخرین نوبت هم که حسام السلطنه کسی را بعنوان رسول برای مذاکره با ساکنین قلعه فرستاده بود سر او را از بدن جدا کرده سر را جهت سالار بمشهد فرستاده تن او را در اردوی حسام السلطنه انداختند.

روز بعد از این واقعه حسام السلطنه دستور داد که چند فوج سرباز با سه عراده توپ بقلعه حمله ور شوند. جنگ سخت خونینی بین طرفین در گرفت عدهای در حدود هشتصد نفر از طرفین کشته شدند ولی چون مدافعین قلعه روحیه خود را باخته و ضعیف شده بودند یکی از برجهای قلعه بتصرف قوای حسام السلطنه درآمد و

بیست و شش نفر مدافعین برج مقتول گشتند. بهر حال از آن برج توپها را بطرف قلعه دیگر قرار داده و چندین ساعت متوالی قلعه را بمباران کردند. ساکنین قلعه ناچار به تسلیم شدند و عده‌ای نزد حسام السلطنه فرستاده درخواست تسلیم و متارکه را تقدیم نمودند شب پانزدهم رجب ۱۲۶۵ مرد و زن، قلعه را تخلیه و سپاه دولتی آنچه در قلعه بود بغارت گرفته دو نفر از سران تفنگچیان و مدافعین را نیز گرفته بردهانه توپ بستند و توپ را آتش کردند.

پس از تصرف قلعه شاهان دژاردوی دولتی بطرف مشهد حرکت کرد و در چمن قهقه متمرکز گردید. ضمناً قوای دولتی در چند نقطه دیگر هم در حال پیشروی بودند که از جمله کلات نادری که تا این موقع چند نوبت دست بدست گشته بود مجدداً بتصرف قوای دولتی درآمد.

حسام السلطنه نیز از چمن قهقه فرمان حمله بشهر را صادر کرد، همچنین از آنطرف عده‌ای از سپاهیان سالار و مردم جنگجو که رویهمرفته در حدود ۱۴۰۰۰ هزار نفر بودند باستقبال جنگ شتافته نبرد سختی بین طرفین در گرفت و مدت چهار ساعت ادامه داشت و تلفات سنگینی بهردو طرف وارد شد سرانجام سپاه سالارتاب مقاومت نیاورده بداخل شهر عقب نشستند، این عقب‌نشینی و حمله سربازان دولتی بقدری سریع بود که عده‌ای از قوای سالار و مردم جنگجوی شهر نتوانستند بشهر وارد شوند و خود را بداخل خندقها انداختند.

در این عقب‌نشینی دو بیست نفر از مردم جنگجوی شهر بدست قوای حسام السلطنه اسیر شد و حسام السلطنه در اینجا سیاستی بخرج داده دستور داد که آنان را خلع سلاح نموده بشهر بفرستند تا وحشت مردم شهر از بین برود و مشکلات مقاومت مردم شهر اندکی کاسته گردد.

حسام السلطنه دستور داد که سپاه در يك فرسنگی شهر (خواجه ربیع متمرکز شود تا نقشه حمله به برج و باروی شهر را تنظیم و در آن واحد از چند جهت بشهر حمله آغاز شود بهمین منظور سپاه خود را به چند ستون تقسیم يك ستون مأمور

دروازه بالا خیابان ستون دیگر مأمور دروازه سراب ستون سوم بدروازه نوغان اعزام داشت و در سیصد متری دروازه دستور داده شد سنگرهای ایجاد و سپاهیان در آن بحال آماده باش بسربرنده اما مردم شهر همه روزه از شهر بیرون آمده با سپاه دولتی در جنگ میشدند و همه روزه نبردهای خونینی درمیگرفت گاهی فتح با مردم شهر و گاهی با قوای دولتی بود و این نبردها مدت ده روز ادامه داشت تا روز دهم سه هزار جنگجوی تازه نفس از سرخس بکمک سالار آمده وارد شهر شد. (اول شوال ۱۲۶۵)

روز بعد سالار عدهای از ترکمانان را مأمور کرده که با قسمتی از قوای دولتی بگیرودار در آیند و خود با عده قوای خویش به یکی از ستونهای دولتی حمله ور گردید و از برج و باروی شهر نیز حمله توپخانه قوای سالار به ستونهای دولتی شروع و مدت چندین ساعت سپاه دولتی را زیر آتش بمباران و شلیک تفتنگ گرفتند.

سالار نیز شخصاً سوار شده و بیچندین سنگر دولتی حمله شدید کرد و عدهای از سپاهیان دولتی همبزم و عدهای از سپاهیان اسیر و مقاماری مهمات و چند عراده توپ بتصرف قوای سالار در آمد. حسام السلطنه قوای خود را برداشته بتعالب آنان رفت ولی نتوانست کاری صورت دهد ناچار مراجعت کرد و دستور داد تا صبح اطراف اردوی دولتی نگهبانان بمراقبت پردازند تا اگر قوای سالار قصد شیبخون داشت قبلاً آماده دفاع شده باشند روز بعد سالار با پانزده هزار نفر قوای خود از شهر بیرون رفت و مرده شهر که از شکست روز پیش قوای دولتی مستحضر شده بودند مرکب بطمع غنیمت در عقب سر جنگجویان سالار روان گشته و تصور میکردند که تکلیف قوای دولتی یکسره خواهد شد اما قوای دولتی در سنگرها خوابیدند و عمیقاً حمله شروع شد ضیق فرمان قبلی هیچ عکس العملی از خود نشان ندادند و آنقدر فرستادند تا قوای سالار به صد متری قوای دولتی رسید.

در این هنگام ناگهان توپخانه و سربازان شروع به شلیک کردند در اولین شلیک در حدود صد نفر از سپاهیان سالار بخاک ریخته شد و عدهای نیز مجروح بقیه بشو عقب نشستند. سپاهیان دولتی نیز بتعاقب پرداخته بر مرکب دست می یافتند

اورا مقتول می‌کردند. پس از این شکست قوای سالار تا ده روز در شهر حالت دفاعی
 بخود گرفتند تا شب سیزدهم ذی‌قعدة ۱۲۶۵ سالار با لشکر جنگ دیده و زبده
 بقصد شبیخون از شهر خارج شد نخست دو بیست نفر سوار از سپاهیان رشید را از
 پیش فرستاد تا از موضع و مکان سپاهیان دولتی آگاهی حاصل کرده آنگاه شبیخون
 را آغاز نماید اما همین که این عده با سپاهیان و نگهبان دولتی مواجه شدند صدای
 شلیک قوای دولتی بلند شد و فرمانده این عده مقتول که بزحمت توانستند جسد او را
 برداشته فرار کنند. سالار نیز چون چنین دید از تصمیم شبیخون منصرف شده بشهر بازگشت.
 چند روز بعد با تمام قوا و چند عراده توپ از شهر بقصد یکسره کردن کار بیرون
 شد از بامداد تا شام مردانه جنگید نزدیک غروب بشهر عقب نشست. سه روز متوالی
 این صحنه تکرار شد و جنگهای سخت و خونینی ادامه داشت روز چهارم شدت جنگ
 بقدری بود که جنگ تن به تن شروع شد و عده‌ای از سربازان قوای دولتی بر یکدسته
 از سواران سالار حمله شدیدی آغاز کردند و آنان را طوری عقب‌راندند که بشهر در رفتند
 و عده‌ای دیگر از سواران نیز بفرمان حسام السلطنه که شخصاً در میان آنان بود حمله
 را بر دسته دیگر قوای سالار ادامه دادند بطوری که نزدیک غروب آفتاب سالار راه
 فرار در پیش گرفت و سپاهیان بتعاقب او پرداخته پانصد نفر اسیر گرفتند .
 حسام السلطنه شبانه دستور داد که عده‌ای از سپاهیان با دو عراده توپ بکنار
 باغات شهر پیش‌روی کرده سنگری ایجاد و همین که سالار و قوایش خواستند بطرف
 اردوی دولتی حرکت کنند آنان را بتوپ ببیندند صبح گاهان که قوای سالار بعادت
 همیشگی قصد حمله و حرکت بطرف اردوی دولتی را کردند بصدقه‌تری که رسید صدای
 شلیک دو توپ عده‌ای از سواران او را بخاک ناتوانی انداخت و سالار ناچار بشهر
 بازگشت و تا روز پنجم ذیحجه همچنان در شهر آرام بنیشت .

حسام‌خان سالار مرتب می‌شنید که حقوق سربازان دولتی
 از تهران میرسد و مرتباً هم نشان و خلعت و شمشیر مرصع
 و سایر عطایا به سرکردگان اردوی دولتی و کسانی که از
 خود رشادت و جلالتی بظهور رسانیده‌اند اعطا می‌شود و به-

تصرف سالار در
 خزانه آستان قدس
 رضوی (ع)

واسطه همین توجیبات روحیه ارتش دولتی قوی و توانسته‌اند اینطور مقاومت و پایداری نمایند. سالار نیز درصدد برآمد که از این رویه پی‌روی و او هم بتواند روحیه سپاهیان خود را قوی و در مقابل فتوحات آنان پاداش‌های نقدی اعطا نماید. اما در این موقع کیسه‌اش خالی و از محلی جز خزانه آستان قدس رضوی (ع) نمی‌توانست مقصود و منظور خود را عملی سازد بنابراین دستور داد در خزانه آستان قدس را شکسته و آنچه طلا و نقره در آن بدست آرند بضرابخانه مشهد برده سکه نمایند.

سالار برای اجرای این مقصود بیکی از سران سپاه خود بنام سردار باقر نازک فرمان داد او هم باعده‌ای از سپاهیان تحت امر خود بآستانه قدس رضوی (ع) شتافته و به یکی از آنان دستور داد قفل آستانه را بشکند. آن شخص در جواب گفت: من در آستانی که ملایک پاسبانی کنند این جسارت نتوانم کرد و خسارت دوجوانی نتوانم اندوخت. باقر سردار در خشم شد و با خنجر خود بسینه او زده که از پشتش سر بر برد کرد و مرد آنگاه بدرخزانه شتافت و آن را شکسته وارد خزانه شد و هرچه از طلا و نقره در آنجا یافت برداشته بیرون شد هنگام عبور از بام آستانه قدس ناگهان با گلوله نوپی که از اردوی دولتی بطرف شهر شلیک شده بود مواجه گردید و بهمان مکانی که او با خنجر خود بسینه همان فردی که امتناع از امر او کرده بود خورد یک نیمه تن او را ببرد. خدام آستان قدس و همچنین بعضی از علمای بزرگ آن شهر نسبت باین عمل اعتراض کردند و امام جمعه مشهد از این تصرف در خزانه آستانه برآشفته و محرمانه نامه‌ای بحسام السلطنه نگاشت ولی مأمورین سالار قاصد او را گرفته ضمن کاوش بدنی نامه امام جمعه را گرفتند و نزد سالار بردند سالار متوجه شد که عده‌ای از علما و مردم نسبت باین عمل یعنی تصرف و سرقت اموال آستانه قدس رضوی (ع) ناراحت شده و با سلطان مراد میرزا درصدد ارتباط هستند. بنابراین برای عبرت سایرین امرداد امام جمعه را توقیف و در حدود چهار هزار تومان از اموال او را بمصادره گرفت.

یکی دیگر از علما بنام حاج میرزا هاشم را نیز توقیف کرد و میرزا صادق ناظر آستان قدس رضوی (ع) و حاجی میرزا عبدالوهاب مشرف و حاجی میرزا کریم

وکیل و میرزا محمد تقی متولی را نیز گرفته محبوس داشت. از این عده که مخالف شکستن در خزانه آستانه و تصرف در اموال آن بودند بپرداخت، جمعی دیگر از علمای مشهد را جمع کرده بمسجد گوهرشاد آورده بایشان خطاب کرد:

«من خویش را باین خطر و جنگ در انداخته‌ام و اینهمه رنج و تعب را بر خود هموار ساخته‌ام همه برای آسایش مردم این شهر است اکنون که مراد فینه و اندوخته‌ای برای تجهیز لشکر بدست نیست اگر از خزانه موقوفه چیزی بوام خواهم روا باشد و در چنین وقت این ودیعت را بقرض برگرفتن در شریعت عقل قرض باید دانست و اگر نه من یکتن بیش نیستم سرخویش گیرم و طریق سلامت سپرم» (۱)

علمای شهر بعضی سخن او را صواب دانسته و گروهی را از ترس نیروی جواب نبود لاجرم سالار ذخیره غلات و حبوبات را بلشگر خود بذل کرد و قندیل‌های طلا و نقره و دیگر اسباب‌های زرین و سیمین را بیدارالضرب مشهد فرستاده بنام السلطان ناصرالدین شاه بر آن ضرب و برتر کمانان و سایر افراد سپاه خویش بنام مواجب تقسیم کرد که کلیه در حدود بیست و دوهزار تومان بپول آن روز بالغ گردیده است. چون از عاقبت اینکار اندیشناک و از ملامت مردم هراسناک گردیده بود پشیمان شده هرچه از اموال موقوفات میگرفت ادای دین را بر ذمه و عهده علمای محبوس میگذاشت و از آنها قبضی بمهر و امضای آنان گرفته بخدام آستانه میسپرد.

میرزا تقیخان امیر خبرهای خراسان و مقاومت دلیرانه سالار و طولانی شدن آن و مخارج سنگین این جنگ و جدال‌ها رفته رفته موجب تشویش میرزا تقیخان را فراهم کرده بود در صد در آمد را شخصاً زیر نظر **کبیر غائله خراسان** میگرد. **را شخصاً زیر نظر** هرچه زودتر باین موضوع خاتمه داده خیال خود را از بابت

خراسان راحت نماید. بنابراین میرزا تقیخان امیر کبیر قوای جدید و تعلیمات دیده با چند فروند توپ‌های کالیبر بزرگ و خمپاره‌انداز و چند نفر از افسران لایق بطرف مشهد حرکت داد. ضمناً بچراغعلی خان زنگنه که در سفر ارزنة الروم جزو ملازمین

و همراهان خود بود دستور داد که با این قوای تازه نفس عزیمت نماید و روزانه یک نفر قاصد مخصوص بطهران فرستاده چگونگی صحنه های جنگ را بطور دقیق گزارش نماید ضمناً باو مأموریت داد که در حین این جنگ ها از هر يك از سران سپاه با سربازان رشادت و یا سستی مشاهده کرد مرتباً ضمن گزارش وقایع روزانه بنویسد تا خدمت هر يك از سپاهیان بی اجر و مزد نماند و یا بعکس اگر فردی دچار سستی و یا جبن و ترسی شده و در نتیجه شکستی وارد آمده بدون توبیخ نماند. این قوای تازه نفس که چهار عرابه توپ و دو خمپاره انداز نیز تجهیزانش بود روز پنجم ذی قعدة ۱۲۶۵ به نیم فرسنگی شهر نزدیک کوه سنگی میرسد و جداگانه از اردوی حسام السلطنه محلی برای خود انتخاب و ترتیب میدهد و پس از چند روز استراحت از کوه سنگی حرکت و در مقابل دروازه ارگ متمرکز میگردد.

حسنخان سالار نیز مجال نداد که اردوی جدید در محل تازه خود مستقر و بحفر سنگر پردازد فوراً سه عرابه توپ برداشته با عده ای از شجاعان سپاه و قوای زبده از دروازه نوغان بیرون آمده در مقابل لشکر جدید صف آرائی کرد و بدون تأمل آنان را به توپ بست جنگ سختی در گرفت و موقعیت چنان بود که از اردوی حسام السلطنه هم کمک بآنان مشکل بود با اینهمه سپاه جدید دولتی رشادتی فوق العاده از خود بروز داد سرانجام دو ساعت از شب گذشته لشکر سالار را شکست داده تا کنار خندق شهر آنها را دنبال کردند و صبح بلشگر حسام السلطنه پیوستند. هنوز چند روزی از این واقعه نگذشته بود که دیگر بار سالار با سپاه خود از دروازه نوغان بیرون آمد و جنگ شدید دیگری در گرفت در این نوبت هم سپاه سالار ناچار بعقب نشینی شد و سپاه دولتی آنان را تا کنار خندق شهر تعقیب کرد.

شب نهم ذی قعدة نیز چهار هزار سوار زبده ترکمان و شهری از دروازه ارگ مشهد بقصد چناران هشت فرسخی مشهد بیرون شتافتند تا هر ده و قریبه که در تحت تسلط حسام السلطنه هستند غارت کرده بشهر مراجعت نمایند. سربازانی که در سنگر دروازه سراب استقرار داشتند از دور ناظر حرکت سواران سالار بودند این خبر را بحسام السلطنه دادند. حسام السلطنه نیز بسامخان ایلخانی دستور داد که با تمام سوارانی که در

دروازه مستند آنان را تعاقب کنند. سامخان در نزدیکی چناران با آنان برخورد کرد در حالی که سواران سالار دو قلعه از اراضی چناران را بیاد غارت داده و یکصد و پنجاه تن مرد و زن اسیر گرفته بودند. جنگ خونین و شدیدی بین آنان در گرفت و چندین ساعت ادامه یافت در آخرین ساعات بجنگ تن بتن منتهی شد و چون قدرت و قوت سپاه دولتی افزون بود سپاه سالار ناچار پشت بجنگ داده متواری شدند و چنان متفرق گردیدند که دو تن با هم نتوانستند فرار کنند. سامخان ایلخانی که رشادت فوق العاده از خود نشان داده بود هفتصد نفر از سپاه سواره شهر مشهد و دویست نفر از سواران ترکمان را اسیر گرفته مظفرانه بسپاه دولتی باز گشت. حسام السلطنه دستور داد دویست نفر از اسیران ترکمان را پیش روی هفتصد نفر اسیر سربریدند و آن هفتصد نفر را نیز خلع سلاح کرده رها ساخت. پس از این شکست سپاه سالار را دیگر نیروی از شهر بیرون آمدن نبود ناگزیر از همان سنگرها و برج و باروی شهرگاه گاهی بطرف سپاه دولتی شلیک و حمله میکردند و مدتی بر این منوال گذشت و همه روز عده‌ای از طرفین کشته و زخمی شدند تا بالاخره سران سپاه دولتی تصمیم گرفتند که سنگرهای خود را جلوتر برده در مقابل هر دروازه سنگری جدید حضر نمایند. بهمین منظور حسام السلطنه دستور داد که یکدسته از سپاهیان در برابر دروازه نوغان شبانه سنگری حضر و در آن مستقر گردند، صبح گاهان که مردم شهر از این موضوع مسبوق شدند جماعتی از مردان دلیر خود را منتخب کرده بر سر سنگر جدید حمله بردند از آنطرف هم حسام السلطنه با دوهزار نفر سوار و عده‌ای پیاده و چهار فروند توپ بمدد سپاهیان که در آن سنگر بودند رسید و جنگ شدیدی در گرفت نزدیک غروب سپاه سالار بشهر مراجعت کرد و روز دیگر از اول آفتاب تا غروب این نبرد ادامه پیدا کرد تا روز سوم که سپاه سالار مردانه کوشید ولی نتوانست کاری از پیش ببرد از تخریب سنگرها مأیوس شده ناچار بشهر مراجعت کردند.

روز بعد حسام السلطنه بقوائی که از طهران آمده بود فرمان داد تا در نزدیکی دروازه پالین خیابان متمرکز و سنگرهای برای استقرار خود حضر نمایند و شش فروند توپ در اختیار آنان گذاشت ولی چون بین این عده و مرکز نیروی حسام السلطنه در

حدود دو کیلومتر و نیم فاصله بود هنگام عبور سربازان گاهگاهی مورد حمله سپاهیان سالار قرار میگرفتند حسام السلطنه دستور داد فاصله بین سنگر جدید و مرکز اردو و فاصله بین دروازه بالا خیابان و پائین خیابان را هر صد متری یک برج ساخته سربازان بمراقبت پردازند با این ترتیب جلوی حمله سپاهیان سالار بکلی گرفته شد .

در این موقع بحسام السلطنه گزارش دادند که سه هزار سوار جرار از ترکمانان مرو بعدد سالار و مردم مشهد با سرعت در حرکت اند و از قراولخانه های عرض راه گذشته اکنون تاشش فرسخی مشهد رسیده اند. حسام السلطنه فوراً یک نفر سرتیپ و شش فرزند توپ و دو هزار پیاده و سامخان ایلخانی با سواران زعفرانلو و سواران عراقی و آذربایجانی را برای پراکنده کردن و جلوگیری آنان بشهر مأمور داشت . این عده نیز روز بعد در چاشتگاه با سواران ترکمانان روبرو شدند جنگ شدید و خونینی در بین آنان در گرفت پس از دو ساعت گیرودار ترکمانان تاب مقاومت نیاورده پشت بچنگ کرده در این هنگامه سامخان ایلخانی سر یکصد نفر از آنان را بریده و سیصد نفر دیگر را اسیر برداشته بلشگرگاه مراجعت کرد. حسام السلطنه نیز ضمن گزارش وقایع روزانه موضوع را گزارش و سر سیصد و پنجاه نفر از ترکمانان بریده را بدر بار فرستاد میرزا تقیخان بلافاصله عده ای را که از خود رشادت و جلادتی نشان داده بودند تقدیر و مجدداً عده ای سپاه تازه نفس که تعلیمات جدید اروپائی دیده بودند با پانصد بار مهمات و سه عراده توپ بمشهد اعزام داشت .

حسام السلطنه برای آنکه حلقه محاصره را تنگتر کرده باشد دستور داد که فاصله بین مقر فرماندهی و دروازه نوغان را نیز سنگرهای جدیدی کنده و برج های مرتفعی ایجاد نمایند و توپ های کالیبر بزرگ بر روی برج ها نصب نمایند از آن طرف نیز سالار دستور داد که در مقابل هر سنگر دولتی سنگری ایجاد کردند و تفنگچیان زبردست را در آن سنگرها مأمور داشت و همه روزه حسنخان سالار و پسرش که بقول نویسنده ناسخ التواریخ «ثانی بهمن و اسفندیار بودند از بهر کارزار از شهر بیرون شده با لشکر دولتی پیش از دوپست مرتبه جنگ کرد و بیشتر اوقات از بامداد تا شامگاه دلبران سپاه در کار حرب و ضرب بودند و یکدیگر را با کمان و کندی می بستند

و می‌خواستند» بالاخره حسام‌السلطنه در صدد برآمد حلقه محاصره را تنگ‌تر نموده تا اهالی شهر به عیج‌وجه نتوانند از شهر خارج شوند لذا فرمان داد که چند فروند توپ و عده‌ای از سپاهیان قلعه حضرت بیک را که در حدود سه کیلومتر تا دروازه پائین خیابان مسافت داشت فرو گرفته و در آنجا مستقر شدند روز دیگر نیز فرمان داد تا عده‌ای دیگر از سپاهیان از دروازه پائین خیابان راه قلعه عسکریه را پیش گرفتند و خود حسام‌السلطنه با عده‌ای از طریق کوه‌سنگی راه برگرفت اما سالار که از این نقل و انتقال سپاهیان مسبوق شد توپخانه و خمپاره‌انداز و تفنگچیان خود را برداشته از شهر بیرون شد و بقول نویسنده ناسخ‌التواریخ «چون پلنگ غضبان سر راه بر حسام‌السلطنه به‌یست و جنگ سخت و خونینی در گرفت در این موقع عده‌ای از سپاهیان دولتی با چند فروند توپ از راه دیگر از عقب به قوای سالار حمله کردند. سالار که خود و قوایش را بین دودسته از سپاهیان حسام‌السلطنه محصور دید ناچار راه شهر را پیش گرفت و خود را بقلعه ارگ رسانید و حسام‌السلطنه هم از موقع استفاده کرده خود را بقلعه عسکریه رسانید و از آنجا فرمان داد تا حلقه محاصره شهر را تنگ‌تر کنند و چون این ایام عاشورا و هنگام عزاداری بود دستور داد مرثیه خوانان از دور و نزدیک آمده بعزاداری مشغول شدند تا یازدهم محرم که عده‌ای از سپاهیان زیده هراتی یار محمدخان حاکم هرات بکمک سپاهیان دولتی اعزام شده بودند باردوی دولتی پیوست.

ضمن گزارش وقایع روزانه سپاه خراسان میرزا

تعویض فرماندهی

تقیخان متوجه میشود که باید وضع فرماندهی لشکر خراسان

قوای خراسان

خوب نباشد والا با اینهمه سپاه و فرستادن قوای تازه نفس آنطوریکه باید پیشرفتی محسوس نیست و این امر بواسطه خوب نبودن دستگاه فرماندهی است که در آن موقع با اسکندر خان قاجار که سمت سردار سپاه و پیشکاری قوای خراسان را بعهده داشت بنابراین نامبرده را عزل و بجای او محمد ناصر خان قاجار قوآنلو را اعزام میدارد ضمناً چند فوج سرباز و سه عراده توپ دیگر با مقدار کافی مهمات در معیت نامبرده اعزام مینماید و این عده روز چهارم صفر ۱۲۶۵ وارد اراضی سرجام و قلعه عسکریه



عزیزخان صکری سردار کل. داساد امیرکبیر مردی درویشسلک و فروتن بود با ابتعال هر مقام نظامی خشن و سخت گش و پرمهابت و در انتظام امورجندی و لایق بوده است بواسطه همین صفات امیرکبیر ابتدا او را اجودانیاش کرد و سپس بقاء فرماندهی کل قوا منصوب نمود.

میشوند. از آنطرف سالار که از ورود این عده آگاه میشود با عده‌ای از سپاهیان خود با استقبال وی رفته از گرد راه جنگ سختی بین آنان در گیر میشود و طرفین نبرد مردانه‌ای میکنند مدتی جنگ بطول می‌انجامد تا ناگاه صدای شلیک های توپ باردوی حسام السلطنه میرسد و در صدد بر می‌آید تا بداند جنگ از چه طرف آغاز و کدام يك از ستونها مشغول نبرد هستند وقتی باو میگویند که قوای تازه وارد پسر داری محمد ناصر خان سردار جدید قوای خراسان با سالار است. حسام السلطنه شخصاً با عده‌ای از سپاهیان و چهار عراده توپ بكمك می‌شتابد و وقتی میرسد که هنوز نائره جنگ اشتغال داشت لاجرم از عقب سربقوای سالار حمله میکند جنگ بر شدت خود می‌افزاید و عده‌ای از طرفین مقتول میشوند و بقول نویسنده ناسخ التواریخ «امیر اصلان خان پسر سالار در آن گیر و دار چون شیر اجم و گرگ اجل بقدم عجله دریمین و شمال همی ناخت و ابطال رجال را بخاك همی انداخت چنانکه بدلیری و دلاوری

سمرگشت .»

با اینهمه بالاخره لشگر حسام السلطنه مظفر گشت و سپاه سالار عزیزت یافت. این اخبار مرتباً به دربار گزارش میشد و تمام هم میرزا تئیمخان مصروف کار خراسان و گزارشات آن سامان و فرستادن قوا و تعلیمات بسپاه خراسان میشد تا کار آنجا هر چه زودتر خاتمه یابد.

بالاخره قرار بر این شد که حلقه محاصره را تنگتر سازند و در برابر هر دروازه شهر باندازه پرتاب يك تیر سنگری حفر و نگذارند دیگر کسی از شهر داخل یا خارج شود. در اینوقت بعضی از مردم مؤثر شهر بحسام السلطنه نامه نوشتند که در شهر کار تنگی آذوقه بالاگرفته و اگر همچنان در محاصره شهر پافشاری شود بدون شك مردم شهر شورش خواهند کرد. حسام السلطنه چون این بدانست حلقه محاصره را تنگتر ساخته دستور داد از تمام سنگرها شهر را زیر آتش توپخانه بگیرند. در این هنگام کار بر سپاهیان سالار و مردم شهر دشوارتر شد و سران سپاه سالار و جمعی از اعیان شهر از حسام السلطنه خواستار شدند که با یکی از سران سپاه دولتی ملاقات و از بهر اطمینان مردم با او پیمانی منعقد نمایند. حسام السلطنه این موضوع را استقبال

و نماینده خود را بشهر اعزام داشت ولی پس از سه روز مذاکرات بجائی نرسید و بدون اخذ نتیجه بلشگرگاه مراجعت کرد .

حسام السلطنه از این پیش آمد خشمناك شده فرمان داد تا سپاهیانش چند سنگر دیگر متصل بشهر حفر و بکار پاسداری مشغول شوند. از آنطرف سپاهیان سالار بمقاومت خود افزوده يك شب تا صبح بکار نبرد سخت مشغول شدند سرانجام کاری نتوانستند انجام دهند. در این موقع عده ای از سران سپاه سالار و بزرگان قبایل تصمیم گرفتند که از سالار روبرو گرفته با اردوی دولتی سازش نموده شهر را تسلیم نمایند. لاجرم نامه ای به سامخان ایلخانی نوشتند که اگر اهالی شهر از زیان و ضرر مصون و از ریختن خون آنان در امان هستند دروازه های شهر را بروی حسام السلطنه مفتوح و شهر را تسلیم نمائیم . پس از آنکه حسام السلطنه به آنان اطمینان و امان داد روز دیگر عده ای از بزرگان شهر و سران سپاه سالار در دروازه نوغان حاضر شدند و عده ای هم از سران سپاه حسام السلطنه بآنها پیوسته راجع به شرایط متارکه و تسلیم شهر مجلسی آراستند. نویسنده ناسخ التواریخ راجع به مذاکرات این مجلس چنین می نویسد: و نخست از جانب لختی بخشونست سخن گفتند در پایان امر مردم شهر سخن براین نهادند که چگونه ما را استوار افتد که بعد از این همه گیرودار و قتل و اسیر این دو لشگر با یکدیگر مهربان شوند و بعد از گشودن دروازه ها مردم از زیان جان و مال ایمن باشند و دیگر از طریق فتوت و مروت بیرون است که پس از این همه پایمردی و رنجی که از بهر او برده ایم سالار را دست بسته بشما بسپاریم و نام خود را به ننگ آریم بزرگان لشکر گفتند ما حمل این درد و محنت را از شما برداریم نخست آنکه سالار اگر رضا دهد نیکو آنست که بی کلفت خاطر سوار شده طریق حضرت شهریار گیرد بیگمان عصیان را عفو فرماید و مورد عنایت و عطوفت آید و اگر نه بجانب هرات کوچ دهد و یار محمدخان را که والی مشرقی خراسان و از چاکران نامدار شاهنشاه ایرانست بشفاعت خویش برانگیزد تا نیز از این داهیه دهیار رهائی یابد سه دیگر آنکه بهر جانب که خواهد راه برگردد ، زحمت او نخواهیم کرد اما زنان و فرزندان او را که با خاندان سلطنت خویشاوندانند با او نگذاریم تا بشهر کوچ دهند و نام

دولت ایران را پست کنند اما از بهر مردم شهر هرگز دهشتی در دل راه نکنند که مردم رعیت شاهنشاه ایران و خراج‌گذار دیوان‌اند چگونه سپاه را این اجازت رود که رعیت پادشاه را تباہ کند. چون سخن بدینجا رسید بزرگان شهر قرآن مجید را حاضر مجلس ساخته تا سران سپاه بدین سخنان سوگند یاد کردند و نیز کس فرستاده از حسام‌السلطنه بر تشبید این معاهده سجلی گرفتند آنگاه باتفاق روانه درگاه حسام‌السلطنه شدند. حسام‌السلطنه نیز بزرگان شهر را به نواخت و نوازش فراوان فرمود و یک شب پاداشت و هریک را خلعتی در خود بداد و ایشان بشهر مراجعت کردند سالار که در این مصلحت و مساملت از بهر خویش سودی گمان داشت در اینوقت از خوانین خراسان بدگمان شد و رجب مردی با جمعی از اشرار بر آتش دامن همی زد تا دیگر بار خاطرها را از مصلحت بسوی مناطحت برتافت و دلها را از جانب مودت و موالات بطرف معادات و مبارزات بگردانید بدین برگ و مکر آنروز بیای رفت.

باری چون شب فرارسید عده‌ای از سران مشهد پیغام کردند که صبح عده‌ای سپاه مأمور دارید تا دروازه نوغان را تسلیم نمائیم. لاجرم حسام‌السلطنه عده‌ای از سپاهیان با چند عراده توپ مأمور داشت و مأمورین و مراقبین دروازه نوغان از برج پالین آمده دروازه را تسلیم نمودند. همچنین مراقبین دروازه بالاخیابان همین عمل را انجام داده آن دروازه را نیز تسلیم سپاهیان حسام‌السلطنه نمودند یکشنبه نهم جمادی الثانی ۱۲۶۶ وقتی سالار از تسلیم شدن دو دروازه شهر مطلع شد و راه فرار را از هر طرف بر خود مسدود دید و از طرفی قدرت مقاومت هم نداشت ناچار با عده‌ای از کسان خود بصحن حضرت رضا (ع) گریخت و پناهنده گشت و سایر افراد و کسان سالار که از قضیه آگاه گشتند جمعی مخفی و جمعی فرار کردند. هنگامیکه سالار در صحن متحصن میشود عده‌ای از خدام استان قدس رضوی (ع) و همچنین عده‌ای از علمای شهر نزد سالار رفته باو میگویند که مصلحت در این است که از تحصن خارج شوی زیرا ماندن تو در این مکان شریف از نو طرح فتنه انداختن است بعلاوه تو کدام وقت حریم این حرم را از بهر کسی مأمن گذاشتی که امروز خود میخواهی از مصونیت آن استفاده کنی؟ خودت عده‌ای از سربازان را از این حرم گرفتی و به بدترین

و وضعی بکشتی! در همین موقع یکی از سران اردوی حسام السلطنه نزد سالار آمده و گفت بیهوده در اینجا مباش که تو حشمت پناهندگان از قبه مبارک را نگاهداشتی و امروز بکیفر آن جسارت بدین خسارت افتادی چهاررأس اسب حاضر کرده حسنخان سالار و برادرش محمد علیخان و دویسرش امیر اصلانخان و یزدانبخش میرزا را بر نشانده بلشگرگاه بردند و گزارش آن بدربار ارسال گردید و دستور داده شد که موضوع فتح خراسان که مدت چندین سال بطول انجامیده بود و بیش از چندین هزار نفر از سپاهیان دولتی مقتول شده بودند بطور بخشنامه بتمام حکام ابلاغ شود که اینک رونوشت آن فتحنامه را ذکر مینماید :

سواد فرمان فتحنامه پادشاهی که بممالک محروسه نوشته شد دهم جمادی الاول سنه ۱۲۶۶.

واز آنجا که حاکم دیوان قضا و قدر و فاتح ابواب فتح و ظفر رافع رایسات قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک من تشاء و منزل آیت انا فتحنا لك فتحنا مبینا تعالی عن درک الفهم والقیاس کمال ذاته و جل عن مسایقه الظنون جلال صفاته از راه مرحمت عظمی و مکرمت لاتعد و لاتحصی مفاتیح ممالک عز و اقتدار و مقالید خزاین فرواننتصار را بدست اختیار ما تقدیر فرمود تا اشعه رحمت و رأفت از مشرق دولت و اقبال بر ساحت احوال جهانیان ساطع و طلیعه نصفت و معدلت بر عرصه جهان لامع آمد ارکان دین مبین محمد (ص) و مبانی ملت و آئین مشید گردد و از این رهگذر مناهج محروس و مسالک محفوظ لشگر منصور و کشور معمور ما شده بفضل الله و طولی و حمد الله و حوله از روزیکه وجود مسعود ما بر بساط شهریاری باستقلال استقرار یافت و بر تصرفات فرماندهی قادر شد مره بعداخری اورنگ مملکت بر نیت عدل و زیب احسان ماموشع و مسند پادشاهی باوامر و نواحی ما مطرز گردید امن و سلامت پای در دامن استقامت کشید و خرب و شر و ضلالت سر بگریبان عزلت و بطالت فرو برد انجا و ارجاء ولایت بلطف اعتنا و استعمار مامور و مسکون شد و اصقاع و ارباع مملکت بقوت حراست و شوکت سیاست ما مامورن و محروس گشت بعد از طلوع آفتاب عالمتاب این دولت روز افزون خفاش طبعان مفسدان و سرکشان که

در اطراف و اکناف منشاء فساد و مصدر عناد بودند رخت اقامت بسر منزل عدم کشیدند و
 کافه امم در ریاض استراحت و سلامت و حدایق فراغ و رفاهیت خوشدل و آسوده شدند
 و از مطالبه متوجهات نامتوجه و تکالیف نامقرر معاف و مسلم آمدند از امجاد خدم
 و انجاد حشم برای حفظ ثغور و مصالح جمهور و استیصال او بایش و اشرار بهر يك از
 بلاد و امصار مأمور و مقرر گردیدند تا هر ساعت ساحت ولایت بسطی نووزیبی تازه یابد -
 در مملکت خراسان محمد حسنخان سالار نمك بحرام با جمعی غفیر و جمعی کثیر از
 روستا و اشرار آن دیار سرنا فرمانی برداشته و بنای هرزگی و فساد گذاشته اهالی خراسان
 نیز بسبب غوایت و شیطنت و انواع حیل و مکایدا و از هیبت و سطوت قهر و غضب حضرت
 اقدس همایون هراسان شده روگردان آمدند و مزخرفات نامعقول او را بسمع رضا و قبول
 اصفا کرده بنای شورش را گذاشتند بعد از استقرار ذات همایون ما در مقر خلافت عم
 اکرم کامکار سلطان مراد میرزا را با عسا کر نصرت افزا مورو مقرر فرمودیم که اول بمضمون
 سبقت رحمة غضبه را از جانب سنی الجوانب این دولت پایدار بر آنها ابلاغ کند و استمالت
 نماید اگر از ذمایم افعال خود استغفار کند و استعفا نماید فیها و الا باتوب و تفتنگ
 صائقه بار و شمشیر آبدار آتش این فتنه را فرو نشاند و دمار از روزگار مفسدین برآرد -
 عم معزی الیه در قلیل مدتی اطراف و اکناف آن صفحات را از وجود خبیث بعضی
 از آن ناپاکان پاک کرده روز بروز آنها فانی و فتح و فیروزی هم عنان لشکر ظفر تو امان شده قلاع
 آن صفحات را تصرف کرده بعد ذلك اطراف قلعه مشهد مقدس را مضر بخیام سپاه
 ظفر فرجام نمود - قشون را از جنگ ممنوع داشت تا مگر باده و براهین و نصایح
 و دلایل متعایل گردند و نصیحت پذیر شوند و بتوبیخ و زجر و غلبه مبتلا نگردند
 تنبیه نشده و از خواب غفلت چشم نگشودند آخر الامر عم معزی الیه جمیع لشکر را
 از اطراف شهر و ارگ حکم بورش داده در حمله اول تمامی سنگرها و باستیان
 آنجا را بحکم بورش گرفتند و در ثانی غلغله و (...) سپاه نصرت پناه شورش و
 تزلزلی بجان اهل شهر انداخت که عسری از اعشار آن بوصف و تقریر نیاید لاجرم در
 این هنگامه و گیر و دار پای ثبات و قرار سالار سخت سست گردید و عنان اختیار از
 دست او رفت و روی مقاومت ندید چون بید سموم رسیده بر خود لرزید و بسان جغد

آتش دیده بر خود پیچیده خود را بیست آسمان بنیان امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه و ابنائه آلاف التحية والثناء انداخت - از بخت بلند اعلی حضرت همایون و حسن اهتمامات عم معزالیه و مجاهدت رؤسا و سرتیبان و سرهنگان و سایر سران سپاه نصرت همراه روز شنبه هشتم جمادی الاول که ابتدای سال فرخنده فالائیت ثیل است شهر و ارگ مشهد مقدس بید اقتدار و کف اختیار سپاه نصرت آثار افتاد و از نیت پاک حضرت اقدس همایون ما و از نظم و قاعده دانی عم معزی الیه و سران سپاه ظفر همراه دست تعدی لشکر از اهالی شهر کوتاه و کشیده شد بمرتبه ای که باحدی از صغیر و کبیر رجالاتان او نساء متعرض نگشته اشرار آنولایت مقهور و سرکشان مغلول و دشمن دولت مغلوب و آینه ظلم مسکوب و رعیت مأمون کردند احوال اهالی و مکان آن مرز و بوم که در غایت اختلاف و اعتدال بود بحالت ائتلاف و اعتدال باز آمد و از کردارهای خود نادم و پشیمان و آیه فیالیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسول بهمیگر خواندند - بالجمله چون اشارت بشارت آمیز و خبر بهجت انگیز بجمیع ممالک محروسه لازم بود این همان فرمان را بسرفرازی (اسامی استناداران و حکام) ... صدور یافته باید بعد از زیارت فرمان همایون این خبر بهجت اثر بتمامی سکان و قطان آنولایت رسانیده در عهده شناسند.

مجدداً دخالت و حمایت انگلیسها در کار سالار
 پس از تسلیم مشهد و گرفتاری سالار انگلیسها برای رهائی سالار و فرزندان و کسانش و همچنین جلوگیری از مصادره اموالش سخت بفعالیت افتادند و ابتدا بوسیله مذاکرات

شفاهی کوشش فراوان بکار بردند که سالار را نجات داده مانع از اعدام او شوند ولی وقتی دیدند که بجائی نمی رسد کتباً به میرزا تقیخان نامه نوشتند و از او خواستند که او را رها سازد و چون بمقاومت میرزا تقیخان امیر کبیر برخورد کردند در نامه های خود در مقام تهدید او برآمدند باز بجائی نرسیدند آخر الامر پای سفیر روس را بمیان کشیده و از او خواستند در قضیه مداخله نماید و متفقاً به میرزا تقیخان نامه نوشتند و کشمکش شدیدی بین آنان ایجاد شد که اینک قسمتی از این نامه ها را برای روشن شدن تاریخ متذکر می گردد.

چنین می نویسد :

«بعدالعنوان ... آنجناب استحضار دارند که دولت علیه انگلیس چقدر مراقبت در امورات جناب آصف الدوله را منظور دارند و چقدر مایل هستند که اموال و املاکش از ضبط محفوظ باشد و باعث این امر مراقبت دولت علیه انگلیس هم اینست که جناب معزی الیه در ایام حکومت همواره اوقات کمال رعایت و حمایت و مراقبت از کسان و مأمورین و سیاحان دولت علیه انگلیس منظور میکرد. خصوص جد و جهد و اهتمامیکه در باره صاحبان انگلیس که در بخارا مقتول شدند بعمل آورده بود و اخراجاتی که کرده بود و زحماتی که در تفحص و تجسس احوال آنها کشیده بود و هم آنجناب می دانند که هم از حکومت خود معزول گردید و جلای وطن شده از بابت تقصیری که از او صادر شد بلکه بسبب عداوت و بغض و همچشمی یک شخصیکه اوصاف او بر همه معلوم بود با کمال تأسف مسموع شد که اولیای این دولت علیه خانه های او را و منسوبان او را ضبط و خراب می نمایند بجهت وسعت و رونق دادن باغ دارالاماره منظور دارند که از برای آنها عمارات و اعیانی جزئی تنخواهی بدهند که در میان کل صاحبان ملک تقسیم شود .

اول رجب ۱۲۶۶

جواب میرزا تقی خان به نماینده انگلیس

«بعدالعنوان ... شرحی دوستانه که در باب آصف الدوله مرقوم داشته بودید که دولت بنیه انگلیس باین جهت مراقبت از او منظور دارند که در ایام حکومت او در خراسان رعایت و مراقبت از کسان و سیاحان انگلیس داشته و اهتمامی در باره سیاحان انگلیس که در بخارا مقتول شدند بعمل آورده و هم نوشته بودند معزول شدن او از حکومت و جلای وطن او نه از بابت تقصیر بوده بل بعداوت شخص معینی بوده و نیز در طی آن شرح مندرج داشته بودند که خانه های او و منسوبان او را ضبط و خراب مینمایند وجه کمی بانعام آنها می دهند و حال آنکه خانه های مزبور بیش از اینها

قیمت دارد رسید و همه مطالعه کرده و در هر جزئی از اجزاء آن بنظر دقت ملاحظه نموده مورث تحیر و تعجب زیاد گردید - که جناب سامی با همه حسن انصاف و نکته دانیها چگونه خود را راضی بنوشتن این فقرات نمودند لهذا بر خود لازم دید که بجواب پردازد در باب اینکه مرقوم داشته بودید آصف الدوله مراقبت از کسان و سیاحان دولت بهیه انگلیس نموده است موجب رضامندی دولت بهیه انگلیس از او شده است .

اولاً بجمیع حکام ممالک محروسه قدیماً و جدیداً دستور العمل در مراقبت و احترام سیاحان و کسان دولت بهیه انگلیس داده شده است در اینصورت اگر از آنها مراقبتی و حمایتی بسیاحان و مأمورین آن دولت بهیه شده است نباید مراقبت شخصی از او بنمایند و شخصاً از او اظهار رضامندی نکنند ثانیاً خصوصاً موافق ثبت احکامیکه در دفترخانه وزارت دول خارجه ضبط است بافتخار آصف الدوله صادر شده و نامه ای که بجناب امیر بخارا نوشته شده آصف الدوله اگر خرجی کرده و مراقبتی بعمل آورده و آدمی فرستاده جمیعاً بحکم دولت علیه بوده است نه از خود او مراقبتی شده است لهذا از آنجناب متوقع است که در این گونه موارد رضامندی از خود دولت نمایند نه از شخص مأمور و اینکه از بی تقصیری آصف الدوله اشعاری رفته بود بر جمیع اکابر و اصاغر ایران معلوم است که پس از فوت خاقان مقفور تغییر عقیده داده حرکات او بطوری بود که سرتاسر مایه نفاق و خلاف و خودسری با دولت خود داشت. لکن در پرده بود تا او اخر شاه مرحوم آشکارا خودسری در خراسان کرد اولیای دولت علیه را مجبور برفتن کردند و همینکه بنارا برفتن گذاشت دستور العمل با اولادش این بود که دیدید و شنیدید و بعد از مراجعت از مکه معظمه که خواست بایران بیاید چون فساد او ظاهر و شایع شده بود شاهنشاه مبرور موافق دستخط او را ممنوع داشتند تا پس از فوت شاهنشاه مبرور و جلوس همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه بر سریر سلطنت موروث از حرکات سابق نادم نشده تشییع و تجدید مبانی فساد کرده و با اولاد خودش بنوشتهجات و فرستادن محمد علیخان پسر

دیگرش محرك ماده عصیان و طغیان شد بعد از خسارات و زحمات معلوم تا عاقبت کارشان بحمدالله از بخت بلند پادشاه با فر و جاه بوخامت کشید و بی حرف مقصر است و اینکه در باب املاک و خانه او نوشته بودید اینطور خالنین و مقصرین دولت بدیسی است حکم علیهمده دارد که بر آنجناب معلوم است اما املاک او که منفعت داشت در عهدشاهنشاه مبرور بخالصه عمل شد در باب خانه او هم حکم اموال مقصرین را دارد از این فقره گذشته جمیع اراضی ارگ خالصه دیوان اعلی است و بی اذن و رضای پادشاهی احدی نمی تواند منزل نماید چنانچه در عهد شاهنشاه مبرور اکثری از مردم را که صلاح ندانستند در ارگ باشند بیرون کردند علاوه از اینها بخصوصه این خانه های مسکونی ورثه میرزا محمدخان مال مخصوص دولت است ، اگر دیوان چیزی بآنها داده است محض فضل و رحمت است چون لازم بود اظهار شد.

سوادنامه میرزاقی خان امیر کبیر بوزرای مختار روس و انگلیس

شعبان ۱۲۶۶

بعدالمنوان.. بررای اصابت پیری جنابان جلالتمآبان وزرای مختار دولتمین فخرمین مقیم دارالخلافه منکشف می دارم مکتوب آنجنابان و اصل و آگاهی از مسطورات آن حاصل گردید. در باب حاجی بیگلربیگی قرانی نگاشته بودند دوستدار همان مکتوب را بنظر اقدس همایون اعلیحضرت شاهنشاهی رسانید و خاطر مهر ذخایر از فقرات مسطوره قرین آگاهی و اطلاع گردید و فرمودند که خیانتها و جسارتها زیاد و عمده و خسارتهای کلیه که از او باین دولت رسیده و قتل نفوس که او کرده زیاده از آنست که بتعداد و شمار برآید یا توان تلافی آنها را با آسانی بعمل آورد مجمل وقتی که حسب الامر شاهنشاه مبرور بحکومت خراسان مأمور شد در عوض اینکه خدمت بدولت نماید و پاس حقوق چنین مرحمت و احسان پادشاهی را رعایت کند بورود خراسان یاغی شد و بنای هرزگی گذاشت و بعد از فرار سالار چند روزی در بست حضرت توقف کرده مجدداً مردم شهری را تحریک و شورش عظیمی برپا نمود نوکر های ارباب مناصب پادشاهی را از قبیل حاجی میرزا عبدالله و ابراهیم سلطان و سایرین همچنین قریب

پانصد نفر سرباز و توپچی متوقف شهر را بقتل رسانید و خون چندین نفر را که پناه
بحضرت برده بودند در میان صحن مبارک ریخت کسانی را که از قتل مستخلص شده
بودند باسیری گرفتار بکمال زجر بترکمان فروخت و سرهای مقتولین را نزد سالار فرستاد
اورا مجدداً بخراسان کشید و اوضاعیکه مشهور عالم بود برپا داشت - عساکریکه
از (...) دولت برای رفع فتنه و آشوب خراسان مأمور گردید او خود پیش جنگ شده
آمد ارگ و قلعه سبزوار را بر روی عساکر مأمور را بست و قشون دولتی را یک زمستان
در میان برف معطل کرد و چند دفعه بعزم جنگ جمعیت بر سر قشون کشید تا در فتح
سبزوار گرفتار عساکر نظامی و بعد از ورود باینجا محبوس شد چون در حبس هم
کاغذهای چند برای جرأت و پی‌داری متمرّدین بخراسان فرستاد لهذا اگر مستحفظین
وقتی در محافظت کند و زنجیری باو نموده باشند بواسطه دفع شرارت و احتیاط از
فرار او و حصول اطمینان خودشان بوده است بالجمله در این مدت از آشوب مملکت
و قطع آرام و آسایش رعیت و خونریزی و قتل و غارت و هر نوع خیانت و شرارت
اندیشه ننمود و آنچه می‌توانست بعمل آورد علاوه بر اینها کسان مقتولین مشهد او
را خونی و قاتل خود میدانند بدیهی است که جرم و خیانت چنین آدم که تا حین گرفتاری
اناً فائاً بر تقصیر و خیانت خود افزوده است تا چه پایه می‌باشد و کاری نکرده است
که جای ترحم و تفضل درباره او مانده باشد و ما هیچ وقت از سیاست او نگذاشته‌ایم
و اورا بدلائل واضحه واجب‌القتل و دشمن دولت و سلطنت و مایه نقض راحت خود
میدانیم باین جهات که مجملی از آن اشارت رفت از جنابان وزرای دولتی فحیمتین
که یقین می‌دانیم خیرخواه این دولت و طالب راحت وجود ما و آسایش ایران هستند
می‌خواهیم که اسم اینطور مقصر و یاغی و دشمن سلطنت ما را بزبان نیارند - البته
بعد از استحضار کامل بر مراتب تقصیرات و خیانت‌های او پایه خیرخواهی حردشان
را خیلی بلندتر از آن خواهند دانست که مذاکره با اسم مثل او مقصری نموده باشند
چون لازم بود اظهار شد .»

خاتمه کار سالار و کسان او

پس از خاتمه کار خراسان و دستگیری سالار و فرزندان او ناصرالدین شاه تصمیم داشت تا کیفر اعمال او و کسانش را بحبس مؤبد فرمان دهد. از طرف مادر نسبشان به فتحعلیشاه میرسد ولی میرزاتقی خان امیر کبیر زیر بار نرفت و بشاه نصیحت کرد که سزاوار نیست کسیکه مدت چند سال چندین هزار نفر از مردم را کشته باید قتل او را که شری قلیل است از برای نفع کثیر واجب داشت بعلاوه تو که شهریار دیندار و شیعه هستی آنکس که حشمت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را نگاه نداشته و در روضه مطهر او جماعتی از شیعیان را کشته است چگونه زنده میگذاری؟

بالاخره منشوری بحسام السلطنه صادر شد که سالار را بکیفر گناهانش باید اعدام کرد.

پس از صدور این فرمان حسام السلطنه دستور داد یکنفر به چادری که سالار و دو برادر و دو پسرش محبوس بودند رفته آستین محمد علیخان برادر سالار را گرفت که برخیز کسی در پشت چادر تو را طلب میکند و با توسخنی دارد او را ببرد بجهان دیگرش فرستاد دیگر بار آمده دست امیر اصران فرزند سالار را گرفت وی روی با پدر کرده گفت میدانی مرا بکجا میبرند؟ سالار چون این حرف از فرزند شنید فریاد برکشید و موی زرخ خود بر کند و باناخن يك چشم خود را کور کرد.

پس از خاتمه کار امیر اصران خان که جوانی بسیار رشید و شجاع بود نوبت سالار رسید و او را نیز مقتول ساختند و یزدان بخش فرزند دیگرش را زنده گذاشتند و بمحبس فرستادند شانزدهم جمادی الاخر ۱۲۶۶ برادر دیگر میرزا محمد خان بیگلربیگی را که از سبزوار دستگیر و به پایتخت فرستاده بودند در شب نهم رجب ۱۲۶۶ در تهران میدان پاقاپق (میدان اعدام فعلی) اعدام نمودند.

آنگاه به هر يك از سران سپاه که در فتح خراسان رنجی برده بودند در خور مقام و رتبه خویش خلعت و نشان دادند و سلطان مراد میرزا که از فرزندان لایق و کاردان عباس میرزای نایب السلطنه بود بلقب حسام السلطنه ملقب و نشان تمثال شاه و شمشیر مفتخر گردید سایر سران سپاه خراسان و رؤسای عشایر و ایلات خراسان هم که خدمتی

کرده بودند هر يك به نشان و درجه و غیره مفتخر گردیدند .

مطلبی که باید گفته شود اینست که : اگر امیر کبیر صدراعظم ایران نبود و حسام السلطنه که حقاً یکی از افراد لایق خاندان قاجار بود به حکومت خراسان منسوب نمیگردید قیام سالار باینجا خاتمه پیدا نمیکرد و شاید سلطنت مدت پنجاه سال برای ناصرالدین شاه باقی نمی ماند و یا اگر اینطور نمیشد لاقلاً خراسان از ایران تجزیه میگردید و ما این وقایع را بطور تفصیل نوشتیم تا خوانندگان عزیز متوجه اهمیت وقایع خراسان و قیام سالار و اقدامات میرزا تقیخان امیر کبیر شده دریابند که در دوره صدارت او چه حوادث خطرناکی رخ داده و از طرف خارجی و انگلیس ها چه تحریکاتی بعمل آمده و میرزا تقیخان چگونه مقاومت و سرانجام جان خود را روی آن ها گذاشته است. سر این نکته مگر شمع برآرد بزبان ورنه پروانه ندارد بسخن پروائی

قیام سید محمد علی باب

یکی دیگر از وقایع مهم و قابل ذکری که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه اتفاق افتاده و باعث زدوخوردهای داخلی گردید ظهور باب و فتنه بابیه میباشد که مؤسس آن سید علی محمد شیرازی معروف به باب میباشد.

رضا قلیخان هدایت در جلد دهم روضه الصفا درباره سید علی محمد چنین می نویسد: و از جمله وقایع ایام صاحب اختیار در ملک فارس ظهور سید علی محمد ملقب بباب که او جوانی بود فرزند رضا نام از طبقه سادات شیراز و آباء و اعمامش بتجارت و بزازی در یزد و شیراز معاملتی داشتند وی مدتی در عتبات عالیات در حوزه تدریس علمای عهد خاصه حاج سید کاظم رشتی منسلک بود. پس از چندی به بندر بوشهر درآمده و سکونت گرفت و بر ریاضت رقیبت کرد و روزها در آن آفتاب گرم که حدتی بشدت دارد سر برهنه ایستاده بدعوت عزایم عزیمت تسخیر شمس داشتی نسا تأثیر حرارت شمس رطوبت دماغش را زایل و بیروزشمساتش نایل ساخت. یاوه درائی و بیپنده سرائی در گرفت و افسانه های قدیم از سرنخست در پرده خود را مرشد خوانندی و از این راه سخنان خام گوش زد خواص و عوام کردی و سخنان آمیخته از علم و جهل سرودی و خود را نایب حضرت امام غایب و انمودی ساده دلان بدو گوش نهاده او را داعیه افزودن گرفت تا اظهار کرد که چنانکه امیر المؤمنین را علی باب مدینه علم نبی

است من نیز فیوضات امام حجت عظیم... بعضی جهلا و بله‌ها را شبیهه افکنند. پس پای جرأت با پایه دیگر نهاده گفت خود آن امام که او را منتظرید و یکمزار سال انتظار ظهورش می برید. از این مرتبه فراتر آمده دعوی نبوت خاصه کرد. پس از چندی خاتم الانبیارا نیز انکار نمود و خود را نعوذ باله منهابر آن حضرت رجحان داد....»

خلاصه سیدعلی محمدباب را از بوشهر بشیراز آوردند و با علمای آنجا مباحثه نموده همگی بخیطدماغ و اختلال حواس وی متفق گشتند و مدت شش ماه در آنجا محبوس بود سپس باصفهان آوردند مدتی هم در آنجا بود تا آنکه در سال ۱۲۶۳ بقلعه چهریق در رضائیه برده محبوس ساختند.

در زمان ولایت عهدی ناصرالدین شاه برحسب دستور محمد شاه جلسه‌ای در تبریز تشکیل دادند و با سیدعلی محمدباب بمباحثه پرداختند. چگونگی این جلسه از نامه‌ای که ناصرالدین میرزا ولیعهد به محمدشاه نوشته بقرار زیر است:

نامه ولیعهد به محمد شاه

هوالله تعالی شانه

«قربان خاکپای مبارکت شوم درباب باب که فرمان قضا جریان صادر شده بود که علمای طرفین را حاضر کرده با او گفتگو نمایند حسب الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر از ارومیه آورده به کاظم خان سپرد ورقعه بجناب مجتهد نوشت که آمده بادل و براهین و قوانین دین مبین گفت و شنید کنند - جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی معتمدین و ملاحظه تحریرات این شخص بیدین و کفر او اظهر من الشمس و واضح من الامس است بعد از شهادت شهود تکلیف داعی مجدداً در گفت و شنید نیست لهذا جناب آخوند ملا محمد و ملا مرتضی قلی را احضار نمود و در مجلس از نوکران این امیراصلان خان و میرزا یحیی و کاظم خان نیز ایستادند اول حاجی ملا محمود پرسید که مسموع میشود که تو میگوئی من نایب امام هستم و بایم

و بعضی کلمات گفته که دلیل بر امام بودن بلکه پیغمبری تست - گفت بلی حبیب من،
 قبله من نایب امام هستم و باب هستم و آنچه گفته‌ام و شنیده‌اید راست است اطاعت
 من بر شما لازم است - پرسیدند گوینده کیست جواب داد آنکه بکوه طور تجلی کرد
 روا باشد انا الحق از درختی - چرا نبود روا از نیک بختی - منی در میان نیست اینها
 را خدا گفته است بنده بمنزله شجره طور هستم آنوقت درو خلق میشد الان در من خلق
 میشود و بخدا قسم کسی که از صدر اسلام تا کنون انتظار او را می کشید منم - آنکه
 چهل هزار عالم منکر او خواهند شد منم - پرسیدند این حدیث در کدام کتاب است که
 چهل هزار عالم منکر خواهند گشت گفت اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست -
 ملا مرتضی قلی گفت بسیار خوب تو از این قرار صاحب الامری اما در احادیث هست
 و ضروری مذهب است که آنحضرت از مکه ظهور خواهند فرمود و نقبای جن و انس
 با چهل و پنج هزار جنیان ایمان خواهند آورد و موارث انبیاء از قبیل زره داود و
 نغین سلیمان وید و بیضا با آنجناب خواهد بود - کوعصای موسی و کوید و بیضا .
 جواب داد که من مأذون بآوردن اینها نیستم - جناب آخوند ملا محمد گفت غلط کردی
 که بدون اذن آمدی - بعد از آن پرسیدند که از معجزات و کرامات چه داری - گفت
 اعجاز من اینست که برای عصای خود آیه نازل میکنم و شروع کرد بخواندن این فقره:
 بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الله القدوس السبوح الذي خلق السموات والارض كما خلق
 بهذه العصا آية من آية. اعراب کلمات را بقاعده نحو غلط خواند تا اسموات را بفتح
 خواند گفتند مکرر بخوان آنگاه الارض را مکسور خواند امیر اصلان خان عرض کرد
 اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد من هم توانم تلفیق کرد و عرض کرد الحمد لله
 الذي خلق العصا كما خلق الصباح والمساء باب خجل شد بعد از آن حاجی ملا محمود
 پرسید که در حدیث وارد است که مأمون از جناب رضا علیه السلام سؤال نمود که دلیل
 برخلافت جد شما چیست حضرت فرمود آیه انفسنا مأمون گفت لولانسائنا حضرت
 فرمود لولانسائنا این سؤال و جواب را تطبیق بکن و مقصود را بیان نما ساعتی
 تأمل نموده جواب نگفت بعد از این مسائلی از فقه و سایر علوم پرسیدند جواب گفتن
 نتوانست . حتی از مسائل بدیهیه فقه از قبیل شك و سهو سؤال نمودند ندانست و
 سر بزیر افکند باز آن سخن های بی معنی آغاز کرد که همان نورم که بطور تجلی کرد

زیرا که در حدیث است که آن نور نوریکی از شیعیان بوده است - این غلام گفت از کجا که آن شیعه تو بوده ای شاید نور ملا مرتضی قلی بوده بیشتر شرمگین شده سر بزیر افکند چون مجلس گفتگو تمام شد جناب شیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب مضبوط زده تنبیه معقول نموده و توبه و بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پا بپهر سپرد که دیگر این غلطها نکند و الان محبوس و مقید است منتظر حکم اعلی حضرت اقدس همایون شهریاری روح العالمین فداه است. امر امر همایونی است.

نامه سید باب بولیعهد

و فداک روحی الحمد لله کما هو اهل و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده بحمد اله ثم حمداً له که مثل آن حضرت را اینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که بظهور عطف و فتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده اشهد الله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موقن بتوحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول او (ص) و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرر بر کل ما نزل من عند الله است امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را این بنده را مطلق علمی نیست که منوط بادعائی باشد استغفر الله ربی و اتوب الیه من امری ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجت الاسلام را محض ادعای مبطل است و این بنده چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگری مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنانست که این دعاگو را بالطف عنایات و بسط رأفت و رحمت خود سرفراز فرمایند والسلام (۱)

۱ - اصل این توبه نامه بخط سید علی محمد در صندوق نسوز مجلس شورایی

ضبط می باشد . نگارنده در سال ۱۳۳۲ آنرا دیده است .



تصویر حضرت امام از سولتی کاشغاری روسی

پاسخ نامه از شیخ الاسلام

« سیدعلی محمد شیرازی - شما در بزم همایون و محفل میمون در حضور نواب اشرف والا ولیعهد دولت بی‌زوال ایده‌اله و سده و نصره و حضور جمعی از علماء اعلام اقرار بمطالب چندی کرده که هر یک جداگانه باعث ارتداد شماست و موجب قتل - توبه مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده شبهه خبط دماغ است اگر آن شبهه رفع شود بلا تامل احکام مرتد فطری بشما جاری میشود .

حرره خادم الشریعة الطاهره محل مهر

محل مهر ابوالقاسم الحسنی الحسینی علی اصغر الحسنی الحسینی

شورش پیروان باب

باب در سال ۱۲۶۰ هجری قمری یعنی اواخر سلطنت محمد شاه بنابر مشهور دعوی مهدویت نموده جماعتی با و گرویدند بدین لحاظ در اطراف بلاد ایران اغتشاشاتی بروز کرد و نخستین شورش که آغاز شد قضیه دختر حاجی ملا صالح قزوینی موسوم به زرین تاج ، معروف بقرة العین میباشد که از پیروان باب بود و بر حسب دستور و فتوای او پیروانش عموی او را موسوم ببه ملا محمد تقی بقتل رسانیدند (ملا محمد تقی معروف به شهید ثالث میباشد) .

سپس فتنه ملاحسین بشرویه‌ای از پیروان باب در خراسان و مازندران بروز کرد که مدتی وی بهمراهی مریدان خود با قوای دولتی جنگیده و عده زیاد تلفات بطرفین وارد شد و بیم آن میرفت که این آشوب تمام ایران را فراگیرد زیرا مکرر قوای دولتی شکست میخورد . حتی بر اثر حمله ملاحسین بشرویه حاکم مازندران شبانه با جامه خواب فرار کرد ، این وقایع بقدری اهمیت و وسعت پیدا کرده که در غالب تواریخ دوره قاجاریه مانند روضة الصفا و ناسخ التواریخ و کتاب رجال فخری یا تاریخ بابیه بقلم شاهزاده اعتضاد السلطنه و بهائی گری و غیره بطور مشروح و مفصل مندرج است .

بالاخره امیر کبیر برای سرکوبی آنها قوای کافی در اختیار مهدیقلی میرزا حاکم مازندران گذارد و پس از کشمکش‌ها و زرد و خوردهای خونین ملاحسین بقتل رسید و شورش مازندران خوابید .

در خلال این احوال نیز ملا محمد علی زنجانی که از پیروان باب بود در زنجان قیام کرد و زد و خورد های زیادی بین مریدان وی و قوای دولتی در گرفت و بقوای دولتی تلفات سنگین وارد گردید ، امیر کبیر برای خوابانیدن این شورش محمد خان بیگر بگی را با عده ای سرباز و تجهیزات بزنجان اعزام داشت و پس از يك سلسله زد و خورد و جنگ های خونین عاقبت ملا محمد علی کشته شد و خطه زنجان نیز امن گردید . بر اثر این اغتشاشات که هر يك بنوبه پس از مدتها جنگ های سخت و خونین قائدين آنها کشته شدند بالاخره در زمان سلطنت ناصرالدین شاه سید علی محمد را که قبلا محمد شاه او را در قلعه چهریق زندانی نموده بود به تبریز آوردند، در آنجا بفتوای علمای آن شهر بدار آویختند . (۱۲۶۵ هجری قمری) .

هنوز چندی از این جریان نگذشته بود که آقا سید یحیی دارابی در نیربزار فارس بخون خواهی باب قیام کرد و بنای زد و خورد را با قوای دولتی گذاشت وی نیز پس از مدتی کشمکش و جنگ و تلفات زیاد دستگیر و کشته شد .

گویا در موقع این سلسله کشمکش ها و شهرهائی که در تصرف قوای شورشیان بابیه بوده امیر کبیر از شاه نظریه می خواهد و شاه هم نظر میدهد که بشهر مورد بحث یرش برده شود (شهر آمل) ولی امیر کبیر بوسیله یادداشت زیر که در جواب نامه شاه نوشته رای پادشاه را انصواب دانسته که اینک متن نامه ذیلا ذکر میشود .

نامه امیر کبیر بناصرالدین شاه

« قربان خاک پای همایون مبارکت شوم دستخط همایون زیارت شد از فقرات فرمایش آگاهی حاصل کرد همه را درست و صحیح مقرر فرموده بودند بلی چاپار میفرستد و جواب این نوشتجات را مینویسد و بطور هائی که بنظر همایون میرسد ضرب و شتم، مهر و قهر بهم آمیخته خواهد نوشت با کمال تأکید بنظر همایون خواهد رسید در صورت پسند خاطر همایون که چاپار ببرد و لکن یرش را این غلام مشکل میدانند که در نوشتجات بنویسد زیرا که یرش مثل استخاره است که خوب یا بد دارد شق ثالث ندارد شهر با آن عظمت با آن همه کوجه بندی که قشون پلاس جمع کن نظام ایرانی داخل شود و یک دفعه

دو هزار نفر آدم از جان گذشته ناامید جلوی قشون را همانکه شکستند تا دروازه تهران شکست قشون وارد خواهد شد انشاءالله گرفته میشود کمال عرض فدوی در حضور همایون جسارت نباشد باقی الامر همایون ،

قضایا به این جا خاتمه پیدا نکرد، زیرا وقتی بابیه‌های یزد و کرمان و زنجان و مازندران از قتل باب مطلع شدند بخون‌خواهی او قیام کرده حتی مصمم شدند میرزا تقی‌خان امیر کبیر و ناصرالدین شاه را بقتل برسانند ولی امیر کبیر به زودی تمام آن شورش‌ها را خواباند و بدخواهان را بقتل رسانید و آرامش را در کشور حفظ کرد.

تفرقه بین بابیها

پس از قتل امیر کبیر و دوره‌ی صدارت میرزا آقاخان نوری بابی‌ها در نیاوران موقعیکه ناصرالدین شاه بعزم رفتن بشکار تازه براسب خود سوار شده بود بعنوان دادن عریضه باو نزدیک شده چند تیر طپانچه شلیک میکنند و یکی دوساچمه آن به بدن شاه اصابت میکند ، ملتزمین رکاب آنها را گرفته جمعی را اعدام مینمایند و دستور بابی‌بگیری در تمام کشور صادر میشود سران آنها را اعدام مینمایند ولی چون میرزا حسینعلی و میرزا یحیی که باهم برادر و از سران بودند و با صدر اعظم هم قرابت داشتند و وزیر مختار روسیه وساطت میکنند از اعدام آنها صرف نظر و بیغداد تبعید میگردند . اما بر سر جانشینی باب بین این دو برادر اختلاف میشود و کار کشمش بین آنها بالا میگیرد عده‌ای بمیرزا حسینعلی و دسته‌ای بمیرزا یحیی میگردند دولت عثمانی حسینعلی را بعکا و میرزا یحیی را بقبرس تبعید میکنند . (۱)

با این کیفیت در پیروان باب تفرقه حاصل میشود و بسه فرقه تقسیم گردیدند :
بابی - بهائی - ازلی .

میرزا حسینعلی مدعی دین دیگری بنام بهائی میشود و خود را بهاءالله می‌نامد .
میرزا یحیی نیز دین دیگری بنام ازلی و خویش را صبح ازل میخواند .

۱- میرزا صادق نوری در نامه‌ای که بناصرالدین شاه نوشته دوازده فقره خیانت برای میرزا آقاخان نوری شمرده و متعهد اثبات آن شده است از جمله بیرون آوردن شاه از قصر نیاوران و سوء قصد مریدان باب سال ۱۲۶۸ و در صورت کشته شدن شاه پسر یکساله جیران را شاه کند و میرزا آقاخان نایب السلطنه شود .

کرزن می نویسد از طرف انگلیس ها بمیرزایحیی مستمری میدادند، دالگورکی هم در کتاب خود می نویسد روسها هم میرزا حسینعلی زیر نفوذ دولت روسیه قرار میدهند.

میرزایحیی معروف بصبح ازل تا زنده بود. ازلی ها فعالیت و پیروانی داشتند. ولی پس از درگذشت میرزایحیی با آنکه شنیده میشد که حاج میرزایحیی دولت آبادی از زعمای ازلیه است معینا دیگر از این فرقه اثر وجودی دیده نشده و از بین رفتند و این خود معمائی بوجود آورده بود که چطور دیگر از پیروان باب و ازلی دیده نمیشود. و اگر حاج میرزایحیی دولت آبادی از زعمای ازلی بود چرا درباره امیرکبیر در پاریس سخنرانی جامعی نموده آنرا بچاپ رسانیده است؟ زیرا در این جزوه بطور فهرست مانند تمام خدمات و اقدامات امیرکبیر را ذکر نموده و او را ستوده است و حال آنکه بعلت شدت عملی که میرزا تقیخان امیرکبیر نسبت به پیروان باب بخرج داده بود عموماً این فرق با نظر بغض و کینه با و نگر بسته و بزشتی یاد میکردند حاج میرزایحیی دولت آبادی که مردی دانشمند و محقق و چند دوره سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را داشته چرا ازلی گشته و اگر ازلی بسوده چرا باید میرزا تقیخان امیرکبیر را ستایش کند؟ تا اینکه آقای غلامرضا آگاه که از بازرگانان معروف و صدیق میباشند این معما را حل نموده علل از بین رفتن ازلی ها را برای نگارنده ذکر نمودند و چون این مسئله از لحاظ تاریخ اهمیت دارد از ایشان خواستم که آنچه برای نگارنده گفتند بنویسد و شرح ذیل را ضمن نامه ای مرقوم داشتند:

بعدالعنوان :

«چون فرموده بودید راجع بمرحوم حاج میرزایحیی دولت آبادی آنچه فهمیده و دانسته بنویسم عندالله عرض میکنم که در تابستان ۱۳۱۴ از طرف دولت شاهنشاهی به سمت نماینده به نمایندگی بین المللی بروکسل به بلژیک رفتم.

آقای حاجی میرزایحیی دولت آبادی از سرپرستی محصلین در اروپا استعفا نموده و بیکار بود و با خانم و یک سمبیه اش در بروکسل و در یک اطاق محقر منزل داشتند و زبان فرانسه و عربی خوب میدانست و هر فرصتی مقاله ای راجع به دین مقدس اسلام بفرانسه

و عربی و فارسی می‌نوشت و در هر محفلی مقتضی میشد قرائت و همواره برای اسلام تبلیغ مینمود. چون قبلاً شنیده بودم که آقای حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی ازلسی مذهب و جانشین صبح‌ازل است در فکر فرورفته بودم که اعمال این شخص خدمت باسلام است و من در عمرم از کسان دیگر کمتر دیده‌ام پس چرا میگویند ازلسی است. باری پس از مراجعت بایران بکرمان رفتم با مرحوم حاجی علی اکبر صنعتی (پدر صنعتی زاده کرمانی دوست شدم. صنعتی هم بین مردم مشهور با زلسی بود در یکی از ملاقاتها صنعتی گفت:

من ازلسی مذهب بودم - صبح ازل هر نامه بهر کس می‌نوشت دو رونوشت آنهم میفرستاد. در تهران و ولایات پیش دوفتر از مریدها. نامه آخری به آقای حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی نوشت که من میمیرم و شما وصی و جانشین من هستید و دو رونوشت هم برای دیگران فرستاده نامه عصری رسید و شب صبح ازل فوت کرد سران ازلسی تهران جمع شدیم رفتیم پیش آقای حاجی میرزا یحیی که شما بموجب رونوشت نامه آقای جانشین صبح ازل هستید. جوابی نداد تا روز چهارم همه را دعوت کرد منزلش در اطاقی روی فرش نشستیم کلیه ۴۳ نفر سران ازلسی ایران بودیم گفت آقایان دست از من بردارید - گفتم بموجب دستخط صبح ازل شما جانشین ایشان هستید - گفت اصل نامه هم پیش من است - گفتیم شما باید دستور بدهید گفت من می‌ترسم دستوراتیکه میدهم عمل نکنید - گفتیم عمل میکنیم - گفت قسم بخورید - هر چه وسه نفر قسم خوردیم که هر چه شما دستور بدهید جانا و مالا و ناموساً عمل میکنیم. گفت: بیایید بیعت کنید یکی یکی رفتیم دست بدست ایشان دادیم و بیعت کردیم پس از اینکه تمام بیعت کردیم و نشستیم گفت این سماور را می‌بینید در بالای رف اطاق گذارده شده است همه گفتیم بلی می‌بینیم - گفت از این ساعت تا دستور ثانوی باید همه وسط مذهب شیعه اثنی عشری راه برویم و هر کار شیعه مذهب انجام میدهند از غسل جنابت و نماز صبح دو رکعت و تقلید فلان مجتهد میکنند باید از این ساعت همه عمل کنید تا دستور ثانوی که مردم بدانند شما شیعه هستید. گفتیم اطاعت و حالا ۴۲ سال است که پیرو مذهب شیعه هستیم هنوز دستوری دیگر نداده است.

بعد از یکسال هم آقای حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی بایران آمد. یکسال هم در

ایران بود، و در آبانماه ۱۳۱۸ خورشیدی فوت کرده و مرحوم صنعتی هم مجلس ترحیم مرحوم دولت‌آبادی را در مسجد جامع کرمان برگزار نمود. (باید متذکر شد که این فرق مجالس ترحیم و تذکر را در مساجد منعقد نمی‌کنند بلکه در منازل برگزار می‌نمایند).

آنوقت فهمیدم که مرحوم حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی (۱) که در بروکسل شب و روز برای اسلام تبلیغ میکرد مسلمان بتمام معنی بود و اگر اول عمر ازلی شده و صبح ازل او را جانشین خود کرد بعداً فهمیده که اشتباه کرده است فرقهٔ ازلی را بطور آرام و بدون سروصدا بانیت پاک و سالم برداشته و مذهب شیعه را انتخاب نموده است و قسمی رفتار و عمل کرده که یکنفر ازلی در دنیا باقی نمانده و تمام مسلمان شده‌اند. خداوند رحمتش فرماید و درجاتش را عالی گرداند. من در عمرم چند نفر بزرگ دیده‌ام که یکی از آنها مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی بوده است. با تقدیم احترامات غلامرضا آگاه. « بهمین جهت از فرقهٔ بابیه و ازلی هم امروزه دیگر اثری نیست.

۱- حاج میرسید یحیی دولت‌آبادی حسینی مرعشی نوادهٔ قاضی نورالله حسینی مرعشی میباشد، متولد ۱۲۷۹ قمری برابر ۱۲۴۱ شمسی. تحصیلات اولیه را در اصفهان سپس برای تکمیل معالم نقلی و عقلی به عتبات رفته و از محضر میرزای شیرازی و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی استفاضه نموده و اجازهٔ اجتهاد گرفته است. پس از مراجعت بایران بتدریس پرداخته و نزد سید ابوالحسن جلوه تلمذ نموده و خود به تدریس فلسفه پرداخته است. ۲۶ اثر از خود بیادگار گذارده که از جمله اردبیهشت منظوم و چهار جلد حیات یحیی که در تاریخ اواخر دورهٔ قاجاریه میباشد. اثری هم بفرانسه بنام لاوره پرس و آخرین کتابش بنام زندگانی علی بن ابیطالب (ع) است که در آخرین روزهای حیات خود پرشتهٔ تحریر کشیده شده است.



اعضاد السلطنة، علقم

شاهزاده علیقلی میرزا که از رجال دانشمند و صاحب تألیفات میباشد درباره تاریخ بایه کتابی نوشته که قسمتی از آن ذیلاً نقل میگردد که در همین حال تشکیلات سری و خفیه نویسان امیر کبیر را بخوبی مدلل و مجسم می نماید.

از کتاب رجال فخری یا تاریخ بایه

بقلم شاهزاده اعضاء السلطنه

در اول جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت شاهنشاهی ناصرالدین شاه قاجار که هنوز سال عمرم به سی نرسیده بود، بسی مایل و راغب به مجالست ارباب کمال و اهل حال بودم. از آن روی بقدر امکان محفلی از وجوه ادبا و شعرا تشکیل دادمی هر شب و روز از جمله اهل مجلس، میرزا حکیم قآنی - میرزا عبدالوهاب محرم - میرزا طاهر شعری دیباچه نگار (صاحب گنج شایگان) - میرزا احمد طبیب کاشانی - میرزا عبدالرحیم هروی - میرزا ذوقی و غیره بودند.

چون میرزا عبدالرحیم هروی حکمت و فلسفه و کتب ملاصدرا را نیک می دانست، در اول شب هدایه ملاصدری را در نزد وی تعلیم می گرفتم من نیز متوسطات را به وی تعلیم می کردم. بعد از تدریس و تدریس به صحبت سایر ادبا و شعرا مشغول می گشتم، در آن وقت که فتنه باب و بابی ها در اطراف منتشر بسود میرزا عبدالرحیم هروی (یکی از همان افراد محفل ادبی) چون خبر متابعت برادر خود را شنید او نیز باطناً به آن طایفه گرویده بیشتر اوقات با ملا شیخ علی و سایر رؤسای بایه که در دارالخلافت بودند معاشرت می کرد ولی مرا غفلت عظیم بوده، اگر چه بعضی از لیالی زبان بقدرح علما گشودی من او را تأدیب کردم، وقتی گفت شما با وجود مذهب باب باز تأملی دارید مرا خنده گرفت و از خفت رأی وی تعجب نموده گفتم: کدامست آن ظهور که من هنوز در جهل مرکب هستم؟ گفت مگر ملاحظه نمیکنید ملا حسین بشرویه (یکی از رؤسای باب که درمازندران در قلعه طبرسی با جمعی از بابی ها گرد آمده و با قوای دولت می جنگید) در شیخ طبرسی عمأ قریب ری وقم را مفتوح خواهد ساخت و حدیثی از بحار مجلسی نقل کرد که قبل از ظهور امام زمان

حسین صاحب طبرستان خروج نموده ری و قم را مفتوح خواهد ساخت. گفتم اینک حسین شما گرفتار لشکر منصوره است پس از استخلاص و فتح قم و ری میتوانی چنین ادعائی بکنی.

روزی چهار به غروب مانده رقعهای از میرزا تقی خان امیر نظام که در آنوقت با امارت نظام ایران صدارت داشت و به لقب اتابک اعظم ملقب بود چنانکه سرش شمس الشعرا گوید:

لشکر و کشور مرتب است و منظم هر دو بمیر اجل اتابک اعظم
باین جلالت قدر احترامی زیاده از عاده و مافوق الغایه از من منظور داشت
از اینکه مرا نسبت به سایر ابناء ملوک منصب وزارت مهد علیا و ستر کبری داشت
شوکتها بود و مضمون رقعہ آنکه: دو ساعت به غروب مانده اگر مجالی دارید در
دیوانخانه دواتی یا درخانه مرا ملاقات کنید که امری بس لازم است.

منهم در وقت معین در دیوانخانه دواتی امیر را ملاقات نموده جمعی را که در کنارش بودند دور کرده در خلوت دست به جیب خود کرده کاغذی بیرون آورده بدست من داد. در آن رقعہ یکی از مفتشین امیر نوشته بود: روز جمعه بابی‌ها خیال دارند به هیئت اجتماع باشمشیر کشیده اول به مسجد شاه بریزند، میرزا ابوالقاسم امام جمعه را بکشند پس از آن با فریاد یا صاحب الزمان به ارگ شاه می بریزند و ضمناً نوشته بود از جمله رؤسای الطایفه یکی ملا شیخ علی است که خود را حضرت عظیم لقب داده و رئیس بابی‌ها در دارالخلافت است و هر چند روز به لباسی درمی آید که مردم او را شناسند و ام الفساد طایفه است. یکی دیگر میرزا احمد حکیم باشی کاشانی و دیگری میرزا عبدالرحیم هروی برادر ملا تقی هروی که هر دو از رؤسای بابیه‌اند و الان در حمایت علیقلی میرزا هستند اگر آنها گرفته شوند این فتنه برپا نخواهد شد. پس از خواندن نامه به فکر فرو شدم، امیر نظام مرا مخاطب ساخته گفت: شخص شما علاوه بر انتساب سلطنت امروز یکی از رجال دولت هستید، گرفتم در اعتقاد شما فساد باشد ولی باید ملاحظه دولت را بر هر چیز مقدم دارید.

جواب گفتم: بحمد الله تعالی حضرت رب العزیز را بسا اعتقاد درست بوده و

هستم وخواهم بود.

براین آمدم هم برین بگذرم ثنا گوی پیغمبر و حیدرم

و با این عقیدت در میان خاص و عام مشهورم، چنانکه شخص شما که امروز شخص اول ایران هستید در چهارده سال قبل که با منصب مستوفی نظام از آذربایجان به طهران آمدید بسبب مصاهرت من با میرزا نظرعلی حکیم باشی و مصاحب باشما و جمع دیگر از آن جمله محمدصادق خان گروسی و عزیزخان مگری که حال آجودان باشی است و میرزا محمد تبریزی و فروغی و ملا بهرام و درویش عبدالرحیم به اندازه ای حفظ ظاهر و ملاحظه شرع انور را با وجود صغر سن از من می دیدید که مرا به عوامی و حماقت تصور نموده و مورد سخریه و استهزاء بودم. چون تنها هستید و ننگی در شأن اتابکی پیدانمی شود، اگر فراموش کرده اید شرحی از روز رمضان خانی آباد و قرمه به و تو بیخ خود را بیان کنم، شاید فراموش فرموده باشید. تبسم کرده گفت: لازم نیست از مطلب بگوئید، وقت تنگ است و سفیر انگلیس وعده داده مرا ملاقات کند.

گفتم تفصیل این منہ نغر بدون زیاد و نقصان اینست: آقا میرزا احمد حکیم باشی کاشی طیب حاذق و با امانت و معالج مهدعلیا و ستر کبری از نجباء و علماء کاشان بوده، پدرش ملا رضا معروف به کبابی است و مادرش بنات اعمام حاجی پشت مشهدی است. بذات پاک الهی و به نمک اعلی حضرت ابدأ قضیه باب و بابی از او مسموع نشده، اما از میرزا عبدالرحیم هر وی گاهی بعضی کلمات و خرافات شنیده شده، اما ملا شیخ علی بذات پاک اهدیت نه اورا می شناسم و نه می دانم مقصود او چیست.

چون کلام به پایان آمد، به من سخت نگریست. به قول اعراب نظر الی بنظره گفت: خوب جواب نگفتید. این مفتش و گماشته دروغ نمی گوید و سخنی نسنجیده نمی نگارد، من با همه اخلاص و ملاحظه از مهدعلیا این سه تن را از شما خواهم خواست. این بگفت و بپا خواست. هر چه در بین راه سو گند یاد کرده و ایمان مغلظه خوردم که مرا از ملا شیخ علی خبری نیست جوابی نداد. در حین وداع گفت: یقین بدانید این امر را سورت گرفته از شما می خواهم.

لابد با کمال تحیر و تفکر بخانه آمده در فکر فرورفتم. باز آنشب را بامحنت و تعب بسر میبردیم. پاسی از شب گذشته بیشتر یا کمتر رقعهای از امیر رسید که در اتمام امر معهود تعجیل کنید.

باز هم بروهمم افزود، علی الصباح بصحن آمده متحیرانه نشسته میرزا ظاهر دیباچه نگار حاضر شده از سبب تحیر و سکوت طویل من سؤال کرد شرح حال و سؤال و جواب با امیر را در میان آوردیم. گفت: باکی ندارید این حضرت عظیم یکی از بزرگان بابیه است و در دارالخلافت داعی باب است، اسمش ملا شیخ علی و هر روز لقبی بر خود می گذارد و هفته ای ملبس به لباسی میشود، چندی همسایگی شما بوده، الان معلوم نیست در کجا منزل دارد ولی میرزا عبدالرحیم از جا و مکان او مستحضر است.

در آن حین میرزا عبدالرحیم با عبا و عمامه پیدا شد، خواست پیش آید او را تکلیف نمودم در مکانی نشسته، چون فرود آمد و لحظه ای با دیباچه نگار گفت و شنود کرد حکم به حبس و قید میرزا عبدالرحیم دادم، اولاً بسا کمال ملایمت و نصایح و مواعظ از مکان ملا شیخ علی سؤال کرده جواب مفید مسموع نشد. سوگند به کذب یاد کرد که مدتی است از مکان او اطلاع ندارد.

کار از سستی به سختی و از ملایمت به غضب و زحمت کشانیده باز سودمند نیامد، با دیباچه نگار مشاوری نموده او حیل های انگیزخت و خدعه های بکار برد، کاغذی شبیه به خط میرزا عبدالرحیم به میرزا سید محمد اصفهانی که در مدرسه دارالشفاه منزل داشت و یکی از بزرگان بابیه بود نوشت به این مضمون که مدتی است خدمت جناب آقا مشرف نشده در کدام محله منزل دارد؟

میرزا سید محمد جواب نوشت که: از این سؤال شما تعجب نمودم که روز قبل به اتفاق شما در خانه میرزا محمد نایب چاپارخانه در محله سنگلج رفتیم در آنجا تشریف دارند.

چه این نامه افتاد در دست من بگردون گراینده شد دست من
فی الفور شرح حال را به امیر کبیر عرضه داشتم، امیر جوابی در کمال ادب

ومعذرت نوشت از تقصیر میرزا احمد حکیم باشی گذشت و اتمام عمل را خواهش نمود.

نزدیک به سه ساعت به غروب مانده دیباچه نگار را با بیست نفر روانه منزل ملا شیخ علی نموده در بین راه شخصی را دیدند بر یا بوئی نشسته به همراهان امر کرد این مرد را گرفته نزد من آوردند و خود بخانه میرزا محمد رفته اثری از ملا شیخ علی ظاهر نشد.

درب بیوت را مقل کرده در کریاس قراول گذاشته مراجعت نمودند حکایت بمن اظهار داشته گفت:

این شخص مقید محمد حسین ترک است و از خلفای ملا شیخ علی است. من او را خواسته داخل بار و بنه او را تفحص کرده کتابی چند از مزخرفات باب و یک پوستین کابلی و یک جفت کفش ساغری و قدری مسینه آلات بود، هر چند از احوال ملا شیخ علی سؤال کردم جوابی نداد. بالاخره او را بقدری صدمه زدم که بیم هلاک بود باز ثمری نبخشید، لابد چند سوار به اطراف فرستادم از آن جمله به داروغه زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم نیز نوشته اثری نشد. در آن شب یک مردی از اهل مراغه را که کاغذی برای ملا شیخ علی آورده بود دستگیر کرده نزد من آوردند، من او را هم گرفته و حبس کردم و وقایع را به امیر اطلاع دادم از این گیر و دار رشته جمعیت بایه گسیخته گشت و جمع دیگری از آنها گرفتار شدند که بحکم شاهنشاه و صوابدید امیر نظام در میدان ارگ بقتل رسیدند از آن جمله میرزا عبدالرحیم و محمد حسین ترک و قاصد مراغه ای را نیز از من خواسته هر سه را تسلیم گماشته دیوان اعلی نمودم، خود نیز به منزل امیر نظام رفته زبان به شفاعت میرزا عبدالرحیم گشوده که حق تعلیم بر من دارد و نیز حضور همایون شفاعت کرده حکم به حبس مؤبد شد. قاصد مراغه ای رانیز میرزا اعلی خان که در آن وقت حاجب الدوله بود شفاعت کرد گناهش عفو شد ولی محمد حسین ترک با سایر بایه بقتل رسیدند. از نظارگان شنیده شد که با سه ضرب شمشیر از پا درآمد.

پس از این سختگیری که از طرف امیر کبیر نسبت به بایه ها می شود ملا شیخ

علی چند روزی در تهران درد کان يك نانوائی پنهان می شود و پس از آن از ترس جان از تهران به آذربایجان فرار می کند.^۱

پس از عزل امیر کبیر ملا شیخ علی بار دیگر بتهران باز می گردد و در منزل شخصی بنام حاجی سلیمان خان تبریزی که از بابیان متعصب بسود اقامت می کند و بابی ها که به نوشته ناسح التواریخ ۷۰ نفر بودند گرد او جمع می شوند و شبها در خانه حاجی سلیمان خان جمع می شدند و زن و خواهر و دختران او هم می آمدند و در آنجا مشغول باده گساری می شدند. در همین موقع بود که ملا شیخ علی که بابی ها او را حضرت عظیم می نامیدند نقشه قتل ناصرالدین شاه را طرح می کنند و در یکی از شبها این موضوع را با پیروان خود در میان نهاده از آنها می پرسد آیا در بین شما، کس کسانی یافت می شوند که زندگی را ناچیز شمرده و این نقشه را عملی کنند و به انتقام خون باب ناصرالدین شاه را بکشند.

اولین کسی که داوطلب می شود نو کر خودش محمد صادق نام بود و پس از آن میرزا عبدالوهاب نام شیرازی و ملا فتح الله قمی و محمد باقر نجف آبادی و هشت نفر دیگر هم داوطلب می شوند که با آنها همکاری کنند و به این ترتیب دوازده نفر بابی داوطلب کشتن ناصرالدین شاه که در آن وقت تقریباً جوانی ۲۱ ساله بود می شوند.

بنابراین ملا شیخ علی این دوازده نفر را مسلح نموده و به آنها دستور می دهد که به نیاوران محل قصر ییلاقی ناصرالدین شاه بروند و بوقت فرصت شاه را از میان بردارند.

روز یکشنبه ۱۸ شوال ۱۲۶۸ ناصرالدین شاه قصد شکار داشت نزدیک برآمدن آفتاب توپي شلیک کردند تا آنها که باید در التزام رکاب شاه بشکار بروند و خود را آماده و حاضر نمایند.

تا این قسمت از کتاب رجال فخری یا تاریخ بابیه بقلم اعتضاد السلطنه است و از این پس نقل میشود از مقاله ای که در سال ۱۳۲۸ در تهران مصور نگاشته شد و باز از کتاب رجال فخری اقتباس شده.

دو ساعت و نیم از روز گذشته ناصرالدین شاه از سرای سلطنت بیرون آمد
اسدالله خان امیر آخور رکاب شاه را گرفت و ناصرالدین شاه سوار شد.

در این موقع میرزا آقاخان نوری صدراعظم و مستوفی الممالک (میرزا یوسف)
و نظام الملک و محمد ناصر ایشیک آغاسی در حضور شاه بودند و پیاده شاه را مشایعت
می کردند پس از آنکه چند قدمی رفتند شاه بصدراعظم که مختصر کسالتی داشت
اجازه بازگشت داد.

پس از رفتن صدراعظم ناگهان مردی دوان دوان و سراسیمه از پس درختها
پیدا شد و گفت اعلیحضرتا عرض دارم. در این وقت جمعیت کمی از بزرگان
درباری اطراف شاه بودند که اسلحه همراه نداشتند و سواران مسوکب شاهی نیز
جلو و عقب بودند.

ملازمان درباری بتصور اینکه این شخص آداب و رسوم را نمی داند خود را
به جلوی او انداخته گفتند: همین جا بمان و حرفت را بزن.
آن مرد بابی که از مردم نیریز فارس بود چون دید نمی گذارند بیشتر به شاه
نزدیک شود دست بجیب برده طپانچه ای بیرون آورد و تیری بطرف شاه خالی کرد
که اتفاقاً خطا رفت.

در این موقع اضطراب و وحشت فوق العاده ای همه حاضرین را فرا گرفت و
همه مبهوت و بجای خود میخ کوب بودند ناگهان بابی دوم از پشت درختها نمودار
شد و نعره زنان آهنگ شاه کرد و شاه را با طپانچه خود هدف قرار داد ولی قبل از
اینکه تیر را خالی کند یکی از ملازمین ضربتی بدست او زد که باعث شد گلوله خطا
کند و در همین هنگام سایر ملازمین که از تردید بیرون آمده بودند بفکر نجات شاه
افتادند یکی از آنها با کارد به دهن او زد و سایرین هم بدو حمله کرده و همانجا کار را
تمام کردند. در همین لحظه بابی سومی از پیش روی شاه در آمد و طپانچه خود را
بطرف شاه خالی کرد که آنهم بواسطه رم کسردن اسب کاری واقع نشد و فقط ده
ساقمه به شاه خورد که در زیر پوست ماند و بقیه از بالای شانهاش گذشت.

از صدای هیاهو و تیر طپانچه، سواران هم رسیدند و او را دستگیر کردند و

به دستور شاه هر دوی آنها را بزندان فرستادند و آنکه کشته شده بود طنابی بسته و تا وسط شهر روی زمین می کشیدند.

طولی نکشید که صدراعظم و سایر اکابر و اعیان دولت باشتاب از راه رسیدند صدراعظم عنان اسب شاه را بدست گرفته استدعا نمود که از شکار صرفنظر کند و سایرین هم اصرار کردند شاه هم از شکار صرفنظر کرد و بطرف عسارت خاصه رفت و در این وقت بود که حاضرین فهمیدند شاه مختصر زخم و جراحتی برداشته است.

به نوشته ناسخ التواریخ اولین کسی را که نزد شاه متهم کردند خود صدراعظم بود و در این باره به شاه گفتند:

دیروز صدراعظم با سردار حسین خان ایروانی ملاقات کرد و بهانه گفتگو درباره اموری زد و کرمان تمام شب با او محرمانه گفتگو می کرد. دیگری به شاه گفته بود: این اشخاص پستی که ما دیدیم اگر همدستانی در میان بزرگان و رجال کشور نداشتند هرگز جرئت نمی کردند نسبت به زندگانی شاه سوء قصد کنند.

ظاهراً این غرض ورزی ها اثر خود را کرده بود که شاه آن روز بصدراعظم سردی و برودت نشان داد بهمین جهت صدراعظم جداً در صدور برآمد که ریشه غائله را کشف کند. از یکطرف دستور داد که آن دو نفر بابی دستگیر شده را تحت شکنجه و استنطاق قرار دهند و عزیزخان آجودان باشی و محمودخان کلانتر شهر و محتسبان بلد مأمور شدند تا در شهر و حومه مشغول تفحص و جستجو شوند.

دوازده روز بعد یعنی در سلیخ شوال حاج علیخان حاجب الدوله اطلاع حاصل کرد که محل اجتماع بابی ها خانه حاجی سلیمان خان است و جریان امر را به اطلاع صدراعظم رسانید.

میرزا آقاخان نوری صدراعظم فرمان داد تا شبانه آنجا را محاصره نموده بابی ها را دستگیر کنند. به نوشته ناسخ التواریخ و سایر مورخین عصر قاجاریه وقتی مأمورین وارد خانه شدند بابی ها سرگرم آشامیدن شراب بودند وزن صاحبخانه

ساقی بود.

وقتی بابی‌ها از آمدن مأمورین آگاه شدند عده زیادی از آنها از راه‌بام فرار کردند و فقط سلیمان‌خان صاحب‌خانه و دوازده نفر دیگر دستگیر شدند که آنها را زنجیر کرده به‌نیاوران حضور صدراعظم بردند. همین که چشم صدراعظم به سلیمان‌خان افتاد زبان‌به‌فحش و دشنام نسبت به‌وی گشود و گفت:

تو بایستی حرامزاده باشی، علاوه بر اینکه گسوست و پوست تو و پدر و مادرت از نان و نمک شاه است، برادرتو فرخ‌خان هم بدست بابی‌ها در زنجان کشته شد.

اگر تو حلال‌زاده و برادراو بودی باید انتقام خون برادرا از بابی‌ها بگیری نه اینکه خانه خودت را مرکز اجتماع آنها قرار دهی. سپس دستور داد او و آن دوازده نفر را بزندان برده تحت استنطاق و شکنجه قرار دهند تا مکان و محل اختفای سایر بابی‌ها را نشان دهند.

بالاخره محبوسین نام و مکان ۳۶ نفر از همدستان خود را بروز دادند که بلافاصله هرسی و شش نفر دستگیر شدند فقط رئیس آنها ملا شیخ‌علی باقی مانده بود که وی را هم حاجب‌الدوله در اوین دستگیر کرد و نزد صدراعظم آورد. صدراعظم همین که چشمش به ملا شیخ‌علی افتاد او را شناخت، برای اینکه وی را قبل‌در کاشان دیده بود. پس روی بدو کرد و گفت: تو همان نیستی که در کاشان نزد من آمدی و خواستی مرا اغوا کنی؟ باز این چه فتنه بود که برپا کردی، بگو بینم چرا بخانه سلیمان‌خان رفتی و باجامة علما جام شراب بدست گرفتی؟

ملا شیخ‌علی جواب داد: درخانه سلیمان‌خان قرار بر این بود که یکی از اصحاب را ملقب به لقب اباعبدالحسین کنیم، چون بدانجا رفتیم اصحاب بکار خمر و شراب مشغول بودند دل ایشان را شکستن روا ندیدیم منم جامی از می نوشیدم. حاج‌علی‌خان حاجب‌الدوله گفت مردم اسحق را به قتلگاه می‌فرستی و نوید زنده کردن می‌دهی، من اینک گوش تو را می‌برم اگر راست می‌گویی معجزی کن تا گوش تو سالم شود. بعد قلمتراش را از جیب در آورده و در حضور صدراعظم گوش او را

برید و سپس زنجیری به گردن او بسته وی را در یکی از اطاق‌های کاخ زندانی نمود.

میرزا حسین علی نوری که بعدها خود را بهاء‌الله نامید و مقام خود را بالاتر و برتر از باب خواند و غالب بابی‌ها بدو گرویدند او هم در این موقع در تهران بسود وقتی خبر دستگیر شدن بابی‌ها را شنید به سفارت روس در زرگنده پناه برد، ولی وزیر مختار روس پرنس دالغورکی او را نپذیرفت و دستور داد اتباع سفارت وی را دستگیر نموده تسلیم عمال دولت نمایند ولی باطناً به او وعده کمک و مساعدت داد بطوری که روزنامه وقایع اتفاقیه در شماره ۸۲ خود می‌نویسد:

«سرکار اعلیحضرت پادشاهی و اولیای دولت علیه از ظهور این نوع معقولیت سفارت روس کمال رضامندی حاصل کرده جناب جلالتمآب صدر اعظم به فرستادگان سفارت انعام دادند باری چون ظاهراً میرزا حسینعلی در تسوطة قتل شاه دخالت نداشت یا دخالت او مسلم نشد پس از استنطاق میرزا حسینعلی نوری و چند تن دیگر که عبارت بودند از میرزا سلیمان قلی و میرزا محمود همشیره زاده او و چند تن دیگر از کشته‌شدن معاف شدند و محکوم به حبس ابد گردیدند.»

میرزا حسینعلی را روی همین اصل زندانی نمودند ولی بقیه را چنانکه خواهیم گفت به شدیدترین وجهی هلاک کردند.

در اینتجا این سؤال پیش می‌آید که آیا چه چیز باعث شد که میرزا حسینعلی از مرگ نجات پیدا کرد؟ يك رساله كوچكى يك نفر بهائی نوشته كسه عين آن در كتابخانه ملی ملك است و در آن رساله در این باره می‌نویسد: چون سفیر کبیر دولت بهیه در مقام حمایت بود برخلاف اجرای سیاست ممکن نبود و بالاخره بطوری که در همین رساله نوشته شده سایر تواریخ هم اشاره دارد حمایت سفیر روس پرنس دالغورکی نه تنها باعث نجات میرزا حسینعلی از مرگ شد بلکه موجب نجات او را هم از زندان فراهم ساخت و شاه موافقت نمودند که میرزا حسینعلی به اعتبار و خاك عراق عرب مهاجرت کند و به معیت چند تن از غلامان سفارت روس میرزا حسینعلی از تهران خارج شده به نوشته «همان رساله يك نفر بهائی» در یوم پنجم جمادی

الاولی سنه ۱۲۶۹ وارد بغداد می شود و از این به بعد است که داعیه خود را آشکار می کنند.

بهر حال غیر از میرزا حسینعلی که شاید سیاست استعماری سلامت او را برای حفظ مقاصد خود لازم می دانست بقیه بابی ها را که متهم به شرکت در توطئه سوء قصد به حیات شاه بودند بطرز فجیع و هولناکی که در رسم دوران استبدادی بود بقتل رسانیدند به این ترتیب که هر یک از آنها را بدست امیر یادسته ای از مردم دادند که بهر نحوی میخواستند آنها را هلاک نمایند.

برای نمونه چگونگی مجازات چند تن از معاریف آنان را نقل از شماره ۸۲ روزنامه و فایع اتفاقیه در اینجا نقل می کنیم:

«ملا شیخ علی عظیم ترشیزی که رأس و رئیس این فرقه بود و خود را نایب خاص باب می دانست علما و فضلا بر حسب شریعت طاهره قتل او را واجب دانسته و بسزای خود رسانیدند.

سید حسن خراسانی را که از متابعین آن مذمب بود شاهزادگان بضر بشمشیر و گلوله و کارد و خنجر مقتولش ساختند. زین العابدین را مقرب الخاقان مستوفی الممالک در اول محض تعصب دین و حمیت دولت خود با طپانچه زد و بعد از آن مستوفیان عظام و لشکر نویسان گرام کلهم با طپانچه و کارد و خنجر و قمه ریزه ریزه کردند.

حاجی سلیمان خان (همان که خانه او مرکز بابی ها بود) با حاجی قاسم تبریزی را آقا حسن نایب فراشخانه برده بدن آنها را شمع زده افروخته (شمع آجین) بانقاره و اهل طرب و ازدحام خلق در کوچه و بازار گردانده و مانع از سنگباران مردم شدند تا در بیرون دروازه شاهزاده عبدالعظیم فراشان غضب نیش آنها را چهارپاره کرده در دروازه ها آویختند.

اعتضاد السلطنه در کتاب معروف رجال فخری می نویسد: وقتی که حاجی سلیمان خان را شمع آجین کرده می بردند رقص کنان این شعر را می خواند:

کاشکی پرده برافتادی از آن منظر حسن تا همه خلق ببینند نگارستان را
 حاجی میرزا جانی تاجر کاشی (مؤلف کتاب نقطه الکاف در تاریخ باب که
 ادوارد براون انگلیسی آنرا چاپ کرده) که بکرات ارتداد او معلوم و توبه کرده و
 بازارهایی یافته به اغوای عوام مبادرت نموده بود، عالیجاه آقای مهدی ملک التجار
 و تجار و کسبه بالاجماع با هر گونه اسباب حرب او را به جهنم فرستادند. خلاصه
 بهر صنف و دسته هر يك از رجال دولت یکی از بابی هارا برای کشتن دادند. حتی
 یکی را هم به معلمین و متعلمین مدرسه دارالفنون سپردند (میرزا نبی دماوندی) که
 بضر بشمشیر و سر نیزه کار او را ساختند.»

اوضاع سایر شهرهای ایران هنگام طلوع امیر کبیر

نیز بدین قسم بوده

علاوه بر قیام بابیه در سایر شهرستانهای ایران نیز شورشهای مختلفی برپا شده
 بود که بر اثر اندک غفلتی ممکن بود ایران دچار تجزیه گردد و یا سلطنت از خانواده
 قاجاریه به خانواده دیگر منتقل شود.

از جمله شورش شهرستانها که اهمیتی بسزا یافته بود مسئله بلوای شهر اصفهان
 در سال ۱۲۶۵ و زدو خورد اهالی شهر با قوای دولتی میباشد که دوسه ماه توجه دولت
 را بخود جلب کرده بود و زدو خوردهای زیادی بین طرفین رخ داد تا آن شورش نیز
 خوابید شد.

شهر بروجرد که تحت حکومت جمشید خان ماکوئی بود پس
وضع غرب ایران
 از انتشار خبر فوت محمدشاه ناگهان آشفته گشت و چون مردم
 غالب از شهرهای ایران از رفتار مأمورین ماکوئی رنجیده خاطر بودند - اهالی بروجرد
 نیز بقصد انتقام و کینه جوئی بر جمشیدخان ماکوئی برخاستند اما در این موقع جمشید

خان درخارج از شهر یعنی در محال سیلاخور و اراضی بختیاری تابع بروجرد بسر می برد و با سراپرده وعده ای سرباز و ثروتی زیاد بعیش و نوش مشغول بود. پیش از آنکه خبر فوت محمد شاه باو برسد بین مردم منتشر میشود و ناگهان بروی تاختن کرده اموال او را بغارت می برند فقط خود جمشیدخان باتن عربان نجات یافت و با لباس درویشی خود را بتهران رسانید و اوضاع بروجرد دچار شورش گردید .

وضع کرمانشاه نیز مانند بروجرد بهم خورد باین معنی که در آنجا هم محبعلی خان ماکوئی حکومت کرمانشاهان را داشت و بمحض انتشار خبر مرگ محمد شاه بعلت دل تنگی که مردم از او داشتند بروی شوریدند و کلیه اموال و ثروت او را بغارت بردند . خان حاکم نیز با عده معدودی فراراً بطرف آذربایجان حرکت کرد تا خود را بشاه برساند .

اوضاع کردستان نیز مانند سایر قسمت های غرب ایران دستخوش شورش و انقلاب گردید باین معنی که رضا قلیخان حکومت سابق کردستان که در زمان محمد شاه دستگیر و در تهران محبوساً بسر می برد پس از مرگ محمد شاه از زندان گریخته خود را بفوج سربازان گروس رسانیده آنها را با خود متفق ساخته راه کردستان پیش گرفت و عده از سربازان را مأمور تصرف گروس و خودش با عده ای بطرف سنندج حرکت کرد و پس از فراهم کردن عده ای سپاهی بقصد حمله بحکومت کردستان که در آن موقع با خسروخان گرجی بود یرش برد و چون حکومت کردستان با قوائی که داشت نتوانست در مقابل رضا قلیخان مقاومت کند ناچار با قوای خود در قلعه سنندج حصاری گردید و کردستان بدست شورشیان افتاد و امیر کبیر درباره آن شهرستان نامه زیر را بناصرالدین شاه نوشته است .

قربان خاکپای همایونت شوم

دستخط همایون را زیارت کردم در باب کردستان و بی نظامی آنجا که مقرر فرموده بودید آنچه در روزنامه نوشته بودید همه آن راست نیست و دروغ کلی هم نیست . دوسه روز پیش تر آنچه لازم بود نوشته و چاپار فرستاده ام انشاء الله تعالی

هو
تسبانه کورسارک هم
در سخط اول کف

در باب کوفتار و نظر اینجا هم مقرر کرده اند که در روز

زنده بعد از آن روز و در وقت تمام است

اینچه لازم نموده در چهار روز تمام اولی که امروز است

در وقت چهارم کرده ام خبر نظام آن معلوم است

عشرت نوزده ۲۱ الی ۲۲

این روزها از شدت اهمی که کرده‌ام خبر انتظام آن خواهد رسید زیاده جسارت نورزید باقی‌الامر همایون مطاع مطاع

آشفته‌گی فارس و شورش مردم آن

حسین‌خان آجودان‌باشی ملقب بنظام‌الدوله حکومت فارس را داشت. پس از رسیدن خبر مرگ محمدشاه بفارس، حکومت فارس بزرگان شیراز را جمع و خبر فوت محمدشاه و سلطنت ناصرالدین‌شاه را با اطلاع آنان و مردم فارس رسانید و در همان روز مقداری نقره و طلا بنام ناصرالدین‌شاه ضرب و مقداری از آن سکه‌ها را بانضمام هدایا و پیش‌کش‌های قابل ملاحظه‌ای برای ناصرالدین‌شاه که در بین راه تبریز و تهران بود فرستاد و آن‌اشیا و هدایا در اراضی خمسه از طرف حکومت فارس تقدیم گردید. میرزا تقی‌خان پس از ملاحظه آن بعنوان آنکه این هدایا از چه محلی و از کی تقدیم شده از قبول آن جلوگیری بعمل آورد و فرستاده حکومت فارس را بدون پاسخ و جواب بی‌جانب شیراز برگرداند. اهالی فارس که دل‌خوشی از رفتار حکومت نداشتند و در کمین فرصت بودند همینکه از گفتار و رفتار میرزا تقی‌خان آگاهی حاصل کردند یکباره در دفع و قیام علیه حکومت فارس همداستان و متحد شدند. نخست محمدقلی‌خان شقاقی ایل بیگی سیصد نفر سرباز و دو عرابه توپ که برای امنیت ممسنی در آن حدود بودند گرفته خلع‌السلاح و زندانی کرده سپس عده‌ای تفنگچی و سوار از ایل قشقائی و غیره در حدود پانزده هزار نفر گرد خود جمع و بطرف شیراز حرکت کرد در شهر شیراز از حاجی قوام کلانتر شهر شیراز با آنکه با محمدقلی‌خان ایل بیگی روابط خوبی نداشت ولی در مورد پدر دوالی فارس با او همداستان شده از اطراف شهر و غیره عده‌ای در حدود پانزده هزار نفر دور خود جمع کرد و با ایل بیگی ملاقات و برای بیرون کردن حسین‌خان آجودان‌باشی متحد گشت و در يك فرسخی شهر مجتمع ساخت. از طرف دیگر تمام سران و بزرگان شهر شیراز انجمن کرده برای بیرون راندن والی فارس متحد و متفق شدند. بدو آ به والی پیغام فرستادند که آن پادشاه که حسین‌خان بحکومت ما فرستاد و داع تاج و تخت گفت ما چه میدانیم که شاه جوان بعد از ورود بتهران باز حسین‌خان را بر ما فرمانروا خواهد کرد یا نه؟ بهتر اینست که حسین‌خان راه تهران را پیش گیرد و ما را بحال خود باز گذارد بعد از جلوس سلطان

و صدور فرمان بهرچه حکم رود اطاعت خواهیم کرد و اگر جز این کند او و سربازان او مقتول خواهند گشت .

حسینخان پیام کرد که در رفتن بتهران حرفی ندارم مشروط بر اینکه آن سیصد نفر سرباز و دو عرابه توپ و مهماتی که از آنها گرفته اید مسترد دارید تا ظرف هشت روز به تهران بروم مخالفین این پیشنهاد را پذیرفته سربازان و اسلحه و مهماتی را که گرفته بودند به شیراز نزد حسینخان فرستادند و بانظار وعده او نشستند. روز هشتم حکومت در مقرر خود بماند و خلع وعده کرد، مردم شهر بنای اغتشاش را گذاشته و سه هزار نفر از تفنگچیان ایل بیگی بمسجد و کیل رفته سنگر گرفتند و زد و خورد با قوای حسینخان در گرفت و عده ای مجروح و مقتول شدند و بازار و کیل را غارت کردند . حسینخان و توای او در ارگ حصار ی شده بوسیله توپخانه حملات مهاجمین را دفع و همه روز بین طرفین زد و خورد و جنگ در گیر بود و مدت چهل روز این وضع ادامه داشت تا آنکه گزارش این وقایع بتهران رسید امیر کبیر احمد خان نوائی را مأمور رسیدگی امور فارس کرد و تا خاتمه کار رسیدگی هم موقتاً حکومتی برای استان فارس تعیین نمود. پس از این دو کار مردم دست از شورش برداشته منتظر نتیجه رسیدگی شدند. مأمورین جدید گزارش ماوقع و علت عصیان را بتهران دادند. بر حسب امر میرزا تقیخان حسینخان آجودان باشی مقصر شناخته شد و او را تحت الحفظ و محبوساً به تهران آورده زندانی کردند. با این کیفیت غائله فارس خاتمه یافت.

هنگامیکه محمد شاه فوت کرد والی کرمان فضلعلیخان

اوضاع کرمان و شورش و انقلاب آن استان

بیگلربیگی بقصد سرکوب کردن راهزنان بسن یزد و

کرمان از کرمان بیرون آمده بود و فرزند خود را بنام

محمد علیخان که درجه سرتیپی و دو فوج قراچه داغی باختیار داشت به نیابت خویش بحکومت گذاشته بود . پس از آنکه راه را تا حدی از وجود راهزنان بلوچ مصفا کرده بود و عازم کرمان بود در رفسنجان خبر مرگ شاهرا دریافت نمود ولی قبلاً این خیر بکرمان رسیده بود، مخالفین فضلعلیخان که انتظار عزل او را داشتند در این وقت همدستان شدند که اگر مراجعت کند او را از دخول به کرمان ممانعت نمایند . از طرف



الشيخ

دیگر نوائی خان که فرمانده هنگ قراچه داغی بود و محمد علیخان سرتیپ او را عزل و دیگری را بجای او منصوب کرده بود تصمیم گرفت که سربازان هنگ خود را با خویش متحد کند و محمد علیخان را از مداخله در امر آنان بازدارد و چون سربازان قراچه داغی هم از محمد علیخان رنجیده خاطر بودند همدستان شدند و بدو آ بر بادگیرهای باغ نظر و دیگر بامها رفته سنگر گرفتند و از آن طرف قوای حکومتی که مرکب از هنگ ملایری و هنگ قراگوزلو بودند بمقاومت پرداخته جنگ خونینی بین طرفین در گرفت بالاخره شکست نصیب قوای حکومتی گردید و عبداللهخان نایبالحکومه و جمعی دستگیر و محبوس شدند سپس شورشیان بخانه فضلعلیخان هجوم برده عرچه بدست رسیدنهارت کردند . در همین موقع فضلعلیخان که در سه فرسنگی شهر رسیده بود از ما وقع آگاه شد توقف را جایز ندانسته بتاخت به کیوترخان هیجده فرسنگی کرمان بطرف تهران عقب نشست و از آنجا طریق تهران را پیش گرفت . بدین کیفیت شهر کرمان بدست مخالفین افتاده خانه عده زیادی از اشخاص بغارت رفت ، فضلعلیخان همچنان بطرف تهران طی طریق میکرد تا باردکان یزد رسید در اینجا خطی از میرزا تقیخان امیرکبیر بدو رسید که او را بحکومت کرمان ابقا کرده بود . صدور این حکم فضلعلیخان را قویدل کرده تصمیم گرفت بکرمان مراجعت نماید و تا رفسنجان بشتاب برگشت نمود و در آنجا قوای خود را متمرکز و از قوای محلی آنجا نیز کمک برداشته بطرف کرمان حرکت کرد . اما پس از آنکه بحوالی آتشمهر رسید قوای خود را در مقابل دشمن ضعیف دید ناچار مجدداً بطرف تهران حرکت کرد . در این هنگام پیکی از تهران رسید و معلوم شد بر حسب امر دولت عدهای مأمور نظم کرمان شده و از تهران حرکت کرده اند و چند نامه نیز جهت اعیان شهر همراه دارند و در همین اوان بین شورشیان نیز اختلافاتی بروز کرده و عدهای از طرفین کشته شدند بالاخره از طرف دولت حاتم خان شهابالملک مأمور رسیدگی کار فضلعلیخان شد و پس از وصول گزارش نامبرده دولت دیگر حکومت او را در کرمان صلاح ندانسته شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله بحکومت کرمان منصوب و غائله کرمان نیز خاتمه یافت.

آشفتگی یزد

در زمان محمد شاه حسینعلیخان معیرالملک حکومت یزد را
بمهده داشت و چون جزو ملازمین دربار بود دو ستمعلیخان

پسرش به نیابت پدر در یزد حکومت میکرد. اما برای آنکه حکومت او در آن شهر
بلامانع و بدون سرو صدا باشد عده‌ای از قبیل میرزا علیرضای صدرو میرزا علی و
محمد ابراهیم خان پسر عبدالرضا خان یزدی و عده‌ای دیگر از معاریف یزد را به
تهران خواسته بودند و هنگامیکه محمد شاه بدرود حیات گفت این عده در تهران
بسر می‌بردند همیکه خبر فوت محمد شاه در شهر منتشر میشود اهالی یزد که آرزوی
چنین روزی را می‌کردند انجمنی کرده نخست به دروازه‌های شهر یرش برده سربازانی
که بحفاظت مشغول بودند از فراز برج‌ها بزیر آورده خلع‌السلاح نمودند و از آنجا
بدر سرای دوستعلیخان نایب‌الحکومه رفته منزل او را غارت کردند. نایب‌الحکومه
نیز بدون آنکه مقاومتی بکند راه تهران را پیش گرفت. در این موقع اشرار شهر نیز
یکباره بجنبش در آمده برای غارت اموال مردم در هر محلی یکتن از آن افراد شریر
بر دیگران امیرگشت و هر چه میخواستند میکردند تا اینکه در محله گازرگاه محمد
نامی را که در میان اشرار قوی پنجه و توانا بود رئیس کردند و نامبرده از یکی از
تجار محبوس سیصدتومان زرمسکوک بتهر گرفته بر جماعت اشرار قسمت کرد آنگاه
حکم کرد که اشرار دست از غارت و آزار مردم بردارند و در حفظ و حفاظت شهر و
اموال مراقبت و محافظت نمایند و او با این ترتیب بر تمام اشرار غلبه جست و تمام
شهر را تحت فرمان در آورده مانع از قتل و غارت شهر گردید متمکنین شهر نیز برضایت
خود هر يك مبلغی زروسیم بدو هدیه می‌فرستادند و او با اشرار آنرا تقسیم میکرد و
این وضع ادامه داشت تا شاه جدید در تهران به تخت نشست و حاجی بیژن خان را
با عده‌ای سوار بحکومت یزد فرستاد و خطه یزد هم امن و آرام یافت.

نیز اوضاع کردستان هم خوب نبود و در آنجا بی‌نظمی و اغتشاش بود که
امیر کبیر به نظم آن خطه همت گماشته و نامه‌ای که امیر بناصرالدین شاه نوشته موید
این مطلب است.

خلاصه امیر کبیر تمام شورش و فتنه‌های داخلی را خوابانید و آرامش رادر

اندك مدتی در تمام مملكت حكومرا گردانید و درباره همین اقدامات امیركبیر است که برخی از ارباب اطلاع اظهار عقیده و قضاوت کرده معتقدند که اگر وجود شخص لایقی چون میرزا تقیخان امیركبیر صدراعظم ایران نبود محال بود که وضع داخلی ایران باین زودی منظم گردد و سلطنت در خانوادۀ ناصرالدین شاه موروثی شود. در بارۀ اشفتگی و هرج و مرج اوضاع ایران و خدمات میرزا تقیخان حكیم قآانی در قصیده غرائی که مطلع و چند بیت آن در زیر نقل میشود چنین سروده است :

مهین اتابك اعظم كه ماه تا ماهی

بطوع طبع و را چاكرند و فرمانبر

كتاب رحمت و فہرست فضل و دفتر فیض

سجّل دانش و طفرای جود و فیر هنر

مدد ز چرخ نخواهی اگر چه آینه را

ز بہر صیقل حاجت بود بخاکستر

فلك ضمانت ملك آتومان سپرد ترا

کہ بود ایران ویران و ملك زیروزبر

ز دجلہ تا لب جیحون ز طوس تا بارس

ز پارس تا در شوشی ز رشت تا ششتر

نہ گنج بودو نہ لشکر نہ ملک بودو نہ مال

نہ ساز بودو نہ سامان نہ سیم بودو نہ زر

تورنج بردی و از خائنان گرفتگی گنج

بگنج و خواسته هر روز ساختی لشکر

پس آنقدر بہمہ سو سپہ فرستادی

کہ تا نبیند دانا نیفتدش باور

سپاہی از مژہ مرگشان بدست سنان

ز ناخن ملك الموتشان بکف خنجر

بجای تن همه الوند هشته در جوشن
 بجای سرهه البرز بسته بر مفر
 گرفته برقی پمان را بدست جای سنان
 نهفته گوه گران را بسینه جای جگر
 سخن کشد بدراز آنچه آنجهت تو
 گرفت ایران زیب و فروغ و شوکت و طر
 اگر بگویم در خاوران چها کردی
 سخن دراز کشد تا بدامن معشر
 و اگر رفتند هازله دران سخن رانم
 ز شاهنامه بشویند نسام رستم زر
 بملك گوهان راندی و بازبان سنان
 خیانتی که حدو کرد دادیش کیفر
 اگر ز عطفه شیراز و یزد شرح دهم
 چنان دراز که شیرازه بگسلد دفتر
 هنوز اول اردبیهشت طالع نست
 شکوفه کرده درختان و نا نموده ثمر
 هنوز جیبال از هند میستاند باج
 هنوز مرقل در روم مسی نهی افسر
 کشی جنبیت خسرو بمرز قسطنطین
 بری کتیبیت دارابملك کالیخر (۱)

مکاتبات امیر کبیر با ناصرالدین شاه

میرزا تقیخان امیر کبیر از نظر اینکه شاه را مجبور کرده باشد که دائماً بکار

های جاریه کشور مشغول گردیده بنصایح و دستورات او کاملاً توجه نماید شاه را و ادا را میگرد که روی کلیه کارها نظر بدهد و از تمام کارهای لشکری و کشوری با خبر باشد، لذا از جزئیات کارهای مملکتی تا کلیات امور را از لحاظ شاه می گذرانید و او میخواست که نظر خویش را صریحاً اظهار نماید و اگر احیاناً جواب شاه برخلاف مصالح کشور بود هر طوری بنظرش می رسید آنرا رد میکرد و چون در آنموقع هنوز ارتباط تلفنی در ایران دایر نشده و وجود نداشت برای اینکه ارتباط دائمی بین شاه و صدر اعظم برقرار باشد، قاصدهای مخصوصی که حامل یادداشت های امیر کبیر و شاه بودند بین قصر سلطنتی و عمارت صدارت عظمی دائماً در رفت و آمد بودند و امیر کبیر بوسیله یادداشت های جزئیات امور را تا آنجا که ذکرش در یادداشت ممکن بود بسمع شاه می رسانید.

این یادداشت ها با آنکه مقداری از آنها از بین رفته معیناً مقدار زیادی از آن فعلاً در دست می باشد که از آن جمله در حدود ۲۰۰ ورقه در کتابخانه مجلس جمع آوری گردیده مقداری هم در اداره بیوتات سلطنتی و وزارت خارجه مضبوط است نزد سایر اشخاص هم مانند صاحب کتاب دریای معرفت (۱) و کسان دیگر نیز موجود می باشد که بخواهی صحت این موضوع را می رساند.

بنابراین یادداشت های نامبرده با آنکه مقداری از آنها از بین رفته معیناً بسیار زیاد در دست است که از آنها خیلی چیزها و مطالب مهمی را می توان استنباط کرد زیرا از طرز مکاتبه و سیاق عبارات درشت و پاره ای از مسائل پراهمیت آن و دستور های امیر کبیر بناصر الدین شاه می توان بهگونگی اوضاع و در عین حال عظمت روحی و تسلط فکری وی بر شاه نتیجه گرفت.

در عین حال از این مکاتبات بخواهی معلوم میشود که امیر کبیر نه تنها صدر اعظم ایران بلکه مربی و معلم دلسوزی برای ناصر الدین شاه بوده و بسیار دقت می کرده که شاه جوان بتمام کارهای مملکتی مسلط و خوب تربیت بشود.

نگارنده تا آنجا که ممکن بود از این یادداشت ها استفاده کرده و رونوشت متن آنها را ضمن ذکر مسائل تاریخی از نظر شاهد و مثال در این کتاب آورده است.

۱ - متأسفانه اخیراً از استاد رفعتی شنیدم که این گنجینه نفیس از ایران خارج و

فعلاً در کتابخانه کپریج لندن است.

اینک نیز مقداری از آنها را که مربوط بطرز اداره امور داخلی کشور و کارهای جاری و روزمره بوده است ذیلا ذکر میکند تا خوانندگان گرامی حقایق را از آن درک نموده بیشتر ببزرگی و عظمت مقام شامخ این رادمرد سیاسی پی ببرند.

نامه‌های امیر کبیر بناصرالدین شاه

قربان خاکپای مبارکت شوم بزیارت دستخط همایون افتخار حاصل نمود. اینکه مقرر فرموده بودند بحمام تشریف ببرند البته لازم است این غلام هم بواسطه دلتنگی منظور دارد سوار شده تا تخته فولاد برود و درباب امر مازندران هنوز قراری در خیال خود داده نشد بعد از اینکه خیالی درست کرده بشود بعرض همایون خواهد رساند عید بودن فردا هم موقوف به رؤیت هلال است، آنهم حالا معلوم نمی‌شود تا بعد از غروب آفتاب البته معلوم میشود، امر امر همایون است.



(۱) قربان خاکپای همایونت شوم سرافراز و مفتخر فرمودن بدیبهی است مزید شکرگزاری است. این غلام رازیده از این حد و جسارت نخواهد بود بدیبهی است چیزی از دنیا ندارم که نثار قدم همایون نمایم. جان ناقابل خود را همیشه برای تصدق وجود مبارک در کف حاضر دارم زیاد جسارت نورزید تشریف فرمائی سرکار همایون زهی سعادت است باقی الامر همایون مطاع (۱).

هو

قربان خاکپای همایون مبارکت شوم این مرد یعنی باصطلاح صدر الممالک تا در قم هستند آنی مفسدین آنجا دست از او و اودست از آنها نخواهد کشید چنانچه امروز سه کاغذ از قم رسیده بود فرستاد بنظر مبارک برسد به بینم چه حکم محکم قبله عالم روحنا فداء در حق او چیست.

زیاد جسارت نورزید باقی الامر همایون

۱- گویا ناصرالدین شاه می‌خواسته بمنزل امیر کبیر برود و بوی خبر داده است امیر کبیر هم جواب نوشته است.

تسلی و تسکین
و تسکین و تسلی
این مصطلح
است

در زندگی
تقسیم کنند به منفی و مثبت
و در ادب

تسکین کننده
تسلی کننده
تسکین کننده
تسلی کننده

تسلی کننده
تسکین کننده
تسلی کننده
تسکین کننده

تسلی کننده
تسکین کننده
تسلی کننده
تسکین کننده

هو

قربان خاکهای همایونت شوم درباب بنائی عمارت سرکاری مقرر فرموده بودند که کار نمیکند فدوی هم شنیده ام که امساله در هیچ يك از امور بنائی از قبیل عمارات و مدرسه نظامیه و سربازخانه ها کار نشده است سبب معلوم ، از جهت بی پولی است و نوشتجاتی که هرروزه از میرزا عنایت میرسد همانست که بنظر همایون میرسد آه و ناله درباب پول و اینکه تابحال قریب چهار هزار تومان قرض کرده اند و در اینجا هم اگر وجهی است چنان نیست که معیر خاکهای همایون عرض ننماید این غلام باعتقاد خود اگر عرض نماید که مخارج عید و دو قافله گرگان و خراسان و تدارك و مواجب قشون و همراهان اردو را بچه زحمت سرانجام کرده گمان در عرض خود بی صداقت نباشد نمیخواهد جسارت کرده اجرای خدمت نماید ولیکن آنچه در نوکری توانسته خودداری نکرده است ، حالا اگر جانی بی وصول قسطها وجهی برای بنائیها سایر مخارج سراغ داشت هرگز جسارت نمیکرد و مراتب را برای شرح حال معروض داشت .

باقی الامر همایون

ایضا

قربان خاکهای همایونت شوم - اگرچه بمیل خاطر همایونست لکن چون جمعه است اگر میل خاطر همایون باشد و بخواهند بیرون تشریف آورده پاره ای عرایض دارم که البته ذکرش لازم است استدعا دارد فدوی را احضار فرمایند .

الامر همایون

قربان خاکهای همایونت شوم دستخط همایون زیارت شد چون وعده به خانه فخرالدوله داده اند بدیهی است که لازم است تشریف ببرند از راه باغ اما اگر تکلیف تکیه بکند انشاء الله تعالی قبول نخواهند فرمود .

زیاده جسارت نوزید باقی الامر همایون

ایضا

قربان خاکهای همایون مبارکت شوم (۱) دستخط همایون زیارت شد . مقرر

۱ - این نامه گوها موقعی نوشته شده که بین امیر کبیر و ناصرالدین شاه الدکی تقار خاطر و کدورتی بوده است .

فرموده بودید که هرچه عرض مردم است خاکپای همایون عرض شود . این غلام با اعتقاد خود هرچه عرض است چنان میداند خاکپای همایون عرض می شود . مثلاً هرچه عرض و داد مردم است فدوی مداخله ندارد رجوع به دیوانخانه است و بکرات عرض کرده و بآنها سپرده که خاکپای همایون عرض نمایند . اگر کوتاهی کرده اند بفدوی دخلی ندارد ، آنچه روزنامه چه شهر همانکه نزد من آوردند همان ساعت می نویسد حضور همایون بیاورند ، کتابچه ها است همه بنظر همایون می رسانند حساب گذشته است بدفتر خبر کردم همانکه سند خرجها تمام شد و بنای نوشتن مفاصا حساب شد بیاورند حضور عرض نمایند روزنامه چه و اوضاع قشون است خود شاهد مثلاً بکرات بمحمودخان و آجودانباشی سپرده ام که هرچه می شود خاکپای همایون عرض می شود . يك فرمانی و برات نیست که بی صحنه همایون بگذرد و از ولایات هر کاغذ برسد اکثری نخوانده و باقی خوانده حضور همان می آورند و هرچه جواب نوشته می شود بنظر همایون می رسد اگر پسند فرمودند فرستاده می شود . کاغذهایی که از ایلچی ها می رسد کدام یکی است اصل کاغذ یا جواب بنظر نمی رسد ؟ کارهای ولایتی و دولتی همین است که عرض شد . کدام بی خبر پادشاهی میگذرد نهایت یکباره داد و فریادهای حساب است که ظاهر گذشتن آنها در حضور همایون خلاف شوکت سلطنت است مقرر می فرمایند فدوی هم بآنها رجوع ندارد اینهمه زحماتی که فدوی بظاهر و باطن و غصه و دردهای بی درمان که متحمل می شود خدا و پیغمبر خدا شاهد است که محض وجود مبارك شما بر خود قرار داده اگرچه جسارت است اما ماجرا این بود که عرض شد .

اگر حقیقتاً مقصودی دارند که آشکار فرمایش نمی فرمایند یا خدا نخواسته مداخله این غلام را مغل خدمت خود می دانند شمارا بسر مبارك خودتان قسم می دهم که بی پرده فرمایش فرمایند بدیهی است که این غلام طالب این خدمات نبوده و نیست و برای خود سوای زحمت و تمام شدن عمر حاصلی نمی داند تا هر طور دل خود شماست بخدا با کمال رضا طالب آنست زیاده

جسارت نورزید .

ایضاً

« قربان خاکپای همایونت شوم (۱) دستخط همایون زیارت شد و مایه کمال شکرگزاری گردید . انشاءالله تعالی سایه اقدس همایون پاینده و مستدام باد از راه مرحمت و توجه ملوکانه تفقد از احوال فدوی فرموده بودند گرچه میرزا سعیدرابزیر دالان خواسته تقریر و سفارش و نوشتجات ولایات و جواب و دستورالعمل حکام رایاد میکند که بنویسد و فدوی مشغول اینکار است لیکن حالت درستی ندارد و مزاجاً افسرده حال است چون خاطر مبارك متعلق بر استفسار و استحضار شده بود حقیقت رابعرض مبارك رسانید درباب خلعت اطبا که بآنطور مقرر فرموده بودند اختیار از سرکار اعلیحضرت روحی فداه است گاهی که در این خصوص و قلت مصارف جسارت بعرض میکنم از اینراه است که توان پول تجار را داد صندوقخانه این دولت هم مثل دولت سابق نباشد والا در هر حال و هر صورت حکم و فرمایش از جانب سنی الجوانب همایون است اگرچه آقا محمد حسن و دیگری در مقام فرمایش و حکم اظهار خدمت مینمایند لیکن تا پول نگیرند چطور میتوانند که خدمت را از پیش ببرند باید دوساوی پول داد و خدمت خواست از این راهها جسارت عرض میشود والاچه جای عرض و جسارت است الامر الاقدس مطاع .»

ایضاً

قربان خاکپای همایون مبارکت شوم دستخط همایون زیادت شد هرچه فرمایش فرموده بودند انشاءالله تعالی با بلندی بخت شاهنشاه روحنا فداه خواهد شد ولی پشت آن دستخط مبارك دو چیز بود احتیاطاً پاك كردم که در دست نماند . دنیا بی اعتبار جانی است زیاد جسارت نوزید .

نامه ناصرالدین شاه بامیر کبیر

بسم الله تعالی

جناب امیرنظام انشاءالله احوالتان خوبست با کارهای زیاد امروز نمیدانم

۱ - اصل این دستخط متعلق به معیر الممالک است .

دستخط ناصر الدین شاه با حیر کبیر

بسم الله الرحمن الرحیم
حاج میرزا محمد باقر کبیر
خارج نظام
مقام امور انجمن
حاج میرزا محمد باقر کبیر
کتابخانه دار
مقام امور انجمن
حاج میرزا محمد باقر کبیر
کتابخانه دار
مقام امور انجمن
حاج میرزا محمد باقر کبیر
کتابخانه دار
مقام امور انجمن

چه کرده‌اید جواب کاغذهای روس و انگلیس را البته نوشتید دیگر سلیمان خان افشارکی میرود احکامش را گفتید بنویسند یا خیر؟ دیگر از سلامتی احوالتان وامورات دو کلمه قلمی نمائید مستحضر باشیم فی جمادی الثانی ۱۲۶۶ نمیدانم رأیتان بکدام روز و چندم این ماه قرار گرفت که انشاء الله بالمره بیرون برویم هوای شهر بد شده است.

(امضای شاه)

نامه امیر گیر بناصر الدین شاه

قربان خاکپای همایونت شوم دستخط همایون که مایه سرافرازی بود زیارت شد مقرر فرموده بودند که یقین خسته سواری است خیر در سواری چندان خسته نشده و زود هم مراجعت کردم ولی افسرده و خسته خیال هستم زیرا که امروز هم مرا بخيال گذراندم و هیچ بشاشتی روی نداد، دو طغرا کاغذ امروز از سفارتخانه‌ها رسید یکی را نزد میرزا محمد علی خان فرستاده بودم یکی که حاضر بود بحضور همایون فرستادم امشب یا صبح زود مرحمت فرمائید که دیگر بی-معطلی جواب نوشته شود هر طور هم که لازم است جواب بفرمائید که نوشته شود باقی الامر همایون.

ایضا

هو

قربان خاکپای همایون مبارکت شوم دستخط همایون زیارت شد کاغذهایی که مرحمت فرموده بودید رسید در باب تدبیر آصف الدوله بفیروز میرزا حکم شده که آنها را نگذارد بیابند باز هم تأکید میشود مقرر فرموده بودید که تازه‌ای هست بلی چه تازه‌تر از این هست که از دولت قومهای شما امروز اصفهانیها لوطی بازی در مسجد شاه در آورده بقدر هزار نفر زن و مرد عارض داد و بیداد کن و پنجم هزار نفر تماشاچی جمع کرده الله بنا گذاشته بودند که خدا اول و آخرش را میدانست باری از فضل خدا و مرحمت شما خوابید اما نمیدانند که بر من چه گذشت تفصیل را فردا خاکپای همایون عرض میکنم

زیاده جسارت نورزید الامرهمایون

هو

قربان خاکپای مبارکتشوم احوال این غلام را استفسار فرموده بودید بلی
اسب طوری اتفاق افتاد که بی ادبی بسرکار امارت کرده اما خدا رحم کرد از فضل خدا
و باطن ائمه اطهار و مرحمت قبله عالم ارواحنا فداء بخوبی گذشت، نه تقصیر خودم بود
و نه تقصیر اسب قضا بود والحمد لله که با خواب سرکاری باینطور گذشت اما ملاحظه
فرمائید که دیگر از این خوابها برای این غلام نبینند که خودتان از بی نوکری معطل
خواهید ماند، برای خنده سرکار همایون که بدانند آسیبی نرسیده این طور جسارت کرده
زیاده چه عرض شود باقی الامرهمایون مطاع.

ایضا

قربان خاکپای همایون مبارکتشوم دستخط همایون زیادت شده مقرر فرموده
بودید که در باغ خوش میگذرد بلی باغ و جا خوبست اما کار زیاد است دستخط را
زیارت کردم برای حمزه میرزا فرستادم انشاء الله زود روانه میشوند فردا بعد از ظهر
شرفیاب میشود مقرر فرموده بودید که نواب اینجا تشریف میآورند فدوی خبر ندارد
انشاء الله مبارک است چون کار زیاد دارم در عریضه چندان بعرض جسارت نشد باقی الامر
همایون.

سفارت رضاقلیخان هدایت

رضاقلیخان هدایت گوید (۱) : بین من و امیرکبیر کدورتی بود و قتی که وی
روی کار آمدن از ترس دیگر از خانه بیرون نمی آمدم و آنچه ثروت و اثاثیه در منزل داشتم

۱- این سرگذشت را دانشمند متوفی سرتیب عبدالرزاق خان مهندس بغایری در حیات
خود برای نگارنده نقل کرده است که قسمت اول آنرا رضاقلیخان هدایت در جایی نوشته
ولی قسمت دوم آنرا در جلد دوم مرآت البلدان اعتماد السلطنه ضمن مسافرت و سفارت
بخوارزم مفصل بیان کرده فقط در قسمت آخر آن بطور سر بسته منظور از سفارت او را
اشاره کرده است اینک در اینجا قسمت اول و دوم را بیکدیگر متصل مینماید تا منظور و
علت مسافرت کاملا مشخص و روشن گردد.

فروختم تا تمام دارائی من منتهی بیک سرقلیان نقره شد آنرا هم فروخته نهار و شام آنروز را فراهم کردم .

فردای آنروز فراش امیر کبیر بسراغ من آمد . پیش خود خیال کردم که روزی تمام شد و اجل هم فرارسیده ، امیر کبیر پس از سه سال بکارهای خویش رسیدگی کرده اکنون نوبت تصفیة حساب با من رسیده است .

تا لباس پوشیده بسرکوچه رسیدم چند فراش دیگر پی در پی رسیدند که تو را فوراً امیر کبیر خواسته است .

من با ترس و لرز شنیدید خدمت امیر کبیر رسیدم سلام کردم ، اجازه نشستن داد . قلیان آوردند امیر کبیر قدری کشید سپس بمن هم تعارف کرد . منم کشیدم ، از طرز رفتار و گفتار و کردار امیر کبیر قدری قلبم آرام گرفت که دیگر خطری متوجه من نمیباشد زیرا از قرائن معلوم است که طرف توجه امیر کبیر واقع شده ام .

امیر کبیر گفت : رضاقلیخان اگر سفری پیش بیاید حاضر هستی بروی؟ جواب دادم . - بلی .

امیر کبیر اظهار کرد : زود برو تهیه سفر خود را بین تا دستور مسافرت تو را بدهم .

من از نزد امیر کبیر خارج شدم درحالتی که مخارج نهار همان روز را نداشتم و متفکر بودم که چگونه وسائل مسافرت را فراهم نمایم ، نزدیک در خانه که رسیدم مشاهده کردم چهار نفر فراش هر یک دو عدد کیسه دویست و پنجاه تومانی در بغل گرفته منتظر من میباشند . همین که مرا دیدند اظهار کردند بفرمائید برویم منزل این پولها را امیر کبیر برای شما فرستاده است .

وقتی که منزل رسیدیم هر چه خواستم انعام مختصری به فراشها بدهم قبول نکرده گفتند : از نان خوردن خواهیم افتاد زیرا امیر کبیر از ما مأخذ سخت نخواهد کرد .

پس از آنکه تدارک سفر دیدم جهت اخذ دستور نزد امیر کبیر شتافتم . امیر کبیر گفت : بروید باسترآباد (گرگان فعلی) تا به شما دستور برسد .

مجلسی است که در آنجا
مجلسی است که در آنجا
مجلسی است که در آنجا
مجلسی است که در آنجا
مجلسی است که در آنجا
مجلسی است که در آنجا
مجلسی است که در آنجا
مجلسی است که در آنجا
مجلسی است که در آنجا
مجلسی است که در آنجا

مجلسی است که در آنجا
مجلسی است که در آنجا
مجلسی است که در آنجا
مجلسی است که در آنجا
مجلسی است که در آنجا
مجلسی است که در آنجا
مجلسی است که در آنجا
مجلسی است که در آنجا
مجلسی است که در آنجا
مجلسی است که در آنجا

سازگار نیستیم. در خط درین

دینم از چاک زهر گزیند هر که

ببینم از چاک در خطم هر که

درد و کوه بگذرد از آن

مهر و در آن شب برد از آن

درید و گاه خنجر بر سر

رضا قلیخان روز پنجم جمادی الثانی ۱۲۶۷ باتفاق آتانیاز محرم از تهران حرکت کرد .

(تا این قسمت را خود رضا قلیخان برای یکی از دوستان محرم خود حکایت کرده ولی از اینجا ببعده را در جلد دوم مرات البلدان مفصلا ذکر کرده است) نیز رضا قلیخان هدایت در جلددهم روضة الصفاى ناصری در زیر عنوان . . . مأموریت بنده درگاه رضاقلی بسفارت خوارزم تا حین مراجعت . . . نوشته است . همچنین در فهرس التواریخ و روزنامه خوارزم (وقایع روزانه در این مسافرت) مفصل نوشته شده است . . . روز پنجم جمادی الاخری سنه ۱۲۶۷ هجری قمری باتفاق آتانیاز محرم (منصبی بوده) نماینده خان خیوه از تهران حرکت کرده روز نهم جمادی الاخری باسفیر خوارزم وارد فیروزکوه شدیم .

روز یازدهم رجب از لب رود گرگان گذشته وارد آق قلعه شدیم .

تا بالاخره روز بیست نهم رجب وارد مرز خوارزم شده عده از خوانین و بزرگان خوارزم با استقبال آمده اکرام نمودند و بطریق میهمانداری همراه شدند تا آنکه به پایتخت خوارزم «خیوه» رسیدیم پس از ورود بشهر گفتند خان خوارزم بمرو رفته و هفته آینده مراجعت خواهد کرد .

روز یازدهم شوال خان خوارزم از مرو مراجعت کرد و وارد خیوه گردید .

پس از یکی دو روز که از ورود وی گذشت بامترجم خود بملاقات خان خوارزم رفته سلام کردم . جواب گفت: پرسش نمود ، مکالمات رفت ، از حال شاه ایران و اوضاع ایران سوالات وافی نمود ، جوابهای کافی شنید . «الحاصل بعد از کشف مطالب و درک مسائل موقع معاودت از سفر خوارزم شد.»

(چنانکه ملاحظه میشود در این قسمت رضا قلیخان هدایت بطور اشاره منظور از مسافرت خود را «سفارت بخوارزم» ذکر کرده است ولی علت اصلی این سفارت همانند طوری که خود هدایت محرمانه بیکی از دوستان خود گفته و دانشمند متوفی سرتیپ عبدالرزاق خان مهندس بغایری برای نگارنده نقل کرده بشرح زیر بوده است :)

موقعی که رضا قلیخان هدایت باستر آباد میرسد و منتظر دستور امیر کبیر میشود قاصد



عباس میرزای نایب السلطنه

محرمانه با مراسله‌ای لاکومر شده میرسد که در آن امیر کبیر برضاقلیخان دستور داده بود. پس از آنکه بخوارزم رسیدی و با خان خوارزم ملاقات کردی باومی کوئی ما میخواستیم روسها را از سمرقند و تاشکند بیرون بکنیم اگر تو همراهی تگنی و سر مخالفت داشته باشی ما مجبور میشویم اول تو را از سر راه برداریم سپس با خیال راحت بسراغ آنها برویم .

همچنین در مورد استرداد اسرای مسلمان و منع از خرید و فروش آنان اقدام نماید. رضاقلیخان هدایت در روضة الصغای ناصری شرح مأموریت بخوارزم را چنین شروع میکند « ... چون بخدمت جناب جلالت‌مآب امیر کبیر رفتم تمام سپارش را بیک مصراع فردوسی که نگارش می‌یابد مختصر کرده‌ام: فرستاد باید فرستاده. گفتم بلی فرمود البته شنیده‌ای سفارت مرا در ارزنة الروم گفتم آری . گفتم نیکو برو و دانا باز گرد که موبک اعلیحضرت شاهنشاهی بر قصد عراق در اهتزاز است و زمان سفارت زیاده از سه‌ماه نباید که همت بلند ما را نهمتی عظیم در نظر و صورت کاری بزرگ در مرآت خاطر شاهنشاهی جلوه‌گر است ...»

پس هدایت شرح مفصلی از مسافرت خود و گفتگوی با خان خیوه را ذکر میکند و بالاخره مراجعت خود را بتهران می‌نویسد و بدین سطر خاتمه میدهد: « ... امیر کبیر از رفتار و کردار خان خیوه و جسارت ترا که نیک متغیر شده بفکر گوشمال و تنبیه آنان بیشتر در افتاد و قصدش یورش خراسان و انتظام بلاد شرقی ایران یعنی خوارزم و سرخس و مرو و هرات و بلخ کرده باحضار سپاه نظام فرمانداد و مقارن این حالات از گردون گردان مهلت نیافت ...»

بنابراین از مسافرت نتیجه‌ای دیگر حاصل نگردید و بعداً در اثر سوء سیاست و خیانت میرزا آقاخان قسمت شرقی ایران بکلی از دست رفت و دولت روسیه تزاری آن قسمت را متصرف گردید.

واقعه آشوراده

یکی از وقایع بسیار مهم سیاسی اواخر دوره صدارت میرزا تقیخان امیر کبیر

واقعۀ جزیرۀ آشوراده (۱) میباشد، که چگونگی آن بدین شرح است.

در سال ۱۲۶۷ هجری قمری جمعی از ترکمانان غفلتاً به جزیرۀ آشوراده مازندران حمله کرده چندتن از اتباع دولت روسیه را که در آنجا سکونت داشتند بقتل میرسانند.

کنسول دولت روسیه مقیم مازندران این واقعه را بتحریر امیرزاده مهدیقلی میرزا حاکم مازندران دانسته مراتب را به دال گوروکی (Dalgorouki) وزیر مختار دولت روسیه مقیم تهران گزارش میدهد وزیر مختار نامبرده نیز از میرزا تقیخان امیر کبیر عزل امیرزاده مهدیقلی میرزا را از حکومت مازندران جداً خواستار میشود، ولی درخواست وی مورد قبول صدر اعظم ایران واقع نمیکرد. دال گوروکی برای اجراء منظور خویش بوسیله نامه‌ای چگونگی را به دربار امپراطور روسیه گزارش میدهد. امپراطور روس نیز بنا به اصراری که وزیر مختار نامبرده کرده بود بوسیله نامه‌ای واعزام قاصد یا نماینده مخصوص از ناصرالدین شاه عزل حاکم مازندران را خواستار میگردد. ناصرالدین شاه هم بنا بخواهش امپراطور روس بعزل مهدیقلی میرزا فرمان صادر میکند ولی امیر کبیر متقاعد نشده برای رفع سوء تفاهم و روشن کردن موضوع میرزا عباس منشی را بطور فوق العاده بسفارت روانه بطرزبورغ (لنینگراد فعلی) میکند که اولاً رفع سوء تعبیر وزیر مختار روسیه را کرده سوء تفاهم امپراطور رفع گردد و هم حاکم مازندران را از تهمت این واقعه تبرئه نماید ثانیاً از خلاف رویه‌های دوستی که از بعضی سفراء و نمایندگان آن دولت به عرصه ظهور می‌رسید خاطر امپراطور را آگاه گرداند.

میرزا عباس منشی از اصفهان در این موقع شاه و امیر کبیر در اصفهان بسر میبردند، روز نهم شوال ۱۲۶۷ به جانب پایتخت روسیه روان گردید ولی همین که بولادی قفقاز رسید بیمار شد و هر طور بود خود را بمسکو رسانیده مشغول معالجه و مداوا گردید پس از بهبودی بطرف بطرزبورغ روانه شد و بالاخره بملاقات امپراطور روسیه شتافت و رسالت و نامه خود را تقدیم داشت. از طرف امپراطور يك قطعه نشان استلانیسلاس و يك حلقه انگشتری الماس بوی اهدا شد (معمربین میگویند در

۱- آشوراده متعلق بایران و یکی از نقاط مرزی ایران بعد از انعقاد عهدنامه ترکمانچای

اولین وحله همین که چشم امپراطور بمیرزا عباس منشی می افتد و از مضمون نامه وی آگاهی حاصل میکند باحالت تبسم و خنده روئی بوی میگوید مأموریت شما دیگر مورد ندارد و خودبخود خاتمه یافته است زیرا میرزا تقیخان را در کاشان بقتل رسانیده اند) ولی در ناسخ التواریخ نوشته است که میرزا عباس منشی پس از خروج از پایتخت روسیه به شهر نوچرکاسک که میرسد خبر قتل امیرکبیر را میشنود لاجرم در عزیمت بطهران تعجیل مینماید و در روز ۱۲ ربیع الاول ۱۲۶۸ وارد تهران میشود.

از این واقعه کاملاً معلوم میشود که امیرکبیر اصولاً بهیچ وجه حاضر نمیشد که نه تنها زیر نفوذ و دستورات وزیرمختار برود بلکه زیربار تقاضای امپراطورهای مقتدر همسایه ایران هم نمی رفته و همین امر هم موجبات خشم آنان را نسبت به او فراهم می نموده است

مسافرت امیرکبیر با ناصرالدین شاه به اصفهان

امیرکبیر در سال سوم صدارت خود چنان مصلحت دید که شاهرابا اصفهان برده از طرفی پایتخت سلاطین صفویه و زحمات فوق العاده ای را که سلاطین آن سلسله در عمران و آبادی اصفهان متحمل شده اند بشاه بنمایاند و از دیدار ابنیه مختلف و با عظمت آنسامان و وسعت شهرو اهمیت پایتخت قدیم ایران و ابنیه مختلفی که بمنظور آسایش کاروانان و مسافرین در بین راهها بنام کاروانسراهای سنگی و شاه عباسی و آب انبار و غیره ساخته اند توجه شاه جوان را ب عمران و آبادی کشور جلب نماید.

بعلاوه بکارهای منطقه اصفهان رسیدگی و جهت عمران و آبادی آن دستورهای لازمه صادر نماید در مدت توقف اصفهان امیر دستور داد پل خواجو که روبرو برانی نهاده بود تعمیر و نسبت به باقیمانده ابنیه صفویه نیز دستورهایی موکدی صادر کرد (۱) از طرف دیگر از این مسافرت منظورهای دیگری هم داشته است که یکی از آن چون ماه رمضان در پیش بود و اگر در نهران بسر میبردند معمولاً بایستی روزه

۱- بسیاری از ابنیه تاریخی صفوی در زمان حکومت ظل السلطان عمداً ویران گردید.

بگیرند ولی چون در مسافرت این تکلیف تا اندازه ساقط میشود و نبایستی دیگر روزه دار باشند

بنابراین تصمیم به مسافرت و جهانگردی گرفته شد که در عین حال هم شاه وضعیت بلاد و شهرهای ایران را دیده باشد هم منظوره‌های دیگر امیر کبیر تأمین شده باشد. بهر حال امیر کبیر از تهران بقرظین و از آنجا بطرف اصفهان حرکت کرده روز ۱۵ ماه رمضان سال ۱۲۶۷ هجری قمری به اتفاق شاه و عده زیادی از ملتزمین رکاب وارد اصفهان گردید.

امیر کبیر در موقع استقبال و همچنین در سایر موارد موقعی که با شاه حرکت می‌کرد از فرط غروری که داشت در توجه و تکریم مردم اصفهان بخودش جنبه احتیاط را رعایت نمیکرد و همین امر هم تقریباً موجبات رنجش باطنی ناصرالدین شاه را فراهم مینماید.

چنانچه امیر کبیر در بازارهای اصفهان و همچنین در سایر محلهای ازدحام تماشاچیان یا بطور عمد و یا بدون نظر اندکی از شاه جلوتر میرفته و همین رعایت نکردن حزم و احتیاط در ملازمت شاه سبب شده که بهانه‌ای سخت تحریک آمیز بدست دشمنان امیر کبیر بدهد و از آن پس راهی برای سعایت بیشتر باز شود. چه در همین مسافرت سعایت کنندگان، در موقع مقتضی و در خفا بشاه میگویند که: چون اعلیحضرت هنگام حرکت در اجتماعات از امیر کبیر عقب‌تر بودند هر کسی از تماشاچیان از دیگری میپرسید که این جوان کیست که عقب‌تر از امیر کبیر حرکت میکند، بعضی نمیدانستند که چه پاسخ بدهند و برخی می‌گفتند: او برادرزن امیر کبیر است!!!

پرواضح است که این سخنانی در وجود شاه جوان تأثیرات خوشی برجای نمی‌گذاشت و با وجود این تلقینات شاه از ابراز احساسات درونی خودداری میکرد و نسبت بامیر کبیر تغییر روش نمیداد تا به تهران مراجعت مینمایند و چندی دیگر هم امیر کبیر با کمال قدرت صدارت داشته و بانجام وظایف مشغول بوده است.

واقعه کاشان

امیر کبیر و ناصرالدین شاه در موقع مراجعت از اصفهان به کاشان که رسیدند چند روزی در باغ فین کاشان سکونت مینمایند،

در آنجا بشاه اصرار میکنند که میرزا علیخان پیشخدمت خاصه شاهرکه محرم اسرار ناصرالدین شاه بود از درگاه سلطنتی خارج و بگروس تبعید نماید، چه امیر کبیر دریافت کرده بود که اگر نامبرده بهمین منوال مشغول کار خود باشد رفته رفته آئینه تاریکی را برای او فراهم خواهد ساخت .

بالاخره ناصرالدین شاه با آنکه تحمل این امر بروی خیلی ناگوار بوده به تبعید او تن در داد و او را از همان جا به گروس تبعید نمود .

واقعه قم = پایگی از جهات عزل امیر کبیر!

بهترین گواه بر قدرت و اراده امیر کبیر در کارهای کشوری حادثه مهمی است که در مسافرت وی با اصفهان هنگام بازگشت بتهران در قم روی داده که میتوان آنرا تقریباً یکی از علل اصلی عزل و کشته شدن امیر کبیر تشخیص داد!

گفته شد که شاه در مراجعت از اصفهان بکاشان آمد و از آنجا به طرف قم عزیمت نمود .

برادر کبیر ناصرالدین شاه موسوم بعباس میرزا باتفاق مادر خود در شمار ملتزمین رکاب بود و مادرش همواره برای ارتقاء رتبه فرزند خود عباس میرزا (۱) در پیشگاه شاه میکوشید با نتیجه شاه بدون مشاوره با امیر کبیر مجبور شد دستور بدهد فوراً فرمان حکومت قم را برای برادر خود عباس میرزا صادر نمایند .

امیر کبیر همینکه از صدور این فرمان ناهنجار آگاهی حاصل میکند بدون آنکه در این مورد باشاه مذاکره نماید دستور می دهد که بنه و اثاثیه عباس میرزا و مادرش را از قم کوچ داده بطرف تهران حرکت دهند .

۱- در این موقع عباس میرزا بیش از ده، دوازده سال ندانسته است. بعداً عباس میرزا مغضوب و از ایران خارج سپس مورد عفو قرار میگیرد.

عباس میرزا و مادرش بیش از اندک مسافتی از قم دور نشده بودند که مفسدین راهی دیگر برای سعایت باز کرده موقع را قویاً مغتنم شمرده بشاه موضوع راندن عباس میرزا و مادرش را بامر امیرکبیر اطلاع داده چنین وانمودند که امیرکبیر در صدد آنست که وزراء و نمایندگان خارجه را گرد آورده با دلائل و براهین کافی بآنان مدلل دارد که تودر خور سلطنت ایران نیستی و عباس میرزا این لیاقت را دارد و دلیل ولایتعهدی او اینکه محمد شاه بعد از دادن مقام ولایتعهدی بتو از کار خود پشیمان شد و برای جبران آن لقب نایب السلطنه را که لقب پدرش بود بعباس میرزا داد و مقصودش این بود که تورا معزول و اورا ولیعهد گرداند بنابراین محمد شاه در صدد بودولی فرصت نیافت... اکنون امیرکبیر از نظریه مخفیانه محمد شاه استفاده کرده و ببهانه عدم لیاقت تو و کاردانی و کفایت عباس میرزا قصد عزل و راندن تو را دارد تا عباس میرزا را بر تخت سلطنت نشاند و در نتیجه از صفرسن عباس میرزا و این پیش آمد استفاده کرده بنام وی خود بلامانع تمام اختیارات را بدست گرفته و بدون هیچ گونه معارضی سلطنت ایران را خواهد بلعید و اضافه کردند که چون امیرکبیر قبلاً با امراء و حکام در این مورد همداستان شده و اگر ناگهان حکم عزلش صادر شود بیم آن می رود که شورش عظیم برپا شود. بهتر آنست که در این مورد با نمایندگان سیاسی خارجه مشورت شود تا آنان نیز در رفع این غائله با ما مساعدت و همفکری نمایند.

این سخنان بی اصل و اساس و در عین حال وحشتناک و هول انگیز و روحیه ناصرالدین شاه جوان و بی تجربه را سخت متزلزل ساخت و برای چاره جوئی با بعضی از نمایندگان سیاسی خارجه (۱) شور کرد آنان نیز از نظر حفظ منافع دیپلوماسی خود که در کشور ایران داشتند و از بین بردن سد راه این منافع یعنی امیرکبیر که در حقیقت سد عظیم

۱- بدون تردید وزیر مختار انگلیس طرف مشورت بوده زیرا کتل شیل وزیر مختار انگلیس بوزارت خارجه انگلیس روز بعد از عزل امیر چنین گزارش میدهد « چنانکه چند ماه قبل پیش بینی کردم و حال نیز محرمانه اطلاع یافته ام اعتماد الدوله نوری صدراعظم خواهد شد ». (اسناد وزارت خارجه انگلیس)

راه تأمین منافع اجنبیان و بیگانگان در کشور ایران بشمار میآید این معنی را فوز عظیم پنداشته شاهرآ تحریک و دشمنان امیر کبیر را برانگیخته و تقویت کردند. از این سطور چنین استنباط میشود که طرز افکار و اصلاحات امیر کبیر که در حقیقت شالوده ترقی ایرانرا میربخته برخی از دول همسایه ایران را بهراس انداخته و آنکشورها بوسیله سفراء خود (مقیم تهران) در عزل امیر کبیر تا اندازه زیاد نظر مساعد بلکه دست داشته اند. ولی در عین حال شناختن هویت نمایندگان خارجی که در قم با ناصرالدین شاه مورد مشاوره قرار گرفته اند و تشخیص صحیح آن همسایگان خالی از اشکال نیست و اینکه نماینده يك کشور یا هر دو همسایه در این امر خطیر نظر داشته اند مسئله ایست مشکوک که کاملاً نمیتوان از لحاظ بحث تاریخی قضیه را روشن و صریحاً از آنها نامی برد.

بهر حال این موضوع یعنی کوچ دادن عباس میرزا و مادرش شاهرآ سخت عصبانی میکند و بوسیله نامه ای اعتراض آمیز از امیر کبیر علت عدم اجرای فرمان شاهانه را استفسار می نماید و امیر کبیر در پاسخ چنین مینویسد:

نامه امیر کبیر به ناصرالدین شاه

قربان خاکپای همایون مبارکت شوم دستخط همایون زیارت شد در باب والده عباس میرزا و پسرش که مقرر فرموده بودند يك چندی در قم باشند حالت این غلام دو صفت دارد یکی اطاعت محض نوکری هر طور میفرمایند مختارند این غلام حاضر است که صبح به آنها خبر دهد که حکم پادشاهی است در اینجا مقیم باشند ثانیاً اگر بعقل ناقص خود در دولت خواهی چیزی را بفرماید برای مضرات بعد آن عرض نمایم آنهم معصوم نیست گاه هست در سبب فرموده باشم گاه هست درست نفهمیده باشم حالا امر با سرکار همایون است هر شق را قبول میفرمایند اطاعت دارد مقرر فرمایند اینکه مقرر فرموده بودند که بی عرضی این غلام آب نمیخوردند خدا و پیغمبر شاهد است که من جمیع دنیا و مافیهای آنرا بر نیای شما و نوکری و خدمت شما صرف کرده و میکنم و از التفات قلبی و ظاهری و مرحمت شما دایم شکر گذار بوده و

هستم اگر گاهی از راه الجاء و اضطرار عرضی کرده‌ام آن محض غیرت و ارادتیکه بشما دارم بوده و هست زیرا که تا زنده هستم و مداخله نوکری شما دارم نمیتوانم بد شما را ببینم یا بزبان مردم بشنوم و فرض شخصی و منصبی خود عرض آنرا میدانم شما در این صورت حق ندارید که در دنیا از چنین نوکری رنجش حاصل فرمائید یا امورات واقعه دنیا را از این غلام در پرده نگاهدارید چون عربضه طول کشید زیاد جسارت نورزید باقی الامر همایون مطاع (از این نامه کاملاً معلومست که شاه در نامه‌ای که بامیر کبیر نوشته اظهار تکدر و رنجش کرده است و امیر کبیر با کمال بی‌باکی در نهایت صمیمیت به شاه جواب داده است .)

قضاوت تاریخی

در مورد رفتار و کردار امیر کبیر

پر واضح است که نمیتوان گفت امیر کبیر تمام کارها و رفتارش برجسته و پسندیده بوده و از هر عیب و نقیصی مبرا میباشد، چه بطوری که از وضع زندگانی و طرز صدارت و مملکت داری وی مستفاد میشود و ارباب نظر و تاریخ روی کارهای این مرد داوری و اظهار عقیده کرده‌اند امیر کبیر را بخشونت و غرور سرزنش مینمایند ولی در مورد خشونت و سخت‌گیری‌های او که بقساوت قلب تعبیر میکنند میگویند: ممکن است آنها جبلی نبوده و باقتضای وقت برای انتظام و ترتیب يك كشوري که بکلی شیرازه آن از هم گسیخته و چهارنعل روبه اضمحلال و نابودی میرفت و در هر قسمت از کشور کسانی مدعی تاج و تخت بودند ضرورت میداشته و برای یکنفر اصلاح‌کننده شئون اجتماعی و سیاسی و مصلح جدی در آن محیط فاسد و وجود عده‌ای درباریان متملق استفاده جوی مداهنه کار یکنفر که شدید العمل و کم عفو و اغماض باشد لازم بوده است .

اما مسئله غرور امیر کبیر خاصه از دریچه تاریخ تا اندازه‌ای قابل تصدیق است زیرا تمام قدرت برای همیشه در دست او نبوده و با اراده شخصی از خود بالاتر

و قویتری که ممکن است آنرا محو و نابود بگردد .
چه خوب گفته است :

چو محرم شدی ایمن از خود مباش که محرم به يك نقطه مجرم شود
ایندرجه اطمینان بخود و غرور زیاد و بی اعتنائی بدشمن شرط عقل و تدبیر
نبوده شاید بتوانیم بگوئیم که امیر کبیر در اینمورد راه خطا پیموده است .
ولی بطور کلی کارهای پسندیده امیر کبیر از رفتار خشونت آمیز و ناپسندش
بمراتب افزون است چه امیر کبیر در کشور داری مردی فوق العاده دانا و دارای عزم
و اراده استوار بود . و اگر این اعتراض هم بروی وارد باشد از نقطه نظر پاره‌ای از
جہات اخلاق شخصی وی میباشد . ولی رویهمرفته کارهای او را فقط و فقط از نظر
مملکت داری و امنیت عمومی و تعمیم فرهنگ کشور و بسط سیاست خارجی مملکت
باید قضاوت کرد و گفت : امیر کبیر یکی از زورمندترین رجال میهن دوست
و خادم کم نظیر ایران بشمار است .

ضمناً باید متذکر شد که اگر امیر کبیر در پاره‌ای از موارد خشونت بخرج
میداده این زبری و خشونت در مورد کسانی بوده که دست تعدی و تجاوز نسبت
باموال اشخاص مظلوم گشوده و اگر احياناً مظلومی بوی شکایت میکرده با کمال
بردباری و متانت بعرایض و شکایات آنها رسیدگی میکرده و با عزمی راسخ وجدیتی
هرچه تمام تر در رفع ظلم میکوشیده است حتی اگر از طرف خودش هم سهواً بکسی
ظلمی وارد می شده است همین که متوجه می گردید فوراً در رفع و جبران آن
میکوشیده است .

چنانچه از سرگذشت زیر که ناقل آن دانشمند متوفی میرزا احمد خان اشتری
میباشد این معنی را بخوبی میتوان استنباط کرد .
«از خاطرات مرحوم اشتری»

هوالله

چند سال قبل وصیتنامه‌ای از یکنفر تاجر کرمانی نزد مرحوم میرزا علیخان
بیان الممالک ملاحظه شد که مدلول آن بقرار شرح زیر و حاکی از سیاست و عدالت

مرحوم میرزا تقیخان امیر کبیر بود و باینسبب در خاطر بنده بیمقدار مانده است .
موصی نامبرده بعد از مقدمه معمولی مطلب را چنین نگاشته بود که :
من در دستگاه قضائی زمان امیر کبیر غیاباً محکوم بتأدیه هشت هزار تومان
گردیدم و حکم مزبور بعد از امضاء مرحوم امیر بموقع اجرا گذاشته شد و تقریباً تجارت
من برچیده زندگانیم متعسر گردیده بود بعزم داد خواهی از کرمان بتهران آمدم و
بعد از ششماه توقف روزی تصمیم قطعی گرفتم که هر طور باشد امیر را دیدار کرده
مراتب را بعرض برسانم . هر بیضه مختصری نوشته نزدیک مراجعت مشارالیه از دربار
درب منزل امیر ایستاده و منتظر شدم وقتی مرحوم اتابک آمدند عرض خود را که حاوی
تقاضای ملاقات و عرض مظلومیت خودم بود تقدیم داشتم پاکت مرا گرفته و بعمارت
رفتند بعد از ساعتی فراشی آمده مرا خدمت امیر برد . در اطاق کوچکی که معلوم
بود اطاق کار امیر است مرا پذیرفته اظهار ملاحظت و مهربانی فرمودند و امر کردند
مطالب خود را معروض دارم، من کیفیت مظلومیت خود و غلط بودن حکم را بیان و
یکی یکی مستندات صدق عرایض خود را تقدیم می داشتم هر نوشته ای که من بامیر دادم
در نهایت دقت مطالعه می فرمودند و آنرا تا کرده زیر زانوی خود می گذاشتند و می فرمودند
دیگر چه سند دارید بهمین ترتیب تمام نوشتجات مرا خواند و در ضمن گاهگاهی کلماتی
می فرمودند که دلالت بر آن داشت که بمظلومیت و صدق عرایض من واقف شده اند .
پس از آنکه بترتیب معروض همه نوشتجات مرا مأخوذ و ملاحظه فرمودند
سیمای غضبناکی بخود گرفته و نوشتجات و اسناد مرا پاره پاره کرده و در بخاری که در
حال اشتعال بود ریخته و امر فرمودند مرا توقیف کنند و تا صدور حکم مجدد نگذارند
هیچکس مرا ملاقات کند و با تندی هر چه شدیدتر فرمودند با هیچکس حق مکالمه
ندارد مرا از اطاق امیر باطاقی برده و درب را روی من بستند . پیدا است از این پیش آمد
بر من چه گذشته و تا چه اندازه مرعوب و متوحش شده راجع بعاقبت کار چه اندیشه ها
بخاطرم گذشت مخصوصاً وقتی بیاد می آورم که در نتیجه خوشروئی امیر در عرض شکایت
چه تجاسرها ورزیده بودم یقین حاصل می کردم که بمجازات شدیدی خواهم رسید .

چندین ساعت بدین منوال گذشت که بر من از سالی بیش می نمود نزدیک نصف شب دو نفر مأمور آمدند و مرا از توقیف گاه خارج کردند من یقین حاصل کردم که مرا می خواهند بکشند ولی پس از طی چند قدمی متوجه شدم که بطرف اطاق امیر می روم تا حدی بخودم آمدم نزدیک اطاق که رسیدم پیشخدمتش منتظر بود مرا باطاق امیر هدایت و مأمورین را جواب کرد چون وارد اطاق امیر گردیدم و تعظیم کردم امیر باجبهه باز و تبسم ملیحی از من احوالپرسی فرموده گفتند :

یقین دارم در این چند ساعت بتو خیلی سخت گذشته است حالا بتو می گویم چرا باتو این معامله شد .

اول جلوس اعلیحضرت شاه است و اوضاع داخله محتاج بتدابیر و سیاست سخت و شدید می باشد و من وظیفه مهم و صعبی بر عهده دارم و اگر بخواهم حکم خود را ابطال کنم دیگر نمی توانم کاری از پیش برم .

بعد از شنیدن اظهارات شما و دیدن مستنداتیکه داشتید مظلومیت شما را دانستم هر گاه همان وقت میخواستم استنباط خود را اظهار کنم مصلحت کلی فوت میشد اینک هشت هزار تومان تنخواهی که بموجب حکم از شما گرفته اند و مبلغی هم بابت خسارت و هزینه توقف شش ماهه شما در پایتخت و مخارج ایاب و ذهاب شما تا کرمان است که بشما تسلیم میشود کجاوه و قاطر هم بیرون در حاضر است که بدون درنگ عازم شوید. باید بدانید که اگر از این مقوله و ماجری اظهار تفوهی تا من زنده ام بکنی شکمت را پاره خواهم کرد. وجه تسلیمی را برداشته دعا گوینان مرخص شدم و چون اطمینان بحیات عاریت ندارم مراتب را کما هو الواقع در این وصیتنامه نوشتم تا بازماندگانم به عدالت و حسن تدبیر امیر کبیر آگاه باشند و مادام که امیر در قید حیات است دعا گوی وجود او بوده بدانند از برکات و میامن نصفت آن امیر دادگستر است که حیثیت و آبروی مورث آنان اعاده شده است و بعداً هم خود را مکلف بنشر این واقعه شناخته حفظ مآثر جمیل این خواجه بزرگ و امیر عادل را بدرج و نشر این واقعه بدیعه و وظیفه دینی خود شناسند باشد که آیندگان را راهنمای کشور مداری بوده موجب مغفرت و کفاره زلات امیر فراهانی گردد .

سرگذشت ذیل نیز که ناقل آن دانشمند متوفی میرزا احمد خان اشتری است در حیات خود برای نگارنده نقل نمود بلندی طبع و علو همت امیر کبیر را می‌رساند و همین وقایع اثبات می‌کند که خشونت امیر کبیر جبلی نبوده و بنا بر مقتضیات بوده که گاهی نرمی و گاهی زبری و خشونت را ایجاب می‌کرده است .

داستان دیگر: راجع بمرحوم میرزا رضاقلیخان جوشقانی که یکنفر از اعیان و ملاکین جوشقان قالی می‌باشد که ذکر آن حاکی از جوانمردی امیر کبیر است . در جوشقان معروف بود که میرزا رضاقلی را در زمان مرحوم میرزا تقیخان متهم بی‌اغبگیری کردند و بفوجی که مأمور و عازم فارس بود دستور داده شد در جوشقان میرزا رضاقلی را بگیرد . مشارالیه با قوای دولتی جنگیده و پس از تمام شدن سرب و باروت از جوشقان فرار کرد و اردوی دولتی او را دنبال می‌کنند تا باغ مرحوم میرزا عبدالله ارباب کاشانی که در نصف راه قمصر و کاشان واقع است . مرحوم میرزا عبدالله ارباب که مرحوم میرزا فرج‌الله خان بنان السلطنه از فامیل آن مرحوم بود مردی با ذوق و در زمره جوانمردان عصر خود بوده است .

آنچه شنیده‌ایم و در آن حدود معروف و مشهور است باغ مرحوم ارباب مضیف و محل پذیرائی هرگونه وارد بوده و مهمان‌نهایی داشته است که هر يك ده سال و پنج سال در باغ او بوده‌اند . میرزا رضاقلی که باغ ارباب وارد میشود سربازان دولتی در تعقیب او می‌رسند . مرحوم میرزا عبدالله ارباب بصاحب منصب فوج می‌گوید : میرزا رضاقلی مهمان من است و مشغول غذا خوردن می‌باشد باغ را احاطه کنید بعد از صرف غذا او را تسلیم می‌کنم بعد از ساعتی می‌گوید : مشغول تریاک کشیدن است پس از آن اظهار می‌کند خوابیده است سپس می‌گوید : نماز می‌خواند پس از ۳ ساعت که بمنابین مذکور قوای دولتی را معطل نگاه میدارد و میرزا رضاقلی را از راه قنات فرار میدهد در باغ را گشوده و می‌گوید : میرزا رضاقلی را فرار دادم حال هر چه میخواهید بکنید . رئیس هوا فرمان غارت اموال او را داده و دنبال میرزا رضاقلی می‌روند و در یکی از منازل در بین راه او را دستگیر و بطهران گسیل کرده در انبار دولت محبوس

میشمایند . میرزا عبدالله ارباب بعد از غارت شدن اموال و اثاث البیت بطهران آمده پس از چندی اقامت او در طهران بعرض میرزا تقی خان میرسد ، او را احضار و از چگونگی استفسار میکند ، میرزا عبدالله نیز بی کم و کاست قضیه را عرض میکند مرحوم میرزا تقی خان می پرسد بعد از فرار میرزا رضا قلی چقدر اموال تو غارت شده است ؟ عرض میکند هیجده هزار تومان . میرزا تقی خان باو خطاب میکند : مقصر دولت را پناه داده قوای دولت را اغفال میکنی بعد دچار عواقب عمل خود میشوی می آئی و هیجده هزار تومان اموال خود را میخواهی ؟ ارباب نامبرده عرض میکند : میرزا رضا قلی هر که میخواهد باشد مہمان من بود و به باغ من پناه آورده بود من تکلیف اخلاقی و لازمه جوانمردی خود میدانستم مأمورین را اغفال و او را فرار بدهم و از غارت اموال خود هم شکایتی و مطالبه ای ندارم طهران برای آن آمده ام که اگر دست یافتم و بتوانم پناهنده خود را از زندان دولتی هم فرار بدهم ، بر من هر چه وارد بیاید شکایتی نخواهم داشت جوانمردی و راست گوئی میرزا عبدالله امیر را خوش آمد میگوید میرزا رضا قلی هم مثل تو جوانمردی دارد که اگر او را بتو ببخشم دیگر شرارت نکند ؟ عرض میکند آری . مرحوم میرزا تقی خان رضا قلی را مرخص و باو بخشیده میلفی نیز از خود بابت اموال او میپردازد .

رحم الله معشر الماضین که بمردی جهان سپردندی

راحت جان بندگان خدا راحت خویشان شمردندی

همچنین سرگذشت های ذیل عدالت خواهی و علاقمندی امیر کبیر را میسراند که تا چه حد اصرار داشته اصولاً در هیچ جای کشور بکسی ظلمی وارد نشود .

والدخواهی امر نظام بوسیله جو امیس مخفی

حکایت : (۱) جناب حاج سید کاظم طباطبائی از والد خود سید احمد رحمه الله

۱ - این سرگذشت از کتاب نوادر الامیر خطی تألیف مرحوم حاج شیخ اسمعیل

شیخ المشایخ «امیر معزی» عیناً نقل میشود :

بقیه در صفحه بعد

حدیث میکنند که خانواده‌ای از سادات طباطبائی ساکن کربلای معلی هستند و در زمان امیر نظام یکی از ایشان که موسوم بسید احمد و معروف بحکیم زاده بود حکایت مینمود که يك تن از سادات تبریز بعزم تحصیل علوم شرعیه بعنایات عالیه بین‌النهرین مشرف شده و مدتی در نجف اشرف مشغول تعلم بود چون خواست بوطن بازگشت نماید خرج مسافرت را از هیچ ممری نتوانست فراهم نماید تا آنکه سید حکیم زاده را که سابقه دوستی با او داشت ملاقات نمود و او را از حال و خیال خود آگاه فرمود حکیم زاده بر پریشانی او رقت کرده و کارگشائی و معاونت او را مصمم شد تا آنکه خانه مسکونی خود را برهن داده و مبلغی گرفته بوی تسلیم نمود و سندی بگرفت که پس از ورود تبریز دین خود را تهیه کرده برساند. پس از رفتن او حکیم زاده مدتها در انتظار طلب خویش میبود و اثری از وصول آن بظهور نمیرسید تا ناچار شده خود بتبریز مسافرت نمود و مسکن سید مدیون را بجست و بر او ورود نمود.

سید چنانکه میبایست ویرا نپذیرفت و سخنی از روی مهربانی با وی نگفت حکیم زاده از طول مدت انتظار و فشار طلبکار و سبب مسافرت خویش سطری بسرود و ادای طلب خود را تقاضا نمود سید سابقه و آشنائی او را تصدیق نکرد و قرض

بقیه پاورقی از صفحه قبل

کتاب نوادر الامیر بقلم و خط مرحوم حاج شیخ اسمعیل شیخ المشایخ که مدتها ریاست کتابخانه سلطنتی را در دوره سلطان احمد شاه بعهدہ داشته « والد آقای مهندس ضیاءالدین امیر معزی » تدوین و تألیف گردیده ولی متأسفانه تاکنون بچاپ نرسیده است و نسخه منحصر بفرد است . مؤلف دانشمند متوفی کتاب مزبور در جمع آوری حکایات آن رنج فراوان بر خود هموار نموده و قطعاً در صحت روایات آن دقت کاملی مبذول داشته است . این کتاب نفیس موقعی بدست نگارنده افتاد که قریب ۱۳۶ صفحه این کتاب بچاپ رسیده بود لهذا تا آنجا که ممکن بود از آن استفاده نموده و عیناً قسمتهائی را که در اینجا نقل شده بدون کوچکترین تصرفی همانطور که مرحوم شیخ المشایخ نوشته ذکر کرده است . اینک لازم میدانم بدین وسیله از فرزند دانشمند متوفی یعنی دوست محترم آقای مهندس امیر معزی که صمیمانه وبدون مضایقه برای استفاده این جانب حاضر شدند کتاب مزبور را در اختیار نگارنده بگذارند تشکر و سپاس گذاری نماید .

خود را انکار نمود حکیمزاده که از فساد ضمیر سید آنگاه گردید پریشان و آشفته شده آغاز تشدد کرد سید تحمل نکرده او را از خانه خود خارج نمود، حکیمزاده با کمال یأس و نومیدی و ندامت از مسافرت خویش در معابر تبریز هائماً حایراً راه میرفت و اشک از دیده میریخت و چون آشنائی در تبریز نداشت حرکات بلااراده مینمود تا آنکه یکنفر از صاحبمنصبان توپخانه ویرا بدانحال دید و بر او رقت نمود و نزدیک بوی شده سلام کرد و سبب گریه و اندوه او را جویا گردید حکیم زاده ماجرای خود را بگفت صاحبمنصب با مهر و حفاقتی تمام او را بمنزل خودبرد و پذیرائی نمود و دلداری داد تاوی را سکونت و آرامشی پدید آمد آنگاه محرمانه بوی گفت که : چاره وصول طلب شما موقوف باین است که فردا موقع طلوع فجر از دروازه تهران بیرون روی و مقداری که در جاده بخط مستقیم رفتی تپه‌ای در پیش روی خویش میبینی بر تپه صعودنمای و با صدائی عالی و رسا امیرنظام را باسم بخوان و شرح طلب خود و انکار مدیون و اسم خود و او را بگوی و دادخواهی کن آنگاه اندکی ساکت شده باز با آواز بلند تظلم خویش را تکرارنما و نظر از اطراف تپه باز مگیر و اگر پس از اعاده سخن کسی از عابرین را ندیدی شکایت خود را بدفعه ثالثه تکمیل نموده و بشهر برگرد و تا سه روز این دستور را بجای آر پس از آن منتظر فرج باش و یقین بدان که بجز این دستور راهی برای اخذ طلب خویش از این سید نخواهی یافت و باو توصیه و تأکید کرد اقدام خود را پوشیده و باحدی نگوید تا مقصود حاصل شود سید احمد با آنکه این عمل را مطلبی غریب و غیرعادی بلکه بی‌ثمر میدید معذک بواسطه حسن ظنی که باین صاحب‌منصب پیدا کرده بود مقارن طلوع فجر براه افتاد و بر سطح تپه برآمد و بیانگت بلند امیرنظام را آواز داد و خود را معرفی و ماجرای خویش را با سید تبریزی چنانکه واقع شده بود بلازیاده و نقصان بگفت و پس از اعاده و تکراری که دستور داشت بتبریز بازگشت روز دوم نیز برفت و پس از اعاده عرض حال خارکنی را نزدیک تپه که مشغول کندن خار بود بدید لهدا لب فرو بسته مراجعت بشهر نمود و بانتظار میبود تا ایامی چند بگذشت و امید او از حصول مأمول بی‌آس تبدیل یافت پس از آن یکروز از کوچه عبور میکرد که دونفر باو رسیده سئوال نمودند که سید

احمد عرب معروف بحکیمزاده توئی؟ گفت: - بلی! گفتند: - خدا خانهات را خراب کند که سه روز است برای پیدا کردن تو از پا افتادیم چون مسکن خود را در موقع تظلم معین نکرده بودی، آنگاه وی را بدارالحکومه بردند و در آنزمان حاکم آذربایجان حشمتالدوله بود و چون وارد مجلس حکومتی شد چشمش بسید مدیون بیافتاد و هیجانی در ضمیر او پدید آمد و مصمم شد که ستم ویرا بحاکم گفته و دادخواهی نماید لکن هنوز آغاز سخن نکرده که حاکم متوجه او شده فرمود: احمد حکیمزاده شما هستید؟ گفت بلی.

آنگاه کاغذی بسید مدیون بداد و باو گفت! - حکم امیر نظام اتابک اعظم است آن را ملاحظه کنید. سید مدیون گرفت و نظر نمود، و نمیدانم در آن نوشته چه بود که بلا تأمل اظهار انقیاد نموده و خادم خود را بخواست و او را بفرستاد تا معادل طلب حکیمزاده عرب نقد مسکوک حاضر نماید و چون برگشت و نقد ها را بشمرد و تحویل داد مبلغی قلیل از وجه طلب کسر داشت و مهلت چند روزه ای خواست حشمت الدوله باو فرمود تأخیر انجام حکم امیر ممکن نیست لکن شما را هم دچار زحمت نمیکنم و بقیه طلب را خود میدهم شما هم سند بدهید که ده روزه ادا نمائید. حکیمزاده تمام طلب خویش را گرفته و شکرها نمود و پس از چند روز عزیمت مسافرت تهران و زیارت اقوام و خویشان خود کرده برفت، در اقامت تهران یکروز از کوچه عبور میکرد اتفاقاً بکوکبه امیرنظام مصادف شده و نمیشناخت از یکی پرسید این شخص کیست گفتند امیرنظام است در کناری بایستاد تا وی را نیکو تماشا نماید چون امیر مقابل وی رسید متوجه او شده آواز داد که: سید احمد حکیمزاده تمام طلب خود را گرفتی یا نه؟ حکیمزاده گفت گرفتم و دعاها کرد و شکرها نمود و پیوسته متعجب بود که امیرنظام او را چگونه شناخت و بلا تردید او را باسم آواز داد.

و نظیر ذلك (۱): جناب ضیاءالحکمای اصفهانی که از معمرین این زمان و صاحب قریحه نیکو و دوستی یگروست حکایت میفرماید که امیر نظام فوجی از سپاهیان را در فصل زمستان مأمور شیراز داشت سرتیپی که رئیس ایشان بود استدعا نمود که پس

۱- نیز از کتاب نوادر الامیر است.

از حرکت فوج چند روزی بجهت انجام امور شخصی خویش در طهران باشد و آنگاه
بچاپاری رهسپار شده و در اصفهان بفوج رسیده و بصوب شیراز حرکت نماید و
موقع عزیمت که با اسبهای چاپارخانه میرفت یکتن از تجار اصفهان نیز با او همسفر
شده بود اتفاقاً در بین کاشان و اصفهان در جاده‌ای که بمنزل مورچه خورت منتهی
میشود بواسطه برفی که بیابان را پوشیده بود راه را گم کرده و تا پسین روزانه دیگر
در میان جبال و تلال و معابر صعبه تفتیش از جاده مینمودند و از شدت جوع و
احتمال سورت و برودت هوا مشرف بهلاکت شده بودند بشبانی که نگاهبان گله بود
تصادف نموده و از سخن او مطلع شدند که تا مورچه خورت هشت فرسخ مسافت است
و برای رفع جوع خواستند بره‌ای ابتیاع نمایند و خودشان را بیدل مایتحلل از مرگ
بره‌اند شبان از فروش بره اباء نموده گفت من مالک نیستم که بتوانم فروخت و
بره‌ای که قیمت آن هزار دینار بود بدو تومان هم نفروخت ایشان نیز بناچار بره‌ای
را از گله بدون عوض گرفته سربریدند و آتش افروخته و از کیاب آن التهاب معده
را فرو نشانیدند شبان هم برتپه‌ای که در آن نزدیکی بود بالا رفته و به صدای رسا آواز
داد که ای امیر نظام دونفر سوار بره اربابم را از گله من بعنف گرفتند و کشتند و از
تو نترسیدند داد مرا از ایشان بگیر اسم امیر نظام که بر زبان شبان گذشت اگر چه در
وجود ایشان اثری نمود لکن باطمینان آنکه جواسیس امیر نظام را تا این مکان و
این موقع زمستان بود و تا این کوهسارها دست نخواهند داشت و خود را نیز در این
تصرف غیر مشروع مقصر نمی‌دانستند اعتنائی باین ندا و دادخواهی نکرده و پس از
صرف نهار سوار شده برفتند . بورد اصفهان چاپاری از طهران رسیده و حکمی از امیر
نظام بمرتیب داد و مفاد آن اینکه سرتیب فوج را در اصفهان بحال سابق خود باقی
گذاشته و با چاپار بطهران رهسپار شود سرتیب نیز بی‌تأنی عزیمت مراجعت نمود و
از آن حکم حیران بود و چون بدار الخلافه رسید با همان ملبوس سفر بدربار رفت و
در حضور امیر نظام که مشغول نگارش بود بایستاد امیر پس از فراغت از کتابت خویش
سر بلند نموده سرتیب را بدید و از او پرسید کی آمدی؟ عرض کرد هم‌اکنون از راه
میرسم . فرمود بره شبانرا بی‌رضایت چرا گرفتی و جبران نمودی؟ گفت هیجده ساعت

در تلال و جبال بجستجوی جاده زحمت دیده و از بی‌قوتی و نهایت گرسنگی مشرف بهلاکت بودیم و بجهت حفظ جان مرتکب این عمل شدیم و اضعاف قیمت بژه را میدادیم و او نپذیرفت و بما رحم ننمود و لجاجت نمود.

امیر نظام فرمود اگر غیر از این بود که میگویی البته در همان اصفهان می‌گفتم شکمت را پاره کنند و چون مقداری ذیحق بوده‌اید بهمین سیاست زحمت مراجعت تو اقتضار کردم اکنون برگرد و صاحب بره و شبان او را راضی نمای و رضایت نامه از ایشان بگیر و برای من روانه دار آنگاه خود را بفوج رسانیده از بی‌مأوریت خویش برو و بدان که هر وقت از شماها بی‌عدالتی و ستمی نسبت بر عیتی بروز نماید کمتر مجازات شما این مقدار زحمت که دیدید و چشیدید.

وایضاً (۱): از جناب ارباب محمد صادق انخوی مرحوم حاج محمد کاظم ملک۔
التجار تبریزی شنیدم که حاج جبار نام اسکوئی در زمان حکومت عزیزخان سردار در آذربایجان عزم سفر مکه نمود و مالیه خویش را از رطب و یا بس بجز خانه مسکونی همه را بفروخت و باستانای مخارج ذهاب و ایاب بیت‌الله الحرام دارائی او چهار هزار اشرفی شد و با خود خیال نموده بود که این ثروت خود را بشخص امینی بسپارد که هرگاه سالماً از مکه بازگشت مجدداً مشغول تجارت و کسب خویش بشود و الا تمام آنرا که زرمسکوک است موافق توصیه اوبه پسر و دختری که از او باقی است تقسیم نماید و اشرفی‌ها را در قباله از مس جای داده و مقفل کرده و در خورجینی که اشیاء دیگر نیز در آن ذخیره کرده بود بگذاشت و شبی بمنزله شیخ الاسلام تبریز که محل اطمینان او او بود رفته امانت خود را بوی سپرد و وصایای خویش را بگفت و روزانه دیگر برفت و پس از حج بیت‌الله و سایر زیارات که قریب یکسال امتداد یافته بود بوطن مألوف مراجعت نمود و چون از ملاقات احبا و زیارت اصدقا فراغت یافت بعضی از دلالت‌ها را خواسته و ایشانرا بخریدن ابریشم بازداشت و خود برای استرداد امانت و سرمایه خویش بخانه شیخ الاسلام رفت و حکایت نمود که متاع ابریشم در اسلامبول بدرجه‌ای ترقی

نموده و قیمت پیدا کرده است که تجارت هیچ جنسی مانند ابریشم سود و فایده نخواهد داشت و منم بدلها سپرده ام که فقط ابریشم بجهت من ابتیاع نمایند و اکنون التفات فرموده امانت مرا مرحمت کنید شیخ الاسلام بخندید و تجاهل نمود و از او توضیح میخواست حاج جبار باطمینانی که از قدس و دیانت وی داشت تجاهل و انکار او را شوخی و مزاح دانسته و دریافت امانت را با خود بروز دیگر قرارداد و روز دیگر که مطالبه کرد کما سبق مجلس ایشان خاتمه یافت و در کثرت ثالثه که باز آغاز طلب و امانت و استرداد خورجین خویش نمود شیخ الاسلام وی را بسخنان سخت بیازرد و حاجی نیز از جاده ارادت خارج شده و در مطالبه امانت تشدد نموده کلماتی جسورانه بگفت شیخ الاسلام فرمود گویا آفتاب مکه کله ترا بر آشفته و از خرد بیگانه شده ای و الا در محضر من بسوء ادب سخن نمیراندی و چیزی نسپرده را باین تشدد مطالبه نمی کردی و اگر از رویه ادب و انسانیت تخطی نمائی میگویم ترا تنبیه کنند و غدن می کنم که هیچوقت باینجا ترا راه ندهند بالجمله حاج جبار بی اختیار شده صدا را بناله و عویل بلند کرده و چند کلمه از خیانت آقا بر زبان راند چندانکه سخط آقا بجوش آمد امر کرد تا ویرا از آنجا بیرون نمایند و چون بیرونش نمودند و یأس او از وصول مال بدرجه کمال رسیده بود حال جنونی برای او دست داد و در شوارع تبریز میرفت و آهی میکشید و گاهی از حرکت میزیست و بشدت مینگریست تا یکی از دوستانش بوی رسیده پریشانی و تشتت خیال او را دریافت از علت و اندوه و حیرت او هر چه جویا شد جواب نشنید تا بر حال او رقت نموده باصراری تمام و ابرامی مالا کلام او را بخانه خود برد و بمهربانی و ملاحظت و کلمات نصیحت آمیز سکونتی در وجود وی ایجاد کرد تا بسخن آمده و سبب اندوه و بد حالی خود را شرح داد و عدم امکان استرداد مال را از چنین شخصی پس از انکار مبرهن داشت. دوست وی گفت شما یقین بدانید که اگر بدستور من رفتار نمائی و با میر کبیر عارض شوی بمال خود میرسی حاجی گفت اندوه من کم است که شما مرا تمسخر میکنی و اذیت میرسانی امیر نظام کجاست که باوشکایت کنم و بچه سندی حق خود را بر این آدم ثابت نمایم و چه قسم باور توان کرد که امیر نظام چشم از شیخ الاسلام پوشیده و رعایت مرا بر او مقدم دارد؟! گفت با اینهمه که گفتید بشما میگویم که

با کمال امیدواری حرف مرا بشنو و سخن مرا استوار دار که بمال خود خواهی رسید
آنگاه بوی گفت که سه روز متوالی در موقع طلوع فجر از دروازه بی که بجاده تهران
میروند خارج شده و جزئی مسافتی که از شهر دور شدی تپه ای در پیش روی خود
خواهی دید باید بالای تپه بایستی و امیر نظام را با صدای رسا آواز دهی و شرح حال
خود را با شیخ الاسلام کماهی بیان نمائی و بشهر برگردی و روز دوم و سوم خود را
بهمین دستور مکرر نمائی تا پس از چند روزی بمقصد خود نائل شوی . حاج جبار این
کار را زحمتی بیهوده ورنجی بیفایده تصور کرده لکن سخنی نگفت و بخانه خود
بازگشت و تمام شب از شدت غم و اندوه بخواب نمیرفت و تا اذان بامداد از خیالات
خویش نتیجه بدستش نیامد و متذکر کلمات دوست خویش شده و بمفاد الغریق بتشبیه
بکل حشیش از جامه خواب برخاست و راه دروازه را پیمود و بر تپه صعود نمود و با آوازی
عالی مطلب خود را ادا کرد و از بروز مافی الضمیر فی الجمله تسکینی یافته بشهر مراجعت
نمود و روز دیگر این عمل را بجای آورد لیکن برفعل خود بادل لیرزان میخندید و این
سه روزه متنفسی در آن حدود ندید جز اینکه روز سوم از تپه که پائین می آمد مسکینی
با جامه های خلق که نزدیک تپه راه میرفت بنظرش رسید مع القصد چند روزی که از
این قضیه گذشت و اثری نیافت اندک امیدی را که از سخنان دوست خود حاصل کرده
بود بیأس کامل منتهی گردید تا یک روزی مقارن غروب آفتاب یکتن از ملازمان عزیز خان
سردار که آنزمان حاکم تبریز بود در خانه ویرا بکوبید و حاجی را بخواست که شما را
حاکم احضار فرموده است حاجی حیرت زده و آشفته با مأمور برفت و چون وارد مجلس
حکومتی شد شیخ السلام را دید که آنجا نشسته از مشاهده او بخيال فرورفت که از جای
برخاسته و دامن حاکم را بگیرد و بتضرع و التماس ویرا شفیع و حامی خود سازد که
شاید مال او را از شیخ الاسلام بازستاند لکن حاکم حاجی را که حاضر دید مکتوبی
بدست شیخ الاسلام داده فرمود حکم امیر کبیر است ملاحظه کنید شیخ مکتوب را
که از نظر گذرانید حاکم گفت اکنون امانت حاجی کجاست شیخ الاسلام بدون مضایقه
و انکار گفت در منزل است و بی تانی و تعلل خادم خود را بخواست و او را بفرستاد تا
خورجین را بیاورد حاکم فرمود: بحاجی بدهید حاجی هم قفل خورچین را باز نموده

آنچه در آن بود همه را معاينه کرد حاکم فرمود امانت شما کسری نداشت گفت تمام است فرمود سند رسيد بدهيد حاجی هم تشکر نموده سندی هم تقديم کرده و مقضى المرام بخانه خود بازگشت .

وايضاً (۱) : جناب شمس‌الذاکرين طالقانی که از معمرين اين زمان است از عم خود مرحوم حاج شيخ علی ملاباشی نقل ميکند که جمعی از تجار يزد و کرمان در سبزه میدان طهران که معبر امير نظام بدر بار بود اوایل روز ايستاده بودند که امير نظام با جمعيتی که در رکاب او بودند بيامد تجار پيش آمده شکايت نمودند که ما بين يزد و کرمان مال التجاره ما را غارت نموده اند و ساربانها و مکاريبها که حامل مال التجاره بوده اند همينقدر فهميده اند که دزدان از طايقه لشنی هستند امير نظام فرمود از اينجاستا محلی که مال را برده اند چند روزه ميتوان رفت؟ گفتند هفت روزه. فرمود اموال منهبه را در ورقه ای بنويسد و به اميني از خودتان بدهيد که هفت روزه آنجا برود و با صدای بلند فریاد کند که امير نظام امر کرده است که اموال غارت شده را در اينجا بمن بدهيد و سه روز در آنجا برای استرداد مال توقف کند و پس از گرفتن مال قبض رسيد بدهد و هفت روز ديگر بجهت رساندن قبض رسيد نيز که منقضى شد شما در همين سبزه میدان حاضر شويد و رسيد مال التجاره خود را بگيريد . راوی گفت وعده صريح امير نظام که روز هفدهم بيابند و سند وصول مال را بگيرند چون بنظر خالی از غرايت نبود اشخاصی که در آنجا بودند و شنيدند برای ساير مردم حکايت نموده و شهرتی درالسنه و افواه بهم رسانيد و از اين جهت روز هفدهم جمعی کثير و جمعی غفير از مردم تهران در سبزه میدان از اول روز اجتماع نموده بودند چنانکه راوی گفت من هم در آنجا حاضر شده بودم تا شخصاً ايفاء وعده يا نقض آنرا عيناً خود مشاهده نمايم و در ساعت مقرر که امير نظام بدر بار ميرفت بسبزه میدان رسيد و عنان اسب را کشيده صاحبان را آواز داد جمعی پيش رفتند امير نظام از بغل خویش ورقه ای بيرون آورده بدست ایشان داد و فرمود اين صورت منهبه و رسيد آنها بخط و مهر امين شماست تجار ورقه را نظر کرده گفتند همان است و يک زبان صدای ایشان بدعا گوئی و شکر گذاری بلند گرديد .

حکایت (۱) مرحوم میرزا احمد شیخ الاسلام حکایت فرمود که در زمان صدارت امیرنظام اگرچه بعد بلوغ نرسیده بودم لکن غالب مطالب را که در محضر پدرم مرحوم میرزا عبدالکریم شیخ الاسلام مذاکره میشد خوب میفهمیدم در آن ایام یکی از اشراف زادگان تهران با پدرم سابقه دوستی داشت و پنج سال قبل از آن تاریخ قرینه موروثی پدری خود را بیکى از بزرگان درباری فروخته و بتصرف مشتری داده بود و قلیل مبلغی از ثمن آنرا گرفته و مابقی که هفت هزار تومان بود نمیداد و در آن پنج سال بهیچ نحوی شریفزاده بالغ نتوانست طلب خود را وصول نماید و هر کس را واسطه و شفیع نمود و بهر جا تظلم کرد فائده‌ئی نبخشید تا کاملاً مأیوس شده و حمل عسرت معیشت راتن در داد و کلمه‌ای از آن ظالم و ستمکاری بر زبان نماند و متدرجاً گرفتار ادبار و دچار تلخی روزگار شده و بسختی زندگانی مینمود و چون امیرنظام بر مسند صدارت دو ساله وزارت متکی شد همه روزه اشخاصی که در منزل ما می‌آمدند هر يك حکایتی از امیرنظام که حق فلان مظلوم از ظالم گرفت و طلب فلان را از خود بپرداخت و مدیون را چه کرد و مال فلان غارت زده را بچه‌قسم بگرفت و بداد و امثال اینها میگفتند و غالب ایام محضر پدرم از آغاز تا انجام اختتام می‌پذیرفت یکروز این شریفزاده مظلوم که شیخ الاسلام نام او نام پدرش و نام کسی که ثمن ملک او را نمیداد میدانست و همه را با سم و رسم میشناخت و این فقیر اکنون که نقل روایت میکنم همه را فراموش نموده‌ام در مجلس پدرم آمده و از سایر وادین حکایات امیرنظام را مستمع و ساکت بود و گویا هیچیک از روایات را قلباً تصدیق نمیکرد تا پدرم متوجه او شده فرمود با این مطالبی که از امیر نظام میشنوی و می‌بینی که در گرفتن حقوق مظلومین و اعانه ملسوفین خودداری ندارد چرا تظلم نمیکنی و دادخواهی از او نمیخواهی شریفزاده گفت: در صورتی که این حکایات تا یکدرجه‌ای صحیح باشد باز گمان ندارم که ملاحظه مدیون را نکرده و رعایت مرا مقدم بر دوستی او بدارد پدرم گفت: اولاً اقداماتی را که از امیرنظام نسبت باغائه ملسوفین و اعانه مظلومین دیده و شنیده‌ایم همه دلیلند که رعایت شما را منظور خواهد داشت و ثانیاً از این تظلم و دادخواهی اگر نفعی نبرید ضرری هم نخواهید دید و بر شما لازمست

که عریضه نموده و باو بدهید و ضمناً اشخاصی که در مجلس بودند تمام تصدیق پدرم نمودند و عریضه‌ای هم بجهت امیرنظام از قول شریفزاده ترتیب داده شریفزاده را با عریضه و خادم خود بفرستاد که نزدیک علی قاپو و تخته‌پل خندق که محل عبور امیرنظام بدربار بود بایستند و عریضه را برسانند. پس از رفتن ایشان زمانی نگذشت که مراجعت نمودند و گفتند که ما نزدیک تخته‌پل ایستاده بودیم که امیرنظام برسید و پیش از اینکه اظهاری نمائیم عریضه را که در دست شریفزاده بدید آواز داد که عریضه دارید؟ عرض کردیم بلی و باو دادیم و او سوار و در حرکت بود که عریضه را باز کرده بخواند و از جمعیتی که در اطراف او پیاده ملتزم رکاب بودند آردلی را با سم صدا کرد و باو فرمود تا وقت عصر که من از دربار مراجعت میکنم میباید هفت هزار تومان از فلان بگیری و نام مدیون شریفزاده را بگفت و در علی قاپو حاضر نمائی و هیچ عذری از او نپذیری که منم از تو هیچ عذری نخواهم پذیرفت آنگاه خطاب بما نموده و فرمود عصر اینجا بیائید و طلب خود را دریافت دارید. پدرم و سایر حضار که شنیدند در عقیده دو فرقه شدند بعضی میگفتند که شریفزاده همین عصر بطلب خود خواهد رسید و برخی مدعی بودند که امروز این وجه گزاف حاضر نخواهد شد و فقط قراری در تأدیه طلب میدهند.

و بالجمله شریفزاده را پدرم در منزل ما نگاهداشت و عصر که شد با خادم روانه علی قاپو شدند و پس از ساعتی با هفت هزار تومان زر و مسكوك بیامد و گفتند قبل از ورود ما این مسكوكات را مأمور امیرنظام در علی قاپو حاضر نموده بود و صاحب نقود نیز در کناری قدم میزد و آثار غضب و اندوه در ناصیه او هویدا بود همه منتظر امیرنظام بودیم که با کوبه خویش رسید و آردل مرقوم پیش رفته و صره‌های نقود را عرضه داد صاحب مال نیز تعظیمی کرده و آغاز تشکی از حرکات مأمورین نمود امیرنظام گفت اگر بدون تأخیر مأموریت ویرا انجام میدادی البته جرأت سوء ادب نمیکرد و باید خود را ملامت نمائی گفت آخر بچه سبب میباید هفت هزار تومان بفاصله نیمروز بدهم امیرنظام فرمود که سبب این بود که چندین سال طلب این مرد را ندادی ترحم بر حال وی نمودی گفت اگر ادعای این شخص است (واشاره بعارض نمود) من در مقابل دعوی او سخن دارم فرمود باب تظلم بروی شما بسته نشده و هرگاه سخنی مقرون بصواب

دارید در عدلیه اظهارنمائید البته در احقاق حق مضایقه نخواهد رفت و این طلب را که خود مطلع بودم حکم نمودم پس از آن شریفزاده را پیش خواسته فرمود طلب خود را از مأمور بگیریید و بامان خدا بروید و پادشاه را دعا کنید و ما هم از مأمور خواهش کردیم که اینجا بیاید و نقود را تسلیم نماید و نوشته رسید بگیرد راوی حکایت فرمود پدرم از مأمور سؤال نمود که بچه قسم این همه مال را در این چند ساعت گرفتی گفت اگر نمیگرفتم با سیاست امیر چه میکردم و چون ناچار در انجام مأموریت خود بودم و دیدم اعتنا نمیکنند من هم راه ورود و خروج و آب و نان و غلیان را بروی مسدود ساختم و چون کار را سخت دید از جای خود برخاسته و با عانت خدام خویش باندرون رفت منم که بر جان خود از امیر می ترسیدم با صدای عالی یا الله گفته باندرون رفتم و دست او را گرفته در آفتابش نگاه داشتم تا مجبور شده تمام مال را تهیه و حاضر نمود و نیز راوی نقل میکرد که شریفزاده و پدرم هر قدر بمأمور اصرار کردیم و اطمینان دادیم که محرمانه انعامی از وجوه مأخوذه بگیرد جرئت نمود و دیناری نگرفت و اظهار میکرد که یقین دارم امیر نظام می فهمد و شکم مرا پاره میکند .

(۱) امیر گیر و امام جمعه

یکی از تجار که بمکه رفته بود ، بچند نفر مدیون بود و يك يك از طلبکاران اسناد معتبر از وی در دست داشتند . حاجی در ادای طلب ایشان تعلل مینمود پس از مدتی ورقه افلاس نامه ای بمهر مرحوم میرزا ابوالقاسم امام جمعه بوام خواهان ارائه داد و همه را از وصول طلب خود مأیوس کرد و چون جمع طلب ایشان بالغ بر سه هزار تومان بود و نمیتوانستند ضرر این مبلغ را بر خود هموار نمایند . بعلاوه با علم قطعی باینکه شخص مدیون مفلس نیست و با شتاب کاری و شهود مجعوله این افلاس نامه را بمهر آقای امام جمعه رسانیده لاجرم با هم اتفاق نموده بامیر نظام متظلم شدند و شرح حال حاجی مدیون را باز گفتند امیر نظام حاجی را بخواست و باو فرمود :

۱- نگارنده این حکایت را در شماره ۶۶۷ اطلاعات هفتگی از کتاب نوادر الامیر نیز به چاپ رسانده است .

این همکارهای شما ادعای طلبی از شما دارند مؤجله‌ای از شما نشان میدهند که مدتی از وعده آنها گذشته است شما چه میگوئید گفت: طلب ایشان صحیح است لکن چکنم که دارائی من از میان رفته و قوه ادای قروض خویش ندارم. امیرنظام گفت: دلیل ورشکستگی و افلاس شما چیست؟ عرض کرد:

اشخاصی که از حال اطلاع دارند خدمت آقای امام جمعه شهادت داده و به ثبوت رسیده و حکم افلاس مرا ثابت نموده است. آنگاه ورقه افلاسنامه را که بمهر و سچل آقای امام جمعه موشح بود تقدیم نمود. امیرنظام آنرا بگرفت و یکی از ملازمان خویش را بفرستاد تا دفاتر و نوشتجات حاجی مدیون را از حجره تجارته وی بیاورند و چندکس از تجار و اهل خبره را امر فرمود که دفتر و نوشتجات را تفتیش کنند و هرگاه خساراتی از غرق و حرق و سرقت و غیره بمالیه او وارد آمده است بنمایند و پس از رسیدگی عرض کردند: در تمام دفاتر تجارته ضرر و خساراتی معلوم نشده است امیرنظام مقرر فرمود که سه هزار تومان طلب و امخواهان را از خزانه بپردازند آنگاه بحاجی رو کرده گفت: وجود رعیتی مانند تو که بلاجهت و رشکسته و بدون سبب مالیه مردم را تلف نموده است برای دولت و ملت مضر و موجب زحمت است و میر غضب را طلب کرده فرمود: این حاجی را بسبزه میدان ببر و درپای قاپق از زندگی جهان فانی راحتش کن جلاد دست حاجی را گرفته حرکت داده که ببرد اولاد و اقربا و دوستان حاجی که در اطراف دیوانخانه متدرجاً آمده و نگران بودند که واقعه حاجی بکجا منتهی میشود، از حکم امیرنظام آگاه شده با وحشتی مالاکلام جمع آمده و جلاد را بالتماس نگاهداشتند تا امیرنظام را دیده و قتل حاجی را بدادن طلب و امخواهان موقوف دارند، چند نفر از معاریف ایشان پیش آمده بامیر عرض کردند که ما هر قدر که امر بفرمائید از خودمان وجه نقد تقدیم میکنیم که حاجی را نکشید و بما ببخشید امیرنظام فرمود: از شما دیناری برای خلاصی او قبول نمیکنم مگر آنکه خود حاجی مالیه ثروت خویش را بروز داده و قرض خود را از مال شخصی خود بپردازد. حاجی که از حیات خود بالمره مأیوس شده بود بالکنت زبان و لرزش اعضاء و ارکان عرض کرد: چنین میکنم امیرنظام او را

پیش طلبیده و شروع به پرسش کرد تا تمام ثروت حاجی را کما هو از دفتر و اسناد او بدست آورد و او را با مأموری امین فرستاد و سه هزار تومان زر مسکوک بیاورد و تسلیم خزانه کرد. آنگاه امیرنظام اسناد دارائی حاجی را با افلاس نامه بیکنفر بداد و فرمود حاجی را با خود بمنزل آقای امام جمعه ببر و عرض کن باین اسنادی که از حاجی بروز کرد و با ثروتی که داشته است جنابعالی ورقه افلاس نامه ای مهر و سجل فرموده و باو داده اید که اسباب تضییع سه هزار تومان یا بیشتر از مال مردم بیچاره بشود و حقوق جمعی بواسطه خط و مهر آقا پایمال گردد و البته خواهند فرمود که پیش من تمویه و اشتباه کاری نموده اند منم تصدیق میکنم و میگویم در محضری که بشود اشتباه کاری نمود لیاقت محاکمه نخواهد داشت و لهذا ایشان بجز نماز جماعت که در مسجد میخوانند من بعد حق هیچ قسم مداخله در محاکمات و فصل خصوم نخواهند داشت و بایشان عرض کنید که احترام خاتم خویش را نگاهدارند و وارد اینگونه مطالب نشوند .

جناب اجل آقای حاج سید نصرالله اخوی مدظله حکایت مینمود شنیده ام که چون شیخ عبدالحسین از اعتبارات عالیات پس از تحصیل علوم دینی ب طهران بازگشت فرمود بدرجه ای گرفتار ضیق معاش بود که يك اطاق مستطیل واقع در طبقه فوقانی از خانه گذر بین الحرمین اجاره کرده و نصف آنرا پرده کشیده و عیال خود را در پشت پرده منزل داده و مابقی اطاق را حصیری افکنده و خود می نشست و بجز چند جلد کتاب شیشی زائدی که بهائی داشته باشد در آنجا دیده نمی شد و متدرجاً مبلغی باهالی بازار از بقال و عطار و امثالها مقروض شده و راه فرجی از هیچ طرفی برای او مرئی نبود تا آنکه بعضی از دوستان موقع ملاقات و اطلاع بر چگونگی حالات او صلاح اندیشی نموده اظهار داشتند که سبب عسرت و ضیق معاش شما از گوشه گیری و عدم مراوده با خلق است که احدی مطلع بر مراتب علم و دانش شما نشده و ازدیانت و امانت و زهد جنابعالی آگاهی نیافته اند بهتر آنست که با مردم خاصه علما آمیزش نموده و مقداری از فضائل خویش را در مذاکرات علمیه بروز دهید . شیخ فرمود از معاشرت اهل علم

ابا ندارم لکن با این زندگی و عسرتی که مرا است پذیرائی مردم که از لوازم مراوده است می بینید که بینهایت مشکل است گفتند عجالتاً ممکن است که صبح پنجشنبه در منزل جناب شیخ محمدتقی قزوینی که از اجله علماست و مرثیه خوانی هست حاضر شوید و چنانکه اغلب اوقات پس از استماع مصائب صحبت علمی میشود خویشان را مقداری معرفی نمائید و شاید بعضی از طلاب که واقفاً طالب علم و جوایب مدرس صحیح هستند خوانش درس و استفاده نموده و اسباب گشایش و فتح بابی از این طریق فراهم آید جناب شیخ سخن ایشان پذیرفته و یوم خمیس بمجلس مرثیه مرقوم برفت و در محلی پست تر از مقام خود بنشست و پس از ختم روضه فضیله آن محضر شروع بذکر مسائل علمیه نموده و شیخ استماع میفرمود تا در کلام ایشان زمینه ای پیدا کرد که شیخ تکلم و مداخله خود را در گفتگو بجا و بموقع دید و چون مقداری از افادات وی گوشزد ایشان شد و فضل سرشار او را مقداری ملتفت شدند بلسان واحد از او معذرت خواسته و در صدر مجلسش جای دادند و چون بمنزل بازگشت عصر آنروز خیر دادند که شخصی برادر شما را می خواهد. شیخ از اطاق خود پائین آمده در را باز کرد آن شخص که درزی و لباس فرایش بود عرض کرد که فردا اول صبح امیرنظام بدیدن شما تشریف می آورند فرمود گویا اشتباه کرده باشید زیرا که من با امیر سابقه و مراوده ای ندارم تا بدیدن من آید گفت مگر شما شیخ عبدالحسین طهرانی نیستید فرمود بلی هستم لکن ممکن است که شیخ عبدالحسین دیگر باشد فراش گفت شما امروز در خانه شیخ محمدتقی قزوینی نبوده آید گفت بوده ام گفت پس اشتباهی نشده و مهیای آمدن امیر باشید. فرمود من منزلی که امیر در آنجا بیاید ندارم گفت مگر همینجا منزل شما نیست فرمود منزل همین است اما بیاید و ترتیب آنرا معاینه کنید که بدانید امیر اینجا نمی آید و او را باطاق بالاخانه برده و وضع آنجا را بدید و گفت مخصوصاً همینجا خواهد آمد و برفت و صبح فردا امیر بیامد و شیخ بقدریکه میسر یافته بود پذیرائی نمود آنگاه امیرنظام اظهار داشت که این منزل شایسته شما نیست و خانه مختصری بالوازم و اثاث البیت در عباس آباد تهیه شده و فردا می باید بآنجا نقل مکان فرمائید و یکصد اشرفی زر

مسكوك بشيخ نياز نموده و فرموده قروض شما را در بازار مطلعم اين وجه را نيز بوام خواهان خود داده تا باز شما را زيارت كنم و برخاسته برفت و از آن پس همواره در ترويج شيخ اقدامات كافي نمود و روز بروز بر عقايد خود نسبت بشيخ مي افزود تا آنكه محل وثوق امير شده و طرف مشاوره در بعضي از امور مشكله ميگرديد. (۱)

ميگويند كه يكي از صرافان تهران بامير نظام (ميرزا تقىخان امير كبير) شكايت كرد كه دو سال قبل يكي از خانمهاي مجلله با لباسهاي فاخر و هيئت موقر بندگان من آمد و جعبه محتوي چند قطعه جواهر قيمتي از قبيل گردن بند و گوشواره بمن نشان داد و قيمت آنها را سئوال كرد من هم را با دقتي كه لازم بود به پنج هزار تومان تقويم نمودم گفت اكنون اينها را بعنوان وثيقه و گرو ضبط كنيد و سه هزار تومان بمن قرض بدهيد. پس از شش ماه دين خود را داده و جواهرات را مسترد خواهم داشت و فرع پول را هم از قرار توماني فلان خواهم پرداخت، من معامله را قبول نموده و صورت جواهرات را با شرح معامله در ورقه اي نوشته با پول نقد مزبور باو دادم آنگاه جواهرات را در جعبه اي جاي داده و قفل زدم و روي سوراخ جاي كليد را قطعه اي موم چسبانيده باو دادم كه مهر نموده اعاده دهد. خانم مزبور هم جعبه را در زير چادر خود گرفته و مهر خويش بموم زده مسترد داشت و برفت. دو سال تمام اين خانم را ندیده و نشانی هم از وی نیافتم، تا روز گذشته كه محتاج پول شدم و ناچار جعبه را باز كردم تا با اعتبار جواهرات آن پول نقدي فراهم نمايم پس از باز كردن جعبه جواهر و معاينه همه آنها را بدل ديدم و دريافتم كه شايد بيش از بيست تومان ارزش ندارند شب گذشته از شدت اندوه بخواب نرفته و هر قسم خيالي نموده نتيجه و مالي نيافتم جز اينكه درد خويش را حضور مبارك عرضه دارم و داد خواهي كنم كه مرا توانائي اين مقدار ضرر روزيان نيست امير نظام پس از اندك تأملي فرمود اين قضيه را بديگري گفته و افشاي اين راز نموده اي يانه؟ گفت احدی آگاه نشد و بکسی اظهار نکرده ام فرمود پس چاره سهل شد و دستوری باو داد تا از همان قرار رفتار نمايد صراف كه از دستور امير نظام دواي درد خويش را استنباط نمود

۱- گویا همین شیخ عبدالحسین است که وکیل و وصی امیر كبير بوده است.

متدرجاً نقود و اشیاء قیمتی خود را از دکان بخانه و محال دیگر که صلاح میدید
محرمانه انتقال داد و دکان خود را از امتعه قیمتی کاملاً خالی نمود سپس یکروز در
تاریکی مغرب اثاثه دکان را آشفته و درهم نموده تخته‌های در را نیز بترتیبی غیر منظم
جای داد و قفلی معیوب و نیمه شکسته بر در بیاویخت و بخانه بازگشت و فردای آن روز
مقداری دیرتر از وقت مرسوم که غالب دکانین باز شده و خلق بداد و ستد مشغول
بودند بی‌بازار بیامد و چون بدکان خویش نزدیک شد و با همسایگان دکان تحیتی گرم
بجای آورد مفاتیح خود از جیب در آورده و دست بقفل زد و بدون اعمال کلید قفل را
بیرون کشید و ناله‌ای بلند بنمود و بسرعت تخته‌ها را برداشته بکناری بیفکند و داخل
دکان شده فریادها نمود که دزد در دکان چیزی باقی نگذاشته و شروع بتعداد اشیاء
مسروقه و تسمیه آنها نمود و اهالی بازار برگرد او انجمن شده اظهار تالم و همدردی
مینمودند بعضی از عسسان بازار را حاضر کرده و از ایشان پرسشها مینمودند و
صراف در ضمن شمردن مسروقات چند کورت بر زبان راند که جعبه‌ای از جواهرات
قیمتی و آلات زینت از خاتونی در مقابل سه هزار تومان بگرو داشته و سرقت شده
و همان باعث تمامی من خواهد شد و از این مطلب ناله‌ها میکرد و از دوستان چاره
سیجست و ناگرمگاه روز بهمین منوال بگذشت که ناگاه خاتونی مجلله با خادمه
پدیدار شد و بصراف گفت که جعبه ما البته در اینجا نبوده و بسرقت نرفته است صراف
گفت تمام درد و اندوه من همین است که آن جعبه نیز در اینجا بوده و برده‌اند و بهمین
جهت نمیتوانم سه هزار تومان طلب خود را از شما بازگیرم خاتون گفت ترا این نیرو
و قدرت نیست که باین بهانه جواهرات مرا صاحب شوی و باین تدبیر مالی گزاف
را که خود پنجمزار تومان قیمت کرده بودی تملک نمائی و بالاخره سخن ایشان امتدادی
یافته و بتشاجر منتهی شد و خاتون او را تهدید میکرد که هم اکنون با میرنظام شکایت
میکنم و مال خود را از تو میگیرم و برفت طولی نکشید که یکنفر از ملازمان امیرنظام
بیامد و صراف را ببرد و در پیشگاه او را باز داشت او خاتون را در آنجا بدید امیرنظام متوجه
صراف شده فرمود شما سه هزار تومان باین خانم قرض داده و جعبه ممهوره‌ای که بر چند قطعه

جواهر قیمتی محتوی بوده است برهن گرفته‌ای عرض کرد بلی لکن ولی معامله او بیش ماه مؤجل بوده و اکنون که دو سال از تاریخ معامله گذشته و جعبه با سایر اموال از دکان بسرقت رفته است این خانم آمده و مطالبه مال خود میکند . امیرنظام که قبل از حضور صراف از خاتون سوالها نموده و او را بواجبی شناخته و مسکن او را دانسته بود بفرمود که اکنون خانم بروید و طلب صراف را فراهم کنید و پنجروز دیگر اینجا بیایید و عین مال یا قیمت آنرا از من بگیریید که پیدا کردن سارق یا عوض دادن بعهده من است و چون روز موعود بر رسید خانم با سه هزار تومان حاضر شد و صراف را دید که آنجاست امیرنظام هر دو را طلب فرمود و بخاتون متوجه شده گفت : طلب صراف را تسلیم کن که جعبه شما عیناً بدست آمده و بشما میرسد خاتون که جرأت تأخیر در اطاعت امر نداشت سه هزار تومان را تحویل صراف داد آنگاه جعبه را بفرموده امیرنظام حاضر نموده به خاتون دادند دید که مهر شکسته و قفل آن باز است و چون نظرش بجواهرات افتاد عرض کرد که مهر این جعبه بهم خورده و قفل باز شده و لثالی آنرا بسنگ‌های بی بها تبدیل نموده اند امیرنظام فرمود : تبدیلی را که روز اول شما کرده اید تغییر نیافته و مایل نیستم که پرده از روی کار شما بردارم و بمجازات عملی که محقق و معلوم داشته‌ام اقدام نمایم و ترا عبرت دیگران قرار دهم .

راوی این قصه میگفت که خاتون بیچاره از این سخن آشفته و پریشان شده برقت .

* * *

وایضاً (۱) جناب فاضل آقای شمس‌الادبای روایت فرمودند که از مرحوم حاج علی اکبر شیرازی شنیدم میگفت در عنفوان شباب و اوان جوانی با مریدم از شیراز بتهران آمدم و حجره تجارتنی باز کردم و پدرم امتعه داخله و خارجه برای من حمل می نمود وقتی نامه‌ای از پدرم رسید و صورت جمع و خرجی از معاملات او با جناب (آصف - جامی) پیشکار حاکم شیراز درجوف آن بود و مرقوم فرموده بود که آصف جامی بجهت تفریق حساب هذالسنه فارس بادیوان عالی بتهران آمده است شما اینصورت حساب را خدمت ایشان میبرید و چهار صد تومان طلب مرا که در تحت باقی ثبت شده است دریافت

۱ - از کتاب نوادر الامیر است .

میدارید من روز جمعه که ازداد وستد تجارتی خود را معاف میداشتم بخانه آصف جاهی رفتم دیدم در اطاق خود بپهلوی تکیه بوساده خویش داده چون مطلب و مقصود خود را عرضه داشتم با کمال تغییر بدگفت و طردم نمود من که تا آنروز سرد و گرم دنیا را ندیده و از کسی بدنشیده بودم حالم دگرگون و قلبم لجه خون شده و با خاطری پریشان میرفتم نزدیک مسجد شاه دیدم شخصی سوار و جمعیتی پیاده در اطراف او می آمدند و آثار شوکت و جلالت او در عابرین چنان مؤثر شده که هیچیک بوضع طبیعی خود نمانده اند از یک نفر سؤال نمودم که این شخص کیست گفت اتابک اعظم امیر نظام است. من که از بدگوئی آصف جاهی هنوز متغیر بودم بی اختیار نزدیک امیر رفته و شرح واقعه خود را با آصف جاهی عرض کردم امیر نظام یکی از پیادگان ملتزمین را باسم دهباشی آواز داده بخواست و باو فرمود: این تاجر بچه را با خود بخانه آصف جاهی میبری و چهارصد تومان طلب پدر او را از آصف گرفته باو میدهی و نوشته رضایت نامه ای از او میگیری و در مراجعت من از خانه جناب امام جمعه بمن میرسانی. حاج علی اکبر گفت مأمور امیر مرا همراه شده بخانه آصف جاهی برفتیم و او را دیدیم که بهمان هیئت سابق بروساده خود متکی است دهباشی سلام کرده گفت حکم اتابک اعظم امیر کبیر است که الساعه چهارصد تومان باین شخص بدهی و قبض رسید بگیری آصف متوجه من شده گفت مگر اتابک را در جیب داشتی که باین زودی عارض شدی مأمور از سخن او بر آشفته گفت فضولی را موقوف کن و درست بنشین و تأخیر در اطاعت امر امیر کبیر منما و الاترا بقبیح ترین صورتی بیرون میبرم و بتکلیف خود رفتار میکنم آصف جاهی مثل اینکه از خواب بیدار شود یا از مستی بهشیاری گراید ملتفت خطای خود شده و خویش را جمع کرده بنشست و گفت من وجه نقد موجودی ندارم و لکن قلمکار هندی هست و اگر قبول کند بقیمت میدهم من پرسیدم بچه قیمت میدهی گفت یکجفت بیست و پنج هزار دینار میدهم من قبول کرده و معادل چهارصد تومان از قلمکارها دریافت نمودم و مأمور رسید و رضایت نامه از من بگرفت و با همه اصراری که کردم دیناری نقد یا یکطاقه قلمکار حق الزحمه از من قبول نکرد و صریحاً گفت اگر چیزی بگیری خونبهای من خواهد بود ،

ایشان جناب مجدالذکرین که از معمرین این زمان است از مرحوم وقایع نگار روایتی میکنند که میگفت یکروز خدمت امیرنظام شرفیاب بودم و دوسه نفر دیگر نیز از اعیان و وجوه نهران نیز در خدمت او بودند حاج عبدالوهاب دولایی که یکی از محترمین ذی ثروت بود بیامد و بامیر نظام شکایت نمود که جناب میرزا شفیع صاحب دیوان سه هزار تومان طلب مرا نمیدهد و هر زمان مطالبه میکنم بتعلل و طفره میگذرانند امیر رضی بیک آردل را بخواست و باو فرمود که الساعه صاحب دیوان را در منزل یا هر جا که باشد پیدا میکنی و ریش او را میگیری و از دست نمیدی تا سه هزار تومان طلب این حاجی را بگیری و تا دو ساعت دیگر که نمازهای ظهرین را خوانده باشم تمام نقد مسکوک را اینجا حاضر کرده باشی آنگاه آفتابه و لگن برای وضو بخواست و ما که در آن مجلس حاضر بودیم بیکدیگر نظرهای شگفت آمیز نموده و وصول این مبلغ پول را در دو ساعت که غایت آن غروب آفتاب بود امری محال میدانستیم و با این عقیده ای که داشتیم قبل از غروب رضی بیک با سه هزار تومان مسکوک بازگشت و معلوم شد که صاحب دیوان در اندرون خویش بوده و در بیرون آمدن با پیغامی که رضی بیک داده بود تعلل نموده تا او را خبر از ورود رضی بیک باندرون داده اند و از اطاق که بیرون دویده در پله های تالار با مأمور مصادف شده و مأمور ریش وی را بچنگ آورده و چنانکه باو حکم شده بود رهان کرده تا تمام نقد مرقوم را حاضر ساخته و بوی تسلیم نمودند.

شیخ حسنخان مشهور بمعمار نقل میکنند (۱) که شخصی از بازرگانان بامیرنظام شکایت نمود که سه استراسباب خرازی بطهران میآوردم در خاک خمسه نزدیک زنجان قطاع الطریق تمام را نهب و غارت نمودند . امیرنظام نامهئی بحاکم زنجان مرقوم داشته بوی داد و باو فرمود بزنجان برو و این مکتوبرا بحاکم بده و عین مال خود را از او بگیر و هر گاه بخواهد قیمت مال را بدهد اگر قبول کنی ترا سیاست خواهم کرد مرد بازرگان نامه را گرفته بیرون آمد چون اثری در احکام صدارت سابق خاصه

۱ - از کتاب نوادر الامیر نقل شده است .

در صدور حکام بلاد بعیده ندیده بود لهذا نامه امیرنظام را بی اثر و رفتن زنجان را بی ثمر پنداشته از طلب مال خویش منصرف شد و چندگاهی بگذشت تا بعضی از دوستان او که آگاه از اقتدار و نفوذ احکام امیرنظام بودند از شکایت او با میرنظام و نامه نوشتن به حکومت زنجان مطلع شده و از سبب رفتن او بزنجان جو یا شدند بازرگان عقیده خود را که فایده‌ای در این مسافرت نخواهد بود بیان کرد ایشان بلسان واحدگمان‌وی را تخطئه نموده و باو گفتند که وصول مال بواسطه نامه امیرنظام حتمی است و اگر رفتن ترا بزنجان بواسطه جاسوسهای مخفی که همه جا دارد بفهمد البته دچار شکنجه و سیاست خواهی شد!

بدرجه‌ای او را تهدید کردند که بر جان خود ترسیده راه زنجان را پیش گرفت و چون بآنجا رسید و نامه را بحاکم رسانید حاکم بی تانی در پی پیدا کردن مال بازرگان برآمده و سوارها بیرون فرستاد و پس از سه روز اموال منهوبه را از سارقین گرفته و در محضر حاکم تمام اسباب خرازی را ببازرگان تسلیم نمودند حاکم قلمتراشی در جزء اسباب دیده قیمت آنرا بداد و قلمتراش را بگرفت و بازرگان امتعه خود را حمل نموده و مقضی المرام بتهران بازگشت و پس از چند روز اتفاقاً در کوچه مصادف بموکب امیرنظام شده در کناری بایستاد تا امیر با جمعیت ملتزمین خود بگذرد امیر مقابل بازرگان که رسید ویرا باسم آواز داده و باو فرمود:

اموال خود را از حاکم با التمام گرفتی؟ عرض کرد بلی و تشکر نمود امیر فرمود بتونگفته بودم که عین اموال را بگیری و اگر قیمت مال بدهد نپذیر گفت عین مال را بمن دادند فرمود بجز قلمتراش که اگر قبل از تسلیم عین قیمت گرفته بودی ترا سیاست مینمودم.

...

میرزا فتح‌الله خان... حدیث میکند (۱) که در موقع ساختن کاروانسرای امیر که مباشر آن از جانب امیرنظام حاج مهدی ملک‌التجار بود و وجوه بنائی از مزد و قیمت گچ و آجر و سنگ بمعهده... بود که همه روزه هنگام عصر در سر بنائی حاضر

۱- از کتاب نوادر الامیر نقل گردیده است

میشد و بحواله ملك التجار قیمت مصالح و مزد عملجات را میداد.

یکروز استاد محمدصادق حجار که سنگها را در کاروانسرا میآورد و بجهت حوضها و سایر اماکن حجازی میکرد بامیر نظام عارض شد که دو هزار تومان از قیمت سنگهایی که حجازی کرده و داده ام طلبکارم و ملك التجار بمن نمیدهد و دچار زحمت شده ام.

امیر نظام فرمود روز دیگر در موقعی که بدیوانخانه می آیم آنجا حاضر باش و مطالبه طلب خویش نمای من جوابی را که بتو میدهم نپذیر و چون از پله ها بالا میروم دامن مرا بگیر و مانع حرکت من باش و بسختی جز گرفتن طلب دست بردار حجار گفت مثل منی را نمیرسد که چنین جسارتی نمایم فرمود من بتو اجازه میدهم و امر میکنم که چنین کنی. استاد حجار گفت خود را بقبول این اقدام مجبور دیده رضا شدم و فردای آنروز بهمان دستور اقدام کردم و برخود از این کار میلرزیدم و دامن امیر را حسب الامر از دست ندادم تا بر روی پله بنشست و فرمود گویا تا طلب خود را نگیری دامنم را رها نخواهی کرد؟ گفتم بلی همین است که میفرمائید آنگاه امیر به یکی از خدام خود فرمود که دو هزار تومان از صندوقخانه من بیاور با استاد بده تا مرا آزاد نماید و همانجا با استاد بود تا مبلغ مزبور را با استاد تسلیم نمودند و هنگام عصر که از پله ها فرود می آمد تا بمنزل مراجعت نماید دید که در طرفین پله ها کیسه های سربسته مرتب چیده اند پرسید که این کیسه ها چیست گفتند چهار هزار تومان زروسیم مسكوك است که ملك التجار از جهت طلب استاد حجار تقدیم نموده فرمود دو هزار تومان طلب حجار بوده است گفتند دو هزار تومان دیگر برای تأخیر طلب حجار است که اسباب تصدیع خاطر مبارك شده بود.

(۱) جناب آقای میرزا اسدالله ارباب تاجر تهرانی که از دوستان قدیم و در عداد اصحاب دانش و ارباب است روایت میکند که فرمود یکروز صبح که فجر دمیده بود در منزل بمقدمات ادای فریضه مشغول بودم که صدای دق الباب شنیدم بخادمه ای که بیدار بود گفتم ببین کوبنده در خانه کیست چون باز گشت گفت فلان ساربان است

و میگوید مطلبی دارم که باید بحاج آقا عرض کنم.

گفتم او را در بیرونی بپذیرند تا من هم فراغت جمته بیرون روم و چون ویرا دیدم گفت امتعه زیادی از کرمان حمل کرده بودیم که دو عدل از آنها شال کرمانی برای شما بود و در چند فرسنگی طهران همه را خارت نمودند خواستم مطلع واقدامی در استرداد آنها فرمائید من بواسطه رابطه و سابقه‌ای که با امیرنظام داشتم بعزیمت دیدار او و تشکی از ماقع از منزل بیرون رفتم و در ارك دولتی همایونی باورسیدم و از هجوم ارباب حوائج تا نزدیک خلوت کریمخانی نوبت سخن بمن نیفتاد.

در آنجا فرمود شما هم مطلبی دارید؟ گفتم بلی دو عدل شال کرمانی را جزو امتعه و احمال دیگر در فلان محل راهزنان ربوده و برده‌اند امیر نظام تأملی نموده سپس فرمود امروز چه روزیست؟ گفتم فلان روز فرمود: هفته دیگر در چنین روزی اینجا بیائید و از این قاپوچی که بر درخلوت ایستاده است اموال مسروقه خود را بگیریید من هم مراجعت نموده و روز موعود بدانجا رفتم قاپوچی مرا که دید پرسید شما حاج محمد ابراهیم ارباب هستید؟

گفتم بلی همانم گفتم با من بیائید و مرا باطاقی وارد نمود و دو عدل شالزا بالفافه و ریسمانهائی که بسته بودند مطابق بارنامه‌ئی که از کرمان با ساریان بود تسلیم نمود و باحمال عدلها را بحجره تجارتنی خود بردم و ابدأ معلوم نشد که سارقین چه اشخاصی بودند و مأمور امیرنظام چه زمانی رفت و کجا سارقین را یافت و بچه قسم اموال را گرفت و چه روزی مراجعت نمود.

...

(۱) جناب آقای حاج میرزا یعقوب امینی از معلم ادبیات خود مرحوم حاج میرزا یوسف که ملاباشی مرحوم سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بود روایت میفرماید که حسام السلطنه پس از کشتن سالار و دفع اشرار بحکمرانی صفحہ خراسان برقرار شد و امنیت بلاد و رفاهیت عباد در آن حدود فراهم آمد حسام السلطنه حکام خویش را از مشهد بسایر بلاد خراسان روانه نمود و همه جا مشغول گرفتن خراج

۱- ایضاً از کتاب نوادر الامیر

دیوانی بودند و در این اوقات بود که با چاهار دولتی حکمی از امیرنظام برای والی خراسان رسید که بلا تأمل نیابت حکومت خراسان را موقتاً بامین خود تفویض نموده چاهاری بطهران بیایید و بزودی بازگشت فرمائید.

حسام السلطنه نیز امر را خیلی مهم دیده با چند نفر از ملازمان خاص با کمال استعجال بر اسبان تازی راهوار سوار شده و بعزم دارالخلافة رهسپار گردید و بسر در دیوانخانه دولتی پیاده شد و داخل بیت الصداره گردید دید که امیر نظام مشغول تحریر است. اشخاصی که در مجلس او بودند عرض کردند که نواب حسام السلطنه است امیر سربلند کرده با گرمی و بشاشت شاهزاده را بپذیرفت آنگاه پرسید. که چه وقت وارد شده اید؟

گفت اکنون از راه رسیده ام گفت امروز بجهت رفع خستگی باید استراحت کنید و فردا شاهرآ زیارت نمائید و پس فردا مراجعت بمقر حکومت میفرمائید حسام السلطنه سؤال نمود سبب احضار خود را نفهمیدم. امیر نظام نوشته ای باو داد که بخوانید و آن نوشته را یکی از اهالی مضافات خراسان بامیر نظام نوشته بود که نایب الحکومه ماهشت تومان علاوه بر مالیات دیوانی از من گرفته است و چون حسام السلطنه بر مفاد نوشته آگاه شد امیر نظام باو فرمود بورود خراسان نایب الحکومه خویش را از آنجا بخواه و تأدیپ نموده باو امرکن تا عارض را بطلبد و بدست خود هشت تومان را باو مسترد داشته و رضایت نامه از او بگیرد و از تمام حکام خویش التزام بگیر که اگر دیناری بی حساب از رعیتی بگیرند جرم و سیاست شوند تا نواب والا دچار زحمت مسافرت و قطع بوادی نشود.

(۱) جناب مجدالد اکبرین از مرحوم میرزا جعفر وقایع نگار روایت کرد که پگروز ضعیفه ای بامیر نظام شکایت کرد که دزد شبانه بخانه من آمده و معادل سپهبد تومان مال مرا برده است. امیر نظام محمودخان کلانتر را طلب کرد و سبب پیدانکردن مال مسروق آن زن را جویند کلانتر در جواب بمعاذیری چند متمسک شد که امیر نظام

را مقبول نیفتاد و باو فرمود: که اکنون خدمت شاه مشرف میشود و میباید موقعی که مراجعت میکنم سیصد تومان حاضر نموده و باین ضعیفه عارضه بدهی و پس از ادای این کلام برفت آنگاه کلانتر تأملی نموده روی بجانب چند نفر از شاهزادگان و امراء و اعیان که آنجا بودند نموده گفت! تأخیر در اطاعت حکم امیر که ثانی اثین قضای مبرم است میدانید که ضرر جانی و مالی خواهد داشت و اگر بجهت تهیه این مبلغ بیرون بروم محتمل است که قبل از مراجعت من از خدمت شاه برگردد و مرا بامبلغ نبیند و کیفری شدیدتر برای من معین کند خواهشمندم که شما جمعا لطف فرموده هر قدر زر مسکوک همراه داشته باشید بمن بدهید که برای بازگشت امیر حاضر داشته و خود را از مهلکه خلاص کنم همه حضار سخن او را تصدیق و هر کدام هر مبلغی از وجوه طلای مسکوک که همراه داشت بوی دادند تا بالغ بسیصد تومان شده و قلب او سکونتی یافت و چون امیر نظام بیامد فرمود نقدی را که حاضر کرده ای باین زن بده و من بعد بر مراقبت خویش بیفزای تا در مرکز خلافت دزدی نشود و دچار ضرر و خسران نشوی.



(۱) آقای حاج رضا قلیخان امیر تومان پسر مرحوم امیر اصلانخان (مجدالدوله) برادر مهدعلیا والده ناصرالدین شاه از پدرش حکایت کرد که من حاکم خمسه بودم سالی یک بسته بزرگ از سبزی و سومیه (تره آغجه) که در آش ماست میریزند و خیلی خوش خوراک و لذیذ میشود بجهت مهدعلیا میفرستادم در یک سته مشهدی آقای فراش را بقریه پاپائی (دو فرسخی خمسه) که از این سبزی فراوان میروئید فرستادم که یکبار از کدخدای آنجا گرفته بیاورد. مشهدی آقا بورود قریه پاپائی کدخدا را بتسویه سبزی باز داشته و چون سبزی را تحویل میدهد ببهانه اینکه اینها درشت است و باید ریزتر و لطیف تر بیارید اسباب زحمت کدخدا را فراهم میکند و بالاخره بهشت تومان تقدیبی مشهدی آقا را راضی نموده و بخمسه برمیگردد و پنج تومان را ازوجه مزبور با آقای باباخان فراشباشی میدهد.

۱- از کتاب نوادر الامیر نقل شده است.

پس از چند روز نوشته‌ای از امیر بحاکم میرسد براینکه وقایع نگار من نوشته مشهدی آقای فراش در پاپائی هشت تومان از کدخدا تعارف و جریمه گرفته و پنج تومان آنرا به باباخان فراشباشی شما داده است البته وجه مزبور را از هر دو گرفته بکدخدا مسترد دارید و باو محبت هم بکنید و مغرور باین نشوید که برادر مهد علیاهستید و باین

ملاحظه اعتنا نکنید که در اینصورت کاری میکنم که ازده خانه يك لقمه نان نتوانی

بدست آورد حاکم گفت فوراً کدخدا را خواستم و عبائی که هفت قران و نیم خریده شد

باو خلعت دادم و وجوه مأخوذه را از باباخان و مشهدی آقا گرفته بکدخدا دادم طولی نکشید که رضایت امیر نظام از اطاعت امر او بمن رسید و مطالب را وقایع نگار صحیحاً باو نوشته بود .

حکایت مربوط بسلوک امیر نظام با نمایندگان دول خارجه

چنان استادی دام علاه میفرمود که در زمان سلطنت شاهنشاه غازی و صدارت مرحوم حاج میرزا آقاسی چیرگی و خیرگی اعضاء رئیسه سفارت روس در دربار دولت ایران بقسمی بود که هر مکتوبی از سفیر بجهت صدر اعظم می آوردند حامل مکتوب در هر موقعی که بود میباید شخصاً مکتوب را بصدر اعظم بدهد و بلا تأمل جواب گرفته برود و چون اعلیحضرت ناصرالدین شاه براریکه سلطنت مقام فرمود و امیر نظام بمنصب صدارت و انتظام امور مملکت قیام نمود.

یکروز پیرمردی از اهالی ایران که نایب غلامان سفارت روس بود مکتوبی از سفیر بیاورد و خواست حسب العاده شخصاً بمجلس امیر نظام داخل شود و مکتوب را بدهد و جواب بگیرد و با آنکه امیر نظام مقرر فرموده بود که احدی را از ورود بر او مانع نشونم معهدا ملازمان امیر نظام مانع از ورود وی شدند نایب بگمان اینکه او را نشناخته اند گفت من حامل مکتوب سفیر روس و نایب غلامان سفارتم و تاکنون احدی مرا از ورود بر شخص اول ایران منع ننموده و حق آنرا نداشته است گفتند هر که خواهی باش میباید پس از صدور جواز شرفیاب شوی. گفت پس اجازه بگیرید. یکی

از ایشان باطابق امیرنظام رفته و مراجعت نموده گفت مکتوب خود را بدهید تا برسانم که اجازه ورود ندادند نایب گفت منم برخلاف مرسوم نمیتوانم رفتار نمایم ملازمان گفتند پس مکتوب خود را برگردانید و از سفیر کسب تکلیف کنید نایب با کمال آشفتگی تأملی نموده و اعاده کتاب را مقرون بصواب ندید و آنرا تحویل داد تا با امیر نظام بدهند و بزودی جواب بگیرند. مدتی در انتظار بود و جواب نرسید و بهر يك از خدام میگفت که جواب سفیر چه شد و چرا مرا معطل داشته‌اید مورد اعتنائی واقع نمیشد و از این انتظار و تحمل خلاف عادت بزحمت افتاده و بخود میپیچید تا صبورشکیبائی او تمام شده آواز خود را بلند کرده و جواب یا عین مکتوب سفیر را مطالبه نمود امیر نظام اصغای صدای او نموده بانگ زد که این آواز کدام جسور بود عرض کردند نوکر سفارت روس است و جواب مکتوب سفیر را میخواهد. فرمود او را بیاورید و چون در قضای حیاط و مرآی او نمایان شد امر کرد تا او را بدفعات پیاپی بیازردند.

سپس امر بحبسش نمود و مشغول بانجام امور سایرین شد و یکان یکان را آسوده کرده بیرون میرفتند، پس از آن بفضای دیوانخانه آمده راه میرفت که رفع خستگی نماید و خدام را ضمناً در پی بعضی امور روانه میفرمود تا متدرجاً دیوانخانه خلوت شد خود بتنهائی باطراف حیات قدم میزد و از کنار اطاقها عبور میفرمود تا باطاقی مصادف شد که نایب در آنجا توقیف شده بود فوراً نایب از جای برخاسته تعظیم کرد. امیر نظام ملتفت او شده پرسید کیستی؟ عرض کرد نایب غلامان سفارت روسم که امر بحبسم فرمودید. امیرنگاهی متعجبانه بوی کرده فرمود بیرون بیا و چون بیامد باو گفت: از لباس و لسان تو معلوم است که مسلمانانی گفت بلی مسلمانم. فرمود با این کبر سن و مسلمانانی که باید بفکر تهیه آخرت خود باشی چرا سنگ کفار را بر سینه میزنی؟ گفت سالهاست که نوکر سفارتم و پرورده نعمت و محل امانت و چاره‌ای جز این نداشتم لکن اکنون هر قسم امر بفرمائید چنان میکنم. فرمود می‌باید از امروز نوکر من باشی و اوامر مرا اطاعت نمائی عرض کرد منت دارم و از خدمت سفارت استعفا میدهم گفت نخواستم از خدمات آنان کناره کنی بلکه باید همانجا باشی و بمن خدمت نمائی پس از آن فرمود ماهیانه تو در آنجا چه مبلغ است؟ گفت چهار تومان فرمود: فلان صراف را میشناسی؟

عرض کرد بلی از منسوبین چاکر است گفت باو توصیه میکنم که ماهی پنج تومان
محرمانه بتو بدهد . باز پرسید که خانه تو در کجا است محل خانه خویش را که نشان
داد امیر فرمود در همسایگی توفلان سید نفرشی خانه ندارد ؟ مروض داشت که
خانه دارد .

فرمود : خدمتی که باید انجام بدهی فقط همین است که هر وقت مطلبی در سفارت
راجع بایران و ایرانیان بشنوی شبانه و محرمانه که احدی از اهل خانه توپی نبرد پسید
میگویی و اگر این مطلب بشالشی اظهار و افشا شود یقین میدان که حکم بقتل تو خواهم
داد و اکنون مرخصی که سفارت خانه عودت کنی و بگویی که چاکران امیر نظام
مکتوب سفارت را گرفتند و جواب را بموقع دیگر وعده دادند راوی حکایت از معلم
روسی دارالفنون نقل میکنند که او میگفت اهالی سفارت روس میگفتند که ایرانیان
بیجهت قائل بوجود جن نیستند و میباید امیر نظام تسخیر جن کرده باشد و سبب این بود
که سفیر روس هر زمانی میخواست سخنی بر نفع دولت متبوعه خود از ایران با اجزاء
خویش مذاکره نماید چون پاسی از شب میگذشت با معدودی از محارم که یکی از آنها
همین نایب غلامان بوده چراغها بدست گرفته اطاق سفارتخانه و خلف ستور و شیر و انبیا
وزوایای عمارت حتی بیت التخلیه را کاملاً تفحص مینمودند و پس از اطمینان سخنی
راجع بایران میگفتند و معهداً فردای آنشب مکتوبی از امیر نظام بسفیر می رسید که
از مطاوی آن اطلاع امیر نظام را بر مذاکرات شب میفهمیدند. (۱)

* * *

(۲) ایضاً حدیث میکنند که قریب یکماه مکتوبات عدیده متوالیه از سفارت
روس بعنوان امیر نظام بدربار همایونی آورده بودند و جواب هیچیک بسفیر نرسید
و هر قدر فرستادگان سفیر مطالبه جواب مینمودند عذر موجهی از دربار نمی شنیدند و سفیر
روس از این رفتار بر آشفته مصمم شد که امیر نظام را ملاقات نموده با کمال تشدد از
او توضیح بخواهد بکنفر از اجزاء سفارت را بفرستاد که وقتی را بجهت ملاقات تعیین
نماید و چون پیغام سفیر با امیر نظام عرض شد فرمود من همه روز از اول طلوع شمس

۱- این حکایت قبلاً در همین کتاب در جای خود نقل شده است .

۲ - نقل از کتاب نواذرا الامیر

تا چهار ساعت از شب گذشته در اینجا برای پذیرائی و اصغای تغذیاتی و رسیدگی بامور خلق نشسته‌ام و هر زمان سفیر بیاید مرا ملاقات خواهد کرد .

سفیر از این سخن و عدم تعیین وقت ملاقات بیشتر متغیر شده عزم نمود که موقع تلافی تلافی نماید و فردای آنروز بر امیرنظام ورود نمود دید که نشسته و مشغول تحریر است و هنوز از محل جلوس دور بود که امیرنظام آواز داد برای سفیر صندلی بیاورید ، مقداری طول کشید تا حاضر نمودند سفیر بر سر پا ایستاده و امیر بجای خویش نشسته بود و این مطلب نیز موجب ازدیاد خشم و دل‌تنگی سفیر شد و چون بر صندلی قرار گرفت و صورتاً تحیب و تعارفی از طرفین بحصول پیوست سفیر متغیرانه اظهار داشت که بچه قانون مکاتیب مرا اینمدمت جواب نفرستاده و مابین دودولت بزرگ ایران و روس تولید عداوت و نفاق را جائز شمرده‌اید ؟ امیرنظام گفت : این چه نسبتی است که بمن می‌دهید و چه گمان خطائی است که در ضمیر خود جای داده‌اید !

سفیر گفت پس دلیل جواب ندادن مکاتیب من چیست ؟ امیر فرمود من از شما تعجب دارم که سفیر مملکتی قانونی هستی و می‌بینی که ایران دارای وزارت امور خارجه است و منی دانی که حق مکاتبه با من نداری مگر در موقعی که شکایتی از وزیر امور خارجه پیدا کنی و الا مینباید تمام مطالب خود را بوزیر خارجه بنویسی و او جواب بدهد و هرگاه اطلاع مرا در مطلبی لازم بداند او از من رأی بخواهد و اینک وزیر امور خارجه اینجا نشسته است اگر جواب مکتوبی را نداده یا برخلاف قانون رفتاری نموده است بگوئید تا جبران نمایم .

سفیر بیچاره از جواب بازمانده و ناچار بتصدیق نوشتد آنگاه امیرنظام محبره کاغذجات خود را بخواست و شانزده مکتوب از محبره بیرون آورد که تمام سر بسته و متعلق بسفیر بودند و همه را بوزیر خارجه بداد و باو فرمود که این نوشتجات را باز کرده ملاحظه کنی و جواب آنها را بنویسی .



(۱) جناب مناخر انسلطنه پسر مرحوم میرزا محسنخان صندوقدار حشمة‌اندوله

حمزه میرزا حکایت میکند که امیر نظام شفیع خان نایب اول آجودان باشی را طلب داشت و پنج مکتوب سربسته باو داد که روی هر یک نوشته بود که در فلان شهر باز نموده و بدستوریکه در آن مستور است رفتار نماید شفیع خان میگفت که مکاتیب را گرفته و با اجزا و خدمه‌ای که مقرر فرموده بود از تهران خارج شدیم و چون شب نزدیک بود در سمت غربی امامزاده حسن اطراق کردیم و خیمه زدیم تا در طلوع فجر از آنجا رهسپار شویم و در همان شب دیدیم که بفاصله دوست قدم از خیام ما خیمه محقری بر سرپاشد و دونفر با لباس کسبه طهران در آن ساکن بود و در موقع حرکت ما ایشان نیز خیمه و سایر اثاثیه خویش را بار کرده سوار شدند و بهمان فاصله از عقب ما میآمدند و در هر منزل بهمین قسم دورادور با ما بودند و ابتدا بما نزدیک نمیشدند و آشنائی نمی نمودند و چون از سرحد ایران خارج شدیم باز منزل بمنزل در عقب ما بودند چنانکه در کشتی بخار که سوار شدیم نیز بیامدند و بهمان تیره دوری می کردند و تا لندن که محل مأموریت من بود همراه بودند و چون بپس شهر لندن وارد شدیم و حسب الامر امیر نظام عمارتی را که دستور داده بود اجازه کردم و منزل نمودم مکتوب پنجم را که مأمور بقرائت آن در پنج ساعتی شب اول بودم باز نموده بخواندم مرقوم بود که در این ساعت مأمور هستی بیرق شیروخورشید ایران را بر سر در عمارتیکه اجازه کرده و منزل نموده‌ای نصب نمائی.

من از قرائت این مکتوب مبهوت شده باخود می گفتم باوجود چنین مأموریتی چه شده است که دستور تهیه بیرق و لوازم نصب آن را قبل از وقت نداده تا موقع حرکت مهیا سازم و در این تفکر و حیرت بودم که در بیان عمارت آمده گفت دونفر ایرانی برای ملاقات شما بر در ایستاده و اجازه ورود میخواهند. پس از اجازه که وارد شدند دیدم همان دونفر همسفر راه ما هستند و سه بسته امانتی همراه دارند و گفتند ما بنا هستیم و از طرف امیر نظام مأمور بودیم که باشما همراه باشیم و تا اینجا آشنائی ندهیم و پنج ساعت از شب ورود که سپری شد این بسته‌ها را که عبارت از بیرق ایران و مقداری گچ و آجر است بشما تسلیم نمائیم و بهرجا بفرمائید بیرق را نصب کنیم و برویم :

آنگاه همگی برخاسته و در بالای سردر عمارت بیرق را با آجر و گچ نصب کردند و چون شب دیجورسپری گردید فروغ خورشید شهرلندن را روشن نمود اهالی آنجا از دیدن بیرق که بدون اجازه و سابقه برسرپا شده بود متحیرانه تماشا مینمودند و سخنها می گفتند و از ملازمان ما جويا می شدند و ایشان نیز بالصراحه اظهار میکردند که اینجا سفارتخانه ایران و بیرق ، بیرق دولت ایران است و چون مأمورین دولت انگلیس آمده و از مطلب آگاهی یافتند و از من سؤال کردند شما بدون اجازه دولت انگلیس چرا بیرق زده اید ! گفتم من بحکم اتابک اعظم امیر کبیر و شخص اول دولت ایران رفتار نموده ام اکنون اگر بقای آنرا مصلحت نمیدانید آنرا بخواهید .

ایشان سخنی نگفتند مراجعت کرده و با ولیای دولت بریتانی قضیه را اظهار داشتند همگی در شگفت مانده و حل این معضل را از طریق مشاوره اولی دیدند و پس از مذاکرات کثیره بقای بیرق را امضاء نموده و سبب امضا را چنین گفتند که مقصود هر دولتی از گسیل داشتن سفرای خود بدون خارجه حفظ مراتب دوستی و صیانت نفوس و اموال رعایای آن دولت است و ما که با دولت ایران نهایت و داد و اتحاده را داریم و منافع ملت ایران را در اینجا حافظیم سفیر ایشان را چرا نپذیریم و نصب بیرق را امضاء نداریم و دوستی دولتین را به این مطلب بهم زنیم . فقیر گوید : عجب اینست که سپهر چنین تدبیری را از امیر نظام باین عبارت مختصر مرقوم داشته : (و هم در این سال شفیع خان نایب اول آجودان باشی مأمور بسفرلندن شد تا بنام مصلحت گذاری در آنجا مقیم باشد) و کلمه ای بر آن نیفزوده است لکن در شرح گسیل داشتن مرحوم میرزا محمد حسین قزوینی (صدر دیوانخانه) بسن پترزبورگ بعنوان سفارت روسیه مضایقه در نگاشتن تفصیل آن ننموده و احترامات او را از ظرف کارگذاران از موقع ورود سرحد روسیه تا ورود عمارت امپراطوری مشروحاً نگاشته و فقط عنان خامه را در نوشتن اینکه تاکنون سفیری باین جلال بهیچ مسائکتی وارد نشده نگاه داشته است تا سبب این احترامات امیر نظام در انظار خاص و عام صریحاً واقع نشود .

(۱) جناب فاضل ادیب آقای افضل الملک از مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه روایت میفرماید که بکروز سفرای ثلاثه دول عثمانی و انگلیس و روس بملاقات امیرنظام آمده و پس از تحیات مرسومه و پذیرائی یکی از ایشان در طی سخنان خویش فصلی از امتیازات منکک ایران بیان کرد و از خوبی آب و هوا و داشتن معادن کثیره مهمه و قدمت و مرکزیت آن نسبت بسایر ممالک آسیا و اروپا می گفت و سایرین تصدیق میکردند و ضمناً اظهار داشتند که با اینهمه فضائلی که ایران راست دونقص دارد که در زمان چون تو وزیر امید است که هر دو تدارک شده و این مملکت از این دو عیب میرا گردد.

امیرنظام پرسید که این دو نقص کدامند گفتند یکی این است که تاکنون مثل ممالک اروپا بمدارج تمدن و ترقی قدمی نگذاشته و پرچم بزرگواری خود را در این قرون اخیره نیفراشته و بذر سعادت نکاشته است دیگر آنکه یکی از دول خارجه در مقام معادات برآید و باب مخاصمه را بروی ایران بگشاید استعداد قشونی و اسلحه او بدرجهای نیست که بتواند دفاع نماید و چون در این زمان وزیری مانند شما در ایران کار فرماست میتواند بایک معالجه فوری در دو عیب را دور فرماید. امیرنظام سؤال کرد معالجه آن کدام است گفتند این است که با یکی از دول ثلاث راه و داد و انحصار را بمعاهدهای که صلاح طرفین باشد متقن و محکم نموده و ایران را بحمایت او از تعرض دول دیگر به موجب معاهده که منعقد میسازید مصون دارید و نیز بمعاونت او علوم و صنایع را در تمام مملکت منبسط و منتشر نمائید و هر یک از ایشان امیرنظام را تشویق نموده و میل خود را باین معاهده مقرون بدوستی و دلخواهی میداشتند. امیرنظام فرمود اعمیت این مطلب از آن بیشتر و عالیتر است که بتوان در زمانی قلیل و صحبتی مختصر آنرا انجام داد و بهتر آنست که موقعی دیگر معین کنیم و مدتی مدید باهم نشستیم در این باب گفتگو نمائیم و آنچه نزدیک بصلاح و صواب باشد آنرا بپذیریم. ایشان نیز قبول کرده و زمانی دیگر تعیین نموده رفتند و امیرنظام قبل از وقت دستوری بمیرزا آقاخان نوری که آن زمان طرف مشاوره او بود بداد و روز موعود در منزل شخصی خویش

سفرای ثلاث را بپذیرفت و بامیرزا آقاخان که پنج نفر بودند بر کرسیها نشسته سرگرم اظهار دوستی و پذیرائی شدند و چون آغاز سخن کردند یکی از پیشخدمتان همایونی دستخطی از اعلیحضرت شهرباری بدست امیرداد و پس از ملاحظه اظهار داشت که پادشاه مطلبی را سؤال فرموده که جواب آن مفصل است میباید شرفیاب شده جواب را عرض نمایم یا اینکه مدتی مشغول بنوشتن جواب باشم و چون اکنون حسب الوعده مذاکره مهمه شعاست و میباید وقت شما تلف نشود بهتر این است که من درکناری نشسته جواب دستخط مبارکرا مفصل عریضه نمایم و شما هم با میرزا آقاخان مشغول گفتگو شوید و من هم پس از نگارش عریضه نتیجه مذاکرات را شنیده و رأی خود را اظهار میدارم آنگاه برخاسته و درکناری از فضای عمارت نشسته و مشغول تحریر شد و سفرای ثلاث هم میرزا آقاخان را مخاطب خود ساخته و مقولات گذشته را عبارتی ملیح تر و تشریفات نیکوتر بیان کردند.

میرزا آقاخان نیز بالسانی شیرین و بیانی متین دوستی و خیرخواهی ایشان را نسبت بدولت و مملکت ایران تصدیق نموده و عقد اتحاد را که صلاح دیده بودند از لوازم و داد بشمرد.

سیمس گفت: چون اولیای دولت علیه ایران عموماً و اتابک اعظم خصوصاً نهایت علاقه را بدوستی دول ثلاث دارند و در اتقان و استحکام مجد مقیدند لهذا وقتی با یکی از شما عهدنامه جدیدی ترتیب خواهند داد که دو دولت دیگر رضا داده و آنرا امضاء نمایند و در اینصورت لازم است شما سه نفر که بزرگ سفیر و نماینده يك دولتید يك دولت را به دستن این عهدنامه انتخاب و معین نمائید و علامت رضایت دو دولت دیگر را چنین قرار دهید که از جا برخاسته و سفیر را که رضا بمعاهده با او هستید در صندلی خالی بدست خود بنشانید تا اتابک را مطلع ساخته و او را وارد مطلب نمائیم. سفرای از سخن میرزا آقاخان بتفکر و بهت فرورفته و آنگاه شروع بگفتگوی با هم نمودند و مدتی مشغول بودند تا وقت بگذشت و امیرنظام بیامد و نشست و با آنکه می دانست رقابتی که مابین ایشان بالصراحه تولید شده مرتفع نخواهد شد از ایشان سؤال نمود که سخنان شما بکجا منتهی شده گفتند انجام این

مطلب از عهده ما خارج است و می باید بدول متبوعه خود شرح واقعه را بنگاریم تا خودشان با هم کنگاش نموده و با تراضی یکی از سه دولت را برای عقد معاهده با ایران معین و منتخب دارند فقیر گوید از آن زمان الی یومنا هذا با رقابت و ضدیتی که امیر نظام آنرا واضح و فاش نموده است مدعی یکدیگر شده و عریک مواظب و مراقب دیگری است که در ایران استفاده و نفوذ او پیش نیفتد و لهذا مفاد اللهم اشغل الظالمین بالظالمین و اجعلنا من بینهم غانمین در میان دول اجنبیه تأسیس فرموده و تاکنون ایران از شر ایشان باحالی که دارد سالم مانده است.

(۱) از روات اخبار و ثقات اخبار کراراً مسموع شده و غالب ایشان از مرحوم میرزا عباسخان قوام الدوله که در آن زمان منشی سفارت... بوده نقل می کنند که در اوایل صدارت امیر نظام مکتوبی از سفارت انگلیس برای او آمده و بجوابی از آن نائل نشدند تا سفیر مکتوب دیگر بفرستاد و باز جوابی از امیر نظام نرسید تا مکتوب او تثلث شده و بقول بعضی روات تا شش مکتوب او بلا جواب ماند و از این رفتار سفیر مذکور متغیر الحال و آشفته شده تصمیم گرفت که امیر نظام را ملاقات و از این رویه غیر مرضیه و رفتار ناهنجار توضیحی بخواهد آنگاه رسولی فرستاده وقتی برای ملاقات از امیر نظام بخواست و چون فرستاده رسالت خود را بگذاشت امیر نظام با اظهار شگفتی گفت بسفیر بگوئید که شما و تمام مردم دانسته اید که من از اول آفتاب تا پنج ساعت از شب در این محل بجهت رسیدگی بمطالب و حوائج خلق نشسته و در بروی احدی نیسته ام و هر کس در هر موقعی بیاید مرا مهیای پذیرفتن خویش خواهد یافت و با این ترتیبی که دارم تعیین زمان مطلبی بی ثمر و زحمتی بی بهره است.

ایشان هر وقت مایل بملاقات من باشند پذیرفته خواهند شد فرستاده سفیر که این جواب را اظهار داشت سفیر بیش از پیش کدر شده و خویش را مهیای اعتراض و احتجاجات سیاسی نموده و بجهت انجام مرام ملاقات امیر نظام را بدون تعیین وقت

۱- از کتاب نوادر الامیر نقل شده است.

رضا داد چون در مجلس وی وارد شد دید که مشغول تحریر و نگارش است و سهواً یا عمداً ملتفت او نیست باز حقد و کینه‌ای که در سینه داشت افزون شد و امیر نظام عدم التفات خویش را بآمدن سفیر بدرجه‌ای طول داد که بعضی از حضار بزبان آمده و امیر را از حضور سفیر آگاه نمودند و چون سر بلند نموده وی را بدید که صندلی برای او خواست مقداری برای حاضر نمودن آن وقت می‌گذشت. باز سفیر در وسط مجلس ایستاده بود و امیر نظام بهیئت سابق خویش نشسته و با ارباب رجوع سخن می‌گفت و سفیر با کمال ناچاری این توهین واضح را نیز متحمل بود و چون هر کرسی قرار گرفت و خوشامدی رسمانه از امیر و سایرین شنید دید که باز امیر نظام مشغول فیصل دادن امور متظلمین و ارباب حوائج گردید و بعرايض یکان یکان رسیده مرخصشان میکرد و حضور سفیر را کان‌لم یکن انگاشته و بی‌پروا علم بی احترامی برافراشته است. باز سفیر چاره و تدبیری جز شکیمبائی ندید تا عمه عارضین وذوی الحوائج از آنجا خارج شدند آنگاه امیر نظام تجدیده براسم دوستی نموده فرمود: من در اینجا مانند آسیابان هستم و میباید بقانون الاقدم فالاقدم بکار هر کس بنوبه خودش برسم و چون این مردم قبل از شما آمده بودند امور ایشان را مقدم داشتم و اکنون بجهت اصغای فرمایش شما حاضرم. سفیر گفت: وزیر شما هیچ رعایت دوستی دولتمین ایران و انگلیس را نمی‌فرمائید.

امیر نظام توضیح از او خواست گفت تاکنون سه مکتوب (و بروایتی پنج یا شش مکتوب) برای شما فرستاده‌ام جواب هیچیک را نداده‌اید و این رفتار هیچ مناسبتی با دوستی و یگانگی ندارد و دور از قانون آداب دانی است.

امیر نظام تبسمی مملو از معنی نموده گفت خیلی جای شگفتی و حیرتست که چنین ایرادی از سفیری مانند شما که از طرف دولتی قانونی مانند انگلستان هستید بروز نماید.

سفیر گفت علت حیرت و تعجب شما را از سخن خود نفهمیدم جواب داد دولت ایران وزیر امور خارجه‌اشی معین کرده است که سفرای دول مطالب خود را باو بنویسند و جواب بخواهند و با این قانون که در تمام دول معمول است سفیری را نمی‌رسد که بلاواسطه با وزیر و صدراعظم دولت طرف مکاتبه و گفتگو واقع شود و چون شما

برخلاف قانون بلاواسطه مطلب می‌نوشتید من از ترتیب قانون خارج نشده و مکاتیب شمارا تاکنون باز ننموده و از مطلب آنها مطلع نیستم آنگاه جزوه کش خود را بخواست و مکاتیب سر بسته سفیر را خارج نموده و به وزیر امور خارجه که در آن زمان میرزا سعیدخان بود بداد و باو فرمود همه را ملاحظه نموده و جواب بنویس که بیش از این سفیر دچار زحمت و انتظار نباشد. (۱)

کیفیت سلوک امیر نظام با مامورین و حکام

(۲) جناب غلامحسین خان بسوالوردی از دهاکش شیرازی که خود و پدرش از تفنگداران خاصه شاه شهید بوده‌اند تقریباً در سی سال قبل حکمی از امیر نظام باین فقیر نشان داد که پدرش علی اکبرخان را مأمور کرده بود بگرفتن مالیات سه‌ساله طایفه‌ای از ایلات جوانشیر که اکنون هم نام آن رئیس ایل در نظر نیست و از پدر خویش تفصیل آنرا چنین روایت می‌کرد که این طائفه با رئیس دریک میدانی تبریز چادرزده و از دو سال بپوت محمدشاه غازی مانده دیناری از مالیات دیوان را نداده بود و سال اول وزارت امیر نظام نیز بترتیب سابق از ادای مالیات استنکاف داشت و حکومت تبریز بامیر نظام عجز خود را از گرفتن مالیات نوشته بود و امیر نظام برای وصول مالیات سه‌ساله نمیخواست که یک ایل را پایمال قوه نظامی نماید و ایشان را بشمرد و طغیان مجبور سازد و از طرف دیگر تنبیه و تأدیب رئیس را لازم میدید لاجرم علی اکبرخان را بادستوری مخصوص روانه تبریز نمود و بیورود تبریز عمارتی عالی برای او معین کرده بودند که با ملازمان خویش و چند سوار از تفنگداران منزل نماید روز دوم ورود تبریز بدارالحکومه رفت و رئیس ایل که غالب ایام بدیدن حاکم می‌آمد آنروز نبود و حاکم پیغام داده او را بخواست و چون حاضر شد علی اکبرخان حکم امیر نظام را بوی ارائه داد و گفت مطابق این حکم میباید مالیات سه‌ساله ایل خود را بدیوان اعلی بپردازد و سه‌روز بشما مهلت میدهم که تهیه کنید رئیس تبسمی نموده گفت اگر تهیه نشد چه باید کرد؟ گفت تهیه که نکردید و ندادید شما را مجبور میکنند که بدهید باز رئیس

۱- این حکایت را در همین نوادر الامیر درباره سمیر روسیه هم ذکر کرده‌است و متنها

با مختصر اختلاف

۲- از کتاب نوادر الامیر است.

خنده‌ئی تمسخرآمیز بنمود و سخنی جسورانه بسرود علی اکبرخان ساکت مانده جوابی نداد و مجلس را بمقالات دیگر بانجام رسانیده متفرق شدند و سه روز از این قضیه بگذشت و در شب چهارم علی اکبرخان مهتری که در اصطبل داشت ویرا بخواست و باو فرمود که فردا سفیده صبح که دمید اسب مخصوص مرا زین نموده و بمن اطلاع بده، و این مهتر جوانی پهلوان و سطر باز و بود که از طفولیت در اصطبل بوده و بجز مخدوم خود احدی را نمی شناخت و در مورد اطاعت علی اکبرخان از جان میگذشت و این جوان از تمام مشتبهات دنیا بدو چیز علاقه داشت یکی سواری اسب مخصوص خان و دیگری بستن قمه‌ای که خان مخدوم او بکمر می بست. و بالجمله پس از طلوع فجر مهتر که اسب را زین و لجام کرد بیامد که خان را خبر بدهد علی اکبرخان بوی فرمود قمه مرا بر کمر خویش می بندی و اسب مرا سوار میشوی و این مکتوب را میبری و از فلان دروازه خارج میشوی و میروی تا بفلان ایل میرسی و میگوئی که کاغذی از تفنگدار باشی بجهة رئیس دارم و باید خود بدست او بدهم و چون بدست او دادی موقعی که سر آنرا باز میکنند دست بکمر او برده از چادر بیرون میکشی و هر کس خواست مانع شود با قمه و اگر نه با طپانچه‌هایی که برقاج زین است میزنی و دست او را گرفته سوار میشوی و او را با خود می دوانی تا بما که در عقب تو می آئیم برسی و او را تسلیم ما نمائی. مهتر که طبیعتی جنگی و صولتی نهنگی داشت آن ساعت را عید می پنداشت بدون خواستن توضیحی دیگر قمه را بر کمر استوار و بر تن کوه پیکر سوار شده رهسپار گردید و مقارن طلوع آفتاب بسیاه خیمه‌های ایل برسید و بخیمه بزرگی که از آن رئیس بود نزدیک شد رئیس که در خیمه آواز سم اسب شنیده بود بیرون دویده از او پرسید کیستی و چکار داری؟ گفت نامه‌ای از آقای تفنگدار باشی برای رئیس ایل دارم و نام رئیس را بگفت رئیس گفت همان منم نامه را باو داد و بلا تأمل از روی اسب خم شده شال کمر ویرا بگرفت و عنان اسب را بگردانید و بر رفت و تا مردم ایل ملتفت شده تعاقب نمودند مقداری از خیمه‌ها دور شده بود و چون بوی رسیدند و خواستند رئیس را از دست او بگیرند دوسه نفر را با قمه زخم‌های منکر پیاپی بزده که همه رو بفرار نهاده باز گشتند

و بعضی را که تهوری در نهاد بود با اسلحه مجدداً بسمت او رکضت نمودند و زمانی باو رسیدند که چند سوار دیگر از تفنگداران علی اکبرخان رسیده و رئیس را از وی گرفته و با شالی که در کمر داشت دستهای او را بستند و بشتاب شهاب میرفتند و بسایر سوارهایی که علی اکبرخان متدرجاً فرستاده بود ملحق می شدند و مهتر مزبور از عقب ایشان چندبار طپانچه بسمت متعاقبین خالی نمود تا پأس کلی برای نجات دادن رئیس حاصل نموده و از حرکت بازماندند تا از روی فکر و تأمل اقدامی بهتر نمایند. سوارها بشتاب شهاب رئیس را با جامه خواب وارد عمارت علی اکبرخان کردند و درخانه بستند و چند تن از تفنگداران بیامهای عمارت صعود نموده و مواظب شارع و خانه های همجوار شدند و رئیس را بحکم علی اکبرخان بریکی از چنارهای فضای عمارت بستند و با چوبهای تر او را می نواختند و از آن طرف کسان رئیس سوار شده بجهت خلاصی رئیس خویش و پیدا نمودن بیامدند در هر رهگذری سؤال از معبر او نموده تا بکوچه و عمارت علی اکبرخان نزدیک شدند لکن بواسطه گلوله های متوالی تفنگداران پیش آمدن ایشان متعسر شده و ناچار بدارالحکومه رفته و متوسل بحاکم شدند حاکم نیز يك نفر فرستاد استفسار از ماجرا بنمود علی اکبرخان جواب داد که این رئیس بحکم امیر کبیر در فشار و شکنجه و سیاست خواهد بود تا تمام مالیات سه ساله را بپردازد حاکم دوباره شرحی قلمی نموده ارسال داشت که کسان رئیس مالیات سه ساله را متعهد شدند که سه روزه بپردازند و ضامنی برای اطمینان سپرده اند و این مکتوب سند شماست که رئیس را بما بسپارید. جواب نوشت که قبول کردم و سیاست او را موقوف نمودم اما سه روزیکه ایام ضمانت است همینجا مهمان من خواهد بود تا تمام طلب دیوان را بپردازند. مع القصه سه روز رئیس در اطاقی نشسته و در تحت نظر تفنگداران بود تا تمام خراج سنوات ثلاثه را تحویل دادند. راوی حکایت می گفت که پس از باز نمودن رئیس از درخت تا سه روز که در آنجا بود بجز شرب چیق و گاهی پیاله آب گرم دست و دهان بهیج طعامی نیالود و با احدی کلمه ای سخن نگفت و غرق در عالم بهت و حیرت بود تا روز سوم که حاکم بنفس خویش آمده

واو را سوار نموده با خود ببرد و علی اکبرخان بدون اطلاع احدی شبانه از تبریز خارج و از راهی غیر عادی عزیمت طهران نمود .

(۱) جناب سالار ناصر تاج بخش از والد ماجد خویش مرحوم حاج میرزا محمود خان قاجار روایت کرده است که فرمود مرحوم محمد رحیم خان نسقچی باشی از طرف امیر نظام بحکومت خوی منصوب شده بود در ایام حکمرانی خویش ظروفی را که در آنجا از مس میساختند نسبت بظروف مسینه بلدان دیگر متمایز و نیکوتر بود معادل ده خوانچه از قاب و قدح و دوری و کاسه و ترشی خوری و نمکدان و امثالها باتباع نموده و در چند صندوق جای داده و برای امیر نظام بعنوان ارمغان تقدیم نمود .

امیر اجازه باز کردن هیچیک از صندوق را نداد و امر فرمود تمام را عودت دهند و باو بگویند یا رقم کنند که این ظروف مس را از چه محل تهیه نموده ای من که ترا حکومت خوی داده ام و اخذ خراج دیوان را بتو واگذار نموده ام تقسیم آنرا نیز معین کرده ام که چه مبلغ از آن متعلق به پادشاه است و چه مبلغ از آن من و چه مبلغ مخارج و حق الحکومه تست آنچه اختصاص بشاهنشاه دارد می باید بدون کسر و نقصان بخرانه برسد و هرگاه از سهم من خریداری نموده ای من ظروف نخواسته ام اگر از سهم خویش خریداری سهم ترا بقدری نداده ام که بتوانی پس از مصارف خود این مقدار مس باتباع نموده تقدیم کنی و هرگاه تقدیم این ظروف رشوه و زبان بندی است که در تعدی بر عایا مانع و رادعی نداشته باشی گمانی بخطا نموده و راهی باشتباه پیموده ای .

(۲) جناب علی آقاخان مجد السلطان پیشخدمت شاهنشاه شهید انارالله برهانه از مرحوم شیخ محسن خان مشیرالدوله ناقل است که فرمود من در ایام صدارت امیر نظام جوانی نورسیده و دارای منصب سرتیپی بودم لکن بدرجهئی افلاس و ضیق معاش مرا فرا گرفته بود که قوه نگاهداری خادمی نداشتم اتفاقاً یکروز که در خانه خودم بودم

۱- از کتاب خطی نوادر الامیر است .

۲- از کتاب نوادر الامیر نقل شده است .

آواز دق الباب شنیدم برخاسته در باز کردم دیدم آردل است، گفتم چه میخواهی؟ گفت
 شیخ محسن خان را امیر نظام خواسته است و تا آنروز در هیچ موردی طرف سؤال و جواب
 امیر واقع نشده بودم با او گفتم؟ گویا اشتباه کرده باشی؟ گفت مگر خانه شیخ
 محسن خان اینجا نیست؟ گفتم خانه اوست. گفت پس اشتباهی نشده باید فوراً حاضر
 شود. من از احضار امیر دچار خیالات واهی و اضطراب شدم لکن چاره‌ئی جز رفتن نداشتم
 و چون امیر نظام مرا دید فرمود: شما باید تا سه روز دیگر خود را مهیای سفر نموده و
 بمأموریتی بروید چون از ضیق معیشت قوه‌تیه مسافرت نداشتم لازم بود که مجملی
 از حال خویش عرض کنم ولیکن ابهت امیر مانع بود، سخنی نگفته بخانه باز گشتم.
 در فکر بودم که چکنم و چگونه خود را آماده سفر نمایم و چون بخانه رسیدم دیری
 نگذشت که باز آواز طراق سندااق در خانه را شنیدم و چون در باز کردم دیدم عیان رسول
 سابق است گفتم چه میگوئی گفت وجه نقدی امیر کبیر بجهت تهیه سفر مرحمت
 کرده باید تسلیم نمایم و قبض رسید بگیرم. او را باطافی بردم دستمالی که در آن زر
 مسکوک بود باز کرده هفتصد اشرفی بداد سپس سمت دیگر دستمال را باز کرده هفت
 تومان و پنجاه هزار که تمام نیمقرانی بود بشمرد و تحویل نمود. گفتم این مبلغ برای چه
 مصرفی است گفت امیر هفتصد اشرفی بخزانه حواله فرمود حواله که بخزانه دادم هفت
 صد اشرفی شمردند سپس با تراز و همه را سنجیدند و کسر طلای آنرا که از مقراض کردن
 کناره بعضی اشرفیها حاصل میشود معین نموده و در عوض وجوه نیمقرانی بدادند که
 نقصانی در هفتصد مثقال اشرفی باقی نماند و مسؤل او بیرون نشوند.

من از ابتدای تحویل گرفتن اشرفیها در فکر بودم که انعامی بوی بدهم با او گفتم
 این وجوه نقره را بردارید که انعام شماست که امروز دوبار تحمل زحمت نموده و
 اینجا آمده اید گفت امیر قدغن کرده و هیچ مأموری نمی‌تواند دیناری از کسی بگیرد
 گفتم بجز من و تو کسی اینجا نیست و من با حدی نخواهم گفت که بشما انعامی داده‌ام
 و هرگز امیر مطلع نخواهد شد و سوگند یاد کردم. جواب داد که شما نمیدانید که
 باز خواهد فهمید و سیاستم خواهد کرد. من سخن او را نپذیرفتم و بهر بیانی که دانستم
 و بهر لسانی توانستم ویرا مطمئن ساختم تا انعام را قبول کرده و در پارچه‌ای ضبط کرده

برفت و بفاصله چند دقیقه درخانه را بازبشدت کوبید و چون در را باز کردم بسته گره زده که محتوی بردراهم مرقوم بود در کریاس خانه پرتاب نمود و بلسان ترکی چند کلمه بدگفت از اینکه چرا می خواستی باین انعام مرا نابود کنی و بتندی برفت .

(۱) میرزا فتح الله خان که یکی از دوستان است حدیث میکند که در زمان صدارت امیر نظام حاج میرزا رضا کدخدای محله عباس آباد طهران بود یکی از خدام او محرمانه بوی اطلاع داد که فلان تاجر اصفهانی که از مترقین و اهل ثروت است امشب در منزل میرزا موسی بروجردی مهمان است و برای او تهیه بزمی دیده اند که انواع ملاحی و مناهی در آن بزم فراهم خواهد بود. کدخدای مرقوم پنجساعت از شب گذشته با چند نفر از ملازمان خود غفلتاً وارد مجلس ایشان شده مجال فرار و انکاری برای احدی از جالسین باقی نماند و همگی از در ضراعت و التماس برآمده و یکصد تومان با یکطاقه شال کشمیری بوی تقدیم کردند تا آن مجلس را ندیده فرض کرده و ایشان را متعرض نشود و بعضی را مأخوذ ندارد و پس از گرفتن نقد و شال بیرون رفت و صبح که از خواب برخاست و قایع روز و شب گذشته را حسب الامر میخواست که در ورقه ای نوشته و از نظر امیر بگذراند کتمان واقعه منزل میرزا موسی را جرئت نکرده نیز بنوشت و تقدیمی خود را منحصر بطاقه شال مرقوم داشت و بموقع معمول همه روزه ورقه را بامیر نظام بداد امیر نظام تمام مندرجات آنرا دیده باو فرمود: بجز طاقه شال چیزی از ایشان نگرفتی؟ گفت همین بوده که نوشته ام. گفت بمرمن سوگند یاد کن که چیز دیگر نگرفته ام. عرض کرد بسمبارك امیر که بجز شال چیزی نگرفته ام. امیر نظام متغیر و در خشم شد و فرمود یکصد تومان نگرفتی؟ و نشانیهای مجلس را بگفت، کدخدای را رنگ از روی پهرید و بینهایت مضطرب شد امیر نظام فرمود افسوس که سید و ذریه پیغمبری و الاحکم بقتل تو میدادم تا عبرت سایرین باشی.

(۲) جناب مخبر الملک بن مرحوم مخبر الدوله حدیث فرمود که جدم مرحوم

۱- از کتاب نوادر الامیر نقل گردیده است.

۲- از کتاب نوادر الامیر نقل شده است .

رضا قلیخان لله باشی از طرف محمد شاه غازی لله عباس میرزا (ملك آرا) بود و بسبب مرحمت و توجه مخصوصی که شاه نسبت باین فرزند داشت لله باشی نیز مورد مراحم شاه و مرجع بعضی خدمات شده بود و ارباب غرض که ضمائرشان خالی از مرض نیست توجه شاه را نسبت بعباس میرزا و لله باشی پیوسته بوالاحضرت ولیعهد (ناصرالدین شاه) که در تبریز بود معروض میداشتند و قسمی مراحم سلطانی را نسبت بهردو آنها داشته بودند که ولیعهد باطناً بدگمان شده و از جدم دلگیر بود جدم نیز تفرس اینمطلب نموده و امیدی بمراحم ولیعهدی نداشت و چون محمدشاه غازی جهان فانی را بدرود گفت و حضرت ولیعهد براریکه سلطنت متکی شد و موکب فیروزی کوکب همایونی از تبریز بسمت مقر خلافت رهسپار گردید، جدم رعایت جزم و احتیاط را نگاهداشته و با کلیه کارگذاران دولت مراوده را موقوف و متروک نموده عزلت گزید و در امر معیشت بدرجهای گرفتار عسرت گردید که در زیر بار قروض بسیار واقع شده و مرارت و تلخی زندگی را می چشید و تحمل مینمود و با این حال روزگاری میگذرانید، تا یکروز که یکی از خدام امیر نظام بیامد و اظهار داشت که امیر شما را خواسته است جدم بگمان اینکه وامخواهان عارض شده و امیر نظام در گرفتن طلب ایشان سخت خواهد گرفت دچار اضطرابی شده و ناچار با فرستاده امیر برفت و چون وارد مجلس او شد امیر نظام اظهار تلافی مختصر نموده و فرمود شما باید بمأ موریتی بروید و دستور العمل شما همین مصراع است که می گوید : «فرستاد باید فرستاده ای» و تا فلان روز تهیه سفر خویش را به بینید و حاضر شوید.

جدم که مطلب را فهمیده و سکونتی حاصل کرده بود قلباً خوشنود شده و بدون اینکه از حال و زندگی خود سخنی گوید بخانه بازگشت و در فکر بود که آیا مأ موریت او تا کجاست و چه قسم تهیه ای لازم است .

چون شب برسد باز یکنفر از طرف امیر نظام بیامد و هزار اشرفی طلای مسکوک بداد و گفت امیر نظام فرموده است با این زرها لوازم سفر خود را بزودی فراهم کنید و هر قدر جدم اصرار نمود که اقلاً ده عدد از آن مسکوکات را مأمور انعاماً قبول نماید بهیچ وجه نپذیرفت و اظهار یقین میکرد که امیر نظام حتماً مطلع میشود و مرا

هلاک میکند و بهیچ رویه و شیوه‌ای اطمینان باختفاء آن پیدا نکرد چون روز موعود شد و در محضر امیرنظام حاضر شد سه مکتوب سر بسته بوی داد و روی هر یک نوشته و معین کرده بود که آنرا در چه محلی باز کند و بمفاد آن رفتار نماید و چون اسلامی سه محل را در سه مکتوب دید فهمید که سیر او تا ترکستان خواهد بود و مدت مسافرت وی یک سال شد و مراجعت او موقعی بود که امیرنظام از دارفانی بجهان جاودانی پی سپرده (۱) و ایران رنگ سابق را پذیرفته بود و از شرح ذیل (۲) سبب مأموریت رضاقلیخان الله باشی بخوارزم تا درجه‌ای معین میشود. در یکی از مکاتیب شرح ذیل ملفوظ شده عیناً با لفاظه مرقوم افتاد.

مقام منیع وزارت امور خارجه مدظله العالی بنا بر شواهد تاریخی از منته سالفه ماوراء بحر خزر از متعلقات ایران بوده و حدود ایران از رود جیحون و جبال قفقازیه تمتد و منتهی میشده و همیشه لفظ ایران بر این قطعات اطلاق میگردد و بعد از انعقاد عهدنامه‌های گلستان ۱۲۲۸ و ترکمان‌چای ۱۲۴۳ ارس جبراً بروسیه واگذار گردیده ماوراء بحر خزر در دست ایران باقی مانده و بواسطه تاخت و تاز تراکمه در همان اوان عباس میرزای نایب السلطنه مأمور حدود خراسان و جلوگیری از شرارت تراکمه گردید و امنیت کامل در آن حدود برقرار نمود. دولت روس بنا بر وصیت نقشه پطر کبیر از سنه ۱۱۳۰ بطرف ماوراء بحر خزر را در نظر گرفته و جانشینان پطر کبیر بر توسعه نفوذ روسیه در ترکستان و ماوراء بحر خزر می افزودند تا آنکه در زمان محمدشاه بطرف استرآباد و خلیج حسینقلی هم نزدیک شده خیال مداخلات و تصرفات را نمودند همین اوقات تراکمه در حدود خراسان و استرآباد دزدی و شرارتهای سالفه را تعقیب کرده کاروانان را بغارت و اسیری میبردند دولت ایران همواره برای سرکوبی آنها سوار و استعداد میفرستاد ولی همینکه آنها شکست می خوردند بدریای خزر پناهنده شده و بوسیله

-
- ۱- بطوریکه قبلاً گفته شده هنوز امیر زنده بوده است.
 - ۲- این موضوع را چنانکه قبلاً هم بذکر آن پرداخته شد مرحوم سرتیپ عبدالرزاق خان مهندس از قول الله باشی حکایت کرده اند و بامختصر اختلافی در طرز چگونگی مأموریت عیناً مرحوم شیخ المشایخ هم در کتاب خود آورده است.

قایقهای بادی بوسط آب رفته تعاقب کنندگان بآنها دسترسی نمی یافتند لهذا بعضی از رجال ایران بتحریرك خارجى از دولت روس دوستانه تقاضای يك كشتی بمدت پانزده روز نمودند که بحدود خلیج حسیمنقلی بیآورند و از دزدهای فراری و اشرار تراکمه جلو گیری شود روسها این تقاضای دولت ایران را حسن استقبال نموده در عوض يك كشتی دو كشتی بخلیج مزبور در بحر خزر وارد نمودند و دریابیکی هم فرستاده شد. رفته رفته با وجود اعتراضات متوالیه دولت در آن حدود تصرفاتی نمودند و در امور داخلی تراکمه دخالت کرده بلیط تأمین بآنها دادند و کشتیهای تجارتنی متعدد بساحل ایران وارد کرده ابواب معاملات را با تراکمه مستقیماً مفتوح ساختند. دولت ایران در هر قسمت از تصرفات و مداخلات آنها مراسله نوشته جداً پروتست کرده است لکن پروتست و انشاء مراسلات دولت ایران در مقابل اقدامات مجذانه همسایه شمالی بیفایده ماند تا زمان شاه شهید میرزا تقیخان، لله باشی را مخفیانه بخوارزم فرستاد که خان خوارزم قوای لازمه حاضر کرده از طرف ترکستان مانع پیشرفت نفوذ روسها شود. خان خوارزم هم اطاعت نموده مأموری هم بطهران فرستاد ولی مغرضین بتحریرك اجانب حضور شاه سعایت کرده امیر معزول بکاشان تبعید شد. حقیر گوید.

اگر چه از مکتوب مرقوم مطلب ذیل آن فقط مقصود بود لکن بجهت توضیح مطلب مقدمه آن نیز ثبت افتاد و عنان قلم را از ترقیم بقیه آن که مفصل بود باز داشت.

میرزا علی آقاخان از والد خود میرزا اسدالله خان پیشخدمت حدیث میکند که بمن فرمود در صدارت امیر نظام من در جزء پیشخدمتان شاه شهید طاب ثراه معدود بودم یکروز اعلیحضرت شهر یاری بمن فرمود امیر نظام یکنفر از پیشخدمتان را که معقول و کاردان باشد از ما بجهت مأموریتی خواسته شما بروید و مأموریت او را انجام بدهید من باطاق امیر نظام رفته گفتم که شاه فرمودند شرفیاب شده و هر امری بفرمائید اطاعت کنم فرمود امروز چهار روز است عرض کردم روز شنبه است فرمود تا روز دوشنبه سه ساعت

بغروب مانده تهیه سفر خود را دیده و در ساعت مذکور بایک نفر نوکر اینجا حاضر شوید که باید بمأموریتی چاپاری بروید من بخانه بازگشتم و خود را آماده سفر نمودم و در ساعت معهود نزد اورفتم چند مکتوب سر بسته بمن داد که روی هر یک محل باز شدن آن را مرقوم داشته بود آنگاه فرمود اسب چاپاری بر در عمارت است بروید و سوار شده بی تانی رهسپار شوید من بیرون آمدم دیدم شاگرد چاپار با سه اسب بر در حاضر و منتظر است خود بانوکر و شاگرد چاپار بر آنها سوار شده براه افتادیم و از مرقومات روی مکاتیب فهمیدم که مأموریت من تا کرمان است .

و برای ورود بکرمان روز معینی را مرقوم فرموده بود که اسباب اضطراب شده که میباید مصادف با مانعی گردیده و چنانکه منازل را تعیین کرده است نتوانم رفت و در روز معین وارد شهر کرمان نشوم لکن بهر چاپارخانه که می رسیدم سه اسب بدست مهتر آنجا در بیرون اصطبل و کنار جاده آماده می دیدم که منتظر ما بود و اینقدر توقف می-کردم که زینها از اسبها گرفته و بر اسبهای جدید می زدند و بالجمله بهمین ترتیب می رفتم تا بخارج شهر کرمان رسیده و مکتوب امیر را خوانده و جزئیات مأموریت خود را فهمیده وارد کرمان شدم و بی تانی بدارالحکومه رفتم . در آن زمان حاکم آنجا نواب والا شاهزاده مؤیدالدوله طهماسب میرزا بود و قیود او را در ورود هر واردی میدانستم چنانکه هر کس شرفیاب حضور ایشان میشد پس از هر تعظیمی اجازه پیش آمدن بیش از یکی یا دو آجر نظامی نداشت معهدا چون خواستم با چکمه و لباس سفر وارد شوم قاپوچی حکومتی خواست ممانعت نماید من او را با نهیبی مهیبانه آرام کرده و با همان هیئت و لباس از کرباس عمارت بالا رفته و تا صدر مجلس که نشسته بود رسیده ایستادم و حکم امیر را بوی دادم و گفتم بر حسب امر امیر اولاتاریخ ورود مرا بنویسید و بدهید که چه ساعتی وارد شده ام و ثانیاً فرموده اند که صد هزار تومان بقایای مالیات کرمان را از نواب والا تا پنجاه روز از قرار روزی دو هزار تومان بگیرم و ثالثاً مأمورم که هر گاه قسط یکروز خود را ندهید و آفتاب غروب کرده باشد بدارالحکومه بیایم و شمارا از مسند حکومت خارج نموده خود حاکم باشم تا دستور ثانوی امیر برسد .

شاهزاده که از شدت خشم و سخطی که از حرکات و کلمات من در نهاد او پدید شده

بود چاره‌ای جز صبر و شکیبائی نداشت مدتی متحیر مانده و چون مار گزیده بر خود می‌پیچید و بالاخره با صدائی گرفته فرمود اکنون خسته‌اید امشب را راحت نمائید تا فردا در انجام مأموریت شما ترتیبی داده شود .

من از اطاق بیرون آمدم ملازمان وی پیش آمده و راهنمایی میکردند که مرا در ضلعی از عمارت منزل بدهند و پذیرائی کنند چون اجازه نداشتیم سخن ایشان را نپذیرفتم و از دارالحکومه خارج شدم بمردی که درزی و لباس‌تجار بود مصادف شدم که بمن سلام داده و گفت بفرمائید برویم گفتم شما کیستید و کجا برویم گفت من رستم یار نام دارم و از تهران بمن نوشته‌اند که منزلی با تمام ملزومات برای شما تهیه کنم و چون منزل را مهیا کرده‌ام آمده‌ام که راهنما باشم و چون با او رفتم بعمارتی عالی وارد شدیم که اطاقهای آن باندازه کافی مفروش و مزین بود و چند نفر خادم بجهت پیشخدمتی و غیره از قهوه‌چی و طبّاخ و فراش نیز در آنجا حاضر و مشغول کار دیدم و چون مقداری از شب سپری شد یکی از ملازمین آمده اظهار داشت که از طرف حاکم سه مجموعه شام آورده‌اند و اینجا هم تهیه شام شده است در اینصورت چه دستور می‌دهید ؟ ملازم حاکم را در اطاق خواستم و بجهت شاهزاده پیغام دادم که از مراحم شما متشکرم و هر چند اعاده شام از رویه ادب خارج است ولی بمقاد المأمور و معذور امیدوارم عفو فرمائید شام را باز پس بردند و در صبحه آن شب باز یکی از خدام شاهزاده آمد و سیصد تومان زر نقد از طرف حاکم آورده بود که این مخارج حمام است و فرموده است خواهش دارم که این نقد را بپذیرید و بیش از این بدسلوکی را با ما ندارید . من که تمام خدام خود را جواسیس امیر می‌پنداشتم بر خود لرزیده و متعذر بدستورات امیر نظام شده از قبول آن نقد علناً نحاشی نمودم و پس از وقوع قضایا نواب والا از رویه کار کاملاً مطلع شده همت خود را فقط بر آن گماشت که متوالیاً روزی دوهزار تومان تا قبل از غروب شمس مهیا کرده برساند و قبض رسید بگیری و نواب والا چنان در زحمت تهیه اقساط خود افتاده بود که گاهی می‌شنیدم شمشیر مرصع یا بعضی جواهر آلات برهن داده و تهیه قسط نموده است و بهمین وتیره سی و دو روز بگذشت و در روز ۳۳ تا پس از غروب آفتاب وجه مقرر نرسید و من بر حسب مأموریت خود بدارالحکومه رفتم تا

نواب والا را از مقر حکومتی کنار نموده و خود متصدی امور حکمرانی شوم نهایت آنکه از حوادث روزگار و ناپایداری دنیای غدار بیخبر بودم چنانکه شاهزاده از دیدن من بی اختیار خنده طولانی نموده و فرمود گویا چون قسط امروز تاکنون که پاسی از شب گذشته بشما نرسیده است آمده‌اید که بمأموریت خود اقدام کرده و مرا از حکومت معزول و خود بامور این سامان مشغول شوید؟ گفتم بلی ناچارم که بدستور امیر عمل نمایم گفت این مکتوب که از تهران رسیده شمارا از مأموریت سابق معاف نموده است و چون مکتوب را باز کرده بخواندم معلوم شد که صدارت ایران بمیرزا آقاخان نوری انتقال پذیرفته و امیر نظام معزول و روانه کاشان شده است و من با وقوع این قضیه هایلله خویشتن داری نموده گفتم بحمدالله شاهنشاه ایران بسلامت است و احکام پادشاهی بواسطه تبدیل وزیر تغییر پذیر نخواهد بود و حاکم هیچ محلی در ادای مالیات و پرداخت بقایای خود بدین واسطه آزاد نخواهد شد. گفت همین است که شما میگوئید لکن تضییقات و سخت گیری‌های دوره امیر نظام سپری شده است و شما میباید بمدارا و ادب رفتار کنید و پس از آن شب با تأکیداتی که در گرفتن بقایا می‌رسید وصول بقیه وجه تا دو ماه طول کشید.

قضاوت کنت دوگوبینو فرانسوی

چنانکه شرح آن گذشت در مورد قضاوت در طرز رفتار و زمامداری امیر کبیر حکایتهای زیادی مطلعین و مورخین ایرانی برشته تحریر کشیده‌اند که عموماً حاکی از عظمت و بزرگی امیر کبیر بوده و در عین حال می‌رساند که خشونت و سختگیریهای امیر کبیر در پاره‌ای از امور جبللی نبوده و رویهمرفته برای نظم و ترتیب يك كشوري بوده که کاملاً روباطمحلل می‌رفته است و تا اندازه‌ای ایجاب می‌نموده که یکنفر مصلح تا این حدود خشونت وزیری را در کار رعایت نماید.

در اینجا از لحاظ اینکه خوانندگان گرامی بیانات ما را حمل بر مبالغه یا اغراق ننمایند عیناً قضاوت و طرز تشخیص یکی از مورخین و مطلعین اروپائی را که معاصر با امیر کبیر بوده ذیلاً ذکر میکنیم تا این معنی بیشتر مورد توجه و تسهیل قضاوت خوانندگان قرار گیرد.

کنت دوگوبینو (۱) در مورد زمامداری امیر کبیر چنین می‌نویسد :

تهران ۲۰ فوریه ۱۸۵۶- «جناب عالی نباید باور بفرمائید که از روزگار «هرودت» به اینطرف دیگر در این کشور هیچ امر بزرگ و یا غم‌انگیزی رخ نداده است «این ملت ذلیل و از پادر آمده و فوق‌العاده تیزهوش و نادر است و بی‌انضباط و بی‌صفت» (۲) امروز دیوانه و دل‌باخته مردی شده است که تا چهار سال پیش صدراعظم کشور بوده «است از مرز ترکیه تا سرحد افغانستان هیچ کسی از غنی و فقیر و خرد و کلان نیست» «که تمام عناوین تعظیم و تجلیل و محبت را در موقع یادآوری از این مرد بکار نبرد.» «می‌گویند عادل، وظیفه‌شناس، فعال و کاری بوده از سرباز و کشاورز حمایت» «می‌کرد و خیر ابران را میخواست، آنچه را که انجام داده خوب عمل کرده و آنچه» «را که می‌خواست عملی کند از اینهم بهتر بود.»

تعجب در این است که نه تنها کسی بسا این نظر مخالف نیست بلکه این عقیده مورد قبول و تصدیق وزرای فعلی و حتی خود شاه هم می‌باشد.

۱- کنت دوگوبینو (gobineau) نویسنده نامی کتاب «سه سال در آسیا» دو مرتبه بایران مسافرت کرده یکی از سال ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ میلادی و پس از پایان این سه سال بفرانسه مراجعت نموده مجدداً در سال ۱۸۶۰ با سمت وزیر مختاری از طرف دولت فرانسه بدربار دولت ایران اعزام گردیده است. قسمت‌هایی که در اینجا ترجمه آنرا ذکر می‌کنیم انتخابی است از يك نامه که بنام «نامه‌های ایرانی» در فوریه ۱۹۳۳ در مجله روو دو پاریس عیناً بچاپ رسیده است و نامه‌هایی بوده که گوبینو از تهران به یکنفر ژنرال اتریشی که وزیر مختار اتریش و رئیس شورای عمومی ملل ژرمانی نژاد بنام بارون دوپرکش اشتن نوشته است و یکی از این نامه‌ها فقط اختصاص یافته بشرح زندگانی امیر کبیر و طرز قتل فجیع وی که چگونگی آنرا در ضمن این نامه برشته تحریر کشیده است.

۲- گوبینو در اینجا نیز مانند سایر آثار دیگر خویش از توصیف بد مردم کشور ما مضایقه ندارد و این است نظر کسانی که يك دسته از مردم کشور کورکورانه خود را تسلیم افکار ایشان کرده و در نتیجه پیروی از آنان نسبت بوطن و ملت خویش نظر نامساعد پیدا میکنند!

آیا برای این قضیه میتوان در اروپا نظیری یافت؟ آیا شخصیت معاصر هست که هر قدر هم بزرگوار و صاحب مقام باشد اقلاً مورد مذمت نصف مردمی نباشد که از او سخن می‌گویند؟ پس صدراعظم سابق ایران از این حیث بی‌نظیر و ممتاز است و بدین جهت میخواهم سرگذشت زندگانی او را که کمی بوده و چه شده برای جنابعالی حکایت کنم.

تقریباً سی سال پیش پسر فقیر هوشیاری از شهری که در کوهستان جنوب غربی ایران سر راه بغداد قرار گرفته بیرون آمده راه تبریز را در پیش گرفت کم‌کم آشنائی او با وضع زیادتر شده در آشپزخانه قائم مقام وزیر عباس میرزا کاری پیدا کرد. در این شغل حقیر مورد توجه ارباب خود قرار گرفت و چون کودک ده ساله‌ای در اندرون و زیر تربیت و رشد می‌یافت و همین که بزرگ شد در سلك غلامان یا ملازمان سوار درآمد و تفنگ بردوش و خنجر بر کمر دنبال کارهایی می‌شتافت که آقايش اورامی فرستاد هوش و زرنگی و وفاداری بی‌نظیر او را مورد نظر قرارداد و در این ضمن درس هم میخواند و خوب چیز می‌نوشت و خود را در خور انجام کارهای بزرگتر معرفی میکرد. تا آنکه تفنگ را بر زمین گذاشت و قلمدانی بر کمر زد و پس از آن میرزا تقیخان خوانده میشد.

در خلال این حوادث عباس میرزا و پدرش مردند و در سال ۱۸۳۴ (برابر ۱۲۴۹) محمدشاه بتخت شاهی نشست میرزا تقیخان وارد خدمات دولتی شده طوری پیشرفت که هنگام مرگ محمدشاه ۱۸۴۹ وزیر نظام بود ناصرالدین شاه هنگام جلوس خود میرزا تقیخان را بصدارت رسانید و از این به بعد است که اعمال او در نظر ایرانیان آغاز میگردد.

چیزی که در ایران وجود نداشت و در این موقع بمنصه ظهور رسیده مسئله وصول درآمد نقاط مختلفه ایران بود که در اثر کفایت و کاردانی میرزا تقیخان مرتباً بصندوق دولت وارد میشد و چون میرزا تقی خان شخصاً آدم درستکار و صحیح‌العمل بود و نظر شخصی بخزانه دولت نداشت از مأمورین عالی‌رتبه تا مأمور جزء از این

شخص میترسیدند روی همین اصل دیگر کسی جرئت دزدی و تقلب را از ترس خشونت و جدیت میرزا تقیخان نداشت و بطور کلی جلوی رشوه خواری را سد کرده بود. مواجب سربازان مرتباً پرداخته میشد و بمحض اینکه تشخیص قصور و بزه را میداد فوراً امر به تنبیه و تعقیب مقصر صادر میکرد بطوریکه مجرم را بسخت‌ترین وضعی مجازات مینمود با این ترتیب دیگر احدی جرأت نمیکرد برخلاف مقررات تکان بخورد و هیچکس برخلاف اوامر و دستورات وی قدرت عرض اندام نداشت.

رعایا بکارهای خودشان و بکشت و کار و تنقیه قنوات مشغول بودند و در نتیجه کار و ازدیاد ثروت روز بروز مالیاتهای کشور رو باز دیاد میگذاشت.

در مقابل شاه رفتار میرزا تقیخان که باو امیر نظام یا رئیس قشون هم میگفتند خیلی خاص و شگفت آور بوده و تمام تشریفاتی که سایرین در حضور شاه اجرا میکردند وی ابداً مرعی نمیداشت و بشاه در مواقع صحبت خطاب تند میکرد و از نظر صمیمیتی که بشاه داشت همیشه باو میگفت که تو باید يك پادشاه بزرگ بشوی و کافی نیست که از برای توشاهنامه بگویند یا بافتخار تو باد در شیپورها بکنند بایستی شب و روز کار بکنی تا رعایای تو هم از تو ملاحظه نمایند و هم بتو احترام بگذارند و از آنچه که در مملکت واقع میشود نباید بی اطلاع باشی.

برای اینکه ناصرالدین شاه بنصایح او توجه کند شاه را مجبور میکرد که از کلیه امور مستحضر و با اطلاع باشد بنا بر این شاه از صبح زود مشغول کار میشد و امیر نظام هم روی تمام کارها از شاه نظریه میخواست و دائماً قاصدهای مخصوص بین قصر سلطنتی و عمارت صدارت عظمی در جریان رفت و آمد بودند سپس باز دیدهای مختلفه (قورخانه، مهمات، سربازخانه‌ها و غیره) شروع میشد. شاه همه جا میرفت و همه چیز را میدید و در موقع بازدید شاه مجبور بود روی کلیه امور نظریه بدهد.

میرزا تقی خان يك صدراعظمی بود که از سپیده صبح مشغول کار میشد نه فقط مانند وزرای مغرب زمین (اروپا) قلم بدست میگرفت و مشکلات و معضلات امور را حتی در خانه خویش حل می کرد بلکه سواره یا پیاده برای مشاهده نتیجه کارهایی که

دستور داده بود بنقاط مختلف میرفت، قراولخانه‌های اطراف شهر را اوساخته و میدان بزرگ شهر را نیز وی بنا کرده است. و يك سرویس پستی عمومی با چاپارخانه‌ها را او تأسیس نموده است.

در اوآن زمامداری میرزاتقی‌خان گاهی بی‌نظمی‌هایی در شهر واقع میشد و چند فقره قتل پی در پی اتفاق افتاد، بشاه پیشنهاد کردند بستن قمه را که در ایران متداول بود برای رعایای خویش قدغن نماید میرزا تقیخان موافقت نکرد و گفت من اجازه میدهم که همراه خودشان اسلحه حمل نمایند نه یکی بلکه هر يك نفر چهار قمه همراه خود ببرند اما وای بحال آنکس که این قمه‌ها را بکار ببرد! و حقیقتاً بوعده خود وفا کرد زیرا چند روز پس از این گفتگو در اثر نزاعی که واقع میشود قتلی روی میدهد میرزاتقیخان با ملتزمین خود پیاده به محل حادثه رفته دستور میدهد در همان‌جایی که قتل واقع شده و بدن مقتول افتاده بود قاتل را بیاورند - بفاصله يك ربع ساعت سر مقصرا روی تخته سنگی که مجاور همان محل بود میگذارند سپس دستور میدهد که در حضور خودش سرقاتل را با تبر قطع نمایند بمیرزا تقیخان شکایت میکنند مستی و عربده در شهر زیاد شده بود مسکرات قدغن گردد میرزا تقیخان در جواب میگوید : «خیر بفروشد و هر قدر میخواهند بنوشند اما وای بحال اولین مستی که من از او اطلاع پیدا نمایم آنطور کیفر خواهد دید که قانون را نقض و انتظامات را بهم زده است و در حقیقت هم روی این حرف خودش می‌ایستد (۱)»

۱ - چنانکه نقل میکنند موقعی که امیر کبیر تازه استعمال نوشابه‌های الکلی را منع کرده بود در یکی از شبها که جمعی از رجال در خانه امیر کبیر گرد آمده بودند حاجب الدوله نیز با علی‌بابا گماشته‌اش که جلو اربابش چراغ میکشیده است وارد میشود گماشته نامبرده بعد بمحلی که نوکرها در آنجا جمع بوده‌اند میرود ولی امیر کبیر در يك نظر نسبت بگماشته نامبرده بدگمان گردیده پس از بجای آوردن تعارفات معموله با حاجب الدوله یکی از مستخدمین باهوش خود را خواسته زیر کوشی به او دستوری میدهد . طولی نکشید مستخدم نامبرده برگشته محرمانه مطلب را بامیر کبیر عرض مینماید چون نتیجه با تحقیق او منفی بود امیر کبیر پیشکار خود را خواسته و او را مأمور می‌کند که از حال گماشته حاجب -

بقیه در صفحه بعد

پس از این دستور بمیرزا تقی خان اطلاع میدهند که دونفر پس از آنکه نوشابه الکلی خورده بودند مستی و عربده کشی آغاز کرده مانند دیوانگان در بازار رفته و عربده کنان مزاحم عابرین شده اند میرزا تقیخان فوراً دستور میدهد که آنها را جلب نموده بدن آن دونفر را در دیوار گچ بگیرند فقط سر آنها را از دیوار خارج بگذارند آنگاه طنابی بگردن هر يك افکنده سردیگر طناب را بدواسب سرکش بسته تادر نتیجه حرکت و کشش اسبها سر آنها از بدن جدا شود (۱)

دنباله صفحه قبل

الدوله تحقیق و نتیجه را محرمانه باو اطلاع دهد که آیا علی بابا باده نوشیده است یا نه؟ مشارالیه هم آنطوریکه بایستی علی بابا را مورد بازرسی قرارداد حتی دهانش را هم میبوید ولی چیزی از این عمل او دستگیرش نمی شود سپس نزد امیر کبیر آمده نتیجه را بعرض می رساند امیر کبیر با این حال متقاعد نشده بالاخره از نجوای ایشان حاجب الدوله حس مینماید که بیجهت نسبت بگماشته اش سوءظن پیدا شده است . امیر کبیر نیز برای اینکه ثابت نماید که نظرش صائب می باشد در پاسخ اظهار می کند که : هیچ گاه حدس من بخطا نرفته است و اینک نیز برای اینکه ثابت نمایم که نوکر شما باده نوشیده است او را در اینجا می خواهم و در حضور شما صحت نظریه خود را مدلل مینمایم .

علی بابا را می آوردند در پرسشهای اولیه که امیر کبیر می نماید علی بابا میگساری خود را انکار میکند ولی بعد آکه امیر کبیر او را تهدید می نماید و میگوید که اگر راست نگوئی میدهم شکمت را پاره و امتحان کنند و چون امر او مسلم بوده است علی بابا گماشته اندرون حاجب الدوله بحال جزع و التماس افتاده بگریه و زاری اظهار میکند که عیال دارم و پیر مردی بیش نیستم بحال ناتوان من رحم کنید بمن تأمین جانی بدهید تا حقیقت مطلب را بعرض برسانم امیر کبیر باو تأمین میدهد سپس علی بابا اظهار میکند که چون امیر کبیر امر کرده بود که کسی باده نوشی نکند و ترك عادت مرا از پای درمی آورد ناچار بخوردن مشروب الکلی بادم از طرف دیگر برای اینکه سرپیچی از این امر نکرده باشم و در عین حال گیر نیفتم مجبور شدم شراب را بوسیله تنقیه استعمال نمایم !؟

۱ - این موضوع بطور تواتر معروف است و اغلب اشخاص سالخورده هم که اکنون حیات دارند نقل میکنند که در زمان حکومت استبداد یعنی دوره قاجاریه اغلب اراذل و اوباش گذرها و محلها و بیشتر از نوکرها و قاطرچی های شاهی و گماشتگان شاهزادگان و وزراء همینکه مختصر باده می نوشیدند سر گذرها و چهار راهها قمه خود را از غلاف کشیده و کاملاً عبور و مرور را قطع می نمودند . اگر احياناً کسی بآنها نزدیک میشد او را برهنه و لخت میکردند و هر چه داشت بسرقت و یغما میر بودند و اغلب هم اتفاق می افتاد که بعا برین بی گناه ضربات و لطمات شدید و خطرناک وارد می کردند شاید برای جلوگیری از اعمال ناشایسته و فجیع آنها شدت عملی لازم بوده تا بتوانند بحركات این قبیل اشخاص هرزه و فاسد خانم دهند .

در اثر همین طریقه مجازات دیگر در شهر شرارتی واقع نمیشد و همچنین يك قطره مشروب وارد قصر شاهی نمیگشت و رامشگران از آنجا رانده شدند و در همه جا نظم و خشونت حکمفرما بود (۱)

يك امر خیلی تازه و فوق العاده مهمی در ایران آن زمان اتفاق افتاد عایدات مالیاتی مستقیماً وارد صندوق های دولتی شد . این موضوع از چند قرن باین طرف نظیر پیدا نکرده بود و بالاتر از این نه تنها خود میرزا تقیخان از روی مالیات چیزی نمی دزدید بلکه از عمال بزرگ دولتی گرفته تا کارمندان كوچك زیر نظر و مراقبت او مانند بید میلرزیدند و یا رای كوچکترین تقلبی نداشتند .

موجب سربازان بهت زده پرداخت میشد و هرگاه در ضمن مراجعه میدیدند كوچکترین شکایت از ایشان شده و شکایت وارد است جلسه ی محاکمه تشکیل داده برای تجاوزی که کرده بودند چوب میزد . کسی در سراسر کشور جرأت دم زدن نداشت اما خانه های ویرانه رعایا را ترمیم میکرد و نهرا را مرمت می نمود و درخت میکاشت و زراعتها افزوده میشد و بهمان نسبت وجوه مالیاتی بالا میرفت بدون آنکه چیزی بر آن بیفزایند .

..... امیر کبیر بخیلی اشخاص همراهی و مساعدت کرده، بین این اشخاص سه نفر بودند که میرزا تقیخان به حد افراط بآنها خدمت کرده بود نمیتوان ناگفته گذاشت . یکی از آنها صدراعظم فعلی ایران میباشد (میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله) پسروزی جنگ سابق که خودش در دوره محمد شاه وزیر بوده است - پدرش مورد خشم و سخط محمد شاه واقع میشود و محمد شاه دستور داده بود که پاهایش را قطع نمایند (۲) و اعتمادالدوله پس از حادثه پدر خود مجبور شد به تبریز فرار نمایند .

-
- ۱- امیر کبیر در مکتوبی بشاه مینویسد : «انشاءالله امر خیر طرب مبارک است بیش از این جسارت نمیکند» . معلوم است این نامه را برای تنبیه شاه نوشته و گرنه کار طرب شاه قابل تبریک و وزیر نیست . مخصوصاً از جمله : بیش از این جسارت نمیکند .
 - ۲- در اینجا گوینو دچار اشتباه شده زیرا پای او را قطع نکرده اند بلکه دستور داده بودند که شلاق مفصلی به پای او بزنند .

پس از آنکه اعتمادالدوله در تبریز (۱) از فوت محمدشاه اطلاع حاصل مینماید و از سلطنت ناصرالدین شاه مطلع میگردد فوراً در تبریز بنزد کنسول انگلیس مستر «استیونس» (۲) که او برای من حکایت کرده است میرود و از کنسول نامبرده با گریه و زاری استدعا میکند که پولی با اعتمادالدوله نوری قرض بدهد که در تهران خود را بشاه جدید برساند. در خاتمه استدعای خود اضافه میکند که من میدانم چه وسایلی لازم است که در ایران صدر اعظم شد و اگر با من مساعدت نمائید مطمئن هستم که صدر اعظم خواهم شد. اگر شما امروز بمن کمک بکنید و ثروتی در اختیار من بگذارید منم پس از آنکه بمقام منظور رسیدم بچهران آن خودم را در اختیار شما خواهم گذارد.

وقتی میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله) بتهران آمد امیرنظام در دادن مشاغل باو عجله کرد و او را نزد شاه برده معرفی کرد و با تمام قوا او را بزرگ کرد تا جایی که معاونت خود را باو تفویض نمود. (۳)

دومین کسی که مورد توجه و حمایت میرزا تقیخان واقع شد فراشبازی فعلی (حاج علیخان حاجالدوله) پادشاه میباشد که وی نیز مورد بی مهری و غضب محمدشاه قرار گرفته و متهم بانواع جنایتها و اقسام دزدیها شده بود ، بهر حال خواه که امیرنظام را معتقد به برائت ذمه کرده باشد یا خود امیر کبیر شخصاً اینگونه تصور درباره او کرده باشد و یا بنا بمقتضای سیاست کشورداری فکر میکرده که اگر دست این قبیل اشخاص را از خدمت کوتاه نماید نتواند آنطوریکه باید و شاید حکومت کرد نتیجه این شد که این شخص هم مورد عفو واقع گردید و پس از چندی وی با سفارش و توصیه مخصوص میرزا تقیخان بسرپرستی مشاغل مهمی که اکنون هم عهده دار است

۱- در اینجا گوینو دچار اشتباه شده است زیرا در این موقع اعتمادالدوله در کاشان تبعید بوده نه در تبریز.

۲- Stevens

۳- در این مورد گوینو فشار و حمایت شدید انگلیسها و مهد علیا را از خاطر دور داشته و تصور کرده امیر کبیر برضایت خود او را بکار گمارده است.

گمارده شد. (۱)

سومین کسبیکه مورد مهربانی و لطف میرزا تقیخان قرار گرفت يك نفر بزرگ فقیری بود که امیرنظام اورا بسمت باغبانی قصر سلطنتی (فین) کاشان که در چند کیلومتری شهر کاشانست برقرار کرده بود (۲)

جناب اشرف (۳) من حالاً شرح میدهم که چرا اموال بزرگان ایران را بسرقت نمی بردند یا سربازان ایرانی اگر چیزی میخريدند مجبور بودند پول آنرا تمام و کمال بپردازند، کشاورزان از این مطلب خشنود هستند که دیگر کسی نمی تواند با دادن هدیه بملك آنها تعدی نماید. بعضی از سربازان که با آنها بسختی معامله میشد نمی توانستند با دادن تحفه ای بار مسئولیت را از دوش خود سلب نموده و بدوش دیگران محول گردانند، همینطور سایرین هم چندان راضی نبودند که بایستی همیشه سرخدمت حاضر باشند و دیگر آنکه بایستی با کمال جدیت و فعالیت بکار مشغول شوند و نمی توانستند در میان مردم اجحاف نمایند زیرا میدانستند که بسخت ترین وضعی تشبیه خواهند شد.

اما راجع بسایر مأمورین دولت، از اشخاص بزرگ تا کوچک کارکنان دولت خشم و غضبشان نسبت بامیر کبیر حد و حصر نداشت زیرا میرزا تقیخان نمیخواست

۱ - چنانکه بعداً خواهیم دید همین سه نفر هر يك بنوبه خیانتهای بزرگی را نسبت بامیر کبیر مرتکب شده و در قاجعه قتل امیر کبیر عامل مؤثری بوده اند.

۲ - واتسن انگلیسی در تاریخ ایران در دوره قاجاریه راجع بحاج علیخان چنین می نویسد: «مردی که داوطلب شد بدون آنکه زن امیر نسبت بحادثه ظنین شود، امیر را بقتل رساند وی شخصی بنام علیخان حاجب الدوله بود که ماجراجوئی زیرک و بی مایه بشمار میرفت، امیر او را بخدمت شاه درآورد و فراشبازی همایونی شده بود که مقامی نسبتاً مهم است. او برای اینکه بسرور جدید خود (اعتماد الدوله) خوش خدمتی کرده باشد داوطلب شد که جلادولیت خود بشود هنگامیکه این شخص بکاشان آمد. پاسبانان وزیر سابق خوشحال شدند چون میدانستند زندگانی این مرد از امیر است و لابد خبری خوش آورده که این مرد آورده است»

۳ - منظور نویسنده ژنرال اطریشی میباشد.

آنها دزدی و تعدی بنمایند و از طرفی مواجب آنها هم کافی نبود و بعلاوه شخص امیر نظام هم آدم درستی بود، او میخواست که از راه کار و فعالیت و جدیت مأمورین ترقی کرده ناحقوق آنها زیاد شود بهمین جهات این اشخاص طبیعتاً نسبت بامیر نظام کینه داشته و حاضر نبودند که بامیرزا تقیخان کمک و مساعدت و تشریک مساعی نمایند و میرزا تقیخان هم این موضوع را دریافته از آنها انتظاری نداشت.

مادر ناصرالدین شاه (مهملعلیا) که نسبت بسوابق اخلاقی او خیلی حرفها میزدند حتی میگفتند که: این پسرش (ناصرالدین شاه) نتیجه معاشقاتی است (۱) که باشاهزاده فریدون میرزا که دو ماه قبل در مشهد فوت نموده میباشد. این زن که در زمان شوهرش (محمدشاه) نسبت بیارهای از کارها و رفتارش سخت مزاحم وی بودند ولی حالا بعکس در زمان پسرش طور دیگر میباشد. میگویند زن خیلی با هوش و با عقل و دارای اراده و شم سیاسی میباشد، کارهای مهمی را انجام داده است و حتی در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه قبل از آنکه شاه وارد تهران بشود در زمان غیبت وی چهل روز تهران را بتنهایی باکمال قدرت اداره کرده است.

ملکه بی اندازه عیاش و عشرت طلب بود و روزگار خود را به خوشگذرانی و

۱- در این جا باز کنت دو گوینو دچار اشتباهی شده و این اشتباه هم بر اثر این بوده که بعوض آنکه در این مسئله از اشخاص مطلع کسب اطلاع کرده باشد با کسانی تماس پیدا کرده که بواسطه بغض با ناصرالدین شاه خواسته اند نسبت تزلزل نسبی باو داده باشند زیرا بطوری که معمرین نقل میکنند گویا این مسئله در مورد یکی دیگر از فرزندان محمد شاه نسبت داده شده است نه به ناصرالدین شاه و معلوم هم نیست که این نسبت تا چه اندازه مقرون بحقیقت بوده است چنانکه معروفست میگویند اصولاً ناصرالدین شاه سید و فرزند بنائی هم بوده است و علت این نسبت را چنین نقل میکنند که زن محمد شاه چند فرزند آورد که همگی دختر بودند شاه از این قضیه متغیر بود تا بالاخره شبی مجدد آزن شاه دختر دیگری زائید، از ترس اینکه مبادا مورد خشم شاه واقع شود با یک تردستی و مهارتی فوراً طفل جدیدالولاده را با طفل دیگری که در همان شب از زن یک نفر سید بناء متولد شده بود عوض مینمایند. البته چنانکه گفته شد این حرف ها منشاء و منبع صحیحی ندارد معلوم نیست تا چه اندازه بحقیقت نزدیک است.

عیاشی میگذرانند اغلب موسیقی دانها و رقاصه‌ها را بقصر خود دعوت میکرد و با معشوقه های خویش مشغول معاشقه میشد ولی این مطرب‌ها و رقاصه‌ها هم صبح از جریان مجلس شب تمام شهر را پر میکردند.

این امر خیلی بنظر امیر نظام بد می‌آمد و بی‌اندازه متأثر میشد حتی برای جلوگیری از حرکات زشت مادر شاه چندین مرتبه مجبور شد در خود قصر سوگلی های شاهزاده خانم را توقیف و آنها را بسختی تنبیه نماید. بهمین لحاظ امیر نظام با مادر شاه بدرفتاری و برای محدود نگاه داشتن او سخت میگرفت.

ملکه نیز از این امر درهراس افتاده و بمنظور مبارزه با صدر اعظم نزد پسرش رفت و اظهار کرد که بمن توهین شده است درباریان نیز هر يك بنوبه دور پادشاه را گرفته برای ازبین بردن میرزا تقی‌خان این موضوع را دست‌آویز و آلت اجرای مقاصد پست خود قرار داده شروع باسباب چینی و سعایت کردند و از این تاریخ به بعد امیر نظام مورد بغض واقع گردید و حتی کار بتهدید کشیده بود. میرزا تقی‌خان بیشتر از این قضیه متأثر بود که باونسبت ناسپاسی میدادند....

در این هنگام که میرزا تقی‌خان دچار شك و تردید بوده از هر طرف مورد تهدید قرار گرفته بود کلنل شل (۱) وزیر مختار انگلیس خود را در منزل باو معرفی کرد.

این مرد سیاسی بدو از میرزا تقی‌خان خواهش و بعداً تکلیف کرد که امیر نظام باو دستخط و ضمانت کتبی بدهد که بر علیه جان رقیبش (اعتماد الدوله) اقدامی بعمل نیاورد.

آنوقت میرزا تقی‌خان فهمید که این مرد نه فقط از طرف انگلیسها حمایت میشود بلکه چنین استنیاط کرد انگلیسها با او مانند یکنفر مهمان معامله میکنند. بالاخره در اثر اصرار سفیر انگلیس عملی را که از او تقاضا میکردند انجام داد منتهمی باکمال تأثر در حالی که این دستخط را میداد گفت شما میخواهید حکم قتل مرا بگیرید



مهد علیا مادر ناصرالدین شاه

خور و خواب و خشم و شهوت شغیبت و جهل و ظلمت کیوان خیر ندارد ز جهان آدمیت
(سعدی)

و پس از این جریان فقط قناعت کرده که او را بکاشان تبعید نماید (۱)

عزل امیر کبیر

دیدنی آن قهقهه کبک خرامان حافظ
که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود

چنانکه قبلا هم باختصار اشاره کردیم تردیدی نیست که در واقعه عزل امیر کبیر از مقام صدارت عظمی بطور سری دست خارجیان نیز در کار بوده است ولی علی الظاهر در واقعه عزل وی اسباب را طوری چیدند و وسایل را بشحوی فراهم و پیش‌بینی کردند که بدون سبب و عنوان ناگهان از طرف ناصرالدین شاه دستخط عزلش از مقام صدارت صادر گشت. چنانکه بتحقیق پیوسته چگونگی صدور این فرمان بدین شرح بوده است: روز شنبه بیستم ماه محرم سال ۱۲۶۸ هجری قمری در موقع سان قشون سراسب امیر کبیر اندکی از سراسب ناصرالدین شاه جلوتر می‌رود و شاه که قبلا او را پر کرده بودند این موضوع را بهانه قرارداد خود بسراسب امیر کبیر می‌کوبد، پس از برگزاری مراسم سان شاه بکاخ سلطنتی و امیر کبیر بعمارت صدارت عظمی می‌روند. از زمانی که ناصرالدین شاه بسلطنت رسید چنین معمول شده بود که همه روزه نزدیک غروب آفتاب شاه صدراعظم خود را احضار می‌کرد و از وقایع کشور مستحضر میشد، پس از برگزاری سان قشون امیر کبیر نیز بعبادت معمول مدتی صبر کرد که احضار شود ولی هر چه منتظر گشت و تأمل کرد دید خبری نشد و شاه او را احضار نکرد و یا اقلان خبری هم نداد که بمنزل خود برای استراحت برود، امیر کبیر از این پیش‌آمد غیرمنتظره سخت در اندیشه فرورفت و مدتی سر بیجیب تفکر فرو برده بالاخره باتفاق

۱- موقعی که درباریان مغرض مادرشاه را بر علیه داماد خود (امیر کبیر) تحریک می‌کردند امیر کبیر حس کرد که اعتماد الدوله در این جریان دست بسزائی دارد و کاملاً بر علیه او کمر خدمت را محکم بسته است. لذا بمنظور جبران و تلافی و خنثی کردن عملیات شرم‌آور مغرضین تصمیم گرفته بود که اعتماد الدوله را از بین ببرد منتهی در اثر مداخله و طرفداری انگلیسها امیر کبیر قناعت کرد که او را بکاشان تبعید نماید.

میرزا هاشم آقا (۱) بمنزل خود رفت .

چیزی نمیگذرد که دستخطی از طرف شاه بامیر کبیر میرسد که : « چون شغل صدارت عظمی وزارت کبری زحمت زیاد دارد و تحمل این زحمات بر شما دشوار است شما را از آن کار معاف کردیم باید باکمال اطمینان مشغول امارت نظام باشید یک قبضه شمشیر و یک نشان که علامت ریاست کل عساکر است جهت شما فرستادیم . به آن کار اقدام نمائید تا امر معاسبه و سایر امور را بدیگران از چاکران که قابل باشند واگذاریم » (۲)

چیزیرا که بیشتر از همه در صدور این فرمان باید مؤثر دانست اولاً سعایت درباریان خائن متملق بوده که اصلاحات امیر کبیر بحال آنان مفید نبوده و برای استفاده خود آلت اجرای مقاصد پست و مششوم مغرضین و بیگانگان واقع میشدند . (۳)
ثانیاً دشمنی و حسادت مهد علیا (۴) مادر ناصرالدین شاه با امیر کبیر بوده که پیوسته بشاه می گفته است : « بیکنفر وزیر که نباید اینقدر اقتدار و اختیارات

۱ - میرزا هاشم آقا اصلاً آذربایجانی بوده و از مدتها پیش با امیر کبیر دوستی کامل داشته ، موقعی که امیر کبیر باتفاق شاه از تبریز بتهران میآید او را هم همراه خود بتهران میآورد و در نزد خود از وی نگاهداری می نماید .

۲ - تاریخ قاجاریه تألیف میرزا احمد وقایع نگار .

۳ - باید متذکر شد که برخی از درباریان در مخالفت با امیر کبیر بنسب و بست با بیگانگان را نیز ملحوظ می داشتند تا خود را بهتر مجهز کرده باشند ولی در میان آنان نیز کسانی بودند که صرفاً بمنظور جلب منافع شخصی و حب مقام که وجود امیر کبیر را منافی اجرای مقاصد شوم خویش می پنداشتند با بیگانگان تماسی نداشته و متفقاً با امیر کبیر مخالفت می کردند .

۴ - جهان خانم ملقب به مهد علیانواده دختری فتحعلیشاه و دختر اعتضادالدوله امیر محمد قاسم خان قاجار قوانلو بوده است در اواخر سلطنت محمد شاه بواسطه بیماری شاه مهد علیا در تمام امور مملکتی دخالت می کرده و پس از فوت محمد شاه تا ورود ناصرالدین شاه از تبریز بتهران کلیه امور سلطنتی را عهده دار بوده است تقریباً نایب السلطنه بوده و مهر چهار گوش بزرگی که رویش کنده بودند (مهرین مادر ناصرالدین شهم بکار میرده است مهد علیا بسال یک هزار و دو بیست و نود هجری جهان را بدرود گفت).

نامحدود داد !

علت کینه ورزی مهد علیا مادر شاه باداماد خود امیر کبیر در اثر محدودیتهای سنگینی بود که امیر کبیر برای مهد علیا ایجاد کرده بود ، چه امیر کبیر از دیرباز متوجه شده بود که مشارالیهها اخلاق نامناسبی را داراست که در صورت تراوش بهیچوجه زیبندهٔ خاندان سلطنتی مخصوصاً شایستهٔ مقام مهد علیا که در عین حال مادر زن صدر اعظم ایران و مادر شاه بوده نمی باشد از این رو پیداست که امیر کبیر برای حفظ آبروی خاندان شاهنشاهی ایران از بروز پاره‌ای ذمائم اخلاقی مهد علیا سخت جلوگیری می کرده از طرف دیگر مهد علیا هم مثل اینکه در اعمال هوسهای شخصی اصراری داشته در نتیجهٔ کینه دیرینهٔ عجیبی بر اثر این کشمکش بوجود آمده بود و این ایستادگی جوانمردانهٔ امیر کبیر برای حفظ وصیانت آبروی خاندان سلطنتی محققاً بعد اعلی و پیش از آنچه که تصور رود در ریختن خون او هم مؤثر بوده است .

بیا و همت پروانه بین که خود را سوخت نخواست سَری از این انجمن رود بیرون!
بالتیجه امیر کبیر در خلوت از جریان نکات اخلاقی مهد علیا با ناصرالدین شاه مذاکره میکنند و شاه را تا اندازه‌ای مستحضر میسازد شاه نیز برای حفظ شرافت خود مضطرب شده از امیر کبیر چاره‌جویی می نماید . امیر کبیر بشاه پیشنهاد میکند موقعیکه بقصد شکار تفریحی تفنگ در دست دارید تجاهل کرده مشارالیهها را هدف گلوله قرار دهید شاه این پیشنهاد را پذیرفته و تصمیم داشت همانطور که صدر اعظمش دستور داده بود عمل نماید ولی اعتمادالدوله نوری و (مهد علیا) همینکه اندکی از این کیفیت بوسیله فیروزخواجه که از دور مذاکرات امیر را با شاه گوش کرده بود خبردار می شوند برای آنکه بر امیر کبیر فایق گردند و از طرفی همیشه او را از صحنهٔ زمامداری ایران برانند این موضوع را دست‌آویز قرارداد محرمانه نزد شاه شتافته به شاه چنین می فهمانند که : امیر کبیر ، چنانکه اعلیحضرت سابقه دارند در صدد آنست که شاه را از سلطنت برداشته برادر کوچکتر اعلیحضرت عباس میرزای نایب السلطنه را بسلطنت بگمارد فقط پی بهانه‌ای میگردد که اگر اعلیحضرت مادرش را مقتول سازد بدین دستاویز و بهانه که شاه قاتل مادر خود می باشد اعلیحضرت را از سلطنت عزل و برادر

شاه را بلامانع بسلطنت برساند بعلاوه موضوع تزلزل اخلاقی هم که بمهدعلیانسبت می دهد اساساً حقیقت نداشته و دروغ میگوید.

بدیهی است مذاکرات اعتمادالدوله نوری ومهدعلیا درشاه جوان تأثیرزیادی مینماید و از همان ساعت کمر قتل امیرکبیر را می بندد منتهی پی موقع مناسبی میگردد که بدوا اورا منفصل و سپس بقتل برساند .

دوستعلیخان معیرالممالک (نواده دختری ناصرالدین شاه و مادرش عصمت الدوله بود) در یادداشتهای خود می نویسد : «گاه که شاهرا دماغی بود برای بعضی خواص از روزگار گذشته صحبت میداشت از جمله روزیکه از میرزاتقیخان امیرکبیر سخن بمیان بود چنین حکایت کرد : در سالهای اول سلطنت مرا تفنگ خفیفی بود که گاه با آن سار و توکا و گنجشک وغیره میزدم . یکی از روزها که در دیوانخانه گرم تیراندازی بودم امیر نردم آمد و پس از چند فقره صحبتهای لازم دستها را برهم مالیده گفت: عرض دیگری دارم که هرگاه بدان عمل فرمایند هم خود و هم چاکررا آسوده خواهند ساخت و آن اینکه یکی از این روزها که در اندرون مشغول صیدهستید مهدعلیا را هدف تیر خود قراردهید . آنگاه فغان و زاری آغاز نمایند که تیر بخطا رفته ندانسته مادر مهربان را از دست دادم!

سبب کینه امیر بمهدعلیا از این راه بود که بیشتر اقدامات او را نزد من خنثی مینمود و مانع آزادی او درکارها بود و عجب آنکه آنروز ما بدون ثالث بودیم و فردا این مطلب را بزبان گله از مادرم شنیدم.»

مخبر السلطنه در خاطرات و خطرات می نویسد : «دربار مهد علیا پناهگاه متخلفین بود و مخل انتظام امور و امیر آن تکلیف را بشاه کرده است. علل دیگری هم داشته و اظهار آن از نزاکت دور است. اینکه در صدرالتواریخ گوید : میرزا تقیخان خواسته باشد تقلید نادر بکند یا اتابکان فارس تهمتی است یا نسبتی است که باو داده اند . خدا داناست بذهن ناصرالدین شاه جا دادند که اگر بد خیال نبود می بایست در امر مهدعلیا پیشنهاد قهوه کرده باشد نه تیر تفنگ که آوازش بلند شود» امیرکبیر نیز حس میکند که شاه قدری با او سرسنگین شده است از طرفی هم

مأمورین مخفی امیر کبیر با و اطلاع می دهند که اعتمادالدوله نوری محرمانه در ساعات غیر عادی با شاه و مادرشاه ملاقات هائی میکند. امیر کبیر نسبت با اعتمادالدوله ظنین می گردد و بلافاصله او را عزل و تصمیم می گیرد که بقتل برساند ولی چنانکه «کنت دوگبینو» نیز در نامه خود نوشته است: در اینموقع سفیر انگلیس «کلنل شیل» از امیر کبیر ملاقات میکند و ضمناً تقاضا و خواهش می نماید که امیر کبیر تعهد کتبی بسپارد که نسبت بحیات کسیکه رقیب او قلمداد میشد (منظور اعتمادالدوله نوری می باشد) اقدامی نکند. در این حال امیر کبیر می فهمد که اینمرد نه فقط از طرف انگلیسها حمایت می شود بلکه اینطور استنباط می نماید که انگلیسها با او مانند بکنفر تبعه دولت خود معامله میکنند. بالاخره بواسطه اصرار سفیر انگلیس عملی را که از امیر کبیر تقاضا میکردند انجام داد و باکمال تأثیر بکلنل شیل در حالیکه این دستخط را میداد گفت:

شما می خواهید حکم قتل مرا بگیریید. بعداً امیر کبیر قناعت میکند که اعتماد الدوله را بکاشان تبعید نماید.

«وقتی کار جاسوسی میرزا آقاخان بالاگرفت میرزا تقیخان در صدد برآمد که او را مجازات کند و از تهران طرد و تبعید نماید وزیرنظام برادر میرزا آقاخان نوری در باره این تصمیم امیر می نویسد. (... چون بلای ناگهان میرزا تقیخان فراهانی که از جانب حضرت اقدس شاعنشاهی روح العالمین فدا مصدر امور جمهور خلاق بود، با رأی کج و طریقه لج در فکر جان و دور نمودن مابندگان از خانمان افتاد لابد از آن بشس المرید که فعال مایرید بود مکمن انس و استیناس خود نموده، باحالت تباه بآن پناه بردیم و از لوح خاطر خود نقش عافیت ستردیم) (۱)» وزیر مختار انگلیس طی نامه ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰ (به لرد پالمستون راجع بحمايت میرزا آقاخان چنین مینویسد: «بعلت آنکه میرزا آقاخان آدم ناقلا و فتنه انگیزی است امیر نظام از او بدش می آید و هیچ بعید نیست که وقتی بدست آویزی او را توقیف و محبوس و اموالش را ضبط

کند اگرچنین امری اتفاق افتد ضربه سختی بمقام وشهرت سفارت انگلیس درتهران وارد خواهد آمد. در این صورت وظیفه خود خواهم دانست که بحمايت ميرزا آقاخان برخيزم و مانع شوم که نسبت باو رنج وآزاري برسد، در این باره از هيچ اقدامی قصور نخواهم کرد...» (۱)

خلاصه پس از صدور فرمان عزل اميرکبير دوسه روزی در منزل ماند وابدأ بخارج رفت و آمد نمیکرد فقط درروز دوم عزل خود از شاه درخواست میکند که برای یکساعت اورا بپذیرد و باوی مذاکره نماید شاید بتواند رفع سعایت مغرضین و خائنین را بنماید ضمناً خدماتی را که در دوره کوتاه صدارت خود انجام داده به شاه یسار آور شود.

بنابراین پس از صدور فرمان عزل از صدارت، اميرکبير چندنامه بشاه می نویسد و از او درخواست میکند که وی را احضار کرده برای رفع سوء تفاهم مذاکره نماید ولی شاه در بادی امر اجازه نمی دهد.

اینک عیناً رونوشت متن آن نامه های تاریخی را که اصل آن در اداره بیوتات سلطنتی مضبوط است ذیلا ذکر میکند تا بیشتر مورد توجه و اعجاب خوانندگان گرامی واقع گردد:

نامه اميرکبير به ناصرالدین شاه

(۲) قربان خاک پای همایونت شوم در عریضه اول جسارت بعرض کردم که عرض

۱- از همان کتاب صفحه ۲۵۴ و ۲۵۵ از تذکره تاریخی بقلم ميرزا فضل اله وزیر نظام برادر ميرزا آقاخان نوری.

۲- تحصیل اسناد تاریخی این کتاب خالی از اشکال نبوده مخصوصاً دست یافتن با اسناد تاریخی مضبوط در اداره بیوتات سلطنتی که نگارنده لازم دانست با جناب آقای علاء وزیر دربار شاهنشاهی ملاقاتی شود و در اثر ملاقات مذکور منظور خود را بسمع معظم له رسانید، فوراً دستور اکید باداره بیوتات سلطنتی صادر فرمودند که همه گونه تسهیلات برای کسب اطلاعات نگارنده فراهم نمایند به مقام من لم يشکر المخلوق لم يشکر الخالق لازم می داند از این توجه خاصی که جناب آقای علاء بتکمیل این تاریخچه فرموده اند سپاسگذاری و همچن بنوبه از آقای قانع بصیری رئیس اداره بیوتات سلطنتی که ایشان هم خودداری نکرده اند و از تحمل زحمتی که در این راه نموده اند تشکر نماید.

از این عرض ، زحمت بوجود مبارك نیست و البته اگر می دانستم باعث زحمت است جسارت نمی کردم حالا باز هم عرض میکنم که مقصودی از این عرضها ندارم زیرا که این غلام زحمت و ناراحتی شب و روز بر خود قرار دادم که شما اظهار راحتی و خوشوقتی بفرمائید آنهم که نشود وای بر حال این غلام دیگر شما پادشاه و ولی نعمت هستید و قادر بر هر طور سیاستی که در حق این غلام بفرمائید در این صورت معلوم است در اینگونه عرایض حق بجانب غلام نیست امیدوار است که باعث ملالت خاطر همایون نشود زیاده جسارت نوزید باقی الامر همایون مطاع .

ایضاً

قربان خاکپای همایونت شوم دستخطهای همایون را زیارت کردم اینکه خواستم شرفیاب شوم مقصودی نداشتم که شمارا از این اراده و فرمایش عرضهایی بکنم که دلیل پشیمانی باشد زیرا که با عریضه و بی عریضه این غلام از اول نوکری بجمیع احکام و فرمایش و رضای شما طالب بوده و هستم و آنچه خاطر خواه شما بوده و هست بر آن راضی بوده ام زیرا که اگر این غلام جز رضا و فرمایش شما را می خواستم دست از همه عالم بر نمی داشتم و همان بمیل و مرحمت شما دلخوش بوده و هستم حالا هم صریح عرض می کنم که مطیع حکم و رضای شما هستم هر چه حکم شماست همانرا طالب بوده و می باشم برقراری عزل با منصب و بی منصب رعیتی آنچه شما حکم کنید مصلحت خود را در آن می بینم اما باز جسارت می کنم که بنمک بامحك سرکار و خدائی که جمیع عالم درید قدرت اوست هر که اینطور مصلحت خاکپای همایون دیده یقیناً چندان خبر خواهی نکرده اینکه اصرار در شرفیابی حضور شما داشتم و باز دارم و استدعای چند کلمه عرض دارم برای آنست که هرزگی و نمایی و شیطنت اهل این ملک را میشناسم از این رشته که بدست آنها افتاده و دست نمی کشند و طوری خواهند کرد که این کار منظم را که کل دنیا از شدت حسد بمقام پریشانی بر آمدند بالمره خراب و ضایع و همچنین که این غلام را خراب کردند هم این غلام را بالمره خراب و هم جمیع کارهای پخته را خام می نمایند از این مطمئن باشید که ذره ای در این حکم اصرار نخواهم کرد اما اول امیر نظامی معلوم شد که هر چه

اصرار در شرفیابی می‌کنم قبول نمی‌فرمائید زیاده جسارت نورزید باقی .
ایضاً

«قربان خاکپای همایونت شوم خانم (۱) حکم و فرمایش سرکار همایون را رساند
اولا بخدا ، بخدا بولای مرتضی علی که تا جان دارم ذره‌ای از نوکری و رضای شما
دست بر نمی‌دارم و جانم را در رضای شما وقف می‌دانم و اینکه مبادا رفتار ایندو روزه
را خدا نکرده در دل بگیرم العیاذ بالله جمیع عالم را به یک کلمه فرمایش خوش شما
صلح کردم فرموده بودید که مبادا اذیت بمردم برسانم بخدا من نمیدانم کی بد کرده تا
بمقام سؤال یا اذیت برآیم و راضی نیستم بشناسم که کی بد مرا گفته و این غلام اگر
خونی پدرم را یا برادرم را بفرمایند بنمک شما گذشتم و بسر شما گذشتم تا باین حرفها
چه برسد از شرفیابی این غلام گریزان نشوند گریزان شدید زیرا که از اول رضای شما
را خواسته و می‌خواهم همانجا که خانم هست اگر میل دارند ساعتی شرفیاب حضور شما
شوم همه این حرفها تمام می‌شود تفصیل را خانم عرض می‌کند زیاده چه جسارت
نماید باقی .

چاپار برگرداندن یا برنگشتن نقلی نیست این حرفها را برای آن عرض می‌نمایند
که شمارا بسر غیرت بیاورند تا کار خراب شود والا من انشاالله در نوکری طوری راه
نمی‌روم که خدا نکرده برای شما درد دنیا خفت حاصل شود باقی الامر همایون .»

نامه اول ناصرالدین
شاه بامیر کبیر

حیله در شرع محبت بازی خود دادن است
خون خصم خویش را پرویز نامردانه ریخت
(صائب تبریزی)

«جناب امیر نظام بخدا قسم بخدا قسم آنچه می‌نویسم راست و شمارا فوق العاده
دوست دارم خدا جان مرا بگیرد اگر بخوام تازنده‌ام دست از شما بردارم یا اینکه
بخوام بقدر سر سوزنی از حیثیت شما کم بکنم طوری باشما رفتار خواهم کرد که
حتی بکنفرم از موضوع اطلاع پیدا نکند طوری بنظر خواهد رسید که زیادی کار شما
را خسته کرده و حالا دوسه رشته از امور بعهده من قرار گرفته است . تمام فرمانهای
نظامی و کشوری که سابقاً مهر و امضاء میکردید از این بی‌عهد هم بمهر شما خواهد رسید

۱- منظور عزت الدوله میباشد .

تنها تفاوتی که کرده اینست که تاملت کوتاهی مردم ببینند من شخصاً به اموری که مربوط بکار نظام نیست رسیدگی میکنم در کار نظام بهیچ وجه دخالتی نخواهم کرد مگر آنچه شما مصلحت بدانید . مبادا خیال کنید اجازه دهم کسی استدعای بیجائی از من بکند و یا اینکه حقون و مستمری بکسی اعطا کنم یا بگذارم پولی مثل زمان شاه مرحوم بهدر رود حاشا که یکشاهی بیشتر از آنچه مقرر داشتهاید بکسی بدهم و یا آنکه کسی بتواند حرفی بزند» .

نامه دوم ناصرالدین شاه بامیر کبیر «جناب امیر نظام . بخدا قسم امروز خیلی شرمنده بودم که شما را به بینم من چه کنم بخدا ایکاش هرگز پادشاه نبودم و قدرت نداشتم که چنین کاری بکنم، بخدا قسم حالا که مشغول نوشتن این کاغذ هستم گریه میکنم (۱...۱) بخدا، بخدا قلب من آرزوی شما را میکند من شما را دوست دارم اگر باور میکنید و بی انصاف نیستید (یک کلمه خوانده نشده شاید مراد عزت الدوله باشد) آمد و از حرفهای او اینطور فهمیدم که شما بیم دارید که این اوضاع بکجا خواهد انجامید چه کسی میتواند یک لحظه حرفی برضد شما بزند بخدا قسم اگر کسی چه در حضور من و چه در پیش اشخاص دیگر یک کلمه بی احترامی درباره شما بکند پدر سوخته ام اگر او را جلو توپ نگذارم بحق خدا نیتی جز این ندارم که من و شما یکی باشیم و با هم بکارها برسیم بسر خودم اگر شما غمگین باشید بخدا نمیتوانم تحمل غمگینی شمارا بکنم تا وقتی که شما هستید و من زنده ام شمارا ول نخواهم کرد ، سردار و وزیر جنگ خواهید شد و تمام کسانی را که شما گذاشتهاید در مقامشان باقی خواهند بود حتی بقدرتشان نیز افزوده خواهد شد وزیر نظام (مقصود برادر امیر کبیر است) بحکومت عراق خواهد رفت و چراغعلی خان به اصفهان و دیگران همچنان باقی خواهند بود ... (۱)

از این نامه چند مطلب استنباط میشود: ۱ - ممکنست شاه تعهدی بخارجیها کرده که پس از عزل امیر دیگر نباید با او ملاقات کند. ۲ - ناصرالدین شاه تصمیم قطعی خود را در عزل گرفته بود و اگر ملاقاتی دست میداد شاه از تصمیم خود عدول

۱ - امیر کبیر و ایران اسناد وزارت خارجه انگلیس

۳ - این نامه فقط برای اغفال و فریب امیر بوده است زیرا شاه سخت از برکناری امیر وحشت داشته و می ترسیده است و این قسم مکاتبه کرده که او را ساکت نگه دارد و از اینکه همان روزیکه فرمان عزل را صادر کرده شب چهارصد نفر سرباز برای حفاظت اضافه بر گارد خود گمارده است.

بطوریکه واتسن می نویسد : شاه مصمم شد امیر نظام را معزول کند ولی جرأت اظهار کردن نداشت و میبایست قبلاً تهیه دفاع خود را بیند و بعد باین کار اقدام کند ، پس شب ۱۳ نوامبر ۱۸۵۱ چهارصد نفر مستحفظین رکاب را به ارگ دولتی برد و در آنجا جای داد .

۴ - چون شاه تصمیم قطعی خود را دائر به برکناری امیر گرفته بود و اگر ملاقاتی دست میداد در پاسخ امیر دربارهٔ خدماتی که او کرده بود چه میتوانسته جواب بگوید و چه گناهی میتوانسته برای او برشمرد . بقول صائب تبریزی :

عذر زندانی بی جرم چه خواهد گفتن چشم یعقوب چو بر چشم زلیخا افتد؟!
یاری دربارهٔ این دو نامه میتوان بسیار مطلب نوشت، ما بهمین مختصر قناعت میکنیم و بدآوری خوانندگان و اگذار مینمایم مخصوصاً که پس از صدور این دو نامه امیر را از کار برکنار و بکاشان تبعید و سپس فرمان قتل او را صادر مینمایند .

بالاخره ناصرالدین شاه درخواست امیر کبیر را می پذیرد و او را نزدیک غروب آفتاب احضار می نماید . امیر کبیر شروع بصحبت کرده ذکری از خدمات برجسته خویش می نماید و ابتدا حالت شاه را در اولین موقعی که خبر مرگ محمد شاه در تبریز باورسیده بود و حالت اضطرار شدیدی داشت و تدابیری که امیر کبیر برای برطرف کردن آنحالت اتخاذ کرده بود یاد آورد می گردد .

حتی ضریحاً بشاه میگوید که اگر اقدامات مجدانه من نبود شاه برای مخارج قشونی که در رکابش بتهران باید بیابند پول باندازه کافی نداشت و من باعتبار شخصی خود مقداری از مردم وام گرفتم و مخارج قشون را هرطوری بود تهیه کردم تا اینکه شاه را در تهران بتخت نشاندیم و از انجام هرگونه خدمتی مضایقه نکردم، سپس بطور فهرست مانند کلیه خدماتی را که انجام داده بود متذکر میگردد .

اما افسوس که نه تنها در این ملاقات موفق نگردید که سوء تفاهسات وارده را مرتفع نماید بلکه بر سوء تفاهم شاه افزوده شد و در صدد انتقام و کینه جوئی برآمد. نخست تعهد نامه‌ای که قبلا فقرات و مواد آن نوشته شده بود نزد امیر کبیر فرستاده میشود که در مقابل جواب هر يك از مواد التزام نامه رانوشته ارسال دارد. امیر کبیر ناچار جواب هر يك از موادی را که از او خواسته بودند بشرحی که رونوشت آن ذیلا ذکر میشود نوشته برای شاه میفرستد (اصل این التزام نامه فعلا در خزانه اسناد سلطنتی موجود و رونوشت آن در وزارت خارجه مضبوط است).

متن جواب تعهد نامه

هو

اینتفلام از روز اول خود را ادنانو کر قبله عالم روحنا فداه می دانم و هیچ عزتی در دنیا برای خود نمیدانم مگر بعد از فضل خدا بحکم و مرحمت پادشاه عالم پناه روحنا فداه و ملتزم هستم که از قرار فرمایش سرکار همایون اطاعت حکم همایون را در کمال رضا انشاء الله تعالی.

*** (۱)

این غلام بمنصب و لقب امیر نظامی کمال شکرگزاری دارد. معلوم است که این غلام خوب و بد همه را مقدر آسمانی و بسته بحکم همایون میدانم و از احدی در دل خیالی نکرده و ندارم و بنوکرهای پادشاهی نیز بعداوت رفتاری نخواهم کرد.

۱- منظور از این علامت «***» جملاتی است که شاه به امیر کبیر نوشته و جواب آنرا خواسته است که متأسفانه به دست نیامده است زیرا که مدت مطالعه آنهمه اسناد کتابخانه سلطنتی که در چندین صندوق لوله کرده ریخته شده حدود ۲۰ روز بیشتر نبود ظرف این فرصت هم موفق نشدم که تمام آن اسناد را مطالعه تا متن سؤال تعهدنامه را بدست آورم.

اعتمادالدوله و مستوفى الممالك معلوم است باحکم همایون در همه محاسبات باید مداخله داشته و هروقت احضار بحضور برای حساب میشوند این بنده هم همراه شرفیاب خاکپای همایون میشود .

این غلام در این دولت ابد مدت هرگز اختیاری در عزل و نصب نداشته و بعد از این هم استدعای همچنین اختیاری نخواهم کرد آشکار است که این قدرت محض ذات همایون است .

این غلام ابداً در کار دول خارجه تحریراً و تقریراً مداخله نخواهم کرد و باید جمیع نوشتجات و سرکار آنها با وزیر دول خارجه باشد و این غلام را ابداً رجوعی نیست و همه باید بعرض خاکپای همایون بتوسط او برسد .

هر که را شاهنشاه روحنا فداء بحکومتی مأمور فرمایند یا منصب بنوکرهای قدیم یا جدید یا ازدیاد مواجب و مرحمتی فرمایند این غلام را عرضی و جسارتی نخواهد بود .

در امورات شهر تهران این بنده را مداخله نیست و بدیهی است باید همه بخاکپای همایون عرض شود و حکم همایون صادر شود .
و باید انشاءالله مردم عرایض خود را بیواسطه خاکپای همایون عرض نمایند .

این غلام را ابداً تکلیف کرنش سابقاً ب مردم نبوده و حالا هم چنین تکلیف و خواهشی نخواهد بود .

این غلام انشاءالله فحش و نالایق بکسی نخواهد گفت و مردم را ابدآ از خود معلوم است حکم و قابلیتى ندارم بترسانم ترس و واهمه مردم باید باسیاست پادشاه روحنا فداه باشد .

خدا و پیغمبر خدا شاهد است که دستخط همایون را مثل وحی منزل دانسته و از آداب نوکری که تعجیل جواب و زیارت را باشد کوتاهی نخواهم کرد .

معلوم است باید جمیع حکام مطالب و نظم ولایت را با چاپارخاکپای همایون عرض نمایند .

بشرط حیات بانجام رساند و معلوم است این غلام حدآن را ندارم که تخلف از حکم نمایم تحریر آ فی شهر محرم ۱۲۶۷ (۱)

سپهر می نویسد : « که میرزا آقاخان پس از آنکه آن تقصیرنامه را بامیرکبیر ارائه داد او را بامضای آن واداشت و از او اعتراف گرفت و بگفته او « این بزرگ خدمتی بوده که اعتمادالدوله تقدیم کرد تا اهالی دول خارجه گمان نکنند که ملك الملوك عجم هرگز ستم آغازد و چاکری را بی موجبی از محل خویش ساقط سازد .

میزان وحشت و ترسی را که میرزا آقاخان نوری از میرزا تقیخان داشته از این التزام نامه بخوبی معلوم میشود و روی همین ترس و وحشت است که پس از تبعید امیر بکاشان اول حرفی که میرزا آقاخان بمحارم خود گفته است این جمله است ! « تا میرزا تقیخان زنده است من نمیتوانم قلمدان او را در جیبم بگذارم . (۲) »

۱ - چنانکه در این التزام نامه مشاهده میشود گویا از شدت پریشانی حواس امیرکبیر تاریخ سنه را یکسال اشتباه گذاشته است چه سال عزل سنه ۱۲۶۸ بوده و در این نامه ۱۲۶۷ گذاشته شده است . از سایر عبارات دیگر آنهم برمیآید که امیرکبیر در موقع نوشتن این سطور مضطرب و پریشان احوال بوده است .

۲ - این جمله از خاطرات نایب الوزاره نقل شده است .

و چند روز بعد میرزا آقاخان بشاه شکایت کرده که میرزا تقیخان از حدود التزامی که سپرده تجاوز کرده است. میرزا تقیخان بعد از سلام عید تولد شاه (ششم صفر) عریضه ذیل را نوشته است :

درباب عرض جناب صدراعظم بنمک پادشاه همین است که فرمایش شده این جان نثار کاری بی اذن ایشان نکرده اما منسوبان ایشان وساطت مردم را زیاد میکنند مردمان بی سروپارا بارشوه میخواهند صاحب منصب کنند چنانچه يك دونفر را برقرار کرده و از ترس این جان نثار تمکین نموده و حکم داده سلطانی را از فوج دماوند اخراج کرده اند و یکی از کسان خودشان را در جای او نصب کرده از لاعلاجی حرف نزد دیروز در سلام بنظر مبارک رسید که عباسقلی خان سرتیپ بالادست مصطفی قلیخان میرپنجه ایستاد محمد یوسف خان که دیروز سرتیپ شد بالادست ابوالفتح خان سرتیپ پانزده ساله ایستاد و این غلام نمیتواند نظم دهد بی نظم هم کار از پیش نمیرود میرزا فضل اله وزیر نظام (۱) هفتصد تومان از ابوطالب خان شقاقی گرفته و حکم سرهنگی بجناب صدراعظم هم نوشته که رحمت اله خان نباید سرهنگ فوج ۱۶ باشد و قطعاً تقویت (۲) در کار رحمت اله خان نخواهد کرد فرمان دیروز صادر شد باید باطل شود و همه مردم باین خیالات خواهند افتاد این درد غلام را میکشد که مردم بگویند آن نظم میرزا تقیخان گذشت مرگ را بر خود گوارتر از این حرف میدانند بجناب صدراعظم در کمال کوچکی راه میرود امر امر جهان مطاع است، (۳) انبوخته ۱۰۸ - ۱۶۱

۱ - میرزا فضل الله وزیر نظام برادر میرزا آقاخان و محمد یوسف خان سرتیپ برادرزاده میرزا آقاخان. ۲ - سیاستگران دوره قاجار صفحه ۴ . ۳ - شادروان اقبال آشتیانی در شرح حال امیرکبیر چنین می نویسد : « در فرمان شاه خطاب بامیر چنین مرقوم بوده : که فردا صبح بدربار حاضر شود و در سلام عام در مقام امیر نظامی بایستد اما امیر زیربار قبول این تنزل مقام نرفت و فردا صبح از خانه خود بیرون نیامد» نامه بالا خلاف نوشته مرحوم عباس اقبال را ثابت میکند و امیر در سلام شرکت کرده و حتی مقام امیر نظامی را هم قبول کرده تا بهانه بدست مخالفین ندهد و حتی ایرادات اصولی هم در طرز برگذاری سلام گرفته و بشاه صریحاً نوشته است . شاید مرحوم اقبال این نامه را ندیده است و پیش خود تصور کرده که امیر در سلام شرکت نکرده است .

شیوه عاشق کشی از خروان زینده نیست
بی تکلف حيله پرویز ناهردانه بود
(صاب تبریزی)

دروغ پردازی ناصرالدین شاه از این نامه معلوم میشود که امیر شغل رسیدگی بامور نظام و لشگری را قبول نموده و برتق و فتق آن هم پرداخته است .

تبعید امیر کبیر به کاشان

روز بعد از آخرین ملاقات از طرف ناصرالدین شاه ظاهراً (در حقیقت برای فریب دادن) فرمان انتصاب حکومت کاشان را برای امیر کبیر صادر میکنند و تأکید مینمایند که هر چه زودتر بمحل مأموریت خویش روانه گردد .

ولی امیر کبیر که سابقه صدراعظم کشی را در خانواده قاجار بچشم خود مشاهده کرده بود (مانند قتل قائم مقام فراهانی بسال ۱۲۵۱ هجری قمری بامر محمدشاه قاجار) از این رو چند روزی مسافرت را بتعویق انداخت تا شاید وساللی فراهم نماید که شاه از خدمات برجسته و سوابقی که در بین بوده یاد آورده از کرده پشیمان گردد .

اما افسوس که منافقین و سعایت کنندگان وقت و بیوقت برای از بین بردن امیر کبیر با شاه مذاکره و تحریکاتی میکردند که شاه جوان (سن شاه در این موقع در حدود ۱۹ سال بوده است) امیر کبیر را عنفاً بطرف کاشان روانه نماید .

خالنین و سعایت کنندگان برای اجرای منظور و رسیدن به مقصود خویش یعنی از بین بردن امیر کبیر جداً میکوشیدند و بشاه کم تجربه چنین وانمود و خاطر نشان میکردند که میرزا تقیخان در اجرای امر ملوکانه تعلل میورزد و تمر دراپیشه قرارداد است، چه با این ترتیب بخوبی معلوم است که سر از اطاعت پادشاه پیچیده نمیبخواهد بکاشان برود تا بالاخره در اثر این سنخ مذاکرات و سخن چینیها شاه را وادار میکنند که بهکنفر افسر موسوم به جلیلخان جلیلونند و دوستان نافر سواره نظام امر کنند که امیر کبیر را اجباراً از تهران برده به کاشان انتقال دهند .

لذا فرمانی که رونوشت آن ذیلا ذکر میشود از طرف ناصرالدین شاه در مورد چگونگی حرکت و طرز مسافرت و نگاهداری و حفاظت امیر کبیر صادر گردید و بمأمورین ابلاغ شد که طبق آن با میرزا تقیخان رفتار نمایند .

دین حکم

حکم محکم سرکار اقدس همایون شاهنشاهی روحی فداه است که تخلف

نورزند .

درباب محافظت نواب علیه شاهزاده خانم و میرزا تقیخان و میرزا احمدخان و والده میرزا تقیخان همه اوقات مستحفظین با ادب و احترام حرکت کنند هرگاه احدی از اینها فرار نمایند مستحفظین را سیاست بلیغ خواهند فرمود و باید قراولان ابدأ داخل اندرون میان عیال نشوند و از پشت بامها نگاه بطرف اندرون نکنند. الا هرچه دقت دارند در محافظت بکنند جایز است اولاً داخل اندرون نشوند و درین راه هرگاه مکانی باشد که کالسکه عبور نکند مضایقه نیست یک اسب کم دو آرام با پراق طلا وزین و برگ خوب بدون طپانچه و شمشیر و آلات حرب سوار بشوند هرگاه طبیعی لازم باشد برای معالجه هر کدام را خودشان بخواهند حاضر سازند. و چنانچه میلشان به تفریح باشد پیاده مرخص هستند میان باغ یا صحرا تفنگ دار قراول سرباز یوزباشی در کمال احترام همراه باشند و همچنین هر وقت میل نمودند از اینقرار رفتار دارند و بعد از ورود کاشان از نایب خدمتکار و نوکر از قبیل پیشخدمت و فراش و صندوقدار و ناظر و قهوهچی و آبدار و ساربان و قاطرچی از این بابت سان دیده همه جهات زیاده از صد نفر نباشد هرگاه خدای نخواستہ ناخوشی عام مثل وبا و غیره اتفاق افتاد و ساه مستحفظین اخبار خود را بعرض رسانده هر چه حکم شود از آنقرار رفتار شود پس از ورود در کاشان از جمیع عملجات و خدمتگذاران که سان دیدند التزام بگیرند که هرگاه باحدی از آحاد کاغذ یا سفارشی یا پهناسی از جانب شاهزاده و میرزا تقیخان برسد مورد مؤاخذه دیوان اعلی باشند و مآذون میباشند که آنشخص را حبس نمایند. حمام هر اوقات بخواهند بروند میان باغ فون حمام هست با اطلاع حضرات یوزباشیها و قراول بروند و باید سرکار نواب علیه شاهزاده و میرزا تقیخان و میرزا احمدخان باحدی کاغذ ننویسند بجز اینکه هرگاه مطلبی داشته باشند بخدمت جناب صدر اعظم بنویسند و یوزباشیان بتوسط چاهار روانه دارند والا نباید باحدی کاغذ بنویسند . و



میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراہانی کہ بدستور محمد شاہ مقتول گردید

نوکر و خدمتکار را برای شهرتین و بازار رفتن ابدأ ممانعت ننمایند و اما شبها از نوکرها نباید متفرق باشند و بمنزل خودشان باشند و ابدأ در اندرون و متصل باندرون نوکرها شبها نباشند الا خواهجهها و خانه شاگردها که شبها بجهت خدمت باشند مجدداً التزام از نوکرها بگیرند که در راه هستند و باتفاق میروند مثل نوکر متوقف کاشان حرکت نمایند اسباب اسلحه نباید احدی از نوکرها در بین راه و توقف کاشان در دست داشته باشند آنچه اصلحه (۱) دارند کلاراباز نمایند آنچه اسب سواری بدو داشته باشند در حال جل و نمیدیکه مهتر باشد نه خودشان و نه نوکرهاشان سوار نشوند (۲).

باملاحظه این حکم معلوم میشود که دستگاه سلطنت و صدراعظم تا چه اندازه از امیر وحشت داشته که حتی در شهر دور افتاده کاشان هم از ترس امیر خواب و آرام نداشته اند!

(چه خوب گفته صائب تبریزی)

ز شیرین کاری فرهاد بسی آرام شد شیرین

خوشکاری که سازد تلخ خواب کارفرما را

امیر کبیر تدبیر چنین روزی را کرده بود

میرزا جعفر حقایق نگار نویسنده تاریخ قاجاریه گوید که یکی از سادات تبریز که در زمان توقف امیر کبیر در آذربایجان با او آشنائی زیاد داشته و مسمی بمیرزا هاشم آقا بوده در موقع ترقی امیر کبیر با او بتهران آمده بود و از وی کمال احترام را دیده همیشه معاشر و ندیم میرزا تقیخان و بعد از عزل امیر کبیر او را مأمور بتوقف در کرمانشاه کرده بودند (۳)، نقل میکند که شخصی بجهت فقیر حکایت کرد که در کرمانشاهان میرزا هاشم آقا را دیدن کردم و بعد از آنکه لختی مذاکره امیر کبیر و امور او را کردم میرزا هاشم آقا حکایت کرد که: شبی در تبریز وارد بر امیر شدم دیدم مستغرق خیال است و چوبی در دست دارد گاهی نقشی بر زمین میکشد و گاهی نگاه میدارد اصلاً ملتفت حال من نشد و من از حالات او مطلع بودم، در نزدیکی او ساکت نشستم

۱- این کلمه در متن حکم بهمین صورت نوشته شده است.

۲- اصل این حکم در اداره بیوتات سلطنتی در دفتر مخصوصی ثبت است.

۳- یعنی تبعید شده بود.

ولب از تکلم فرو بستم، زیاده از چهار ساعت نشستم، امیر کبیر دو دفعه قهوه خواست و پیشخدمت آنقدر ایستاد که نزدیک بود از پای بیفتد امیر ابداً باو نگاه نکرد و نگرفت، من قهوه را گرفتم و پیشخدمت رفت دیگر تکلمی ننمود. بالاخره من بتنگ آمدیم گفتم: ای وزیر این چه حالست که انتها ندارد اگر آمدن من بیموقع بود من خواهم رفت. امیر سر بالا کرد و چوب را از دست انداخته گفت: «افسوس که بدجالی عنوان کلام کردی کاش زودتر یا دیرتر تکلم کرده بودی که رشته خیال و تدبیرم را بدجالی از دست بدادی باری **یَعْلَ اللهُ مَا يَشَاءُ** و مشغول صحبت شد. من اصرار کردم که در چه خیال بودید که اینهمه افسوس خوردید؟ گفت: در عالم خیال ارتقاء مدارج سروری و ارتفاع معارج برتری خود بودم و اندیشه فوت محمد شاه و سلطنت ولیعهد و اغتشاش امر حاج میرزا آقاسی را کردم و تدبیر پیشکاری خود را نمودم. . . بالجمله واقعات وارده بر او و تدبیر انتظام امور و استقلال دولت ایران را تقریر کرده و آنچه بعداً اتفاق افتاد اغلب را پیش بینی و بیان نمود. معاینه بهمان طوریکه واقع شد و بودم و بودی و دیدم و دیدی تا رسید باینکه: بواسطه بستن دست ارباب طمع و مداخله ندادن مردم لثیم را بر امور سلطنت جمعی بنای سعایت بنهند و احکامی که از پادشاه بدون خیال من صادر میشود و مصلحت دولت نیست و من آنها را بتعمیق می اندازم یا بدلائل در خلوت از صرافتش می اندازم یا بواسطه اطمینان امضاء نمیدارم. عده ای بعضی اباطیل و اکاذیب برهم بافته رأی پادشاه را منحرف و پیش از اینکه در این خصوص باخودم جواب و سؤالی بشود حکم عزل مرا صادر نمایند و در این خیال بودم که چگونه رأی پادشاه را منحرف از این حال سازم و او را باخود بر سر رضا آورم که مرا از خیال انداختی و نگذاشتی تا تقدیر چه باشد.

من از بابت علیرخواهی گفتم: این خیالات شما جمعاً بقانون عقل و تدبیر است ولی خیلی دور مینماید. حالا شما جمیع این خیالات را با تقدیر وفق دهید و راست آورید اگر کار بآنجا کشید شما که از کمال فتوت و حسن عهد مرا در هر حال از خود جدا نخواهید داشت، اگر زنده و در آنروز در خدمت شما باشم تدبیر آنروز را بمهده من گذارید امیر ساکت ماند و گذشت و بودم و دیدم آنچه را در آنشب گفته بود واقع

شد و من اصلاً متذکر حرفهای آنشب نبودم تا روزیکه با او نشسته بودم و مذاکره این مطلب را میکرد که بعضی از معاندین خاطر پادشاه را از من رنجانیده‌اند و باید تدبیری کرد. در این حال دستخطی بدست او دادند و خوانده بدست من داد دیدم حکم عزل او را از شخص اول صدارت عظمی و باقی بودن بامارت نظام است بحدی پریشان شدم که مبهوت ماندم، بعد امیر روی با من کرده گفت: حکایت آنشب را بخاطر داری که تعهد این وقت را بر ذمه گرفتی؟

من خود از شدت حیرت مبهوت بودم و جواب نتوانستم - گفت اندیشه بخود راه مده که تقدیر چنین بود و گرنه در همان شب یا بعد از آن خود تدبیر این روز را کرده بودم حال هم آنچه خدا خواسته میشود ولی من مستوجب عزل بلکه مستحق قتلم زیرا که خواستم برخلاف حکم حضرت رسول که بملك خسرو پرویز نفرین کرده این ملك را معمور و ملكش را عزیز گردانم.

روزنامه وقایع اتفاقیه (همان روزنامه‌ای که امیر آنرا
خبر رسمی عزل
 تأسیس کرده بود) در شماره ۲۴ مورخ ۵ شنبه ۲۶ محرم
امیر کبیر
 ۱۲۶۸ خبر عزل امیر را چنین درج کرده است:

سرکار اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی باقتضای رأی جهان آرای ملوکانه صلاح و صرفه ملك و دولت و خیر و ثواب امور سلطنت را در این معنی ملاحظه فرمودند که میرزا تقیخان را از پیش‌کاری دربار همایون و مداخله در امور داخله و خارجه و منصب امارت نظام و لقب اتابکی و غیره ذلك و کل اشغال و مناصبی که باو محول بود بکلی خلع و معزول فرمایند.

پس از تبعید امیر بکاشان طبق معمول دربار قاجار
ضبط اموال
 بنا به امر ناصرالدین‌شاه بمنزل او ریختند و آنچه بود تصرف
امیر کبیر
 کردند، ضمن ضبط اموال کلیه نوشتجات او را نیز بردند،
 قسمتی از این نوشتجات برمز بود که مفتاح آن بدست نیامد و هیچکس از مفاد آن
 نتوانست آگاه شود. بالاخره یکنفر توانست آنها را کشف نماید، معلوم شد تمام آن
 رموزات نامه‌ها و دستورهائی بود که امیر کبیر برای مهاراجه‌ها و اشخاص مؤثر هند جهت

برانگیختن و قیام علیه انگلیس‌ها بوده است، بطوریکه پس از چندی یعنی بعد از قتل امیر کبیر قیام‌هایی علیه انگلیس‌ها بوقوع پیوسته و بسیاری از اتباع و سپاهیان انگلیس کشته شدند و رو به مرگته برای انگلیس بسیار گران تمام شد.

نهایت، دوگوبینو در مورد عزل امیر کبیر بهمان ژنرال اطریشی چنین مینویسد: «... سفارت انگلیس در قضیه دخالت کرد و کلنل شیل (وزیر مختار انگلیس) بحضور شاه باریافت و پس از گفت و شنید طولانی از شاه اجازه گرفت که امیر نظام فقط از مشاغل عالیّه خود معزول و به سمت حکومت کاشان فرستاده شود.»

در ضمن این اقدامات که بعمل می‌آمد «پرنس دولگوروکی» وزیر مختار روس خواست از مداخله در این کار کفایتی بخرج دهد و با امیر کبیر رسانید که او را پناه خواهد داد بدون هیچ شکمی امیر نظام (منظور میرزا تقیخان میباشد) در این موقع چنان سرگردان و دستخوش خیالات سهمگین شده بود که دیگر نمیتوانست چیزی را باخونسردی تلقی نماید و همینکه خبر بازگشت ناگهانی مردی را که بکاشان تبعید کرده بود (منظور اعتمادالدوله نوری میباشد) شنید با طیب خاطر بگفتار و پیغام پرنس دولگوروکی توجه نموده و پیشنهاد او را پذیرفته با عجله بسفارت روس رفت (۱) در آنجا از طرف اعضای سفارت با لباس رسمی پذیرائی شد؟ قزاقان بصورت گارد احترام صف کشیدند و این تشریفات خیلی باشکوه انجام گرفت. در این اثنا که تعارفات پر آب و تاب رد و بدل میشد يك پیامی از طرف ناصرالدین شاه رسید که در آن بطور اکید خاطر نشان شده بود در صورتیکه پرنس دولگوروکی بخود اجازه نگاهداری امیر را بدهد احترام سفارتخانه رعایت نشده و خود مسئول آن خواهد بود. پرنس دولگوروکی پس از تقدیم مراتب معذرت از امیر کبیر خواهش نمود که سفارت امپراطوری را در معرض خطری قرار ندهد که راجع بآن پیش‌بینی نشده و بیرون برود.

۱ - در اینجا کنت دوگینو دچار اشتباه شده است زیرا چنانچه از مراسله شاه هم برمیآید همه نوشته‌اند ابدأ بسفارت نرفته شاید از طرف سفارت چند نفر سر باز اطراف منزل امیر کبیر گماشته شده باشند و این امر هم بر حسب تقاضای امیر کبیر نبوده بلکه بنا بر تصمیم وزیر مختار روسیه بوده است.

شاه از این پیروزی (منظور بیرون آمدن امیر کبیر از سفارت روس) گوئی دل خورد را
خشنود ساخت و امر کرد که امیر نظام نه تنها بدان ترتیبی که با انگلیس ها مذاکره کرده
بود بکاشان برود بلکه بیباغ فین رفته در آنجا تحت نظر بماند ... »

چیزی که بیشتر بر نگرانی های امیر کبیر می افزود این بود که ناصرالدین شاه
بخواهر خود (عزت الدوله) امر کرده بود که در این مسافرت باشوهر خود امیر کبیر
مسافرت ننماید و بملازمان خویش هم دستور داده بود که از رفتن همراه شوهرش ممانعت
بعمل آورند .

ولی شاهزاده خانم در مقابل چنین امری سخت ایستادگی کرده گفت علاوه بر
اینکه این دستور برخلاف احکام دینی است با میل شخصی منهم منافات دارد لذا
پافشاری زیادی کرد که با امیر کبیر همراه برود و بالاخره در این سفر هولناک با دو دختری
که از او داشت همراه شد (مادر امیر کبیر که چندی قبل از این تاریخ از تبریز بتهران آمده
بود در این قافله تبعیدی بوده است . پسر امیر کبیر میرزا احمد خان که از عیال اول
او بوده نیز همراه بوده است)

امیر کبیر این قضیه را دلیل سوء قصدی نسبت بخود دانسته بر تشویش و
اضطراب درونی او می افزود معینا با تمام اموال منقول خود و گماشتگان و خانواده اش
اجباراً بطرف کاشان حرکت کرد .

خدا حافظی

وقتی که قرار شد امیر را از تهران حرکت دهند مهدعلیا آمد منزل عزت الدوله
که با او وداع کند همین که عزت الدوله را بوسید برای حفظ ظاهر هم بطرف امیر رفت
که او را هم ببوسد امیر خودش را کنار کشیده و گفت : « من هیچوقت عادت ندارم
با جنده رو بوسی کنم » (۱)

بدستور میرزا آقاخان چهارروز بعد از برکناری امیر کبیر این ابلاغیه صادر

گردیده است .

نقل از روزنامه وقایع اتفاقیه همان روزنامه ای که امیر کبیر تأسیس کرده بود

بتاریخ دوشنبه بیست و سوم شهر ربیع الاول مطابق تنگوزئیل ۱۲۶۸

واخبار داخله ممالک محروسه پادشاهی

سابقاً نوکر ورعیت ایران بواسطه سوء خلق و بدزبانی و بی حرمتی میرزا تقیخان در کمال دلسردی راه میرفتند چون بقدر امکان از حق نوکر کم میکرد و بطریق بدعت بر رعیت می افزود و نزدیک بآن شده بود که اهل ایران از دولت خود مأیوس شوند و کار بجائی رسیده که اگر اعلیحضرت پادشاهی درباره کسی بذل مرحمت میفرمودند میرزا تقیخان بتدریج برای آن شخص بهانه جوئی میکرد و در مقام آزار او بر می آمد اما از روزیکه اعلیحضرت قدر قدرت پادشاهی باقتضای مصلحت و حکمت دولت و ملاحظه حال نوکر ورعیت جناب جلالتمآب قواماً للدوله السنیه نظاماً للشوکه البهبه اعتمادالدوله العلیه صدراعظم را بانتظام مهام دولت فرموده از جمیع نوکر و رعیت از حسن سلوک و رفتار ایشان راضی و خشنود هستند و اعیان و اشراف در خانه و ولایات ایران نفرین فر و دسته دسته در کمال امیدواری و خوشحالی بحضور همایون پادشاهی میروند و بهر که بذل مرحمتی از جانب اعلیحضرت شاهنشاهی میشود جناب جلالتمآب صدراعظم ده برابر آن بآن شخص لطف و مهربانی میکنند و مردم را بخدمت پادشاه ترغیب میکنند و خدمت و قابلیت مردم را در پیشگاه حضور اقدس همایون پادشاهی تعریف و توصیف مینمایند .

کسانیکه بامیرزا تقیخان حساب و معامله داشتند بجهت تفریح حساب خودشان به اجازه و نوشته مرخصی اولیای دولت علیه روانه فین شده بودند از قراریکه آن آدمها مذکور داشتند و خود میرزا تقیخان هم کاغذ بخط خودش نوشته بود این روزها بشدت ناخوش غلامی از غلامان عالیجاه جلیلخان یوزباشی هم که شب یکشنبه نوزدهم این ماه از فین وارد دارالخلافه شد مذکور داشت که احوال خوشی ندارد صورت و پایش تازانو ورم کرده است . موافق این اخبار چنان معلوم میشود که خیلی ناخوش باشد و میگویند از زیادی جبن که دارد قبول دوا هم نمی کند و هیچ طبیبی را بر خود راه نمیدهد .

وجود شخص میرزا آقاخان باتمام روحیات زشت و ردائل اخلاقی از بدجنسی

و دروغگوئی و لافزنی و دنائت طبع در این اعلامیه مثل آینه منعکس است .

نزدیکی سفارت روس و منزل امیر کبیر

ماجرای سربازان روسی اطراف خانه امیر کبیر
قبلا باید متذکر شد که پس از هجوم مردم بسفارت روس در باغ ایلچی (انتهای بازار عباس آباد) و کشته شدن گریبایدوف سفیر روسیه و اعضاء آن در زمان فتحعلیشاه، دولت ایران از نظر احتیاط و امنیت سفارت روس و اعضاء آن محل سفارت را بمحوطه ارگک سلطنتی کوچه اعتمادالسلطنه انتقال دادند خانه امیر کبیر هم در محل فعلی قسمتی از وزارت صنایع و معادن یا قسمتی از کاخ دادگستری فعلی بوده که تا محل سفارت حدود دویست متر فاصله داشته است. هنگامیکه فرمان عزل امیر صادر میشود چند نفر سرباز روسی اطراف خانه امیر کبیر آمده و رفت و آمد و خودنمایی کرده اند، بدون آنکه دخالت و یا مأموریتی انجام دهند بنام اینکه برای حفظ جان امیر کبیر آمده اند. این مانور سیاسی مجموعاً بیش از چهار، پنج ساعت طول نکشیده سربازان سفارت مراجعت نموده اند.

پناهنده شدن وزیر نظام سفارت انگلیس

همین که فرمان عزل امیر کبیر از تمام مقامات صادر گردید و معلوم بود که مفضوب واقع شده است وزیر نظام برادر کوچکتر امیر کبیر که بعاقبت این ماجرا نگریست و تأمل کرد از وحشت و نگرانی سفارت انگلیس رفته پناهنده شد. باید متوجه بود که وحشت و ترس امیر نظام تا اندازه ای بی دلیل نبوده است چه سابقه تاریخی مفضوب واقع شدن صدور اعظم را در نظر داشته که هارون الرشید خلیفه عباسی پس از برکناری یحیی برمکی چطور یحیی برمکی و تمام کسان و نزدیکان او را به بدترین و فجیع ترین وضعی نابود کرد و تمام دارائی و اموالش را ضبط نموده است یا سلطان ملك شاه با خواجه نظام الملك صدر اعظم با تدبیر خود چه معاملتی نمود (۱) از همه نزدیکتر

۱- یکی از شعرا درباره برکناری خواجه نظام الملك گفته است:

رفت دريك مه بفر دوس برین دستور پیر

شاه برنا از بی او رفت در ماه دگر

کرد آخر قهر یزدان هجرت سلطان آشکار

هجرت سلطانی بین و قهر یزدانی نگر

فتحعلیشاه چگونه حاجی ابراهیم کلانتر صدراعظم مقتدر و تمام کسان و بستگانش را که بسن بلوغ رسیده بودند و در تمام نقاط کشور مصدر کار بودند در يك روز معین دستگیر نخست قطعانی از بدن حاجی ابراهیم را بریده سپس زنده او را در ديك آب جوش گذاشتند و تمام کسانش را نیز اعدام نمودند و این فجایع زبانزد خاص و عام بود نیز سرنوشت میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی را خود شاهد بوده که چطور برای سلطنت رساندن محمد شاه فداکاری نموده و چگونه بفرمان همان محمد شاه بفتحیترین وضعی بقتل رسیده و تمام دارائی او را ضبط و کسانش را گرفتار کرده اند. بنابراین هر کس بوزیر نظام میرسیده او را میترسانیده که در انتظار سرنوشت خطرناکی باشد و او هم از ترس و بیم جان خود ناچار به پناهنده شدن دانسته است.

باید متوجه بود که در آن موقع شهر تهران خیلی کوچک و جمعیت آن حتی به صد هزار نفر هم نمیرسیده پرواضح است در چنین شهر کوچکی خبر مغضوب واقع شدن امیر کبیر و پناهنده شدن برادرش وزیر نظام بلافاصله در تمام شهر منتشر گردید و فوراً بگوش امیر کبیر میرسد.

امیر کبیر از پناهنده شدن برادرش فوق العاده ناراحت شد و مرگ خود و برادرش را بر چنین زندگی ننگ آور ترجیح داده فوراً کسانی را از طرف خود بسفارت انگلیس نزد برادرش میفرستد که بهر زبانی شده و بهر قیمت باشد او را از تحصن سفارت و پناهندگی خارج نماید. بلافاصله پس از دریافت خبر پناهندگی برادرش و بیرون آوردن او از سفارت انگلیس نامه های زیر را بناصرالدین شاه می نویسد:

نامه امیر کبیر بناصرالدین شاه

قربان خاکپای همایونت شوم جسارت است اما چو آید بموتی توانش کشید
چو برگشت زنجیرها بگسلد باری معلوم است مقدر آسمانی در تمامی این غلام است
زیرا: ز منجنیق فلك سنگ فتنه میبارد. حالا در این کلبه خراب نشسته بودم دیدم
خبر آوردند که وزیر نظام را شدت و یل گوئی مردم و جبن واداشت کرده زحمت
کشیده بخانه وزیر مختار انگلیس رفته دونفر آدم معتبر خود آقاهاشم و عبدالحسین

را فرستادم بهر زبان که بتصور آید بر این مرد خوانده شد و اهمه نگذاشت تا حالا بیاید اول خواستم که بعرض خاکپای همایون نرسد بلکه تا صبح هر طور هست او را بیرون آورم اما از زبان بدگو که خانه من بیچاره را خراب کرده اندیشه کرده آن فرمایش صبحی دستخط همایون هم مزید و اهمه این غلام شده که یقین خواهند فرمود که خود این غلام بی‌خبر نیست لابد با کمال روسپاهی جسارت بعرض میشود که اولاً از خدا مرگ میخواهم که این روزهای زیادتی را نبینم ثالثاً الحکم لله بقضای آسمانی و حکم پادشاهی حاضر الامر همایون مطاع.

دو دقیقه بعد از ارسال نامه بالا کسان امیر موفق میشوند که وزیر نظام را از خانه وزیر مختار انگلیس بیرون بیاورند و امیر این نامه را مجدداً بشاه می‌نویسد:

نامه دوم امیر کبیر بشاه

«قربان خاکپای همایونت شوم اگر چه از واهمه و ترس دو دقیقه بیشتر عریضه عرض کردم که وزیر نظام از واهمه مرتکب کاری شده حالا با آقا هاشم آمد پرسیدم چرا چنین کاری کردی گفت در راه بخانه خودم میرفتم دیدم در راه مردم حرف و بل می‌گویند و اهمه کردم حالا خاطر جمع شدم.»

پاتوجه بمطالب فوق‌الذکر و مخاطراتی که متصور بوده معهداً امیر کبیر هیچ‌گاه حاضر نبوده که در تحت حمایت سفارت روسیه قرار گیرد و از وزیر مختار بخواهد که او را تحت حفاظت خود قرار دهد.

امیر کبیر که در بلوای مردم ارزنة الروم که حتی جان خود و کسانش در خطر بوده موقتاً هم لباس ایرانی را از تن خارج و لباس مردم عثمانی را دربر نکرده و گفته است که: «نعوذ بالله بدون لباس ایرانی بی‌بشت حاودان هم نخواهم رفت چطور ممکنست که تحت حمایت بیگانه قرار بگیرد.»

بهر حال در ماجرای سربازان روسی بدرخانه امیر کبیر دست‌های مرموزی در کار بوده که بحیثیت امیر لطمه وارد آورند و از نظر دشمنان امیر هم بخیال خود خوب بمقصود رسیده‌اند.



عکسهای امیر کبیر

هنوز از میرزا تقیخان امیر کبیر عکس صحیحی که در زمان حیات او کشیده شده باشد بدست نیامده عکس هائی که تا کنون بدست آمده غالباً پس از مرگش کشیده شده است و گویا اولین شبیه او را ناصرالدین شاه کشیده باشد باین معنی پس از چند سال که از تاریخ قتلش گذشته ناصرالدین شاه با سیاه قلم شبیه او را کشیده و در ذیل آن باین مضمون نوشته است: «از چندین سال قبل که قیافه امیر نظام در خاطر من مانده تصور میکنم چنین باشد» بنابراین عکس هائی که بدست آمده بدون آنکه در صحت و مقم آن سخن بگوئیم گراور آترا بنظر خوانندگان میرسانیم.

درباره دخالت وزیرمختار روسیه در این ماجرا چندگمان و حدس و تصور را
میتوان بمخاطر خطور داد .

۱- وزیرمختار روسیه در باره این ماجرا گفته است که : بنابر تقاضای عزت
الدوله از خانمش مبادرت باین عمل کرده است. این گفته را میتوان چنین تجزیه و
تحلیل کرد .

الف- عزت الدوله کم و بیش مطلع شده که قصد نابودی امیر را دارند و بدون
اطلاع امیر بخانم سفیر پیغام داده که جان شوهرش را حفظ نمایند.

ب- عزت الدوله بدون اطلاع امیر بچنین پیغامی مبادرت کرده باشد.

ج- اصولاً از طرف عزت الدوله چنین عملی صورت نگرفته و وزیر مختار روسیه
رأساً دست بچنین اقدامی زده است و چون بدون اطلاع و اجازه قبلی از دولت متبوعه
خود اقدام نموده و حال قضیه صورت دیگری بخود گرفته که نه امیر راضی بوده و
هم مورد ایراد شاه واقع شده بوزارتخانه متبوعه خود گزارش داده که بر حسب تقاضای
عزت الدوله بوده است .

د- پس از آنکه وزیر نظام بسفارت انگلیس رفته دشمنان امیر کبیر که حساسیت
شاهرا از پناهنده شدن برادر امیر کبیر دریافته اند پس از بیرون آمدن او از سفارت انگلیس
خواسته اند که شاهرا مجدداً عصبانی کرده باشند بکنفرزن را بنام پیغام برنده عزت الدوله
نزد خانم وزیر مختار روسیه فرستاده باشند و عزت الدوله از این واقعه بی اطلاع بوده است.
۲- همانطوریکه نویسندگان خارجی نوشته اند سفیر روسیه از انتصاب جانشین
امیر اطلاع داشته که تحت الحمايه انگلیس است ترجیح داده که هر چه باشد اگر امیر کبیر
تسلیم روسیه نبوده لا اقل آلت دست انگلیس ها هم نخواهد بود و مردی با شرافت است
رأساً دست بچنین اقدامی زده است.

۳- فرستادن چند نفر سرباز روسی فقط يك مانور سیاسی بوده است .

واتسن انگلیسی در تاریخ قاجاریه در این باره می نویسد :

«... قرار شد امیر نظام بحکومت کاشان برود، قرار باینجا ختم بود که بدبختانه

بواسطه دخالت پرنس دالغورکی وزیر مختار فوراً در شاه تردیدرأی حاصل شد و اوقات او از این دخالت تلخ شد با اینکه امیرنظام دشمن خطرناک سیاست دولت روس در ایران بود، با اینحال وزیر مختار روس، امیرنظام را يك مرد حقیقت دوست، عادل و با منطق و دلیل شناخته بود و خیلی متاسف از اینکه به بیند يك چنین مردی معزول شده جای او را شخصی مثل میرزا آقاخان نوری اشغال کند که در تحت حمایت دولت انگلیس میباشد و تردید نداشت که این شخص منافع سیاسی دولت انگلیس را رعایت نموده نسبت بمنافع روس بی علاقه خواهد بود، علاوه بر این می ترسید که مبادا بقتل امیر مبادرت کنند و تصور مینمود هرگاه جان امیرنظام از خطر مصون بماند در آتیه نزدیکی مجدداً بمقام صدارت خواهد رسید، پس بهترین راهی که بنظر او رسید حفظ نمودن جان امیرنظام بود و حاضر شد امیر را در تحت حمایت دولت روس قرار بدهد.»

خان ملک ساسانی در کتاب «سیاستگران دوره قاجار» در این باره چنین نوشته است:
« در این ایام کیناز دالغورکی وزیر مختار روس در تهران از افتادن صدارت ایران بدست میرزا آقاخان تبعه انگلیس نگران بود با چابار مخصوص از امپراطور روس استدعا کرد که نامه ای بخط خود بناصرالدین شاه بنویسد و تقاضا کند که دوباره میرزا تقیخان را بصدارت گزینند...»

از عزل میرزا تقیخان از صدارت تاقتلش ۵۴ روز طول کشید در این مدت میرزا یعقوب خان ارمنی منشی سفارت روس از مفاد نامه دالغورکی بامپراطور روس مستحضر شده فوراً میرزا آقاخان را خبر داد و او هم بکمک مهدعلیا و سایر همداستان داخلی و خارجی دستخط قتل میرزا تقیخان را بشرحیکه در کتاب (دست پنهان سیاست انگلیس در ایران) نوشته شده از شاه گرفتند.

نامه امپراطور روس بناصرالدینشاه وقتی بتهران رسید که امیر را کشته بودند
(از خاطرات اعتمادالسلطنه)»

والفضل ماشهدت به الاعداء

سند محکم دیگری که میتوان ارائه داد که روسها و انگلیسها متفقاً نظر خوبی نسبت بامیر نداشته اند و او را سدعظیم در راه مطامع استعماری خود میدانسته اند

گزارش رسمی است که وزیر مختار انگلیس «کلنل شیل» به پالمرستون وزیر خارجه انگلیس داده است و قبلاً در همین کتاب آنرا نقل نموده اینک از نظر اهمیت آن تکرار میشود. شیل در نامه مورخ ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹ می نویسد: «... احساسات امیر علیه روسهاست ولی این دلیل نمیشود که با ما موافق است، هدف اصلیش اینست که از نفوذ روس و انگلیس در ایران بکاهد و وضع آنها را در انظار مردم تنزل دهد...» (اسناد وزارت خارجه مجموعه ۱۴۶-۶۰)

در نامه دیگر مورخ ۲۴ ژوئن می نویسد: «وزیر مختار روسیه نظر دوستانه ای نسبت بامیر ندارد زیرا میرزا تقیخان تسلیم وی نمیگردد.» مجموعه ۱۴۵-۶۰ (از کتاب مورخان خاورمیانه) باید متذکر شد که امیر کبیر با آنهمه هوش و فطانت ذاتی که داشته بخوبی پی می برده که روسها و انگلیس ها با او خوب نیستند چطور ممکنست که از وزیر مختار روسیه بخواهد که جان او را حفظ نمایند و رسماً اجازه دهد که در امور داخلی ایران مداخله نمایند.

وزیر مختار روسیه هم چنانکه در زمان محمدشاه در تمام شئون ایران مداخله داشتند اگر میخواستند بخوبی میتوانستند جان امیر را حفظ نمایند بدون آنکه امیر در این مداخله رضایت داشته باشد بعلاوه در آنموقع نفوذ دولت روسیه در ایران اگر از نفوذ دولت انگلیس بیشتر نبوده از آنها هم مطلقاً کمتر نبوده است. چطور انگلیس ها توانستند میرزا آقاخان نوری تبعه خود را بمقام صدارت برسانند و پس از اثبات خیانت های او و برکناری فقط به تبعید او اکتفا کردند.

پس مسلماً اگر سرباز باطراف خانه امیر فرستاده باشند مانور سیاسی بوده که بیشترشاهرا عصبانی کرده باشند!

امیر کبیر پناهنده شدن را نپذیرفته است

پس از برکناری میرزا تقیخان امیر کبیر میرزا یعقوب ارمنی (پدر ملکم خان) که شغل ظاهری او مترجم اول سفارت روسیه تزاری ولی در باطن و حقیقت امر جاسوس فعال سفارت انگلیس بوده با امیر ملاقات نموده است سپهر دشمن امیر مؤلف ناسخ التواریخ درباره این ملاقات چنین می نویسد: «میرزا یعقوب خان مترجم اول

دولت روسیه مرا حدیث کرد که در سرای او (امیر کبیر) رفتم و او را گفتم که اکنون که خاطر شاهنشاه ایران بگردار زشت رنجه کردی و قلوب ایرانیان را بنحوی گزنده شکنجه داده‌ای روزی چند در تحت قبه امامزاده‌ای یا آستانه آزاده‌ای (؟،!) پناه گیر تا پادشاه از این خشم باز آید و باشد سوی مهر گراید. در پاسخ گفت:

امروز هیچکس را در حق من قدرت شفاعت نتواند بود و مرا با هیچکس از

این روی شناعت نتواند رفت»

پرواضح است که یعقوب‌خان ارمنی که همه نوشته‌اند و بعداً معلوم شد که در حقیقت جاسوس انگلیس‌ها در سفارت روسیه بوده است بدون اطلاع و مأموریت سفارت انگلیس با امیر ملاقات ننموده و بدون دستور آنها هم پیشنهاد پناهندگی نداده است و قطعاً با امیر پیشنهاد «یا آستانه آزاده‌ای» تحصن در سفارت روسیه تزاری و شاید هم سفارت انگلیس بوده است و منظور و مقصود هم این بوده که امیر کبیر بسفارت برود که هم او را ملکوک و هم شاه را عصبانی نموده در نابودی او تسریع گردد. ولی امیر کبیر مطلقاً نپذیرفته و با صراحت رد کرده است، سپس ایادی مرموزی دست بکار شده برای چند ساعت مانور سیاسی فرستادن چند سرباز روسی بدرخانه امیر باجرا گذارده شده است و همین که مانور به نتیجه رسیده فوراً سربازان روسی را برداشته‌اند.

امیر کبیر در راه کاشان

از جعفر قلی‌خان نیرالملک چنین شنیده شد که موقعی که میرزا تقی‌خان امیر کبیر را به سمت کاشان بردند در یکی از منزل‌های بین قم و تهران امیر کبیر شخصی را که با او از سابق آشنائی داشت و بسمت تهران می‌آمد پیش خود خواند و گفت که سگی و خروسی و شغالی باهم رفیق شدند که ده خرابی را آباد کنند. شغال و سگ و خروس شروع کردند بصداکردن. قافله خیال کرد که این ده آباد است بده خرابه رفته آنجا منزل کردند و از آذوقه‌ای که همراه داشتند قدری خورده گاه و جوای نیز بمالهای خود داده ملتفت شدند که ده خراب است از آنجا خارج شدند از ریزه سفره آنها که روی زمین ریخته بود سگ و شغال و خروس تغذیه کردند چندی بدین منوال قافله‌ها را گول میزدند تا اینکه روزی سگ بشغال گفت من تو ده را آباد میکنیم و خروس که حیوان

اهلی است بیخود داخل در اتحاد ما شده است بهتر اینست که او را جواب کنیم و ما دونفری ده را آباد نمائیم .

روز بعد خروس متوجه شد که سگ بنظر غضب آلود باومینگرد فهمید که وضع دگرگون شده لذا فرار را برقرار ترجیح داد - سگ او را دنبال کرد خروس تاخواست بدرختی پریدن کند سگ دم او را کند و خروس روی درخت جای گرفته بسگ گفت : شما دم مرا کنید ولی شما دونفر هم ده آبادکن نیستید - **حالا فلانی . . . برو** **بتهران و از قول من بگو که شما مرا دست بسر کردید ولی این شاه جوان و میرزا آقاخان نوری هم ایران آبادکن نیستند.**

بنا بر این امروز ۲۵ محرم سال ۱۲۶۸ هجری قمری امیر کبیر را بطرف کاشان حرکت دادند.

خلاصه وضع تبعید امیر کبیر بطوری صورت گرفت که «لیدی شیل» میگوید:

وضع تبعید امیر کبیر به تشییع جنازه شبیه بوده.

۱- میرزا نصرالله خان دبیر الملک پدر محمدحسینخان دبیر الملک در دورهٔ صدارت امیر کبیر شارژدافر ایران در آلمان بوده است هنگامیکه بیسمارک صدراعظم معروف و متفکر آلمان از کار برکنار و در مزرعه اش خانه نشین بوده، میرزا نصرالله خان موقعیکه میخواست به ایران مراجعت نماید چون در دوره صدارت بیسمارک مدتی در آلمان بوده و با او آشنائی داشته بعنوان خداحافظی بملاقات بیسمارک میرود پس از ملاقات و خداحافظی همینکه مقداری دور میشود مجدداً بیسمارک او را فرامیخواند. بیسمارک سؤال می کند لابد میرزا تقیخان امیر کبیر را ملاقات خواهید کرد؟ میگوید آری بیسمارک گفت: از قول من باو بگوئید «ایران پادشاه عاقل می خواهد نه صدراعظم عاقل خودت را بخطر نینداز! این حکایت را آقای مختار الملک صبا از زبان محمدحسینخان دبیر الملک شنیده که پدرش باو گفته است و عیناً برای نگارنده نقل نمودند.

انگلیس ها قبلا از ساعت حرکت کاروان تبعیدی امیر اطلاع داشته و کلنل شیل و خانمش برای تماشای آن منظره و شاید هم برای شماتت امیر که چرا تسلیم آنها نشده است بخارج شهر رفته و در یادداشتی های خود چنین مینویسد : «چند روز

بعد از هزل امیر نظام در بیرون شهر تهران من تصادفاً (!؟) در چند زرعی قافله‌ای واقع شدم که روانه اصفهان بودند، امیر و شاهزاده خانم عزت الدوله را هر دو در تخت روانی دیدم که قراولان دور او را گرفته بودند، گویی تابوتی را بقبرستان می بردند ...»

با این نوشته و اعتراف انگلیس‌ها از چهل و چند روز قبل از قتل امیر میدانستند که این کاروان بطرف قتلگاه می‌رود .

از همه مهمتر گزارشی است که وزیر مختار انگلیس بوزارت خارجه متبوع خود داده است. آقای اسمعیل رائین (۱) اخیراً برای نگارنده نقل نموده که دو صفحه از دفتر اندیکاتور سفارت انگلیس را در لندن دیده است که در همان اولین روزهای تبعید امیر بکاشان وزیر مختار گزارش می‌دهد که امروز امیر را در کاشان بقتل رسانیده‌اند ، پس از مدتی بتاریخ دیگر که فاصله آن زیاد بوده مجدداً گزارش داده که امیر را در کاشان بقتل رسانیده‌اند .

شاهزاده عزت الدوله نیز با دو طفل خردسال خود همراه شد ولی نسبت باین مسافرت سخت اندیشناک بود زیرا از تحریکاتی که مادر وی «مه‌علی‌با» (مادر زن امیر کبیر و مادر ناصرالدین شاه) شب و روز برضد امیر کبیر نزد ناصرالدین شاه میکرد تا اندازه‌ای آگاه بود و از طرفی نیز مشارالیها سابقه صدر اعظم کشی را بخاطر داشت بنابراین نسبت باین مسافرت فوق العاده بدبین بوده میخواست آنی از شوهر با کفایت خود جدا نشود شاید ناصرالدین شاه با احترام و مهر خواهر و برادری شرم‌کنند و از خون امیر کبیر درگذرد و او بتواند باین وسیله امیر را از صدمات جانی حفظ نماید.

امیر کبیر همینکه از دروازه تهران خارج شد یکی دو ساعت در فکر فرورفته و ابداً با کسی تکلم نمی‌کرد تا اینکه یکمرتبه سر از جیب تفکر برداشته به افسری (جلیل خان جلیلونند) که مأمور انتقالش بود چنین گفت :

من اشتباه کرده بودم که تصور میکردم مملکت وزیر عاقل میخواهد،
خیر مملکت پادشاه عاقل میخواهد ! این عبارت را قبلاً بیسمارک هم بامیر
گفته است

۱ - از آقای اسمعیل رائین که در مطالعه تاریخ یکی دو قرن اخیر زحماتی را متحمل شده‌اند و تاکنون اسناد ارزنده و کتب پر ارزش تدوین و تألیف نموده‌است خواهش نمودم که از این دو صفحه عکس برداری نموده ارسال دارند.

خلاصه امیر کبیر پس از چند روز طی مسافت بکاشان ورود مینماید و در عمارت دولتی فین واقع در دوازده کیلومتری کاشان با خانواده خود منزل میکند .

در بدو ورود فرماندار کاشان بنای بدرفتاری را با امیر کبیر

گذاشته سخت گیری های بیموردی نسبت بسوی اعمال

مینمود تا اینکه از طرف امیر وجهی بعنوان تعارف بوی

اهداء میشود و از طرفی خود فرماندار چنین می اندیشد که شاید شاه امیر کبیر را

عفو کند و دوباره مصدر کار صدارت شود آنوقت بجبران گذشته کیفر اعمال او را بدهد

لذا پس از چند روز بدرفتاری تغییر رویه میدهد و بنای ملاطفت را گذارده اظهار

همدردی نسبت بامیر کبیر را پیشه میسازد .

در تمام مدتی که امیر در کاشان بسر می برد عزت الدوله

همواره مراقبت کامل از وی بعمل می آورده و از هر لحاظ

محتاط بوده است مثلا در هر بامداد که قراولان تعویض

میشدند و بایستی دسته دیگر امیر را از دسته قبلی تحویل بگیرند و امیر را میخواستند

که از اطاق بیرون آمده خود را نشان بدهد عزت الدوله هم باشهامتی دوش بدوش

شوهر از اطاق بیرون می آمد تا مبادا بسر او ریخته هلاکش گردانند و نیز در صرف

غذا معمولا از تخم مرغ و غذاهای مطمئن دیگری استفاده می کردند و قبل از هر

غذا عزت الدوله از نان و غذاهای دیگر کمی میخورد تا اگر قبلا مسموم شده باشد

امیر از آن غذا نخورد و یا اینطور وانمود میکرد که اطرافیان بدانند اگر بخواهند

امیر را مسموم نمایند قبلا او را مسموم کرده اند.

ریشارخان در تاریخ ۲۸ ژانویه ۱۸۵۲ مطابق پنجم ربیع الثانی ۱۲۶۸ قمری

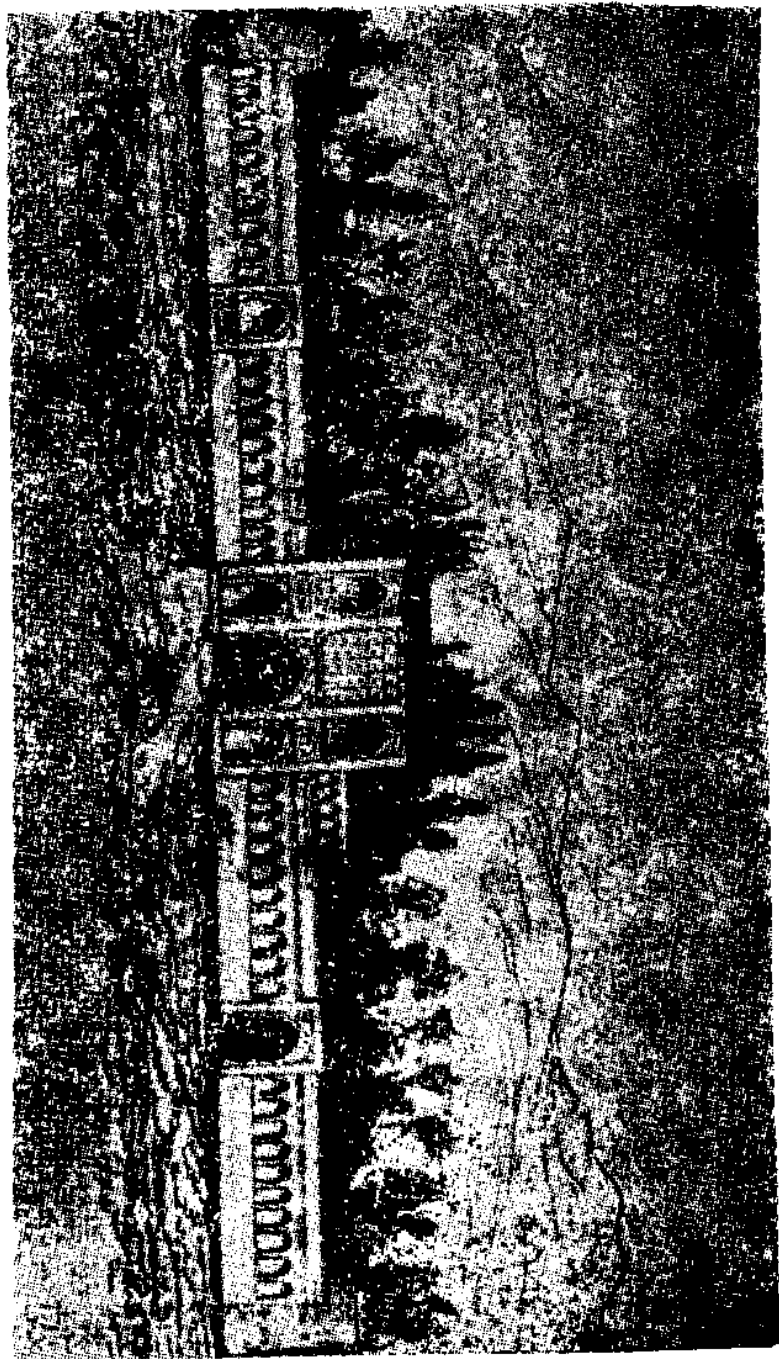
نامه ای به یکی از دوستان خود بارزنة الروم چنین می نویسد (۱)

«هنوز بطهران برنگشته بودم که شاه امیر را مفضوب نموده بکاشان فرستادند.

در آنجا باین بیچاره تمام انواع و اقسام اذیتها روحانی و جسمانی را وارد آوردند،

۱- از یادداشتهای مسیو ریشار که دکتر اعلم الدوله ثقفی نقل نموده است.

دورنمای سابق سر درب خارجی همانطور که در زمان امیر کبیر بوده است



شاه جمعیتی از فراشان و گماشتگان خود را همراه او فرستاد و میدانید ترتیب رفتار ایرانیها در باره کسی که سابقاً از او میترسیدند و حالا تسلط بر او پیدا کرده اند از چه قرار است ، باو لساناً و عملاً فحش داده و کسانی که در روی بام بودند و قتیکه اتفاقاً قدمی بیرون باغ مینهاد زباله و کثافات بسر او فرو ریخته بعضی دیگر از مستحفظین او فریاد زده میگفتند وقتی وزیر بودی از گرسنگی ما را میکشتی و حالا که معزول شده ای ما باید محض محافظت تو از سرما تلف شویم» .

واتسن در تاریخ خود مینویسد : «یگانه خواهر شاه زوجه میرزا تقیخان علاقه بسیاری بشوهر خود داشت و احدی جرأت نمیکرد او را از کنار شوهر دلبنده خود جدا سازد هیچ شاهزاده ای که در دربارهای مسیحی اروپائی بار آمده باشد و به مآثر عالیترین نمونه فضیلت زندگانی زناشوئی که تاریخ بشری ثبت کرده است، مانوس باشد ، نمیتواند بیشتر از آنچه خواهر شاه نسبت به همسر تیره بخت خود ابراز داشته فداکاری کند.»

دشمنان امیر در پایتخت
دشمنان امیر کبیر در تهران دقیقه ای آرام نمی نشستند و دائماً بشاه و سوسه میکردند و میخواستند بهر نحوی ممکن است وی را از میان بردارند تا از خطر انتقام کشیدن او ایمن گردند از اینرو در صدور فرمان قتل امیر کبیر نهایت جدیت و سعی را بعمل می آوردند و آرزو میکردند هر چه زودتر افکار جنایتکارانه خویش را عملی سازند و بالنتیجه با آنکه ناصرالدین شاه نسبتاً از سلاطین معتدل قاجار بشمار میرود و مردم در دوره سلطنت او تا حدودی آسایش داشته اند (ولی ناگفته نباید گذاشت که در زمان سلطنت این پادشاه قسمتهای مهمی منجمله افغانستان ، ترکستان شرقی و قسمتی از بلوچستان از ایران جدا گردیده معهداً او را مجبور کردند که دو مرتبه فرمان قتل امیر کبیر را که قبلاً نوشته بودند امضاء نماید ولی پس از امضاء آنآ پشیمان گردیده و آن نوشته شوم را پاره نمیکرده است .

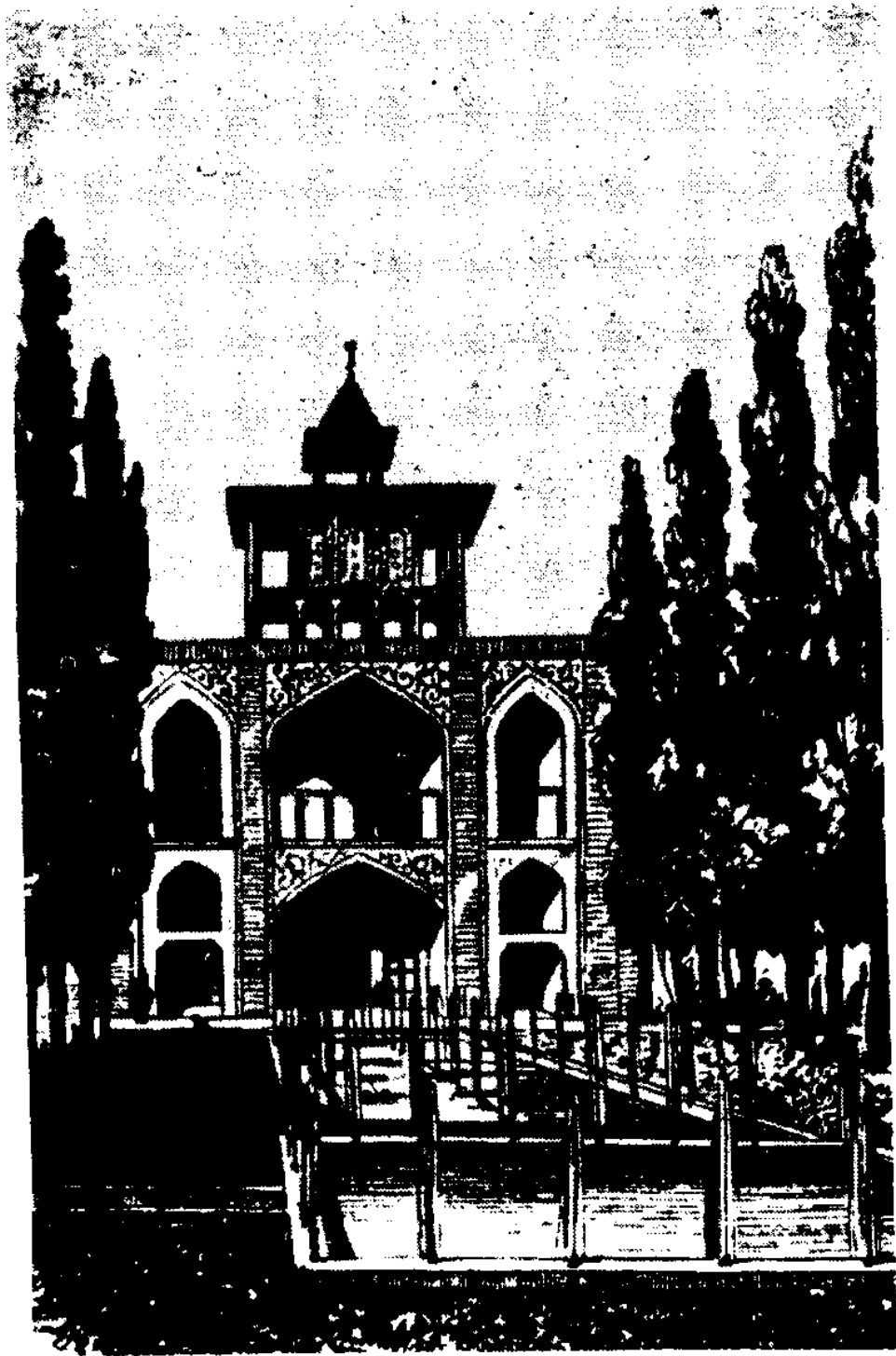
بالاخره در مرتبه سوم همینکه فرمان قتل امیر کبیر را شاه امضاء کرد (۱) حاج علیخان حاج الدوله با اینکه امیر کبیر نسبت باو مهربانیهای بسیار کرده بود نمی گذارد مرکب کاغذ خشک شود فوراً یکنفر میرغضب و چند نفر دیگر که یکی از آنها نماینده مهده علیا بوده برداشته بالباس ناشناس بطرف کاشان با کمال عجله حرکت میکنند که مبادا شاه مانند مراتب پیش پشیمان گردد و درباریان خائن بمقصود خود نائل نگردند ...

راجع بچگونگی قتل امیر کبیر روایات مختلفی ذکر میکنند که در اساس این اقوال اختلافی نیست فقط در جزئیات اندک اختلافی هست و ما از نظر اینکه تمام جریان این حادثه جنایت آمیز را بنظر خوانندگان گرامی رسانیده باشیم بذکر دو سه روایت که از همه معروف تر هستند مبادرت می ورزیم . بدیهی است قضاوت این امر با خوانندگان گرامی میباشد .

۱- میگویند چگونگی صدور این فرمان بدین قرار بوده است که با یکی از زنهای سوگلی شاه «امینه اقدس» که خیلی او را دوست میداشته وارد مذاکره می شوند و بمشارالیهها می گویند اگر طوری شب شاه را مست و در حال مستی او را حاضر نمائی که فرمان قتل امیر کبیر را امضا نماید ما تعهد می کنیم که در ازای این عمل هر چه بخواهی انجام خواهیم داد . آن زن نیز فریب این وعده پوچ ابلهانه را خورده امضائی را که معاندین از او میخواستند نامبرده هم از شاه می خواهد و فرمان قتل را بامضاء شاه میرساند . صبح آن شب همینکه شاه از خواب بیدار میشود و از حال مستی و امضای حکم مستحضر می گردد سؤال می کند که حکمی را که دیشب امضاء کرده ام کجاست ؟ می گویند همان دیشب بموقع اجرا گذاشته شد و حاج علیخان حاج الدوله برداشته طریق کاشان گرفت . دکتر فووریه فرانسوی در کتاب سه سال در دربار ایران راجع بامینه اقدس چنین مینویسد: «این زن خرد جثه جاه طلب و عظمت جو هر وقت که فرصتی بدست آرد باتکای نفوذی که در شاه دارد با گستردن بساط تظاهر مقام خصوصی خود را برخ مردم می کشد و در این باب هیچگونه ملاحظه ای بکار نمی بندد.» و در جای دیگر مینویسد:

خزانه دار جواهرات شاه است .

امینه اقدس پس از چندی چشمانش نابینا شد و ناصرالدین شاه او را بوین پایتخت اتریش فرستاد و در آنجا تحت عمل جراحی قرار گرفت و نتیجه نداشت و بالاخره از هردو چشم نابینا شد . سپس سگته مغزی نموده مدتها فلج بوده بدرو دحیات گفته است . علت توجه ناصرالدین شاه به ملیجک که بعدها به عزیز سلطان ملقب و داماد ناصرالدین شاه میشود این بود که «امینه اقدس» عمه اش بوده است .



نمای قدیم ساختمان وسط باغ شاه فین معروف بعمارت کلاه فرنگی یا شتر گلوی شاه عباسی

روایت اول - مرحوم دکتر خلیل خان ثقفی (اعلم الدوله) مکرر در حیات خود گفته است و در مقالات گوناگون که برشته تحریر کشیده نیز چگونگی قتل امیر کبیر را که شخصاً از عزت الدوله شنیده است چنین نقل میکند :

قتل امیر کبیر در حمام فین کاشان

چاره چیست و جز آنکه تا دوسه ساعت دیگر مکث نموده و همان قسمیکه گفته اند نهار را اینجا خورده بعد از ظهر راه بیفتیم چه می توانیم بکنیم ؟»
علی اکبر بیک است که گردش کنان با خود حرف زده این سخنان را بزبان می آورد .

علی اکبر بیک کیست ؟ علی اکبر بیک چا پادولتی است که از تهران بشیراز آمد و رفت داشته اینک که موقع مراجعت از شیراز است در خارج آبادی در زمین های پشت باغ قدم زده هنگام حرکت از تهران مهد علیا بعضی مراسلات با و سپرده که در فین کاشان بعزت الدوله برساند و در هنگام مراجعت از شیراز جواب آنها را دریافت داشته بطهران بیاورد .

دوسه ساعت از آفتاب گذشته باندرون پیغام فرستاده و جواب مراسلات مهد علیا را مطالبه کرده در دفعه آخر با و گفته اند که باید يك دوساعت دیگر صبر کنید تا امیر از حمام بیرون آمده و بعد از نهار جوابها را گرفته روانه شوید .

در حینی که علی اکبر بیک کلمات صدر این مقاله را بر زبان آورده و محض گذراندن وقت بتماشای چشمه فین کاشان میرود نظرش از دور بچند نفر سوار می افتد که از جاده تهران بطرف باغشاه می آیند .

باغشاه که در طرف شمال غربی قریه فین واقع است محل سکنای عزت الدوله و امیر است .

سوارها پنج نفر بودند و هر پنج نفر سوار و سورت خود را پیچیده یعنی چپیه و عقال داشته جز چشمها چیز دیگری از آنها نمایان نبود .

حمام در زاویه جنوب شرقی باغ که اطراف آن بکلی خلوت است واقع و در

صفه بزرگ سربینه آن رخت حمام امیررا یکنفر خواجه مشغول ترتیب دادن است .
اما علی اکبر بیک چون چشمش بسوارها افتاده که بجانب او می آمدند ایستاد و چنانکه
گفتیم آن اسب سوارها پنج نفر بودند تمام روبسته ، سواریکه جلوتر از همه می آمد
عنان کشیده گفت علی اکبر تو اینجا چه میکنی ؟

علی اکبر بیک چاپار دولتی که صدای سواربگوشش آشنا آمده و شناخته بود
کیست ، گفت از شیراز مراجعت کرده اینجا منتظر جواب کاغذهای مهدعلیا هستم که
دریافت نموده و بتهران حرکت بکنم آن سوار گفت امیر کجاست ؟ گفت حمام ، گفت
کدام حمام ؟ گفت همین حمام . سوار گفت بیا باهم برویم آنجا .

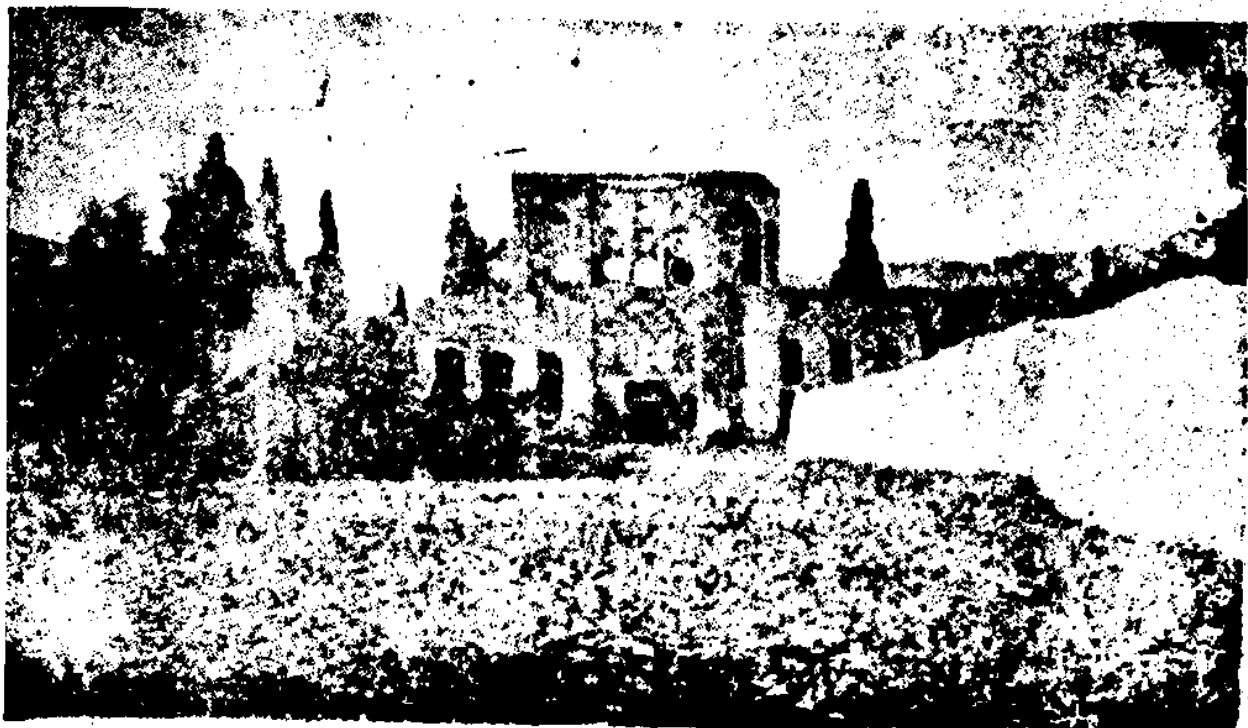
چون بجلو درب حمام رسیدند آن سوار و یکنفر دیگر از همراهان او پیاده شده
و دست علی اکبر بیک را که مبادا رفته بعزت الدوله خبر بدهد گرفته و او را از خود
جدا نکرده سه نفری از پله ها پائین آمده وارد سربینه شدند .

مأمور مزبور نظری باطراف و صفه ها انداخته آهسته بخواجه گفت اگر
نفست بیرون بیاید کشته خواهی شد و آن شخص را که با خود آورده بود با کارد
برهنه بآن خواجه گماشته و بعلی اکبر بیک گفت تو هم همین جا نشسته تکان نخور
و خود مجدداً از پله ها بالا آمد و دو نفر از سوارها را پیاده کرده گفت بیائید اینجا آن
درب روبرو طرف باغ را بسته و از این سنگها برده پشت آنرا سنگچین کنید و بعد
هم بیرون ایستاده احدی را راه ندهید .

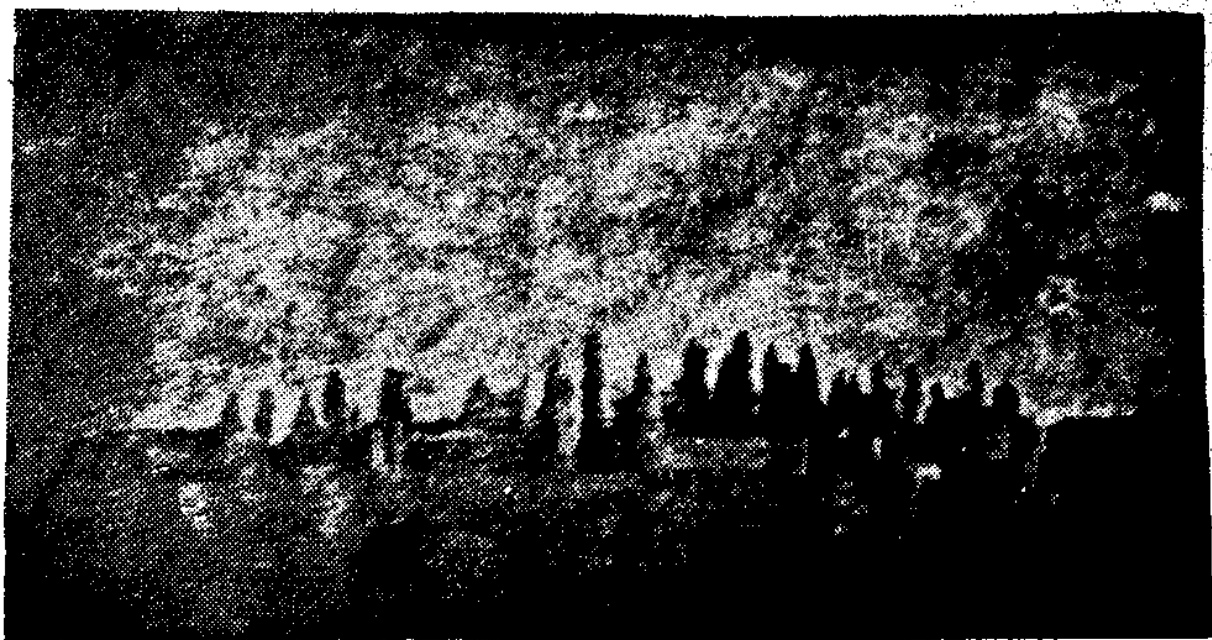
مجدداً وارد سربینه شده خواجه را بی حرکت و زهره تراك ، علی اکبر بیک را
مبهوت و هراسان و گماشته خود را در حال حاضر باش دیده چهره خود را کاملاً مکشوف
ساخته وارد گرم خانه شده تعظیم نمود .

امیر گفت کجا بودید ؟ گفت از تهران می آیم گفت البته حامل فرمایشی برای من
هستید گفت بلی و دست در جیب کرده کاغذی را بیرون آورده و در برابر نظر امیر کبیر
که در صحن حمام نشسته و دلاک پشت او را کیسه میکشید گسترده و گفت این است
دستخط آفتاب نقط ...

امیر اینطور خواند : « چاکر آستان هلاک پاسبان فدوی خاص »



سردروخیابان مقابل باغ فین کاشان



دورنمای باغ فین کاشان

« دولت ابد مدت حاجی علی خان پیشخدمت خاصه فراش باشی دربار »
« سپهر اقتدار مأموریت دارد که بفین کاشان رفته میرزا تقی خان فراهانی »
« را راحت نماید و در انجام این مأموریت بین الاقران مفتخر و بمراحم »
« خسروانی مستظهر بوده باشد . »

امیر کبیر گفت آیا میگذارید که من از حمام بیرون بیایم آنوقت مأموریت خود را انجام بدهید؟ گفت خیر. گفت میگذارید وصیت خود را بنویسم؟ گفت خیر. گفت میگذارید يك دو کلمه بعزت الدوله پیغام داده خدا حافظی بکنم؟ گفت خیر. گفت پس هر چه باید بکنی بکن اما همینقدر بدان که این پادشاه نادان مملکت ایران را بیاد خواهد داد .

حاج علی خان گفت صلاح مملکت خویش خسروان دانند.

امیر گفت بسیار خوب اما لا اقل خواهید گذاشت این مأموریت شما بطرزی که من میگویم انجام بگیرد. گفت مختارید . امیر بدلاک گفت نشتر فصادی همراه داری؟ گفت بلی. گفت برو بیاور.

دلاک بسر بینه آمد و از توی لباسهای خود نشتر را پیدا کرده آورد و رگهای هر دو بازوی امیر را گشود. امیر در کنار حمام پشت بدرب و ورودی نشسته کنهای دودست را بروی زمین گذارده خون از دوستون بازوان او فوران و جریان داشت.
دلاک در يك گوشه حمام حیران ایستاده و نمیدانست جلو خون را چه وقت باید بگیرد .

حاجی علیخان بیرون آمد و بآن کسیکه مواظب بیحرکت ماندن خواجه بود گفت بیا .

آنکس میرغضب بود که چون وارد گرمخانه شد حاجی علیخان باو گفت معطل نشو کارش را تمام کن.

میرغضب با چکمه لگدی بمیان دو کتف امیر نواخت، امیر در غلطیده بروی زمین افتاد . میرغضب دستمال ابریشمی را لوله کرده به حلق امیر فرو برد و گلوی او را فشرد تاجان داد .

۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ - مطابق ۹ ژانویه ۱۸۵۲ میلادی.

بعد قد بلند نموده گفت دیگر کاری نداریم. حاجی علیخان بیرون آمد و با همراهان خود سوار اسبهای تندرو شده بجانب تهران رهسپار گشت.

« این تفصیل را که با تمام جزئیات آن پس از کشته شدن امیر کبیر عزت الدوله از علی اکبر بیک و خواجه و دلاک شنیده و تحقیق نموده بود بارها برای من نقل کرده و دستخط را که عین آن نزد احتساب الملک نواده حاج علیخان بوده رونویس کرده ام

«خلیل ثقفی»

نادانی شه گرفت دامان امیر
تا بیشتر آمد بر رگ جان امیر
بر بست بروی ما سعادت را در
بگشود چو جوی خون زشریان امیر
(جواد تبریزی) از دفتر یادبود باغ قین کاشان

روایت دوم - همچنین چگونگی قتل امیر کبیر را کنت دوگوبینو و سایرین چنین نقل کرده اند:

«... حاجب الدوله بکاشان می رسد و بمحض ورود بخدمت امیر کبیر رفته اظهار همدردی و تأسف می نماید سپس بامیر کبیر می گوید:

شاه از این پیش آمد ناگوار سخت پشیمان گردیده و چنین پیغام کرده است که فعلاً صلاح در این است موقتاً حکومت اردبیل یا کاشان را قبول کرده بآنجا تشریف ببرید تا اندک مدتی که از حکومت جنابعالی در آن شهر گذشت دوباره بطهران احضار و بشغل سابق یعنی صدارت عظمی اشتغال ورزید.

کنت دوگوبینو در این مورد چنین مینویسد:

«سرانجام روزی فراش باشی شاه از راه فرارسید و یکسر پیش امیر رفت و بدو گفت که مژده مسرت بخش عفو کامل او را با خود همراه دارد، چه شاه کاملاً به نظر انگلیسها درباره او داشتند برگشته و او را بحکومت شهر کاشان گماشته و جز مقام صدارت عظمی که فعلاً برقیب او محول است، کلیه القاب و اختیارات سابق او را محفوظ می شناسد و بالاخره برای اینکه آخرین تردیدی را نسبت بصحت اظهارات او داشته برطرف سازد نامه ای را که بخط ناصرالدین شاه نوشته شده بود بامیر تسلیم کرده و شاه در آن بوزیر سابق اطمینان میداد که از کلیه تقصیرات او گذشته باو قول



حاج علیخان حاجب الدوله

دانی که چرا به فین ز بحر گردون یکعده درخت سرو ماندست مصون؟
کی خشک شود درخت کز آب خورد از چشمه صاف فین و فواره خون!
مرحوم رسا مدیر روزنامه قانون هنگامیکه در کاشان تبعید
بوده سروده است .



دورنمای داخلی باغ فین در قصبه فین کاشان

میدهد در صورتیکه هم‌قیم کاشان باشد و بی‌ایتخت برنگردد میتواند بعفو و مرحمت او مستظفر باشد.»

امیر کبیر با تمام هوش و فراستی که داشت در اینجا فریب قیافه ربائی و مزورانه حاجب‌الدوله را می‌خورد و تصور میکند که شاید این خبر صحت داشته باشد و شاه از خدمات و زحماتی که برای بتخت نشاندنش کشیده است یاد آور شده از کرده ناصواب پشیمان گردیده است. از طرفی هم گول خوش رفتاری فرماندار کاشان را می‌خورد بدین جهت با ممدادان قصد رفتن حمام را مینماید. ولی از روزیکه حاجب‌الدوله بکاشان آمده بود همین‌طور قیافه امیر کبیر گرفته و در هم بود تا شب هنگامیکه در اطاق خود نشسته بود از پیشخدمت مخصوص خود غلیان می‌خواهد. مستخدم فوراً غلیان حاضر کرده بخدمت امیر کبیر می‌برد ولی مشاهده میکند که امیر کبیر سر بجیب تفکر فرو برده و ابدأ متوجه نیست که غلیان حاضر و کسی در مقابل او ایستاده است پیشخدمت مدتی صبر کرد، دید امیر توجهی با او نکرده سر غلیان هم خراب شده است. از اطاق خارج شده غلیان را تجدید مینماید باز همان کیفیت مرتبه اول را مشاهده می‌کند بالاخره پنج مرتبه غلیان را تجدید میکند تا در مرتبه آخر اظهار میکند قربان غلیان حاضر است، در این موقع ملاحظه می‌کند که ناگهان امیر کبیر تکان سختی خورده سر از جیب تفکر برداشته و بدون تأمل اظهار کرد: «در ایران باید تسلیم خائنین گردید.»

امیر کبیر مدت چهل روز در باغ تاریخی فین کاشان (۱) بسربرد و این مدت از

۱- باغ تاریخی فین در دوازده کیلومتری جنوب غربی شهر کاشان و در قصبه فین بزرگ واقع شده و یکی از ابنیه خوش منظره تاریخی ایران بشمار میرود. مورخین تاریخ، بنیان اولین بنای آنرا بدوره مغول نسبت داده‌اند. سپس سلاطین صفویه مخصوصاً شاه عباس اول و شاه سلیمان و شاه صفی هر یک بنوبه آنجا را مورد توجه قرار داده بناهایی چند در آن احداث نموده‌اند که آثاری هم اکنون از آن ابنیه باشکوه باقی مانده است.

باغ فین پس از دوره افشاریه در دوره زندیه مجدداً مورد توجه قرار گرفته البته جدیدی (که اکنون هم بنام کریم‌خان معروف است) در آن احداث گردید. پس از زندیه در دوره

بقیه در صفحه بعد

اندیشه‌خائنین و در اثر سفارش و ممانعت عزت‌الدوله بحمام نرفته بود. زیرا عزت‌الدوله آنی از وی دور نمیگشت و نمیگذاشت که شوهرش از عمارت فین خارج شود تا اینکه صبح همان شبی که حاجب‌الدوله با امیر کبیر ملاقات و اطمینان داده بود امیر کبیر تا اندازه‌ای اطمینان خاطر پیدا کرده تصور مینمود که از آن زندان خلاص خواهد شد لذا برای رفع خستگی و شستشوی بدن قصد حمام مینماید عزت‌الدوله خود را جلو پای شوهر انداخته میخواست او را ممانعت از رفتن حمام بنماید و با امیر گفت «نباید اطمینان باین فریبها داشت» ولی امیر کبیر تبسمی نموده فهماند که تو اشتباه میکنی فراشبایی (حاجب‌الدوله) هم برای اینکه عملیاتش خنثی نشود خود را بمیان انداخته گفت که امیر کبیر فقط دو ساعت بیرون خواهد ماند .

زن جوان شوهرش را در آغوش گرفت و گریه بسیاری کرد ولی امیر از در عمارت بیرون رفت. امیر کبیر هنگام خروج از عمارت بهدایت فراشبایی بحمام مجاور باغ فین میرود و در مدت یک ربع ساعتی که در راه بودند صحبت‌هایی که میان آنها رد و بدل میشد امیر را کاملاً امیدوار و خوشحال کرده بود. نزدیک درب حمام حاجب‌الدوله بیرون میایستد و با امیر میگوید که من در اینجا منتظرم بیرون بیایید .

هنوز میرزا تقیخان تمام لباسهای خود را از بدن خارج نکرده بود (عده‌ای از ارباب خبر هم گفته‌اند که میرزا تقیخان لباسهای خود را از بدن خارج و داخل گرمابه شده بود) که حاجب‌الدوله اطراف حمام را سرباز گذاشته عبور و مرور را قطع میکند و خود با یکنفر میرغضب و یکنفر دیگر مانند اجل معلق وارد حمام میشود و با نوشته‌ای که در دست داشت نزد امیر کبیر میرود و میگوید که باز پیغامی از شاه دارم و نامه‌ای

بقیه از صفحه قبل

قاجاریه نیز مورد مراقبت و توجه فتحعلیشاه واقع شد و بناهایی هم از آن پادشاه در آن بیادگار گذاشته شد که مهمترین آثار آن صفت فتحعلیشاهی معروف است که در مغرب صفت شاه سلیمانی ساخته شده است .

طاق گنبدی مانند این صفت مصور بنقوش و گل و بوته‌های زیبایی میباشد همچنین چند پرده نقاشی از شاهزادگان قاجاریه در روی طاق‌نماهای آن بنا باقی مانده که معرف نقاشی و رنگ روغن کاری استادان آن دوره است.

از ناصرالدین شاه نشان می‌دهد که دو روز قبل بصدراعظم خود (اعتمادالدوله) نوشته بود که تنها مرگ امیر کبیر اسباب خشنودی مرا فراهم می‌سازد و اعتمادالدوله فرشباشی را مأمور انجام این کار کرده بود.

امیر کبیر بمحض رویت آن فرمان رنگ از رویش پریده اندکی بآن نوشته شوم مینگرد و لمختی در فکر فرو میرود و بالاخره به حاجب‌الدوله رو کرده و مهربانی‌هایی که بوی کرده بود متذکر میشود ولی افسوس که گفتاروی در ذخیم مرگ مؤثر واقع نمیشود فقط حاجب‌الدوله در جواب میگوید: **چه فرمان یزدان چه فرمان شاه!!** امیر کبیر دوباره با حاجب‌الدوله وارد مذاکره میشود و مهلتی میخواهد که بوسیله عزت‌الدوله اقداماتی بنماید شاید از چنگال مرگ رهایی یابد ولی این مرتبه حاجب‌الدوله باتغییر اشاره بمیر غضب و یکنفر دیگر کرده که بامیر حمله نمایند.

سپس فرشباشی و چند نفر دیگر خود را بروی امیر کبیر انداخته خواستند بوسیله دستمال دهان او را گرفته خفه‌اش نمایند اما امیر کبیر خیلی قوی بود و توانست خود را خلاص کرده فریاد کند که: **«میخواهم شرافت مندانه بمیرم!!»** و خواهش کرد که رگهای او را در حمام بزنند... فرشباشی رضایت داد و قتل امیر کبیر باین ترتیب صورت اجرا بخود گرفت و میر غضب مشغول عمل فجیع خویش شد و حاجب‌الدوله بتماشای آن منظره وحشت‌انگیز سرگرم بود.

میگویند موقعی که رگهای امیر کبیر را زده بودند (عمل فصد) مشارالیه روی زمین حمام نشسته خون از دو بازوی او فوران میکرد، معلوم نیست که در این هنگام چه افکاری در مغز او خطور کرد که ناگهان از زمین برخاست و پنجه‌های خود را در خون خویش زده به دیوار حمام زده است و با خون خطی هم نوشته است در تاریخ اجتماعی دوره قاجاریه چنین می‌نویسد: میرزا عبدالله خان مستوفی در تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه در صفحه ۱۰۱ چنین نوشته است: «محمد حسنخان پیشخدمت ناصرالدین شاه که در سال ۱۲۷۱ بحکومت کاشان رفته است میگوید اثر فحاشی‌ها امیر نظام که با خون خود نوشته بود در دیوار حمام باقی بوده که من برای احترام مقام سلطنت آنها را محو و دیوار را تعمیر کردم و من این جمله را از آقاموسی رئیس پسر آن مرحوم شنیدم» بهر حال اگر

پادشهان را همه اينست حال سهل شمارند امور مجال
با سر و جان همه بازی کنند تا همه جا دست درازی کنند

ایرج میرزا



ماده تاریخ قتل امیر کبیر

ماده تاریخ ذیل را مرحوم میرزا اسمعیل خان دبیر (والد آقای معظم السلطنه)

دولت در مرگ میرزا تقیخان امیر کبیر سروده است :

رفت از جهان امیر اتابک که در عمل بود او چنان زرای که نادر ز رأی و سیف
تاریخ اوست ورد کسان گاه هر مهم از نیو دهر میر اتابک هزار حیف ،

(۱۲۶۸ قمری)



قسمت داخلی: حمام. همانجائی که واتسن انگلیسی مینویسد: شریانهای دستها و پاهای امیرکبیر را بیشتر زده‌اند!

در دفتر خاطرات باغ فین اشخاص بسیاری مطالب و شعرا اشعاری سروده‌اند منجمله این سه بیت را ادیب بیضائی سروده است:

گرما به همی بینم با فایت دم‌سردی	بر ملک عجم گشته است از مرگ تقی گریان
با آب مژده شاید آید دیده فرو شوئی	خونی که در اینجا یافت با نشتر کین جریان
آنس که توانستی سالاری ملک جم	چون غنچه نشکفته پژمرده در این بستان

بخواهیم پی بریم که آن نقوش چه بوده و یا در مضمون آن خط چه نوشته میتوانیم تعبیر کنیم که مهر بدبختی دولت و ملت ایران بود که بر پیشانی کشور نقش می بست و سند ننگ تاریخی و ابدی دوران سلطنت ناصرالدین شاه بود که برای همیشه در صفحات تاریخ بیادگاری گذاشت .

سپس امیر کبیر دوباره روی زمین نشسته دودست را ستون کرده همین که حالت ضعف بر او مستولی شد و آثار مرگ در چهره او هویدا گردید میر غضب لگد محکمی به پشت او زده روی زمینش در غلظانید و بلافاصله دست مالی تر کرده بحلق امیر کبیر گذاشت و دژخیمان مرگ طرز جان دادن دلخراش و آخرین لحظات زندگی او را مشاهده میکردند و با این کیفیت بزندگانی یکی از فرزندان لایق و فداکار کشور خاتمه دادند .

(شب شنبه هیجدهم ربیع الاول سال ۱۲۶۸)

حیف فرهاد که با این همه شیرین کاری شد بخواب عدم از تلخی افسانه خویش

(صائب تبریزی)

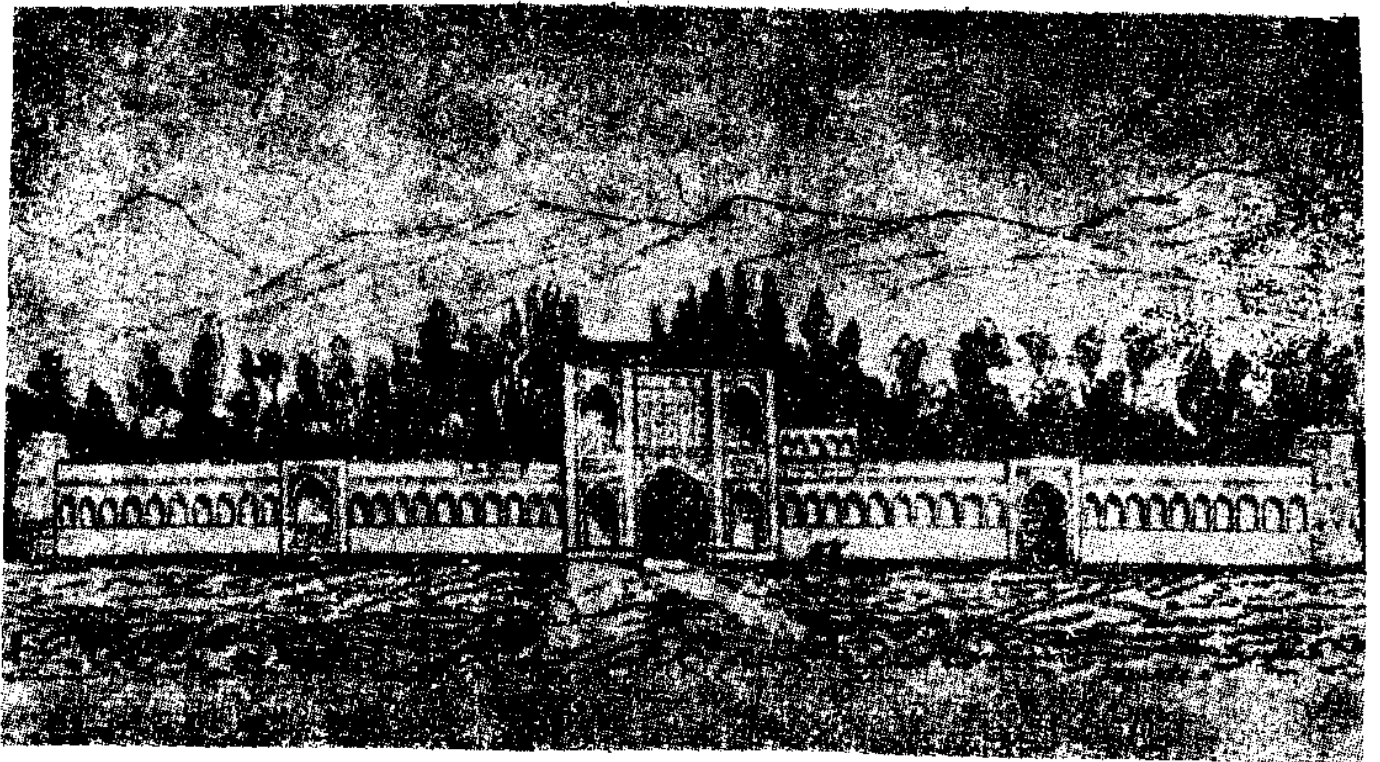
روایت دیگر :

«حاج علیخان اعتماد السلطنه مقدم مراغه ای مأمور قتل او شد محمدحسنخان اعتماد السلطنه پسر حاج علیخان جریان این واقعه را اینطور با بی پروائی فراوانی می نویسد .

«خلاصه قرعه این خدمت را که فایده عمومی داشت! بنام والد مؤلف مرحوم حاج علیخان اعتماد السلطنه زدند ، او محض امتثال امر دولتی چند نفر از عوانان و دژخیمان همراه برداشته بچاپاری روانه کاشان شد، قبل از وصول به کاشان یکنفر از همراهان مرحوم اعتماد السلطنه به جلو رفته به امیر مژده داد اینک مهیا باشید که خلعت نجات از طرف دولت برای شما میرسد و حامل خلعت فلان روز وارد میشود ، و باز بصدارت خواهید رسید ، چون قبل از وقت معین تدبیرات دیگری بکار رفته بود، لهذا امیر بنا بآن قرائن و بنا به مستدعیات خود این سخن را باور کرد... در روز بحمام رفت که به پاکیزگی بیرون آید و خلعت بپوشد... در این روز حضرت علیه عالیه



عزت الدوله خواهر ناصرالدین شاه
زن امیر کبیر در ایام جوانی



دورنمای سابق سر درب خارجی همانطور که در زمان امیر کبیر بوده است

عزت الدوله دامت شوکتها، امیر را از رفتن بحمام ممانعت کردند و فرمودند از من جدا شو و صبر کن تا حامل خلعت در رسد... امیر بیان کرد که شما آسوده باشید از تقصیرات من گذشته‌اند... (چه تقصیری؟) این بگفت و گماشتگان خود را از برای تشریفات و تدارکات خلعت پوشان بر گماشت و خود بحمام رفت. اعتماد السلطنه از راه رسید و خستگی نگرفت و دانست تأخیر در این کار موجب آفات است از امیر استفسار کرد. گفتند بحمام است، فوراً با یک دوتن وارد حمام شد و درب حمام را بست. گماشته امیر که در سربینه بود وحشت کرد، اعتماد السلطنه گفت: اگر حرکت کردی و صدائی بلند ساختی هر آینه بحکم دولت سر خود را بیاد خواهی داد. وی از ترس دم در کشید و خود اعتماد السلطنه با یکی در اندرون حمام وارد شد. امیر را نشسته دید، بهمان دستور سابق ادب بجای آورد.

امیر چون او را دید دانست که کار دگرگونست و امروز اعتماد السلطنه باید انتقام بکشد و روز مکافات پیش آمده است، فوراً به اعتماد السلطنه گفت: دانم بچه کار آمده‌ای، اکنون از زر و جواهر و نقد هر چه که بخواهی میدهم، لحظه‌ای به اهمال بگذران و وسیله بساز که سرکار عزت الدوله ملتفت شود و بنجات من بشتابد، در اینصورت با حضور او از کشتن من معذور خواهی بود نه مجبور... اعتماد السلطنه جواب داد این راز پنهان نخواهد ماند، همه میدانند که من وارد حمام شده‌ام و هر حیلتی که بکار برم خیانت به دولت معلوم خواهد شد (۱) و سر من بیاد میرود...

امیر از زندگانی مایوس شد و گفت: سر من حاضر است، هر چه میخواهی بکن و به هر چه مأموری بگو تا میران غضب معمول دارند. اعتماد السلطنه گفت من هرگز به کشتن تو سخن نرانم، ولی محض امتثال امر همایونی به لفظ خودتان به سلمانی بگوئید که چند فصد از شما بکند که خون بسیار بیرون آید و براحتم در گذرید، امیر از شنیدن این سخن در آن حالت نهایت رضامندی را حاصل کرد و مشعوف شد... لهذا خود به فساد امر کرد که چند رنگ او را نشتر زند و خون از چند جای روان شد و اعضای

۱- ولی با این عمل و جنایت بزرگ که هرگز از خاطر تاریخ محو نخواهد شد

الی الابد باقی خواهد ماند و هرگز مشمول مرور زمان هم نمیشود.

او سست شد وفي الحال جان بداد و اعتماد السلطنه فوراً از حمام بیرون آمد و سوار اسب شده به چاپاری روانه دارالخلافه شد.

خود حاج علیخان دنباله جریان را شبی در حال مستی چنین بیان کرده است: قدری که خون جاری شد رنگ امیر پرید و بعد خاکستری شد، به کارگر گفت: در عقب من بایست مایل نبود به زمین بیفتد و فرمود انگشتری فیروزه که در دست دارم متعلق بتوست. کارگر رفت عقب، امیر خواست به او تکیه نماید، اختیارش از دست سلب شد و یکور به زمین افتاد بطوری که سر او صدای مهیبی کرد. از حنجره اش صدای عجیبی بیرون میآمد در حال تشنج بود، این منظره برای من خیلی رقت آور بود ا به میر غضب امر دادم دستمال برده در دهان امیر گذارد زیرا کف زیاد از دهانش بیرون میآمد تا زودتر از تشنج خلاص شود. پس از اتمام کار دستور دادم او را شسته در لباس حمام خودش پوشانده، امانت گذارده شود و در حمام را تیغه کنند تا امر دفن او را شاه صادر نماید و به پیشخدمت های امیر گفتم: حال قضیه را به عزت الدوله اطلاع دهید و خود مراجعت کردم. (۱)

مرحوم حسین سرور که از گویندگان تاریخی و نویسندگان بوده در مجله خواندنیها در سال ۱۲ شماره ۷۴ مورخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۳۱ شرحی راجع به چگونگی قتل امیر کبیر نوشته که فقط یک قسمت آن را نوشته و ناتمام گذشته است.

ما از نظر اینکه اقوالی را که تاکنون نوشته اند در این کتاب نقل کرده ایم مقاله ناتمام سرور را هم نقل مینمائیم تا جمیع مطالب درباره قتل امیر کبیر را ذکر کرده باشیم.

جنایت فجیع در حمام

از زبان کسیکه خود از همراهان قاتل بوده است

یا جزئیات واقعه تاثر انگیز قتل امیر کبیر

دوسه ساعت از شب گذشته بود که ما از دروازه تهران بیرون آمده بدون برخورد با احدی در جاده های تاریک اطراف شهر از نظرها ناپدید شدیم، ریاست ما ۱۲ نفر

۱- سال ۲۸ خواندنیها شماره ۱۷- دکتر باستانی پاریزی.

با علیخان پیشخدمت‌باشی شاه بود که در تمام این مدت سواری پیشاپیش سایر همراهان اسب میتاخت و با مرد کوتاه قدی که از ندیمان و حاشیه‌نشینان مجلس مهدعلیا (مادر ناصرالدین‌شاه) بود با کمال آهستگی سخن میگفت، معلوم بود که این فاصله را برای آن حفظ میکنند که همراهان از مذاکراتشان چیزی نفهمند و بتوانند آزادانه سرسواری بمشورتها و پیشنهادهای یکدیگر گوش فرا دهند، من کم‌کم از تنهایی و نداشتن هم‌صحبت که معمولا در مسافرت ارزش بسیار دارد خسته شدم و در صدد آن بودم که از میان همراهان مجهول و ساکت خودم همدمی پیدا کرده از رنج تنهایی آسوده شوم کم‌کم دیدم دوسه ساعت است ما در حرکت هستیم و آنچه باطراف و جوانب افق تاریک نگاه میکنم سواد کوهستان و دورنمای تپه و ماهوری دیده نمیشود با خود گفتم مگر نه ما برای دستگیری دونفر از سران بایبها بمازندران میرویم پس چرا تاکنون بسنگ‌لاخ و کوهسار نرسیده‌ایم. قدری که رفتم حس کردم که گذرگاه ما جلگه‌ای وسیع است که از گوشه و کنار آن گاهگاه صدای سنگ و آواز رهگذر همراه نسیم لطیف شبانگاهی بگوش می‌آید کم‌کم از اظهارات رئیس‌دسته یعنی پیشخدمت‌باشی در شك افتاده با خود گفتم مگر افراد لشکر و سپاهی کم بودند که باین مأموریت اعزام شوند که بایستی پیشخدمت‌باشی را فرستاد. از این گذشته بچه‌مناسبت این حاجی مرموز را که ندیم مجلس مهدعلیاست همراه برداشته‌اند. هنوز از این مشق جنون فراغت نیافته بودم که مردی قاطرسوار بامن مصادف گردید و سکوت خسته‌کننده شب را درهم شکست. این مرد کلانتر یکی از ایلات مجاور تهران بود که بعداً معلوم شد بعنوان بلد و راهنما همراه کاروان ما شده است. کلانتر مردی شوخ بود که حوصله سکوت نداشت و بهر کس میرسید بدون آشنائی سرسخن را باز میکرد و بنا بعبادت با صدای بلند ولهجه روستائی شوخی و مزاح خود را آغاز مینمود، همینکه بمن نزدیک شد گفتم: رفیق راه خوبی را پشت سر گذاشتیم اینجا دیگر آخر ورامین است من از شنیدن کلمه ورامین یکه خورده گفتم ورامین. گفت آری مگر نمیدانی از کنار اکبرآباد عبور میکنم دیگر دانستم که قضیه دستگیری بسابی و سفر مازندران بکلی جعلی و قضیه ایست که برای گمراه ساختن ما طرح شده و پیشخدمت‌باشی برای نقطه‌ای دیگر

مأموریت دارد. دیدم با تأکید شدید علیخان در مخفی ماندن هدف این مسافرت صلاح نیست چیزی از بلدچی به رسم فقط گفتم از شهر خیلی دور شده ایم گفت پنج، شش فرسخ خلاصه تا یکساعت خاک و رامین را پشت سر خواهیم داشت در تمام این مسافرت پیشخدمت باشی با حاجی مرموز پیشاپیش دسته جلو می رفتند و سعی داشتند احدی از همراهان بایشان نزدیک نشود کم کم کوههای کله قندی کوچک سر راه پیدا شد و براهنمائی همان قاطر سوار وارد دره ها تنگ و معبرهای پرسنگ و خار شدیم دیگر معلوم بود که اثری از آبادی و دهکده در اطراف ما نیست. و هوا روشن و سفیده صبح از گریبان کوهسار نمایان گردید جاده های سفید و باریک که در تمام طول شب زیر پای ما روشنی میداد و سفیدی می زد روی کمی و نابودی رفت بطوریکه گاهگاه قافله ما از جاده به بیراهه میرفت و بلدچی مجبور میشد از خطرات خود کمک بگیرد. همراهان ما آهسته میگفتند اینجا آخر سیاه کوه و رامین است هر چه فکر کردم نتوانستم مقصد و مقصود را دریابم و محلی را که بایستی بدانجا منتهی شویم حدس بزنم بخاطرات قبل از حرکت رجوع کرده و کلیه مشهودات و اتفاقات دوروز اخیر را در مد نظر آوردم از ساعتیکه علیخان پیشخدمت باشی مرا در عمارت اندرونی دید و بسراپای من خیره شد پرسید پسر تو چکاره ای گفتم غلام بچه اندرون. آنگاه گفت با من بیا تا موقعیکه بعمارت مسکونی مادر شاه رسیدیم و دیدن اطاق مخصوص مهد علیا که از پشت پرده زنبوری نوك کلاه دراز مطربها نمودار بود تا دیدن زنی با وقار و درشت استخوان که دائم رشته مروارید را از روی چهارقد برداشته و استخاره میکرد همه را که از نظر گذرانیدم يك کلمه توجه مرا بخود جلب کرد و آن عبارت عزت نفهمد بود که توانست مرا از این بن بست بیرون آرد با خود گفتم این عزت کیست، عزت الممالک، عزت الملک، عزت السلطنه، خلاصه هر چه هست زیر این کلمه میتوان جستجو کرد. کم کم آفتاب گسترده و هوا گرم شد. زمین کوهستانی و پرتپه و گردنه بجلگه های خشک و بی آب و علف تبدیل یافت در گوشه و کنار آن صحرا چشمه های آب شور دیده میشد و درختان گز در پست و بلند آن مانع عبور میگردید، اینجا دیگر کلانتر بلدچی پیشرفته علیخان و حاجی مرموز رفیقش را بعقب قافله فرستاد و خود پیش آهنگی کاروان را عهده دار

گردید بلدچی همه مالها را ردیف کرد سفارش کرد که از پشت سر او دور نشوند زیرا دیگر کویر زیرپای ماست و اگر پس و پیش برویم بزودی قشر نمک شکسته شده در دل دریائی از نمک مذاب فرو خواهید رفت آنگاه بشوخی های خود افزود میگفت در آنصورت هنوز درست فرو نرفته اید که خواهید دید در کنار سفره های چرب و شیرینی در میان نمک سر در خواهید آورد. خلاصه بلدچی میگفت اگر از این سه فرسخ نمک گذشتیم دیگر بریگ خواهیم رسید و از آنجا تا نیمه شب باولین دهکده مجاور ولایت کاشان فرود خواهیم آمد. در این نقطه من دانستم که مقصد ما کاشانست و هرچه هست در آن شهر صورت خواهد گرفت بدورنمائی رسیدیم که از دور آب و سبزه ای بنظر می آمد و در کنار آن جمعیت مردمی را بنظر آوردیم که گوئی در اینجا برای مقصودی دور هم جمع شده اند. بلدچی از دیدن این منظره و اجتماع یکه خورده با ملاحظه و دقت پیشرفتن گرفت چنین پنداشتم که یکنفر در برابر این هیئت گرم سخنرانی است و آهسته قدم برمی دارد و بسخنان خود ادامه میدهد، سایرین هم با کمال نظم و ترتیب صفوفی آراسته و بسخنان او گوش می دهند هرچه باین جماعت نزدیک میشدیم بر بهت و حیرت ما می افزود تا آنکه بلدچی که پیش آهنگ کاروان بود بنزدیکی ایشان رسید ناگهان مردی که قدم میزد شروع بدویدن کرد پس از مسافتی بالهای دراز خود را گشوده پاهای دراز را از زمین بلند کرده کم کم اوج گرفت و پس از او دیگری بدویدن آمده بهوا برخاست تا آنکه همه آن جماعت که از دور بصورت وقامت انسانی دیده میشدند از آنجا بهوا برخاسته مانند لکه های ابر در فضای کویر پهرواز درآمدند معلوم شد ایندسته کرکس پیرو کهنسالی بودند که شاید قرنها میگذشت که در این گوشه کویر و نیزار سبزی که بصورت کشت زاری نمایان بود زندگی میکردند، هر یک به بلندی قامت انسان و دارای خرطومی چین خورده بودند که انسان از قیافه شان وحشت میکرد و تصور نمی نموده که پرندگان باین قامت بزرگی در کویرهای ایران دور از چشم مردم زیست مینمایند شب بلدچی ما را بسر چاه آبی آورد که بقول خودش یگانه آب شیرین این ناحیه بزرگ میباشد، آنشب هوا سرد بود و در حالیکه آتش بسیار افروخته بودیم صبح کردیم و بعد از ظهر روز دوم بدیگده رسیدیم که نام آن (جرنهاب)

و از توابع شهر کاشان بود اما باینجا چرا میرویم چه لزومی داشت از این جاده خطرناک بگذریم، چه مانعی داشت اگر از شاهراه آمده دو روز دیرتر بمقصد میرسیدیم، اینها مشکلاتی بود که در این دهکده بر من معلوم گردید. ورود بدیهکده صحنه عملیات حاجی مرموز ندیم مهد علیا آغاز شد و نقشه‌های دقیق این مرد خطرناک جامه عمل پوشید این مرد یکماه قبل با جامه درویشی از این راه آمده مدتها در حول و هوش قصر مسکونی امیر رفت و آمد کرده بود. بنابراین از اوضاع محل بصیرت کامل داشت قبلا دستور داده بود همه مردان دهکده را که چهار نفر بیشتر نبودند ببهانه خدمتگاری نگاهداشتند تا از ده خارج نشوند آنگاه برای راههای ده پاسبانی از میان ما انتخاب کرد و خود پیاده نیمه شب راه کاشان را پیش گرفت. این مرد ظاهراً باد ده سیاه اندرون امیر رابطه برقرار ساخته با اشاره مهد علیا او را با خود همراه ساخته بود، بنابراین شب دیگر بازگشت و در حالیکه علامت خرسندی و کامیابی بر چهره اش هویدا بود با علیخان پیشخدمتباشی خلوت کرد با آنکه احدی از جمعیت ما حق نداشت در خصوص این مسافرت کلمه‌ای تحقیق کند با اینحال من و شاید دیگران هم از نتیجه این سفر خبردار شده بودیم صبر کردیم تا شب جمعه نزدیک شد و در تاریکی آتش خود را بقصر فین رسانید. هر کدام در گوشه‌ای از نظرها پنهان بسر بردیم تا صبح جمعه آغاز شد و موقع آن رسید که مقدمات به نتیجه انجامد و شکار پر قیمت بدام بلا نزدیک شود، اما چیزیکه تا آنروز بخاطر من نمیگذشت این بود که توطئه‌ای برای قتل امیر در کار باشد. امیر کبیر با همسر باوفا و پرارزش خود عزت الدوله خواهر ناصرالدینشاه در قصر صفی آباد فین که دهی است نزدیک کاشان منزل داشتند این قصر و باغ را شاه عباس کبیر بصورت زیبایی در آورده شاه صفی هم عمارتی بآن افزوده بود در زمان فتحعلشاه مجدداً تعمیر و تکمیل شده قصر باستانی و محل توقف پادشاهان وقت بود نهر آبی بزرگ باین قصر وارد شده بدریاچه‌هایی که اطراف آن درختان سرو و چنار کهن آراسته بود می‌ریخت. دریاچه بزرگ با فواره‌های زیبا در وسط قصر بود که دو خیابان بزرگ از وسط آن میگذشت حمام قصر را برای دور بودن از دود و بخار حمام درست دیگر قصر ساخته بودند چنانچه برای رسیدن تا آنجا بایستی تمام باغ قصر را پیمود

امیر کبیر معمولاً روزهای جمعه را قبل از ظهر به حمام میرفت و شاید در حدود سه ساعت صرف شستشو و بستن رنگ و حنا مینمود. خانم عزت الدوله هیچ گاه از امیر جدا نمیشد مگر ساعاتی که امیر در حمام بود اغلب سوار شده بگردش باغهای اطراف میرفت اما این روز تصمیم گرفت که تا بازگشت در عمارت حوضخانه اندرون بخواب رود تا در بازگشت امیر کسل و ناراحت نباشد، هنوز صبحانه را برنچیده بودند که عزت الدوله رو بامیر کرده گفت عجب عالمی است عالم رؤیا و چقدر مجهول اصرار خوابهایی که انسان می بیند؛ امیر گفت چطور خانم مگر خوابی دیده اید گفت چه عرض کنم از آن خوابهایی که نه سر دارد نه بن امیر اصرار کرد که چه خواب دیده ای؟ خانم عزت الدوله در حالیکه لبخندی آمیخته با کمی خجالت بر چهره داشت گفت چه بگویم خواب میدیدم که یکدسته کلاه مردانه بدست داشتم و گاهی یکی از آنها را بر سر می گذاشتم نمیدانم این دیگر چه خوابی است امیر در حالیکه سرنی بیچ قلیان را زیر لب داشت سر بزیر افکند در فکر شد و پس از تأملی گفت: انشاءاله خیر است. خانم گفت منکه از این خواب چیزی نفهمیدم آنگاه قدری در اطراف تعبیر خواب صحبت کرده و در پایان گفت خاصه فراش باشی اناالله حمام را برده هر وقت میل دارید حمام حاضر است امیر پرسید شما میل دارید برای گردش سرچشمه و اطراف سوار شوید بگویم میرآخور و سائل آنرا حاضر سازد خانم گفت نه امروز حال گردش ندارم نمیدانم چرا اینقدر حال روحی بدی دارم گمان میکنم بهتر باشد که تا مراجعت جنابعالی از حمام منهم در عمارت حوضخانه بخوابم امیر گفت خوب فکری است چون که دیشب هم دیر خوابیدیم سپس امیر برخاسته باتفاق خاصه تراش و پیشخدمت مخصوص خود بجانب حمام رهسپار شد در این موقع غلامان شاهی بدون اسلحه و امتیاز در گوشه و کنار باغستان فین تک تک قدم میزدند و منتظر اشاره حاجی مرموز بودند که در نقطه مخصوصی حرکات امیر کبیر را زیر نظر داشت از عجائب اتفاق آن که اگر خانم عزت الدوله آنروز مانند جمعه های دیگر سوار شده بود در پشت کوچه های قصر به علیخان پیشخدمت برخورد میکرد و چون او را می شناخت حکم دستگیری او را داده نقشه قتل امیر بهم میخورد اما وقتی کاری بایستی انجام پذیر گردد خوابیدن

قبل از ظهر اورا از این تصادف الهی محروم کرد» ناتمام
بقیه این داستان در شماره‌های بعد نوشته نشده .

بهر حال پس از آنکه فراشبازی ناصرالدین شاه از قتل امیر کبیر مطمئن گردید بلافاصله
از حمام خارج شده با کمال عجله بطرف تهران روانه گردید و خوشوقت بود که حکم
مأموریت خود را بموقع اجرا گذاشته است حال آنکه «امیر کبیر شهید شد و از
آنروز به بعد خاک سیاهی بر سراسر ایران ریخته شد و باب ترقی و تعالی
بروی کشور مسدود گردید» خردمندان و کارآگاهان از شرح حال مختصر وی که ما
در این کتاب گرد آوریم در مییابند که چه نابغه مودی بخاک تیره این سرزمین مدفون
شد و از آنروز بعد چه مایه پستی و تدنی و بیچارگی از فقدان این یکه‌مرد
سیاسی بر کشور ایران مستولی گشت. گرچه فرومایگان و خائنین و نابخردان از
اتلاف و اضمحلال وی چندی کم و بیش تشفی خاطر حاصل کردند و در پرتو اندیشه های
پست و مشغوم خویش بتصور اینکه انتقامی کشیده‌اند تا حدی راحت نشستند و از خطر
انتقام کشیدن امیر کبیر آسوده خاطر گشتند و خیال کردند که در حقیقت نهال ترقی و
تعالی را درهم شکسته و از ریشه بدر آورده‌اند ولی زهی پستی و ناخردمندی و جهالت
چه ، امیر کبیر ابدالدهر زنده و جاویدان است زیرا بعقیده ما و عقیده
همه‌مطالعین و ارباب قلم و تاریخ کمترین آثار وی تاسیس مدرسه دارالفنون
و . . . است که نه فقط پس از مرگ وی تا امروز باعفریت جهل و نادانی
مبارزه میکند بلکه تا ختم تاریخ بشر در کشور ایران متوالیاً افرادی جوان
و حساس و آزادیخواه و باسواد و فعال تربیت مینماید که نسل نانجیب
جهال و مغرضین و جنایت کاران را قوی‌ترین حربه و بزرگترین آسیب است
زیرا سازمانهای این مرد منور الفکر نه بقدری مستحکم و استوار است که تند باد حوادث
در همش فروریزد یا بانهدامش کشاند - از پس مرگ امیر کبیر تا امروز و از امروز تا
قرنها آنچه در دنیا نامی از معارف و علوم و عظمت و بزرگی ایران و ایرانی برده شود
تا حدی مرعون منت افکار این مرد است و براستی :

زنده و جاوید ماند هر که نکو نام زیست

کز عقبش ذکر خیر زنده کند نامرا

مرحوم خان ملك ساسانی در کتاب «دست پنهان انگلیس در ایران» در صفحه ۸۴ چاپ دوم می‌نویسد: «دوازده نفر از اشخاص سرجنابان ایران که با کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در تهران برای مقتول ساختن میرزا تقیخان امیر کبیر همکاری و همراهی کرده بودند اولاد و احفادشان پس از یکصدسال که از قتل امیر کبیر میگذرد هنوز روی مستندها نشسته و حساس‌ترین پست‌های مملکت را اشغال کرده‌اند و اسناد خدمتشان هم پشت در پشت در سفارت محفوظ است»

خانواده امیر کبیر پس از قتلش

اینک نظری بحرمسرای امیر و حال پریشان شاهزاده خانم که با کمال بیصبری انتظار بازگشت شوهر خود را دارد: دو ساعت گذشت، سه ساعت و چهار ساعت، هنوز امیر کبیر برنگشته است. وفای شمع را نازم که بعد از سوختن هر دم بسر خاکستری در ماتم پروانه می‌ریزد

کنت «دوگوبینو»^۱ می‌گوید:

«شاهزاده خانم اطفال خود را در بغل گرفته متصل ناله میکرد و بنصایح و تسلیت زنهای حرم گوش نمیداد و علامت يك درد والم زیادی کاملا در چهره او مشاهده میشد. بالاخره طاقت نیاورده برخاست تا برود به بیند بر سر امیر کبیر چه گذشته است؟

وقتی رفت دید در ب عمارت را بسته‌اند، فریاد کشید که در را باز کنند سربازانی که در اطاق مجاور بودند ریختند و از او ممانعت کردند، خشم سراپای وجود او را میسوخت و بادست و پا بدر میکوفت تا در را شکسته خود را از عمارت خارج ساخت باز خواستند از او جلوگیری کنند ولی شاهزاده خانم مانند ماده شیر میگریزد و هیچکس قادر نبود در مقابل او عرض اندام کند. عزت الدوله بطرف باغ دویده بالاخره قضایا را باو گفتند که کوشش شما دیگر فایده ندارد».

عزت الدوله چند روزی در کاشان بسوگواری مشغول میشود تا اینکه پس از چند

روزی دست دو طفل (۱) خود را گرفته روانه تهران میشود .

کنت دوگینو مینویسد :

«وقتی کارها تمام شد انتشار دادند که امیرکبیر در حمام بر اثر خون زیادی که از او خارج شده مرده ولی مردم قبول نکردند و بسرعت برق حقیقت مطلب آشکار شد زیرا در این کشور هیچ امری سری نمیماند .

شاهزاده خانم با کمال نو میدی بتهران برگشت و اولین دیدار او با شاه خیلی وحشتناک بوده است و فحشی نبوده که بپادشاه نداده باشد ولی این درد برای او کم بود که فرمان دادند باید با پسر صدر اعظم کنونی (منظور پسر اعتمادالدوله است) که یک مرد سبک عقل بیست و دو ساله ای بود ، ازدواج کند و تفاوت او نتیجه ای نبخشید و مادرش نیز بکمک برادرش با او بد رفتاری کردند ، شاهزاده خانم به شاه گفت این دومین مرتبه ایست که مرا مجبور باز دواج میکنی ولی لااقل این تسلیت خاطر برای من هست که چند روز دیگر این بدبختی را که بمن دادی خواهی کشت چنانکه شوهر اول مرا کشتی . دو دختری که او از امیر داشت و یکی شش و دیگری هفت ساله بود امروز در تحت حمایت مادر در اندرون سلطنتی بزرگ شده اند . شاه بوسیله ارسال تحف خیلی از آنها تحسین میکند ولی دخترها جواب میدهند که : « تو همان هستی که پدر ما را کشتی !

چند روز پیش پسر فرشباشی (منظور پسر حاجب الدوله میباشد) که جوان بیست ساله ای است برای دیدار آن دخترها رفته بود . دختران بمحض رؤیت او خود را بروی او انداخته آنقدر او را زدند که مجروح شد و با اشکال زیاد اطرافیان توانستند جوان را از زیر چنگال آنها رها کنند .

وقتی که زنهای ایرانی بنا بر سوم و عادت ملی خود بشاهزاده خانم میگویند که :

۱ - این دو طفل هر دو دختر بچه بوده که بعدها یکی باز دواج مظفرالدین شاه قاجار درآمد و به ام الخاقان معروف شده است .

و دیگری بزوجیت ظل السلطان درآمد و به افسر السلطنه معروف گردیده است . یکی از دخترهای ام الخاقان زوجه فرمانفرما میشود که مادر تیمسار محمد حسین میرزا فیروز و مرحوم نصرت الدوله و سالار لشکر و محمد ولی میرزا فرمانفرمایان بوده است .

چند اولاد از شوهر خود دارید؟ شاهزاده خانم جواب میدهد خدا نکند که از این بدبخت
طفلی داشته باشم!

شوهر دوم شاهزاده خانم باندازه‌ای مغضوب اوست که جرأت آفتابی شدن در
مقابل او را ندارد تمام این چیزها را در شهر تعریف میکنند و برای خاطر امیرکبیر
گریه میکنند و از شاه بد میگویند و بصدر اعظم فعلی ناسزا و دشنام میدهند.
ولی من بیک نفر ایرانی گفتم: اگر امیر را شاه نکشته بود مردم میکشند زیرا
او نمیتوانست دروغ و دزدی را در میان مردم به بیند.

ایرانی جواب داد: صاحب شما حق دارید اما فراموش نفرمائید که اگر برخی
از مردم امیر را دوست نداشتند برای اینکه از دزدی جلوگیری میکرد از صدر اعظم
کنونی بی‌اندازه تنفر دارند زیرا دزدی را بخود و خانواده‌اش منحصر کرده و دیگران
را باز میدارد بعلاوه همه میدانستند که امیر خیر مردم را میخواست و اگر این خوش
قلبی با مراقبت توأم بود لاقلاً برای سعادت مردم بود ولی صدر اعظم امروزی مملکت
را دچار غفرت‌های خانوادگی خود کرده و کشور را بادست آنها بتاراج داده است.

اما آن روستایی که امیر در روزگار قدرت کامل خود بی‌باغبانی قصر فین گماشته
بود، با تأثر بسیار مشاهده کرد که نسبت باو چنان نیکی کرده بود با چنین حال
زاری از راه رسیده و نسبت بسرنوشت خود و او نگرانی داشت. در خارج می‌شنید
که سربازان حرف‌های زننده‌ای میگویند. در دل خوف حدوث يك بلیه‌ای را داشت ولی هر چه
پیشتر ترس بر او مستولی میشد کمتر جرأت آن را پیدا میکرد که نسبت با آن مرد تبعید
شده علاقه‌ای اظهار کند بعقیده خود چنین می‌پندارد و برای من هم همین‌طور میگفت
که اگر او میتواندست با امیر خبر میداد که هر چه او بشاهزاده خانم زن خود نزدیک باشد
از خطر دور خواهد بود و کسی یارای آنرا ندارد که متعرض او شود، مدتی را در اندیشه
بود که این موضوع را با امیر برساند، حتی مکتوبی هم نوشته که بوسیله تیر آنرا از
فراز دیوار اندرون بداخل پرتاب کند، ولی باندازه‌ای تشویش خاطر داشته برای اینکه
مورد سوءظن قرار نگیرد که عاقبت نامه را نابود کرد و هیچ کاری انجام نداد.

ژنرال عزیزم اینک تاریخ مرگ جنایت‌آمیز امیرکبیر است که سه سال پیش اتفاق

افتاده و چیزی که میخواهم بعرض برسانم اینست که :
« برخلاف آنچه ما در فرانکفورت میگوئیم و تصور کرده ایم که در
آسیا مردان بزرگ کهیاب هستند اشتباه میکنیم.»

عزت الدوله پس از
امیر کبیر
« چون میرزا آقاخان بهمه چیز میرزا تقیخان دست انداخت
نخواست که زوجه او از این تطاول مصون بماند لذا ملکزاده
خانم عزت الدوله را برای نظام الملك پسرش بتوسط شاه و
مهدعلیا خواستگاری کرد . عزت الدوله به برادر والاگهرش پیغام فرستاد که معلوم
میشود کمینه جزو اثاثه سلطنت و صدارتم که هر کس صدراعظم میشود من باید در
خانه اوزندگی کنم . پس از پا درمیانی مهدعلیا بعنوان اینکه میخواهد با میرزا
آقاخان محرم باشد...! با اصرار تمام از دخترش این تقاضا را کرده است. خلاصه پس
از پیشکش های متوالی و گفتگوهای بسیار عزت الدوله قبول کرد که بظاهر زن میرزا
کاظم خان بشود ولی هرگز هم خوابه او نباشد» (۱)

متار که عزت الدوله

و بمحض اینکه میرزا آقاخان از صدارت افتاد خانم عزت الدوله خواهر شاه
هم که هیچ وقت این شوهر خود را دوست نمیداشت وقت را غنیمت شمرد و خویش را
مانند اثاثیه صدارت بطلاق از نظام الملك رها کرده» (۲)
عزت الدوله پس از متار که با نظام الملك چند سال بدون شوهر بود تا اینکه
بازدواج پسر خاله خود درآمد که آنهم در جوانی بر اثر بیماری و با درگذشت.
آخرین شوهر عزت الدوله میرزا یحیی خان مشیر الدوله بوده است.
بالاخره عزت الدوله در سن هفتاد و چند سالگی بسال ۱۳۲۳ قمری درگذشت.

انکاس خبر قتل واتسون (۳) در تاریخ قاجاریه می نویسد : «خبر قتل امیر نظام
امیر کبیر در خارج حس تنفر عمیقی در تمام اروپا تولید نموده ، شاه و درباریان

۱- سیاست گران دوره قاجار صفحه ۴۵

۲- تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه صفحه ۱۱۸

۳- R . watson

او مورد اعتراضات و ملامت‌های خیلی شدید واقع شدند، از تمام اروپا باین عمل وحشیانه که درکاشان بحکم شاه واقع شده بود اعتراضات سخت نمودند و در این موقع شاه و درباریان اوبا کمال سکوت این اعتراضات را تحمل نمودند .

آثار بوکناری امیر کبیر میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله که بموجب عهدنامه ارزنة الروم از طرف امیر کبیر مأمور شده بود که با مأمورین دولت عثمانی خطوط مرزی ایران و عثمانی را معلوم و مشخص نمایند. بمحض آنکه خبر عزل امیر کبیر منتشر میشود گویا از رفتار و گفتگو و بطور خلاصه «قیافه» مأمورین دولت عثمانی متوجه میشود که وضع آنها تغییر کرده و وجبات و هن و سستی در کار تعیین حدود ایجاد شده است مراتب را بمیرزا آقاخان نوری صدراعظم گزارش مینماید .

میرزا آقاخان در تاریخ ۲۲ صفر ۱۲۶۸ یعنی یکماه پس از تبعید امیر کبیر که هنوز درکاشان بوده بمیرزا سید جعفرخان مشیرالدوله که از مأمورین لایق و کاردان دولت ایران محسوب میشود با کمال بی‌انصافی و کینه‌توزی و غرض‌ورزی چنین می‌نویسد :

« . . . از عزل یکنفر مثل میرزا تقیخان که خاطر اقدس همایون را از غرور شخصی و رفتار ناپسندیده خود مکدر داشته بلکه اکابر و اصاغر این مملکت از او در وحشت بودند چه هن و سستی برای این دولت حاصل میشود بلکه بعون الله تعالی پس از عزل او کارها منظم تر و امر دولت در هر باب پیشرفتش بهتر است . اگر برای امر حدود است با حضور شما و اطلاعی که از جزئی و کلی امور با کمال دلسوزی و دولتخواهی و صداقت و غیرت دارید و میرزا تقیخان هم از شما در این کارها مشورت و مصلحت میکرد چرا باید کسی عزل و نبودن او را العیاذ بالله برای این دولت و هن و سستی بداند و تغییر سلوک و رفتار بدهد ، شما این فقره را حالی آنها بکنید که دربار دولت ایران البته پنجاه نفر بهتر از میرزا تقیخان آدمهای معقول تربیت شده دارد ، علاوه از اینها چنین نیست که خود شما ندانید افعال و اعمال نیکی که از میرزا تقیخان صادر شد در این سه سال از چاکران و جان نثاران اخذ کرد و آنچه غرور شخصی و رفتار غیر مستحسن بود از خودش بود . . . »

اعتراض انگلیسها نسبت به حادثه قتل امیر کبیر

ز قتل من بودش غم، ز فتح خویش سرورش
چو رستمی که با سفندیار گرید و خندد
(سینا)

پس از قتل امیر کبیر وزارت امور خارجه انگستان بتوسط وزیر مختار خود
مقیم دربار ایران نسبت به حادثه قتل امیر کبیر در حمام فین کاشان شدیداً بدولت ایران
اعتراض مینماید .

قبل از اینکه بذکر مراسله وزارت خارجه انگلیس و جواب دولت ایران پرداخته
شود لازم است بدو در مورد این اعتراض اسرار آمیز که بیشتر از نظر حفظ منافع
انگلیسها در ایران بوده پرداخته شود ، تا خوانندگان گرامی کاملاً متوجه گردند که
این اعتراض نه از آن جهت بوده که انگلیسها از این حادثه جنایت آمیز متأثر و متألم
بوده و نظر خیرخواهی داشته اند ، بلکه روی مصالح دیپلماسی خودشان بوده تا
چنین وانمود کنند که در این قضیه دست نداشته و برائت حاصل کرده باشند و چون
موضوع از لحاظ تاریخ فوق العاده قابل توجه و انتقاد است ناگزیریم آنچه را که
بفهم خود دریافته ایم و نویسندگان خارجی و داخلی نیز قضاوت کرده اند برشته
تحریر کنیم .

در اینکه میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله در حادثه قتل امیر کبیر دست
بسزائی داشته است و یکی از عوامل و ایادی مؤثر این حادثه فجیع بوده اختلافی نبوده
و نیز در اینکه این شخص یعنی اعتمادالدوله نوری کاملاً از طرف انگلیسها حمایت
میشده و نوکر آنها بوده است شکی نیست ، لذا از نظر توجیه مطلب لازم میدانیم که
اندکی از سوابق و دورنمای زندگانی وی را در اینجا ترسیم نمائیم تا خوانندگان این
کتاب بخوبی دریابند که انگلیسها پیش از صدور فرمان قتل امیر کبیر بطوریکه قبلاً هم
ذکر شد از این نقشه آگاهی داشته اند ! **چطور !؟**

میرزا آقاخان که در دوره محمد شاه سمت وزیر لشگری را داشته بعلمت حادثه

ذیل بکاشان تبعید میگردد .

در دورهٔ محمد شاه پاره‌ای از اخبار مرموز و سری دولتی و قشونی بدست انگلیس‌های افتاد. محمدشاه از نظر کنجکاوی عده‌ای را مخفیانه مأمور میکند که در اطراف سفارت‌خانه‌های خارجی مواظب بوده و اشخاصی را که با آنجا رفت و آمد مینمایند مشاهده کرده بعرض شاه برسانند. این مأمورین پس از یکی دو روز بازرسی مشاهده میکنند که میرزا آقاخان وزیر لشکر شبها پس از آنکه عبور و مرور قطع میگردد محرمانه با لباس مبدل به سفارت انگلیس رفته و پس از یکی دو ساعت مراجعت میکند گزارش این موضوع را بسمع شاه و حاجی میرزا آقاسی میرسانند، شاه از این قضیه متفیر شده و بحاج میرزا آقاسی دستور میدهد که او را در دارالحکومه دوپست ضربه شلاق زده محبوسش نمایند، حاج میرزا آقاسی بنابر امر شاه میرزا آقاخان و وزیر لشکر را در دارالحکومه (که جای آن در همین خیابان باب همایون و محل حمام پاك امروزی بوده است) دوپست ضربه شلاق میزند و او را که بزندان میفرستد. در این اثناء میرزا آقاخان کاغذی نشان میدعد که من در تبعیت دولت انگلستان میباشم ضمناً انگلیسها هم در قضیه دخالت کرده واسطه میشوند که دیگر صدمات جانی با او نزنند و با این ترتیب او را از مرگ رهائی می‌بخشند و محمد شاه ناگزیر باین قناعت میکند که او را بکاشان تبعید نماید. (۱) اعتمادالدوله در زمان محمد شاه همچنان در تبعیدگاه کاشان بسر میبرد تا آنکه خبر فوت محمد شاه بوی رسید و فوراً بطرف تهران روانه گردید که جریان این قسمت از زندگانی او را قبلاً در این کتاب آوردیم که چطور از طرف انگلیسها در این مرتبه هم حمایت شد.

۱ - کتاب سیاستگران دورهٔ قاجار می‌نویسد: از زمانی که محمدشاه ناخوش و علیل بود میرزا آقاخان با جهان خانم مهد علیا روابط سری پیدا میکند حاج میرزا آقاسی از روابط باخانم مطلع میشود و برای آنکه پرده عفاف حرم شاعرا ندرد منتظر فرصت شده تا اینکه خبر میشود که میرزا آقاخان شبها بعد از نصف شب با لباس مبدل از سفارت انگلیس بیرون می‌آید. حاجی جمعی دور بر سفارت برای توقیف او مأمور میکند يك شب همین که بیرون می‌آید دستگیرش میکند و با همان لباس مبدل بمنزل حاجی می‌کشاندش. حاجی میرزا آقاسی میرزا آقاخان را در طویله محبوس و فردای آنروز در حضور جمعی امانا و ارکان دولت پاهایش را بجرم جاسوسی فلك میکنند، چوب منصلی میزنند و بکاشان تبعید می‌نمایند. این واقعه در سال ۱۲۶۱ قمری بوده است.

پس از آنکه ناصرالدینشاه بسطنت رسید چون دربدو سلطنت بود ناگزیر گردید که با نمایندگان خارجی بطور مدارا و مماشات رفتار نماید . انگلیسها اصرار داشتند که اعتمادالدوله صدراعظم ایران گردد ولی شاه زیربار نرفته او را بمعاونت صدارت عظمای ایران منصوب نمود . میرزا آقاخان دوسال واندی باین سمت برقرار بود تا اینکه در اواخر دوره صدارت میرزا تقیخان امیر کبیر باز شروع ببعضی تحریکات و عملیات غیر مشروع نمود . امیر کبیر دستور توقیف او را صادر کرد و خیال داشت که او را هلاک سازد، ولی در این مرتبه هم چنانکه اغلب نویسندگان خارجی از جمله کنت دوگبینو در نامه خود نوشته است باز از طرف انگلیسها حمایت می شود و وزیر مختار انگلیس در منزل امیر کبیر با امیر کبیر ملاقات میکند و از او تعهد میگیرد که بر علیه جان اعتمادالدوله اقدامی نمایند .

امیر کبیر در حالی که این نوشته را امضا میکرد بوزیر مختار انگلیس اظهار داشت «پس شما باین ترتیب میخواهید فرمان قتل مرا بگیرید» و فقط قناعت کرد اعتمادالدوله را بکاشان تبعید نماید و اعتمادالدوله برای مرتبه دوم بتبعیدگاه کاشان فرستاده شد و مدتی در آنجا بسربرد تا اینکه یکی دوروز بعزل امیر کبیر مانده محرمانه بتهران بازگشت با این کیفیت واضح است که اعتمادالدوله کاملاً خود را با اختیار انگلیسها گذاشته بود و از طرف آنها هم بنحو کامل حمایت میشده است و کلیه اخبار دربار و قشون را محرمانه بانگلیسها گزارش میداده و در حقیقت میتوان گفت که جاسوس انگلیسها بوده است .

پس از عزل امیر کبیر اعتمادالدوله ناگهان بصدارت عظمای ایران رسید و در کنیه تحریکاتی که بر علیه امیر کبیر میشده دست داشت . حال چطور ممکن است از این جریانها سفارت انگلیس اطلاعی نداشته باشد؟ پس اینکه انگلیسها شدیداً در مورد قتل امیر کبیر اعتراض و حتی بشاه اهانت میکنند نه از نظر دلسوزی و تأثر از قتل امیر کبیر بوده زیرا امیر کبیر باین اعتراض زنده نمی شد اما منظور انگلیسها از این اعتراض قطعاً این بوده است که نقشه ای را که برای اعتمادالدوله کشید بودند و باید او صدراعظم

باشد عملی سازند چون ممکن است در این اثنا مغضوب شاه واقع شود و بسرنوشت امیر کبیر گرفتار گردد .

(چنانچه پس از قضیه هرات با اینکه ناصرالدین شاه پی برده بود که این شخص بدولت ایران خیانت کرده و کاملاً اسرار ایران را بآنها داده است شاه روی همین اصل «حمایت انگلیسها نتوانست او را تنبیه نماید» . بلکه فقط او را از صدارت معاف داشت (۱)

بنابراین انگلیسها شدیداً اعتراض میکنند که شاه جرئت صدور چنین فرمانی را (فرمان قتل) در حق اعتمادالدوله نداشته باشد . و دیگر اینکه چون در دوره صدارت امیر کبیر نسبت بتقاضای انگلیسها ترتیب اثری داده نمیشد و وجود امیر کبیر تنها مانع اجرای مقاصد آنها بود از این نظر هم این اعتراض شاه را مجبور میساخت که بعداً بتقاضاهای آنها ترتیب اثر دهد .

با این کیفیت بخوبی آشکار است که انگلیسها از صدور فرمان قتل امیر کبیر پیش از امضاء آن کاملاً اطلاع داشته اند زیرا از روزی که امیر کبیر معزول گردید و بکاشان تبعید می شود تا روزی که کشته شده است پنجاه و چهار روز بطول انجامیده و در مدت این ۵۴ روز در اثر وسوسه اعتمادالدوله و غیره سه مرتبه فرمان قتل امیر کبیر صادر می شود که دو مرتبه آن شاه با اعتمادالدوله نوشته بود که تنها موجبات خرسندی خاطر ما را قتل میرزا تقیخان فراهم میسازد . ولی آنآپشیمان میشده و آن نوشته را پاره میکرده است ، تا در نوبت سوم چنانکه کیفیت آنرا قبلاً گفتیم بموقع اجرا گذاشته میشود .

از لحاظ محاکمه تاریخی باید سؤال کرد که چطور همین که امیر کبیر دستور توقیف اعتمادالدوله را داد و در مغزش خطور کرد که او را هلاک سازد فوراً انگلیسها مداخله کردند و از امیر کبیر تعهد گرفتند که نسبت بجان او اقدامی ننماید و او را در پناه خویش همچنان محفوظ نگاه داشتند تا اینکه بصدارت ایران رسید ، پس چنان نسبت بامیر کبیر این اقدام را ننموده بنا بر مثل معروف **نوشداروی اعتراض را پس از مرگ**

۱- موضوع خیانت اعتمادالدوله را در جنگهای هرات مرحوم شیبانی وزیر حسام السلطنه در کتاب «درج درز» خود آورده است .

امیر کبیر بمیان آوردند ؟

در گزارش وزیرمختار انگلیس بوزارت خارجه از شش ماه قبل سقوط امیررا وزیرمختار پیش‌بینی و صدارت میرزا آقاخان را نموده است چطور نمیدانستند که امیر را بکاشان در حقیقت بقتل گاه فرستاده‌اند ؟!

حتی هنگامی که کاروان تبعیدی امیر بطرف کاشان می‌رفته کلنل شیل و خانمش در خارج از شهر که ساعت آنرا میدانسته بتماشای این کاروان رفته و شاهد این صحنه بوده است .

اگر واقعاً انگلیس‌ها مایل بودند که امیر کبیر کشته نشود بخوبی میدانستند و می‌توانستند اقدام نمایند . پس چه شد که نکردند ؟ در صورتیکه وزیر مختار انگلیس در این قضایا کاملاً در جریان و باشاه رفت و آمد داشته است ؟ مخصوصاً که ناصرالدین شاه در جواب وزیر خارجه مینویسد : «از اول‌الی‌آخر کونسول شیل استحضار دارد.»

بعلاوه قرائن و مدارك زیادی در دست است که انگلیسها روی جریان انقلاب هندوستان و ظهور آقاخان محلاتی که وابستگی به انگلیسها داشته و همچنین ارتباطی که بین میرزا آقاخان محلاتی و بعضی دربار ایران وجود داشته ، انقلاب هند را تا اندازه‌ای بتحریر امیر کبیر می‌دانستند که می‌خواسته انگلیسها را در هند سرگرم نماید و خود بقضیه تسخیر کامل افغانستان که کلید حقیقی هندوستان محسوب میشود پردازد . بنابراین نسبت بامیر کبیر انگلیسها فوق‌العاده سوءظن داشتند و چنانکه در جنگهای ایران و روسیه هم دیده شده مایل نبودند که ایران يك دولت آسیائی قوی گردد . بنابراین در تضعیف ایران باطناً میکوشیدند . بدیهی است اقدامات امیر کبیر برای ایجاد يك حکومت مرکزی قوی بوده و ظرف مدت سه سال که صدراعظم ایران بود موفق با اقدامات برجسته‌ای گردید و کاملاً آنها را بهراس انداخته بود . با اینحال ائتلاف امیر کبیر بمنابع آنها تمام میشده، پس میتوان گفت که این اعتراض روی مصالح آنها بوده است نه از لحاظ تأثر و تأسف.

اینک بذکر اسناد تاریخی و سیاسی این موضوع یعنی اعتراض انگلیسها و جواب دولت ایران پرداخته و قضاوت را بفهم خوانندگان تیزهوش واگذار مینماید.

نامه وزارت خارجه انگلیس

سواد مراسله وزیر خارجه انگلستان به کلنل شیل وزیر مختار انگلیس مقیم دربار ایران که عیناً بوزیر خارجه ایران ابلاغ گردید و بعرض شاه رسیده است.

مراسلات مورخه ۲۱ و ۲۷ ربیع الاول شما در خصوص قتل مرحوم امیر نظام واصل شد ما مورید که بدولت ایران اظهار کنید که دولت انگلیس تفصیل این امر شنیع و وحشی منشانه را با کمال اکراه و تغییر طبع شنیدند و آن مکروهات شدیدتر شد از اینکه در همان وقتیکه امیر نظام را بدینگونه خیانت بقتل رسانیدند و ثبته های مؤکده بدستخط اعلیحضرت شاه که بهیچوجه بشخص او اذیت نرسانند در دست داشت دولت انگلیس تفصیل نمی دهد در باب شناختی که بر اعلیحضرت شاه وارد می آید در نظر جمیع دول آدمی منش در باره خیانت و ظلمی که بر امیر وارد آمد، ولی بر خود فرض می شمارد که بگویند اگر اعلیحضرت شاه چنین تصور میکنند که از صدور این گناه عظیم خیر اندیشیهائیکه دولت انگلیس تا حال نسبت بدولت ایران داشتند کاسته نخواهد شد در باره خیالات انگلیس خبط کلی کرده اند، علاوه بر این بدولت ایران اعلامی صریح خواهید داد که هرگاه پس از این قتل بی رحمانه مرحوم امیر گناهان دیگر از این قبیل صدور یابد بر دولت انگلیس لازم خواهد شد که بدقت پیرسند که آیا شایسته فخر تاج انگلیس و لایق حقوق مملکت آدمی منش انگلستان است که وزیر مختار انگلیس مقیم مملکتی باشد که آنجا مشاهده کند ارتکاب اموری را که اینقدر مصادم انسانیت باشد. باقی والسلام و مراقب خواهید بود که اعلیحضرت شاه از مضمون این نوشته مطلع شوند.

جواب ناصرالدین شاه

عیناً از روی دستخط ناصرالدین شاه که بخط خود خطاب به میرزا شفیع نموده و دستور داده است که در جواب مراسله سفارت انگلیس نوشته شود رونوشت گرفته شده است.

شفیع خان (۱) در مورخه فلان جناب شیل صاحب کاغذی در باب میرزاتقی خان از وزیر دول خارجی آن دولت بدو ستدار نمود که مضامین او را مأموریتاً خواش کرد که بنظر شاه برسانم منم بلاتامل بنظر شاه رساندم بعد از ملاحظه آن چنین فرمودند که بشما بنویسم بجناب وزیر امور خارجه در موقع خاص بگویند مدت عهده است که این دولت را با آن دولت کمال اتحاد و یگانگی و وداد بوده و همیشه از اعانت و حمایت آن دولت این دولت را حتی ها کرده و آسودگی دیده (؟...!) صرفه و صلاح خاك و این ملت را همیشه در دوستی آن دولت دانسته اند و از خداوند عالم مسئلت می نماید که روز بروز براستحکام و استقرار آن بیفزایند و ابدأ خلل پذیر نباشد هر چند از کاغذ جناب وزیر دول خارجی چنان دریافتیم که از برای مقدمه مرحوم میرزاتقی خان امیر نظام سابق این دولت قدری اولیای آن دولت را از این سلطانیه رنجیدگی خاطر بهم رسیده از برای اینکه آئی نمی خواهم آن دولت را از ما رنجشی در قلب باشد که خدا نکرده کم کم باعث خذلان تحیت و دوستی گردد لهذا لازم است که کیفیت را پی برده برشته تحریر کشم که اولاً میرزاتقی خان يك نفر گدازاده بوده شاهنشاه مرحوم با او التفاتها فرمودند مرحمتها کردند منصب وزارت نظام مملکت ایران را باو تفویض کردند بعد از آنکه ما از آذربایجان رویدار الخلافه آمدیم او را شخص اول کرده کل مصالح اختیار و اقتدار باو تسلیم کردیم چنانچه باین قدرت پیشکار و وزیر ابدأ بایران نیامده بود تا چندیکه آثار خدمت از ناصیه احوالش هویدا بود ماهم روز بروز بر التفات در حق او افزودیم تا اینکه از شدت کبر و غرور بطوری کم کم در احکام همایونی بنای طفره و بی اعتنائی گذاشت و خیالات باطله در دماغ خود راه داد که هیچکس سوای خود ما نمی داند و درست نیست در این نوع نوشتجات نوشته شود که ما را ابدأ بعزل خود واداشت تا این بود که حکم فرمودیم که سوای امورات لشکر و نظام بچیز دیگر مداخله نکند که بلکه از آن کبر و غرور پائین آمده موافق قاعده خدمت کند نشان و شمشیر مرصع در عین بی التفاتی التفات شد و بلافاصله در پهلوی صدر اعظم جدید جای نشستن برای او

۱- شفیع خان سمت آجودان باشی داشته و مامور ایران در لندن بوده است.

معین گردید تا اینکه از شدت غرور قبول این معنی نکرده (۱) بجسارت و هرزگی خود افزود و مانند تهران را قبول نکرد لابداً حکومت کاشان را باو التفات فرمودیم فرمان حکومت او درست همایونی بود که بخط و مهر برسد و باکمال آبرو و اعزاز و احترام بمحل مأموریت خود یزود خیر رسید که از شدت بدخیالی و کج فطرتی چند نفری از صاحبمنصبان و قزاقان روسیه را بر در خانه خود آورده و خود را بزیر حمایت آن دولت کشیده این معنی بر طبع همایونی بسیار ناگوار آمد که در عین التفات باین نوع هتک حرمت دولت راضی شده قزاق روسیه را که مادر و خواهر پادشاهی در آنجا باشد بدر خانه خود بیاورد. هر قسم بود به وزیر مختار آن دولت حالی که این عمل خلاف قاعده و حرمت دولت است البته موقوف بدارد بعد از رفتن قزاق و صاحبمنصب چون میرزا تقی خان را بدخیال دیدند لابد ناچار اطراف خانه او را ضبط کرده خودش را با عیالش و آنچه از اموال داشته بی عیب و نقص به فین کاشان فرستادند تا اینکه در همانجا برحمت خدا رفت با وجود این تفصیل و این نوع هرزگیهای او که از اول الی آخر

۱- این موضوع صحیح نیست زیرا از نامه ای که امیر بناصرالدین شاه نوشته رسیدگی بامور نظام و لشکری را قبول کرده است. مانند در تهران را که می نویسد قبول نکرده با حقیقت تطبیق نمیکند، همچنین حکومت کاشان هم درست نیست. تمام مطالب این نامه صحیح نیست مانند اینکه در آنجا برحمت خدا رفت و چون امیر بقتل رسید دیگر زنده نیست که این مطالب ناصرالدین شاه را تکذیب کند پس هر چه میخواهد مینویسد مثلی است معروف پشت سر مرده میتوان دروغ گفت ولی در محکمه تاریخ تمام این مطالب مورد رسیدگی قرار میگردد و جنایات از زیر پرده بیرون می افتد! بقول صائب تبریزی:

شیوه عاشق کشتی از خسروان زینبند نیست بی تکلف حیلۀ پرویز نامردانه بود

۲- در نامه ای کلنل شیل وزیر مختار انگلیس بوزارت خارجه انگلیس چنین مینویسد: صدراعظم تازه با مشکلات زیادی مواجه است. یکی اینکه امیر کبیر با قدرت کافی همچنان فرماندهی کل قشون را داراست و تمام صاحبمنصبانی که او گماشته بود هنوز بر سر کارند و در نتیجه اگر بمخالفت برخیزد حکومت اعتماد الدوله تباہ خواهد شد، و یا میرزا تقیخان تمیید خواهد شد و دیگر اینکه اعتماد الدوله بر خلاف میرزا تقیخان نه در روسیه بوده و نه کشور عثمانی را دیده و نه مثل او از امور ممالک اروپا و تأسیسات بقیۀ پاورقی در صفحه بعد

کونسول شیل استحضار دارد دیگر بحثی به سولی زاسیون (۱) این دولت وارد نمی شود و اگر بانصاف ملاحظه کنید انشاء الله امیدوارم که آنی چشم از حمایت و اعانت این دولت نهوشند و این دو دولت را در حکم واحد دانسته ابدأ رنجشی در دل نگیرند که این دولت را سوی آن دولت دوست و معینی نیست البته خودشان میدانند که چگونه باید این دولت را حفظ کرد. »

جواب وزارت خارجه ایران سفارت انگلیس

جناب جلالت مآبا ترجمه شرح جناب لارڈ ممیزی وزیر امور خارجه دولت بهیبه انگلیس بدقت ملاحظه شد جواب آن از اینقرار و باین اختصار است خود آن جناب شاهد اولیای دولت علیه است که اگر سرکار اعلی حضرت شاهنشاهی ولی النعم را به رأفت طبع همایون و مقتضای رأی معدلت نمون شاهانه خودشان باقی می گذاشتند موافق صلاحدید آن جناب مرحوم میرزا تقیخان را بعزت و حرمت بحکومت کاشان میفرستادند خدا انصاف بدهد بآنکه بواسطه حرکات ناسنجیده محض خود نمائی نگذاشت از روی صوابدید آن جناب عمل شود و چنین یادگار برای خود و برای دولت علیه ایران باقی گذاشت زیاده زحمتی نیست فی ۱۴ شعبان ۱۲۶۸



اینکه ناصرالدین شاه در نامه خود خطاب بمیرزا شفیق نموده و اشاره ای بقزاقان

بقیه باورقی از صفحه قبل

آن علم و اطلاع دارد . بعلاوه صدراعظم جدید فاقد استقامت و پایداری امیر است که بتواند در مقابل تجاوزات روسها مقاومت کند . بهر حال ترك تحت الحمایگی انگلیس از طرف میرزا آقاخان مشكلی بوجود آورده و نسبت باین موضوع منتظر دستور العمل میباشم . باتوجه باینکه تحصیل امضا و سند ترك تحت الحمایگی انگلیس از میرزا آقاخان بزور انجام گرفته آنها این سند اعتباری دارد ؟ یا اینکه هرگاه اعتماد الدوله توقیف یا تبعید و یا اموالش ضبط شد میتوانیم بحمایت او برخاسته مداخله کنیم ؟ ولی بهر حال اگر او بسفارتخانه پناه جست تحت حمایت دولت انگلیس قرار خواهد گرفت . . . » (نقل از کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران بنقل از اسناد بایگانی عمومی ۱۶۴ - ۶۵)

۱- منظور سیویلیزاسیون Civilisation تمدن میباشد.

و صاحب‌منصبان (افسران) روسیه کرده است از نظر این بوده که چنین وانمود کنند امیرکبیر با روسها محرمانه بند و بست و نظر خوشی داشته و از طرف آنها هم حمایت شده است. در صورتیکه طبق اسناد و مدارک مهم تاریخی که در دست (اصل این اسناد در صندوقخانه اسناد سلطنتی و رونوشت آن در اداره بایگانی راکد وزارت خارجه ایران مضبوط است) خلاف این موضوع را باثبات میرساند. زیرا روسها نه تنها از اواسط دوره صدارت میرزا تقیخان امیرکبیر دل‌خوشی از او نداشتند بلکه به افتاء و ازبین بردن او مایل بوده تا حدی بی‌میل نبوده چنانچه قضیه پس‌گرفتن شیلات از روسها و موضوع عدم موافقت وی با ساختمان بیمارستانی که روسها در زمان محمد شاه امتیاز آنرا گرفته بودند و امیرکبیر زیر بار این نوشته نرفته است و همچنین در اواخر دوره صدارتش قضیه آشوراده و موضوع مذاکره با خان خیره و غیره که اسناد و مدارک این قضایا از نظر خوانندگان گذشته اینها عواملی بوده‌اند که مقاومت دلیرانه امیرکبیر را میرسانیده و بالاخره در پله‌ای از این جریانهای سیاسی کاربرد تست میکشیده است بنابراین بدیهی است روسها نمیخواستند که دائماً با مشکلات مواجه باشند و روی همین اصول هم از امیر دل‌خوشی نداشته‌اند اما اینکه روسها در موقع عزل امیرکبیر سرباز اطراف خانه وی میگذارند شاید از این جهت بود که جانشین او را خوب می‌شناختند و میدانستند که میرزا آقاخان نه تنها تمایل بانگلیس‌ها دارد بلکه او را یکنفر تبعه دولت انگلیس می‌شناختند زیرا در موقع ورود او از کاشان به تهران دیده بودند که چطور انگلیس‌ها علناً حمایت و برای ماندن در تهران با فشاری کرده بودند ولی میرزا تقیخان اگر تسلیم به درخواست‌های روسیه نبود قطعاً تسلیم خواسته‌های انگلیس‌ها هم نخواهد شد و صدراعظمی مستقل الفکر است گرچه این عمل خودمداخله در امور داخلی ایران بوده است.

ولی قبل از امیرکبیر و پس از کشتن امیر از این قبیل مداخلات و حتی خیلی شدیدتر در امور داخلی ایران کرده بودند و ناصرالدین شاه کمترین مقاومتی ننموده است.

فضاوت مورخین دوره ناصری درباره امیر کبیر

باید متذکر شد که عموم تواریخ فارسی (۱) که در دوره سلطنت ناصرالدین شاه قاجار در مورد میرزا تقیخان امیر کبیر نوشته شده و بچاپ رسیده است بطور کلی خالی از اعمال نظر و غرض نویسندگان آن نبوده، منتهی برخی از مؤلفین بحداکثر نسبت برفتار و کردار و خدمات امیر کبیر راه بی انصافی و بی وجدانی و حق کشی را پیموده اند، که من حیث المجموع باید مطالب این سلسله تواریخ را درباره امیر عاری از حقیقت پنداشت و کوچکترین ارزش تاریخی برای آن قائل نشد. در عین حال بعضی دیگر از مورخین با آنکه تا حدی گرفتار مشکلات سانسور عصر خود بوده اند مع هذا در پاره ای از موارد و قضایا طوری تواریخ خود را برشته تحریر کشیده اند که جسته جسته اشخاص بصیر میتوانند از محتویات آن نکات و حقایق را کشف نمایند که در تواریخ دیگر با ابد از آن وقایع و حقایق تاریخی ذکری نکرده یا بصورت غیر واقع و خالی از حقیقت جلوه داده اند ولی روی هم رفته این سلسله نویسندگان هم آنطوریکه لازمه تاریخ نگاری بوده در مورد زندگی امیر کبیر مطالب حسابی و حقایق قابل ذکر را ننوشته اند، بعکس بعضی از مورخین بیطرف خارجی و برخی از سیاحان اروپائی که در زمان امیر کبیر در ایران بوده و مطالب تاریخی را نوشته اند بقدر لزوم در کتب خود روی قضایای تاریخی دقیق شده اند و حقایق را برشته تحریر در آورده اند که شخص محقق پس از مطالعه آن بی اختیار بر

(۱) مهمترین تواریخی که در دوره ناصرالدین شاه نوشته شده عبارتند از :

- ۱- ناسخ التواریخ تألیف میرزا محمد تقی سپهر ملقب به لسان الملك .
- ۲- جلد دهم روضة الصفاى ناصری تألیف رضا قلیخان هدایت .
- ۳- منتظم ناصری تألیف اعتماد السلطنه .
- ۴- حقایق الاخبار تألیف میرزا جعفر حقایق نگار که این تاریخ نسبت به سایر تواریخ درباره ای از موارد بی انصافی و حق کشی را جایز ندانسته و بعضی مطالب را مانند قتل امیر کبیر تا اندازه ای صریح و روشن نوشته است .
- ۵- عین الوقایع که راجع بخیانت های اعتماد الدوله نوری در مورد هرات مطالبی نوشته است .

۶- صدر التواریخ .

نویسنده بیطرف آن آفرین میگوید.

بنابراین نسبت به تواریخی که در دوره قاجاریه (مخصوصاً سلطنت ناصرالدین شاه) در مورد زندگی امیر کبیر در ایران نوشته شده نمیتوان کاملاً اعتماد داشت و آنچه را که آنان نوشته‌اند قبول کرد زیرا نویسندگان آن اولاً برای خوش آینه‌شاه و درباریان خائن و دشمنان امیر کبیر تواریخ خود را طوری نوشته‌اند که نه تنها از مفهوم آن نمی‌توان استنباط کرد که امیر کبیر خدماتی به ایران کرده باشد بلکه واقعه قتل وی را هم طوری نوشته‌اند تا وانمود کنند که امیر کبیر به مرگ طبیعی فوت کرده است و تمام خدماتی را که امیر کبیر در ایران نموده با بی‌انصافی محض زیر پا گذاشته و ابداً ذکری از آن نکرده‌اند و یا خدمات او را بحساب میرزا آقاخان گذارده‌اند و حال آنکه آنچه از تشنج امواج طوفان استبداد برکنار مانده و امروز بدست مورخین بیطرف افتاده است ثابت میکند که امیر کبیر یکی از بزرگترین رجال سیاسی و خدمتگزار ایران بوده است.

ثانیاً چون اغلب این مورخین از اعضای دربار بوده‌اند دل خوشی نسبت با امیر کبیر نداشته و نمی‌خواستند روی زندگانی این نابغه مرد بزرگ ایران مطالبی را نوشته باشند که مدرکی بدست مردم ساده دل آن عصر داده باشند که در اثر آن مردم از قتل یک چنین شخصیت تاریخی متأثر شوند.

ثالثاً چون امیر کبیر بطور کلی از حقوقهای گزاف و انعامهای بی‌حساب و بی‌ربط که بآنها داده میشد از نظر تعادل بودجه کشور بحدی که لازم بوده کسر کرده بود و این عمل خود تولید کینه‌ای نموده که مورخین هم نهایت کج سلیقگی و بی‌انصافی را بخرج داده‌اند بهترین گواه و اثبات این مدعا عباراتی است که سپهر مورخ معروف و نویسنده بی‌انصاف ناسخ‌التواریخ در جلد سوم تاریخ قاجاریه نگاشته است که اینک برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی عیناً قسمتی از آن تاریخ را نقل مینمایم تا خوانندگان پس از مطالعه آن علل غرضرانی و خالی از حقیقت بودن عبارات و نکات آنرا دریابند و متوجه باشند مطالبی را که سپهر در مورد زندگانی امیر کبیر نوشته است از نظر تاریخی ارزش کمترین پشیزی را نخواهد داشت.

نقل از جلد سوم ناسخ التواریخ

«... میرزا تقیخان... دبیران حضرت و مستوفیان درگاه را طلب نموده جریده جمع و خرج حساب ایران را از ایشان بجست و دو کور تومانی خرج را بر جمع افزون یافت پس طبقات شاهزادگان بزرگ را تا چاکران خورد نام هر کس از مستوفیان درگاه عارضان سپاه همی بخواست و از مرسوم و مواجب ایشان لختی بکاست و در این امر وضعی و شریف و قوی و ضعیف را بیکنست بهره فرستاد تا هیچکس را بکس سخره نباشد و من بنده با آنکه در حضرت شاهنشاه بمنصب استیفا فخری بزرگ داشتم و در انشاد قصاید لالی فرائد نثار میبرم و تاریخ اقالیم سبعة جهان و اقسام خمسة زمین را از ده زبان ترجمانی کرده نگار میدارم و روایت عرایض و بعید را در دربار عام بین یدی الاعلی بدان ذلاقت و طلاقت میگردم که مورد تحسین پادشاه می افتاد و وقت آمد که دو هزار کس در پیشگاه حضور انجمن شد و حامل فتحنامه نرسید و من بنده قرطاسی بیاض برگرفتم و بی لکنت زبان تا بآخر رفتم بالجمله تقدیم چنین خدمت میرزا تقیخان دو هزار تومانی زر مسکوک از مرسوم و مواجب من بنده بکاست.»

و در جای دیگر کتاب خود چنین مینویسد:

«میرزا تقیخان چون حشمت وزارت یافت و در مسند امارت جای کرد آن تنمرو تکبر بدست کرد که نخستین عقل دورانیش را پشت پای زد کوه گران سنگ را وزن گاه نمی نهاد و خرمن ماه را حشمت خالک راه نمی گذاشت شاهزادگان بزرگ و بزرگان سترک را که سالها سهل و صعب جهان را آزموده و جان و تنی را با امتحانات ایام فرسوده شهد و شرننگ کشیده تلخ و شیرین چشیده خدمتها کرده و نعمتها برده چندان که توانست مخدول کرد و در زوایای خمول بازداشت و مردم پدر و مادر نشناخته و دین و دنیا باخته را اختیار همی کرد و بکارهای بزرگ اختیار همی داد و این کار از بهر آن داشت که دانسته بود مردم بزرگ که او را بخردی دیده اند و فرود خویش نگریسته اند امروز صعب است که او را در خاطر بر خویش بزرگ شمارند بلکه اگر توانند در حضرت پادشاه پیش بزبان سعایت از محل خویش فرود آرند اما این مردم پست پایه که بدولت

او کامکار و بقوت او نامبردارند هر گز از دهای او نگاهند و جز بقای او نخواهند بالجمله کار را از این گونه کرد تا اعیان ایران را پوست برتن زندان و موی بر پیکر پیکان گشت و هیچکس آن نیرو نداشت که در حضرت پادشاه نام او بر زبان راند چه جای آنکه پرده او را بردرند چون کار بدینجا استوار کرد و بر مراد خویش کامکار گشت این هنگام اظهار مسکنتی که در حضرت سلطنت واجب افتاده کاستن گرفت و خضوعی که در قرب فرض گشته خار همیداشت شاهنشاه کار آگاه خاطر از زشت او را همه روزه از جبین او مطالعه میفرمود بحدت ذکاء و حسن کیاست کردار او را بمیزان فراست میسنجیده و بصبر و سکونی که خدای در طبیعت پادشاهان بودیعت نهاده است حمل آن نقل میداد و از زحمت این مصابرت چین مضاجرت بر جبین نمی نهاد و این بیود تا سفر اصفهان به پایان رفت .

و برای پامال کردن خون امیر کبیر چنین نوشته است :

«بر حسب فرمان شاهنشاه ، جلیل خان میرزاتقی خان را با تمامت اموال و ائقال برداشته طریق کاشان پیش داشت شاهزاده عزت الدوله که در سرای او بود بوفائی که چنان پادشاهزاده را زببند است از کنار او کناره نگرفت و او را در کالسکه خویش نشیمن داد تا مبادا عوانان شاهنشاه در عرض راه او را آسیبی کنند بدینگونه طی مسافت کرد نادر قریه فین کاشان فرود شدند و در آنجا متوقف آمدند پس از مدت يك اربعین که میرزاتقیخان در قریه فین روز گذاشت از اقتحام حزن و ملال مزاجش از اعتدال بگشت سقیم و علیل افتاد و از فرود انگشتان پا تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب دوشنبه هیجدهم ربیع الاول در گذشت»

نیز رضاقلیخان هدایت مؤلف جلد هشتم و نهم و دهم روضة الصفاى ناصری

در جلد دهم تاریخ نامبرده در مورد امیر کبیر چنین نوشته است :

«... سن حقوق نعمای پادشاهی بشرط صداقت بواجبی نگذاشت و علم بی نیازی

بر آسمان برین زد و منجوق انا ربکم الاعلا برفرق عیوق برد که الانسان لطیفی ان راه استغنی تا تسویلات نفسانی و تخیلات شیطانی او از ذهن بخارج ظهور کرد و اولیای دولت بدان خیالات متفطن شدند و بر مال پغولبای خیالای وی متیقن آمدند شمه ای

از آن بمقربان حضرت انهی کردند که درخوف ورجا بحضرت اعلیٰ عرضه داشتند سایه خدا که کوه حلم و بحر علم بود بمدتی مدید در تحقیق وتدقین این مطالب جهدی وافی فرمود فحصى کافی و برحقیقت آن ظن مشتبه یقینی کامل حاصل شد تا جنابش از مراتب عدم نباهت خود متنبه و بر مقامات بلند تفقه متفقه شود فی الفور خطرقین بر فذالك معالی و مناصبش کشیده آمد و در کنج سرای خود آرمیده شد بهاویة عزلت و زاویة ذلت بی زوالانه مقید و بی زبانیه معذب ماند و زیری که در شطرنج شوکت اسب پیلتن حشمت با چنین شاهنشاهی شیردل همبر همی راند بمطالعه رقعہ جزل و ربقه عزل رخ علت بر خاک ذلت نهاده از رخس عزت پیاده آمده از غایت غیرت مات شده و برنرد ورد مهره امیدش در ششدر حیرت بسته ماند نه اعوانش را مأخوذ و نه انصارش را معزول کردند و باهمه سازمان جلال در تیه نکال سرگشته و روزش بجانب شب برگشته آمد پاس حقوق خدمات او را شاهنشہ حق شناسی بوی خطی و خلعتی که متضمن امارت لشکر بی وزارت کشور بود انفاذ داشت امیر از غایت غرور طبع و عبوس نفس از آن منصب خطیر سر باز زد و بنیاد فتنه گری بنهاد لاجرم با ائانه خاصه و سامان و برگ امارت و وزارت رفته بحرکت از ارگ مبارکه و نزول و توقف شهرکاشان هم در آن هفته مجبور مأمور داشتند در ۲۵ محرم آن حرم شد و در فین کاشان که به نزاهت معروف ماهی دو موقوف همیزبست و بسواسطه تسلف تقم و تغلب ندیم در شب شنبه هیجدهم ربیع الال جهان فانی را بدرود کرد .

لمؤلفه :

هر که او از نظر عاطفت شاه افتد هر کجا پای نهد یکسره در چاه افتد

ولی تاریخ حقایق الاخبار تألیف میرزا جعفر حقایق نگار در این مورد بخصوص (واقعه قتل امیر کبیر) دچار لغزش تاریخی نشده و آن واقعه را چنین مینویسد:

... پس از مدت يك اربعین بر حسب صوابدید امنا و امرا فنایش بر بقا مرجع گردید حاج علیخان فراش باشی بکاشان شتافت روز ۱۸ ربیع الاول در گرمابه بدون ظهور عجز و لابه ابادتیکه مدتی متمادی از زمین و یسار اعادی و اشار را مقهور و خوار میداشت فصاد دؤخیم نهاد اجل به فصد بمین و یسارش پرداخته بدیار هدمش

(میگویند بعلمت همین صراحت لفظ از دربار اخراج گردید.)

این بود نظریه و طرز قضاوت تاریخی مورخین معروف دوره ناصرالدین شاه که عموماً این سلسله مورخین جیره‌خوار دربار بوده و تمام سلسله کتبی را که نوشته‌اند بنا بر دستور و میل شاه بوده و بهترین دلیلی است که غیر از حق‌کشی و کج‌سلیبگی کار دیگری انجام نداده‌اند و بیش از این نباید از آنها توقع داشت.

ولی بعکس شعرای معاصر امیرکبیر با آنکه اغلب وظیفه‌خوار دربار بوده‌اند مهربانان قصائد خرائی در مدح امیرکبیر ساخته‌اند که خوشبختانه پس از قتل امیر از دستبرد و سانسور زمانه ایمن مانده است و باید بزرگترین شعرای این عصر را قآنی شیرازی دانست که چندین قصیده نغز و خُرا در مدح امیرکبیر ساخته و خدمات و زحمات وی را تاحدی متذکر گشته است:

قصیده ذیل یکی از آنهاست:

در مدح

میرزا قبیخان امیرکبیر رحمه الله

نسیم خُلد میوزد مگر ز جویبار ها

که بوی مشک مه‌دهد هوای مرغزار ها

فراز خاک و خشتها دمیده سبز کشتها

چه کشتها بهشتها نه ده نه صد هزارها

بچنگ بسته چنگها بنای هشته زنگها

چکاو ها کلنگها تلوو ها هزارها

زنای خویش فاخته دوصد اصول ساخته

ترانه ها نواخته چو زیر و بم تار ها

ز خاک رسته لاله‌ها چو بستدین پیاله ها

ببرگ زاله ها چو در شفق ستاره‌ها

فکنده‌اند همه کشیده‌اند زمزمه
 بشاخ سروبن همه چوکبکها چو سارها
 نسیم روضه ارم جهد بمنز دمبدم
 ز بس دمیده پیش هم بطرف جویبارها
 بهارها بنفشه ها شقیقها شکوفه ها
 شامها نجسته ها ارکها هراها
 ز هر کرانه مست ها پیاله‌ها بدست ها
 ز مغز می‌پرست ها نشانده می‌خمارها
 ز ریزش سحاب ها بر آب ها حبابها
 چو جوی نقره آب ها روان در آبشارها
 فراز سر و بوستان نشسته‌اند قمریان
 چو مقریان نغزخوان بزمردین منارها
 فکنده‌اند غلغله دو صد هزار یکدله
 بشاخ گل ز بی گله ز رنج انتظار ها
 درخت های بارور چو اشتران باربر
 همی ز پشت یکدیگر کشیده صف قطارها
 مهارکش شمالشان سحابها ز حالشان
 اصولشان عقالشان فروغشان مهارها
 در اینبهار دلنشین که گشته خالک‌عنبرین
 ز من ربوده عقل و دین نگاری از نگارها
 رفیق جو شفیق خو عقیق لب شفیق رو
 دقیق مسو چو مو ز مشک تارها
 بطره کرده تعبیه هزار طبله خالیه
 بمره بسته عاریه بونده ذوالفقارها

مهی دو هفت سال او سواد دیده خال او

شکفته از جمال او بهشت ها بهارها

دوکوزه شهد بر لبش دو چهره ماه نخشبش

نهفته زلف چون شبش بتارها تارها

سهیل حسن چهر او دو چشم من سپهر او

مدام مست مهر او نبیدها عقارها

چه گویمت که دوش چون بناز و غمزه شد برون

بحجره آمد اندرون بسان میگسارها

بکف بطی ز سرخ می که گر ازو چکد بهنی

همی ز بند بند وی برون جهد شرارها

دونده در دماغ و سر جهنده در دل و جگر

چنانکه بر جهد شرر بخشک ریشه خارها

مرا بعشوه گفت هی تراست هیچ میل می

بگفتمش بیاد کسی ببخش هی بیارها

خوشت کامشب ای صنم خوریم می بیاد جم

که گشته دولت عجم قوی چو کوهسارها

ز سعی صدر نامور مهین امیر دادگر

کزو گشود باب در ز حصن از حصارها

بجای ظالمی شقی نشسته عالمی تقی (۱)

که مؤمنان متقی کنند افتخارها

امیر شه امین شه یسار شه یمین شه

که سر از آفرین شه بعرش سود بارها

۱- میگویند وقتی که قآنی باین بیت قصیده رسید امیر کبیر متغیر شده گفت تو در مدح حاج میرزا آقاسی تا وقتی سرکار بود آنهمه مدح و ثناگفتی و حالا او را ظالم و شقی میخوانی دستور داد که او را از محضرش بیرون بکشند و سیاست کنند.

یگانه صدر محترم مهین امیر محترم
اتابك شه عجم امین شهریار ها
امیر مملکت گشا امین ملك پادشاه
معین دین مصطفی ضمین رزق خوار ها
قوام احتشام ها عماد احترامها
مدار انتظامها عیار اعتبار ها
مکمل قصور ها مسد ثغورها
ممهّد امور ها منظم دیار ها
کشنده شیر ها رها کن اسیر ها
خزانه فقیر ها نظام بخش کارها
بهر بلد بهر مکان بهر زمین بهر زمان
کنند مدح او بجان بطرز خفگذارها
خطیب ها اربها ادیبها لیبها
قریب ها غریبها صفارها کیارها
بصهّد او نشاطها کنند و انبساطها
بمهّد در قماطها ز شوق شیرخوارها
سحاب کف محیط دل کریم خو بسیط ظل
مخمرش ز آب و گل فخارها وقارها
بملك شه ز آگهی بسی فروده فرمی
که گشت مملکت تهی ز ننگها زهارها
بگاه خشمش آنچنان طهد زمین و آسمان
که هوش مردم جهان ز هول گیردارها
زهی ملك رهین توجّهان در آستین تو
رسیده از یمین تو بهر تنی یسارها
بهفت خط و چار حد بهر دیار و هر بلد
فزون ز حصر وحد علو ترا است جان نثارها

کبیر ها دبیر ها خبیر ها بصیر ها
 وزیر ها امیر ها مشیر ها مشار ها
 دو سال هست کمتر که فکر تو چون محک
 ز نقد جان یک بیک بسنگ زد مپارها
 هم از کمال بخردی بقر و فضل ایزدی
 ز دست جمله بستدی عنان و اختیارها
 چنان ز اقتدار تو گرفت پایه کار تو
 که گشت روزگار تو امیر روزگارها
 چه مایه خصم ملک و دین که کرد ساز رزم کین
 که ساختی بهر زمین زلاشان مزارها
 خلیل را نواختی بخیل را گداختی
 برای هر دو ساختی چه نختها چه دارها
 در ستم شکسته‌ای ره نفاق بسته‌ای
 بآب عدل شسته‌ای ز چهر دین غبارها
 بهای تخت پادشه فرودی آنقدر سهه
 که صف کشد دو ماهه ره پیاده‌ها سوارها
 کشیده گرد ملک و دین ز سعی فکر ترزین
 ز تو بهای آهنین پس آهنین حصارها
 حصار کوب و صف شکن که خیزدش نف از دهن
 چو از گلوئی اهرمن شرر فشان بخارها
 سپاه مور در شکم کنند سرخ چهر هم
 چه چهره قاصد عدم چه مور خیل مارها
 شوند مورها در او تمام مار سرخ رو
 که بر جهنمش از گلو چو مارها زغارها

ندیدم از در این چنین دل آتشین تن آهنین
 که افکند در اهل کین زمارها دمارها
 نه داد ماند و نه دین زدبو پرشود زمین
 نقد خمار ظلم و کین بمنز ذوالخمارها
 بنظم ملک و دین نگر ز بسکه ساخت زیب و فر
 که ننگسند يك از دگر چه بودها چه تارها
 الا گلشت آنزمن که بگمکنند در چمن
 میان لاله و سمن خمارها فسارها
 مرا بهرور آنچنان که مانداز توجاودان
 ز شعر بنده در جهان خجسته یادگارها
 بجای آب شعر من اگر برند در چمن
 ز فکر آب و رنج تن دهند آب یارها
 هماره تا بهر خزان شود ز باد مهرگان
 نمی زرننگ و بوجهان خجسته یادگارها
 خجسته باد حال تو هزار قرن سال تو
 بهر دل از خیال تو شگفته نو بهارها
 از تواریخ يك طرفی که بگنریم تواریخ دیگری هم یافت میشوند که نویسندگان
 آن رعایت انصاف و بی طرفی را کرده برای نمونه بذكر برخی از آنان پرداخته میشود:
نقل از تاریخ بیداری ایرانیان از تألیفات ناظم الاسلام کرمانی
صفحه ۷۸

و اگر چه ما در این تاریخ خود بیداری ایرانیان را از سال ۱۳۲۲ شروع کرده ایم
 لکن اگر خیال خود را جمع کنیم و بنظر دقت و انصاف در تاریخ گذشتگان بنگریم
 هر آینه بخوبی مشاهده میکنیم که در مجاری سنه ۱۲۶۵ بسیاری از امور و قایم را که دلالت
 دارد بر بیداری ایرانیان و قدم گذاردن آنها بر راه تمدن، باعث و مسبب آنها جز **موجوم**
میرزا آقایی خان امیر نظام احمدی را سراغ نداریم چه این بزرگ مرد از آن یکه

اشخاص بود که بقابلیت خود بدون اسباب و مساعدت خارجی از پستی به بلندی رسید
یعنی پسر آشهز قائم مقام بود و در اثبات کار و شغل خویش را دارای رتبه و مقام صدارت
نموده، دوست و دشمن او را از نوادر دهر شمرده اند و از خلقتهای فوق العاده دانسته و
کارهای امیر نظام از ترتیب و انتظام قشون و اصلاح حال و کار دفتر و مالیه که خرج دو کرو
اضافه بردخل بود و عمارت و مرمت خرابیهای دیگر که بزودی محال مینمود و همه در یک
دو سال صورت گرفت گواه و دلیل بزرگی این مرد است ...

صفحه ۸۰ تاریخ و سفرنامه مسعودی تألیف ظل السلطان (پسر ناصرالدین شاه)
... مرحوم میرزا تقیخان اتابک اعظم است صدر اعظم دولت علیه ایران بود
از بدو صدارت خدمات خیلی شایسته نمایان کرد چه شد و چرا مزد خدمات او را این
قسم دادند و قدر ندانستند و چه خدماتی او کرد و سبب عزل او چه شد اول همه خوب
می دانند و ثانیاً بقدر کفایت کتابها نوشته اند ربطی بعالم من ندارد ولی از روی انصاف
بگویم و خدا را بشهادت می طلبم که در مقام آن مرد نمک بحلال یکتا غلون کردم از
خواجه نظام الملك مرحوم وزیر مشهور سلاجقه و صاحب بن عباد وزیر مشهور معروف
دیالمه و پرنس بیزمارک - و لردپالرستون و ریشیلو وزیر مشهور لوئی سیزدهم
فرانسه - و پرنس کارچه کف روسی بحق حق بمراتب باعرضه ترو بهتر بود ملکزاده -
خانم عزت الدوله که خواهر بطنی اعلیحضرت همایونی بود اول زن آن مرحوم بود
از او دو دختر دارد یکی تاج الملوك خانم و یکی همدم الملوك خانم بمیل و انتخاب علیا
حضرت مهد علیا تاج الملوك خانم را برادر تاجدارم اعلیحضرت مظفرالدین شاه که
آنوقت مقام منبع و لبعهدی را داشته عقد بسته شد و همدم الملوك را با این بنده ولی
آنها را در تهران گذاشته ...

نقل از صفحه ۸۳ تاریخ بیداری ایرانیان

و نیز از کارهای محیر القول امیر نظام واقعه آوردن آقا سید صالح عرب است
بایران که مختصر از مفصل آن اینست که بعد از آنکه آقا سید صالح در کربلا طرف
شد با دولت عثمانی و نجیب پاشا باسی هزار نفر مأمور کربلا و گرفتاری مرحوم سید
شدند و مرحوم سید شش روز جنگ رسمی کرد با آنها و بقدری از اهالی کربلا کشته

شدند که خون صحن مقدس حسینی را فرا گرفت تا بالاخره آقا سید صالح تسلیم و دستگیر شد و او را بردند باسلامبول سلطان عثمانی بملاحظه مراتب علمیه و سیادت سید از کشتنش درگذشت و سید را در قفس آهنین محبوس داشت اینخبر بایران رسید امیرنظام عرق تشیعش جنبش کرد مجله‌ای تمام کرد که سید صالح ایرانی و ازدهات بین محمره و شیراز است بالاخره سید را بایران جلب نمود و در تهران بر مسند حجت - اسلامی جلوسش داد .

لرد کرزن راجع به میرزا تقیخان چنین می‌نویسد :

« راست است که سلطنت او (ناصرالدین شاه) در اثر یکی دو بیدادگری سنگین، نیگین شده است که بدترین آن واقعه قتل صدراعظم او امیرنظام است . همان کسی که باوجود ثبات حقیر افکار و تدبیرهای بلند داشت و ظرف مدت کوتاه سه سال (۱۸۴۹-۵۱) در کار زمامداری چنان شهرتی را اساس نهاد که او را یکی از چهره‌های ممتاز قرن ساخته است وی که داماد شاه و برجسته‌ترین فرد سراسر کشور بود قربانی دسیسه‌های درباری و مشمول اغراض حسادت آمیز پادشاه جوان که دیگران برانگیخته بودند گردید (۱) دشمنانش چنان او را مفضوب نمودند که تا او را که از کار هم برافتاده بود، ولی کماکان مهیب می‌نمود نابود نکردند دست از تحریکات برنداشتند. باید خاطر نشان کرد که شاه در آن موقع فقط بیست سال داشت و بعید نبود که شاه جوان آلت دست مشاورین بدخواه و بی‌بندوبار واقع شود و میگویند که وی بارها از آن کار اظهار پشیمانی نموده است (۲)

فوشته سرپوسی سایکس ناصرالدین شاه نسبت بوزیر اعظم خود کمال وفاداری سقوط امیرنظام ۱۸۵۱ م را نشان داد . لیکن نظر به بسط نفوذ او خاصه در میان قشون و سربازان که دریافت حقوق مرتب و لباسشان را مدیون شخص او میدانستند و در نتیجه محبوبیتی بکمال پیدا کرده بود همانطور که انتظار میرفت (۳) بالاخره آن باعث تشویش واضطراب شاه گردیده شاه يك عده مستحفظ در اطراف قصر

۱- لرد کرزن انگلیسی تحریکات و دشمنی کشور متبوعه خود را نادیده گرفته است.

۲- مجله خواندنیها مترجم وحید مازندرانی .

خود گذاشته و فاصدی به نزد وزیرش فرستاد تا با او ابلاغ کنند که بشغل وزارت او خاتمه داده شده و فقط فرماندهی قشون با او خواهد بود. امیرنظام این ابلاغ را بحسن اطاعت بنهرت و میرزا اقاخان اعتمادالدوله بصدر اعظمی تعیین گردید. لیکن اقدام بی‌رویه و خارج از احتیاط سفیر روس که اعلام داشت امیر نظام معزول تحت حمایت تزار امپراطور روس میباشد و بعد هم تغییر مشی داده و خود را از حمایت او کفار کشید (۱) ممکنست بیشتر باعث برافروختن شاه و شدت خشم و غضب او شده باشد اما رویهمرفته این وساطت و توطئه‌های دشمنان او بالاخره شاه را مجبور ساخت که او را بکاشان تبعید نماید. در آنجا زوجه محبوبش از او مراقبت نمود. مدت حومه امیر نظام در آنجا بسر برد ولی تصمیم قتل او گرفته شد و او را با حیل بدست آورده در حمام قصر زیبای فین رگهای او را گشودند و بدین ترتیب وزیر اعظم ایران از دنیا رفت. میگویند هر ملتی شایسته حکمرانانی است که دارد و اگر همین‌طور است که گفته شده برای ایران خیلی باید تأسف خورد، زیرا این کشور مانند اروپا در قرون وسطی بوسیله حکامی اداره میشد که یگانه‌منظور و آمالشان جمع کردن ثروت بود (برای جیب خویش بهر عمل خلافی دست میزنند) در هر صورت وقتی يك مسافر باغهای فریبنده و غرفه‌های زیبای فین را تماشا میکند دچار تأسف و حسرت شده. مخصوصاً وقتی فکر میکند اگر این وزیر مدت بیست سال در مقام خود باقی مانده بود میتوانست مردان شرافتمند و وفاداری را تربیت کند که لیاقت جانشینی او را داشته باشند تحسیر و تأسف انسان زیادتر میشود، واقعاً قتل امیرنظام برای ایران يك مصیبتی بود، زیرا که جلوی ترقی و پیشرفت‌هایی که بزحمت و با رنج و محنت بآن نائل شده بود گرفت و همانطور که در آئیه نزدیکي معلوم میشود این عمل اثرات میثومی در روابط و مناسبات خارجی دولت ایران داشت (۲)

۱- در حمایت هم توطئه بوده است.

۲- چند حافظ شیرازی خوب سروده است:

آتش آن نیست که برشعله او خندد شمع

آتش آنست که در خرمن پروانه زدند

واتسون در تاریخ قارچاریه مینویسد:

«... و در آنجا او را بر زمین زدند و دست و پایش را سخت بستند و شریانهای هردو دست و دوپای او را قطع نموده و برای چند ساعتی او را بهمان حال گذاشته که در میان درد و آلم شدیدی جان بسپارد. امیرنظام این سختی را تادم آخرجان کردن، با همان متانتی که در تمام عمر از خود بروز داده بود تحمل نموده با همان متانت که با بزرگی او توأم بود نفس آخر را کشید و جان خود را تسلیم نمود.

اینک ملاحظه میکنید که با دست خود ایرانی مردی که برای احیای ملت ایران آنهمه تلاش مینمود بخون خود در غلطید و هلاک شد، امیرنظام تنها کسی بود که دارای آن رشادت، آن وطنپرستی و آن لیاقت و استعداد و متانت بود که میتواند کشتی ایران را بساحل نجات برساند و از گردابها و صخرهها آنرا نجات بخشد.

کسانی که در اخلاق و رفتار مردمان نامی مانند قیصر روم شارلمانی و ناپلئون دقت کرده باشند، این اشخاص نامی را برگزیده اراده خداوندی میدانند که برای هدایت مردم آنها را برانگیخته است. اگر چنین است که آنها میگویند، در اینصورت انسان در کار خداوند مات و متحیر است که چگونه شخصی مانند میرزا تقیخان امیرنظام را برای هدایت یک ملت بوجود میآورد و آنوقت اجازه میدهد یک چنین مرد نادرالوجود را همان مردم از پادر آورند! این مرد در مدت چند سال که متحمل زحمات طاقت فرسا بود کارهایی انجام داد که قرنهای او را در دوره‌ای که بود برای همیشه در وطن خویش بیادگار گذاشت و اگر او زنده بود میماند و نیات خود را بطوریکه آرزومند بود بموقع اجرا میگذاشت بدون تردید این مرد نامی در ردیف اشخاص بزرگ دنیا قرار میگرفت که خداوند آنها را برای مأموریت‌های مخصوصی در این دنیا آورده است، لیکن مرگ بی‌موقع او قبل از آنکه خدمات برجسته‌ای بهموطنان خود بکند و بآنها منافع جاویدان برساند مانع از آنست که انسان این عقیده را در سبب مردمان فوق‌العاده و نادر دنیا امثال میرزا تقیخان امیرنظام که در این سنوات اخیر ظاهر گردید قبول نماید.» (۱)

۱ - (قطعاً واتسون نویسنده انگلیسی این معنی را از نظر دور داشته که:)

(فرشته ایست بر این طاق لاجورد اندود که پیش آرزوی عاشقان کشد دیوان)

«زندگانی و سرگذشت او بهترین شاهد نظریات هنری توماس بوکل (۱) مورخ معروف تاریخ تمدن انگلستان میباشد، همین مصنف گوید:

مردم موجد حکومت خود میباشند و هیچ حکومتی در دنیا نمیتواند تمدن و ترقی را بزور و فشار بملتی که استعداد قبول آنرا ندارد تحمیل کند.

اصلاحات میرزا تقیخان امیرنظام بذائقه خیلی از ایرانیها تلخ و ناگوار بود، عده این اشخاص ناراضی بقدری زیاد بود که شاه مجبور شد بشکایتهای آنها گوش بدهد، در نتیجه اینعمل، يك مرد پاك و وطن پرست و كاری، ذلیل و تبعید و مقتول گردید و جای او را وزیر گرفت که در اخلاق و عادات با آنها یکسان بود و مردم يك چنین کسی را لازم داشتند که بر آنها حکومت کند و بآنها اجازه دهد از خود او تقلید کنند و مثل خود او رشوه گیر باشند» (۱)

تمام اصلاحاتی را که امیرنظام در اینمدت نموده بوده همه را فوراً منسوخ کردند و آنها را محو نمودند، قشون ایران دیگر روی مواجب و جیره را ندید مگر بعد از چند سال انتظار و التماس. استفادههای شخصی از نو در امور دولت برقرار گردید. نفوذ علما بار دیگر تجدید شد، دوباره القاب برای اشخاص بر رویهم توده شد (۲) .. «

آثار و ابقیه امیر کبیر در تهران

از بناهای مهم و معروف امیر کبیر یکی ساختمان بازار امیر است که فعلاً بنام بازار کفاشها مشهور می باشد، دیگر ساختمان مسجد و مدرسه شیخ عبدالحسین واقع در انتهای بازار امیر، که امیر کبیر در دوره صدارت خویش زمین آنرا خریداری و پی ریزی و طرح ساختمان آنرا تعبیه کرد ولی بواسطه عزل و قتل ناگهانی مسوق باتمام آن نگردید و پس از شهادتش از محل ثلث اموال وی ساختمان آن تحت نظر

۱- Henry Thomas Buckle

۲- تاریخ قاجاریه تألیف واتسون

شیخ عبدالحسین معروف باتمام رسید. (۱)

دیگر ساختمان کاروانسرای امیر که از بزرگترین ابنیه بازرگانی است. با آنکه پس از امیر کبیر تاکنون بناهای زیادی برای سکونت تجار ساخته شده ولی هنوز بنائی بوسعت و اهمیت سرای امیر ساخته نشده و اگر ساخته شده باشد از لحاظ حجرات بتعداد سرای امیر نمی‌رسد.

همچنین ساختمان بنای فعلی امامزاده زید تهران که از آثار مذهبی و تاریخی است و نیز ساختمان خانه مسکونی انتهای بازار امیر کبیر که پس از اتمام ساختمان آنرا بشاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه (۲) بخشید. درباره ساختمان این خانه

۱- در کتاب سیاست گران دوره قاجار صفحه ۴۲ راجع به نام این مسجد چنین می‌نویسد: مرحوم آقا سید محمد بهبهانی که از ملازمان شیخ عبدالحسین شیخ‌العراقین بود و در سن نودسالگی فوت شد از قول مرحوم شیخ عبدالحسین حکایت می‌کرد که میرزا آقاخان صدراعظم اصرار زیاد داشت که من این مسجد و مدرسه را باسم او بکنم و بالااقل اسم امیر را بر آنها نگذارم من هم برای رضای خاطر او آنها را باسم خودم خواندم آنوقت میرزا آقاخان اصرار کرد مدرسه‌ای را که در کربلا معلی وصل بدر سلطانی نیز از ثلث، میرزا تقیخان ساخته‌ام باسم او بکنم برای اینکه از شر او خلاص بشوم اسم آنجا را مدرسه صدر گذاشتم»

۲- شاهزاده اعتضاد السلطنه فرزند فتحعلیشاه قاجار بوده او همان دانشمند است که نامه دانشوران را نوشته و موضوع بخشش خانه هم بدین شرح بوده است که: روزی اعتضاد السلطنه بامیر می‌گوید: خوبست مرحمتی کرده بشاه عرض کنید که خانه‌ای برای سکونت بمن مرحمت فرمایند امیر کبیر در پاسخ می‌گوید:

لزومی ندارد که بشاه عرض کنم خانه خودم که تازه از ساختمان آن فارغ شده‌ام بتو بخشیدم برو در آنجا اقامت کن. شاهزاده نیز بنا بر این امریه بخانه امیر نقل مکان می‌کند. در این موقع **قآنی شیروازی** شاعر معروف نزد اعتضاد السلطنه می‌رود و می‌گوید: بحمدالله حضرت والا صاحب خانه شدید ولی من هم خانه ندارم خوبست مرحمتی هم درباره بنده بشود. اعتضاد السلطنه در پاسخ می‌گوید: تو هم در قسمتی از خانه امیر که بمن بخشیده است منزل کن.

قآنی نیز در تالار فوقانی سردرب همان خانه چندی سکونت داشته و همانجا فوت شده است و پس از فوت بمناسبت قرب جوار در امامزاده زید نزدیک رواق جنب مقبره لطفعلی خان زند مدفون گشته است.

می‌گویند هنگامی که حکیم قآنی در حال نزع بوده این بیت را گفته که در قلمدانش یافته‌اند:

شرمنده از آنیم که در روز مکافات اندر خور عفو تو نکردیم گناهی

و کیفیت ساختمان امیر در پاسخ نامه ناصرالدین شاه شرح آنرا داده است .

هو

قربان خاکپای همایون مبارکت شوم

دستخط مبارک زیارت شد از راه مرحمت احوال این غلام را پرسیده منزل مبارکی فرموده بودید این غلام زبان شکرگزاری ندارد که تواند از عهده شکرگزاری مرحم سرکار شهرباری برآید حقیقتاً هم لایق آنطور خدمتگزاری نیست که تواند بزور خدمت از عهده مرحمت‌های شما برآید همینقدر عرض می‌کنند که خدا جان ناقابل این غلام را فدای خاکپای همایون نماید منزل اندرون این غلام که يك طرف آن را ساخته‌اند اگرچه بی‌قرینه و وسیله نامناسب مانده و يك طرف آن ساخته لکن از مرحمت شما يك دو اطاق جای زمستانی و يك مهتابی تابستانی بهمرسانده خود و عیال مشغول دعاگوئی وجود همایون هستیم زیاده جسارت نوزید باقی‌الامر همایون.

تعمیر اساسی پل خواجو بدست امیر کبیر

در مسافرت اصفهان امیر کبیر دستور می‌دهد پل خواجو را (روی رودخانه زاینده رود اصفهان بنا شده و یکی از بهترین آثار بزرگ تاریخی عصر صفوی بشمار است) که در اثر مرور ایام رو بانهدام و نابودی رفته بود بمنظور حفظ آن تعمیرات اساسی بنمایند و همان تعمیر و مرمت است که تا امروز آنرا بهای داشته است و بهترین سند برای شناسائی معماران و استادان عصر صفوی و بسط تمدن آندوره می‌باشد.

دیگر از ابنیه و آثار امیر کبیر در ایران سربازخانه مهران در خارج شهر تهران بوده که فعلاً از بین رفته است و همچنین سربازخانه‌های وسیعی در آذربایجان و سایر نقاط مرزی ایران و داخل ایالات سرحدی ایران بوده است .

یکی دیگر از آثار مهم امیر کبیر سد گرگان است که روی رودخانه گرگان

بسته شده و در سال ۱۲۶۷ به پایان رسیده است.

پشیمانی ناصرالدین شاه بعد از قتل امیر کبیر

عذرخواهی کندم بعد از مرگ
عذر بدتر ز گناهش نگرید
(محتشم کاشانی)

پس از چندی که از قتل میرزا تقیخان امیر کبیر گذشت و خدمات و اقدامات امیر کبیر محسوس گردید، ناصرالدین شاه بعظمت روحی و بلندی مقام صدراعظم مقتول خود پی برد و در چند مورد اظهار ندامت و پشیمانی کرده است.

۱- ناصرالدین شاه در سفرنامه عراق عجم خود که در سال ۱۳۰۹ هجری قمری به عراق عجم (قسمت اراک، ملایر، قم و غیره) مسافرت نموده و شرح این مسافرت را بنام سفرنامه عراق عجم برشته تحریر کشیده و در صفحه ۶۱ آن چنین نوشته است:

روز جمعه چهاردهم

امروز میخواهیم برویم بهزاوه که مسقط الرأس مرحوم میرزا تقیخان امیر نظام است. از قراریکه میگویند دو فرسنگ راه است صبح برخاستیم جناب امین السلطان بحضور آمد او را دیده بعضی کار و فرمایشات فرمودیم و رفت بعد حکیم الممالک اولاد مرحوم قائم مقام را بحضور آورد و بعد از آن سوار شده افتادیم بهمان راه مرزی جران که دیروز آمده بودیم... قدری که رفتیم بهزاوه رسیدیم دو محله دارد یکی محله پائین که اسمش کنگرستانست و دیگر محله بالا که اسمش کوهزار است از کوهزار هم گذشته براهنمائی بلد بطرف بالا برای سرچشمه رفتیم تا نزدیک گردنه رسیدیم که آنطرف گردنه مزرعه ایست دیم کاری میکنند که جزو همین هزاوه و اسمش بانه است و سعت گاهی در آنجا دیدیم با صفا که گل و چمن داشت فرمودیم در آنجا آفتاب گردان زدند و بنهار افتادیم و گفتیم بروند یکی از کسان مرحوم میرزا تقیخان امیر نظام را پیدا کرده بیاورند به بینیم. رفتند پیرمردی جهانگیر خان نام را که قد بلند و ریش سفید داشت آوردند عرض میکرد خالوزاده امیر نظام هستم و تا آخر صدارتش پیشخدمت او بودم و مستمری هم از دیوان داشت خلاصه بعد از نهار بقدریک ساعت استراحت کردیم.

... بلای خاندهای میرزا تقیخان یکدره‌ای بود که درخت داشت و بنظر می‌آمد که چشمه خربی هم داشته باشد يك خالوزاده دیگر هم از میرزا تقیخان مرحوم دیده شد که اسمش میرزا حسن و مردی بلند قد است فرمودیم مستخدمش کنند خلاصه دو ساعت ونیم بغروب مانده سوار شده در مراجعت از توی ده و محله میرزا تقیخان آمینیم باز زن و مرد زیادی سر راهها ایستاده بودند بمهرآباد که رسیدیم يك ساعت ونیم بغروب مانده بود از آنجا سوار کالسکه شده رانندیم وقت اذان وارد شهر و منزل شدیم .

۲ - دیگر از مواری که ناصرالدین شاه رسماً نسبت بقتل امیر کبیر اظهار ندامت و پشیمانی نموده جملاتیست که در حاشیه کاغذ آصف الدوله والی خراسان نوشته است .

توضیح آنکه

فرمانی از طرف ناصرالدین شاه صادر میشود که باصف الدوله والی خراسان دستور داده بود راجع باموری اقدام بعمل آورد . آصف الدوله بعلت آنکه این امر برخلاف مصالح کشوری بوده زیر بار نمی‌رود و علت عدم اجرای فرمان را بعرض شاه میرساند ، پس از چندی مجدداً نامه دیگری در اثر اصرار اشخاص نافذی که در دو بار بودند روی همان امور صادر میشود . آصف الدوله مراسله بدون پروائی که عیناً ذکر میشود بشاه می‌نویسد :

پس از آنکه این عریضه بعرض شاه میرسد در حاشیه آن ناصرالدین شاه از اظهار نظر آصف الدوله تمجید و مشارالیه را بعرض عقاید دولتخواهانه خود تشویق مینماید .
نامه آصف الدوله به «قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت گردهم . غلام ناصرالدین شاه اینقدر میدانند که از این جسارتهای تلخ و خنک غلام خاطر همایون نعوذ بالله نفرت میکند ، این جور عرضها و جسارتهای از کسی ندیده و نشنیده‌اند لیکن اگر نوکر راست دولتخواه با غیرت دلسوز و مملکت آسوده و منظم شده بحمداله تعالی با آبادی کارهای همسایه باین بزرگی را مرتب در تحت عهدنامه بلکه ده درجه بهتر بخواهید باید از این جسارتهای عفو و خاطر غلام را آسوده فرمایند .

اولا بذات خداوندی و بتاج و سلطنت غلام را مطمئن فرمائید که این جسارت اگر

در خاطر مبارك نفرتی خدا نکرده خطور کرده عفو فرمایند، مکرر تجربه شده از تقصیرات بزرگ عفو فرموده‌اید ، خدا گواه است هر جسارتی کرده‌ام محض دولتخواهی بوده ، اگر همه چاکران اینقدر راست و دولتخواه بودند بصورت حالیه ایران نبود ، دیگر مثل قرارداد روزمرخصی تمام نیک و بد خراسان باشخص غلام باشد با هیچ اداره سروکار نداشته باشم جز توسط امین السلطان بحضور همایون .

دیگر هر حکم هر منصب هر موجب هر تخفیف برای هر کس بخواهم مرحمت شود با اطلاع امین السلطان و مهر جیب مبارك، شش ماه اینطور بفرمایند اگر در هر دو تومان ضرر صد تومان فایده که مدلل کنم بجیب همایونی رفته ننمودم دیگر نفرمایند غلام سفیه نیست ضرر بزند و هرگز زنده .

دیگر این مملکت خراسان را يك مملکت مختصه موضوعه بخودتان همه چیز را بفرمائید که همه بدانند . دیگر در حساب ناحساب بغلام نشود ، در همه چیز مجلس نمایند که از چه محل بده، فوراً بندگی کنم، دیگر رجوع حساب خراسان با قوام الدوله باشد هر طور است مقرر شود میرزا محمود که حالا نایب آقای کوچک و محاسب خراسان است بی اطلاع قوام الدوله در حساب مداخله نکند ، بمجد الملك زیاد تأکید و تهدید فرمایند که اینقدر غلط کاری در مستمریات نکند غلام که قبول نمیکند همه را و امیزند لیکن اسباب زحمت غلام و وحشت مردم بیچاره است امیدوارم همین عریضه غلام را بدستخط مبارك همایون روحانفاده طوری موشح فرمایند که بهتر از هزار امتیاز و افتخار باشد ، هر وقت در حضور همایون مسلم شد که غلام از عهده و شروط خود که نگرفتن چیز خودم و نوکرم و دایره و اجزایم باشد تخلف کرده‌ام حکم همه جز با ذات اقدس همایون و انشاء الله که نخواهد شد الامر الاقدس الاعلی مطاع مطاع

سواد دستخط «آصف الدوله ما حالا تازه کار نیستیم که از بعضی عرایض و

ناصرالدین شاه حرفهای نوکری دولتخواه مثل شما رنجش حاصل کنیم .

میدانیم که همه از روی صحت و شفقت دولت و نظم مملکت است اگر اول دولت تجربه

حالا را داشتیم هرگز میرزا تقیخان امیر نظام عزل نمیشد بلکه الی حال زنده بود و

خدمت میکرد . از این فقره آسوده باشید حاکم خراسان باحالت حالیه وخواستن نظم وصحت عمل از اولیه باید هزار عرض تلخ هم بکند قبول کرد و گوش هم باید داد و چاره هم باید کرد این فقراتی که نوشته‌اید در استحکام خود صحیح است و انشاءالله اینطور عمل خواهد شد . گفتم ثبت این مستدعیات شمارا امین السلطان بردارد که در فقرات آن فراموش نشود ۳۰۲
ایضاً اضافه شده

کلیتاً بی دخل کردن میرزا محمود را قدری حوصله بکنید لیکن بقوام الدوله حکم میشود که در حساب خراسان بی اطلاع او ابداً میرزا محمود و دیگران مداخله نکند (۱)
۳- باز در یکی از سفرنامه‌های ناصرالدین شاه دیده شده است (۲) که شاه ضمن ذکر وقایع روزانه اینطور نقل میکند :

در چند سال قبل با مرحوم میرزا تقی خان امیرنظام باین آبادی رسیدیم خبری از تهران رسید که فلان حادثه اتفاق افتاده و چون این خبر فوق العاده مارا متغیر کرده بود از امیرنظام پرسیدم که چه باید کرد تا این مملکت از این بدبختی خلاصی یابد . همینکه مرحوم امیرنظام کلام مرا شنید درحالی که یک دست در آستین جیب و دست دیگرش از آستین جیب بیرون بود فوراً دست دیگر خود را در آستین جیب کرده مرتب ایستاده و باقیافه جدی جواب داد :

«يك نفر پادشاهی میخواهد مثل شاه اسمعیل اول و يك نفر سپهسالار قشونی میخواهد مثل نادر شاه افشار و يك نفر صدر اعظمی میخواهد مثل من تا باین بدبختی- های گوناگون خاتمه داده شود!»

۱ - اصل عریضه بخط مرحوم آصف الدوله است که ناصرالدین شاه در حاشیه آن دستخط کرده و آن در تصرف آقای محمد بدر پسر مرحوم میرزا احمدخان نصیرالدوله است و جناب آقای دکتر قاسم غنی از روی آن سوادى برداشته و آنرا لطفاً در اختیار نگارنده گذاشته‌اند (نقل از شماره ششم و هفتم مجله یادگار سال پنجم)

۲ - این موضوع را درست بخاطر ندارم که در کدام يك از یادداشت‌های ناصرالدین شاه دیده‌ام ولی آنچه از مدلول آن در نظرمانده تقریباً به همین کیفیت است که در بالا ذکر شده است .

چنانکه از این عبارت برمی آید با اینکه امیر کبیر رسماً به شاه توهین نموده و او را لایق سلطنت ندانسته معهداً ناصرالدین شاه در یادداشت خود همه جا نام او را با احترام برده است .

۴- مورد دیگری که ناصرالدین شاه از امیر کبیر به نیکی یاد کرده پس از چند سال که از قتلش گذشته روزی قلم بدست گرفته و شبیه صورت او را ساخته است و ذیل آن اینطور نوشته است : آنچه از قیافه مرحوم میرزا تقیخان امیر نظام بخاطرمان مانده تصور میکنم اینطور بوده است (۱) و این عمل خود بهترین گواهی است که شاه از قتل امیر کبیر پشیمان بوده است .

۵- مخبر السلطنه هدایت در خاطرات و خطرات درباره پشیمانی ناصرالدین شاه از قتل امیر کبیر در صفحه ۵۲ چنین نوشته است :

و در وقعه شیخ عبیدالله ناصرالدین شاه مکرر برفوت امیر تاسف خورده است و مکرر خوانده است .

مرد خردمند هنرپیشه را عمر دو بایست در این روزگار
تا بیکی تجربه آموختن در دگری تجربه بردن بکار (۲)

من قتل میرزا تقیخان را به ناصرالدین شاه نسبت نمیدهم، زیرا میرزا آقاخان بتدلیس با کمک بعضی شاهزادگان و رجال حتی میرزا یوسف مستوفی الممالک بروایت صدرالتواریخ و مادرشاه دستخط از شاه گرفت، شب شاه پشیمان شد، فرستاد میرزا علیخان را تا مرا نه بیند نرود گفتند شبانه رفته است اعتماد السلطنه در صدرالتواریخ می نویسد که میرزا آقاخان قتل امیر را شرط قبول صدارت کرد . میرزا تقیخان مردی با عزم و حزم بوده نظر صائب داشته در چهار سال زمامداری قلب

۱- حاج مخبر السلطنه در خاطرات و خطرات می نویسد: « از میرزا تقیخان امیر کبیر شکلی در دست نبود . شاه وصف فرمودند و صنایع الممالک کشید چون شکل امیر را خوب در نظر داشتند ، تصدیق فرمودند از معاصرین هم شباهت آن شکل را با امیر شنیده ام »

۲- خاطرات و خطرات در صفحه ۹۲ مجدداً بمناسبتی از زبان ناصرالدین شاه در تاسف قتل امیر مجدداً همین دو بیت شعر را تکرار کرده است .

ماهیت اخلاقی کرده است، تسویه بودجه نموده توجه بمعارف داشته ، فتنه سالار را نشانده، اشاعه عدالت نموده است . واتسن مینویسد :

«چندی طول نکشید که دورهٔ پشیمانی وندامت شروع شد ، شاه وعدهٔ زیادی از درباریان اوبزودی فهمیدند که مرگ میرزا تقیخان امیرنظام چه فقدان غیرقابل جبرانی بوده است ولی این پشیمانی وندامت دیر و موقع آن گذشته بود . (۱) معروفست که شاه خود را عزادار نمود و هر ساله در روز قتل امیرنظام روزه میگرفت و کفاره میداد و دودختر معصوم که از امیر نظام باقی مانده بود شاه آنها را بدو پسر خود نامزد نمود .

هر قدر که از قتل امیرنظام میگذرد خدمات او بهتر نمایان میگردد و در میان هموطنان خود بیشتر معروف میشود (۲) شاه بعدها فهمیده بود که چقدر مشکل است مانند او کسی را پیدا کند که بتواند دنبال اصلاحات او را گرفته و آنها را تکمیل سازد دوره کوتاهی که امیرنظام مصدر امور دولتی بود ، مردم باین دوره کوتاه مثل دورهٔ طلائی ایران نظر میکنند که در تاریخ آن مملکت بینظیر میباشد . مسافرین غربی که داخل دشتهای ایران میشوند و یا اینکه از تنگه‌های جبال البرز عبور میکنند همینکه از مردمان همراه قافله از اوضاع مملکت ایران سؤال میکنند بدون تردید جواب همه آنها اینست که اوضاع فعلی بسیار بد و دورهٔ امیرنظام يك دورهٔ بسیار درخشانی بوده است»

تربیت شدگان امیر کبیر

از جمله کسانی که بر اثر مراقبت امیر کبیر تربیت و رشد سیاسی یافته‌اند میرزا حسینخان سپهسالار میباشد که آخر الامر او هم بسرنوشت امیر کبیر گرفتار و در خراسان مسموم گردید و چون سپهسالار هم یکی از رجال نامی و مدنی عهده‌دار مقام صدارت عظمای ایران بوده از این لحاظ مختصر دورنمای زندگی ویرا در اینجا ترسیم مینمائیم :

۱- سعدی گوید :

تیر از کمان چو رفت نیاید بشت باز

۲ - چقدر خوب گفته‌اند :

پایان زندگانی هر کس بمرگ اوست

پس لازمست در همه کاری تأملی

جز مرد حق که مرگ وی آغاز دفتر است

میرزا حسینخان سپهسالار فرزند محمد نبی خان امیر دیوان از اعظم رجال و بزرگان دربار قاجاریه بوده است و اصلاً از اهالی مازندران ولی پدرش بقزوین آمده سکونت اختیار کرده است. نظر بر روابط خاصی که بین میرزا تقیخان امیر کبیر و امیر دیوان بود پس از آنکه صدارت بوی رسید چهار فرزند امیر دیوان را بتهران خواست و در تحت نظر خویش آنها را بکارهای دولتی اشتغال داد. بین فرزندان امیر دیوان از همه معروفتر میرزا حسینخان و میرزا یحیی خان مشیرالدوله میباشند میرزا حسینخان سپهسالار تحصیلات خود را در قزوین و تهران مطابق معمول آنزمان انجام داد و ادبیات فارسی و عربی، تاریخ و غیره را تکمیل کرده در فراگرفتن زبان خارجه (فرانسه) احتمال نمود و در اندک مدتی سرآمد همسران گشت و استعداد و لیاقت و قابلیت خود را ابراز نمود، امیر کبیر آثار هوش و فطانت سرشاری در جبین او مشاهده کرد و او را برای کارپردازی بمبئی و هندوستان انتخاب و بانجا اعزام داشت چون در اینموقع دولت ایران سفیری در هندوستان نداشته کار پرداز بمبئی جمیع امور مربوط باتباع ایران را در تمام هندوستان انجام میداده است (و در حقیقت بجای وزیر مختار و سفیر بوده است)

پس از قتل امیر کبیر بسمت ژنرال قونسولگری ایران در تفلیس مأمور میشود و در آنجا خدمات قابل ملاحظه ای انجام میدهد.

سپس در سال ۱۲۷۵ بسمت وزیر مختاری ایران مأمور اسلامبول می گردد. در سال ۱۲۸۵ قمری سپهسالار از اسلامبول بتهران احضار میشود و بعضویت شورای دولتی انتخاب میگردد. بعداً در سال ۱۲۸۸ بوزارت جنگ منصوب میشود و بسپهسالار اعظم ملقب میگردد. از کارهای بزرگ سپهسالار در دوره وزارت جنگی خود تأسیس مدرسه نظام میباشد.

در ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ بصدارت عظمی انتخاب میشود و شاه را به مسافرت اروپا تشویق میکند.

در خصوص میرزا حسین خان سپهسالار عقاید مختلفی اظهار میشود برخی او را یکی از عوامل مؤثر انگلیسها در ایران میدانند و میگویند بانفوذ و کمک انگلیسها

بمقام صدارت رسیده و خلاصه سرسپرده آن درگاه بوده است و روی همین اصل هم نامبرده آن امتیازات ایران برپا داده از قبیل امتیاز بارون رویترا با انگلیسها داده است. بعضی دیگر نامبرده را یکی از رجال خدمتگزار و متجدد و آزادیخواه ایران تا زمانیکه امتیاز بارون رویترا را نداده بود میدانند و معتقدند که بعداً اگر سپهسالار تمایلی نسبت بانگلیسها داشته نه از جهت اطاعت صرف و نوکری بوده است بلکه چون انگلیسها دارای حکومت مشروطه بوده‌اند و ملت ایران نیز برای رهایی از زیر بار سلطنت استبداد احتیاج بر رژیم مشروطیت داشته است. سپهسالار شاید معتقد بوده که با کمک انگلیسها ممکن است این رژیم در ایران برقرار گردد لذا نسبت به دولت انگلیس اظهار تمایل میکرد تا در آتیه بتواند رژیم مشروطیت را جایگزین استبداد کند چنانچه در تاریخ بیداری ایران صفحه ۱۸۲ چنین مینویسد :

« آقا شیخ عطاءالله پسر جناب بحر العلوم کرمانی نقل کرده که روزی وارد شدم بر ظل السلطان در حالتی که شیخ الممالک قمی و مجدالاسلام کرمانی در نزد او بودند مذاکره از مرحوم سپهسالار بمیان آمد ظل السلطان گفت من با میرزا حسینخان سپهسالار خوب نبودم و در تاریخ مسعودی او را بیدی یاد نموده‌ام لیکن پیش بینی و مال اندیشی سپهسالار باعث شد که من او را بعد از این به نیکی وزیر کی معرفی کنم چه پس از معزولی او روزی که عازم بر مسافرت بخراسان بود دیدن او رفتم مشغول نماز بود من با عمه خود صحبت میداشتم و آنها را از جهت بی لطفی شاه بابایم تسلیت میدادم که میرزا حسینخان از نماز فارغ شد و روی کرد بعمه من و گفت برادر تو خانه و عمارت مرا از دستم گرفت و من امیدوارم که روزی آید و همین خانه و عمارت من پارلمان و مکان جلوس مبعوثین گردد که همان پارلمان ریشه استبداد قاجارید را از بیخ بر کند آه و این گفتار میرزا حسینخان همیشه در تذکار خاطر من بود تا اینکه خانه او را دیدم که مجلس مبعوثین و محل اجتماع و کلاء ملت گردید .

بعضی دیگر از موثقین نقل می کنند که کراراً از او شنیده بودند که من این عمارت و مدرسه را بنا میکنم که شاید وقتی و کلاء ملت در آن جلوس نمایند »
با این ترتیب ملاحظه میشود که منظور از ایجاد و بنای باغ بهارستان برای

محل چلوس نمایندگان ملت بوده است . سپهسالار در دوره حیات خود و در هنگام
صدارتشن برای تنویر افکار عمومی ورهائی مردم از زیر بار رژیم استبدادی گامهای مؤثری
برداشته است .

در اینجا يك نقطه تاریك میماند که اگر سپهسالار دست نشانده انگلیسها بود
ناصرالدین شاه چطور توانسته او را در مشهد تبعید و مسموم نماید . مگر اینکه معتقد
شویم که انگلیسها هم نسبت باونارضایتی داشته وبمرگ او تن در داده اند و یا معتقد
شویم که اصولا سپهسالار سرسپرده آنها نبوده است .

در ۱۲۹۰ از صدارت معزول ومجدداً در ۱۲۹۱ اعاده مقام سپهسالار باومیشود
ودر ۱۲۹۱ وارد شورای دولتی میگردد و برای مرتبه دوم شاه را بمسافرت اروپا تشویق
میکند . منظور سپهسالار از مسافرت شاه باروپا این بوده که ناصرالدین شاه از تمدن
جدید اروپا بسط فرهنگ وترقیات کشورهای راقیه عبرت گرفته پس از مراجعت اقدام
بکارهائی در ایران بنماید .

سپهسالار در ۱۲۹۷ از شورای دولتی معزول وبحکومت قزوین منصوب میشود . (۱)
در سال ۱۲۹۸ مغضوب شاه واقع و اسماً بنام حکومت و فرمان فرمائی ایالت
خراسان وتولیت آستانه قدس رضوی انتخاب میشود ولی باطناً بسوی قتلگاه خویش
فرستاده میشده است وبالاخره در سن ۵۷ سالگی در روز ۲۱ ذیحجه ۱۲۹۸ بوسیله
قهوه مسموم میگردد .

از آثار مهم سپهسالار مسجد ومدرسه سپهسالار و عمارت بهارستان است که
فعلاً مجلس شورای ملی ایران میباشد .

از جمله حکایاتی که از مرحوم سپهسالار در موقع کارگذاری خود در هندوستان
نقل میکنند اینست که میگویند سپهسالار واسطه بین دربار ایران و میرزا آقاخان
محلّاتی بود ومیرزا آقاخان محلّاتی هم از هندوستان هدایائی جهت ناصرالدین شاه و

۱ - شرح حال مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار را دوست محترم آقای ابوالقاسم
سحاب در کتابی بنام نخبه التواریخ جمع آوری کرده والحق زحمت زیادی در جمع آوری آن
بر خود هموار نموده است . ولی متأسفانه تاکنون بچاپ نرسیده است .

مادر شاه و صدراعظم (میرزا تقیخان) و سایر درباریان میفرستد ولی برای اعتمادالدوله (میرزا آقاخان نوری) چیزی نمیفرستد ، پس از قتل امیرکبیر اعتمادالدوله بمیرزا آقاخان محلاتی پیغام میدهد هنگامی که تو در ایران بودی بعلت آنکه من از تو حمایت کرده بودم محمد شاه از من دو بیست تومان جریمه گرفته باید جبران نمائی .

آقاخان محلاتی در جواب پیغام میدهد . از وقتی که تو بصدارت ایران رسیده‌ای مردم بر اثر شباهت نام بتصور این که من صدراعظم میباشم هر يك روزی دو بیست (تف) آب دهان بصورت من میاندازند که تو بایران خیانت کرده‌ای توهم باید این اهانتی را که من عوض تو میبینم جبران کنی ! بنابراین رابطه بین دربار ایران و آقاخان محلاتی قطع گردید .

جای آنست که خون موج زند در دل لعل
 زین تفاین که خرف میشکند بازارش
 حافظ

میرزا آقاخان نوری

جانشین امیرکبیر

روزیکه میرزا تقیخان امیرکبیر ایران را بعنوان صدر اعظم تحویل گرفت، يك ایران آشفته، ناامن، پریشان ، خزانه مملکت تهی، فساد در تمام شئون حکمفرما، مملکت در حال تجزیه و از هم پاشیدگی، مثل اینکه دکتر حمیدی شیرازی این دو بیت را که زبان حال امیرکبیر است برای ناصرالدین شاه قبل از زمامداری او آخر دوره محمد شاه و پس از برکناری یعنی دوره صدارت میرزا آقاخان نوری گفته است .

شاه ایشاه کنون بنگر بنگر ایشاه	که زگیسوی بتان ایران آشفته تر است
شاه ایشاه کنون چشم بینداز و ببین	بیشه شیر نکه کن که پراز جانور است

ولی روزیکه از صدارت برکنار و کشور را تحویل داد . « پلنگان رها کرده خوی پلنگی » یک ایران آباد، آرام، امن، خزانه مملکت پر ، یاغیان و مدعیان سلطنت و تجزیه طلبان مملکت سرکوب ، راههای کشور امن ، وضع اقتصادی و ترویج صنایع در حال پیشرفت و توسعه ، هیچ يك از حکام جرئت کوچکترین اجحافی نداشتند ، سیاست خارجی در مجرای صحیح و محکم ، کاروان ترقی و سعادت و تعالی در تمام شئون با گامهای بلند و سریع در حال پیشرفت ، عدالت

۱- مصرع دیگرش اینست : چو باز آمدم کشور آسوده دیدم

برقرار ولی جانشین او میرزا آقا خان نوری طوری عمل کرد که ظرف چند سال صدارت قسمتهای مهمی از کشور مجزا گردید، روسها قسمتهای مهمی از شمال شرقی ایران (ترکستان شرقی) بدون جنگ متصرف شدند، افغانستان از ایران مجزا گردید، قسمت مهمی از بلوچستان را انگلیسها از ایران گرفتند، مملکت ویران، حکام ستم پیشه برجان و مال و ناموس مردم مسلط، خزانه خالی سفرای خارجی مخصوصاً روسها و انگلیسها در تمام شئون مملکت بتمام معنی مداخله میکردند. رشوه خواری رایج و شبه ایرانی بدتر از آنچه امیر کبیر تحویل گرفته بود خودنمایی کرد و این معانی و مفاهیم را همه از شاه گرفته تا نویسندگان داخلی و خارجی گفتند و نوشتند و ماضی این تاریخچه تا آنجا که اقتضا داشته آورده ایم اینک از نظر تکمیل و شناسائی بحال میرزا آقاخان نوری بشرح مطالبی که دیگران نوشته اند می پردازیم:

میرزا آقاخان نوری کیست ؟

خان ملك ساسانی در کتاب سیاست گران دوره قاجاریه درباره میرزا آقاخان

و نوشتجات و رفتار او در برابر شاه چنین می نویسد :

«بعد از دو صدراعظم مقتدر یعنی میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقیخان امیر نظام که هر دو از بی سروسامانی ایران کشته شده بودند میرزا آقاخان که فاقد لیاقت و استعداد ذاتی هم بود سیاست خود را در تسلیم محض قرارداد و اگر گاهی میخواست در برابر شاه اظهار حیاتی کند شاهرآ به عیش و لهو و لعب یا سمعه و ریا و یا بقبول موهومات و خرافات دعوت میکرد و بحدی در عرایضی که بشاه نوشته و ما از هر کدام نمونه ای ذکر خواهیم کرد تملق و چابلوسی و سبک مغزی و ناکسی و فرومایگی بخرج داده که مافوق آن متصور نیست.

در یکی از عریضه ها بخط خود بشاه مینویسد « بحمداله که میرزا تقیخان غیر مرحوم بدرک و اصل شد خدا جان این چاکر و جمیع اولاد آدم و عالم را فدای يك کلمه دستخط مبارک سرکار اقدس شهریاری بنماید. این بنده میرزا تقیخان نیست که خود

زور داشته باشد و هوائی زور و تسلط چاکر اعتبار شاه است، انبوخته (۱) ۱۰۸-۱۶۲.
حقایق الاخبار تألیف میرزا جعفر خورموجی در احوالات میرزا آقاخان نوری
جانشین میرزا تقیخان امیرکبیر ضمن وقایع ۱۲۷۵ می نویسد: «میرزا آقاخان نوری
در رعایت خویش و تبار بی اختیار بود، کافه منسوبان و متعلقان تا همسایگان ایشان
بل اکثر اهالی بی شعور نورو کجور را حتی المقدور حاکم بلاد گردانید و مالک الرقاب
عباد آنها هم چون سیل سبا و صرصر عاد و ثمود دو بممالک ایران نهادند هر جا احمقی
بوده از شراب هوش ربای دولت مست آمد و هر کجا ابلهی بوده با عیش و نعمت
هم دست گردید ...»

تعدی را در مملکت لازم و تمک و تصرف در ماء و رما و مظلومین را ملازم شدند ...
هر ناحیتی از ایران که بتصرف آن بیدینان بود ویران شد .. حسب الامر خسرو
گردون غلام مستوفیان عظام بمحاسبات ظاهری ممالک محروسه رسیدگی نمود جز از
سالی شصت هزار تومان که از دیوان همایون در وجه میرزا آقاخان مستمر و برقرار بوده
در این ایام صدارت سالی یکصد و ده هزار تومان علاوه از راتبه استمراری و تعارفات و
هدایا و پیشکش و ارتشاء ماخوذه مشارالیه بوده و علاوه بر دوازده هزار تومان مقرری
میرزا کاظم سالی هیجده هزار تومان بقلم درآمد خدیو بلند اقبال، زیاده از ماخوذه یکسال
مطالبه نفرمودند، با سایر کارپردازان و عمال آن جماعت بهمین منوال معاملات رفت

(۱) در کتابخانه سلطنتی قریب دوست جلد انبوخته هائی موجود است که ناصرالدین
شاه از اوایل سلطنت هر نامه ای که بعنوان شخص پادشاه بدربار میرسیده در صندوقی نگاه
میداشته و هر سال نزدیک عید نوروز آنها را در کتاب هائی با جلد مخمل که هر کدام
دارای قریب یک صد ورق مقوای سفید بطول تقریبی پنجاه و عرض سی و پنج سانتیمتر
میباشد بدون رعایت تاریخ وصول و مطلب آن می چسبانده اند .

و تیکه در زمان مرحوم سلطان احمد شاه این کتابها آزادانه در اختیار من افتاد اول
پشت جلد هر یک از آنها را برای تشخیص علامت فارقه گذاردم و از محتویات مهم آنها
بقدری که برایم امکان داشت استنساخ کردم آنچه در حاشیه با اعداد ذکر میشود مربوط
بانبوخته های کتابخانه سلطنتی است که شماره مزبور در پشت هر یک از آن مجلدات چسبانده
شده است.

و میرزا آقاخان نوری با سه نفر از اولاد باقامت سلطان آباد عراق (۱) مأمور گردید...
در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری رجال درباری متوجه شدند که برای رسیدن بمقامات بالا تنها حسن خدمت و فداکاری کافی نیست بلکه وسایل دیگر باید برانگیخت که مصدر خدمات مهم مملکتی شد، اعمال میرزا تقیخان و میرزا آقاخان نوری بخوبی در خاطر آنها مجسم بود. (۲)

ناسخ التواریخ از زبان ناصرالدین شاه در مورد واگذاری صدارت به میرزا آقاخان نوری چنین مینویسد: «شاهنشاه ایران اعتمادالدوله را طلب داشت و فرمود... من نیز از نخست روز منصب وزارت را خاص تو میداشتم و اینکه چند روزی میرزا تقیخان را بدین امر گماشتم از بهر آن بود که آن خلل و خطائی که حاجی میرزا آقاسی در مملکت ایران انداخته و خراج ایران را بر وضع و شریف پراکنده ساخته بود جز بدست میرزا تقیخان مجموع نمیکشتم زیرا که خواستاری و شفاعت را مقبول نمیداشت و از سرزنش و شاعت ملول نمیشد...»

امروز که کارها بر مراد و مرام و امور مملکت بقوام و نظام است زمام مملکت را بدست تو باز دارم وصل و عقد امور را بکف کفایت تو نهادم... و روز یکشنبه بیست و دوم محرم چهار ساعت و نیم پیش از دخول آفتاب او را بحلیه وزارت کبری و صدارت عظیم تشریف کرد و بصدراعظم و شخص اول ملقب داشت و جبهه‌ئی که شمسه آن مرصع بالماس و مکمل به یاقوت بوده خلعت فرمود و مردم ایران که چنین روز انتظار می‌بردند شاد و شادخوار شدند و از سوءظن و سرعت انتقام و قلت اغماض و کثرت اعتراض میرزا تقیخان باز رستند تمامت شاهزادگان ایران در حضرت اعظم انجمن شده زبان به تحیت و تهنیت گشودند و شاهنشاه ایران را درازای این نعمت و خدای این موهبت هزار گونه درود فرستادند بسیار کس که از بیم گزند میرزا تقیخان همه شب چون مردم مار گزیده در شکنج و تعب بودند پهلو بر بستر استراحت نهاده آسوده و

۱ - به جای اراك به یزد تبعید گردید.

۲ - روابط سیاسی ایران و انگلیس

ایمن بفرمود و جماعتی که چون مردم گناه کرده خائف و مستشعر هر بامداد طریق درگاه شاهنشاه می‌پیمودند همه بدان شاد و خرم بدر بار شهریار رهسپار آمدند که گروه مستان بتمشای گلستان روند توانم که عافیت مردم ایران یکباره از زحمتی عظیم بنعمتی جسیم پیوستند و از ضجرت طیش بسمت عیش‌راه جستند ... »

خان ملك ساسانی در کتاب «سیاستگران دوره قاجار» راجع به تابعیت انگلیس میرزا نصراله خان معروف بمیرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله صدراعظم چنین می‌نویسد: «کلنل شیل که در زمان نایب السلطنه عباس میرزا بسمت مشاق افواج ایران در وزارت جنگ خدمت میکرد در این ایام شارژدافر دولت انگلیس در تهران بود. لیدی شیل در سفرنامه‌اش که در لندن در ۱۸۵۶ (میلادی) بچاپ رسید می‌نویسد:

بعد از عزل میرزا تقیخان امیر کبیر از صدارت عظمی میرزا آقاخان نوری عریضه‌ای بشوهرم نوشت که چون شاه میخواهد مرا صدراعظم ایران بنماید لذا استدعا دارم مرا از تبعیت دولت انگلیس معاف فرمایند. شوهرم در حاشیه عریضه‌اش نوشت «افتخار تابعیت دولت انگلیس بیشتر از تاج کیان است!»

اکثر مورخین نوشته‌اند که میرزا آقاخان دو شرط برای قبول صدارت کرده است یکی نابودی و اعدام امیر کبیر و دیگر در صورت برکناری نسبت بجان او صدمه‌ای نرسد. و در امان باشد.

برای نابودی امیر علاوه بر حمایت خارجی‌ها بامهد علیا و امینه اقدس زن سوگلی ناصرالدین شاه هم دست و باعلیخان اعتماد السلطنه لقب دیگرش (حاجب الدوله) هم قسم بود و باهم قرآن مهر کرده‌اند و این موضوع یعنی هم قسم شدن و قرآن مهر کردن را از نامه‌ای که میرزا آقاخان پس از برکناری و تبعید به یزد از آنجا نوشته بخوبی روشن میشود اینک متن نامه میرزا آقاخان بنقل از کتاب سیاستگران دوره قاجار:

نامه میرزا آقاخان از تبعیدگاه یزد

«استاد و مخدوم و آقای من آقا میرزا مهدی مطالعه فرمایند ۲. ۴. ۶. ۸. (۱)»

«آقاخان من فدایت مدتیست از حالات شما خبری ندارم باز فرزندی میرزا

۱- کلیشه عکس این نامه بخط میرزا آقاخان در کتاب سیاستگران دوره قاجار بچاپ رسیده است.

ابوالقاسم یاد از ما کرد پیرشود اول در جواب کاغذ او دعای مرا باو برسانید، خط
 کاغذش بسیار خوب بود لیکن کم کار است بیشتر کار بکند انشاءالله شاید آدمی بشود
 ثانیاً با درد چشم که نمی توانم تحریر زیاد کنم و تنگی نفس که هیچ نمیگذارد کاری
 در دنیا بکنم همیشه منتظر موتم لازم بود این دو کلمه کاغذ محرمانه را که هیچ کس
 بجز شما مطلع نشود بنویسم از خط خودم، کسی از کسان ما نوشته بود، شما رفتید
 نزد جناب اعتمادالسلطنه ایشان فرمایشات ملوکانه را در باره ضعیف بشما بیان
 کردند. اول در باب علی آباد که از راه مرحمت فرمودند حق با این بنده است و حکم
 دیوانخانه مبارکه مرحمت شود که ملک صحیح این ذره است و ادعای نواب دلشاد
 خانم بی جاست و ایشان راحقی نیست خدا دولت شاهنشاه را مستدام بدارد پس حالا
 شما محبت نموده بامهربانی و محبت اعتمادالسلطنه فرمان مبارک را صادر فرمائید
 و بحاجی میرزا احمد بگویند مراقب باشد فرمان را فوراً تمام کند که از شر نواب
 دلشاد خانم از مهربانی جناب اعتمادالسلطنه آسوده شویم ثانیاً درباره این ضعیف
 فرمایش فرمودند: حالت میرزا آقاخان ازدوشق خارج نیست، یا جبه مرواریددوز
 صدارت که کاشکی از روز اول کفن میشد باید ببوشد یا همین قسم بمیرد، شق ثالثی
 اعتمادالسلطنه از راه استمزاج عرض کردند و شاهنشاه روحی فداه از راه مرحمت
 قبول فرمودند که کاشکی قبول میفرمودند زیرا که من از این زنده بودن بعد از پنج
 سال حبس و خجالت شصت نفر عیال و پانزده شانزده نفر پسر و دختر جوان گرفتار
 تنگ آمدم خود فکر کنید پسرها ده، دوازده ساله حالا پانزده شانزده مثل حسینعلی خان
 و عبدالوهاب پسرهای بیست ساله هیجده ساله همه بیست ساله، بیست و پنج ساله
 شدند پنج شش نفر هم دختر بهمین قسم همه بزرگ شدند پسرها جوانی میخواهند که با
 مردم معاشرت کنند زن میخواهند دخترها هم زبان و قوم و خویش و شوهر میخواهند
 مبادا کار کس اینگونه مشکل. گیرم عیال هیچ نگویند و ساکت باشند خداوند از
 ایشان همه راضی باشد انشاءالله، لیکن من خود دلتنگ و پریشان میشوم بجهت ایشان
 و جوانی ایشان. خلاصه شق ثالث که باید سر کار اعتمادالسلطنه در راه مهربانی
 های قدیم که بامن قسم قرآن خورد که با تمامی شما تمام میشوم و قرآن

را مهر کرده درست درست بکند و عرض و عجز بکند این باشد که این در بدری
 واقعاً تنگ دولت است والا من شاه وارث نیستم مردم دنیا آنقدر وفا نداشتند دور
 شاهزاده ها جمع شوند که سی سال بایشان آقائی کردند یا دور امام خود جمع شوند
 رفتند از خدمت امام - ایل شاهسون افشار ندارم ایلخانی ده هزار در خانه ایلات نیستم
 مرد بیچاره ای بودم مفاخرت من بنوکری بود موروث - گفتند زنده باش بودم، گفتند
 بمیر مردم، چه کاره ام که حبس لازم داشته باشم و آنگهی حبس پنج سال در هیچ تاریخی
 شنیده نشده، اگر قصابید، بکشید. اگر تاجرید، بفروشید اگر پادشاهید، به بخشید بیایم
 در گوشه خانه خود قراری بجهت قروض و پسرها و دخترها بدهم زن پیر ناخوش بیچاره
 خود را گرفته يك زیارت مشهد مقدس و مکه معظمه و نجف اشرف برویم. اگر زنده
 ماندم خدمت دعا با من باشد و اگر مردم جانم خلاص جناب اعتماد السلطنه گفته
 بودند می ترسم. از کی؟ از مرده، من مرده و نیم جانم از کی می ترسید؟ دروغ میگویند
 خوب راست میگویند چه باید کرد؟ شما که آقامیرزا مهدی هستید برادر من و وکیل من
 هستید، هر قسم و بهر قسم باشد ایشان را مطمئن کنید که من نوکری کن نیستم. بدین گبر
 و یهود و نصارا باشم طالب نوکری هم نیستم. اگر عاقل هستم چگونه میکنم با این
 حالت که ده قدم راه نمیتوانم بروم بر فرض طالب اطمینان باشند. اولاً توقع من اینست
 حاجی اعتماد السلطنه مردی کند همه را او مطمئن کند. ثانیاً گوشه گیری چه اطمینان
 میخواهد. ثالثاً مردم بزرگ که در دنیا بهمه جا رسیدند از شکم مادر خودشان بزرگ و با
 استخوان متولد نشدند کارهای بزرگ کردند مگر در دنیا حالا از این بزرگتر میشود او
 فتوت و مردی کند و ما را خلاص کند من بیچاره قدر دان نباشم. مردم روی زمین
 میدانند و می فهمند مردی ایشان را و اگر خدای نکرده تخلف بکنم نامردی ما را، پس قسمی
 بشود تا در این یزد نمیریم تنگ آمدم و از خجالت عیال و اولاد مردم - این مردی را
 در حق من بکنند خلاص شوم از یزد خراب شده. کاغذ را احدی نه بیند. من در این شش سال
 که میدانی با احدی از امناء دولت چیزی ننوشتم مگر حکمی چیزی نوشتند جواب
 لابدی نوشتم، مثل قدیم داشتم نوشتم زیاده چه نویسم حالت تحریر و تقریر ندارم دهم
 شعبان ۱۲۷۹.

نامه ادیب الممالک بناصرالدین شاه

رساله‌ای در میان اسناد باقیمانده خاندان ادیب‌الملک وجود دارد که هم‌اکنون در اختیار مهدیخان اعتمادمقدم می‌باشد. نویسنده این رساله عبدالعلیخان ادیب‌الملک است که نظرات خود را در اداره مملکت و اشتباهات ناشی از صدارت میرزا آقاخان برای ناصرالدین‌شاه شرح داده:

بسم الله الرحمن الرحيم . بعد از حمد حمدا و نعت رسول و آل اطهار و بیزاری از دشمنان دین و دولت و توجه امام عصر عجل الله فرجه معروض پیشگاه حضور باهرالنور میدارد که چون در دو یوم تعطیل در خانه نشسته و باب صحبت بروی هر دوست و بیگانه بسته. نشسته بودم و خاطر بخویشتن مشغول. در سرای بخود بسته از خروج و دخول. اگر چه قلب مبارک حضرت شهریاری بر جمیع دقایق و لطایف امور و بهر امری از خفا و ظهور نهایت اطلاع و آگاهی را دارد و چیزی به ضمیر منیر پوشیده نیست و در حقیقت هر چه عرض شود کمال جسارت است خاصه امثال این فدوی که در منسب آفتاب وجود مبارک یکسره معدوم و نابود و از ذره هم کمتر است . ولیکن چون شرط ارادت و بندگی و حق ملاحظه ولی نعمت آنست که آنچه بدانیم و به بینیم و یا بعقل ناقص ، بندگان برسد بمنصه عرض پیشگاه حضور باهرالنور برسانم باین جهت جسارت عرض شده که خیالم بر آن واداشت که بعضی از واردات و خیالات و برخی از آنچه بخوابم. فاتر گذشته برشته تحریر در آورد، که چون خداوند بیچون وجود مبارک پادشاه و نفاذ حکم و انتظام امر دولت او را سبب آسودگی و رفاهیت بندگان خود قرار داده و همه مردم را نسبت با و بمنزله عیال و اطفال خرد سال مقرر فرموده ، پس هرگاه پادشاه امرش در بین رعایا نافذ و جاری نباشد امر دولت او بغایت مغشوش و باعث استیلای دشمنان بر سرحدات و ثغور مسلمانان خواهد شد و آنگاه نظام امور جمع بندگان خدا از هم پاشیده میشود و این خلاف غرض خداوند از وجود مبارک پادشاهست در شرع حرام بین و باعث تمامی دولت و دین است فلذا باید پادشاه کمال اهتمام در نفاذ امر خود بفرمایند و از آنجا که وجود مبارک حضرت شهریاری بمنزله دل‌عالم است و مقام دل‌مقام باطن و غایب از انظار است و کسی را جواز او امر و احکام و اراده و فرمایشات

سلطان دل نیست مگر بتوسط مترجمین که آنها عبارت از چشم و گوش و زبان و دست و پا و اعضای رئیس و جوارح او باشند و این دوستی را خود دل باید میان ایشان بیندازد و مراقب باشد که همیشه با هم صفا داشته باشند و ایضاً باید در این اعضا و جوارح اصلاً خلاف دوستی و یکجهتی نباشد و با هم کمال صفا داشته باشند و صفای ایشان هم بجهت خواطر امثال فرمایشات دل باشد و چیزی را برای خود نخواهند تا از صفای آنها باهم امورات سلطان قلب منتظم و هر یک بخدمت خود مشغول و همه باهم در مقابل انجام مهام دل ساعی بوده باهم موافق و متفق باشند و شکی در این نیست که اگر سلطان دل هم بخواهد بیکی از اینها اکتفا کند و اختصار و اقتصار بر عضو واحد نماید اختلال کلی در امرش واقع می شود چنانچه بدیهی است که انسان اگر بهمان چشم اکتفا کند و گوش و زبان و دست و پا را در امور با او شریک نکند و بکار نیندازد، یکسره امورش از هم میپاشد و یا بگوش تنها اکتفا کند و چشم را پوشیده و سایر جوارح را از کار باز دارد، مفاسد کلیه حاصل خواهد شد. پس از مقدمه که از روی خلقت خداوندی در همه نفوس برداشته شده چنین استنباط میشود که حضرت شهریار هم که قلب عالم میباشند میباید اقتصار بیک نفر وزیر نفرماید، بلکه وزرای متعدده قرار داده هر یک را بشغلی مأمور فرماید که یکی بمنزله چشم و دیگری بجای گوش و دیگری بمحل زبان و دیگری در مقام دست و دیگری در مقام پا و بعضی در مقام سایر حواس و جوارح باشند و با آنکه هر یک صاحب شغلی هستند ولیکن در اجرای کلیات احکام و امور هفته ای دو روز لا اقل در مجلس شوری نشسته در نظم امور قشون یا امر عزل و نصب حکام و یا در حفظ ثغور و سرحدات و فرستادن و خواستن عسکر و صلح و جنگ نمودن با دشمن و حواله و اطلاق بولایات یا تخفیف دادن بر عایای بعضی ولایات یا فکر نرخ و رواج تسعیر و عدم تسعیر غلات و سایر اجناس یا در بیرون فرستادن متاعهای ولایتی یا راه دادن اقمشه و متاعهای دول خارجه و در هر امری باهم نشسته شور کنند و چون همه متفق شدند آنگاه آن حکم را نوشته بهیئت اجتماعیه همه با هم بحضور بآهرا النور مشرف شده بمحضران نور عرضه دارند و پس از امضای ازدیاد عدلت مدار در آنچه تعلق بر عایا و برایا و تمام عساکر و سرحدات و عموم مردم دارد فرمان مبارك صادر شود و به مهر تمام وزراء که رسید در دفتر خود

ثبت شود و حکم جاری شود و در امور دولتی حکم را نوشته تمام وزیران مقرر نموده با امضای اعلیحضرت شاهنشاهی در محلی ضبط و ثبت شود، زیرا که از این قرار و در چنین صورتی خبط و خطا واقع نمیشود و اگر هم واقع شود چندان مفاسد بهم نمی‌رساند. بخلاف آنکه هرگاه امر منحصر بشخص واحد بشود چون او خود مستقل در امر است و مردم دیگر که زیر دست او واقع شده‌اند دخیل در امور دولتی نیستند، پس هرگاه خطائی و خبطی واقع بشود از ترس جان خود قدرت اظهار ندارند و علاوه طرف شور و مصلحت سلطان نیستند و در بزمی که پادشاه با وزیر خلوت نماید راه ندارند تا معلوم شود که او چگونه عرض میکند آیا خلاف واقع میگوید یا مطابق عرض میکند. و ایضاً همانکه منحصر بفرد باشد جمیع خیال او منحصر بصلاح امر خود خواهد شد و هر کار بکنند صلاح امر مقدم میدارد چنانچه شاهد این مقال و مرال این تمثال من جمله حکایت جنگ انگلیس است که واقع شد، زیرا که پس از جواب کردن سفیر انگلیس و نگون نمودن بیدق او همان آن بلا تأمل در تدارک امر قشون و انضباط امر سرحد و فکر کیفیت دعوا و تدبیر راه جنگ و مال امر باید جناب وزیر برآید. و حال آنکه از زمان انقطاع رشته دوستی بادولت متحابه و اشتعال نایره عداوت و وقوع خصومت و مخاصمت تایوم ورود آنها ببندر بوشهر هشت ماه تمام کشید، سه ماه بلکه متجاوز قبل از آنکه وارد بندر شوند اخبار جنگ نمودند و با وجود این اصلاً در فکر حفظ سرحد و استحکام امر قشون بر- نیامد و پس از آنکه عسکر آنها بی دعوا و بدون معارض وارد بندر شد، او اگر عذرهای غیرموجه آورد که حضرات انگلیس‌ها خلاف قاعده دوستی حرکت نموده و بی‌خبر چرا به بندر وارد شوند. و حال آنکه آنها سه ماه بود خبر کرده بودند و از روزی که علم خود را خوابانیدند خبر نمودند.

واضح است که این مسامحه و معاطله در چنین امر عظیمی خیانت بدولت و در جز خدمتی بزرگ بدولت انگلیس است زیرا که همین امر دولت را بدنام و آنها را سرافراز و نیک‌نام نموده و حال آنکه از روز اول بایستی جمیع بندرات را آتش بزنند و خالی از سکنه نموده و در جاهای صعب در چهار فرسخی یا بیشتر که مأمن و محل مرور و عبور دشمن میباشد، توپ و سرباز قلبی گذاشته و اصل انجام مهم انگلیس را بعهده مثل

ایلیخانی فارس و خوانین فارس گذاشته، بصدور دستخط مبارک و خلعت و منصب و وعده و التفات حضرت شهرباری نوازش نموده امیدوار نمایند، تا بجان و دل کوشیده خودداری نکنند نه آنکه بعهده شجاع الملك مقرر شود که همیشه خوانین فارس را بر او تنفق بوده و معرفت منکر باحوال او داشته اند و آنگاه شکست فاحش او را بهزار رنگ فتح نمایان قلمداد کنند و پاداری و زحمت سایر سرکرده گان را مدت نه ماه در میان آفتاب مقابل دشمن (خواننده نشد) پاداری نموده خدمت کردند اصلا قدر و مقداری گذاشته نشود. شجاع الملك با وجود شکست خوردن هر روز الطاف و خلعت و منصب شده و نوکرهای بزرگ مقرب پادشاه قدیمی اصلا نامشان مذکور نشده. از طرف هرات که چهل و پنج هزار قشون مستعد دولتی بوده بسمت پیشاور هندوستان حرکت نماید و هرگاه بگویند من ندانستم که باید بندرات را آتش زد و خالی نمود دروغ میگوید، میدانست و میفهمید و شنیده بود که دولت روسیه چهل منزل شهرهای آباد خود را از سرحد روم آتش زده خالی از سکنه نموده و حال آنکه بندرت جز خانه های کپری چیز دیگری نبود و هرگاه بگویند من نوشتم ولی حکام و صاحب منصبان نشنیدند باز دروغ میگویند چگونه میشود کسی را که سلطان او را بمنزله تمثال مبارک خود قرار داده باشد، مردم بتوانند تخلف از حکم او بورزند. پس معلوم است که یا خود در جزء آنها را بمماطله و مسامله امر نموده و یا حکم محکم ننموده و یکی دیگر پس از آنکه وزیر دید که پنج ده روز یا یکماه گذشت و حکم او را نشنیدند چرا مراتب را بمحض نور عرض ننمود، تا پادشاه خود حکم محکم بفرماید، یا مواخذه و سیاست کند. یا عزل نموده شخص دیگری تعیین کند و چرا تعطیل را جایز دانست و حال آنکه در چنین مواقع مهمتر باید لمحکم حکم دولت تعویق نیفتد. پس معلوم شد که این مورد دانسته و فهمیده کرده و باز جانب داری دولت انگلیس را منظور داشته و هرگاه بگویند که من هرگاه طرف انگلیس را منظور داشتم از اصل باید بنای جنگ با ایشان نگذارم و باب خصومت را مفتوح ننمایم چنانچه خودم در مجلس شوری که پس از گرفتن بندر با جمیع امرا و اشراف و اعیان مملکت روی داد گفتم و همه شنیدند که باید من محض بجهة رفع تهمت از خود و ملاحظه خیال مبارک پادشاه که گمان بد در حق من نزنند رو از جنگ برنگردانم و لابد باید جنگ بکنم در جواب گفته میشود هرگاه منظور او

از جنگ ملاحظه صلاح دولت و نیک نامی بوده چرا جنگ را از راه هرات و طرف هندوستان نکرده که بحمدالله از گرفتن هرات اسم دولت در همه اطراف عالم بلند و پشت دولت قوی شده بود و از نظر همه دولت‌ها این دولت بعظمت و بزرگی جلوه کرده بود و جنگ را بکنار دریا انداخت که او باتوپهای قوی که خاصه کشتی است بندر را خراب و قشون را بی‌پا و دولت را بدنام نماید میخواست کنار دریا را خالی کند و در چهارپنج فرسخی بنشیند تا قشون او بخشکی برآید و در خشکی دعوا کند شکی نیست که توپ بزرگ را نمی‌توانست بیرون بیاورد با توپ جلو میبایست دعوا کند هرگز در قوه نداشت که بتواند از گردنه‌های صعب و راه‌های سخت لرستان بسمت ایران بیاید یا از کوه‌های سخت فارس شیراز بیاید نهایت باید در کنار دریا بندرات خرج بیجا کند و بخوابد و از این طرف هم قشون سرحد هند او را مغشوش می‌نمود و فتح پیشاور باسانی حاصل می‌شد بعد انگلیس چاره نداشت مگر اینکه بیاید از دولتهای خارج منتها قبول کند و آنها را واسطه کند و راضی شود که این دولت با او صلح نموده قشون خود را از سرحد هندوستان بردارند و در مقام انجام صلح حرف هرات را نمی‌توانست بزند سهل است که تمام افغانستان و ترکستانی یا ایرانی باشد ولیکن این قدر باشد که قشون ایران از سرحد ترکستان تجاوز نکند و در ضمن مصالحه تمام خسارتهای ایرانی را که در سر هرات سابقاً و لاحقاً کشیده بودند و ضررهائی که در تخلیه بندرات دست داده می‌داد بلکه ده کروم هم علاوه می‌داد که کسی کاری به هندوستان او نداشته باشد و این امور هم در صورتی بود که دول خارج در مقام وساطت برآیند و شاید که اسباب منفعت در او مشاهده می‌نمودند در مقام اتلاف او بر می‌آمدند که اصلاً از دولت او نام و نشان نگذارند پس با این همه محاسن جنگ از سمت هرات و حصول مفاسد از سمت بندرات اصلاً متوجه سمت هرات نشده و جنگ را بسمت بندرات ختن دلیل خیانت بدولت و ملاحظه جانبداری دولت انگلیس است و همین کار سبب مزید تهمت خواهد بود نه رفع تهمت و هرگاه بگوئید من دیدم که از مملکت افغانستان عبور ممکن نیست زیرا که از هرات تا سرحد خاگ هندوستان مسافت بعیده باید طی کرد و آن استعداد حاصل نبود جواب گفته میشود اما هرات که بحیثه تصرف آمده و رمقی برای هراتی‌ها نمانده بود که بتوانند سرکشی کنند خاصه با

وجود اقتدار ممکن بود که آنها را از آنجا کوچانید و بخاک خراسان و عراق آوردن و یا حاکم قندهار بوعده حکومت افغانستان و از او دختر گرفتن و نوشته دولتی دادن با وجود حصول اقتدار بهترین طوری می شد کنار آمد که قشون را سیورسات داده و راه بدهد که از خاک او عبور نموده وارد هند شوند و خودش هم در خدمت گذاری دولت باشد برضای کمال ممنونیت خدمت نماید چنانچه از جمیع سرکشان افغانستان و از کابل و قندهار هدایا و تعارف و پیشکش و تکلف برای حسام السلطنه آورده و تمام سرخدمت گذاری پیش آورده بودند خصوصاً که با افغانه این امر را میشد ملت کرد و افغانه را با اسم ملت و دفع کفر از جا حرکت دادشکی در آن نیست که هرگاه افغانه را امیدوار بمال هندوستان و بطمع دولت قشون انگلیس تطمیع می نمود خودداری نمودند پس هر یک از اینها دلیل خیانت باین دولت ابد مدت که دولت اکرم است میباشد و برهان قوی بر طرف - داری و ملاحظه جانب دولت انگلیس است و هرگاه بگوید که اگر من طرف داری دولت انگلیس را مینمودم چرا جزء شرط حصول مصالحه عزل مرا میخواستند قرار بدهند جواب داده میشود که همین هم تلقین بود که از برای استحکام امر خود به بیچاره امین - الملك شده بود تا این حرف از آنجا گفته شود و پادشاه در این هنگامه مستاصل شده برای نام نیک خود جز مصالحه وزارت وزیر خائن خود را دانسته و فهمیده قرار بدهد و الاسب خوابانیدن بیدق آنها و جواب کننده آنها و اخراج نماینده خود شاه بود دخلی بوزیر نداشت این جمله معترضه که دخلی بهیچ جاندارد بنانیت آنها بیندازند و نمی انداختند پس معلوم شد که کل اینها با اصطلاح زبان زرگری و رنگ ریزی و ساختگی بوده و ملاحظه دولت انگلیس بوده و ایضاً برای سرشکستگی دولت ایران و بدنامی مردم را بمسجد جمع نمودند و طلب نصرت از مردم کردن و پول جهادیه با دوهزار ظلم و ستم از زنان بیچاره و اطفال صغیر گرفتن و تمام رعایا را باین اسم خراب کردن و حال آنکه مذکور شد که تمام رعایا گفتند از دادن این وجه جهادیه مضایقه نداریم و باشد رضامیدیم بشرط اینکه هرات و اگذار نشود رسوائی گدائی از رعیت برای دولت حاصل و ننگ پس دادن هرات بر این دولت گذاشته شد و قریب سی ارابه توپ و چند هزار تفنگ ضبط دولت انگلیس شد و چه قدر قشون تلف و پی با شده و رعیت یکسره زیر پارت و با همه اینها

خدمت نمایان بدولت انگلیس شد و خیانت آشکار نسبت بدولت سلطان اسلام خداوند خود از خیانت کاران بیدترین طورها انتقام انشاءالله بزودی خواهد کشید در این عریضه بهمین مختصر اکتفا میشود .

در زیر عریضه مذکور حسین خان اعتماد السلطنه چنین مینویسد: «این عریضه را مرحوم عبدالعلیخان ادیب‌الملک جد من به اعلیحضرت ناصرالدین شاه عرض کرده و بخط مرحوم پدرم محمد باقرخان اعتماد السلطنه است»
محمد حسنخان اعتماد السلطنه در خوابنامه یا رؤیای صادقه می‌نویسد:
میرزا آقاخان نوری در جلسهٔ محاکمه چنین گفت :

« در اواسط صدارتم دیدم امورات مختل است و وضع مغشوش و عزل من از صدارت قریب الظهور، جنگ انگلیس را سبب شدم که پادشاه را مشغول دارم و مقام خود را محفوظ و این کار برآستی برای دولت و ملت ایران مضرت داشت جز آنکه من صلاح شخص خود را در آن دیدم .

در آن واقعه خیلی بایران خسارت وارد آمد هرات را گرفتم ولی بوشهر و محمره را از دست دادم و در اینحال برای اینکه فرخ‌خان امین‌الدوله را هم دور کرده باشم و آخر الامر بعنوان اصلاح امور مقدمه صلح با انگلیس و ختم غائله و نزاع ویرا مأمور فرنگ کردم اما میل نداشتم کار بزودی بانجام برسد بلکه استخوان را مهما امکن لای زخم میخواستم برخلاف مقصود و منظور من او خود پولی از انگلیس گرفته با اتباعش (۱) این کار را کردند و عاجلاً کار صلح را پرداختند و مصالحه را منعقد نمود اگر شتاب نکرده بودند فتنه و بلوای هند بروز کرده بود و انگلیس‌ها مضطرب و مستأصل میشدند و کار بدلخواه ما میگذشت هرات را واگذار نمی‌کردم و بنادر خود را مسترد مینمودم بلکه بقسمت بزرگی از افغانستان دست می‌انداختم و خسارت جنگ قابلی هم از دولت انگلیس می‌گرفتم افسوس که عجله فرخ‌خان نگذاشت و آن مقدمه برعکس نتیجه داد هرات از دست رفت بلکه حق ثابت ما در افغانستان باطل شد ایران بجای آنکه منتفع شود مبلغ گزاف متضرر شد چون درین محضر جز راست گفتن گنریزی نیست خود

۱- مقصود میرزا ملکم‌خان است .

میگویم که این کار بغرض شخصی بود نه از روی دولتخواهی همینقدر شد که جنگ با انگلیس چندی عزل مرا پس انداخت چنانکه بعد از مصالحه چیزی نکشید که مسند را از زیر پایم کشیدند و مرا بذاك نشانندند.»

(از کتاب خوابنامه پاروئیای صادقه)

گزارش عجیبی که بنام ناصرالدین شاه دادند

در آن زمان حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک پسر حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی بیگلربیگی و پیشکار فارس بود و میرزا احسنعلیخان نصیرالملک حکومت بوشهر را داشت و میرزا آقاخان صدراعظم شجاع الملک را از جانب خود مأمور بوشهر کرد که در آنجا توقف داشت و میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان پسر حاجی قوام الملک در تهران میزیست و در دستگاه صدارت میرزا آقاخان رابطه مخصوص داشت و صدراعظم باو کارهای شخصی و دولتی رجوع میکرد و میرزا فتحعلیخان مذکور در واقع بجهت تقویم و تقویت کارهای پدر خود حاجی قوام الملک در تهران توقف داشت چون خبر رسید که انگلیس بوشهر را تصرف کرده است میرزا آقاخان صدراعظم بحضور رفته عرض کرد که قوام الملک بواسطه کشته شدن پدر خود حاجی ابراهیم خان در این دولت تلافی کرده بوشهر را بتصرف انگلیس داد میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان که از عملة خلوت دوستان داشت بر حسب مواضعه باو این سخن را اخبار دادند وی بحضور رفت عرض کرد که بوشهر را صدر اعظم بیاد داده نوشته ای بآنها نگاشته است که اگر بخواهید هرات را از ایران بگیری بوشهر را تصرف کنید تا ما از در مصالحه بیرون آئیم و هرات را بشما واگذار کنیم و شما هم بوشهر را تخلیه کنید که کار بر وفق مراد شود و باز میرزا فتحعلیخان عرضه داشت که شجاع الملک مأمور صدراعظم در بوشهر توقف دارد و این کارها را صورت داده است برادر من میرزا احسنعلیخان که حاکم بوشهر است اقتدار اینگونه کارها را ندارد.

اگرچه در این عرایض اعلیحضرت سلطانی بمیرزا فتحعلیخان تغیر فرمودند لیکن این تعریض شان بصدراعظم بوده است و این عرض در مزاج مبارک اثر کرده و از آن روز اسباب عزل صدراعظم فراهم آمد و از خارج و داخل مواضعه میرزا آقاخان نوری

صدراعظم را با دولت انگلیس در باب بوشهر و هرات گوشزد بسمع مبارک همایونی نمودند ، (۱)

نامه عجیب ناصرالدین
جناب اشرف صدراعظم عریضه های شبانه شما واقعاً
مارا متأثر و دلسردتر از همه چیز میکند روزها که بحضور
شاه به میرزا آقاخان
میرسید و فرمایشات مارا میشنوید همه را بله قربان اطاعت
میشود میگویید و ما خیال میکنیم کارها درست شده شبها که باندرون میآئیم عریضه
شما را میدهند که سرتاسر خلاف مطالبی است که ما فرموده ایم .

حسام السلطنه در نزدیکی هرات منتظر کمک ما میباشد شهر تاریخی هرات
محاصره شده و ایرانیانی که در شهر سکنی دارند از داخل کمک میخواهند و ما بشما امر
میفرمائیم سرباز و پول بفرستید شما می نویسد اردو مخارج و سرباز و مهمات لازم
دارد و جنگیدن با دولت بزرگی مثل انگلستان صلاح نیست . مگر ما نمیدانیم
اردو پول و مهمات میخواهد پس دولت سرباز و مالیات از مردم برای چه روزی
میگیرد این مهمات که از قدیم بود و در زمان امیر تدارک شده در کجا بمصرف
شده است (۱۹) روزیکه پدر تاجدار ما مرحوم و ما دیناری در تبریز نداشتیم و مرکزیت در
مملکت نبود شخص امیر کبیر خدایش رحمت کند مارا برداشت و بنهران که رسیدیم
نصف کارها در راه تمام کرده و مرکزیت به پایتخت داد و مرتباً مخارج دولت را همراه
میداد و مبلغی هم در خزانه برای روز مبادا پس انداز داشت چه شد پول ما بکجا رفت ما با
انگلیس ها جنگی نداریم اما راضی هم نمیشویم هر روزه خورده فرمایش گوش بگیریم و
قسمتی از مملکت را جدا سازیم .

چرا در زمان صدارت امیر کبیر این توقعات را نداشتند و این توپ و تشرها را نمی زدند
وقتی سفیر آنها شرفیاب میشد بزانو در مقابل ما خم میشد البته وقتی آنها ببینند
صدراعظم شاه خودش را میترساند و بسردار ملک که در جنگ است کمک نمی رساند تا
اصفهان را میخواهند و دیگر مردم ایران شاه و صدراعظم لازم ندارند . اکیداً می نویسم
گوش مارا خسته نسازید ما حاضریم جواهرات سلطنتی را که برای چنین روزها ذخیره

شده بفروشیم و شخص خودمان بهرات رفته در اردوی سردار خودمان حسام السلطنه سربازی کنیم اگر میتوانید بمانید خدمت کنید والا سلام (۱).

درباره این سند عجیب با دوست دانش گسترم آقای اسمعیل راین بحثی پیش آمد که فعلاً در کجاست؟ آقای راین بخط خود در حاشیه کتاب حقوق بگیران انگلیس چنین نوشتند: اصل این نامه در مجموعه اسناد بایگانی وزارت خارجه انگلیس است که میچترتات دبیر شرقی سفارت انگلیس بمبلغ پنج لیره از یکی از افسراد خانواده (نیرنوری) در تهران خریداری کرده است. این مجموعه ۴۸ سند است که ترات با کمک دو منشی سفارت انگلیس در تهران آنها را به انگلیسی برگردانیده است، ترجمه این اسناد در موزه بریتانیاست و اصل آن در خانواده وزیر خارجه انگلیس در سال ۱۹۳۲ در انگلستان است. ۵۴٪ ۱۱٪ ۱۹٪.

در کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران سند جالب و خواندی درباره عزل میرزا آقاخان نوری ارائه داده است که در زیر ذکر میگردد:

عزل میرزا آقاخان

سرانجام ناصرالدین شاه تصمیم بعزل میرزا آقاخان نوری میگیرد منتهی از ترس اینکه مبادا سفارت انگلیس، از عزلش جلوگیری کند و یا حوادث دیگری بوجود آید، در صدد برآمد قبلاً پیش بینی های لازم را بنماید دستخطی که ناصرالدین شاه در باب عزل میرزا آقاخان خطاب بوزراء، اعیان و درباریان صادر کرد بسیار جالب و خواندنی است. ناصرالدین شاه مینویسد:

شقی اول در سر اشرف امجد، آقای نظام الملک وزیر لشکر قراول احترام بگذارند. حاجب الدوله درست حفظ کند که یکنفر حرکت نکند و یک پول سیاه آنها حیف نکند که باعث نقص دولت است و بلافاصله وزیر مختار را اعلام بدرخانه نیاید با حضور شاه از این قرار با آنها حرف بزند یا بتوسط امنای دولت که قاعدتاً هر دولت خاصه دولت و پادشاه ایران اینست در عمل داخله خود مختار است آنچه تغییر و تبدیل بدهد اختیار کلیه دارد و در قدیم پادشاه ایران وقتیکه تغییرات کلیه با کلیه وزرای

خود میدادند چنانچه شنیده‌ایم اثری از خود آنها و از دودمانشان نمیگذاشتند همه را تمام میکردند لیکن عقیده شاه ورأی خیالات پادشاهان خلف است میخواهد کارها موافق عدالت و بقول فرنگیها سولیزاسیون بکنند. اگر بگویند چرا در فقره میرزا تقیخان آنقسم شد راست است، لیکن بخدا قسم مقصود من ابدأ اینطور نبود، او خودش بیجهت و اهمه کرد و در فکر فسادات کلیه افتاد هیچ شاهدی بهتر از این نیست که وقتیکه فرمان حکومت کاشان را برای او صحنه میگذاشتم و در فکر امنیت و رفاهیت و فراهم آوردن اسباب آسایش برای او بودم او تکالیف ما را قبول نکرد و در فکر هرزگی افتاد. آنچه کرد خودش و بخودش کرد. حال هم ابدأ قراول احترام در صدر اعظم نمیگذاشتیم و باین قدر جزئی هم در صدد هتك حرمت او نمی‌افتادیم، لیکن چون از عقیده صاف و پاك و قلب ما آگاه نبود و خیالات گذشتگان را میکرد و مردم یاوه گو او را بحبس و واهمه بیجهت میافتد و همینکه میگفتیم تو را از شغل عمل عزل کردیم و مطلق میماند شاید بنا باین خیالات در نظر اوقوت میگرفت و مردم مفسد هم ساعت بساعت قوی میگرددند و کاری میکرد که ما را و دول دوست ما را بزحمت بیجهت میانداخت. آنوقت ما نمیتوانستیم که عقیده قلب خود را در حق او بجز راحتی او و التفات باوست بکسی حالی کنیم، لابد آن مقدار (خوانده نشده) بشما فرمایش خودمان را حالی کنم او را در قراول احترام نگاه داشتیم مختصر فرمایش اینست که او یکنفر است و حریم در جمیع امورات دولت و معلوم است یکنفر آدم اگر هم هر قدر استراحت نکند باز نمیتواند از عهده این امورات دولتی از داخله و خارجه و قشون برآید و چون احدی را طالب نیست که شريك کارهای دولتی کند چندیست که امورات دولت ما معوق مانده است فعلا بهمین جهت ما او را عزل فرمودیم که در گوشه‌ای استراحت کند و بقدر اندازه خانه نشین خود و اولادش موجب و مرسوم هم در حق او برقرار خواهیم فرمود و منکه پادشاه بزرگ ایران هستم بسفرای پادشاهان بزرگ دوست همعهد خودم وعده صریح رسمی میدهم که ابدأ بجان و مال و اولادش ضرر و آسیبی ابدأ نخواهد رسید در کمال امنیت و آرامی راه خواهند رفت همینطور که من وعده صریح دادم شماها هم باید وعده رسمی بمن بدهید که بحرفها و حبسها و ترسها بیهوده که خیالاً باوشاید وارد شود شماها را بی سبب

زحمت بدهد ابدأ اعتنا نکنید، در اینصورت در کمال اعزاز و احترام و آزادی و امنیت تمام روانه خانه اش میکنم والا اگر شما وعده ندهید تکلیف من نیست که او را مطلق العنان کنم شاید واهمه بیجهت مصدر امری شود که باعث زحمت ما و دولت دوست ما شود ، در اینصورت دیگر نمیتوانید بدولت خود بنویسید که پادشاه ایران عادل نیست و بیغیرقاعده سولیزاسیون حرکت میکند .

شق دوم اینست که نه حبس کنم نه بسفرا اعلام کنم ؛ دستخط بخودش بنویسم که تو معزولی برو خانات بنشین و از حال و مال ایمن باشد بعد بسفرا اعلام کنم که قرار وزرای ایران را تغییر دادیم .

شق سوم اینست که پس از عزل کردن یا حبس کردن بتوسط یکی از محارم از ایلچی ها خاطر جمع شویم که حمایت نخواهند کرد از او بهیچوجه ، آنوقت دستخط عزل او را بفرستم این سه شق است . شماها که دولتخواه ما هستید بنشینید باهم شور بکنید هر کدام را مصلحت دانسته عرض کنید انشاءالله بمبارکی و میمنت» (۱)

متأسفانه هیچگونه سندی درباره مجلس مشاوره ای که ناصرالدینشاه خواسته بود و بررسی اعمال طریقی که بعمل آمده در دست نیست ولی سرانجام شاه روز ۲۰ محرم ۱۲۷۵ سپتامبر ۱۸۵۸ فرمان عزل او را نوشت و دستخط را به حسینقلی خان مافی تفنگدار حسام السلطنه داد تا در سوهانک شمیران (سرچشمه خرگوش) بدست میرزا آقاخان بدهد . چون هنگام صدور دستخط صدارت شاه باو امنیت جانی پس از عزل داده بود او را به یزد تبعیدش کردند .

جمال کعبه مگر عذر رهروان خواهد
که جان زنده دلان سوخت در بیابانش
(حافظ)

۱ - دستخط شاه در مجموعه اسناد دانشمند فقید خان ملک ساسانی ضبط است .

فهرست اعلام و اسما

(1)

آصف جامی: ۴۲۷، ۴۲۸

آغامحمدخان: ۲۰، ۲۵، ۹۶ ح

۲۴۲، ۳۰۲

آقابزرگ - مشهدی: ۲۱۳

آقا بهرام امیر دیوان: ۹۲

آقاجان بیک: ۳۰۳

آقاسن: ۳۷۴

آقاخان محلاتی: ۲۹، ۲۲۳، ۵۳۷

۵۷۱، ۵۷۲

آقاخان نوری [میرزا] - اعتماد -

الدوله: ۳۰، ۳۱، ۹۱، ۹۳، ۹۴

۹۵، ۹۶، ۹۷ ح، ۹۸ ح، ۱۰۶

۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۸۳

۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲

۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶

۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۳ ح

۲۴۳، ۲۴۹، ۲۷۱

۲۷۳، ۲۸۰، ۲۹۸، ۳۰۰

۳۵۹، ۳۷۰، ۳۹۸، ۴۰۳ ح

۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۶، ۴۶۲

۴۶۳، ۴۶۴ ح، ۴۶۶، ۴۶۸ ح

۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۹

۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۸، ۴۸۹

۴۹۰، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹

۵۱۵، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۲

۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶

۵۳۷، ۵۴۰ ح، ۵۴۱ ح، ۵۴۲

۵۴۳ ح، ۵۴۴، ۵۵۶، ۵۵۹ ح

۵۶۷، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳

۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷

آجسودانباشی - حسنعلی خان: ۹۹

آجودانباشی - میرزا حسین خان: ۲۱

آجسودانباشی - عزیزخان مگری:

۲۵۲، ۲۷۴، ۲۹۸، ۳۴۰

۳۶۶، ۳۷۱، ۳۸۹، ۴۳۹

آخوند ملا محمد: ۳۵۳، ۳۵۴

آدمیت - طهمورث: ۱۵، ۳۴

آدمیت - دکتر فریدون: ۸ ح، ۱۵

۳۰، ۳۶، ۴۶، ۱۰۶، ۲۷۲

آدمیت - منوچهر: ۴۱

آذربایجان: ۳۵، ۳۶، ۶۲، ۶۵، ۶۶

۶۸، ۸۲، ۸۴، ۹۱، ۹۶ ح

۲۲۰، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶

۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۶۸

۲۶۹، ۲۷۸، ۲۹۰، ۳۰۷

۳۱۴، ۳۲۰، ۳۶۶، ۳۶۹

۳۷۶، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۸۵

۵۳۹، ۵۶۱

آستارا: ۲۱۳

آسیای صغیر: ۳۶

آشتیان: ۳۵

آشوراده: ۲۱۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۹۸

۳۹۹، ۵۴۲

آصف آباد: ۳۰۴

آصف الدوله - الپیارخان: ۲۲، ۲۸

۱۵۲، ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۰۲

۳۰۹، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۴۷

۳۴۸، ۳۹۲، ۵۶۴، ۵۶۶ ح

ابزرور [روزنامه]: ۲۲۲
 ابوالحسن جلوہ - سید: ۳۶۲ ح
 ابوالحسن خان شیرازی - میرزا: ۲۱
 ابوالفتح خان سرتیپ: ۴۸۱
 ابوالفیض خان: ۳۱۴ ، ۳۱۵
 ابوالقاسم الحسنی الحسینی: ۳۵۷
 ابوالقاسم امام جمعه - میرزا: ۱۴۸ ،
 ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴
 ابوالقاسم حکیم باشی: ۲۶۷
 ابوطالب خان شقاقی: ۴۸۱
 ابوطالب دریا بیگی - میرزا: ۲۱۲ ،
 ۲۱۳
 اترك: ۲۱۳
 اتسریش = اطریش: ۱۵۵ ، ۲۶۳ ،
 ۲۶۹ ، ۲۷۳ ، ۴۵۷ ح ، ۵۰۴ ح
 احتساب الملك: ۵۱۰
 احتشام الدولہ - خانلر میرزا: ۱۶۳ ،
 ۱۶۴ ، ۱۶۸ ، ۱۷۰
 احمد خان: ۱۹۳
 احمد خان - میرزا
 [پسر امیر کبیر]:
 ۴۸۳ ، ۴۸۹
 احمد خان نوائی: ۳۷۹
 احمد شاه: ۱۴ ، ۴۱۱ ح ، ۵۷۴ ح
 احمد شیخ الاسلام - میرزا: ۴۱۹
 احمد طبیب کاشانی - میرزا: ۲۶۷ ،
 ۳۶۴ ، ۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۸
 احمد محدث: ۲۳۵
 اخوی - محمد صادق: ۴۱۵
 اخوی - سید نصر اللہ: ۴۲۳

۵۷۹ ، ۵۸۵ ، ۵۸۶ ، ۵۸۷ ،
 ۵۸۸ ، ۵۹۰
 آقاسید صالح عرب: ۵۵۴ ، ۵۵۵
 آقاسید محمد بہ بہانی: ۵۵۹ ح
 آقا محمد حسن: ۳۹۰
 آقا محمد علی: ۱۷۰
 آقا میرزا مهدی: ۵۷۶ ، ۵۷۸
 آقا موسی رئیس: ۵۱۵
 آقخان: ۳۰۷
 آقدر بند: ۳۰۹
 آگاہ - غلامرضا: ۳۶۰ ، ۳۶۲
 آلکساندراول: ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۸۵
 آلکساندر سوم: ۳۳
 آلمان: ۵۷ ، ۵۸ ، ۲۶۹ ، ۲۳۳ ،
 ۴۹۹
 آمان لك: ۲۳۹
 آمل: ۳۵۸
 آنشکوف: ۸۲
 آیندہ [مجلہ]: ۲۲۴ ح

(الف)

ابراہیم خان دریا بیگی - میرزا:
 ۲۱۲ ، ۲۱۳
 ابراہیم خان کلانتر [حاج] = اعتماد-
 الدولہ شیرازی: ۱۵ ، ۲۰ ، ۲۵ ،
 ۲۶ ، ۲۰۷ ، ۴۹۲ ، ۵۸۶
 ابراہیم خلیل خان سلماسی: ۳۰۴
 ابراہیم سلطان: ۳۰۹ ، ۳۴۹
 ابراہیم میرزا: ۱۶۸

اسکندر مقدونی: ۲۵۶
اسلامبول = استامبول: ۲۳، ۳۲،
ح ۶۹، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷،
۲۴۲، ۴۱۵، ۵۵۵، ۵۶۹
اسماعیل خان دبیر - میرزا: ۱۷۰،
۱۷۱، ۵۱۶
اشتری - میرزا احمد خان: ۴۰۶،
۴۰۹

اطلاعات [روزنامه]: ۱۳
اطلاعات هفتگی [مجله]: ۴۵
ح ۱۰۷، ح ۱۱۱، ح ۲۱۲، ح
ح ۲۱۶، ح ۴۲۱
اصفهان: ۲۶، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸،
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷،
۱۶۲، ۱۶۷، ۲۲۶، ۲۲۷،
۲۷۹، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۱۹،
۳۵۳، ۳۶۲، ح ۳۷۵، ۳۹۹،
۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۴،
۴۱۵، ۵۰۰، ۵۴۶، ۵۶۱

اعتماد الدوله - امیر محمد قاسم خان
دولوقا چار قوانلو: ۴۶۹ ح
اعتماد السلطنه - علیقلی میرزا:
۸۸، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۳۵۷،
۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ح ۳۶۹،
۳۷۴، ۵۵۹

اعتماد السلطنه = حاجب الدوله =
علی خان فراشباشی مقدم مراغه‌ای:
۱۴، ۲۰۸، ۲۷۵، ح ۲۹۵،
۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۰۲،
ح ۴۶۰، ح ۴۶۱، ح ۴۶۳، ح ۴۶۴،

ادیب [روزنامه]: ۶۱ ح
ادیب الممالک - عبدالعلیخان: ۶۱ ح،
۵۷۹، ۵۸۵
ادیب برومند: ۵۱، ۵۵
ادیب بیضایی: ۵۱۷
اراک: ۱۳، ۶۱، ۱۳۴، ۱۸۸، ۲۸۶،
ح ۵۷۵

ارباب - میرزا اسدالله: ۴۳۱
ارباب - حاج محمد ابراهیم: ۴۳۲
اردبیل: ۱۳۰، ۵۱۰
ارسنجانی - حسن: ۱۵
ارزنة الروم = ارزروم: ۳۷، ۶۷،
۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴،
۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲،
۲۳۳، ۲۳۶، ۳۳۵، ۳۹۸،
۴۹۳، ۵۳۲

ارومیه = ارومی = رضائیه: ۱۳۸،
۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹،
۳۵۳

ازمیان: ۳۰۴
استانیسلاس: ۲۶۸
استیونس: ۴۶۳
اسدالله خان امیر آخور: ۳۷۰
اسدالله خان پیشخدمت: ۴۵۳
اسطاسکو: ۲۹۹

اسعد پاشا: ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱،
۷۲، ۷۳، ۷۴
اسفراین: ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۴
اسفندیاریک: ۱۷۰
اسکندر خان: ۲۹۵، ۳۱۷، ۳۳۹

الباق: ۲۳۵	، ۵۱۱ ، ۵۱۰ ، ۵۰۹ ، ۵۰۴
الباك: ۱۳۵	، ۵۱۸ ، ۵۱۵ ، ۵۱۴ ، ۵۱۳
الله مرادخان: ۱۹۶	، ۵۲۳ ، ۵۲۲ ، ۵۲۱ ، ۵۲۰
اليس: ۳۷	، ۵۶۷ ، ۵۴۷ ، ۵۲۹ ، ۵۲۵
امام جمعه: ۴۲۸	، ۵۸۸ ، ۵۷۸ ، ۵۷۷ ، ۵۷۶
امام جمعه تبريز: ۲۴۲	اعتماد السلطنه - حسين خان: ۵۸۵
امام جمعه مشهد: ۳۳۴	اعتماد السلطنه - محمد باقر خان:
امير اطور روس: ۳۹۹ ، ۴۰۰ ، ۴۹۶	۵۸۵
امير اصلان خان: ۳۰۳ ، ۳۱۴ ، ۳۲۰	اعتماد السلطنه = صنع الدوله -
، ۳۴۴ ، ۳۴۱ ، ۳۲۶ ، ۳۲۵	محمد حسن خان: ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ،
۳۵۴ ، ۳۵۳ ، ۳۵۱	، ۲۷۴ ، ۲۶۷ ، ۲۰۸ ، ۱۷۰ ح،
امير بخارا: ۳۰۷ ، ۳۴۸	، ۲۷۵ ، ۲۷۸ ، ۳۹۳ ح، ۴۴۱ ،
امير تومان - حاج رضا قلي خان: ۴۳۴	، ۴۹۶ ، ۵۱۸ ، ۵۴۳ ح، ۵۶۷ ،
امير خان سردار: ۳۱ ، ۱۹۱	= ۵۸۵
امير دوست محمد خان: ۲۰۶	اعتماد مقدم - مهدي خان: ۵۷۹
امير ديوان - محمد نبي خان: ۵۶۹	افسر السلطنه = هدم الملوك:
امير ديوان - ميرزا فضل الله نوري:	۵۲۹ ح، ۵۵۴
، ۹۳ ، ۹۵ ، ۹۶ ح ، ۹۸ ح	افشار: ۲۳۸
امير كابل: ۲۸۳	افضل الملك: ۴۴۱
امير كبير - ميرزا تقى خان: در اكثر	افغانستان: ۲۱ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۳۲ ،
صفحات.	، ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۶۶ ، ۶۷ ،
امير كبير وايران [كتاب]: ۴۶ ،	، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۹۲ ، ۱۹۸ ،
، ۱۰۶ ، ۲۷۲ ، ۴۷۶ ح	، ۲۰۰ ، ۲۰۹ ، ۲۲۳ ، ۲۸۳ ،
امير معزى - حاج شيخ اسماعيل	، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۳۰۱ ، ۳۰۳ ،
شيخ المشايخ: ۴۱۰ ح، ۴۱۱ ح	، ۴۵۷ ، ۵۰۳ ، ۵۳۷ ، ۵۷۳ ،
امير معزى - مهندس ضياء الدين:	۵۸۳ ، ۵۸۴ ، ۵۸۵
، ۴۱۱ ح	اقبال آشتياني - دكتور عباس: ۴۷ ،
امين الدوله - حاج ميرزا على خان:	، ۱۷۴ ، ۱۸۵ ، ۲۶۸ ، ۳۱۸ ،
۳۳	ح ۴۸۱
امين الدوله - عبدالله خان: ۲۲	اكبر آباد: ۲۴۸

، ۲۸۳ ، ۲۸۲ ، ۲۶۹ ، ۲۴۱
 ، ۲۸۸ ، ۲۸۷ ، ۲۸۵ ، ۲۸۴
 ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶ ح
 ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱
 ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۳۱۸ ، ۳۴۶
 ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۲
 ، ۳۶۰ ، ۳۶۶ ، ۳۹۲ ، ۴۰۳ ح
 ، ۴۴۰ ، ۴۴۱ ، ۴۴۳ ، ۴۴۴ ، ۴۶۳
 ، ۴۷۲ ، ۴۷۳ ، ۴۸۸ ، ۴۸۹
 ، ۴۹۱ ، ۴۹۲ ، ۴۹۶ ، ۴۹۷
 ، ۴۹۸ ، ۵۰۰ ، ۵۰۲ ، ۵۳۲
 ، ۵۳۴ ، ۵۳۵ ، ۵۳۶ ، ۵۳۷
 ، ۵۳۸ ، ۵۴۱ ، ۵۴۳ ، ۵۵۸
 ، ۵۶۹ ، ۵۷۰ ، ۵۷۱ ، ۵۷۶
 ، ۵۸۱ ، ۵۸۲ ، ۵۸۴ ، ۵۸۵
 ، ۵۸۶ ، ۵۸۷ ، ۵۸۸
 انورافندی - نصرالله: ۶۹ ، ۷۱ ،

۷۶

انوشیروان: ۱۳۳ ح

اوکشت ژیرد - مسیو: ۲۶۴

اهواز: ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶

ایتالیا: ۱۷

ایروان: ۶۵ ، ۶۶ ، ۱۸۶

(ب)

باب - سید محمد علی شیرازی: ۲۹ ،

، ۱۴۲ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۵

، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۰

، ۳۶۹ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴

امین الدوله - فرخ خان: ۳۱ ، ۵۸۵

امین السلطان - میرزا علی اصغر

خان اتابک: ۳۳ ، ۳۴ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹

، ۵۶۳ ، ۵۶۵ ، ۵۶۶

امین الملك - فرخ خان کاشی: ۲۰۵ ،

۲۰۹

امینه اقدس: ۵۰۴ ح

امینی - حاج میرزا یعقوب: ۴۳۲

انزائی - حمزه خان: ۱۳۵

انزلی: ۱۳۴

انصاری - میرزا احسن: ۳۱۸

انگلیس = انگلستان = بریتانیای

کبیر: ۱۶ ، ۱۷ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ،

۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ،

۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ،

۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۶۷ ،

۶۹ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۹ ، ۸۹ ، ۹۱ ،

۹۲ ، ۹۳ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷ ح

، ۹۹ ، ۱۰۱ ، ۱۰۳ ، ۱۰۵ ، ۱۲۰ ،

۱۳۳ ، ۱۴۸ ح ، ۱۴۹ ، ۱۵۱ ،

۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ،

۱۷۴ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ،

۱۸۵ ، ۱۹۲ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ،

۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ،

۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ،

۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۲۱ ،

۲۲۲ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ،

۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ،

۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۳ ، ۲۳۵ ،

۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ،

بغایری - سرتیپ عبدالرزاق خان
 مهندس: ۱۳۸، ۱۶۳، ح، ۱۸۱،
 ۲۶۰، ۲۷۶، ۳۹۳، ح، ۳۹۶،
 ۴۵۲ ح
 بغداد: ۲۷، ۶۷، ۱۳۴، ۱۶۵، ۱۶۶،
 ۱۶۷، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷،
 ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲،
 ۳۵۹، ۳۷۴
 بلخ: ۱۹۴
 بلژیک: ۳۷، ۳۶۰
 بلوچ [قبیله]: ۳۲۱
 بلوچستان: ۳۲، ۳۹، ۴۱، ۴۲،
 ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۹۲، ۲۲۳،
 ۵۰۳، ۵۷۳
 بلیزار یوس: ۳۷، ۱۳۳
 بمبئی: ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۲۴، ۵۶۹
 بناپارت-ناپلئون: ۲۰، ۲۲، ۲۳،
 ۶۴، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵،
 ۵۵۷
 بنان السلطنه - میرزا فرج الله خان:
 ۴۰۹
 بند فریمون: ۳۱۶
 بوز بخرد: ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۷
 بوشهر: ۲۸، ۱۷۷، ۲۰۴، ۲۰۵،
 ۲۰۷، ۲۰۸، ۳۵۲، ۳۵۳،
 ۵۸۵، ۵۸۶
 بوکل - توماس: ۵۵۸
 بوهر: ۲۶۸
 بیپیمان: ۱۶۵، ۳۱۹
 بهرام خان - میرزا: ۱۹۰، ۳۰۰

باباخان فراشباشی: ۴۳۴، ۴۳۵
 بادرائی وجستان: ۱۶۵
 باد غیات: ۲۰۵
 بارفروش: ۳۰۸
 باستانی پاریزی - دکتر محمد
 ابراهیم: ۲۵۶، ح، ۵۲۱
 باسکوئیچ: ۳۶، ۶۴ ح
 باسمنج: ۸۴
 باقرنازک: ۳۳۴
 باکو: ۲۸۲
 بالکان: ۲۲۳
 بحراسود: ۲۳۳
 بحر العلوم کرمانی: ۵۷۰
 بحر خزر: ۸۶، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴،
 ۴۵۲، ۴۵۳
 بحر عمان: ۲۲۶، ۲۲۸
 بحری پاشا: ۷۲، ۷۳، ۷۴،
 بحرین: ۲۳۳
 بدر - محمد: ۵۶۶ ح
 برازجان: ۲۰۵
 براون - ادوارد: ۳۷۵
 برجیس صاحب: ۲۷۷
 برسا: ۷۷
 بروجرد: ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۰، ۳۰۷،
 ۳۷۵، ۳۷۶
 بروکسل: ۲۲۴، ۳۶۰، ۳۶۲
 برومند - ابوالفتح: ۵۵
 بسطام: ۳۰۴
 بصره: ۶۷، ۱۶۶

۲۸ ، ۲۹ ، ۶۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ،
 ۸۱ ، ۸۲ ح ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۸۸ ،
 ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ،
 ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۳ ،
 ۱۱۵ ، ۱۱۸ ح ، ۱۲۹ ، ۱۵۵ ،
 ۱۶۸ ، ۱۷۳ ، ۱۸۰ ، ۱۸۵ ،
 ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ،
 ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۲۱ ، ۲۲۴ ،
 ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ،
 ۲۷۳ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۳۰۶ ،
 ۳۰۷ ، ۳۲۸ ، ۴۳۵ ، ۴۸۶ ،
 ۵۳۴ ، ۵۵۰ ح ، ۵۷۵

حاج میرزا رضا: ۴۵۰
 حاج میرزا یوسف: ۴۳۲
 حاجی بابا اصفهانی [کتاب]: ۳۷
 حاجی جابر: ۶۷ ، ۱۶۶ ، ۲۳۹
 حاجی عبدالکریم: ۲۹۹
 حاجی قوام [کلانتر شیراز]: ۳۷۸
 حاجی محمد حسن خان نظام الدوله
 [صدر اصفهانی]: ۱۶ ، ۲۱
 حاجی طرخان = حاجی ترخان =
 مشترخان: ۱۳۸ ، ۱۷۸ ، ۲۱۳
 حافظ: ۲۲۲
 حاکم قندهار: ۵۸۴
 حجاج بزیوسف: ۱۷۰
 حسا: ۲۳۳

حسام السلطنه - سلطان مراد میرزا:
 ۱۹۴ ، ۱۹۸ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ،
 ۲۰۶ ، ۳۱۵ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸ ،
 ۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲

بهمن میرزا: ۳۰۷
 بیژن خان - حاجی: ۳۸۲
 بیان الملك - میرزا علی خان: ۴۰۶
 بیزانتین: ۱۳۳
 بیزانس: ۳۷
 بیسمارک: ۵۷ ، ۴۹۹ ، ۵۵۴ ، ۵۰۰
 بین النهرین: ۲۶

(پ)

پاریس: ۳۱ ، ۴۵ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ،
 ۲۶۰ ، ۲۶۹ ، ۳۶۰
 پالمریستون - لرد: ۲۱ ، ۱۰۳ ،
 ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۲ ، ۲۸۹ ،
 ۴۷۲ ، ۴۹۷ ، ۵۵۴
 پرکش اشتن - بارون دو: ۴۵۷ ح
 پسیان - اسدالله: ۶۲
 پسیان - ژنرال حمزه: ۶۲ ، ۶۴
 پسیان - حسینقلی: ۶۲
 پسیان - عباسقلی خان: ۱۹۹
 پسیان - نجفقلی خان: ۶۲
 پشاپویه: ۲۵۹
 پطرز بورغ: ۲۴ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۹ ،
 ۶۶ ، ۶۷ ، ۲۷۲ ، ۳۹۹ ، ۴۵۲ ،
 ۵۸۲

(ح)

حاج سید کاظم رشتی: ۳۵۲
 حاج میرزا آقاسی: ۱۶ ، ۲۱ ، ۲۷

حضرت دانیال نبی: ۱۶۵
 حضرت رضا: ۳۵۴
 حضرت عبدالعظیم: ۸۶ ، ۸۸ ،
 ۹۱ ، ۹۲ ، ۳۷۴
 حقایق الاخبار: ۲۷۲ ، ۵۴۳ ح،
 ۵۴۷ ، ۵۷۴
 حقوق بگیران انگلیس در ایران
 [کتاب]: ۱۴۸ ، ۱۵۴ ، ۱۸۶ ،
 ۲۰۴ ، ۴۷۲ ح، ۵۱۴ ح، ۵۸۸
 حکمت - علی اصغر: ۱۳
 حکیم الممالک: ۵۶۳
 حکیم زاده - سید احمد عرب: ۴۱۱ ،
 ۴۱۳ ، ۴۱۲
 حمیدی شیرازی - دکتر مهدی:
 ۵۷۲
 حویزه: ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ،
 ۱۶۸
 حیات یحیی [کتاب]: ۳۶۲ ح

(خ)

خارک: ۲۰۴ ، ۲۸۴ ، ۲۸۵ ، ۲۸۷ ،
 خاطرات و خطرات [کتاب]: ۱۵۳ ،
 ۲۵۶ ، ۴۷۱ ، ۵۶۷
 خان بابا خونساری: ۲۹۰
 خان خانان: ۲۹۸
 خان خوارزم: ۲۹۷ ، ۳۹۸
 خان خیوه: ۲۸۸ ، ۳۰۱ ، ۳۹۸ ،
 ۵۴۲
 خانک: ۲۳۴ ، ۲۳۵

۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ،
 ۳۲۷ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ،
 ۳۳۳ ، ۳۳۴ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ،
 ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ ،
 ۳۴۳ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵ ، ۳۵۱ ،
 ۳۵۲ ، ۴۳۲ ، ۴۳۳ ، ۵۳۶ ح
 ۵۸۴ ، ۵۸۷ ، ۵۹۰
 حسنخان یوزباشی: ۱۳۰
 حسن خراسانی - سید: ۳۷۴
 حسن صدراعظم اصفهانی - حاج:
 ۲۵۹
 حسنعلی بیگ: ۱۹۳ ، ۱۹۸
 حسنعلی خان سرهنگ: ۱۳۰
 حسنعلی میرزا: ۲۶
 حسین خان ایروانی - سردار: ۳۷۱
 حسین خان بروجردی: ۱۷۱
 حسین صاحب طبیرستان: ۳۶۵
 حسینعلی خان [پسر میرزا آقاخان]:
 ۵۷۷

حسین قلی خان مافی: ۵۹۰
 حسین قلی میرزا: ۱۵۲ ، ۱۵۳
 حشمت الدوله - حمزه میرزا: ۱۸۹ ،
 ۱۹۳ ح، ۲۰۶ ، ۲۲۱ ، ۳۰۳ ،
 ۳۰۴ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ ،
 ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ،
 ۳۱۲ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۶ ،
 ۳۱۷ ، ۳۲۰ ، ۳۲۷ ، ۴۱۳ ،
 ۴۳۹
 حشمت الدوله - محمد حسین میرزا:
 ۱۷۰

خسرومیرزا: ۳۶، ۶۴، ۶۵ ح،

۶۶

خلخال: ۱۳۰

خلسه = خوابنامه = رؤیای

صادقانه: ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۷۵،

۵۸۵، ۵۸۶

خلد ملک: ۲۳۷

خلیج حسینقلی: ۴۵۲، ۴۵۳،

خلیج فارس: ۲۸، ۲۰۵، ۲۲۲،

۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸،

۲۳۳، ۲۸۴

خلیفه سلطان آذربایجانی: ۳۱۷

خمسه: ۴۲۹، ۴۳۴

خواجه نظام الملک: ۴۹۱، ۵۵۴،

خوارزم: ۱۹۴، ۲۷۴، ۳۰۱،

۳۹۳ ح، ۳۹۶، ۳۹۸

خواندنیها [مجله]: ۲۲۲، ۲۵۶ ح،

۵۲۱، ۵۵۵ ح

خورشید خانم: ۱۳۷

خوشاب: ۲۳۵

خوی: ۲۳۴، ۲۳۸

خیوه: ۳۹۶

(۵)

دارالفنون: ۴۲

داریوش سوم: ۱۶۹

دالگورکی = دالفورکی = دالقورکی:

۳۹، ۸۴، ۹۹، ۱۰۴، ۱۵۳،

۳۰۷، ۳۶۰، ۳۷۳، ۳۹۹،

خان ملک ساسانی - احمد: ۴۷،

۱۴۶ ح، ۲۰۸، ۲۵۲، ۲۶۹،

۴۹۶، ۵۲۸، ۵۷۳، ۵۷۶،

۵۹۰

خانلر میرزا: ۲۰۸

خاورمیانه: ۲۲۲

خوشان: ۳۰۴، ۳۱۴، ۳۲۰،

۳۲۲، ۳۲۹

خراسان: ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹،

۳۱، ۳۳، ۳۷، ۳۹، ۶۱ ح،

۹۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶،

۱۳۷، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۶۷،

۱۷۲، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۰،

۲۰۶، ۲۴۲، ۲۷۸، ۳۰۰،

۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴،

۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۵،

۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹،

۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵،

۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰،

۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲،

۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷،

۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱،

۳۵۲، ۳۵۷، ۳۸۸، ۳۹۸،

۴۳۲، ۴۳۳، ۴۵۲، ۵۶۴،

۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۰،

۵۷۱، ۵۸۴

خرم آباد: ۲۷۸

خرمشهر: ۲۰۴، ۲۰۸

خسرو پرویز: ۲۵۶

خسروخان گرجی: ۳۰۷، ۳۷۶

- دیوجانس: ۱۳۴
دیباچه نگار - میرزا طاهر: ۳۶۴
دیسرائیلی: ۵۷
- (ر)
- رامهرمز: ۱۶۵
راولین سون - جرج: ۳۲
راولین سون - سرهنری: ۳۲
رائین - اسماعیل: ۴۷ ، ۱۵۶ ،
۵۸۸ ، ۵۰۰
رجال فخری = تاریخ باییه [کتاب]:
۳۵۷ ، ۳۶۴ ، ۳۶۹ ، ح ، ۳۷۴
رحمت آباد گیلان: ۱۳۸
رحمت اله خان: ۴۸۱
رستم: ۲۵۶
رستم یار: ۴۵۵
رشید پاشا: ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ،
۲۳۹ ، ۲۳۷
رضا قلی خان جوشقانی: ۳۷۶ ،
۴۰۹ ، ۴۱۰
رضا قلی خان سوادکوهی - میرزا
صفا: ۳۱۸
رضاقلی خان لله باشی: ۴۵۱ ، ۴۵۲
رضاقلی میرزا: ۲۷ ، ۱۵۳
رضای کرمانی - میرزا: ۱۴
رضای مهندس باشی - میرزا: ۲۷۴
رضی بیک: ۴۲۹
رفسنجان: ۳۷۹ ، ۳۸۱
رفعت الملك: ۱۶۲
- ۴۸۸ ، ۴۹۶
داورخان - میرزا: ۲۷۲
دبیر الملك - میرزا نصرالله خان:
۴۹۹
دبیر الملك - محمد حسین خان: ۴۹۹
در بند: ۲۸۲
در بند سر: ۴۳
درج درر [کتاب]: ۵۳۶ ح
دریابیگی - حاجی ابراهیم خان:
۱۷۹
درویش پاشا: ۲۳۸
درویش عبدالرحیم: ۳۶۶
دریای مدیترانه: ۲۲۳
دریای معرفت [کتاب]: ۲۸۱ ، ۳۸۵
دریک: ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۹
دزفول = دزپل: ۱۶۵ ، ۱۶۶ ،
۱۶۷ ، ۱۷۱ ، ۲۷۸
دست پنهان سیاست انگلیس در ایران
[کتاب]: ۱۴۲ ، ۲۴۷ ، ۴۹۶ ،
۵۲۸
دمکرات ایران [روزنامه]: ۱۵ ،
۴۱
دورق: ۱۶۵ ، ۱۶۶
دولت آبادی - میرزایحیی: ۴۵ ،
۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲
دولت علیه ایران [روزنامه]: ۲۷۸
دولو قاجار [ایل]: ۳۱
دهلی: ۲۲۲ ، ۲۲۳
دهباشی: ۴۲۸
دهملا: ۳۰۴

رفعتی: ۱۶۲ ح ، ۳۸۵ ح

روزنامه خوارزم [کتاب]: ۳۹۶

روسیه تزاری: ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۲، ۸۹، ۹۲، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۵ ح، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۷۳، ۳۹۲، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۴۲، ۵۵۵، ۵۸۲

روضه الصفا [کتاب]: ۸۶، ۱۰۰

۱۳۸، ۱۶۴، ۲۵۶، ۲۷۱

۲۷۲، ۳۵۲، ۳۵۷، ۵۴۳ ح

۵۴۶

روم: ۷۹، ۸۰، ۲۳۵، ۲۳۹

روودوپاریس [مجله]: ۴۵۷ ح

رویتر - بارون: ۵۷۰

ری: ۳۶۴، ۳۶۵

ریشار - میوژول = میرزارضا:

۲۶۸، ۵۰۱

ریشلیو: ۵۵۴

(ز)

زرگنده: ۹۱

زعفرانلو - ایل: ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۰

زمان شاه: ۲۵، ۲۶

زنجان: ۱۴۲، ۱۶۱، ۳۵۸، ۳۵۹

۳۷۲، ۴۲۹، ۴۳۰

زندگانی علی ابن ابیطالب (ع)

[کتاب]: ۳۶۲ ح

زندنیا: ۲۲۲

زهاب: ۷۶، ۲۳۸

زیدر: ۱۳۵

زین العابدین - میرزا: ۱۳۴، ۳۷۴

(ژ)

ژاپن: ۱۷، ۴۲، ۲۶۱

(س)

سالار - محمد حسن خان: ۲۸، ۲۹

حسین خان: ۱۶، ۳۱، ۳۲، ۳۳،
۱۷۶، ۳۹، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰،
۵۷۱

سحاب - ابوالقاسم: ۵۷۱ ح
سرجان ملک: ۲۰، ۲۶، ۲۸۳، ۲۸۴،
۲۸۵

سرخس: ۱۳۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۹،
۳۲۲، ۳۹۸،
سردار: ۲۹۱

سردار سعید بلوچ: ۱۵۷، ۱۵۸،
۱۵۹
سرسی: ۱۰۹

سرگور او زلی: ۲۲، ۲۳
سروش شمس الشعراء: ۳۶۵
سطمائیس: ۲۳۵

سعد الدوله: ۲۷۷
سعدی: ۱۲۳، ۱۲۸

سعید خان - میرزا: ۲۹۰، ۳۰۰،
۳۹۰، ۴۴۵
سعید محمد خان: ۳۰

سفرنامه عراق عجم [کتاب]: ۵۶۳
سفرنامه مسعودی [کتاب]: ۵۵۴،
۵۷۰

سلطان آباد عراق: ۱۳۳، ۵۷۵
سلطان احمد خان - سلطان جان: ۲۰۶
سلطان عبدالحمید: ۶۹

سلطانیه: ۲۱، ۲۶۶
سلماس = شاپور: ۲۳۴، ۲۳۵،
۲۳۸، ۲۳۹

سلیمان خان افشار: ۳۹۲

۳۷، ۳۹، ۱۴۲، ۱۸۷، ۲۹۲،
۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴،
۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹،

۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴،
۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸،
۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲،

۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶،
۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱،
۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵،

۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹،
۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴،
۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰،

۳۵۱، ۳۵۲، ۴۳۲، ۵۶۸

سالار لشکر: ۵۲۹ ح

سالار ناصر تاج بیخش: ۴۴۸

سام خان ایلخانی: ۱۹۴، ۳۱۴،
۳۱۵، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲،
۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۶، ۳۳۷،

۳۳۸، ۳۴۲

سامی افندی: ۲۹۹

سایکس - سرپرسی: ۵۵۵

سیاستیانی: ۲۸۴

سبزار: ۱۹۴

سبزواری: ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰،
۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۶،
۳۲۷، ۳۵۰، ۳۵۱،

سپهر - لسان الملک: ۸۹، ۹۵ ح،
۱۲۱، ۴۸۰، ۵۴۳ ح، ۵۴۴،

سپهر - مورخ الدوله: ۲۷۸

سپهسالار قزوینی - میرزا محمد

- شامات: ۲۶ ، سلیمان خان تبریزی: ۳۶۹ ، ۳۷۱ ،
 ۳۷۲ ، ۳۷۴ ، سلیمان خان دره جزی: ۳۰۳ ،
 شاه اسماعیل صفوی: ۲۴۸ ، ۵۶۶ ، سلیمان خان سپہام الدولہ: ۲۳۹ ،
 شہرود: ۲۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، سلیمانہ: ۷۶ ، ۲۳۸ ،
 شاہ سلیمان: ۵۱۳ ح سلیمی - علی اکبر: ۴۵ ،
 شاہ صفی: ۵۱۳ ح سوادکوه: ۳۱۸ ح ،
 شاہ عباس اول: ۵۱۳ ح ، ۵۲۵ سوسیانا: ۱۶۵ ،
 شاہنامہ فردوسی: ۲۴۸ سولتی کف: ۳۵۶ ،
 شجاع الملک: ۲۰۷ ، ۵۸۲ ، ۵۸۶ سمرقند: ۳۹۸ ،
 شریر: ۱۰۷ ، ۱۱۴ سن پترزبورگ: ۴۴۰ ،
 شریفزادہ: ۴۱۹ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ سنندی اکسپرس [روزنامہ]: ۲۲۲ ،
 شطالعرب: ۷۶ سنندج: ۳۷۶ ،
 شفائیان - دکتہ ہدایت: ۲۶۱ ح ، سہراب خان: ۱۱۸ ،
 ۲۶۶ سہ سال دردربار ایران [کتاب]:
 شفیع خان: ۱۷۸ شفیع خان چپرچی باشی: ۲۷۸ ،
 شفیع خان نایب اول آجودانباشی: ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۴۵۷ ، ۵۰۴ ح ،
 ۴۳۹ ، ۴۴۰ سیاستگران دورہ قاجار [کتاب]:
 شلمیر: ۲۶۸ ، ۹۵ ، ۱۴۶ ح ، ۲۰۸ ، ۲۵۲ ،
 شمس الادبایہ: ۴۲۷ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۴۸۱ ح ، ۴۸۹ ح ،
 شمس الذاکرین طالقانی: ۴۱۸ ، ۴۹۶ ، ۵۳۱ ح ، ۵۳۴ ح ،
 شوش: ۱۶۵ ، ۵۵۹ ح ، ۵۷۳ ، ۵۷۶ ، ۵۸۷ ح ،
 شوشتر: ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، سیدجواد: ۱۷۹ ،
 ۱۷۱ سیستان: ۳۱ ، ۳۲ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ح ،
 شہاب الملک - حاتم خان: ۳۸۱ ، ۱۹۷ ، ۲۲۳ ،
 شہریار: ۲۵۹ سیف الدولہ - شاہزادہ: ۳۹ ،
 شیبانی: ۵۳۶ ح (ش)
 شیخ الاسلام: ۳۵۵ ، ۳۵۷ شاپور: ۱۶۹ ،
 شیخ الاسلام تبریز: ۲۹۵ ، ۴۱۵ ، شارلمانی: ۲۶۱ ، ۵۵۷ ،
 ۴۱۶ ، ۴۱۷ شیخ الممالک قمی: ۵۷۰

صاحب دیوان - میرزا شفیق: ۴۲۹
 صاحب دیوان - میرزا فتحعلی خان:
 ۵۸۶، ۲۰۷
 صادق نوری - میرزا: ۳۵۹ ح
 صارم افندی: ۱۶۷، ۶۲
 صدرالتواریخ [کتاب]: ۴۷۱ ،
 ۵۴۳ ح، ۵۶۷
 صدرالممالک اردبیلی: ۱۰۶، ۳۸۶
 صدرهاشمی - محمد: ۲۷۷
 صفی آباد: ۳۲۳
 صمصام خان: ۳۰۳، ۳۰۸
 صنعتی - علی اکبر: ۳۶۱، ۳۶۲
 صنعتی زاده کرمانی: ۳۶۱

(ض)

ضیاءالحکمای اصفهانی: ۴۱۳
 ضیاءالسلطنه: ۱۵۳

(ط)

طالش: ۲۸۲
 طاهر دیباچه نگار - میرزا: ۳۶۷ ،
 ۳۶۸
 طبا - دکتر: ۱۲
 طباطبائی - حاج سید کاظم: ۴۱۰
 طباطبائی - سید احمد: ۴۱۰
 طمس صاحب: ۲۹۵
 طمسون: ۳۰۰

شیخ حسنخان = معمار: ۴۲۹
 شیخ عبدالحسین آقا: ۱۴۶، ۱۴۷،
 ۵۵۹
 شیخ عبدالحسین تهرانی: ۴۲۳ ،
 ۴۲۴، ۴۲۵
 شیخ عبدالحسین شیخ المراقین :
 ۵۵۹ ح
 شیخ عبیدالله: ۵۶۷
 شیخ عطاءالله: ۵۷۰
 شیخ علی ملاباشی: ۴۱۸
 شیخ محمد تقی قزوینی: ۴۲۴
 شیخ محمد حسن: ۳۱۸ ح
 شیراز: ۱۷۷، ۳۰۷، ۳۵۲، ۳۵۳ ،
 ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۱۳، ۴۱۴ ،
 ۴۲۷، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۵۵ ،
 شیرازی - حاج علی اکبر: ۴۲۷ ،
 ۴۲۸
 شیروان: ۲۸۲
 شیل - کلنل سرجستین: ۳۹، ۴۰ ،
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲ ،
 ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۶۹ ،
 ۲۸۹، ۳۴۷، ۴۰۳ ح، ۴۵۶ ،
 ۴۷۲، ۴۸۸، ۴۹۷، ۴۹۹ ،
 ۵۲۸، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹ ،
 ۵۴۰ ح، ۵۴۱، ۵۷۶
 شیل - لیدی: ۴۱، ۴۹۹، ۵۷۶

(ص)

صاحب بن عباد: ۵۵۴

عبدالباقي: ۱۳۶

عبدالرسول خان مهندس: ۲۵۹

عبدالحسين - ميرزا: ۴۹۲

عبدالحسين خان: ۲۵۹

عبدالحسين صندوقدار: ۱۲۷

عبدالحميدقناد: ۱۳۸

عبدالرحيم - شيخ: ۱۴۷

عبدالرحيم هروي - ميرزا: ۳۶۴

، ۳۶۸ ، ۳۶۷ ، ۳۶۶ ، ۳۶۵

عبدالرضا خان يزدی: ۳۸۲

عبدالکريم شيخ الاسلام - ميرزا:

۴۱۹

عبدالوهاب [پسر ميرزا آقاخان

نوری]: ۵۷۷

عبدالوهاب دولابی - حاجی: ۴۲۹

عبدالوهاب شیرازی - ميرزا: ۳۶۹

عبدالوهاب محرم - ميرزا: ۳۶۴

عبدالله ارباب کاشانی - ميرزا:

۴۰۹ ، ۴۱۰

عبدالله خان نایب الحکومه: ۳۸۱

عبدالله متولی باشی - ميرزا: ۳۰۹

۳۱۰

عبيدالله کرد - شيخ: ۳۳

عثمانی: ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۵۸ ،

۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۲ ، ۷۴ ، ۷۵ ،

۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۸۱ ، ۱۰۱ ،

۱۵۵ ، ۱۶۷ ، ۲۲۳ ، ۲۳۳ ،

۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ،

۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ،

۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۶۱ ، ۲۶۴ ،

(ظ)

ظل السطان: ۴۰۰ ح ، ۵۲۹ ح ، ۵۵۴ ،

۵۷۰

ظهیر الدوله - يار محمد خان: ۱۹۲ ،

۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۷ ،

۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳

(ع)

عالم آرای عباسی [کتاب]: ۲۴۸

عباس آباد: ۸۹ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۱۸۲ ،

۱۸۵

عباس خان: ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۲۱۳ ،

۲۲۰

عباسقلی خان: ۳۰۰

عباسقلی خان سرتیپ: ۴۸۱

عباسقلی خان لاریجانی: ۱۸۰

عباسقلی خان میرپنج: ۱۳۶

عباس ميرزا ملك آرا - شاهزاده:

۸۷ ، ۴۰۲ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴ ، ۴۵۱ ،

۴۷۰

عباس منشی - ميرزا: ۳۹۹ ، ۴۰۰ ،

عباس ميرزا - نایب السلطنه: ۱۹ ،

۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۳۶ ، ۶۱ ،

۶۲ ، ۶۴ ، ۶۵ ح ، ۸۶ ، ۱۱۵ ،

۲۵۹ ، ۲۶۲ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ،

۳۰۲ ، ۳۱۷ ، ۳۵۱ ، ۳۹۷ ،

۴۵۱ ، ۴۵۲ ، ۵۷۶

٤٤٨ ، ٤٤٧ ، ٤٤٦
علی اکبر خان نقاشباشی : ٢٦٧
علی بابا : ٤٦٠ ح ، ٤٦١ ح
علیرضا - حاج : ٢٥
علیرضا پاشا : ٦٧ ، ١٦٦
علیرضا صدر - میرزا : ٣٨٢
علیقلی میرزا - شاهزاده : ٨٨ ، ٩٦ ، ١٠٠

علیمرادخان : ١٧٠
علی یزدی - میرزا : ٣٨٢
عمان : ٢٣٣
عیسی خان ایشیک آقاسی : ٦٦ ، ٩٢
عین الوقایع [کتاب] : ٥٤٣ ح

(غ)

غار : ٢٥٩
غلامحسین خان بو الوردی = اژدها کش
شیرازی : ٤٤٥
غنی - دکتر قاسم : ٥٦٦ ح
غوریان : ١٩٣ ، ٢٠٥

(ف)

فارس : ٢٦ ، ٢٨ ، ٢٩ ، ١٣٦ ، ١٥٢ ،
١٦٦ ، ١٦٩ ، ١٧٠ ، ١٧٢ ،
٢٠٦ ، ٢٠٧ ، ٢٢٦ ، ٢٢٧ ،
٢٣٥ ، ٢٧٨ ، ٢٨٥ ، ٣٠٠ ،
٣٠٧ ، ٣١٩ ، ٣٥٢ ، ٣٧٨ ،
٤٠٩ ، ٤٢٧ ، ٥٨٢ ، ٥٨٦

٢٨٤ ، ٣٥٩ ، ٤٤١ ، ٥٣٢ ،
٥٥٥ ، ٥٥٤ ح ، ٥٤٠
عتبات عالیات : ٢٤٠ ، ٢٤١ ، ٣٠٢ ،
٣١٨ ح ، ٣٥٢ ، ٣٧٣ ، ٤١١ ،
٤٢٣
عراق = اراک : ٣٤ ، ٣٥ ، ٤١ ، ٥٨٤
عراق عرب : ٢٤١ ، ٢٤٢ ، ٢٧٣
عربستان : ٢٣٨

عربستان = خوزستان : ٢٨ ، ٧٢ ،
١٣٧ ، ١٦٤ ، ١٦٥ ، ١٦٧ ،
١٦٨ ، ١٦٩ ، ١٧٠ ، ٢٠٨ ،
٢٢٦ ، ٢٢٧ ، ٢٣٨ ، ٢٣٩ ،
عزت الدوله - ملکزاده خانم : ١٤١ ،
١٤٢ ، ١٤٤ ، ٤٧٥ ح ، ٤٧٦ ،
٤٨٩ ، ٤٩٥ ، ٥٠٠ ، ٥٠١ ، ٥٠٦ ،
٥٠٧ ، ٥٠٩ ، ٥١٠ ، ٥١٤ ،
٥١٥ ، ٥١٩ ، ٥٢٠ ، ٥٢١ ،
٥٢٥ ، ٥٢٦ ، ٥٢٨ ، ٥٢٩ ،
٥٣١ ، ٥٤٦ ، ٥٥٤
عزیز السلطان = ملیجک : ٥٠٤ ح
عزیز خان سردار : ٢٩١ ، ٤١٥ ،
٤١٧

عصمت الدوله : ٤٧١
عکا : ٣٥٩

علامه مجلسی : ٣٦٤
علاء - حسین : ٤٧٣ ح
علی آقاخان - میرزا : ٤٥٣
علی اصغر الحسنی الحسینی : ٣٥٧
علی اکبر بیگ : ٥٠٦ ، ٥٠٧ ، ٥١٠ ،
علی اکبر خان بو الوردی : ٤٤٥ ،

فریزر: ۲۷، ۲۲
 فضان آقا - سر تیپ: ۸۹
 فضل علی خان بیگلر بیگی: ۳۷۹ ،
 ۳۸۱
 فروغی - میرزا محمد علی ذکاء -
 الملك: ۳۶۶ ، ۲۷۶ ، ۲۲۲
 فریدون میرزا - شاهزاده: ۴۶۵
 فوکتی: ۲۶۶
 فووریہ - دکتر: ۲۶۴ ، ۲۶۵ ،
 ح ۵۰۴
 فہرس التواریخ [کتاب]: ۳۹۶
 فیروز کوه: ۳۹۶
 فیروز میرزا: ۲۳۸ ، ۲۹۵ ، ۳۹۲
 فین کنشتین: ۲۸۴

(ق)

قآنی: ۱۲۳ ، ۳۶۴ ، ۳۸۳ ، ۵۴۸ ،
 ح ۵۵۰ ، ح ۵۵۹
 قاسم میرزا: ۲۳۸
 قاسم تبریزی - حاجی: ۳۷۴
 قانع بصیری: ح ۴۷۳
 قائم مقام - میرزا ابوالقاسم: ۱۵ ،
 ۱۶ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۷ ، ۳۴ ، ۳۵ ،
 ۵۷ ، ۶۱ ، ۸۶ ، ح ۱۴۸ ، ح ،
 ۱۵۵ ، ۱۷۴ ، ۱۸۶ ، ۲۱۱ ،
 ۳۰۲ ، ۴۸۲ ، ۴۸۴ ، ۴۹۲ ،
 ۵۵۴ ، ۵۶۳ ، ۵۷۳
 قائم مقام - میرزا عیسی معروف بہ
 میرزا بزرگت: ۲۳ ، ۳۵ ، ۶۵

فتح اللہ خان - میرزا: ۴۳۰ ، ۴۵۰ ،
 فتح علی خان: ۱۷۰
 فتح علی شاہ: ۱۵ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ،
 ۲۳ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۳۶ ، ۳۹ ، ۶۱ ،
 ۶۴ ، ۱۱۵ ، ۱۲۹ ، ۱۷۰ ، ۱۸۳ ،
 ۱۸۶ ، ۲۵۹ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ،
 ۲۶۳ ، ۲۶۹ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ،
 ۲۸۴ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ،
 ۲۸۸ ، ۳۵۱ ، ۴۶۹ ، ح ۴۹۱ ،
 ۴۹۲ ، ۵۱۴ ، ح ۵۵۹
 فخر الدولہ: ۳۸۸
 فرانسه: ۲۰ ، ۲۱ ، ۳۰ ، ۳۷ ، ۱۰۱ ،
 ۱۰۴ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ،
 ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ،
 ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۵۵ ،
 ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ،
 ۲۸۴ ، ۴۵۷
 فرانکفورت: ۵۳۱
 فراه: ۱۹۴
 فراہان: ۳۴ ، ۳۵ ، ۶۱ ، ۱۳۳
 فرخ خان: ۳۷۲
 فردوسی: ۱۲۲ ، ۳۹۸
 فرمانفرما: ح ۱۱۶ ، ۲۳۵ ، ۲۳۹ ،
 ح ۵۲۹
 فرمانفرمائیان - محمدولی میرزا:
 ح ۵۲۹
 فرانت = فرنٹ = فرونت: ۹۹ ،
 ۱۰۳ ، ۱۰۵ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ،
 ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰ ،
 ۲۳۷ ، ۲۴۱ ، ۲۹۶ ، ۲۹۸

، ۳۷۲ ، ۳۶۶ ، ۲۰۹ ، ۱۳۸
، ۴۱۴ ، ۴۰۹ ، ۴۰۲ ، ۴۰۰
، ۴۶۴ ، ۴۶۳ ، ۴۵۶ ، ۴۵۳
، ۴۸۰ ، ۴۷۷ ، ۴۷۲ ، ۴۶۸
، ۴۸۷ ، ۴۸۵ ، ۴۸۳ ، ۴۸۲
، ۴۹۸ ، ۴۹۵ ، ۴۸۹ ، ۴۸۸
، ۵۰۴ ، ۵۰۱ ، ۵۰۰ ، ۴۹۹
، ۵۱۰ ، ۵۰۹ ، ۵۰۸ ، ۵۰۶
، ۵۱۸ ، ۵۱۵ ، ۵۱۳ ، ۵۱۲
، ۵۳۲ ، ۵۲۸ ، ۵۲۵ ، ۵۲۴
، ۵۳۶ ، ۵۳۵ ، ۵۳۴ ، ۵۳۳
، ۵۴۶ ، ۵۴۱ ، ۵۴۰ ، ۵۳۷
۵۸۹ ، ۵۵۵ ، ۵۴۷

کاشانی - حاجی محمد حسن: ۱۳۸
کاظم خان: ۳۵۳
کاظم خان شیمی: ۲۷۵
کربلای معلی: ۶۸ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱
۴۱۱ ، ۵۵۴ ، ۵۵۹ ح
کربلای قربان = محمد قربان
فراهانی: ۲۶۱ ، ۳۴
کرخه: ۱۶۷
کردستان: ۲۳۵ ، ۳۰۷ ، ۳۷۶ ،
۳۸۲
کرزن - لرد: ۱۵ ، ۳۶۰ ، ۵۵۵
کرمان: ۳۹ ، ۱۳۰ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸
، ۳۰۷ ، ۲۷۸ ، ۱۶۰ ، ۱۵۹
، ۳۷۹ ، ۳۷۱ ، ۳۶۱ ، ۳۵۹
، ۴۱۸ ، ۴۰۸ ، ۴۰۷ ، ۳۸۱
۴۵۴ ، ۴۳۲
کرمانشاه = کرمانشاهان: ۹۳ ، ۹۹

قبرس: ۲۲۳ ، ۳۵۹
قرا باغ: ۲۸۲
قره العین = زرین تاج: ۳۰۸ ، ۳۵۷
قزل دیزج: ۶۸
قزوین: ۲۱ ، ۱۰۰ ، ۲۴۸ ، ۴۰۱ ،
۵۷۱ ، ۵۶۹
قزوینی - محمد: ۲۷۵ ح
قشقائی [ایل]: ۳۷۸
قفقاز: ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۶۵ ، ۱۸۶ ،
۳۹۹ ، ۲۲۳
قم: ۹۳ ، ۹۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۷۱ ،
۳۶۴ ، ۳۶۵ ، ۳۸۶ ، ۴۰۲ ،
۴۹۸ ، ۴۰۴ ، ۴۰۳

قمصر: ۴۰۹
قندهار: ۳۹ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ،
۲۰۱ ، ۱۹۸
قوام الدوله: ۴۴۳ ، ۵۶۵ ، ۵۶۶
قوام الملک - میرزا علی اکبر: ۲۰۷ ،
۵۸۶
قوام شیرازی: ۲۵
قهرمان میرزا: ۲۴
قهرود: ۱۲۷
قیصر روم: ۱۶۹ ، ۵۵۷

(ک)

کابل: ۱۹۴ ، ۱۹۸ ، ۲۰۱ ، ۵۸۴
کارچه کف: ۵۵۴
کاشان: ۳۷ ، ۴۱ ، ۹۱ ، ۹۳ ، ۹۵ ،
ح ۹۷ ، ح ۱۳۶ ، ۱۳۷ ،

گروس: ۱۳۰، ۴۰۲
 گریبایدوف: ۲۴، ۳۶، ۶۴، ۶۶،
 ۴۹۱
 گلادستون: ۵۷
 گلداسمیت: ۳۲ ح
 گلپهای رنگارنگ [مجله]: ۴۵، ۴۶
 گنجه: ۲۸۲
 گوبینو - کنت دو: ۱۴۲ ح، ۴۵۶،
 ۴۵۷، ۴۶۲ ح، ۴۶۳ ح، ۴۶۵ ح،
 ۴۷۲، ۴۸۸، ۵۱۰، ۵۲۸،
 ۵۲۹، ۵۳۵
 گنج شایگان [کتاب]: ۳۶۴
 کیلان: ۲۷۸

(J)

لاوره پرس [کتاب]: ۳۶۲ ح
 لتز - بارون: ۲۶۰
 لرستان: ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۳۹
 لطفعلی خان زند: ۲۵۶
 لك [ایل]: ۲۳۸
 لمر: ۲۶۸
 لندن: ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۳۲،
 ۳۷، ۱۷۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۷۶،
 ۳۸۵ ح، ۴۳۹، ۴۴۰، ۵۳۹ ح
 لویی سیزدهم: ۵۵۴
 لیارد - سرآستین: ۲۸

۱۶۷، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۷۶،
 ۴۸۵
 کریچه: ۲۳
 کریم خان زند: ۲۰، ۱۶۶
 کریمه: ۲۰۵
 کزاز: ۱۳۰
 کلات: ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۳۱،
 کلکته: ۱۷۷
 کلین کراس: ۲۲۲
 کوانیاك: ۱۱۴
 کوکاتی: ۲۶۶
 کوکنی [طایفه]: ۱۷۷
 کولوسطی - مسیو: ۲۶۶
 کومواس - مسیو بارون: ۲۶۴
 کولونی: ۲۵
 کولت: ۲۳۳
 کهندل خان: ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶
 کیپان [روزنامه]: ۱۵، ۳۴ ح

(K)

کاردان - ژنرال: ۲۱، ۲۲، ۲۸۵
 کراف: ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۰
 گرجستان: ۶۵، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴
 گرگان = استرآباد: ۳۱، ۳۵، ۴۰،
 ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۷۱،
 ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹،
 ۲۲۰، ۲۵۲، ۳۸۸، ۳۹۴،
 ۴۵۲، ۳۹۶
 گرم رودی - میرزا مسعود: ۱۷۵

(م)

محمد حسین ترک: ۳۶۸
محمد خان: ۲۳۹، ۳۰۲
محمد خان آقای چلائی: ۳۰۳
محمد خان زنگنه [امیر نظام]: ۳۷،
۶۲، ۶۳، ۶۶، ۸۶
محمد رحیم خان نسقچی باشی: ۴۴۸
محمد رضا خان: ۲۲۱
محمد شاه = محمد میرزا: ۱۵، ۲۱،
۲۲، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰،
۵۷، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸،
۷۵، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷،
۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ح
۹۹، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷،
۱۱۸، ۱۲۹، ۱۵۵، ۱۶۶،
۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۰،
۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۹، ۲۱۱،
۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۲۵،
۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۶۲،
۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۸۲،
۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۲،
۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷،
۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۹،
۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸،
۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰،
۳۸۲، ۴۰۳، ۴۴۵، ۴۵۱، ۴۵۲،
۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵،
۴۶۹، ح ۴۷۷، ۴۸۲، ۴۸۴،
۴۸۶، ۴۹۲، ۴۹۷، ۵۳۳،
۵۳۴، ۵۷۲
محمد شوشتری - حاجی: ۱۷۰

مادروس خان: ۲۶۹
مازندران: ۹۵، ۹۶، ح ۹۷، ح ۱۳۷،
۱۳۸، ۱۴۲، ۲۷۸، ۳۱۹،
۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۸۶،
۳۹۹، ۵۲۲، ۵۶۹
مازینی: ۱۷
ماسوله: ۱۳۸
مالت: ۲۲۳
مامون: ۳۵۴
مترنیخ: ۲۶۳، ۲۷۳
مجد الاسلام کرمانی: ۵۷۰
مجدالدوله - امیر اصلان خان: ۴۳۴
مجدالذاکرین: ۴۲۹، ۴۳۳
مجدالسلطان - علی اکبر خان: ۴۴۸
محبعلی خان ماکوئی: ۳۰۷
محسن خان صندوقدار - میرزا: ۴۳۸
محمد ابراهیم خان یزدی: ۳۸۲
محمد اصفهانی - سید محمد: ۳۶۷
محمد باقر نجف آبادی: ۳۶۹
محمد تبریزی - میرزا: ۳۶۶
محمد تقی خان معمار باشی: ۲۶۳،
۲۷۴
محمد حسن خان: ۳۱۸ ح
محمد حسن خان پیشخدمت: ۵۱۵
محمد حسین - میرزا: ۲۹۰
محمد حسین قزوینی - صدر
دیوانخانه: ۴۴۰

۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۲۳۵ ،
 ۲۳۹ ، ۵۵۵ ، ۵۸۵
 محمودخان قاجار: ۴۴۸
 محمودخان کلانتر تهران: ۲۷۴ ،
 ۳۷۱ ، ۳۸۹ ، ۴۳۳
 محمود - محمود: ۱۵ ، ۲۰ ، ۳۴ ،
 ۴۷ ، ۱۷۳ ، ۲۰۰ ، ۲۰۸
 محمودی: ۲۳۵
 محیط [مجله]: ۴۶
 محیط طباطبائی: ۴۶
 مخبرالدوله: ۴۵۰
 مخبرالملک: ۴۵۰
 مختارالملک: ۴۹۹
 مدحت پاشا: ۵۷
 مدنیه: ۷۷ ، ۳۱۸ ح
 مرآت البلدان: ۹۵ ، ۲۶۷ ، ۲۷۵ ،
 ۳۹۳ ح ، ۳۹۶
 مراغه: ۱۳۰
 مرداب انزلی: ۱۷۳
 مرو: ۲۰۶ ، ۳۹۸
 مزینان: ۲۲ ، ۳۰۴ ، ۳۲۰
 مستوفی الممالک - میرزایوسف:
 ۳۳ ، ۹۹ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۳۷۰ ،
 ۳۷۴ ، ۴۷۹ ، ۵۶۷
 مستوفی الممالک - میرزا حسن:
 ۱۱۶ ح
 مستوفی - عبدالله: ۲۵۰ ح
 مستوفی - میرزا حسین خان: ۱۲۰
 مستوفی - میرزارضا: ۱۲۰
 مستوفی - میرزانصرالله: ۱۲۰

محمد صادق: ۳۶۹
 محمد صادق حجار - استاد: ۴۳۱
 محمد صادق خان گروسی: ۳۶۶
 محمد صالح خان مکرری: ۱۷۰
 محمد عظیم خان: ۲۰۶
 محمد علی پاشا: ۶۷
 محمد علی خان [برادر سالار]:
 ۳۴۴ ، ۳۴۸ ، ۳۵۱
 محمد علی خان سرتیپ: ۳۷۹ ، ۳۸۱
 محمد علی خان شیرازی: ۲۷۳ ،
 ۲۷۴ ، ۲۷۵
 محمد علی خان ماکوئی: ۳۰۴
 محمد علی میرزا = محمد علیشاه: ۱۴
 محمد علی میرزای دولتشاه - شاهزاده:
 ۱۷۰
 محمد قلی خان شقاقی: ۳۷۸
 محمد کاظم محللاتی: ۲۶۷
 محمد کاظم ملک التجار تبریزی:
 ۴۱۵
 محمد ناصر ایشیک آغاسی: ۳۷۰
 محمد ناصر خان قاجار قرانلو: ۳۳۹ ،
 ۳۴۱
 محمد ، نایب چارخانه - میرزا:
 ۳۶۷ ، ۳۶۸
 محمد نبی خان: ۲۲۷
 محمد ولیخان: ۱۳۵
 محمد ولی خان قاجار: ۳۰۳
 محمد یوسف خان: ۴۸۱
 محمد یوسف خان هراتی: ۲۰۵
 محمره = خر مشهر: ۶۷ ، ۶۹ ح ، ۷۶

- مستوفی - میرزا عبداللہ خان: ۱۶۰ ، ۵۱۵
- مستوفی - میرزا موسی: ۹۲
- مسرور - حسین: ۵۲۱
- مسعودی - محمد علی: ۱۲
- مسکو: ۳۴ ح، ۳۶ ، ۲۶۹ ، ۳۹۹
- مشکین شہر: ۱۲۰
- مشہد: ۲۲ ، ۲۶ ، ۳۳ ، ۱۳۶ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۲۰۰ ، ۲۰۴ ، ۲۰۶ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۹۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳ ، ۳۱۵ ، ۳۱۶ ، ۳۲۰ ، ۳۲۱ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۴۳ ، ۳۴۵ ، ۳۴۶ ، ۳۵۰ ، ۴۳۲ ، ۴۶۵ ، ۵۷۱ ، ۵۷۸
- مشہد سر = بابلسر: ۲۱۳
- مشہدی آقای فراش: ۴۳۴ ، ۴۳۵
- مشیر الدولہ: شیخ محسن خان: ۴۴۸ ، ۴۴۹
- مشیر الدولہ - میرزا جعفر خان: ۶۸ ، ۶۹ ح، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۳ ، ۵۳۲
- مشیر الدولہ - میرزا یحیی خان: ۵۳۱ ، ۵۶۹
- مشیری - علی: ۱۰۳
- مصر: ۳۷ ، ۶۷ ، ۱۸۷
- مصطفی خان دزفولی: ۱۶۸
- مصطفی قلی خان سرتیپ: ۲۰۳ ، ۳۰۸ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۲۶
- مصطفی قلی خان میر پنجہ: ۴۸۱
- مظفر الدین شاہ: ۱۴ ، ۶۲ ، ۵۲۹ ح ، ۵۵۴
- معظم السلطنہ: ۵۱۶
- معیر الممالک: ۲۷۰
- معیر الممالک - حسین خان: ۳۸۲
- معیر الممالک - دوست علی خان: ۳۸۲ ، ۳۸۹ ح، ۴۷۱
- معمد الدولہ - شاہزادہ: ۲۸ ، ۱۷۰
- مفاخر السلطنہ: ۴۳۸
- مقصود بیگ: ۱۳۶
- ملا بہرام: ۳۶۶
- ملاحسن قاضی: ۳۲۰
- ملاحسین: ۲۶۷
- ملاحسین بشرویہ: ۲۰۸ ، ۳۵۷ ، ۳۶۴
- ملارضا کبابی: ۳۶۶
- ملا شیخ علی: ۱۵۴
- ملا شیخ علی - حضرت عظیم: ۳۶۴ ، ۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ، ۳۶۸
- ۳۶۹ ، ۳۷۲ ، ۳۷۴
- ملا صالح قزوینی - حاجی: ۳۵۷
- ملا صدرا: ۳۶۴
- ملا فتح اللہ قمی: ۳۶۹
- ملا محمد: ۲۵۰
- ملا محمد تقی [شہید ثالث]: ۳۵۷
- ملا محمد علی زنجانی: ۳۰۸ ، ۳۵۸
- ملا محمد کاظم خراسانی: ۳۶۲ ح

- ۴۷۰ ، ۴۷۱ ، ۴۸۹ ، ۴۹۶ ،
 ۵۰۰ ، ۵۰۴ ، ۵۰۶ ، ۵۰۷ ،
 ۵۲۲ ، ۵۲۳ ، ۵۲۵ ، ۵۳۱ ،
 ۵۳۴ ح ، ۵۵۴ ، ۵۷۶
 مهدي امام جمعه - ميرزا: ۱۴۸
 مهدي علي خان بهادر جنگ: ۲۵ ،
 ۲۶
 مهدي الممالك - ميرزا رضا خان:
 ۲۷۶
 مهدي قلبي ميرزا - شاهزاده: ۹۱ ،
 ۱۳۴ ، ۳۵۷ ، ۳۹۹
 مهدي ملك التجار: ۲۷۵ ، ۴۳۰ ،
 ۴۳۱
 ميامي: ۳۰۴
 مير آخور: ۲۹۸
 ميرزا ابراهيم خان: ۲۴۲
 ميرزا ابوالقاسم: ۵۷۷
 ميرزا ابوالقاسم امام جمعه: ۳۶۵ ،
 ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳
 ميرزا احمد: ۲۴۰
 ميرزا اسدالله: ۲۶۷
 ميرزا اسحق: ۶۱
 ميرزا بابا نقاشباشي: ۹۰
 ميرزا بزرگ قرائي: ۳۱۲
 ميرزا بزرگ خان: ۱۹۳
 ميرزا تقی خان اميرکبير [کتاب]:
 ۳۱۸
 ميرزا جاني تاجر باشي: ۳۷۵
 ميرزا جبار: ۲۷۰
 ميرزا حسن حاجي: ۴۰ ، ۳۲۹ ،
 ۳۵۳ ، ۳۵۴ ، ۳۵۴
 ملا مرتضى قلبي: ۳۵۳ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵
 ملانقي هروي: ۳۶۵
 ملك شاه: ۴۹۱
 ملكم خان اصفهاني - ميرزا [ناظم
 الدوله]: ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۶ ح ،
 ۴۹۷ ، ۵۸۵ ح
 مکه معظمه: ۷۷ ، ۳۰۲ ، ۳۱۸ ح ،
 ۳۲۸ ، ۳۵۴ ، ۴۱۵ ، ۴۲۱ ،
 ۵۷۸
 مکی - حسين: ۵ ، ۶ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۲ ،
 ۱۳ ، ۳۲ ح ، ۳۴ ح ، ۴۲ ، ۴۴ ،
 ۴۶ ، ۴۷ ، ۵۵ ، ۳۱۸ ح
 منتظم ناصري - تاريخ [کتاب]:
 ۱۳۷ ، ۲۷۲ ، ۲۷۸ ، ۵۴۳
 منوچهر خان: ۱۷۰
 مورخان خاورميانه [کتاب]: ۲۸۹
 مورس: ۲۲۲
 موريه: ۲۷
 موسی بروجردي - ميرزا: ۴۵۰
 موسی کلکه: ۲۵۰
 مولوی: ۱۳۴ ح
 مولی فرج الله: ۱۶۸
 مؤيد الدوله - شاهزاده طهماسب
 ميرزا: ۳۸۱ ، ۴۵۴
 مهدي عليا - جهان خانم: ۱۷ ، ۳۰ ،
 ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۱ ، ۹۳ ، ۹۵ ،
 ۹۶ ، ۹۷ ح ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۴۲ ،
 ۳۶۴ ، ۳۶۶ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ،
 ۴۶۳ ح ، ۴۶۵ ، ۴۶۷ ، ۴۶۹ ،

۳۵۸ ، ۳۵۱
 میرزا محمدعلی خان: ۲۳۱
 میرزا محمدعلیخان [نایب
 الوزاره]: ۱۰۹ ، ۱۱۲ ، ۱۳۴ ،
 ۱۵۳ ، ۱۷۹ ، ۱۸۲ ،
 ۲۱۳ ، ۲۳۵ ، ۲۵۹ ،
 ۲۹۶ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰ ، ۳۹۲
 ح ۴۸۰
 میرزا محمود: ۳۷۳ ، ۵۶۶
 میرزا مسعود: ۲۱۲ ، ۲۴۲
 میرزا مسیح: ۶۵
 میرزاهاشم آقا: ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۴ ،
 ۴۶۹ ، ۴۸۵ ، ۴۹۲ ، ۴۹۳
 میرزای شیرازی: ۳۶۲ ح
 میرفتاح: ۴۰
 میرزا یحیی: ۳۵۳
 میرزا یحیی - صبح ازل: ۳۵۹ ،
 ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲
 میلانلو [قبیله]: ۳۱۵

(ن)

نادرشاه افشار: ۱۷۰ ، ۵۶۶
 ناسخ التواریخ [کتاب]: ۸۹ ، ۹۱ ،
 ۹۲ ، ۹۵ ح ، ۱۸۳ ، ۲۷۲ ، ۲۷۸ ،
 ۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۱۱ ،
 ۳۲۸ ح ، ۳۳۵ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ ،
 ۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۳۵۷ ، ۳۶۹ ،
 ۳۷۱ ، ۴۰۰ ، ۴۹۷ ، ۵۴۳ ،
 ۵۴۴ ، ۵۴۵ ، ۵۷۵

میرزا حسن مهندس: ۱۷۱
 میرزا حسین خان: ۲۲۶
 میرزا حسینعلی نوری [بهاءالله]:
 ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴
 میرزا ذوقی: ۳۶۴
 میرزا رضای دکتر: ۲۶۷
 میرزا رضای مهندس باشی: ۱۶۸ ،
 ۲۶۳
 میرزا زمان: ۱۷۰
 میرزا سعید: ۳۹۰
 میرزا شفیع مازندرانی [صدر-
 اعظم]: ۱۶ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۶ ،
 ۵۲۸ ، ۵۳۹ ، ۵۴۱
 میرزا شفیع منشی: ۲۴۸ ، ۲۵۰
 میرزا صادق: ۳۳۴
 میرزا عباس: ۱۱۲
 میرزا عبدالحسین: ۳۳۰
 میرزا عبدالوهاب مشرف: ۳۳۴
 میرزا عبدالله حاجی: ۳۴۹
 میرزا علی: ۲۴۰
 میرزا علی دکتر همدانی: ۲۶۷
 میرزا عنایت: ۳۸۸
 میرزا فیروز - تیمسار محمدحسین:
 ح ۵۲۹
 میرزا کریم وکیل: ۳۳۵
 میرزا مصطفی: ۲۹۰
 میرزا محمدتقی متولی: ۳۳۵
 میرزا محمدخان - حاجی: ۱۷۸
 میرزا محمدخان بیگلربیگی: ۳۰۹ ،
 ۳۱۰ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ، ۳۴۹

، ٤٨٢ ، ٤٧٧ ، ٤٧٦ ، ٤٧٥
 ، ٤٩٣ ، ٤٩٢ ، ٤٨٩ ، ٤٨٨
 ، ٥٠١ ، ٥٠٠ ، ٤٩٦ ، ٤٩٤
 ، ٥١٥ ، ٥١٠ ، ح ٥٠٤ ، ٥٠٣
 ، ٥٢٥ ، ٥٢٢ ، ٥١٩ ، ٥١٨
 ، ٥٣٥ ، ٥٣٠ ، ٥٢٩ ، ٥٢٧
 ، ح ٥٤٠ ، ٥٣٨ ، ٥٣٧ ، ٥٣٦
 ، ٥٤٤ ، ٥٤٣ ، ٥٤٢ ، ٥٤١
 ، ٥٦١ ، ٥٥٥ ، ٥٥٤ ، ٥٤٨
 ، ٥٦٦ ، ٥٦٥ ، ٥٦٤ ، ٥٦٣
 ، ح ٥٧٤ ، ٥٧٢ ، ٥٧١ ، ٥٦٧
 ، ٥٨٦ ، ٥٨٥ ، ٥٧٩ ، ٥٧٥
 ، ٥٩٠ ، ٥٨٨ ، ٥٨٧

ناظم الاسلام كرماني: ٥٥٣

نبي خان اميرديوان - ميرزا: ١٧٠

نبي دماوندی - ميرزا: ٣٧٥

نبي خان قزوینی - ميرزا: ٣٢

نجف اشرف: ٢٤٢ ، ٤١١ ، ٥٧٨

نجم الدوله: ٢٦٠ ، ٢٧٥

نجم الملك - ميرزا عبدالقهار: ٢٦٧

نجيب پاشا: ٦٨ ، ٧٤ ، ٢٤٢ ، ٥٥٤

نخبة التواريخ [كتاب]: ٥٧١ ح

نديم السلطنة: ١٥٣

نروين: ٣١٥

نسلرود - كنت: ٣٧

نصر - دكتور ولي الله خان: ٢٧٦

نصر الله اردبيلي - ميرزا: ٩٣

نصرت الدوله: ١٧٧ ، ٥٢٩

نصير الدوله - ميرزا احمدخان:

ح ٥٦٦

ناصر الدين شاه قاجار = ناصر-

الدين ميرزا: ٤ ، ١٤ ، ١٥ ، ١٧ ،

١٨ ، ١٩ ، ٥٧ ، ٦٠ ، ٦٦ ،

٦٨ ، ٨٢ ، ٨٣ ، ٨٤ ، ٨٦ ،

٩١ ، ٩٣ ، ٩٥ ، ٩٦ ، ٩٧ ،

١٠٠ ، ١٠١ ، ١٠٣ ، ١٠٥ ،

١٠٦ ، ١٠٧ ، ١١٠ ، ١١١ ،

١١٣ ، ١١٤ ، ١١٨ ، ١٢٧ ،

١٣٠ ، ١٣٤ ، ١٣٩ ، ١٤٠ ،

١٤١ ، ١٤٢ ، ١٤٤ ، ١٤٥ ،

١٥٣ ، ١٦٢ ، ١٦٣ ، ١٦٩ ،

١٧٠ ، ١٨٢ ، ١٨٨ ، ١٨٩ ،

١٩٥ ، ١٩٦ ، ٢٠٢ ، ٢١٩ ،

٢٢٩ ، ٢٣١ ، ٢٣٣ ، ٢٤٧ ،

٢٤٨ ، ٢٥٢ ، ٢٥٤ ، ٢٥٦ ،

٢٥٧ ، ٢٥٩ ، ٢٦٣ ، ٢٦٥ ،

٢٦٩ ، ٢٧٠ ، ٢٧١ ، ٢٧٣ ،

٢٧٥ ح ، ٢٧٦ ، ٢٧٧ ، ٢٨٨ ،

٢٨٩ ، ٢٩٠ ، ٣٠١ ، ٣٠٨ ،

٣١٤ ، ٣١٦ ، ٣١٧ ، ٣١٩ ،

٣٢٩ ، ٣٣٥ ، ٣٥١ ، ٣٥٢ ،

٣٥٣ ، ٣٥٨ ، ٣٥٩ ، ٣٦٤ ،

٣٦٩ ، ٣٧٠ ، ٣٧٦ ، ٣٧٨ ،

٣٨٢ ، ٣٨٣ ، ٣٨٤ ، ٣٨٥ ،

٣٨٦ ح ، ٣٨٨ ، ٣٩٠ ، ٣٩١ ،

٣٩٢ ، ٣٩٩ ، ٤٠٠ ، ٤٠١ ،

٤٠٢ ، ٤٠٣ ، ٤٠٤ ، ٤٣٤ ،

٤٣٥ ، ٤٥١ ، ٤٥٨ ، ٤٥٩ ،

٤٦٣ ، ٤٦٥ ، ٤٦٧ ، ٤٦٨ ،

٤٦٩ ، ٤٧٠ ، ٤٧١ ، ٤٧٣ ،

نہاوند: ۱۶۷
 نیرالملک - جمفرقلی خان: ۴۹۸
 نیرنوری: ۵۸۸
 نیریز فارس: ۳۵۸ ، ۳۷۰
 نیشابور: ۳۱۴ ، ۳۱۶ ، ۳۱۷ ،
 ۳۲۱ ، ۳۲۳ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ،
 ۳۲۷
 نیلی - میرزا علی: ۱۷۱
 نیکلای اول: ۲۳ ، ۳۰ ، ۶۴ ، ۶۵ ،
 ۶۶
 نیمرو = نیرو - مسیو: ۲۶۴ ، ۲۶۶

(و)

واترلو: ۲۳
 واتسون: ۲۹ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ،
 ۴۱ ، ۱۱۸ ح ، ۱۱۹ ، ۱۲۷ ،
 ۱۲۹ ، ۱۳۳ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ح ،
 ۲۰۸ ، ۳۱۸ ، ۴۶۴ ح ، ۴۷۲ ،
 ۴۹۵ ، ۵۰۳ ، ۵۱۷ ، ۵۳۱ ،
 ۵۵۷ ، ۵۶۸
 واختوخان: ۱۷۰
 وت - مسیو: ۲۶۰
 وحید مازندران: ۵۵۵ ح
 ورامین: ۲۵۹ ، ۵۲۲ ، ۵۲۳
 وزیر نظام [بیرادر امیرکبیر]:
 ۴۹۱ ، ۴۹۲ ، ۴۹۳
 وزیر نظام نوری - میرزا فضل الله:
 ۴۷۲ ، ۴۷۳ ح ، ۴۸۱
 وقایع اتفاقیه [روزنامه]: ۱۲ ،

نصیرالملک - میرزا حسنخان: ۲۰۷ ،
 ۵۸۶
 نصیرالملک علی آبادی - میرزا فضل
 الله: ۸۴ ، ۹۳
 نظام الدوله - حسین خان آجودان -
 باشی: ۱۸۰ ، ۲۷۳ ، ۳۰۷ ، ۳۷۸ ،
 ۳۷۹
 نظام الملک - میرزا کاظم خان:
 ۵۳۱ ، ۵۷۴ ، ۵۸۸
 نظام الملک - وزیر لشکر: ۲۰۷ ،
 ۳۷۰
 نظرآقا - یمین السلطنه: ۲۶۹
 نظر علی حکیم باشی - میرزا: ۳۶۶
 نعمت آباد: ۸۲
 نقطه الکاف [کتاب]: ۳۷۵
 نوادر الامیر [کتاب]: ۴۱۰ ح ،
 ۴۱۱ ح ، ۴۱۳ ح ، ۴۱۵ ح ،
 ۴۱۸ ح ، ۴۱۹ ح ، ۴۲۲ ح ،
 ۴۲۷ ح ، ۴۲۹ ح ، ۴۳۰ ح ،
 ۴۳۱ ح ، ۴۳۲ ح ، ۴۳۳ ح ،
 ۴۳۴ ح ، ۴۳۷ ح ، ۴۳۸ ح ،
 ۴۴۱ ح ، ۴۴۳ ح ، ۴۴۵ ح ،
 ۴۴۸ غ ، ۴۵۰ ح
 نوائی خان: ۳۸۱
 نوچر کاسک: ۴۰۰
 نوذر میرزا: ۱۵۳
 نورالله بیک: ۲۳۷
 نورالله حسینی مرعشی: ۳۶۲ ح
 نورالله خان شاهسون: ۸۸
 نورمحمدخان: ۳۱۶ ، ۳۱۷ ، ۳۲۰ ،

، ۲۰۰ ، ۱۹۹ ، ۱۹۸ ، ۱۹۷
، ۲۰۴ ، ۲۰۳ ، ۲۰۲ ، ۲۰۱
، ۲۰۸ ، ۲۰۷ ، ۲۰۶ ، ۲۰۵
، ۲۸۸ ، ۲۸۷ ، ۲۸۶ ، ۲۲۵
، ۳۱۳ ، ۳۱۲ ، ۳۱۱ ، ۲۹۰
، ۳۳۹ ، ۳۲۷ ، ۳۲۰ ، ۳۱۴
، ۵۸۳ ، ۵۳۶ ، ۳۹۸ ، ۳۴۲
، ۵۸۷ ، ۵۸۶ ، ۵۸۵ ، ۵۸۴
۵۸۸

هرودوت: ۴۵۷

هزاوه: ۳۴ ، ۶۱ ، ۵۶۳

هشتادان: ۳۱

هلند: ۳۷

هندوستان: ۱۶ ، ۱۷ ، ۲۰ ، ۲۱
، ۱۵۱ ، ۱۳۸ ، ۲۶ ، ۲۵ ، ۲۴
، ۲۰۵ ، ۱۷۸ ، ۱۷۷ ، ۱۷۶
، ۲۸۲ ، ۲۲۴ ، ۲۲۳ ، ۲۲۲
، ۲۸۷ ، ۲۸۵ ، ۲۸۴ ، ۲۸۳
، ۵۶۹ ، ۵۳۷ ، ۳۸۴ ، ۲۸۸
، ۵۸۵ ، ۵۸۴ ، ۵۸۳ ، ۵۷۱

(۵)

یادگار [مجله]: ۴۷ ، ۱۶۳ ، ۱۷۴ ، ح
۲۶۸ ، ۵۶۶ ح

یارمحمدخان ظهیرالدوله: ۱۸۸
، ۱۹۲ ، ۱۹۱ ، ۱۹۰ ، ۱۸۹
، ۲۰۲ ، ۱۹۹ ، ۱۹۷ ، ح ۱۹۳
، ۳۱۳ ، ۳۱۲ ، ۳۱۱ ، ۲۰۴

، ۱۳۳ ، ۱۲۷ ، ح ۱۲۱ ، ۱۷
، ۳۷۳ ، ۲۷۹ ، ۲۷۷ ، ۲۷۲
، ۴۸۹ ، ۴۸۷ ، ۳۷۴

وقایع نگار - میرزا احمد: ۴۶۹ ح

وقایع نگار - میرزا جعفر خورموجی:

، ۴۸۵ ، ۴۳۵ ، ۴۳۳ ، ۴۲۹

، ۵۷۴ ، ۵۴۷ ، ۵۴۳

ولیس - کلنل: ۶۹

ولینگتون: ۲۳

ونیز - کلنل: ۶۹

ویلسون - درنولد: ۲۳۳

وین: ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۸۷ ، ح ۵۰۴

(۵)

هارون الرشید: ۴۹۱

هاشم: ۱۶۷

هاشمی حایری: ۴ ، ۶

هامبورگ: ۲۳۳

هدایت - رضا قلیخان: ۸۶ ، ۱۰۰

، ۲۷۱ ، ۲۵۶ ، ۱۶۴ ، ۱۳۸

، ۳۹۳ ، ۳۵۲ ، ۳۰۱ ، ۲۷۴

، ح ۵۴۳ ، ۳۹۸ ، ۳۹۶ ، ۳۹۴

، ۵۴۶

هدایت - مخیرالسلطنه: ۱۵۳

، ۵۶۷ ، ۴۷۱ ، ۲۵۶

هرات: ۲۱ ، ۲۸ ، ۳۰ ، ۳۹ ، ۴۱

، ۱۶۷ ، ۱۶۶ ، ۱۵۶ ، ۶۷ ، ۶۶

، ۱۹۰ ، ۱۸۹ ، ۱۸۷ ، ۱۸۶

، ۱۹۵ ، ۱۹۴ ، ۱۹۳ ، ۱۹۲

یزد: ۱۳۶ ، ۲۹۱ ، ۳۰۷ ، ۳۵۲ ،
۳۵۹ ، ۳۷۱ ، ۳۷۹ ، ۳۸۲ ،
۴۱۸ ، ۵۷۵ ح ، ۵۷۶ ، ۵۹۰
یزدان بخش - میرزا: ۳۴۴ ، ۳۵۱
یمقوب خان ارمنی - میرزا: ۲۶۹ ،
۴۹۶ ، ۴۹۷ ، ۴۹۸
ین کو: ۱۱۲
یوسف بیک: ۸۱

۳۱۶ ، ۳۲۷ ، ۳۳۹ ،
۳۴۲
یافت آباد: ۸۸ ، ۹۱ ، ۱۰۱ ، ۱۰۳ ،
ح ۱۱۶
یالمارسون: ح ۱۱۶
یحیی برمکی: ۴۹۱
یحیی خان: ۲۳۹
یحیی دارابی - سید: ۳۵۸

انتشارات ایران منتشر کرده است:

دوره مجله ۳۱ ساله یغما

استاد حبیب یغمایی

دوره مجله ۲۲ ساله ارمغان

وحید دستگردی

دوره مجله ۱۸ ساله وحید

دکتر سیف الله وحیدنیا

دوره مجله ۴ ساله خاطرات وحید در ۷ جلد

دکتر سیف الله وحیدنیا

جلد هفتم تاریخ بیست ساله ایران

حسین مکی

جلد هشتم تاریخ بیست ساله ایران

حسین مکی

دیوان مشتاق

حسین مکی

کاشان در زمان مشروطیت

حسن نراقی

وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱

حسین مکی